

ترجمه ی  
تهذيب

# مدارج الساالكين

(بر اساس منابع اهل سنت)

مؤلف: امام ابن القيم الجوزيه  
مترجم: محمد حسين احمدی تبار

ترجمہ  
تہذیب مدارج السالکین

مؤلف:

امام ابن القیم الجوزیہ

تہذیب:

محمد احمد الراشد

مترجم:

محمد حسین احمدی تبار

جلد اول

سرشناسه	اس القیم جوزیه محمد بن ابی بکر ۶۹۱ - ۷۵۱ ق.
عنوان قرارداد	: تهذیب مدارج السالکین. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه ی تهذیب مدارج السالکین / مؤلف اس القیم الجوزیه؛ تهذیب محمداحمد الراشد؛ مترجم محمدحسین احمدی تبار.
منشخصات نشر	: سندج: آراس، ۱۳۹۱ -
منشخصات طاهری	: ج.
سالک	: دوره : 5-96-600-978 : ج. ۱ : 2-97-5856-600-978
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیبا).
موضوع	: آداب طریقت
شناسه افزوده	: راشد، محمد احمد
شناسه افزوده	: احمدی تبار، محمدحسین، ۱۳۴۹ -، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۳۲۴۰۴۱۹۰ الف / BPT۸۸
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۸۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۷۹۰۵۸



انتشارات آراس

ترجمه تهذیب مدارج السالکین

مؤلف: امام ابن القیم الجوزیه

تهذیب: محمد احمد الراشد

مترجم: محمد حسین احمدی تبار

ناشر: آراس

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت دوره دوجلدی: ۴۲۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۵-۹۶-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸

شابک جلد اول: ۲-۹۷-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش:

سندج پاساژ عزتی انتشارات آراس

تلفن: ۰۸۷۱-۲۲۲۸۳۴۱

ایمیل: [arasbooks73@gmail.com](mailto:arasbooks73@gmail.com)

تمامی حقوق این اثر محفوظ است و هرگونه چاپ و تکثیر آن بدون اجازه مکتوب ناشر شرعاً و اخلاقاً حرام می باشد.

## فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه‌ی مؤلف.....	۹
سوره‌ی فاتحه دربردارنده‌ی مطالب اساسی.....	۱۳
هدایت برتری به ارث می‌گذارد.....	۲۱
خدای من بر صراط مستقیم است.....	۲۴
علاج احساس تنهایی توجه نکردن به آن است.....	۲۷
به اسماء پروردگار و بندگی او توسل می‌جویم.....	۲۹
فاتحه سوره‌ی توحید.....	۳۱
معانی اسماء حسنی را نفی نمی‌کنیم.....	۳۵
ضرورت فهم لازمه‌های صفات.....	۳۸
اسم «الله» بر همه‌ی اسماء حسنی دلالت می‌کند.....	۳۹
معنی رَبّ و رحمان.....	۴۲
محمود (حمد و سپاس و ستایش شده).....	۴۳
درجات هدایت.....	۴۷
فاتحه سوره‌ی شفا بخش.....	۶۱
سوره‌ی فاتحه ردی بر افکار و عقاید باطل.....	۶۵
اثبات ربوبیت به دلیل نیاز ندارد.....	۶۶
اختلاف مردم در الوهیت.....	۶۷
سوره‌ی فاتحه ردّ جهمیه.....	۶۸
شکست جبريون.....	۶۹
اثبات نبوت پیامبران.....	۷۰
خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت.....	۷۳
عبادت و استعانت.....	۷۵
برای عبادت خداوند از او یاری می‌جویم.....	۷۹
یاری دادن کافر، حجتی علیه او است.....	۸۰
عبادت بدون استعانت (درخواست یاری) ناقص است.....	۸۲
پیروی و اخلاص.....	۸۵
معیار صحیح برای برتری عبادت.....	۸۸
محروم بودن جبرگرایان از شیرینی عبادت.....	۹۳

گروهی مسلمان شدن خود را منت می‌نهند .....	۹۴
فلسفه بافی .....	۹۹
محبت اساس عبادت است .....	۹۹
ارکان چهارگانه‌ی عبادت کامل .....	۱۰۳
بندگی قله‌ی شرافتمندی .....	۱۰۴
«ایاک نعبد» ضرورتی تا مرگ .....	۱۰۹
بندگی عام و خاص .....	۱۰۹
درجات «ایاک نعبد» از لحاظ علمی و عملی .....	۱۱۴
پایه‌های بندگی .....	۱۱۵
بندگی زبان .....	۱۲۰
احکام پنج‌گانه‌ی عبودیت زبان .....	۱۲۰
بندگی اعضاء و جوارح .....	۱۲۲
<b>اصطلاحات و اسلوب‌ها .....</b>	<b>۱۲۹</b>
<b>چهار منزلت اساسی و اولیه و سایر منزلت‌ها .....</b>	<b>۱۴۳</b>
<b>۱. منزلت یقظه (بیداری) .....</b>	<b>۱۴۳</b>
<b>۲. منزلت فکر و اندیشه .....</b>	<b>۱۵۱</b>
<b>۳. منزلت بصیرت (بینش) .....</b>	<b>۱۵۳</b>
درجه‌ی اول: بصیرت در اسماء و صفات .....	۱۵۳
درجه‌ی دوم: بصیرت در امر و نهی .....	۱۵۵
درجه‌ی سوم: بصیرت در وعد و وعید .....	۱۵۵
فراست ثمره‌ی بصیرت .....	۱۵۹
قصد شورآفرین .....	۱۶۱
<b>۴. منزلت عزم .....</b>	<b>۱۶۳</b>
<b>۵. منزلت محاسبه .....</b>	<b>۱۶۶</b>
چه چیزی تو را در برابر پروردگارت مغرور و فریفته ساخته است؟ .....	۱۶۷
ابزار مقایسه .....	۱۶۸
حقوق و تکالیف .....	۱۷۰
بسیار، اما در برابر او هیچ .....	۱۷۲
خوار شمردن بندگان کند رو، غره شدنی گناه آلوده است .....	۱۷۴
<b>۶. منزلت توبه .....</b>	<b>۱۷۷</b>



۱۷۸	سوره‌ی فاتحه در بردارنده‌ی توبه
۱۷۹	در پناه خدا بودن و مصونیت از گناه
۱۸۳	حقیقت‌های توبه
۱۸۵	تقدیر (جبر) و اختیار
۱۹۲	دفع قدر با قدر
۱۹۵	شرط‌های سه‌گانه
۱۹۷	بردبار عادل
۲۰۲	پروردگار رحیم و مهرورز
۲۰۸	خنده‌ی شادی و رضایت
۲۰۹	مجازات پس از اقامه‌ی حجت
۲۱۲	نفسی سرا پا عیب و نقص و پروردگاری بخشنده
۲۱۵	شیطان سمج است و دیر ناامید می‌شود
۲۲۰	بندگی و عبودیتی که بینی دشمن را به خاک می‌مالد
۲۲۲	فطرت با زشتی سازگار نیست
۲۳۱	خواست خدا، نشانه‌ی رضایت او نیست
۲۳۷	نظارت بر اعمال و به چالش کشیدن نفس
۲۳۹	گناه صغیره‌ی مؤمن، کبیره به شمار می‌رود
۲۴۰	توقف عقب‌گرد است
۲۴۲	احکام توبه
۲۴۵	پایایی تجدید توبه
۲۵۱	پایان نیک، توشه‌ی عمر را بیمه می‌کند
۲۵۲	توبه‌ی قلب کامل و کافی است
۲۵۳	حلالیت طلبیدن از کسی که به او ستم کرده‌ایم
۲۵۵	سقوط به سبب گناه و صعود به وسیله‌ی توبه
۲۵۷	زیبایی مبرا بودن از گناه
۲۶۰	آن که خود را دریابد نیز، زیباست
۲۶۸	ویژگی جامع و فراگیر
۲۷۱	رها کردن باطل و بازگشت به سوی حق
۲۷۴	توبه‌ی نصوح
۲۷۶	الهام تلافی و جبران
۲۷۹	گناهان صغیره

معنی لَمَم .....	۲۸۱
گناہان کبیرہ کدامند؟ .....	۲۸۵
نیکی‌ها شفاعت می‌کنند .....	۲۸۹
مقام و منزلت بالاتر، بیداری بیشتر .....	۲۹۳
انواع محرمات .....	۲۹۵
کفر .....	۲۹۵
انواع شرک .....	۲۹۹
شرک اصغر .....	۳۰۶
درد نفاق .....	۳۰۸
ویژگی‌های زشت و ننگین شخصیت منافقانه .....	۳۰۹
انواع فسق .....	۳۲۰
سایر انواع بدی‌ها .....	۳۲۶
دروغ بستن بر خدا بدون علم و آگاهی، منشأ مفاسد است .....	۳۲۸
وجوه و جنبه‌های معصیت .....	۳۳۱
ویژگی‌های حیوانی در بعضی از افراد .....	۳۳۳
دیدگاه جبرگرایان .....	۳۳۵
دیدگاه قدریہ‌ی نفات .....	۳۳۶
پی بردن به حکمت آفرینش، سرآغاز راستی و درستی .....	۳۳۷
دورنمای توحید .....	۳۴۱
دور نمای توفیق و خذلان .....	۳۴۵
دورنمای رشد ایمان و تعدد دلایل و شواهد آن .....	۳۵۴
دورنمای رحمت .....	۳۶۰
احساس عجز و بی‌نوایی .....	۳۶۱
احساس نیاز به خدا .....	۳۶۲
<b>۷. مقام و منزلت انابه (بازگشت به سوی پروردگار) .....</b>	<b>۳۶۷</b>
بازگشت اصلاح‌گر .....	۳۷۱
بازگشت، وفای به عهد است .....	۳۷۲
خوف و رجا .....	۳۷۴
لزوم تصدیق قال با حال .....	۳۷۶
<b>۸. منزلت تذکر (متذکر شدن) .....</b>	<b>۳۷۸</b>
تفکری که شخص را به سوی عمل صالح سوق می‌دهد .....	۳۸۱

۳۸۳	.....	شروط بهره‌مندی از وعظ
۳۸۵	.....	شروط بصیرت یافتن از عبرت‌ها
۳۸۷	.....	چیدن میوه‌ی اندیشه با کوتاه نمودن آرزوها
۳۹۰	.....	تدبیر در قرآن سبب شکوفایی افکار و اندیشه‌ها
۳۹۲	.....	چیزهایی که قلب را تیره می‌سازند
۳۹۳	.....	تنها در امور خیر با مردم معاشرت می‌کنیم
۳۹۶	.....	آرزومندی فساد و تباهی بسیاری به همراه دارد
۳۹۷	.....	خِذلان نتیجه‌ی دلبستگی به غیر خداوند است
۳۹۸	.....	پر خوری و شکم‌پرستی کشنده
۴۰۰	.....	خواب غافلان
۴۰۲	.....	۹. منزلت اعتصام
۴۰۵	.....	درجات اعتصام
۴۰۹	.....	۱۰. منزلت فرار
۴۱۲	.....	تجرید (دل‌کندن و جدا شدن از ما سوی الله)
۴۱۵	.....	۱۱. منزلت سماع (شنیدن)
۴۱۷	.....	سماع و شنیدن ایمانی
۴۲۲	.....	سماع و شنیدن ناپسند
۴۳۳	.....	۱۲. منزلت خوف
۴۳۸	.....	تکامل خوف و رجا
۴۳۹	.....	۱۳. منزلت إشفاق
۴۴۲	.....	۱۴. منزلت خشوع
۴۴۴	.....	خشوع فروتنی و تسلیم است
۴۴۶	.....	پنهان داشتن احوال از مردمان
۴۴۸	.....	۱۵. منزلت اخبات (خضوع و خشوع)
۴۵۴	.....	۱۶. منزلت زهد
۴۵۸	.....	زهد هم‌چنان باقی است
۴۵۹	.....	استبراء و استعلاء (تبری جستن و خود را برتر دانستن از انجام بدی‌ها)
۴۶۴	.....	۱۷. منزلت ورع
۴۶۶	.....	بیداری قلب اعضاء و جوارح را مصون می‌دارد
۴۶۹	.....	مردان والامقام



۴۷۱	ثمرات خوب و پاکیزه .....
۴۷۳	۱۸. منزلت تبّیَل .....
۴۷۶	۱۹. منزلت رجا .....
۴۷۸	محبت بر پایه‌ی رجا استوار است .....
۴۸۲	پروردگار آمرزنده دوست دارد به او امیدوار باشیم .....
۴۸۴	شبهه‌های ناامیدان .....
۴۸۶	امید و رجاى پر ثمر .....
۴۹۱	قبل از قدم گذاشتن، شوق لازم است .....
۴۹۴	۲۰. منزلت رغبت .....
۴۹۸	۲۱. منزلت مراقبت .....
۵۰۵	۲۲. منزلت تعظیم (بزرگداشت) حرّات .....
۵۱۳	قرآن و سنت بدون تأویل .....
۵۱۵	۲۳. منزلت اخلاص .....
۵۱۹	محتوای اخلاص پاک نمودن عمل از هر آلودگی .....
۵۲۱	احساس شرمساری با وجود اعمال .....
۵۲۵	۲۴. منزلت تهذیب .....
۵۲۶	تهذیب و پالایش قصد و نیت .....

# بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه‌ی مؤلف

و به نستعين و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.  
الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و لا عدوان الا على الظالمين و أشهد أن لا  
اله الا الله وحده لا شريك له، رب العالمين و إله المرسلين و قیوم السماوات و  
الأرضین.

گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خدا است و او را با کتابی  
روشنی‌بخش که حق و باطل، گمراهی و ره‌یافتگی و شک و یقین را از هم جدا  
می‌کند برانگیخته است.

خداوند قرآن را نازل کرد تا با ژرف‌اندیشی تلاوتش کنیم و تیزبینانه در  
معانی‌اش بنگریم و با پند گرفتن از آن سعادت‌مند شویم و آن را بر بهترین وجوه  
معانی‌اش حمل کنیم، تصدیقش نماییم و برای برپایی اوامر و نواهی‌اش تلاش  
کنیم و میوه‌های علوم سودمندش که انسان را به خدا می‌رساند و نیز گل‌های  
معطر دانش و حکمت را از باغچه‌هایش بچینیم. قرآن کتابی است که طالبان  
معرفت معبود و رهروان راهش را به سر منزل مقصود می‌رساند، نور  
روشنی‌بخشی است که تاریکی‌ها را می‌زداید، رحمتی است که صلاح مخلوقات  
بسته به آن است و آن‌گاه که همه‌ی اسباب رخت بر بندند، تنها حلقه‌ی ارتباطی  
میان عابد و معبود خواهد بود و دروازه‌ی بزرگی است که هرگز بسته نخواهد شد.

قرآن صراط مستقیم و ذکر حکیمی است که آراء و نظریات و امیال و  
خواست‌های دیگران آن را از مسیرش منحرف نخواهد کرد و خوان پر نعمتی است  
که علما از برکاتش سیری‌پذیر نیستند، شگفتی‌هایش را پایانی نیست و ابرهای  
رحمتش ماندگارند، آیات و نشانه‌هایش پایان‌ناپذیرند و راهنمایی‌هایش مغایرتی

با هم ندارند. هر اندازه با اندیشه و تفکر در آن بنگری به همان اندازه بر شناخت و هدایت افزوده می‌شود و هر اندازه آب گوارایش را به جریان اندازی، سرچشمه‌های حکمتش جوشان‌تر می‌شوند. قرآن روشنی‌بخش دیدگان، شفا بخش درون از رنج و حرمان، حیات و شادی‌بخش دل‌ها، راحت جان‌ها و ساربان روح و روان‌ها به سوی سرزمین شادی‌هاست و بامدادان و شامگاهان جویندگان رستگاری را ندا می‌دهد که: بشتابید به سوی رستگاری. دعوت‌کننده‌ی به سوی ایمان، بر صراط مستقیم ایستاد و بانگ برآورد که ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾. «ای قوم ما، سخنان فراخواننده‌ی الهی را بپذیرید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهانتان را بیامزد و شما را در پناه خویش از عذاب سخت (آخرت، مصون) دارد»<sup>۱</sup>.

کمال انسان با علم سودمند و عمل صالح محقق می‌شود و این دو مورد هدایت و دین حق هستند و نیز با کامل کردن موارد دیگری در ارتباط با آن دو، همان‌گونه که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾. «سوگند به زمان، انسان‌ها همه زیانمندان، مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و همدیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی توصیه می‌نمایند»<sup>۲</sup>.

می‌بینیم که خداوند بلند مرتبه سوگند می‌خورد که همه در زیانند، مگر آن کسانی که توان علمی خود را با ایمان و توان عملی‌شان را با عمل صالح و سایر موارد را با سفارش به حق و صبر و شکیبایی بر آن کامل کنند. حق، همان ایمان و عمل صالح است که بدون صبر و شکیبایی بر آن و بدون سفارش و توصیه‌ی همدیگر به آن، میسر نمی‌شود. شایسته است که انسان لحظات گرانبهای عمرش را در به دست آوردن هدف‌های والا صرف کند و خود را از زیانمندی آشکار برهاند و این امر تنها با روی آوردن به قرآن و تدبیر در آن و استخراج گنجینه‌های

۱. احقاف/۳۱.

۲. عصر/۱-۳.

گرانقدرش و توجه و اهتمام کامل به آن میسر خواهد شد. قرآن منافع و مصالح بندگان در دنیا و آخرت را تضمین می‌کند و آنان را به سر منزل مقصود می‌رساند.

به یاری خداوند این مطالب را با سخن گفتن از سوره‌ی «حمد» و بیان مطالبی که این سوره در بردارد مورد توجه قرار می‌دهیم و نیز مطالب دیگری را که در این سوره نهفته هستند، یادآور می‌شویم؛ از جمله: ردّ همه‌ی گروه‌های بدعت‌گذار و گمراه، منازل و مقامات سالکان و عارفان و فرق بین وسایل و اهداف هر یک از این منازل و این که هیچ یک از سوره‌های دیگر قرآن نمی‌تواند جایگزین آن «سوره‌ی حمد» شود. بنابراین خداوند در تورات، انجیل و قرآن سوره‌ای شبیه آن نازل نکرده است.

والله المستعان و عليه التكلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ \* مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ \* إِيَّاكَ نَعْبُدُ  
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ \* اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ  
\* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمُغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سوره‌ی فاتحه دربردارنده‌ی مطالب اساسی

باید بدانیم که این سوره دربردارنده‌ی اساسی‌ترین مطالب والا است: «معبود» را با سه اسم که سرچشمه و هسته‌ی اصلی اسماء حسنی و صفات والای الهی به شمار می‌روند، معرفی می‌کند: «الله، رب و رحمان». این سوره بر «الوهیت، ربوبیت و رحمانیت» بنا شده است. «ایاک نعُبد» بر الوهیت و «ایاک نستعین» بر ربوبیت بنا شده و درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم از صفت «رحمت» پروردگار صورت می‌گیرد و حمد (ستایش) نیز هر سه مورد را شامل می‌شود، زیرا خداوند در الوهیت، ربوبیت و رحمانیتش شایسته‌ی حمد و ستایش است.

هم چنین بر معاد، پاداش و سزای بندگان بر اساس کارهای نیک و بد، حاکمیت و داوری مطلق و عادلانه‌ی پروردگار در میان خلایق در آن روز، با عبارت: «مالک يوم الدين» دلالت می‌کند.

نبوت را نیز از جهات مختلف شامل می‌شود:

الف) الله، «رب العالمین» است، پس شایسته نیست که بندگان را سرگردان رها کند و موارد سود یا زیان‌آور در دنیا و آخرت را به آنان گوشزد نکند. این با ربوبیت مغایرت داشته و نسبت دادن چیزی به پروردگار است که شایسته‌ی او نیست و هر کس چنین نسبتی به پروردگارش دهد، آن‌گونه که باید از او قدردانی نکرده است.

ب) إله و معبود که برگرفته از اسم «الله» است و بندگان جز از طریق پیامبران به پرستش او پی نخواهند برد.

ج) برگرفته از اسم «رحمان»، زیرا رحمت خداوند مانع آن می‌شود که بندگان را بیهوده رها کند و راه رسیدن به کمال را به آنان نشان ندهد. هر کس اسم «رحمان» را به درستی درک کند، در می‌یابد که این اسم بیشتر از آن چه که متضمن بارش باران و رویاندن گیاهان و دانه‌ها باشد، متضمن فرستادن پیامبران و

نازل کردن کتاب‌های آسمانی است. صفت رحمت آن چه را که حیات دل‌ها و جان‌ها به سبب آن حاصل می‌شود، اقتضا می‌کند، بیشتر از اقتضا کردن آن چه که حیات جسم‌ها به آن وابسته است، اما درک و فهم انسان‌های غافل از این اسم، از حدّ و مرز حیوانات فراتر نرفته و تنها خردمندان چیزی فراتر از آن درک می‌کنند. (د) اشاره به «یوم الدین»، آن روزی که خداوند بندگان را به پای محاکمه می‌کشانند و بر اساس اعمال نیک و بد آنان را پاداش یا سزا می‌دهد. خداوند قبل از اتمام حجت بندگان را مجازات نمی‌کند، بنابراین با فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی حجت را بر آنان تمام کرده است. پس از آن، بندگان مستحق عقاب و پاداش شده و بساط محاکمه برپا می‌شود و نیکان راهی بهشت و بدان به سوی دوزخ رانده می‌شوند.

هـ) برگرفته از عبارت «ایاک نعبد»، زیرا عبادت پروردگار میسر نمی‌شود مگر با آن چه که مورد پسند و رضایت او باشد، گرایش به عبادت که همان شکر، خشوع و محبت پروردگار است، فطری و مورد پسند عقل سلیم است. اما راه و روش و شکل و قالب عبادت تنها از طریق پیامبران شناخته می‌شود. این بیانگر آن است که فرستادن پیامبران امری است که در عقل می‌گنجد و نمی‌توان جهان را خالی از آن دانست، همان‌طوری که خالی دانستن جهان از خالق محال است. هر کس فرستاده را انکار کند، در حقیقت فرستنده را انکار کرده و به او ایمان نیاورده است. بنابراین خداوند بلندمرتبه کفر به پیامبران را به منزله‌ی کفر به خود به شمار می‌آورد.

و) برگرفته از عبارت «اهدنا الصراط المستقیم»، زیرا هدایت به معنی روشنگری و راهنمایی و سپس توفیق و الهام است و روشنگری و راهنمایی تنها از طریق پیامبران امکان‌پذیر است. هرگاه روشنگری، راهنمایی و شناخت حاصل شود، توفیق صورت می‌پذیرد و به دنبال آن ایمان در دل جای می‌گیرد، محبوب و پسندیده می‌شود، دل تحت تأثیر ایمان قرار می‌گیرد و نسبت به آن خرسند و مشتاق می‌شود.

این دو نوع هدایت جدای از هم هستند و رستگاری بدون آن دو امکان‌پذیر نیست و متضمن شناساندن و الهام حق و حقیقتی هستند که ما کم و بیش از آن

آگاه نبوده‌ایم و نیز متضمن آنکه خداوند ما را خواستار پیروی از حق در ظاهر و باطن نماید، سپس توان سخن، اراده و عمل به مقتضای هدایت را به ما ببخشد و ادامه‌ی روند هدایت و ماندگاری در مسیر آن تا مرگ را برای ما فراهم کند.

در اینجا ضرورت مقدم داشتن درخواست هدایت بر دیگر ضرورت‌ها مشخص و باطل بودن این پرسش برای ما آشکار می‌شود که: اگر ما اکنون ره یافته‌ایم، دیگر چرا باید درخواست هدایت کنیم؟

در پاسخ به چنین سوالی باید گفت: آن چه از حق و حقیقت که نمی‌دانیم، چندین برابر آن چیزی است که می‌دانیم و آن چه که از روی سستی و تنبلی قصد انجامش را نداریم، برابر یا اندکی کمتر و یا بیشتر از آن چیزی است که قصد انجامش را داریم و آن چه که قصد انجامش را داریم اما قادر به انجام آن نیستیم نیز چنین است و آن چه که کلیاتش را می‌دانیم اما از جزئیاتش بی‌خبر هستیم، در شمار نمی‌گنجد. ما به هدایتی کامل نیاز داریم و هر کس این امور برایش فراهم شود، طلب و درخواست هدایتش برای ثبات و پایداری بر آن است.

هدایت مرتبه و مرحله‌ی دیگری دارد که آخرین مرحله‌ی آن به شمار می‌رود و آن راهنمایی و هدایت مؤمنین در روز قیامت به راهی است که به بهشت منتهی می‌شود. هر کس در زندگی دنیوی به صراط مستقیمی که پیامبران با کتاب‌های آسمانی برای هدایت به سوی آن مبعوث شده‌اند، راه یابد، در آخرت نیز به آن صراط مستقیمی که به بهشت منتهی می‌شود، راه می‌یابد. به هر اندازه‌ای که بنده در دنیا در راه مستقیم پابرجا بماند، در آخرت نیز در آن راهی که از بالای دوزخ می‌گذرد، استوار گام برمی‌دارد و نحوه‌ی عبور و حرکتش بر آن به گونه‌ای خواهد بود که در دنیا بوده است. بنابراین، عده‌ای به سان برق و گروهی در یک چشم به هم زدن و برخی چون باد می‌گذرند. گروهی به تاخت و برخی هروله‌کنان و گروهی نیز کشان‌کشان از آن عبور می‌کنند. عده‌ای زخم‌ها برمی‌دارند اما به منزل می‌رسند و عده‌ای نیز به دوزخ در انداخته می‌شوند. پس انسان باید چگونه رفتن بر آن راه اخروی را در آینده‌ی تمام نمای حرکتش در این راه دنیوی ببیند. هر چه کنی کشت همان بدروی. ﴿هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ». «و جز در برابر کارهایی که می‌کرده‌اید، کیفر داده نمی‌شوید».<sup>۱</sup>

انسان باید از شبهات و شهواتی که او را از حرکت در راه راست باز می‌دارند، غافل نباشد، زیرا در آخرت قلاب‌هایی خواهند شد که او را می‌ربایند و حرکت را بر او دشوار می‌سازند. به هر اندازه‌ای که شبهات و شهوات در دنیا تقویت شوند، در آخرت نیز بر قدرت قلاب‌ها و موانع افزوده می‌شود. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. «هر کس که کار نیکی بکند به نفع خود می‌کند و هر کس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند و پروردگار تو کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کند».<sup>۲</sup> پس درخواست هدایت، دست یافتن به همه‌ی خوبی‌ها و محفوظ شدن از همه‌ی بدی‌ها را شامل می‌شود.

ز) برگرفته از عبارت «الصراط المستقیم» که مورد درخواست بندگان است و راهی «صراط» نامیده می‌شود که دارای پنج ویژگی زیر باشد: راست و مستقیم باشد، به هدف منتهی شود، نزدیک و کوتاه باشد، گنجایش همه‌ی رهروان را داشته باشد، به عنوان راه رسیدن به هدف مشخص شده باشد. واضح و آشکار است که «الصراط المستقیم» همه‌ی این ویژگی‌ها را شامل می‌شود. مستقیم بودنش دلیل بر کوتاه بودن و رهرو را به سر منزل مقصود رساندن است، زیرا خط راست کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه است و هر اندازه که بر پیچ و خمش افزوده شود، طولانی‌تر خواهد شد. قرار دادنش در اختیار همه‌ی رهروان نیز دلیل بر گنجایش و وسعت آن است. هم‌چنین نسبت دادن آن به بهره‌مندشدگان از نعمت‌های الهی «صراط الذین انعمت علیهم» و مغایرتش با راه کسانی که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند و نیز گمراهان، بیانگر تعیین شدن آن راه است.

کلمه‌ی «صراط» گاهی به الله اضافه می‌شود، زیرا خداوند است که این راه را فرا روی بندگان قرار داده است. از جمله در آیه‌ی ۱۵۳ سوره‌ی انعام که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمٌ﴾. «این راه مستقیم من است» و آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی شوری ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* صِرَاطِ اللَّهِ...﴾. «تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی، راه خدا».

۱. صافات/۳۹.

۲. فصلت/۴۶.

گاهی نیز مانند سوره‌ی فاتحه، کلمه‌ی صراط به بندگان خدا اضافه می‌شود، زیرا آنان رهروان و پویندگان این راه هستند و به آنان تعلق دارد.

ح) برگرفته از ذکر گروهی که نعمت به آنان ارزانی شده است، «الذین انعمت علیهم» و جدا کردن آنان از گروهی که مورد خشم قرار گرفته‌اند «المغضوب علیهم» و نیز گمراهان، «الضالین». مردم بر مبنای شناخت خود از حق و حقیقت و عمل کردن به آن، به این سه گروه تقسیم شده‌اند. یعنی گروهی که حق را می‌شناسند و به مقتضای آن عمل می‌کنند و گروهی که حق را می‌شناسند اما به مقتضای آن عمل نمی‌کنند و گروه سوم کسانی‌اند که نسبت به حق جاهل و ناآگاهند. انسان‌های مکلف به این سه دسته تقسیم می‌شوند و خارج از این تقسیم‌بندی قرار نمی‌گیرند. گروه اول، یعنی آن کسانی که نعمت به آنان ارزانی شده، حق را می‌شناسند و به مقتضای آن عمل می‌کنند و نفس خود را با علم سودمند و عمل صالح تزکیه کرده و تنها آنان رستگارانند. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ». «کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویش را پاکیزه دارد و بپیراید.»<sup>۱</sup>

گروه دوم، آنان که حق را می‌شناسند اما از هوی و هوس خود پیروی می‌کنند و همان مغضوب علیهم هستند و گروه سوم، حق را نمی‌شناسند و راه گم کرده‌اند. البته گروه دوم در عمل نکردن به علم و شناخت خود از حق گمراهند و گروه سوم نیز به سبب گمراهی در علم و عمل مورد خشم و غضب پروردگار هستند. یعنی هر دو گروه در عین حال هم گمراهند و هم مورد خشم و غضب هستند، اما کسی که حق را بشناسد و آگاهانه از آن پیروی نکند، بیشتر سزاوار آن است که صفت «مغضوب علیهم» بر او نهاده شود و از ایسن جهت است که یهود سزاوارترین افراد به داشتن این صفت هستند، همان‌طور که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید: «بَشِّرْهُمْ بِشَرِّ مَا كَفَرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَنِيَّ أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ». «خوشتن را به بدترین چیز فروختند و به ناروا نسبت به آن چه فرستاده بودیم کفر ورزیدند و کفرشان تنها به خاطر دشمنانگی و ناخشنودی از این که خداوند (وحی خویش را) از روی فضل و مرحمتش بر هر که بخواهد از بندگان نازل



می‌کند بود. لذا خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت.<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَۃَ وَالْحَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَٰئِكَ مَرَّةً كَرَّتْ مَنَکَاثُهَا وَأَصْلٌ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾. «بگو: آیا شما را با خبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن دارد؟ کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور کرده است و برایشان خشم گرفته و (با مسخ قلب‌هایشان) از آنان میمون‌ها و خوک‌هایی را ساخته و شیطان را پرستیده‌اند. آنان موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند».<sup>۲</sup>

اما کسانی که حق را نمی‌شناسند، به صفت گمراهی «الضالین» سزاوارترند و از این جهت است که خداوند نصاری را این‌گونه توصیف می‌کند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾. «بگو: ای اهل کتاب به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی ننمایید».<sup>۳</sup> آیهی قبلی درباره‌ی یهود و آیهی اخیر درباره‌ی نصاری نازل شده است. در ترمذی و صحیح ابن حبان از حدیث عدی بن حاتم آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «یهود، مغضوب علیهم و نصاری، ضالون هستند».<sup>۴</sup>

بیان سه گروه نعمت داده‌شدگان، مورد خشم و غضب قرارگرفتگان و گمراهان، مستلزم اثبات نبوت است، زیرا این تقسیم‌بندی در واقعیت جامعه امری آشکار است و اثبات نبوت آن را ایجاب می‌کند. خداوند بلندمرتبه به دلایلی در سوره‌ی حمد نعمت را به خود نسبت داده و فاعل «غضب» را حذف کرده است: الف) زیرا نعمت، فضل و نیکی و غضب سزای عادلانه است و رحمت بر غضب غالب است. پس آن چه را که کامل‌تر، مقدم‌تر و قوی‌تر است به خود

۱. بقره/۹۰.

۲. مائده/۶۰.

۳. مائده/۷۷.

۴. احمد ۳۷۸/۴ و ترمذی ۲۹۵۴ آن را گزینش و ابن حبان ۱۷۱۵ آن را صحیح دانسته است.

نسبت داده است. این روش قرآن در نسبت دادن نعمت‌ها و نیکی‌ها به خداوند است و فاعل خشم و غضب را حذف می‌کند. همان‌طوری که از زبان جن‌های مؤمن در سوره‌ی جن آیه‌ی ۱۰ چنین آمده است: ﴿وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشْرٌ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾. «ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟» هم چنین از زبان «خضر» آن‌گاه که می‌خواست دیوار فرسوده‌ی آن دو کودک یتیم را از نو بسازد، می‌فرماید: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا﴾. «پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت بیرون بیاورند».<sup>۱</sup> اما در مورد سوراخ کردن کشتی می‌گوید: ﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا﴾. «من خواستم آن را معیوب کنم».<sup>۲</sup> و سپس می‌گوید: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾. «من به دستور خود این کارها را نکردم».

ب) خداوند در ارزانی داشتن نعمت یگانه است و نعمت تنها از جانب اوست: ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾. «آن چه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خدا است».<sup>۳</sup> در نتیجه نعمت به او نسبت داده می‌شود و اگر به کسی غیر از او نسبت داده شود به دلیل آن است که کانال و مجرای آن نعمت به شمار می‌رود. اما خشم و غضب بر دشمنان، تنها مختص خداوند نیست، بلکه ملائکه، پیامبران و اولیاء نیز با خشم خدا به خشم می‌آیند. پس در عبارت «المغضوب علیهم» همراه شدن اولیاء و انبیا با خداوند استنباط می‌شود، اما «انعمت علیهم» بر آن دلالت دارد که نعمت تنها و تنها از جانب اوست.

ج) در حذف فاعل غضب، نوعی خوار و کوچک شمردن شخص نهفته می‌باشد که این معنی با ذکر فاعل آن استنباط نمی‌شود. اما ذکر فاعل نعمت سبب بزرگداشت و گرامیداشت آن کسی است که نعمت به او ارزانی می‌شود به گونه‌ای که حذف فاعل، این هدف را محقق نمی‌سازد. اگر کسی را ببینیم که

<sup>۱</sup>. کهف/۸۲.

<sup>۲</sup>. کهف/۷۹.

<sup>۳</sup>. نحل/۵۲.

حاکمی او را گرامی داشته و مقامش را بالا برده است و در مدح او بگوییم: این همان کسی است که حاکم او را گرامی داشته و درخواستش را اجابت نموده است، شیواتر و رساتر از آن است که بگوییم: این کسی است که مورد احترام و تشویق قرار گرفته و به او پاداش داده شده است.

راز زیبایی در اشاره به سبب پاداش و مجازات متناسب با هر سه گروه، آن هم با کوتاه‌ترین عبارت، نهفته می‌باشد؛ زیرا ارزانی داشتن نعمت، دربردارنده‌ی هدایت که شامل علم سودمند و عمل صالح است، می‌باشد و این همان هدایت حقیقی و دین حق است. هم‌چنین این پاداش نیکو به کامل بودن نعمت نیز اشاره می‌کند. عبارت «انعمت علیهم» به تنهایی هر دو مفهوم بالا را در بردارد. «المغضوب علیهم» نیز در بردارنده‌ی دو مفهوم زیر است:

الف) مجازات قهرآمیزی که نهایت عذاب و خواری آن را ایجاب می‌کند.

ب) علتی که به سبب آن مستحق خشم و غضب خداوند سبحان شده‌اند، زیرا خداوند مهربان‌تر از آن است که بدون جرم و گمراهی بر کسی خشم گیرد. گویی که خشم و غضب لازمه‌ی گمراهی آنان و ذکر گمراهان (الضالین) نیز مستلزم غضب و مجازات کردن آنان است، زیرا کسی که گمراه شود سزاوار عقوبتی خواهد شد که پیامد گمراهی اوست و مورد غضب خداوند قرار می‌گیرد.

پس توصیف هر کدام از این گروه‌های سه‌گانه را مستلزم و مقتضی سبب، پاداش و مجازات کرده است آن هم با عباراتی در نهایت اختصار و شیوایی و این امر با ذکر فاعل در سعادتمندان و حذف آن در اهل غضب و نسبت دادن فعل به سبب در گمراهان میسر شده است.

مقابل هم قرار گرفتن هدایت و نعمت با غضب و گمراهی در سوره‌ی حمد قابل توجه است: «مغضوب علیهم» و «ضالین» در مقابل هدایت‌یافتگان و بهره‌مندشدگان از نعمت قرار گرفته‌اند. در قرآن کریم بسیار می‌بینیم که گمراهی با بدبختی و هدایت با رستگاری قرین و همراه شده است. ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. «این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدایی خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند».<sup>۱</sup>

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُنْتَدُونَ﴾. «امن و امان ایشان را سزا است و آنان راه‌یافتگان هستند».<sup>۱</sup> این دو آیه ارتباط هدایت با رستگاری را بیان می‌کنند و ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾. «قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتش هستند». ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. «خداوند دل‌ها و گوش‌هایشان را مهر زده است و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است و عذاب بزرگی در انتظارشان است».<sup>۲</sup> این دو آیه نیز ارتباط گمراهی با بدبختی و شقاوت را به روشنی بیان می‌کنند. در سوره‌ی «طه» نیز خداوند بلندمرتبه به هر دو مورد اشاره می‌کند و در آیه‌ی ۱۲۳ این سوره می‌فرماید: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾. «و هرگاه هدایت و رهنمود من بر شما آمد، هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد». و در آیه‌ی ۱۲۴ تا ۱۲۶ نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾. «و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ خواهد داشت و روز رستخیز او را نابینا گرد می‌آوریم خواهد گفت: پروردگارا چرا مرا نابینا جمع آورده‌ای؟ من که قبلاً بینا بوده‌ام. خداوند می‌گوید: همین است، آیات من به تو رسید و تو آن‌ها را نادیده گرفتی، همان‌گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی». بنابراین می‌بینیم که هدایت با رستگاری و گمراهی با بدبختی و شقاوت ملازم و همراه هم هستند.

### هدایت بر تری به ارث می‌گذارد

«الصراط المستقیم»، کلمه‌ی صراط در قرآن به صورت مفرد آمده و گاهی با (ال) و گاهی نیز با اضافه شدن به اسم یا ضمیر معرفه شده است و این بیانگر معرفی شدن و تعیین شدن آن به عنوان تنها راه رسیدن به سعادت است. اما راه‌های اهل غضب و گمراهی به صورت جمع و مفرد به کار رفته است. از جمله در آیه‌ی ۱۵۳ سوره‌ی انعام کلمه‌ی «صراط و سبیل» به صورت مفرد و راه‌های

۱. انعام/۸۲.

۲. بقره/۷.

مخالف آن به صورت جمع «سُبُل» به کار رفته است: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطل) پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. این‌ها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید». ابن مسعود می‌گوید: رسول خدا ﷺ خطی کشید و گفت «هذا سبيل الله». «این راه خدا است». سپس در دو سوی آن خط‌های زیادی کشید و گفت: «هذه سُبُلٌ، على كُلِّ سبيل شيطانٌ يدْعُو إليه». «این راه‌هایی است و بر سر هر راهی شیطانی ایستاده و به سوی آن فرا می‌خواند». سپس آیه‌ی زیر را تلاوت نمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾.<sup>۱</sup>

زیرا راه رسیدن به خدا تنها یک راه و آن همان راهی است که پیامبران بر آن مبعوث شده و کتاب‌های آسمانی نازل شده‌اند و هیچ کس جز از این راه به او نخواهد رسید و مردم از هر دری و راهی جز این وارد شوند، آن را به روی خود بسته می‌بینند و آن تنها راهی است که رهروش را به خدا می‌رساند. خداوند در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی حجر می‌فرماید: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾. حسن می‌گوید: یعنی این راهی مستقیم به سوی من است. در این صورت می‌توان گفت که؟:

الف) حرف «علی» جایگزین «إلی» شده و به معنی «إلی» است.

ب) معنی و مفهوم را بیان کرده است، یعنی این راهی است که بنده را به من (خدا) می‌رساند. این معنی به روش سلف نزدیک‌تر است. مجاهد می‌گوید: حق به خدا برمی‌گردد و راهش بر اوست و مسیرش را به سوی هیچ چیز دیگری کج نمی‌کند. این گفته شبیه سخن حسن و روشن‌تر از آن است و از درست‌ترین سخنانی است که درباره‌ی این آیه گفته شده است. بعضی گفته‌اند که لفظ «علی» برای وجوب است، یعنی: بیان، شناساندن و راهنمایی به سوی آن به عهده‌ی من است. این دو سخن شبیه آن چیزی است که درباره‌ی آیه‌ی ۹ سوره‌ی نحل گفته شده است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَضُؤُ السَّيْلِ﴾. و درست این است که بگوییم: راه مستقیم و میانه به خدا برمی‌گردد و رهروش را به خدا می‌رساند و به خدا متهی می‌شود.



اگر کسی بگوید: حرف «الی» که معنی پایان و انتها را می‌رساند برای این مفهوم شایسته‌تر از حرف «علی» است که بر وجوب دلالت می‌کند و خداوند نیز برای بیان مفهوم «رسیدن» حرف «الی» را به کار برده است، از جمله در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی غاشیه: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾. «مسلماً بازگشت آنان به سوی ما خواهد بود». ﴿فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾. «آنان به سوی ما برمی‌گردند». <sup>۱</sup> ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ﴾. <sup>۲</sup> اما هنگامی که مفهوم «وجوب» مورد نظر بوده است، از حرف «علی» استفاده شده است؛ از جمله: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾. «حساب آنان با ما خواهد بود». <sup>۳</sup> ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾. «چرا که گرد آوردن قرآن و (توانایی) بخشیدن به زبان تو (برای) خواندن آن کار ما است». <sup>۴</sup> و ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقُهَا﴾. «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده‌ی خداست». <sup>۵</sup>

در پاسخ باید گفت: نکته‌ی لطیفی در حرف «علی» وجود دارد که در حرف «الی» نیست و آن اعلام این که پوینده‌ی این راه بر حق و هدایت است. همان‌طوری که درباره‌ی مؤمنین می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ﴾. «آنان بر هدایت پروردگارشان هستند». <sup>۶</sup> و خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَتَوَكَّلْ عَلَىٰ اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ﴾. «پس بر خدا توکل کن تو قطعاً بر حق آشکار هستی». <sup>۷</sup>

خداوند بلند مرتبه حق است و راه و دین او نیز حق است. پس هر کس بر راه او استقامت ورزد بر حق و هدایت است.

اگر گفته شود که چه نکته‌ای در کاربرد «علی» در این دو آیه وجود دارد و مؤمن چگونه بر حق و هدایت قرار دارد؟ باید گفت: به خاطر این که معنی برتری و غلوه به سبب حق و هدایت و نیز مفهوم پایداری و استقامت در آن نهفته می‌باشد. پس کاربرد حرف «علی» به غلوه، پایداری و استقامت شخص

۱. یونس/۴۶.

۲. انعام/۱۰۸.

۳. غاشیه/۲۶.

۴. قیامت/۱۷.

۵. هود/۶.

۶. بقره/۵.

۷. نمل/۷۹.

دلالت می‌کند، برخلاف گمراهی و شک و تردید که به دلیل فرو رفتن و غوطه‌ور شدن شخص در آن از حرف «فی» که بر این مفهوم دلالت می‌کند، استفاده شده است. از جمله ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾. «در حیرت و سرگردانی خود به سر می‌برند».<sup>۱</sup> ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾. «آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، کر و لال هستند و در تاریکی‌ها قرار دارند».<sup>۲</sup> و در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی سبا که به هر دو مورد اشاره می‌کند: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾. «قطعاً یا ما (مؤمنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم». پس راه حق پیونده‌اش را پیایی به سوی خداوند بلندمرتبه بالا می‌برد و گمراهی نیز فرد را در پایین‌ترین و پست‌ترین درکات فرو می‌برد.

### خدای من بر صراط مستقیم است

صراط مستقیم همان راه خدا است و همان طوری که قبلاً گفته شد به خدا منتهی می‌شود و در دو جای قرآن اشاره می‌کند که خداوند خود بر صراط مستقیم است؛ اولی آیه‌ی ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر او تسلط دارد. بی‌گمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد».<sup>۳</sup> و دومی آیه‌ی ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «و خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان گنگ مادرزاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستند نفعی نخواهد داشت. آیا او برابر است با کسی که به عدل و داد می‌خواند و در جاده‌ی صاف و راست قرار دارد».<sup>۴</sup> این مثالی است که خداوند برای بت‌هایی بیان می‌کند که نمی‌شنوند و سخنی نمی‌گویند و هیچ درک و فهمی ندارند و سربار پرستندگان خویش‌اند.

<sup>۱</sup>. توبه/۴۵.

<sup>۲</sup>. انعام/۳۹.

<sup>۳</sup>. هود/۵۶.

<sup>۴</sup>. نحل/۷۶.

بت‌ها نیازمند نگهداری و خدمتگزاری بندگان خود هستند، پس چگونه آن‌ها را با خدایی که به عدالت و توحید فرمان می‌دهد، برابر و یکسان قرار می‌دهی؟! خدایی که قادر، متکلم و بی‌نیاز است و در گفته و فعلش بر صراط مستقیم است. کلامش راست، درست، هدایت‌گر و از سرِ خیرخواهی است و فعلش حکمت، عدالت، رحمت و مصلحت است. این صحیح‌ترین تفسیر درباره‌ی این آیه می‌باشد.

این که خداوند ما را به راه راست راهنمایی می‌کند به موجب این است که خود بر صراط مستقیم است، این که گفته شود خداوند با افعال و گفته‌هایش ما را به صراط مستقیم هدایت می‌کند در حالی که خود با افعال و گفته‌هایش بر صراط مستقیم است، با کسی که بگوید خداوند بر صراط مستقیم است مغایرتی ندارد. بعضی گفته‌اند منظور رسول خدا ﷺ است که امر به عدالت می‌کند و بر صراط مستقیم است. البته این سخن درستی است و مغایرتی با سخن پیشین ندارد. خداوند بر صراط مستقیم است و پیامبرش نیز بر همان راه است و تنها به مقتضای آن عمل می‌کند. بر این اساس آیه‌ی مذکور مثال پیشوا و راهنمای کفار است، یعنی همان بت‌هایی که کر و لالند و توان راهنمایی هیچ کس به سوی خیر را ندارند و نیز مثال امام و پیشوای نیکان، یعنی رسول خدا ﷺ است که به عدالت امر می‌کند و بر صراط مستقیم است.

بر اساس سخن قبلی، این آیه مثال معبود کافران و معبود نیکان است و این دو گفته ملازم هم و مدّ نظر آیه‌ی مذکور هستند. هم چنین «عطیه» از ابن عباس روایت می‌کند که منظور مؤمنان و کافران هستند و «عطا» می‌گوید: منظور از «أبکم: لال» اُبی بن خلف و منظور از «من یأمر بالعدل: کسی که به عدالت امر می‌کند». حمزه، عثمان بن عفان و عثمان بن مظعون هستند. البته این سخن می‌تواند درست باشد و با گفته‌های ما قبل خود منافاتی ندارد، زیرا خداوند، پیامبر و پیروانش همه بر صراط مستقیم هستند و معبود و پیشوای کافران و پیروانشان در مقابل آنان قرار دارند. گروهی نیز اجابت‌کنندگان و پذیرندگان دعوت آنان را مصداق آن دانسته‌اند. البته این آیه‌ی کریمه همه‌ی این موارد را در برمی‌گیرد و نظایر آن در قرآن بسیار است.

اما آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی هود تنها دربردارنده‌ی یک معنی واضح و روشن است و آن این که: خداوند بر صراط مستقیم است. خداوند بلند مرتبه سزاوارترین کس

بر این راه است، زیرا گفته‌هایش همه راستی، هدایت، رشد، عدل و حکمت است: ﴿وَكُنْتَ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾. «کلام پروردگارت (قران و اوامر) سراسر راستی و عدالت است».<sup>۱</sup> و همه‌ی افعالش نیز مصلحت، حکمت، رحمت، خیر و عدالت است. پس شر و بدی به گفته‌ها و افعال پروردگار و همه‌ی کسانی که بر صراط مستقیم هستند راه نمی‌یابد، زیرا شر و بدی خارج از مسیر این راه بوده و تنها در اعمال و اقوال کسانی راه می‌یابد که بر صراط مستقیم نباشند.

در دعای پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «لِيَبِّكَ وَ سَعْدِيكَ وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ وَ الشَّرُّ - لَيْسَ إِلَيْكَ». تفسیر کسانی که می‌گویند: با شر و بدی نمی‌توان به تو نزدیکی جست و شر و بدی به سوی او اوج نمی‌گیرد، چندان جالب توجه نیست، زیرا معنی و مفهومی والاتر و با ارزش‌تر از این در بردارد. کسی که همه‌ی اسم‌هایش نیکو و اوصافش در اوج کمال و افعالش حکیمانه و اقوالش سراسر راستی و عدالت باشد، غیرممکن است که شر و بدی به اسماء، صفات، افعال و اقوالش راه یابد. این برداشت را با آیه‌ی ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. مقایسه کن و بین که چگونه خداوند آن را پس از عبارت زیر قرار داده است: ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ﴾. «من بر خدا توکل کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است» او پروردگار من است و مرا به کسی تسلیم نمی‌کند و تنها نمی‌گذارد و هم‌چنین پروردگار شما است و شما را بر من مسلط نمی‌کند، سرانجام و سرنوشت شما در دست اوست و بدون خواست و اراده‌ی او قادر به انجام هیچ کاری نخواهید بود. زمام اختیار هر جنبنده‌ای در دست اوست و بدون اجازه‌ی او قادر به حرکت نیست و این خداوند است که در آن دخل و تصرف می‌کند. با وجود این خداوند در تصرفات و به حرکت درآوردن موجودات و جاری ساختن قضا و قدرش بر آنان بر صراط مستقیم است و هر کاری را از روی حکمت، عدالت و مصلحت انجام می‌دهد. پس اگر شما را بر من چیره کند، حکمتی در آن است که شایسته‌ی حمد و سپاس است، زیرا کسی چنین اراده‌ای کرده است که بر صراط مستقیم است و بر کسی ظلمی روا نمی‌دارد و هیچ کاری را بیهوده و بی‌حکمت انجام نمی‌دهد.

### علاج احساس تنهایی توجه نکردن به آن است

از آنجایی که جوینده‌ی صراط مستقیم در پی چیزی است که اکثر مردم از آن می‌گریزند و پوینده‌ی راهی است که همراهانش بسیار اندکند و انسان طبیعتاً از تنهایی گریزان و به همراهانش انس می‌گیرد، خداوند بلند مرتبه هم سفران پویندگان چنین راهی را یاد آور می‌شود و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾. «و کسی که از خدا و پیغمبر اطاعت کند، او همنشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت داده است (آن قربانی که او هم دشمن خواهد بود، عبارتند) از پیغمبران و راست‌روان و شهیدان و شایستگان و آنان چه دوستان خوبی هستند».<sup>۱</sup> خدای مهربان راه را به همراهان و پویندگان راه اضافه کرده است، یعنی آن کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته است، تا به این سبب احساس تنهایی و غربت از قلب و ذهن کسی که جوای هدایت و پوینده‌ی راه سعادت است بزدايد و بداند که همراهانش تنها آن کسانی هستند که خداوند به آنان نعمت ارزانی داشته است. در نتیجه به مخالفت و ناسازگاری مخالفین اعتنا نخواهد کرد، زیرا اگر چه آنان تعدادشان بسیار است، اما ارزش و منزلتشان پست و ناچیز است. گذشتگان گفته‌اند: «به راه حق پایبند باش و از کمی رهروانش احساس تنهایی مکن و از راه باطل دوری کن و به بسیاری پیروان و رهروانش فریفته مشو». هرگاه احساس تنهایی کردی به هم مسیران به مقصد رسیده‌ات بیندیش و در پیوستن به آنان اظهار شادی کن و چشم از اغیار فرو بند، زیرا آنان هیچ دردی از تو درمان نخواهند کرد و اگر در مسیر راحت تو را صدا زدند به آنان توجه مکن، زیرا تو را از حرکت باز می‌دارند و مانعی بر سر راحت می‌شوند. به این دو مثال توجه کن و آن دو را به خاطر بسپار:

مثال اول: شخصی به قصد نماز از خانه خارج می‌شود و هدفی جز این ندارد. فرد شیطان‌صفتی بر سر راهش قرار می‌گیرد و با سخنان زشت و ناپسند آزارش می‌دهد. مرد می‌ایستد و پاسخش را می‌دهد و با او درگیر می‌شود. چه بسا مرد شیطان‌صفت از او نیرومندتر بوده و او را از رسیدن به مسجد باز دارد و ثواب



جماعت را از دست دهد. یا این که ممکن است مرد عابر نیرومندتر بوده اما به سبب تحریکات او از رسیدن به صف اول جماعت و دستیابی به اجر و پاداش کامل باز بماند. پس اگر به او توجه کند دشمن بیشتر به تحریک او دل‌گرم می‌شود و چه بسا عزم و اراده‌اش را سست کند. اما اگر از شناخت و علم کافی بهره‌مند باشد، بر سعی و تلاش خود افزوده و از دشمن رویگردان شده و در پی انجام هدف خود برمی‌آید، از بیم آن که مبدا وقت از دست رفته و به نمازش نرسد. در این صورت دشمن به هدفش نخواهد رسید.

مثال دوم: آهو تیزروتر از سگ شکاری است. اما هنگامی که وجود سگ را احساس کند به او متوجه می‌شود و از سرعتش کاسته می‌شود. در نتیجه سگ به او می‌رسد و شکارش می‌کند.

هدف از ذکر همراهان این است که سبب از میان رفتن احساس تنهایی می‌شود و فرد را به ادامه‌ی راه و تلاش برای رسیدن به دوستان به مقصد رسیده، تشویق می‌کند و این یکی از نکته‌های دعایی است که در قنوت می‌گوییم: «اللهم اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ».<sup>۱</sup> «مرا در زمره‌ی آنان قرار ده و مرا همراه آنان گردان». نکته‌ی دوم این که به نعمت‌های الهی و نیکی و احسانش به کسانی که نعمت هدایت را به آنان ارزانی داشته، توسل جسته است. یعنی کسانی را که هدایت داده‌ای، نعمت هدایت را به آنان ارزانی داشته‌ای و این نعمتی از جانب توست، پس مرا نیز از این نعمت بی‌بهره مکن و مرا از جمله‌ی آنان قرار ده.

این توسل به احسان و نیکی خداوند است. نکته‌ی سوم: آن‌گونه که سائل از شخص بخشنده و بزرگوار درخواست می‌کند و می‌گوید: در زمره‌ی کسانی که به آنان بخشیده‌ای بر من نیز ببخشای و در جمله‌ی کسانی که به آنان آموخته‌ای به من نیز بیاموز و در زمره‌ی کسانی که آنان را غرق احسان خویش کرده‌ای به من نیز نیکی و احسان کن.

۱. حدیث صحیح، که ترمذی ۴۶۴، ابوداود ۱۴۲۵ و ابن‌ماجه ۱۱۷۸ از حسن بن علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند و حاکم ۱۷۲/۳ آن را صحیح دانسته است.

### به اسماء پروردگار و بندگی او توسل می‌جویم

از آن‌جایی که درخواست هدایت و راهیابی به سوی صراط مستقیم بالاترین درخواست‌هاست و دستیابی به آن بهترین نعمت به شمار می‌رود، خداوند بلندمرتبه چگونگی این درخواست را به بندگانش آموزش داده و به آنان امر کرده است که با حمد و سپاس پروردگار درخواستشان را شروع کنند و سپس بندگی و توحید خود را یادآور شوند.

پس توسل به اسماء و صفات پروردگار و توسل به بندگی و عبودیت او دو وسیله برای رسیدن به هدف است و با استفاده از این دو وسیله امید می‌رود که دعای بنده بی‌پاسخ نماند. دو حدیثی که «ابن حبان» در صحیح خود و امام احمد و ترمذی درباره‌ی اسم اعظم پروردگار روایت کرده‌اند، این دو وسیله را تأیید می‌کند.

حدیث اول: عبدالله بن بریده از پدرش روایت می‌کند و می‌گوید: «پیامبر ﷺ شنید که مردی در دعایش می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «پیامبر ﷺ گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست خداوند را با اسم اعظمش خواند، اسمی که هرگاه با آن خوانده شود، اجابت می‌کند و هرگاه از او درخواست شود، عطا می‌کند».<sup>۱</sup> ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است. این توسل به توحید و گواهی فرد به وحدانیت خدا و اثبات صفاتی است که اسم «صمد» بر آن دلالت می‌کند. ابن عباس درباره‌ی «صمد» می‌گوید: «عالم و قادری که علم و قدرتش در نهایت کمال باشد». و در روایت دیگری می‌گوید: «سید و سروری که سیادت و سروری‌اش در نهایت کمال باشد». سعید بن جبیر می‌گوید: «کسی که در صفات و افعال و اقوالش کامل باشد». هم‌چنین توسل به نفی تشبیه و تمثیل (کسی را به خدا مثل و مانند کردن و یا خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کردن) است و می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «هیچ‌کس همتا و همگون او نمی‌باشد». این بیانگر عقیده‌ی اهل سنت است و توسل به ایمان داشتن به این موارد و گواهی دادن به آن همان اسم اعظم است.

حدیث دوم به روایت از انس است که می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ شنید مردی در

۱. حدیث صحیح، ترمذی ۳۴۷۵، احمد ۳۶۰۱۵ و نسائی ۵۲/۳ آن را روایت کرده‌اند.

دعایش می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْمَنَانُ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ». پیامبر ﷺ گفت: ایسن مرد خداوند را با اسم اعظمش خواند<sup>۱</sup> و این توسل به اسماء و صفات خداوند است. سوره‌ی فاتحه در بردارنده‌ی هر دو وسیله‌ی مذکور می‌باشد، یعنی توسل به حمد و سپاس و ستایش خداوند و توسل به توحید و بندگی او و سپس درخواست مهم‌ترین خواسته‌ها که همان هدایت است، قرار می‌گیرد و دعوت‌کننده‌ی به سوی هدایت (خداوند) شایسته و سزاوار اجابت است.

نظیر این را در دعای پیامبر ﷺ می‌توان یافت، آن‌گاه که در نمازهای شبانه‌اش می‌گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيُّوْمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ وَلَقَاؤُكَ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ وَعُمْدُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُ وَبِكَ خَاصَمْتُ وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». «پروردگارا، حمد و سپاس همه از آن توست، تو نور آسمان‌ها و زمین هستی و آن چه در بین آن‌ها است. حمد و سپاس همه از آن تو است، تو قیوم و برپادارنده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی و آن چه که در آن‌هاست. حمد و سپاس از آن توست، تو حق هستی و وعده‌ی تو، دیدار تو، بهشت، دوزخ، پیامبران، قیامت و محمد همه حق هستند، خدایا تسلیم امر تویم و به تو ایمان آورده‌ایم و بر تو توکل کرده و توجه و بازگشتمان به سوی توست، خدایا خصومت و دشمنی (با منکرین) به خاطر توست (نه به خاطر خصومت‌های شخصی) و حکم و داد به درگاه تو آورم. پس گذشته و آینده و آشکار و پنهانم را بیامرز، تو پروردگار منی و هیچ معبود و خدایی جز تو نیست»<sup>۲</sup>.

می‌بینیم که پیامبر خدا ﷺ ابتدا به حمد، سپاس، ستایش و بندگی پروردگار توسل جسته و سپس طلب آمرزش می‌نماید.

۱. حدیث صحیح، ابوداود ۱۴۹۵، نسائی ۵۲/۳ و ابن‌ماجه ۲۸۵۸ آن را روایت کرده‌اند.

۲. بخاری، ۱۱۲۰، مسلم ۷۶۹ و مالک ۲۱۵/۱ آن را روایت کرده‌اند.

## فاتحه سوره‌ی توحید

سوره‌ی فاتحه هر سه نوع توحید را که پیامبران خدا (درود و سلام خدا بر آنان باد) بر آن اتفاق دارند، شامل می‌شود:

توحید در اصل دو نوع است:

۱. توحید در علم و اعتقاد که توحید علمی نامیده می‌شود، زیرا به اخبار، روایات، معرفت و شناخت مربوط است.

۲. توحید در قصد و اراده که توحید قصدی و اراده‌ای نامیده می‌شود، زیرا مربوط به قصد و اراده می‌باشد.

توحید دوم به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱. توحید در ربوبیت.

۲. توحید در الوهیت، که به این ترتیب توحید سه نوع است.

مدار و محور توحید علم بر اثبات صفات کمال، نفی تشبیه و تمثیل و منزّه دانستن پروردگار از هرگونه عیب و نقص است. اثبات حمد و سپاس برای پروردگار، به صورت مجمل و ذکر صفات الوهیت، ربوبیت، رحمت و مُلک به صورت مفصل بر آن (توحید علم) دلالت می‌کنند و مدار و محور همه‌ی اسماء و صفات پروردگار بر این چهار مورد است. اما حمد چگونه بر آن دلالت می‌کند؟

حمد و سپاس در بردارنده‌ی مدح و ستایش فرد ستایش شده به خاطر صفات کمال و جلال اوست به همراه محبت و رضایت کامل از او و خضوع و خشوع در برابر او. کسی که صفات ممدوح را انکار کند و از محبت او و فروتنی در برابرش رویگردان شود، حامد و سپاسگزار نیست. به هر اندازه‌ای که صفات ممدوح کامل و یا ناقص باشند، به همان اندازه نیز حمد و سپاس او کامل و یا ناقص خواهد بود، بنابراین به دلیل اوج کمال در صفات پروردگار و کثرت و فراوانی آن صفات، همه‌ی حمد و سپاس‌ها از آن پروردگار است و کسی جز او قادر به شمارش و اندازه‌گیری آن نیست، زیرا صفات کمال و جلالش را کسی جز او یارای شمردن نیست. از این جهت خداوند، آلهه و معبود کافران را مذمت می‌کند و آن‌ها را به سبب نداشتن صفات کمال مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ نمی‌شنوند، نمی‌بینند، سخن نمی‌گویند، توان هدایت کسی را ندارند و نمی‌توانند

به هیچ کس کمترین سود و یا ضرری برسانند. جهمیّه نیز چنین تصویری از خدا دارند و چنین اوصافی را به او نسبت می‌دهند. خداوند بسیار والاتر از آن چیزی است که ستمگران و منکرین می‌گویند. خداوند استدلال ابراهیم علیه السلام در برابر پدرش را چنین بیان می‌کند: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾. «ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و شرّ و بلایی از تو به دور نمی‌دارد؟»<sup>۱</sup> اگر پروردگار ابراهیم نیز این‌گونه بود، آزر در پاسخ او می‌گفت: پروردگار خودت نیز این‌گونه است، پس چرا بر معبود من خرده می‌گیری؟

اما او با وجود مشرک بودن بهتر از جهمیّه خدا را می‌شناخت، حتی مشرکین مکه به صفات خداوند به عنوان خالق و سازنده‌ی هستی و برتری او نسبت به مخلوقاتش اعتراف می‌کردند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَإِئِهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكْلُمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴾. «بعد از (رفتن) موسی (به کوه طور) قوم او از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند که پیکر (بی‌جانی) بود و صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین پیکر گوساله‌گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی‌کند. گوساله را به خدایی گرفتند و (به خود) ستم کردند».<sup>۲</sup> اگر پروردگار عالمیان نیز چنین بود، از این بابت بر معبودان باطل خرده گرفته نمی‌شد و از چنین استدلالی در ردّ آن‌ها استفاده نمی‌شد.

اگر گفته شود که خداوند با بندگان سخن نمی‌گوید، می‌گوییم: مسلماً خداوند با آنان سخن گفته است. با حضرت موسی علیه السلام از پس پرده و بدون واسطه سخن گفته است و با سایر پیامبران نیز از طریق جبریل و با همه‌ی مردم از طریق پیامبران سخن گفته است، زیرا کلام خود را از طریق جبریل بر پیامبران نازل کرده و پیامبران نیز آن را به مردم ابلاغ کرده‌اند و گفته‌اند: این کلام خداست و ما مأمور به ابلاغ آن هستیم. از این جهت گذشتگان گفته‌اند: هر کس متکلم بودن خدا را انکار کند، رسالت همه‌ی پیامبران را انکار کرده است. زیرا حقیقت

۱. مریم/۴۲.

۲. اعراف/۱۴۸.

رسالت، ابلاغ کلام خدا به بندگان خدا است و هرگاه کلام خدا نفی شود، رسالت منتفی شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِنَّهُ لَمُوسَىٰ فَنسِي \* أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾. «پس مجسمه‌ی گوساله‌ای را برای مردم بیرون آورد، صدایی (چون) گوساله داشت، گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او فراموش کرده است. آیا آنان نمی‌بینند که پاسخ ایشان را نمی‌دهد و زبانی از آنان دور نمی‌گرداند و سودی برایشان فراهم نمی‌آورد؟»<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.<sup>۲</sup> خداوند نداشتن صفت کلام را سبب بطلان الوهیت می‌داند و بنا به فطرت و عقل سلیم و کتاب‌های آسمانی معلوم و مشخص است: کسی که دارای صفات کمال نباشد، نه تنها اله، رب و مدبر نیست، بلکه مذبوم و ناپسند و ناقص است و در دنیا و آخرت سزاوار حمد و سپاس نمی‌باشد. حمد و سپاس در دنیا و آخرت تنها شایسته‌ی کسی است که دارای صفات کمال و جلال باشد. بر همین اساس گذشتگان کتاب‌هایی را که در زمینه‌ی اثبات صفات پروردگار و برتری او بر مخلوقاتش و نیز کلام پروردگار تألیف کرده‌اند، تحت عنوان «توحید» نام‌گذاری کرده‌اند. زیرا نفی و انکار آن، به منزله‌ی انکار آفریدگار و کفر ورزیدن به اوست در حالی که توحید، اثبات صفات کمال و میرا دانستن او از تشبیه و نقصان است. «مُعْطَلَه» انکار صفات و عدم نسبت دادن چنین صفاتی به آفریدگار را توحید می‌دانند و اثبات صفات برای پروردگار را تشبیه (تشبیه خدا به مخلوقات) و تجسیم (خدا را جسم دانستن) و ترکیب (ترکیب یافتن خداوند از اجزای مختلف) به شمار می‌آورند. بنابراین باطل را به سبب میل و گرایش درونی به آن، حق نامیده و حق را به سبب بیزاری از آن باطل قلمداد کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از مردم قادر به نقد و بررسی دقیق نیستند. ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا﴾. «خداوند هر که را راهنمایی کند،

<sup>۱</sup> طه/۸۸-۸۹<sup>۲</sup> نحل/۷۶

راهیاب (واقعی) اوست و هر که را گمراه نماید هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت.<sup>۱</sup>

هیچ کس به خاطر نبودن و نداشتن مورد حمد و سپاس قرار نمی‌گیرد، مگر نفی و نداشتن عیب و نقص‌هایی که نفی آن‌ها در بردارنده‌ی اثبات صفات کمال باشد و گرنه هیچ‌گونه حمد، سپاس و کمالی بر نفی محض مترتب نیست؛ مثلاً این که خداوند خود را به خاطر نداشتن فرزند می‌ستاید، بر بی‌نیازی و مُلک و وسیع او دلالت می‌کند و نشان‌دهنده‌ی آن است که همه‌ی موجودات بنده‌ی او هستند و داشتن فرزند این صفات را نفی می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. «می‌گویند خداوند فرزندی برای خود برگزیده است. او منزّه است، او بی‌نیاز است. چرا که آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست».<sup>۲</sup>

هم‌چنین خود را به سبب نداشتن انباز و شریک ستوده است، زیرا بیانگر آن است که در ربوبیت و الوهیت و داشتن صفات کمال یکتا و بی‌نظیر است و کس نمی‌تواند شریک او باشد. اگر صرفاً عدم و نیستی را در نظر بگیریم، پس هر هستی و بودنی بهتر از نیستی خواهد بود؛ زیرا هستی کامل‌تر از نیستی و عدم است. بنابراین خداوند خود را به سبب نداشتن صفتی نمی‌ستاید، مگر این که متضمن اثبات یکی از اوصاف کمال باشد. همان‌طور که خود را به خاطر عدم مرگ که بیانگر کمال صفت حیات است، می‌ستاید، این که خواب آلودگی و خواب به سراغش نمی‌آید خود را می‌ستاید، زیرا بر کمال قیومیت‌اش دلالت دارد. این که هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او مخفی نمی‌ماند، خود را می‌ستاید، زیرا علمش کامل و بر همه چیز احاطه دارد. خود را می‌ستاید که به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد، زیرا عدل و احسانش کامل است. از این که دیده‌ها او را در نمی‌یابد و او را نمی‌بیند، خود را ستایش می‌کند، زیرا در اوج بزرگی و عظمت است. البته دیده نشدن خداوند به تنهایی کمال نیست، زیرا نیستی و عدم نیز دیده نمی‌شود و دیده نشدن فضیلت و کمال نیست، بلکه کمال خداوند در

۱. کهف/۱۷.

۲. یونس/۶۸.

این است که به سبب عظمت و بزرگی‌اش دیده‌ها توان دیدن او را ندارند و در دیده و ادراک مخلوقات نمی‌گنجد. هم‌چنین خود را به سبب عدم غفلت و فراموشی ستایش می‌کند، زیرا علمش کامل است و هیچ نقص و کمبودی در آن نیست. پس هرگونه نفی و نیستی که خداوند در قرآن کریم به سبب آن خود را ستوده است به خاطر این است که اوصاف کمال ضد خود را برای پروردگار اثبات می‌کنند. پس دانستیم که حمد و سپاس پیرو اثبات صفات کمال است و نفی صفات کمال، سبب منتفی شدن حمد و سپاس است و نفی حمد و سپاس، مستلزم اثبات ضد آن است.

### معانی اسماءِ حُسنی را نفی نمی‌کنیم

این دلالتی بر توحید اسماء و صفات بود. اما دلالت اسم‌های پنجگانه‌ی «الله، ربّ، رحمان، رحیم و ملک» بر صفات کمال بر دو اصل استوار است:  
**اصل اول:** اسم‌های پروردگار بر صفات کمال او دلالت دارند و از آن صفات مشتق شده و در عین حال هم اسم هستند و هم صفت و از این جهت است که «حُسنی» به معنی نیکو شمرده می‌شوند، زیرا اگر تنها الفاظی خالی از معنا و مفهوم بودند، حُسنی نمی‌بودند و بر مدح و ستایش و کمال دلالت نمی‌کردند و در آن صورت قرار گرفتن اسم‌های انتقام و غضب به جای رحمت و احسان و بالعکس جایز بود. مثلاً کسی می‌گفت: پروردگارا من بر خود ستم کرده‌ام، پس مرا بیامرز که تو انتقام گیرنده هستی و نعمت‌هایت را به من عطا کن که تو می‌توانی ضرر برسانی و نعمت را از بندگانت بازداری.

نفی معانی اسماءِ حُسنی از بزرگ‌ترین الحادها به شمار می‌رود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. «و ترک کسانی بگویید که در نام‌های خدا به تحریف دست می‌یازند، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».<sup>۱</sup>

اگر اسماءِ حُسنی بر معانی و اوصاف دلالت نمی‌کردند، استفاده از مصدر آن‌ها به جای اسم و نیز توصیف خداوند با مصدرهای اسم‌ها، جایز نبود. اما می‌بینیم



خداوند با به کار بردن مصدر به جای اسم درباره‌ی خود خبر داده و پیامبر ﷺ نیز در احادیث آن را اثبات می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۱</sup>. می‌دانیم که یکی از اسماء حسنی «قوی» است، اما خداوند از مصدر «القوة» استفاده کرده است. در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی فاطر نیز می‌فرماید: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا». «عزیز» یکی از اسماء حسنی است، اما در این آیه از مصدر آن که «عِزَّة» است استفاده شده است. اگر صفت عزت و قدرت برای خداوند ثابت نبود، او قوی و عزیز نامیده نمی‌شد. هم‌چنین در دو آیه‌ی زیر می‌بینیم که برای دلالت بر علیم بودن خداوند از مصدر آن کلمه که «علم» است، استفاده شده است: «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ»<sup>۲</sup>. «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>.

در حدیث صحیح نیز از پیامبر ﷺ روایت شده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنَامُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ النَّهَارِ وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ اللَّيْلِ حِجَابُهُ نُورٌ لَوْ كَشَفَهُ لَأَخْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»<sup>۴</sup>. «خداوند نمی‌خوابد و خوابیدن شایسته‌ی او نیست. شبانه‌روز عدلش را به زمین فرو می‌فرستد و آن را بر می‌دارد. اعمال شبانه قبل از فرارسیدن روز به سوی او بالا می‌روند و اعمال روزانه نیز قبل از فرا رسیدن شب به سوی او بالا می‌روند. حجاب او نوراست که اگر آن را از میان بردارد، جلال و شکوهش هر آن چه از مخلوقاتش را که دیده‌اش بر آن افتد، می‌سوزاند». در این حدیث کلمه‌ی «بَصَر» که مصدر است برای خداوند اثبات شده و اسم «بصیر» از آن مشتق می‌شود. هم‌چنین در صحیح بخاری از ام‌المؤمنین عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ». «حمد و سپاس برای خداوندی است که شنوایی‌اش همه‌ی اصوات را در بر می‌گیرد»<sup>۵</sup>. در حدیث

<sup>۱</sup>. ذاریات/۵۸.

<sup>۲</sup>. نساء/۱۶۶.

<sup>۳</sup>. هود/۱۴.

<sup>۴</sup>. مسلم ۱۷۹، ابن‌ماجه ۱۹۵ و بغوی ۹۱ از حدیث ابوموسی اشعری آن را روایت کرده است.

<sup>۵</sup>. بخاری در صحیح خود ۳۷۲/۱۳ معلق و احمد ۴۶/۶ به صورت متصل و ابن‌ماجه ۱۸۸ و نسایی ۱۶۸/۶ آن را روایت کرده‌اند. حافظ ابن‌حجر در تفلیق ۳۳۹/۵ آن را صحیح دانسته است.

استخاره آمده است که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ». «پروردگارا من به علمت از تو طلب خیر می‌کنم و از قدرتت طلب قدرت می‌کنم».<sup>۱</sup> کلمه‌ی «قدرة» مصدر است و صفت قادر از آن مشتق شده است. خداوند بلند مرتبه خطاب به حضرت موسی عليه السلام می‌فرماید: «إِنِّي اضْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي». «من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتن بر مردمان برگزیدم».<sup>۲</sup>

پس خداوند با داشتن «کلام» متکلم است. هم‌چنین خداوند عظیم است و عظمت و بزرگی همه از آن اوست؛ در حدیث صحیح آمده است که: «العَظَمَةُ إِزَارِي وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي».<sup>۳</sup> «عظمت پای جامه و کبریا ردای من است». هم‌چنین خداوند حکیمی است که حکم از آن اوست. «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ».<sup>۴</sup> مسلمانان اتفاق نظر دارند که اگر کسی به حیات، شنوایی، بینایی، قدرت، عزت یا عظمت پروردگار سوگند بخورد، سوگندش درست است و کفاره بر آن مترتب می‌شود. زیرا این‌ها صفات کمال پروردگارند که اسماءش از آن مشتق شده‌اند.

هم‌چنین اگر اسماء حسنی مشتمل بر معنی و مفهوم و صفت نبودند، از فعل به جای اسماء استفاده نمی‌شد؛ یعنی کلمات «يَسْمَعُ، يَرَى، يَعْلَمُ، يَقْدِرُ وَ يُرِيدُ» که فعل هستند، به جای آن اسماء به کار نمی‌رفتند؛ زیرا اثبات احکام صفات، به نسبت صفات فرع هستند و هرگاه اصل منتفی شود، اثبات فرع غیرممکن خواهد بود و نیز اگر اسماء حسنی دربردارنده‌ی معانی و صفات نبودند، در آن صورت تنها اسم‌های خشک و خالی بودند همانند سایر اسم‌های خاصی که به اعتبار معنی وضع نشده‌اند و همه یکسان و مساوی بوده و بین مدلول و مفهومشان هیچ فرقی نبود. این برداشت یک سردرگمی و خودسری آشکار است؛ زیرا کسی که معنی اسم «قدیر» را با اسم «سمیع و بصیر» و معنی «تواب» را با «مُنتَقِم» و معنی «مُنْعِم» را با «مانع» یکی بداند، در برابر عقل و معانی کلمات و فطرت، لجاجت و

۱. بخاری ۱۱۶۲، ترمذی ۴۸۰ و ابن‌ماجه ۱۳۸۳ آن را از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند.

۲. اعراف/۱۴۴.

۳. مسلم ۲۶۲۰ و ابوداود ۴۰۹۰ و ابن‌ماجه ۴۱۴۷ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۴. غافر/۱۲.

خودسری به خرج داده است. پس نفی معنی و مفهوم اسماء حسنی از بزرگ‌ترین نوع الحاد و انکار نسبت به آن‌ها به شمار می‌رود.

### ضرورت فهم لازمه‌های صفات

اصل دوم: هر کدام از نام‌های پروردگار بر سه چیز دلالت می‌کنند:

۱. عیناً و به صورت هم‌زمان بر ذات پروردگار و صفتی که از آن اسم مشتق شده است، دلالت می‌کند. (دلالت مطابقه)  
 ۲. به صورت ضمنی بر هر کدام از آن اسم و صفت، جدای از یکدیگر دلالت می‌کند. (دلالت تضمن).

۳. به صورت لزوم بر صفت دیگری که لازمه‌ی آن اسم و صفت است، دلالت می‌کند. (دلالت لزوم).

مثلاً اسم «سمیع» عیناً و به صورت هم‌زمان بر ذات پروردگار و صفت سمع و شنوایی او مطابقت دارد، هم‌چنین به صورت ضمنی بر ذات پروردگار و صفت سمع و شنوایی او به صورت جداگانه دلالت می‌کند و علاوه بر آن، الزاماً بر اسم «حی» به معنی زنده، که لازمه‌ی سمیع و شنوا بودن است نیز دلالت می‌کند. سایر اسم‌ها و صفات نیز به همین صورت هستند، اما مردم در شناخت و عدم شناخت ملزومات نام‌ها و صفات پروردگار متفاوت هستند و اختلاف آنان در مورد بسیاری از اسماء حسنی و صفات کمال و احکام آن‌ها از همین جا سرچشمه می‌گیرد. کسی که می‌داند فعل اختیاری از لازمه‌های «حیات» و سمع و بصر (شنوایی و بینایی) و نیز سایر کمالات از لازمه‌های حیات کامل هستند، درباره‌ی اسماء، صفات و افعال پروردگار مواردی برای او به اثبات می‌رسد که کسانی که به آن لازمه‌ها و ضروریات پی نبرده و حقیقت حیات و لازمه‌های آن را نشناخته‌اند، آن موارد را انکار می‌کنند. سایر صفات پروردگار نیز به همین صورت هستند؛ مثلاً، اسم «عظیم» لازمه‌هایی دارد که هر کس عظمت پروردگار و لازمه‌های آن را نشناخته باشد، آن را انکار می‌کند. اسم «علی، حکیم و...» نیز چنین است؛ مثلاً از لازمه‌های اسم علی، علو و برتری مطلق در همه‌ی زمینه‌ها، از جمله: مقام و منزلت، استیلا و چیرگی، علو ذات و... می‌باشد و هر کس علو و برتری ذات را انکار کند، لازمه‌های اسم «علی» را انکار کرده است. از لازمه‌های

اسم «ظاهر» نیز این است که هیچ چیز بالاتر و مافوق آن نباشد، همان‌گونه که در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که می‌فرماید: «وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ».<sup>۱</sup> خداوند مافوق و بالاتر از هر چیزی است و هر کس این را انکار کند، لازمه‌ها و ضروریات اسم «ظاهر» را انکار کرده است. کسی که تنها از لحاظ ارزش و مقام و منزلت بالاتر از دیگران باشد، نمی‌تواند از صفت «ظاهر» برخوردار باشد، همان‌گونه که می‌گویند: طلا از نقره و مروارید از شیشه بالاتر است. زیرا این برتری تنها مربوط به ارزش ظاهری است و چه بسا ممکن است نقره و شیشه از جنبه‌های دیگری بر طلا و مروارید برتری داشته باشند. هم‌چنین برتری خداوند تنها از لحاظ استیلا و چیرگی نیست، اگر چه خداوند بر همه چیز چیره و غالب است، زیرا در مقابل اسم ظاهر، اسم «باطن» قرار دارد، یعنی هیچ چیز مادون او نیست. همان‌گونه که در مقابل اسم «اول»، یعنی کسی که هیچ چیز قبل از او نبوده است، اسم «آخر» قرار دارد، یعنی هیچ چیز بعد از او نیست. از لازمه‌های اسم «حکیم» نیز این است که هر کدام از افعالش، غایت و هدف پسندیده‌ای داشته باشند و هر چیزی را در زمان و مکان مناسب قرار دهد و به بهترین شکل آن را هماهنگ سازد. بنابراین، انکار این موارد انکار اسم حکیم و لازمه‌های آن به شمار می‌رود. سایر اسماء حسنی نیز به همین صورت هستند.

### اسم «الله» بر همه‌ی اسماء حسنی دلالت می‌کند.

با بیان دو اصل مذکور، اسم «الله» با دلالت‌های سه‌گانه‌ای که گفته شد، بر همه‌ی اسماء حسنی و صفات والای پروردگار دلالت می‌کند. اسم «الله» بر الوهیتی دلالت می‌کند که دربردارنده‌ی اثبات صفات مربوط به الوهیت و نفی صفات‌های ضد آن است. صفات الوهیت، صفات کمالی هستند که منزّه از تشبیه و مثل و مانند و... دور از هر گونه عیب و نقصی هستند. بر همین اساس خداوند بلند مرتبه سایر اسماء حسنی را به اسم «الله» نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾. «نام‌های نیکو از آن الله است».<sup>۲</sup> و می‌گوییم: «رحمان، رحیم،

<sup>۱</sup> مسلم ۲۷۱۳، ابوداود ۵۰۵۱، ترمذی ۳۴۰۰، ابن‌ماجه ۳۸۷۳ و احمد ۳۸۱/۲ از حدیث ابوهریره آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۲</sup> اعراف/۱۸۰.

سلام، عزیز و حکیم» از اسم‌های الله هستند، اما نمی‌توان گفت: الله از اسامی «رحمان» یا «عزیز» به شمار می‌رود. دانستیم که «الله» مستلزم همه‌ی معانی نام‌های نیکوست و به صورت اجمالی بر همه‌ی آن‌ها دلالت می‌کند. اسماء حسنی شرح و بیان صفات الوهیت هستند که اسم «الله» از آن‌ها مشتق شده است. اسم «الله» بر آن دلالت دارد که خداوند اله و معبودی است که همه موجودات از سر محبت، تعظیم و خضوع به الوهیتش معترف هستند و به هنگام نیاز و سختی‌ها به او پناه می‌برند و این مستلزم کمال ربوبیت و رحمتی است که کمال «ملک و حمد» را در بردارد. الوهیت، ربوبیت، رحمت و ملک پروردگار، مستلزم همه‌ی صفات کمال است، زیرا اثبات آن‌ها برای کسی که زنده، شنوا، بینا، توانا، گویا، حکیم و... نیست، غیرممکن است.

صفات جلال و جمال بیشتر به اسم «الله» مربوط می‌شوند.

صفات فعل، قدرت، سود و زیان رساندن، عطا کردن و باز داشتن، اجرایی کردن مشیت، کمال قدرت و تدبیر امورات خلاق بیشتر به اسم «رب» مربوط می‌شوند و صفت احسان، جود، برّ، حنان، منّت، رأفت و لطف بیشتر به اسم «رحمان» مربوط می‌شوند که این صفت تکرار شده است تا ثبوت صفت و حاصل شدن اثر آن و ارتباط با متعلقاتش را اعلام کند.

رحمان؛ یعنی کسی که رحمت و مهربانی صفت اوست و رحیم، یعنی کسی که به بندگان مهر می‌ورزد، از این جهت است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾.<sup>۱</sup> و ﴿إِنَّهُمْ رَوْفٌ رَحِيمٌ﴾.<sup>۲</sup> «خداوند به مؤمنین و بندگان مهرورز است». همان‌طور که می‌بینیم خداوند نفرموده است که او نسبت به مؤمنین و بندگان رحمان است، اگر چه اسم «رحمان» بر وزن «فعلان» است و بر فراوانی و شمولیت و در بردارندگی معنی کامل آن دلالت دارد؛ مثلاً «غضبان» یعنی کسی که آکنده از خشم و غضب است و «حیران» کسی که بسیار سرگشته و سرگردان است. از این جهت در بسیاری از آیاتی که بر استوای پروردگار بر عرش دلالت دارد، از اسم «رحمان» استفاده شده است؛ از جمله ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى

۱. احزاب/۴۳.

۲. توبه/۱۱۷.

الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۱﴾. «خداوند مهربانی است که بر تخت سلطنت (مجموعه‌ی جهان هستی) قرار گرفته است.»<sup>۱</sup> و ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ﴾. «آن‌گاه بر تخت (فرماندهی و اداره‌ی امور جهان) نشسته است، او دارای رحمت فراوان و فراگیر است.»<sup>۲</sup> خداوند با اسم «رحمان» بر عرش قرار گرفته است، زیرا عرش بر همه‌ی آفریده‌ها احاطه دارد و آن‌ها را در برگرفته است و رحمت خداوند نیز بر همه‌ی مخلوقات احاطه دارد، همان‌طوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾. «و رحمت من همه چیز را در برگرفته است.»<sup>۳</sup> پس خداوند با فراگیرترین صفت خود بر گسترده‌ترین آفریده‌ی خود (عرش) قرار گرفته است و به این ترتیب رحمتش همه چیز را در برگرفته است. در حدیث صحیح از ابوهریره روایت شده است که: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابٍ فَهُوَ عِنْدَهُ مَوْضُوعٌ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». و به عبارت دیگر «فَهُوَ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ». «هنگامی که خداوند آفرینش را به پایان رسانید، در نوشته‌ای که در نزد او بر عرش نهاده شده است، نوشت: رحمت من بر خشم و غضبم غالب است.»<sup>۴</sup> در اختصاص دادن این نوشته به صفت «رحمت» و قرار دادن آن در نزد خود بر عرش عظیم، تأمل کن و آن را با آیات ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾.<sup>۵</sup> و ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾. مطابقت ده، تا دریچه‌ای بزرگ از معرفت و شناخت پروردگار به روی تو گشوده شود.

صفات: عدل، قبض، بسط، خفض، رفع، عطاء، منع، اعزاز، اذلال، قهر، و حکم و... بیشتر به صفت «ملک» مربوط می‌شوند.

می‌بینیم که خداوند صفت «ملک» را به روز حسابرسی و پاداش و عقاب «یوم‌الدین» مربوط کرده است، آن روزی که بندگان نتیجه‌ی اعمال خود را عادلانه دریافت می‌کنند و تنها خداوند در آن حکمران است. آن روزی که روز حقیقی است و روزگاران سپری شده‌ی قبل از آن، لحظه‌ای بیش نیستند، زیرا هدف و

<sup>۱</sup> طه/۵.<sup>۲</sup> فرقان/۵۹.<sup>۳</sup> اعراف/۱۵۶.<sup>۴</sup> بخاری ۳۱۹۴، مسلم ۲۷۵۱ و احمد ۲۵۸/۲ آن را روایت کرده‌اند.<sup>۵</sup> طه/۵.

مقصد نهایی همان روز است و روزها و سالهای دنیا مراحل و منزلگاههایی برای رسیدن به آن بوده است.

### معنی ربّ و رحمان

ارتباط خلق و امر با سه اسم «الله رب، و رحمان» قابل تأمل است و باید دید که چگونه خلق، امر، پاداش و سزا از آنها سرچشمه گرفته و چگونه همه‌ی مخلوقات را در مجموعه‌ی خود گرد آورده یا آنها را به گروه‌هایی تقسیم کرده‌اند. اسم «رب» همه‌ی مخلوقات را در مجموعه‌ی خود گرد می‌آورد، زیرا او پروردگار و آفریدگار همه‌ی مخلوقات است، بر همه‌ی آنها تواناست، هیچ چیز خارج از دایره‌ی ربوبیتش نیست و هر آن چه که در آسمان‌ها و زمین است، بنده‌ی او و در قبضه‌ی قدرت اوست. پس همه‌ی آفریده‌ها با توجه به صفت ربوبیت در یک مجموعه هستند، اما در صفت «الوهیت» این گونه نیستند؛ بلکه تنها گروهی سعادتمند او را به عنوان اله و معبود خود می‌شناسند و تنها او را شایسته و سزاوار پرستش، توکل، رجاء، خوف، محبت، توبه، خشوع و... می‌دانند. از همین جاست که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی مشرک که راه به دوزخ می‌برند و گروهی موحد و یکتاپرست که رو به سوی بهشت دارند. پس «الوهیت» مخلوقات را از هم جدا می‌کند.

دین، شریعت، امر و نهی از مظاهر الوهیت هستند. آفرینش، ایجاد، تدبیر و فعل از صفات ربوبیت هستند و پاداش، مجازات، بهشت و دوزخ نیز از مظاهر صفت «ملک» به شمار می‌روند خداوند «مالک یوم‌الدین» است و بنا به «الوهیت‌اش» به بندگان امر فرموده و بر اساس «ربوبیت‌اش» آنان را یساری و هدایت می‌نماید و یا عده‌ای را گمراه می‌سازد و با صفت «ملک» و «عدل» نیز به گروهی پاداش می‌دهد و عده‌ای را مجازات می‌کند و هر کدام از این امور جدای از دیگری نیستند.

صفت «رحمت» سبب و حلقه‌ی ارتباط بین پروردگار و بندگان می‌باشد. تألیه (خداوند را یگانه اله و معبود دانستن)، وظیفه‌ی بندگان در برابر پروردگار است و «ربوبیت» متّی از جانب خدا بر بندگان است که به اقتضای آن پیامبران را برانگیخته، کتاب‌های آسمانی را نازل کرده، بندگان را هدایت کرده، رزق،

روزی، تندرستی و نعمت به آنان ارزانی داشته و آنان را در سرای رحمتش ساکن کرده است. پس ارتباط بنده با پروردگارش به سبب بندگی و ارتباط پروردگار با بندگان به سبب رحمت است.

قرین بودن ربوبیت پروردگار با رحمتش، همانند قرین بودن استوای خداوند بر عرش با صفت رحمت او می‌باشد. پس «الرحمن علی العرش استوی» با «رب العالمین، الرحمن الرحیم» مطابق و سازگار است. شمولیت و فراگیری ربوبیت به گونه‌ای که هیچ چیز از دایره‌ی آن خارج نیست، شمولیت و فراگیر بودن رحمت پروردگار را اقتضا می‌کند. پس با رحمت و ربوبیت خود همه چیز را احاطه کرده است. با وجود این که رب العالمین بودنش بر این دلالت می‌کند که او بالاتر و مافوق همه‌ی بندگان و مخلوقات خود می‌باشد. شرح این مورد ان شاء الله در صفحات بعد می‌آید.

### محمود (حمد و سپاس و ستایش شده)

ذکر نام‌های «إله، رب، الرحمان، الرحیم و ملک» پس از حمد، بر آن دلالت می‌کند که خداوند در هر کدام از آن اسامی و صفات، شایسته و سزاوار حمد و سپاس است و به این ترتیب همه‌ی انواع و اقسام کمالات از آن اوست؛ کمال در هر کدام از اسم‌ها به تنهایی و یا در قرین و همراه شدن اسمی با اسمی دیگر، به عنوان مثال: «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»، غنی و حمید هر کدام به تنهایی صفت کمال هستند و در کنار هم بودن و ارتباط آن دو به هم نیز کمالی دیگر است. در آیه‌ی «وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» نیز هر کدام از صفات‌های قدیر، غفور و رحیم کمال هستند و ارتباط قدیر با غفور، یعنی گذشت و آمرزش با وجود قدرت و توان، کمالی دیگر به شمار می‌رود. علیم و حلیم نیز در آیه‌ی «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ» چنین است. هر قدرتمندی آمرزنده نیست و هر آمرزنده‌ای، آمرزش‌اش از روی قدرت نیست. هم‌چنین هر عالمی حلیم و هر حلیمی عالم نیست. هیچ چیز در کنار چیز دیگری قرار نگرفته است که زبنده‌تر از هم‌نشینی حلم و علم، غفو و قدرت، ملک و حمد و عزت و رحمت باشد، بر همین اساس حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». «اگر



آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی، تو چیره و توانا و حکیم هستی.<sup>۱</sup> یعنی اگر آنان را بیامرزی، آمرزش از روی عزت و حکمت که اوج قدرت و علم هستند، سرچشمه گرفته است. زیرا اگر کسی از روی ناچاری، ناتوانی و ناآگاهی، از مجرمی درگذرد، فرد توانا، حکیم و دانایی نیست، بلکه این خود نشانه‌ی ضعف و ناتوانی اوست، اما تو ای پروردگار مهربان، در اوج قدرت، علم و حکمت بندگان را می‌آمرزی.

این شیوه‌ی بیان در چنان موقعیتی بهتر و مناسب‌تر از عبارت «فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» است؛ زیرا عبارت «غَفُورٌ رَحِيمٌ» تو آمرزنده و مهربورزی، به صورت غیرمستقیم در بردارنده‌ی طلب آمرزش و مغفرت است و حال آن که فرصتی برای آن باقی نمانده است. پس اگر حضرت عیسی علیه السلام چنین می‌گفت: در آن صورت برای کسانی که شایسته و سزاوار مغفرت نبوده‌اند، طلب آمرزش کرده و این در شأن و منزلت او نیست، به ویژه این که چنان موقعیتی، عظمت و جلال پروردگار را می‌طلبد و نیز انتقام از کسانی که برای آفریدگار جهانیان فرزند قاتل شده و آن فرزند را شریک او قرار داده‌اند. پس اشاره به عزت و حکمت پروردگار در این جا مناسب‌تر از اشاره به رحمت و مغفرت او می‌باشد. برخلاف حضرت ابراهیم که می‌گوید: «رَبِّ إِنِّي أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». «پروردگارا این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند. پس هر که از من پیروی کند، او از من است و هر کس از من نافرمانی کند، تو که بخشاینده‌ی مهربانی».<sup>۲</sup>

موقعیتی که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن دعا می‌کند، موقعیتی است که باید مهر و عطف پروردگار را جلب نماید و کلام به گونه‌ای در بردارنده‌ی دعا نیز باشد. پس می‌بینیم که حضرت ابراهیم در این موقعیت به صفت «غَفُورٌ رَحِيمٌ» اشاره می‌کند، به این معنی که: پروردگارا، اگر از آنان درگذری و آنان را مورد رحمت خود قرار دهی، به گونه‌ای که آنان را از شرک به سوی توحید و از گناه و معصیت به سوی عبادت و بندگی بازگردانی.

۱. مائده/۱۱۸.

۲. ابراهیم/۳۶.

همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است که: «اللّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَلَيْئَمٌ لَا يَعْلَمُونَ». «پروردگارا، قومم را بیامرز که آنان ناآگاهند و نمی‌دانند».<sup>۱</sup>

این روشن‌ترین دلیل بر آن است که نام‌های پروردگار از صفت‌ها و معنی و مفهوم آن‌ها مشتق شده و هر اسمی با هر کدام از امور و افعال پروردگار که به همراه آن ذکر شده است، متناسب است.

۱. بخاری ۳۴۷۷ و مسلم ۱۷۹۲ از حدیث عبدالله بن مسعود آن را روایت کرده‌اند.



## درجات هدایت

هدایت خاص و عام دارای ده درجه است:

درجه‌ی اول: سخن گفتن خداوند بلند مرتبه با بنده‌ی خود در حالت بیداری و هوشیاری و بدون هیچ واسطه‌ای و این بالاترین مرحله و درجه‌ی هدایت به شمار می‌رود. همان‌گونه که خداوند با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾. «خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت». <sup>۱</sup> در ابتدای این آیه خداوند از وحی خود به نوح و پیامبران بعد از او سخن گفته و سپس موسی علیه السلام را از این که بی‌واسطه با او سخن گفته است، از میان آنان متمایز می‌کند و این بیانگر آن است که سخن گفتن با موسی، ویژه‌تر از آن وحی است که در ابتدای آیه به آن اشاره شده است. خداوند فعل «کَلَّمَ» را با مصدر همان فعل که «تکلیم» است مورد تأکید قرار داده است، تا حدس و گمان کسانی چون «معطله، جهمی و معتزله» را که می‌پندارند این سخن گفتن از طریق الهام یا اشاره و یا فهماندن مطلبی از راهی غیر از سخن گفتن بوده است، باطل سازد. پس آن را با مصدری مورد تأکید قرار داده است که احتمال مجاز، کنایه و... را از بین می‌برد. «فَرَّأ» می‌گوید: عرب‌ها هر مفهومی را به هر طریقی که به انسان منتقل شود، کلام می‌نامند، اما آن را با مصدر فعل مورد تأکید قرار نمی‌دهند، مگر هنگامی که منظور سخن گفتن واقعی باشد که در آن صورت آن را با مصدر مورد تأکید قرار می‌دهند.

خداوند در آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی اعراف می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾. «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا، (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم». این آیه به دوباره سخن گفتن خداوند با موسی اشاره می‌کند و در بار دوم است که موسی درخواست دیدن پروردگار می‌نماید و لوحه‌های تورات را دریافت می‌کند. سخن گفتن بار دوم با وعده‌ی قبلی از طرف پروردگار صورت گرفته است، اما بار اول بدون وعده‌ی قبلی بوده و درباره‌ی آن می‌فرماید:

﴿يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي﴾. «ای موسی، من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم بر مردمان برگزیدم».<sup>۱</sup>

خداوند در کتاب مبینش خبر داده است که با «ندا» صدا زدن از دور و «نجوی» سخن گفتن از نزدیک، با موسی سخن گفته است.

در حدیث «اسراء»، پیامبر ﷺ درباره‌ی دیدن موسی در آسمان ششم یا هفتم بنا به اختلاف در روایت فرموده است: «وَذَلِكَ بِتَفْضِيلِهِ بِكَلَامِ اللَّهِ» این برتری به سبب سخن گفتن خداوند با او بوده است. اگر سخن گفتن خداوند با موسی از نوع سخن گفتن او با سایر پیامبران بوده، متمایز کردن حضرت موسی در این حدیث بی‌معنی و مفهوم بود و نیز او را «کلیم الله» نمی‌خواندند. ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾. «هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پس پرده‌ای و یا این که خداوند قاصدی را بفرستد و او به فرمان آفریدگار آن چه را خدا می‌خواهد، وحی کند».<sup>۲</sup>

می‌بینیم که خداوند بلند مرتبه در این آیه، سخن گفتن از طریق وحی و سخن گفتن از طریق یک فرستاده و قاصد و هم‌چنین سخن گفتن از پس پرده را از هم متمایز کرده است.

درجه‌ی دوم: این درجه‌ی هدایت، وحی مخصوص پیامبران الهی است. ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾. «ما به تو وحی کردیم، همان‌گونه که به نوح و به پیامبران بعد از او وحی کردیم».<sup>۳</sup> در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی شوری نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾. در این آیه وحی را به عنوان یکی از انواع سخن گفتن و در آیه‌ی قبلی نیز آن را بخشی از سخن گفتن به شمار می‌آورد و این به اعتبار آن است که گاهی وحی بخشی از سخن گفتن ویژه و بدون واسطه به شمار می‌رود و گاهی نیز به اعتبار آن که وحی نوعی از سخن گفتن عام است که منظور از آن رساندن پیام و مفهوم

۱. اعراف/۱۴۴.

۲. شوری/۵۱.

۳. نساء/۱۶۳.

با روش‌های متعدد است. وحی در لغت، یعنی: اعلام سریع و مخفیانه و فعل آن به صورت «وحی» و «أوحی» به کار رفته است. وحی اقسام مختلفی دارد که به آن اشاره خواهیم کرد.

**درجه‌ی سوم:** فرستادن یکی از ملائکه (جبریل امین) به سوی پیامبران تا آن چه را که خداوند دستور داده است به او وحی کند. این سه درجه از هدایت، مخصوص پیامبران الهی است و کسی جز پیامبران از آن برخوردار نیست. ملائکه‌ی وحی ممکن است به شکل انسان مجسم شود و پیامبر او را عیناً مشاهده کند و با او سخن بگوید، یا این که ممکن است به صورت و شکل اصلی خود بر پیامبر ظاهر شود و یا در جسم و روح پیامبر وارد شده و آن چه را که مأمور به آن است به او وحی کند و سپس از وی جدا شود. این هر سه مورد برای پیامبر اسلام ﷺ رخ داده است.

**درجه‌ی چهارم:** درجه‌ی تحدیث است، یعنی در قلب و در درون کسی درباره‌ی چیزی با وی سخن گفته شود، آن گونه که آن را واقعی بپندارد. این درجه از هدایت نه تنها پایین‌تر از وحی انبیاء، بلکه پایین‌تر از درجه‌ی صدیقین است. پیامبر خدا ﷺ درباره‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه فرموده است: «إِنَّهُ كَانَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مَحْذُوثًا فَإِنْ يَكُنْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فَعُمُرُ بْنُ الْخَطَّابِ». «در میان امت‌های قبل از شما محدثینی بوده‌اند، اگر میان این امت کسی باشد، عمر بن خطاب است»<sup>۱</sup>.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: این حدیث وجود چنین افرادی در امت‌های پیشین را با قطع و یقین بیان می‌کند، اما وجود آنان را در امت اسلامی با حرف «إِنْ» که برای شرط است، مشروط می‌کند، هر چند که امت اسلامی برترین امت است. این به سبب آن است که امت‌های پیشین به چنین افرادی نیاز داشته اما امت اسلامی به سبب کمال پیامبر و نیز کامل بودن رسالتش بی‌نیاز از آنان است. هم چنین خداوند امت اسلامی را از کسانی که به آنان الهام می‌شود یا دارای کشف و شهود و رؤیا هستند، بی‌نیاز کرده است. پس مشروط کردن وجود محدثین در امت اسلامی به سبب کامل بودن و بی‌نیازی آن از وجود چنین کسانی است، نه به سبب نقص و کاستی در آن.

۱. بخاری ۳۶۶۹ از ابوهریره و مسلم ۳۳۹۸ از عائشه آن را روایت کرده‌اند.

شیخ ما می‌گوید: «صدیق» کامل‌تر از «محدث» است، زیرا صدیق با کمال باور و پیروی‌اش از شریعت، بی‌نیاز از تحدیث، الهام و کشف است و به طور کامل قلب، نهان و آشکارش را مطیع و تسلیم پیامبر ﷺ نموده است، فرد محدث آن چه را که برایش اتفاق افتاده است، با تعالیم و رهنمودهای پیامبر ﷺ می‌سنجد و در صورت مطابقت با آن، دریافت خود را می‌پذیرد و در غیر این صورت آن را نمی‌پذیرد. پس مرتبه و درجه‌ی صدیق بالاتر از محدث است. اما آن چه که بسیاری از خیال‌پردازان و جاهلان می‌گویند: «قلب من از جانب پروردگارم با من سخن گفته است»، ممکن است قلبش با وی سخن گفته باشد، اما از طرف چه کسی؟ از طرف شیاطین‌اش یا از جانب پروردگارش؟ پس هرگاه بگوید «حدثنی قلبی عن ربی»، سخن را به کسی نسبت داده است که نمی‌داند و مطمئن نیست که او آن سخن را با او گفته باشد و این یک دروغ است.

محدث امت سلامی (عمر بن خطاب) هرگز چنین نگفته است و خداوند او را از گفتن چنین عبارتی مضمون داشته است. روزی کاتب او نوشت: «این مطلبی است که خداوند آن را به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب نمایانده است». عمر گفت: «نه، این عبارت را پاک کن و به جای آن بنویس: این دیدگاه عمر است. اگر درست باشد، پس از جانب خدا است و اگر خطا و اشتباه باشد، پس از طرف عمر بن خطاب است و خدا و پیامبرش از آن میرا هستند». درباره‌ی معنی و مفهوم کلمه‌ی «کلامه» در قرآن نیز گفت: «نظر خود را خواهم گفت، اگر درست باشد از جانب خدا و اگر اشتباه باشد از من و از طرف شیاطین است».

این سخن را با سخن قبلی و گویندگان آن دو و اختلاف درجات و احوالشان را با هم مقایسه کن و حق هر کدام را ادا کن و سره و ناسره را یکی مپندار.

درجه‌ی پنجم: درجه‌ی «إفهام» فهماندن، است. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ \* فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَلَامًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾. «(و یاد کن) داود و سلیمان را هنگامی که درباره‌ی کشتزاری که گوسفندان مردمانی شبانگهان در آن چریده و تباهش کرده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم. (ما بهترین راه حل در مسأله‌ی) قضاوت

را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آن دو داوری و دانش آموختیم.<sup>۱</sup> خداوند از این دو پیامبر بزرگوار نام می‌برد و هر کدام را به سبب دانش و توان قضاوت می‌ستاید، اما سلیمان را به سبب درک و فهم در این مسأله‌ی مشخص، متمایز می‌کند. از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند شما را به سبب چیزی از سایر مردم متمایز کرده است؟ او پاسخ داد و گفت: «نه، سوگند به کسی که دانه را شکافته و جان‌ها را آفریده است؛ تنها مگر از لحاظ درک و فهمی که خداوند برای فهمیدن آیات قرآن به بنده‌اش ارزانی می‌کند و احکامی که در قرآن است، از جمله: احکام مربوط به دیه، آزاد کردن اسیران و این که مسلمانی به جای کافری قصاص نشود».<sup>۲</sup>

عمر بن خطاب رضی الله عنه در نامه‌ای که به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت، او را به استفاده از فهم و درک و دریافت سفارش می‌کند و می‌گوید: «وَالْفَهْمُ فَيَا أَدِلِّي إِلَيْكَ»، درک و فهم از چیزی را که به تو فهمانده می‌شود، به کار بند. پس «فهم» نعمتی است که خدا آن را به بنده‌اش عطا می‌کند و نوری است که به قلب او می‌تاباند و به سبب آن شناخت و معرفت حاصل می‌کند و از عبارت‌هایی که همه در حفظ کردن و فهمیدن معنا و مفهوم ظاهری آن برابر هستند، مفاهیم و نکات نهفته‌ای می‌فهمد که دیگران از درک و فهم آن عاجزند.

درک و فهم آن چه که منظور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، عنوان صدیق بودن و منشور ولایت نبوی است و درجات علما در آن بسیار متفاوت است و گاهی آن را یک به هزار دانسته‌اند. فهم برداشت «ابن عباس» از سوره‌ی «عصر» قابل توجه است، آن‌گاه که عمر بن خطاب رضی الله عنه از او و کسانی از اهل بدر که حضور داشتند و جمعی دیگر درباره‌ی این سوره پرسید و او پاسخ داد و گفت: «خداوند نزدیک بودن وفات حضرت صلی الله علیه و آله را به او ابلاغ کرده است». حضرت عمر با برداشت او موافق بود، اما این نکته بر سایر صحابه پوشیده و پنهان بود. ابن عباس در آن هنگام از همه کوچک‌تر بود، پس اگر از طریق درک و فهمی ویژه نبوده است، این نکته را چگونه از سوره‌ی عصر برداشت کرده است. این فهم و

<sup>۱</sup>. انبیاء/۷۸-۷۹.

<sup>۲</sup>. بخاری ۳۰۴۷، ترمذی ۱۴۱۲ و نسایی ۲۳/۸ از ابوجحیفه آن را روایت کرده‌اند.



برداشت گاهی آن چنان ظریف است که بیشتر مردم از درک آن ناتوانند و علاوه بر وجود متن و نص، برای درک آن به چیزهای دیگری نیاز پیدا می‌کنند، اما کسی که از چنین فهم ویژه‌ای برخوردار است، به چیزی جز متن و نص اصلی نیاز ندارد.

درجه‌ی ششم: بیان و روشنگری عمومی است، یعنی شرح و بیان حق و مشخص کردن آن از باطل با دلایل و شواهد آشکار، به گونه‌ای که حق برای قلب آشکار گردد، آن‌گونه که چشم اشیاء را مشاهده می‌کند.

این درجه از هدایت، حجت خدا بر بندگان خویش است و قبل از آن هیچ بنده‌ای را عذاب نمی‌دهد و او را گمراه نمی‌سازد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾. «خداوند هیچ قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد، مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آن‌ها پرهیزند، به صورت روشن و آشکار برای آنان بیان کند».<sup>۱</sup>

این گمراهی به عنوان مجازات آنان به شمار می‌رود، زیرا خداوند حق را برای آنان بیان کرده است، اما آنان حق را نپذیرفته و به آن عمل نکرده‌اند. پس آنان را با گمراه نمودنشان مجازات کرده است. این در حالی است که خداوند بدون شرح و بیان کامل حقیقت کسی را گمراه نمی‌سازد.

هرگاه این مسأله فهمیده شود، به راز تقدیر پی برده می‌شود و شک و گمان و شبهات زیادی در این باره از بین می‌رود و حکمت خداوند در گمراه ساختن بعضی از بندگان مشخص می‌شود. قرآن کریم در جاهای متعددی به این نکته اشاره می‌کند؛ از جمله: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾. «آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت».<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾. «گفتند که دل‌هایمان در غلاف (و پرده‌هایی) است، نه، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده است».<sup>۳</sup> آیه‌ی اول کفرِ عناد و مخالفت و آیه‌ی دوم کفر طبع و سرشت است. ﴿وَنُقَلِّبُ

۱. توبه/۱۱۵.

۲. صف/۵.

۳. نساء/۱۵۵.

أَفَنَدَّبْتَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱﴾. «ما دل‌ها و چشم‌های آنان را (در دریای تخیلات و توهمات و...) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان‌گونه خواهند بود که در آغاز بودند و ایشان را به خود وا می‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند».<sup>۱</sup> بنابراین هنگامی که پس از شناخت دقیق حق از آن روی گردان شدند، خداوند آنان را با دگرگونی قلب‌ها و چشم‌هایشان مجازات کرد و هرگز به سوی حق راه نیافتند. در این موضوع باید تأمل کرد، زیرا موضوع بسیار بزرگ و مهمی است.

در سوره‌ی فصلت آیه‌ی ۱۷ می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾. «و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند». این نوع هدایت بعد از بیانگری و راهنمایی کردن است و شرط لازم برای هدایت است و به تنهایی کافی نیست. بنابراین اگر با نوع دیگری از هدایت، یعنی هدایت توفیق و الهام همراه نگردد، هدایت کامل محقق نمی‌گردد.

این بیان دو نوع است: بیان کردن با آیاتی که می‌شنویم و آن را تلاوت می‌کنیم و بیان کردن با آیات و نشانه‌هایی که می‌بینیم و هر دو مورد دلایل و نشانه‌هایی هستند که بر توحید، اسماء، صفات، کمال پروردگار و درست بودن آن چه که پیامبران بر آن مبعوث شده‌اند، دلالت می‌کنند. بر همین اساس خداوند با آیات کتاب آسمانی بندگان را به اندیشه و تفکر در آیات و نشانه‌هایی که مشاهده می‌کنیم (آیات آفاق و انفس)، فرا می‌خواند و پیامبران را در زمینه‌ی این نوع بیانگری مبعوث کرده و وظیفه‌ی علمای بعد از آنان نیز همین است و پس از آن است که خداوند عده‌ای را گمراه می‌سازد. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. «ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر این که به زبان قوم خودش، تا برای آنان (احکام الهی) را روشن سازد. سپس خداوند هر کس را (به فرمان آسمانی) گوش نکرده (است) گمراه ساخته است و هر کس را که (برابر دستور آسمانی) حرکت نموده (است) رهنمود ساخته است. او (بر هر کاری که بخواهد) چیره است (و

کارهایش) دارای حکمت است.<sup>۱</sup>

پس پیامبران تعالیم و دستورات دینی را بیان می‌کنند و خداوند با عزت (چیرگی) و حکمت خود بندگان را گمراه می‌کند و یا رهنمود می‌سازد.

درجه‌ی هفتم: بیان و روشننگری خاص و ویژه و آن روشننگری و بیانی است که موجب هدایت خاص شده و با عنایت، توفیق و برگزیده شدن از طرف خداوند همراه است و همه‌ی سبب‌ها و علت‌هایی که باعث درماندگی و به حال خود رها شدن می‌شوند از قلب شخص دور گردانده می‌شوند و مسلماً هدایت از چنین قلبی دور نیست. خداوند درباره‌ی این درجه از هدایت می‌فرماید: ﴿إِنْ تَحْرِضْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾. «ای پیامبر) هر چند هم بر رهنمود آنان آزمند باشی، خداوند کسانی را (که بر اثر زشتی‌ها) گمراه کند (با زور به راه حق) هدایت نمی‌دهد.»<sup>۲</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. «تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی، هدایت ارمغان داری، ولی این تنها خداست که هر که را بخواهد، هدایت عطا می‌نماید.»<sup>۳</sup>

بیان عام که قبلاً شرح آن گذشت، یکی از شروط هدایت است، اما بیان خاص مستلزم و موجب هدایت است.

درجه‌ی هشتم: إسماع (شنواندن) است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾. «اگر خداوند نیکی در ایشان سراغ می‌داشت، به گوششان می‌رساند، ولی اگر (با فراهم نبودن زمینه، حق را) به گوششان می‌رسانید، سرپیچی می‌کردند چرا که ایشان (آگاهانه از پذیرش حق) روی گردانند.»<sup>۴</sup> می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ \* وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ \* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾. «نابینا و بینا یکسان نیست و تاریکی‌ها و نور هم همسان نمی‌باشد و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیست

<sup>۱</sup> ابراهیم/۴.

<sup>۲</sup> نحل/۳۷.

<sup>۳</sup> قصص/۵۶.

<sup>۴</sup> انفال/۲۲.

و مردگان و زندگان هم مساوی نمی‌باشند. خداوند هر کس را که بخواهد شنوا می‌گرداند و تو نمی‌توانی مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی، تو تنها بیم دهنده‌ای و بس»<sup>۱</sup>.

این نوع شنواندن ویژه‌تر از شنیدن دلایل و برهان است، زیرا گمراهان نیز از این برخوردارند و حجت بر آنان تمام شده است. یکی شنیدن با گوش است و دیگری با دل. هر کلامی دارای لفظ و معنی است، شنیدن لفظ کار گوش است و درک و شنیدن معنی و مفهوم حقیقی نیز کار دل. خداوند بلند مرتبه درک و شنیدن مفهوم اصلی که مربوط به قلب است را از کافران نفی می‌کند، اما شنیدن لفظ را که مربوط به گوش است به آنان نسبت می‌دهد: ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ \* لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ﴾. «هیچ بخش تازه‌ای از قرآن از سوی پروردگارشان بدیشان نمی‌رسد مگر این که آن را به شوخی می‌شنوند و به بازی می‌گیرند، (در حالی که) دل‌هایشان غافل است»<sup>۲</sup>.

این شنیدن هیچ سودی به حال شنونده ندارد و تنها حجت را بر او تمام می‌کند، اما هدف اصلی شنیدن (که درک و پذیرش حق است) با غافل بودن دل و روی گردانی آن حاصل نمی‌شود، بلکه چنین فردی از همراهان خود می‌پرسد: ﴿مَاذَا قَالَ أَنْفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾. «ایسن مرد (پیامبر) الان چه گفت؟ آنان کسانی‌اند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده است»<sup>۳</sup>.

اختلاف إسماع (شنواندن) با إفهام (فهماندن) در ایسن است که اسماع به واسطه‌ی گوش حاصل می‌شود و إفهام از این جنبه عام‌تر از آن است. پس اسماع از این جهت خاص‌تر از افهام است و افهام نیز از جهتی دیگر خاص‌تر از اسماع می‌باشد. افهام به مفهوم مورد نظر و لازمه‌ها و متعلقات و پیام‌های آن مربوط می‌شود. اما اسماع به دنبال آن است که مفهوم و هدف اصلی کلام را به قلب برساند و نتیجه‌ی آن پذیرش و قبول است.

۱. فاطر/۱۹-۲۳.

۲. انبیاء/۲.

۳. محمد/۱۶.

بنابراین اسماع (شنواندن) سه مرحله دارد:

۱. شنیدن با گوش.
۲. شنیدن با قلب.
۳. شنیدن که کنایه از پذیرش و قبول حق است.

درجه‌ی نهم: درجه‌ی «الهام» است. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. «سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است و سپس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است».<sup>۱</sup>

پیامبر خدا ﷺ نیز به حصین بن عبید خزاعی هنگامی که به اسلام گروید، گفت: «قُلْ اللَّهُمَّ اهْمَنِي رُشْدِي وَفَنِي شَرِّ نَفْسِي». «بگو: پروردگارا رشد و هدایت مرا به من الهام کن و مرا از شر نفسم محفوظ کن».<sup>۲</sup>

إلهام از تحدیث (سخن دل) عام‌تر است، زیرا الهام شامل همه‌ی مؤمنان بر حسب ایمان آنان می‌شود. خداوند به هر مؤمنی هدایتی را که سبب ایمان آوردن او شده است، الهام نموده است، اما تحدیث این‌گونه نیست. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر در میان امت اسلامی کسی (محدثی) باشد، آن عمر است». پس تحدیث یک الهام خاص است. الهام، وحی به غیر پیامبران است و شامل انسان و غیرانسان نیز می‌شود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾. «ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده».<sup>۳</sup> ﴿وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرُسُولِي﴾. «(و) خاطر نشان ساز آن‌گاه را که به حواریین الهام کردیم که به من و فرستاده‌ی من (عیسی) ایمان بیاورید».<sup>۴</sup> درباره‌ی وحی (الهام) به غیرانسان نیز می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾. «پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینند».<sup>۵</sup> در همه‌ی این موارد وحی به صورت الهام است.

۱. شمس/۸۱.

۲. ترمذی ۳۴۷۹ آن را حسن و حافظ در «الاصابه» ۲۳۶/۱ آن را صحیح دانسته است.

۳. قصص/۷۱.

۴. مائده/۱۱۱.

۵. نحل/۶۸.

شایع ترین شکل آن این است که یکی از ملائک، روح مومن را مورد خطاب قرار می دهد و مفهومی را به قلب او القا می کند. همان گونه که در حدیث مشهور آمده است: «إِنَّ لِلْمَلَكِ لَمَّةً بِقَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَلِلشَّيْطَانِ لَمَّةٌ فَلَمَّةُ الْمَلَكِ: إِيْعَادُ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقُ بِالْوَعْدِ وَلَمَّةُ الشَّيْطَانِ: إِيْعَادُ بِالشَّرِّ وَتَكْذِيبُ بِالْوَعْدِ». «ملائکه به قلب انسان سر می زند و شیطان هم همین طور. سر زدن ملائکه: وعده دادن به خیر و نیکی و باور کردن روز جزاست، اما سر زدن شیاطین: وعده دادن شر و بدی و تکذیب روز جزا است». سپس آیه ی زیر را تلاوت کرد: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾. «اهریمن شما را وعده ی تهیدستی می دهد و به انجام گناه شما را دستور می دهد، ولی خداوند به شما وعده ی آمرزش خویش و فزونی می دهد»<sup>۱</sup>.

خداوند بلند مرتبه در آیه ی ۱۲ سوره ی انفال می فرماید: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَفَبِتُوا الَّذِينَ آمَنُوا﴾. «زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم، مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید». در تفسیر آن گفته اند: دل هایشان را قوی کنید و آنان را به پیروزی بشارت دهید. هم چنین گفته اند؛ یعنی با آنان در میدان جنگ حاضر شوید. این دو تفسیر درست هستند، زیرا ملائکه با مؤمنان در میدان جنگ حضور یافتند و دل هایشان را ثابت و استوار کردند. در این خطاب واعظ و نصیحت گری از جانب خداوند در دل های بندگان مؤمن اش قرار دارد، همان طوری که در جامع ترمذی و مسند احمد از حدیث «نواس بن سمران» به نقل از پیامبر خدا ﷺ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى صَرَبَ مَثَلًا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ عَلَى كَفْتَيْ الصِّرَاطِ سُورَانِ كَمَا أَبْوَابٌ مُفْتَحَةٌ وَ عَلَى الْأَبْوَابِ سُورٌ مُرَخَّاءٌ وَ دَاعٍ يَدْعُو عَلَى رَأْسِ الصِّرَاطِ وَ دَاعٍ يَدْعُو فَوْقَ الصِّرَاطِ. فَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: الْإِسْلَامُ، وَ السُّورَانِ: حَدُودُ اللَّهِ، وَ الْأَبْوَابُ الْمَفْتَحَةُ: عَمَارِمُ اللَّهِ فَلَا يَقَعُ أَحَدٌ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ حَتَّى يَكْشِفَ السُّرَّ، وَ الدَّاعِي عَلَى رَأْسِ الصِّرَاطِ: كِتَابُ اللَّهِ، وَ الدَّاعِي فَوْقَ

<sup>۱</sup> بقره/۲۶۸. این حدیث ضعیف است. ترمذی ۲۹۸۸، ابن حبان ۴۰ و طبری ۶۱۷۰ آن را روایت کرده اند و در سندش عطاء بن سائب است که بقیه ی راویان جز او مورد اعتماد و اطمینان هستند. طبرانی ۶۱۷۱ و ۶۱۷۶ آن را به صورت موقوف از ابن مسعود صحیح می داند.

الصَّراطِ: وَاعِظُ اللهَ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ». خداوند متعال مثالی زده است: راهی مستقیم که بر دو طرف آن دیوار است و در آن دو دیوار درهای گشوده‌ای قرار دارد که پرده‌هایی بر آنها آویزان شده است. دعوتگری در آغاز راه و دعوتگری نیز بر سر راه بنده را فرا می‌خوانند. آن راه راست، اسلام است و آن دو دیوار، حد و مرزی است که خدا مشخص نموده است و درهای گشوده، چیزهایی هستند که خداوند آنها را حرام کرده و هر کس به حد و مرز الهی قدم گذارد، پرده‌ها را کنار زده است. دعوتگری که در آغاز راه است، کتاب خداست و دعوتگری که بر سر راه است، نصیحت‌گری از جانب خدا در دل هر مؤمنی است.<sup>۱</sup> این نصیحت‌گر در دل مؤمنان الهام خداوند به وسیله‌ی ملائکه می‌باشد. اما سر زدن شیطان به قلب انسان با وعده‌ها و آرزوهایی است که به او وسوسه می‌کند و به او امر و نهی می‌نماید. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾. «هریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند و جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد».<sup>۲</sup> غیلان بن سلمه که یکی از اصحاب بود، زنان خود را طلاق داد و اموالش را در میان فرزنداناش تقسیم کرد. در این هنگام حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه به او گفت: «گمان می‌کنم که شیطان - با دزدیده گوش دادن - خبر مرگت را شنیده و آن را در دلت وسوسه کرده است». علامت و نشانه‌ی وسوسه‌گر شیطان این است که اشتباهات بسیار می‌کند، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به «ابن صائد» گفت: «چه می‌بینی؟ گاهی (آن را) راستگو و گاهی دروغگو می‌بینم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: (حقیقت) بر تو مبهم شده است».<sup>۳</sup> کشف و شهود شیطانی بدون شک آمیخته با دروغ است و راست و درست بودن آن دوام چندانی ندارد.

درجه‌ی دهم: خواب و رویای صادقانه است و همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید، از اجزای نبوت به شمار می‌رود: «الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَرٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ». «رویای صادقه یکی از اجزای چهل و شش گانه‌ی نبوت به

<sup>۱</sup> حدیث صحیح است. ترمذی ۲۸۵۹، احمد ۱۸۲/۴ و ۱۸۳ و حاکم ۷۳/۱ آن روایت کرده‌اند.

<sup>۲</sup> نساء/۱۲۰.

<sup>۳</sup> قسمتی از یک حدیث طولانی که بخاری ۶۱۷۳ و مسلم ۲۹۳۰ از ابن عمر آن را روایت کرده‌اند.

شمار می‌رود».<sup>۱</sup>

رؤیا مبدأ و سرآغاز وحی است و راست بودن آن به راستگو بودن بیننده‌اش بستگی دارد. راستگوترین مردم، درست‌ترین خواب‌ها و رؤیاها را می‌بینند. احتمال درست بودن رؤیا در هنگام نزدیک شدن زمان به هم (که از نشانه‌های قیامت می‌باشد)، بسیار زیاد است، همان‌طوری که پیامبر ﷺ می‌فرماید. زیرا سالیان بسیاری پس از دوران نبوت سپری شده و این فاصله‌ی زیاد با خواب و رویا برای مؤمنان جبران می‌شود. اما در آن زمانی که نور نبوت پرتوافشانی می‌کرد، تابش آن مردم را از خواب و رؤیا بی‌نیاز کرده است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبُوءَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ قَلِيلٌ: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ، يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ أَوْ تُرَى لَهُ». «از نبوت چیزی جز مبشرات باقی نمانده است. پرسیدند: ای رسول خدا ﷺ منظور از مبشرات چیست؟ گفت: خواب و رؤیاهای نیکویی که مؤمن می‌بیند یا به او نمایانده می‌شود».<sup>۲</sup> اگر خواب و رویای مسلمانان در زمینه‌ای موافق هم باشد، آن خواب دروغین نخواهد بود. هنگامی که جمعی از صحابه خواب دیدند که شب لیلة القدر در دهه‌ی آخر ماه رمضان قرار دارد، پیامبر ﷺ به آنان گفت: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَّأَتْ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَتَحَرِّبًا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ». می‌بینیم که رؤیاهایتان درباره‌ی دهه‌ی آخر رمضان با هم هماهنگ شده است، پس هر کدام از شما که در جستجوی آن (لیلة القدر) است، آن را در ده شب آخر رمضان جستجو کند».<sup>۳</sup>

رؤیا نیز همانند کشف و شهود به سه دسته رحمانی، نفسانی و شیطانی تقسیم می‌شود. پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: رُؤْيَا مِنْ اللَّهِ وَرُؤْيَا تَحْزِينٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَرُؤْيَا يَمَّا يُحَدِّثُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِي الْيَقَظَةِ فَيَرَاهُ فِي الْمَنَامِ». «رؤیا سه نوع است: یکی از جانب خدا و یک نوع برای اندوهگین کردن (بندگان) از طرف شیطان و دیگری آن چه شخص در بیداری با خود می‌گوید و آن را در خواب به

۱. بخاری ۶۹۸۹ آن را از ابوسعید خدری و ۶۹۸۸ از ابوهریره و ۶۹۸۷ از عبادبن صامت و مسلم ۲۲۶۳ نیز آن را از ابوهریره و ۲۲۶۴ از عبادبن صامت روایت کرده‌اند.

۲. مسلم ۲۰۷، ابوداود ۸۷۶ نسائی ۱۹۰-۸۹/۲ و ابن‌ماجه ۳۸۹۹ و احمد ۲۱۹/۱ آن را از حدیث ابن‌عبس روایت کرده‌اند.

۳. بخاری ۱۱۵۸ آن را با همین لفظ از حدیث ابن‌عمر روایت کرده است.



صورت رؤیا می‌بیند»<sup>۱</sup>.

تنها خواب و رؤیایی سبب هدایت است که از جانب خدا باشد. رؤیای پیامبران به عنوان وحی به شمار می‌رود، زیرا آنان به اتفاق امت اسلامی از وسوسه‌ها و شر شیطان در امان هستند، به همین سبب حضرت ابراهیم علیه السلام بر اساس رؤیایی که دید در پی ذبح پسرش، اسماعیل، برآمد، اما رؤیای سایر مردم با وحی صریح مطابقت داده می‌شود، اگر با آن موافق باشد، پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت به مقتضای آن عمل نخواهد شد.

اگر رویایی راست و درست بوده و یا عده‌ای از مردم رؤیایشان در زمینه‌ای موافق هم باشد، در آن صورت غیرممکن است که با وحی مخالف باشد، بلکه با آن مطابقت داشته و شخص را به پیروی از وحی تشویق می‌کند و یا حکم و مسأله‌ی خاصی را که از آن غافل بوده است، به او تذکر می‌دهد و شخص از طریق رؤیا به آن حکم و مسأله پی می‌برد.

راست و درست‌ترین رؤیا آن است که به هنگام سحر باشد، زیرا سحر هنگام نزول پروردگار و نزدیک شدن رحمت و مغفرت الهی است و شیاطین از فعالیت باز می‌مانند. و در مقابل آن رؤیای ثلث اول شب است که شیاطین و ارواح شیطانی در آن هنگام پخش و پراکنده می‌شوند. عبادة بن صامت می‌گوید: «رؤیای مؤمن، سخنی است که پروردگار در خواب با بنده‌اش می‌گوید».

<sup>۱</sup>. مسلم ۲۲۶۳ آن را به صورت مرفوع از ابوهریره روایت کرده است.

## فاتحه سوره‌ی شفا بخش

سوره‌ی فاتحه در بردارنده‌ی شفای دل‌ها و شفای بدن‌ها است.

این سوره به طور کامل شفای دل‌ها را در بردارد، زیرا پایه و اساس بیماری‌های قلب بر دو اصل است: ۱. فساد علم ۲. فساد قصد و هدف. دو بیماری‌کننده بر این دو اصل مترتب هستند: ۱. ضلال و گمراهی ۲. غضب و خشم؛ گمراهی و ضلال نتیجه‌ی فساد علم و غضب و خشم نتیجه‌ی فساد قصد و نیت است. این دو بیماری ملاک همه‌ی بیماری‌های قلب هستند. هدایت و راهیابی به سوی صراط مستقیم ضامن شفا و سلامت یافتن از بیماری گمراهی و ضلال است. بنابراین درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم، واجب‌ترین و ضروری‌ترین دعا برای هر بنده‌ای است و خداوند بلندمرتبه با توجه به نیاز شدید انسان به این دعا، آن را شبانه‌روز در همه‌ی نمازهایش بر او واجب کرده است و هیچ دعایی نمی‌تواند جایگزین آن شود.

محقق ساختن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از لحاظ علمی، شناختی، عملی و روحی، شفا یافتن از بیماری فساد قلب و فساد قصد و نیت را تضمین می‌کند، زیرا فساد قصد و نیت به هدف‌ها، غایات و وسایل مربوط است. هر کس غایت و هدفی کوتاه مدت و رو به زوال داشته باشد و با هر وسیله‌ی ممکن در پی رسیدن به آن باشد، قصد و نیت او فاسد است. همه‌ی کسانی که هدفی غیر از خدا و بندگی او داشته باشند، این‌گونه هستند؛ از جمله: مشرکین و کسانی که دنبال شهوت‌ها و امیال نفسانی می‌افتند و افراد ریاست‌طلبی که با هر روش درست و نادرستی در فکر حفظ و نگهداری سمت خود هستند. اگر حق مخالف آنان باشد، در صورت توان آن را زیر پا می‌گذارند و اگر قادر به انجام چنین کاری نباشند، بر آن می‌تازند و آن را از خود دور می‌کنند.

اگر قادر به انجام این کار هم نبودند، راه را بر او می‌بندند و مسیرش را به سوی دیگری منحرف می‌کنند و با توجه به توان خود از هر وسیله و روشی برای

دور کردن و از کار انداختن آن استفاده می‌کنند. اما اگر حق در راستای اهداف و موافق آنان باشد، به آن اذعان می‌کنند و به سویش می‌شتابند، البته نه به خاطر این که حق‌گرا هستند، بلکه به خاطر این که در راستای اهداف آنان است و می‌توانند به نفع خود از آن بهره‌برداری کنند. ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ \* وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ \* أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میانشان داوری کند، بعضی از آنان روی گردان می‌شوند. ولی اگر حق داشته باشند (چون می‌دانند داوری به نفع آنان خواهد بود) با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری (کفر) است یا شک و تردید دارند؟ یا می‌ترسند خدا و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه خودشان ستم‌گرند.<sup>۱</sup>

قصد و هدف این افراد از لحاظ غایت و وسیله‌های رسیدن به آن، فاسد است و آن‌گاه که هدف‌هایشان باطل، متلاشی و نابود شوند، بزرگ‌ترین زیان و حسرت‌مندی بهره‌ی آنان خواهد شد و آن‌گاه که حق استوار می‌ماند و باطل از میان می‌رود و وسایل ارتباطی که میان آنان بوده است از هم گسسته می‌شود و از رسیدن به کاروان رستگاری و خوشبختی مأیوس می‌مانند، در آن روز بیشتر از همه‌ی مردم پشیمان و حسرت‌مند خواهند شد. این در دنیا بسیار اتفاق می‌افتد و به هنگام مرگ و سرآغاز سفر آخرت بیشتر نمایان شده و در عالم برزخ بر ظهور و تحقق آن افزوده می‌شود و نهایتاً در روز ملاقات با خداوند کاملاً واضح و آشکار خواهد شد، آن‌گاه که حق ثابت و استوار و پیروانش رستگار می‌شوند و باطل‌گرایان نیز زیانمند می‌شوند و به دروغگو بودن، فریفته شدن و مغرور بودن خود یقین حاصل می‌کنند، اما در آن روز به دست آوردن علم و یقین هیچ سودی ندارند.

هم‌چنین کسی که هدف و خواسته‌ی گران‌قدر و ارزشمندی داشته باشد، اما از وسیله‌ی مشخص و مناسبی که او را به هدف برساند استفاده نکند، بلکه به وسیله‌ای که خود آن را درست می‌داند متوسل شود، غافل از این که آن وسیله از

بزرگ‌ترین عوامل بازدارنده می‌باشد، سرنوشت چنین فردی نیز به همان‌گونه خواهد بود. قصد و هدف این دو فرد فاسد است و جز ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ داروی شفابخشی برای این بیماری نیست.

این دارو از شش جزء ترکیب شده است:

۱. بندگی خدای یکتا و یگانه ۲. بندگی خدا بر اساس دستورات و شریعت او ۳. بندگی که تابع خواهشات و تمایلات نفسانی نباشد ۴. بندگی که بر اساس آراء، نظریات، آداب، رسوم و اندیشه‌های مردم نباشد ۵. برای بندگی خدا، تنها از خدا کمک خواستن ۶. برای بندگی خدا به قدرت و توان خود متکی نبودن. این اجزای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ است که طیبی لطیف و آگاه از نوع بیماری آن را با هم ترکیب کرده و هرگاه بنده‌ای آن را به درستی به کار بندد، شفای کامل می‌یابد، اما اگر یک یا چند جزء از این داروی شفابخش از بین برود، به همان اندازه نیز شفا ناقص و ناتمام خواهد بود.

قلب به دو بیماری بزرگ مبتلا می‌شود که اگر بنده به فکر مداوا نباشد، او را به نابودی می‌کشانند این دو بیماری، ریا و کبر است. «ایاک نعبد» دوی ریا و «ایاک نستعین» دوی کبر است.

بسیار می‌شنیدم که شیخ الاسلام، ابن تیمیه، می‌گفت: «ایاک نعبد» ریا را دور می‌کند و «ایاک نستعین» نیز تکبر را از بین می‌برد.

هرگاه بنده‌ای با «ایاک نعبد» از بیماری ریا و با «ایاک نستعین» از بیماری تکبر و با «اهدنا الصراط المستقیم» از بیماری ضلال (گمراهی) و نادانی رهایی یابد، از همه‌ی بیماری‌ها شفا می‌یابد و جامه‌ی عافیت بر تن می‌کند و نعمت به او ارزانی می‌شود و در زمره‌ی «الذین انعمت علیهم» قرار می‌گیرد، نه در گروه «المغضوب علیهم» که حق را شناخته و از آن رویگردان شده و به فساد قصد و هدف مبتلا شده‌اند و نه از گروه «الضالین» که حق را شناخته‌اند و دچار فساد علم شده‌اند.

سوره‌ای که حاوی این دو شفا باشد، شایستگی آن را دارد که شفای هر دردی باشد. این سوره در حالی که دربردارنده‌ی بزرگ‌ترین خاصیت شفابخشی است، می‌توان شفای دردهای کوچک‌تر را نیز از آن انتظار داشت، همان‌گونه که به آن اشاره خواهیم کرد. هیچ چیز شفابخش‌تر از معانی این سوره نیست برای دل‌هایی

که کلام خدا را فهمیده و درک ویژه‌ای از آن داشته باشند.

سورہی حمد در بردارندہی شفای بیماری‌های جسمی نیز هست. در این زمینه بہ حدیث زیر اشارہ می‌کنیم: در حدیث صحیح از «ابوالموکل ناجی» بہ روایت از ابوسعید خدری آمدہ است کہ: «گروہی از یاران پیامبر ﷺ از کنار قبیلہ‌ای از اعراب گذشتند. قبیلہ از آنان پذیرایی نکردند. ماری رئیس قبیلہ را نیش زد. نزد مسلمانان آمدند و گفتند: آیا رقیہ‌ای دارید و از میان شما کسی هست کہ این کار را بکند. گفتند: آری، اما شما از ما پذیرایی نکردید؛ تا برای ما اجرتی قرار ندهید، ما این کار را نخواہیم کرد. بنابراین گلہ‌ای گوسفند بہ عنوان دستمزد بہ ما دادند. یکی از ما سورہی فاتحہ را بر او تلاوت کرد. پس از تلاوت سورہ، آن مرد از جایش برخاست، گویی کہ هیچ دردی نداشتہ است. گوسفندانی را کہ بر آن توافق کردہ بودیم، دریافت کردیم. عدہ‌ای گفتند: آن‌ها را بین خود تقسیم کنیم، اما کسی کہ رقیہ را خواندہ بود گفت: دست نخورده باقی می‌ماند تا این کہ نزد پیامبر ﷺ برویم. پس نزد پیامبر ﷺ آمدیم و داستان را برایش بیان کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: «چہ کسی بہ تو آموختہ است کہ سورہی حمد رقیہ است؟ بخورید و سهمی ہم بہ من بدہید»<sup>۱</sup>.

این حدیث بیانگر آن است کہ تلاوت سورہی فاتحہ سبب شفای آن شخص شدہ، او را از دارو بی‌نیاز کردہ و چہ بسا تأثیری گذاشتہ است کہ دارو توان آن را نداشتہ است.

این در حالی است کہ آن مرد بہ دلیل مسلمان نبودن یا بہ دلیل بُخل و خست، فرد شایستہ و لایقی نبودہ است و اگر رقیہ بر شخص شایستہ‌ای تلاوت شود، تأثیر آن دو چندان است.

<sup>۱</sup>. بخاری ۲۲۷۶ و مسلم ۲۲۰۱ آن را روایت کردہ‌اند.

## سوره‌ی فاتحه ردی بر افکار و عقاید باطل

سوره‌ی حمد متضمن رد بر باطل‌گرایان مذاهب و فرقه‌های مختلف و بدعت‌گذاران و گمراهانی است که در امت اسلامی هستند. این مسأله به دو روش مجمل و مفصل برداشت می‌شود:

**مجمّل:** این است که «صراط مستقیم» در بردارنده‌ی شناخت حق، برگزیدن و ترجیح دادن حق بر هر چیز دیگری، محبت و تسلیم در برابر آن، دعوت به سوی حق و جهاد بر علیه دشمنان حق بر حسب توان و امکانات است.

حق آن چیزی است که رسول خدا ﷺ و یارانش بر آن بوده‌اند و نیز آن چه که پیامبر ﷺ از نظر علمی و عملی در زمینه‌ی اسماء، صفات، توحید، امر، نهی و وعد و وعید پروردگار و در زمینه‌ی حقایق ایمان برای ما به ارمغان آورده است، مواردی که مقام و منازل رهروان و سالکان به سوی خدا به شمار می‌روند. مواردی که به طور مسلم از رسول خدا ﷺ هستند و دور از نظریات، افکار، اصطلاحات و تجربیات دیگران هستند.

هر علم و عملی که از مشکلات نبوی بتابد و مهر تأیید محمدی در مدینه بر آن نهاده شده باشد، صراط مستقیم است و غیر این، راه کسانی است که مورد غضب قرار گرفته و نیز راه گمراهان است. پس راه خارج از این سه مورد نیست:

۱. راه پیامبر ﷺ و تعالیمی که به ارمغان آورده است.
۲. راه مورد غضب قرارگرفتگان، یعنی کسانی که حق را شناخته‌اند، اما با آن به مخالفت برخاسته‌اند.
۳. راه اهل ضلال و گمراهی، آن کسانی که حق را نشناخته و به گمراهی کشیده شده‌اند.

بر همین اساس، عبدالله بن عباس و جابرین عبدالله ﷺ می‌گویند: «صراط مستقیم، اسلام است». عبدالله بن مسعود و علی بن ابی‌طالب ﷺ نیز می‌گویند: «صراط مستقیم، قرآن است». حدیث مرفوعی از ترمذی و دیگران در این مورد

روایت شده است.<sup>۱</sup> سهل بن عبدالله می‌گوید: راه سنت و جماعت است و بکرین عبدالله مزنی نیز می‌گوید: راه رسول خدا ﷺ است.

بدون شک راه و روش علمی و عملی که پیامبر ﷺ و یاران گران‌قدرش بر آن بوده‌اند، که عبارت از شناخت و مقدم داشتن و ترجیح دادن حق بر غیر آن است، صراط مستقیم است و همه‌ی نظریات ذکر شده در بردارنده‌ی آن هستند و بر آن دلالت می‌کنند.

پس با این روش مجمل می‌توان دریافت که هر راه و روشی که مخالف «صراط مستقیم» باشد، باطل به شمار می‌رود و راه مورد غضب قرارگرفتگان یا گمراهان است.

### اثبات ربوبیت به دلیل نیاز ندارد

مفصل: این برداشت از طریق شناخت مذهب‌های باطل و دلالت کلمات و عبارات سوره‌ی فاتحه بر بطلان همه‌ی آن مذاهب امکان‌پذیر است. بنابراین می‌گوییم: مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول کسانی که به حق اعتراف می‌کنند و آن را می‌پذیرند و دسته‌ی دوم کسانی که حق را انکار می‌کنند. سوره‌ی فاتحه با اثبات این که خداوند پروردگار جهانیان است، دربردارنده‌ی اثبات حق و ردّ منکرین آن است.

اگر در همه‌ی هستی و اجزای آن از عالم بالا و پایین اندیشه کنی، آن را دلیل روشنی بر اثبات آفریننده و فرمانروایی او می‌یابی. انکار آفریدگار هستی در نزد عقل سلیم و فطرت پاک به منزله‌ی انکار علم است و فرقی میان این دو نیست. البته در نزد عقل سلیم و روشن بین و فطرت پاک، دلالت خالق بر مخلوق و فاعل بر فعل آشکارتر از عکس این مطلب (یعنی دلالت مخلوق بر وجود خالق و...) است.

عارفان با بضیرت خدا را دلیل بر وجود افعال و آفریده‌هایش می‌دانند، در حالی که عامه‌ی مردم آفریده‌ها و آثار فعل خداوند را دلیل بر وجود خداوند

<sup>۱</sup> حدیث ضعیف است. ترمذی ۲۹۰۸ و دارمی ۴۳۵/۲ آن را بیان کرده‌اند و در سند آن حارث بن عبدالله اعور وجود دارد که جای سخن است. حافظ بن کثیر می‌گوید: خلاصه‌ی کلام این که این عبارت ممکن است از سخنان امیرالمؤمنین علی ؑ باشد که سخن نیکو و صحیح است.

می‌دانند. البته شکی در این نیست که این دو روش درست و برحق هستند و قرآن دربردارنده‌ی هر دو روش است.

دلالَت آفریدگان بر آفریننده در آیات قرآن بسیار است، اما دلالَت آفریننده بر مخلوقات حکایتی دیگر است و این همان است که پیامبران به قوم خود گفته‌اند: ﴿إِنِّي اللَّهُ شَكَ﴾. «آیا دربارهِ خدا شک و تردیدی در میان است».<sup>۱</sup>

آیا در وجود خدا شکی وجود دارد تا نیاز به ارائه‌ی دلیل داشته باشیم؟ چه دلیلی روشن‌تر و صحیح‌تر از ذات خداوند بر وجود خودش می‌باشد؟ و چگونه می‌توان با چیزهای پوشیده و پنهان بر چیزی که واضح و آشکار است، استدلال کرد؟ سپس پیامبران به دلیل اشاره می‌کنند و می‌گویند: ﴿فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾. «خدایی که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است».

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گفت: چگونه ممکن است برای کسی که وجودش دلیل بر وجود همه‌ی موجودات است، دلیل خواسته شود، او بیت زیر را بسیار تکرار می‌کرد:

وَلَيْسَ يَصِحُّ فِي الْأَذْهَانِ شَيْءٌ إِذَا اخْتَسَجَ النَّهَارُ إِلَيَّ دَلِيلٌ  
«هرگاه وجود روز روشن به دلیل نیاز داشته باشد، پس هیچ چیز در ذهن‌ها درست نمی‌باشد».

معلوم و مشخص است که وجود پروردگار در نزد عقل‌ها و فطرت‌های پاک، آشکارتر از وجود روز است و هر کس در عقل و فطرت خویش چنین تصویری نداشته باشد، باید خود را سرزنش کند.

### اختلاف مردم در الوهیت

بسیاری از مردم با فطرت خود بخشی از حق را می‌شناسند و در ربوبیت پروردگار شریکی برای او قرار نمی‌دهند و به وجود آفریننده‌ای جز او معتقد نیستند، اما در الوهیت پروردگار دچار شرک می‌شوند. آنان معتقدند که الله پروردگار و آفریننده‌ی هر چیزی و پروردگار آنان و نیاکانشان و نیز پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و عرش عظیم است، اما با این وجود کسانی غیر از او را



می‌پرستند و در محبت، اطاعت و بزرگداشت، دیگران را همتای او قرار می‌دهند. اینان کسانی‌اند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برگزیده و حق «ایاک نعبد» را به صورت کامل به جای نیاورده‌اند، اگر چه از «نعبدک» به معنی تو را می‌پرستیم، بهره‌ای دارند، اما از «ایاک نعبد» که متضمن معنی و مفهوم زیر است، بهره‌ای ندارند، به این معنی که از روی محبت، خوف، رجا، اطاعت و بزرگداشت، تنها و تنها تو را می‌پرستیم. پس «ایاک نعبد» توحید الوهیت را محقق می‌سازد و شرک در این زمینه را از بین می‌برد، همان‌گونه که «ایاک نستعین» توحید ربوبیت را محقق ساخته و شرک در ربوبیت را باطل می‌کند. ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾. نیز اهل توحید هستند، همان کسانی که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را محقق ساخته‌اند. مشرکین نیز اهل غضب و ضلال و گمراهی هستند.

### سوره‌ی فاتحه رَدّ جهمیه

سوره‌ی فاتحه عقاید جهمیه که صفات خداوند را نفی می‌کنند، رد می‌کند، آن کسانی که توحیدشان ناقص است و اوصاف علم، قدرت، رزق و... را از خداوند عزوجل نفی می‌کنند.

اما عبارت «الحمد لله» که حمد و سپاس کامل برای خداوند را اثبات می‌کند، مستلزم اثبات همه‌ی صفات کمال و جلال برای خداوند است، زیرا کسی که از صفات کمال برخوردار نباشد، شایسته‌ی حمد و سپاس نیست. البته چنین کسی ممکن است از جهتی مورد سپاس و ستایش قرار گیرد، اما تنها کسی از همه‌ی جهات شایسته‌ی همه‌ی انواع حمد و سپاس است که همه‌ی صفات کمال را داشته باشد و هرگاه یکی از این اوصاف را از دست دهد، به همان اندازه از شایستگی او برای حمد و سپاس کاسته می‌شود.

هم‌چنین اثبات صفت رحمت برای خداوند، مستلزم اثبات صفاتی مثل: حیات، اراده، قدرت، شنوایی، بینایی و... است که صفت رحمت آن‌ها را اقتضا می‌کند.

صفت ربوبیت نیز مستلزم صفات فعل و الوهیت مستلزم همه‌ی صفات کمال ذاتی و کمال افعالی است، آن‌گونه که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم.

این که خداوند (در سوره‌ی فاتحه) به عنوان محمود، رب، رحمان، رحیم،

ملک، معبود، مستعان، هادی و منعم معرفی شده، به گونه‌ای که از گروهی راضی و خوشنود و گروهی را نیز مورد خشم و غضب قرار می‌دهد، با نفی صفات او در تضاد و تناقض کامل است و چنین چیزی غیرممکن است.

این روش به دو صورت صفات خبری را ثابت می‌کند:

۱. این صفات از ملزومات کمال مطلق پروردگار به شمار می‌روند. به عنوان مثال: استوای پروردگار بر عرش از ملزومات علو و نزول پرودگار در نیمه‌ی دوم شب به آسمان دنیا از ملزومات رحمت و ربوبیت پروردگار است. سایر صفات خبری به همین شکل هستند.

۲. سمع یا نقل (قرآن و سنت) از صفات خبری خداوند خبر داده است. به وسیله‌ی این صفات خداوند مدح و ستایش شده و یا این که خداوند خود را به این طریق به بندگان معرفی کرده است. پس انکار این صفات یا تحریف آن‌ها از معنی و مفهومی که بر آن دلالت می‌کنند، با هدف ارسال آن‌ها متناقض است. پس می‌توان از طریق سمع (قرآن و سنت) و از طریق عقل نیز همان‌طوری که گذشت، بر کمال آن صفات استدلال کرد.

### شکست جبریون

سوره‌ی فاتحه به چند صورت زیر در بردارنده‌ی ردّ جبرگرایان است، آن کسانی که معتقدند بندگان در افعال خود هیچ اختیاری ندارند:

۱. اثبات همه‌ی حمد و سپاس برای خداوند، این را اقتضا می‌کند که خداوند بندگان را به سبب چیزهایی که از توان آنان خارج است یا از افعال و دستاورد آنان نیست، بلکه به منزله‌ی رنگ پوست، قد، اندازه و... به شمار می‌رود، مجازات نکند. (اگر این گونه باشد) آنان را به سبب افعال خودش مجازات کرده و در حقیقت فاعل زشتی‌ها و بدی‌های آنان (از نظر جبرگرایان) اوست و آنان را به سبب آن زشتی‌ها مجازات کرده است. مورد حمد و سپاس قرار گرفتن خداوند، این را بر نمی‌تابد و به شدت آن را نفی می‌کند و کسی که همه‌ی حمد و سپاس و ستایش مخصوص اوست، بسیار بالاتر از آن است. خداوند بندگان را به سبب کارهایی که حقیقتاً آنان انجام داده‌اند، مجازات می‌کند و این‌گونه افعال از افعال خداوند نیست، بلکه افعال او عدل و احسان و نیکی است.

۲. اثبات صفت رحمت و رحمان بودن پروردگار با نظر آنان منافات دارد، زیرا امکان ندارد کسی در حالی که رحمان و رحیم است، بندگان را به سبب کارهایی که بر انجام آن قادر نیستند و یا از افعال و دستاوردهای آنان نیست، مجازات کند و یا تکلیف سنگینی که توان انجامش را ندارند بر آنان واجب کند و سپس آنان را بر اساس آن مجازات نماید.

آیا این برخلاف رحمت نیست و با رحمت خداوند منافات ندارد؟ آیا جمع شدن این دو ضد در یک نفر امکان پذیر است.

۳. نسبت دادن عبادت و استعانت (طلب یاری) به بندگان با «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نظر جبرگرایان را باطل می کند. زیرا این یک نسبت حقیقی است نه مجازی و نمی توان عبادت و استعانت را که وظیفه ی بندگان است، به خدا نسبت داد، بلکه بندگان حقیقتاً عابد هستند و طلب یاری می کنند و خداوند نیز معبود است و از او طلب یاری می شود.

### اثبات نبوت پیامبران

سوره ی فاتحه به صورت های زیر عقیده ی منکرین رسالت پیامبران را رد می کند:

۱. اثبات حمد و سپاس کامل برای خداوند، حکمت کامل او را اقتضا می کند، یعنی هیچ مخلوقی را بیهوده نیافریند و آنان را بدون امر و نهی به حال خود رها نکند. بنابراین خداوند در قرآن کریم خود را منزّه از این دانسته و بیان کرده است که هر کس نبوت را انکار کند و معتقد باشد که خداوند چیزی بر انسان نازل نکرده است، خداوند را به درستی شناخته و او را آن گونه که باید ارج نهاده و چیزی را به او نسبت داده است که شایسته ی او نیست و حمد و سپاس و بزرگواری خداوند آن را بر نمی تابد.

هر کس حق کامل حمد را از لحاظ علم، معرفت و بصیرت ادا کند، «اشهد أن محمداً رسول الله» را از آن استنباط می کند، همان گونه که «اشهد ان لا اله الا الله» را استنباط می کند و به صورت قطع و یقین در می یابد که همان گونه که نفی صفات پروردگار و قرار دادن شریک و همتا برای او با حمد و سپاس کامل خداوند مغایرت دارد، نفی و انکار نبوت نیز با حمد منافات دارد.

۲. الوهیت و اله بودن پروردگار مستلزم این است که خداوند معبود باشد و از

او اطاعت شود. این در حالی است که روش عبادت و اطاعت کردن از او تنها از طریق پیامبران برای ما شناخته می‌شود.

۳. ربوبیت پروردگار اقتضا می‌کند که به بندگان امر و نهی کند، نیکوکاران را پاداش دهد و بدکاران را مجازات نماید. این حقیقت ربوبیت است و تنها با رسالت و نبوت محقق می‌شود.

۴. خداوند رحمان و رحیم است. از ملزومات کامل بودن رحمت پروردگار این است که: خود را به بندگان بشناساند و آن چه را که سبب دور یا نزدیک شدن بندگان به خدا می‌شود، به آنان معرفی کند و آنان را بر اساس نیکی‌هایشان پاداش دهد. این امر تنها از طریق نبوت میسر می‌شود و رحمت پروردگار آن را اقتضا می‌کند.

۵. صفت ملک پروردگار، که بر اساس آن «ملک» تصرفات و اختیارات قبولی را اقتضا می‌کند و «ملک» تصرفات فعلی. پس ملک کسی است که با امر و قول خود در امور تصرف می‌کند و اوامر و دستورات عمل‌هایش را آن گونه که می‌خواهد اعمال می‌کند و «مالک» نیز با فعل خود در ملکش تصرف می‌کند. ملک از آن خداست و تنها اوست که با قول و فعلش در مخلوقات خود تصرف می‌کند. تصرف و اعمال نفوذ قبولی پروردگار دو نوع است:

۱. تصرف و اعمال نفوذ با کلمات کونی (اوامر پروردگار در رابطه با هستی و نظام مخلوقات).

۲. تصرف و اعمال نفوذ با کلمات دینی.

کمال ملک با این دو مورد میسر می‌شود.

پس فرستادن پیامبر کمال ملک و سلطان پروردگار را ایجاب می‌کند و این ملکی است که در نزد فطرت پاک و عقل سلیم پذیرفتنی است. هر فرمانروایی که فرستادگانی نداشته باشد تا آنان را در سراسر مملکت خویش پراکنده سازد، ملک نیست.

از این راه به وجود ملائکه نیز پی برده می‌شود و ایمان به ملائکه از ملزومات ایمان به صفت ملک خدا به شمار می‌رود. آنان فرستادگان و مأموران خدا در مسأله‌ی خلق و امر هستند.

۶. اثبات «یوم الدین» که روز جزا است و خداوند در آن روز بر اساس اعمال

نیک و بد بندگان، پاداش یا مجازات برای آنان در نظر می‌گیرد، امکان‌پذیر نیست، مگر پس از اثبات نبوت و اتمام حجتی که بتوان بر اساس آن برای بندگان پاداش یا مجازات در نظر گرفت.

۷. خداوند معبود است و عبادت او به شیوه‌ای است که خود می‌خواهد و می‌پسندد و بندگان تنها از طریق پیامبران می‌توانند به آن پی ببرند. پس انکار پیامبران به منزله‌ی انکار معبود بودن پروردگار است.

۸. خداوند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند و آن عبارت از شناخت حق و عمل کردن به آن است. این راه نزدیک‌ترین راهی است که رهروان را به سر منزل مقصود می‌رساند، زیرا خط مستقیم است و خط مستقیم کوتاه‌ترین فاصله‌ی بین دو نقطه می‌باشد. این راه تنها از طریق پیامبران شناخته می‌شود. وابستگی این راه به پیامبران ضروری‌تر از وابستگی راه‌های معمولی به حواس سالم است.

۹. خداوند بر کسانی که آنان را به صراط مستقیم هدایت کرده است، نعمت ارزانی داشته است این نعمت با فرستادن پیامبران به سوی آنان و موفق نمودن آنان در پذیرش دعوت پیامبر میسر شده است و به این ترتیب منت خود بر آنان و ارزانی داشتن نعمت بر آنان را در کتابش یادآور شده است.

۱۰. بندگان به سه گروه «انعمت علیهم» و «مغضوب علیهم» و «ضالین» تقسیم شده‌اند. با توجه به شناخت مردم از حق و عمل کردن به آن، این تقسیم‌بندی ضروری است، زیرا گروهی حق را می‌شناسند و به اقتضای آن عمل می‌کنند، اینان اهل نعمت هستند. گروهی دیگر حق را می‌شناسند اما با آن به مخالفت برمی‌خیزند، اینان اهل غضب هستند و گروهی نیز شناختی از حق ندارند، اینان گمراهان هستند. این تقسیم‌بندی پس از فرستادن پیامبران صورت گرفته است و اگر پیامبران نبودند، مردم همگی در یک گروه باقی می‌ماندند. این تقسیم‌بندی بدون نبوت غیرممکن است، در حالی که بر حسب واقع لازم و ضروری است، پس نبوت نیز لازم و ضروری است.

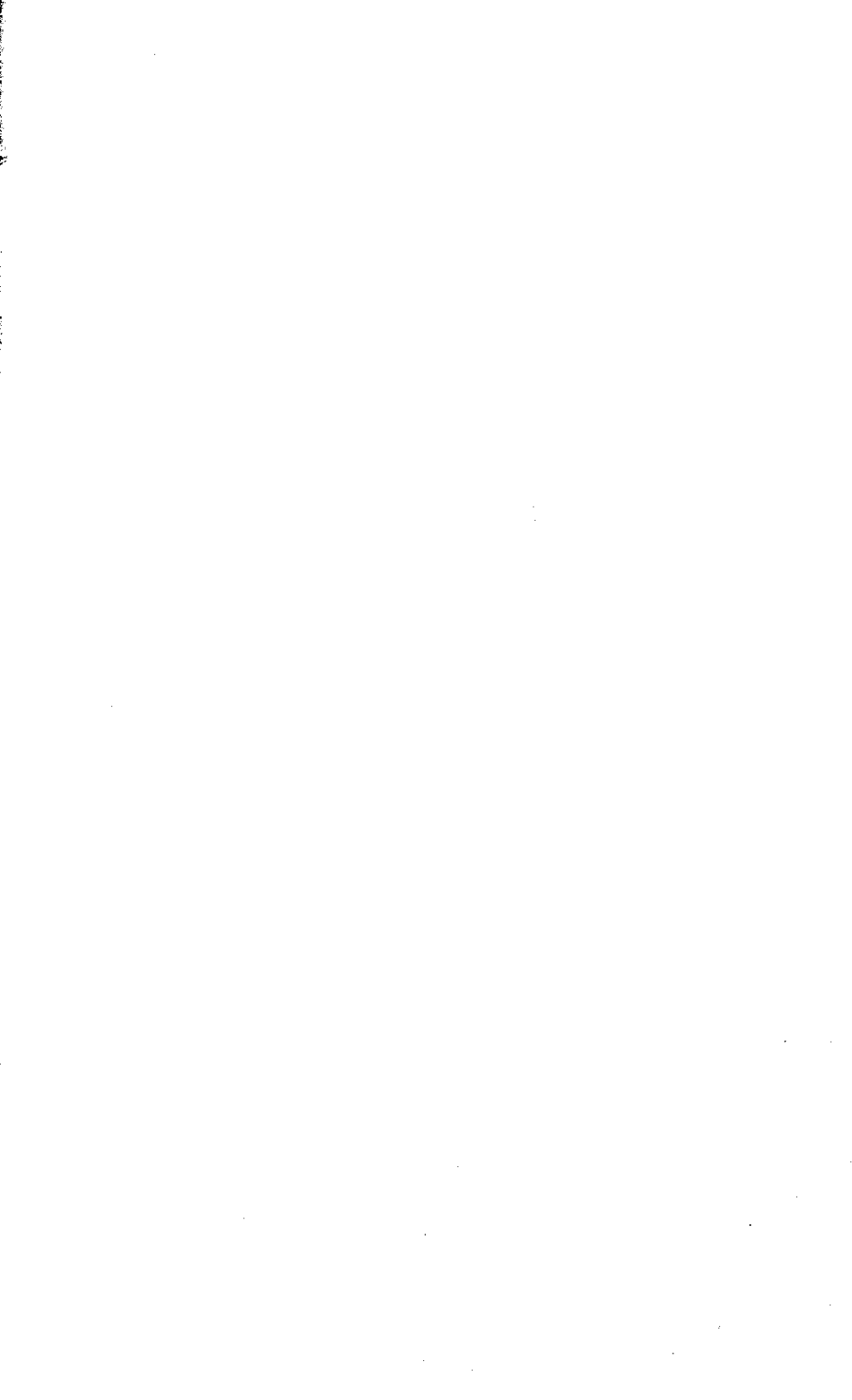
به این ترتیب برای ما روشن شد که سوره‌ی فاتحه بر وجود پاداش، مجازات، امر و نهی تأکید می‌کند و آن حق و حقیقتی است که آسمان‌ها و زمین و دنیا و آخرت بر اساس آن و به خاطر آن آفریده شده و خلق و امر را اقتضا می‌کند و

نفی آن به منزله‌ی نفی خلق و امر است.

### خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت

با اثبات نبوت و رسالت، صفت کلام و سخن گفتن خداوند با دیگران ثابت می‌شود، زیرا حقیقت رسالت و نبوت، ابلاغ و رساندن پیام فرستنده می‌باشد و اگر سخن و کلامی در میان نباشد، پس فرستاده چه چیزی را ابلاغ کند؟ و چگونه امکان دارد که چنین کسی فرستاده باشد؟ بنابراین گذشتگان گفته‌اند: هر کس سخن گفتن خدا را انکار کند یا معتقد به این نباشد که قرآن کلام خداوند است، در حقیقت رسالت محمد ﷺ و رسالت همه‌ی پیامبران را انکار کرده است، رسالتی که حقیقت آن ابلاغ کلام خداوند است. بر همین اساس منکرین رسالت پیامبر ﷺ درباره‌ی قرآن می‌گفتند: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾. «این (کتاب) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان) نمی‌باشد. این چیزی جز سخن انسان‌ها نیست».<sup>۱</sup>

منظور آنان قرآنی بود که به آنان ابلاغ شده و آن را می‌شنیدند و به وسیله‌ی آن بیم داده شده‌اند. پس هر کس بگوید که قرآن سخن و کلام خداوند نیست، سخنش هم‌سو و هم‌جهت با سخن آنان خواهد بود. خداوند از آن چه که ستمگران می‌گویند بسیار والاتر است.



## عبادت و استعانت

راز خلق و امر، کتاب‌ها و شریعت‌های آسمانی و پاداش و مجازات در این دو کلمه خلاصه می‌شود. این دو کلمه به صورت مساوی بین پروردگار و بنده‌اش تقسیم شده‌اند. «ایاک نعبد» حق پروردگار (بر بنده‌اش) و «ایاک نستعین» حق بنده بر پروردگارش می‌باشد.

«عبادت» دارای دو اصل اساسی است:

۱. نهایت محبت و دوست داشتن.

۲. نهایت خشوع و خضوع.

اگر کسی را دوست بداریم اما در برابر او خاشع، خاضع و فروتن نباشیم، پرستنده‌ی او نیستیم و اگر بدون محبت و دوست داشتن در برابر کسی خاضع و فروتن باشیم، باز هم عبادت‌گر و پرستنده‌ی او نیستیم، بلکه عبادت هنگامی صورت می‌گیرد که محبت، خشوع و خضوع هم‌سو و همراه هم باشند. به همین جهت کسانی که محبت بندگان نسبت به پروردگارشان را انکار کنند، حقیقت عبودیت و بندگی را انکار کرده‌اند و اگر کسانی منکر این باشند که خداوند محبوب بندگان خویش است و او را تنها به عنوان غایت مطلوب یا نهایت آرزوها و خواسته‌های خود به شمار آورند، این افراد نیز الوهیت خدا را انکار کرده‌اند، اگر چه او را پروردگار جهانیان و خالق و آفریننده‌ی موجودات بدانند؛ این نهایت توحید آنان به شمار می‌رود و همان توحید ربوبیتی است که مشرکین عرب به آن اعتراف کرده‌اند، اما به سبب آن از شرک‌رهایی نیافته‌اند، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾. «اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است، در پاسخ خواهند گفت: الله».<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾. «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، خواهند گفت: الله آن‌ها را آفریده



است.<sup>۱</sup> آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره‌ی مؤمنون نیز بر این مطلب تأکید می‌کند. بنابراین پاسخ‌های داده شده از طرف آنان، به عنوان حجت و دلیلی بر علیه آنان در توحید الوهیت به کار گرفته می‌شود؛ یعنی، شایسته و سزاوار نیست که کسی غیر از خدا مورد پرستش قرار گیرد، همان‌گونه که خالق و پروردگاری جز او وجود ندارد. «استعانت» نیز دارای دو اصل اساسی است:

۱. اطمینان به خداوند.

۲. اعتماد و تکیه بر او.

ممکن است کسی به کس دیگری اطمینان داشته باشد، اما به دلیل بی‌نیازی از او، به او متکی نباشد و یا همان فرد ممکن است به شخصی اطمینان نداشته باشد، اما به دلیل نیازمندی‌اش به او و نبودن جایگزینی بهتر، از روی ناچاری بر او تکیه کند. «توکل» از دو اصل اطمینان و اعتماد (متکی بودن) تشکیل شده و حقیقت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» به شمار می‌رود. دو اصل توکل و عبادت در موارد بسیاری از قرآن کریم در کنار هم به کار رفته‌اند که یکی از این موارد همین بود. اما مورد دیگر در سوره‌ی هود خداوند از زبان شعیب علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾. «و توفیق من جز با خدا نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او برمی‌گردم».<sup>۲</sup> مورد سوم می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ فَاَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾. «غیب آسمان‌ها و زمین ویژه‌ی خدا است و کارها یکسره بدو برمی‌گردد، پس او را پرستش کن و بر او تکیه کن».<sup>۳</sup> مورد چهارم خداوند از زبان مؤمنین می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾. «پروردگارا، به تو توکل می‌کنیم و به تو روی می‌آوریم و بازگشت به سوی تو است».<sup>۴</sup> مورد پنجم در سوره‌ی مزمل می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا \* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾. «نام پروردگارت را بپر و از همه چیز بپر و بدو بپيوند. یزدان،

۱. زمر/۲۸.

۲. هود/۸۸.

۳. هود/۱۲۳.

۴. ممتحنه/۴.

خداوندگار مشرق و مغرب است و جز او معبودی نیست، پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و برگزین.<sup>۱</sup> مورد ششم نیز در سوره‌ی رعد می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ﴾. «بگو او پروردگار من است. جز او خدایی نیست، بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی او است».<sup>۲</sup>

در این شش مورد دو اصل اساسی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» در کنار هم قرار گرفته‌اند.

مقدم شدن عبادت بر استعانت در سوره‌ی فاتحه، دلایل مختلفی دارد؛ از جمله:

- مقدم داشتن هدف بر وسیله، زیرا عبادت هدفی است که بندگان به خاطر آن آفریده شده‌اند و استعانت وسیله‌ی رسیدن به آن است.
- «ایاک نعبد» متعلق به الوهیت و اسم «الله» و «ایاک نستعین» متعلق به ربوبیت و اسم «رب» است، پس «ایاک نعبد» را بر «ایاک نستعین» مقدم کرده است، همان‌گونه که در آغاز سوره، «الله» را بر «رب» مقدم داشته است.
- «ایاک نعبد» سهم پروردگار است، بنابراین در نیمه‌ی اول سوره قرار دارد که حمد و سپاس پروردگار است و به آن سزاوارتر است، اما «ایاک نستعین» در نیمه‌ی دوم سوره قرار گرفته است که این نیمه سهم بنده می‌باشد؛ یعنی از «اهدنا الصراط المستقیم» تا پایان سوره.

- «استعانت» جزئی از «عبادت» به شمار می‌رود، اما عبادت بخشی از استعانت نیست، هم‌چنین استعانت طلب و درخواست از خداوند است، اما عبادت طلبی است که خداوند از بنده‌اش دارد.

- عبادت تنها از بندگان مخلص سر می‌زند، اما بندگان مخلص و غیر مخلص می‌توانند استعانت و طلب یاری نمایند.

- عبادت حق خداوند است و بنده‌اش را به ادای آن مکلف نموده است اما استعانت، طلب یاری از خداوند برای به جای آوردن عبادت است. هم‌چنین استعانت بیانگر صدقه‌ای است که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند و مسلماً ادای حق پروردگار مهمتر از آن است که بنده خود را در معرض صدقات پروردگار

۱. مزمل/۸۹.

۲. رعد/۳۰.

قرار دهد.

– عبادت شکر نعمت‌هایی است که خداوند به بنده‌اش ارزانی نموده است و خداوند دوست دارد که شکرش به جای آورده شود، اما یاری نمودن بنده از افعال خدا و توفیقی است که نصیب بنده می‌کند. هرگاه بنده به میدان بندگی پای گذارد و پایبند به آن باشد، خداوند او را بر انجام آن یاری می‌کند. پس عبادت و پایبندی به آن سبب بهره‌مند شدن از یاری خدا خواهد شد و به هر اندازه‌ای که بندگی کامل باشد، به همان اندازه نیز یاری خدا بزرگ خواهد بود.

دو نوع یاری و کمک «عبودیت» را در برمی‌گیرند، یاری و کمکی قبل از آن که سبب پایبندی به آن و انجام دادن آن می‌شود و یاری و کمی پس از آن برای انجام دادن عبادتی دیگر. این روند هم‌چنان ادامه می‌یابد تا هنگامی که مرگ شخص فرا می‌رسد.

مطالبی که بیان شد، حکمت مقدم شدن «ایاک نعبد» بر «ایاک نستعین» را برای ما آشکار می‌سازد. در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ضمیر «ایاک» که منظور خداوند معبود و مستعان است، بر فعل‌های «نعبد» و «نستعین» دو بار مقدم شده است، این نکته بیانگر ادب و توجه بسیار بندگان به خداوند است. هم‌چنین معنی حصر در آن نهفته می‌باشد، به این معنی که: کسی جز تو را پرستش نمی‌کنیم و از کسی غیر از تو یاری نمی‌جویم. تسلط بر زبان عربی و ذوق ادبی چنین حکم می‌کند. به دو آیه‌ی زیر توجه کنیم: ﴿وَإِيَّايَ فَازْهَبُون﴾. «و تنها از من بترسید».<sup>۱</sup> و ﴿وَإِيَّايَ فَاتَّقُون﴾. «و تنها از من بترسید».<sup>۲</sup>

می‌بینیم که در این دو آیه نیز همانند «ایاک نعبد و ایاک نستعین» معنی حصر وجود دارد و این معنی با مقدم کردن ضمیر «إِيَّايَ» در این دو آیه حاصل شده است. هر کس از ذوق سلیم برخوردار باشد، معنی حصر را از ساختار و سیاق آن می‌فهمد. تکرار ضمیر «ایاک» در سوره‌ی فاتحه بر این دلالت می‌کند که مفاهیم ذکر شده، به صورت جداگانه، به هر کدام از فعل‌های «نعبد» و «نستعین» تعلق می‌گیرد. تکرار ضمیر بیشتر در بردارنده‌ی این نکته می‌باشد، در حالی که حذف

۱. بقره/۴۰.

۲. بقره/۴۱.

آن این گونه نیست. به عنوان مثال اگر به پادشاهی گفته شود: «إِيَّاكَ أَحِبُّ وَإِيَّاكَ أَخَافُ». اختصاص یافتن و حصر نمودن دو مفهوم محبت و خوف در پادشاه و توجه به ذکر نام او، بیشتر از آن است که گفته شود: «إِيَّاكَ أَحِبُّ وَأَخَافُ».

### برای عبادت خداوند از او یاری می‌جویم

هرگاه به این مسئله پی بردیم، باید بدانیم که مردم در رابطه با دو اصل عبادت و استعانت به چهار گروه تقسیم می‌شوند.

**گروه اول:** ارجمندترین و بهترین گروه، اهل عبادت و استعانت از خدا هستند، عبادت پروردگار نهایت مراد آنان است و درخواستشان از خداوند این است که آنان را بر عبادت او یاری نماید و آنان را در انجام عبادت موفق بدارد. بنابراین بهترین چیزی که از خداوند درخواست می‌شود، این است که بنده‌اش را به انجام آن چه که خود می‌پسندد، یاری نماید. این همان چیزی است که رسول خدا ﷺ آن را به معاذبن جبل رضی الله عنه که او را دوست داشت، یاد می‌دهد و می‌فرماید: «يَا مَعَاذُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّكَ فَلَا تَنْسَ أَنْ تَقُولَ ذُبِّرَ كُلُّ صَلَاةٍ: اللَّهُمَّ أَعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ». «ای معاذ، به خدا سوگند که تو را دوست دارم، پس فراموش نکن که پس از هر نمازی بگویی: پروردگارا، مرا بر ذکر و شکرگزاری و نیکو پرستیدن یاری کن».<sup>۱</sup>

پس بهترین و سودمندترین دعا، درخواست یاری از پروردگار است برای انجام آن چه که خود می‌پسندد و بهترین موهبت، یاری خداوند در این زمینه می‌باشد. مدار همه‌ی دعا‌های مأثور نیز پیرامون همین موضوع و از میان برداشتن موانع سر راه و فراهم نمودن اسباب و وسایل مورد نیاز در این زمینه می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: درباره‌ی سودمندترین دعا اندیشه کردم، دریافتم که آن درخواست یاری بر انجام چیزی است که خداوند می‌پسندد و آن دعا را در سوره‌ی فاتحه و در آیه‌ی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یافتیم.

### یاری دادن کافر، حجتی علیه او است

۱. حدیث صحیح که ابوداود ۱۵۲۲، احمد ۲۴۵/۵ و ۲۴۷ و حاکم ۲۷۳/۱ آن را روایت کرده‌اند.

گروه دوم: کسانی‌اند که از عبادت و استعانت پروردگار روی گردانند، نه عبادتی در کار است و نه استعانتی و اگر یکی از آنان از خدا یاری طلبد، برای برآورده کردن خواسته‌ها و امیال خویش یاری می‌طلبد، نه برای انجام کارهایی که مورد رضایت خداوند است و نه برای ادای حق او. هر آن که در آسمان‌ها و زمین‌اند، اولیای خدا و دشمنان او، همه از خدا طلب یاری می‌کنند، خداوند نیز به همه‌ی آنان یاری می‌رساند، منفورترین مخلوقات در نزد خدا ابلیس است، با این وجود هنگامی که از خدا چیزی درخواست کرد، خداوند درخواست او را پذیرفته، اما چون درخواستش در راستای خوشنودی پروردگار نبود، سبب بدبختی بیشتر و دور شدن و رانده شدن او از پروردگار شد. بدین ترتیب هر کس در انجام و برآورده شدن چیزی از خدا طلب یاری کند، در حالی که آن چیز یاری‌گر او در عبادت پروردگار نباشد، بدون شک او را از خدا و رضایتمندی او دور می‌سازد.

انسان عاقل باید در این نکته بیندیشد و بداند که پاسخ مثبت خداوند به درخواست‌کنندگان، به دلیل کرامت و بزرگواری آنان نیست، بلکه بنده‌ای نیازش را از خدا درخواست می‌کند و خداوند نیز آن را برآورده می‌سازد، در حالی که سبب هلاکت و بدبختی او می‌گردد. گاهی برآورده کردن خواسته‌ی بندگان به دلیل پست و بی‌ارزش بودن آنان در نزد پروردگار و برآورده نساختن آن به دلیل بزرگواری و محبت آنان در نزد او است. پس گاهی خداوند برای حمایت و پشتیبانی از بنده‌اش و مصون داشتن او، خواسته‌اش را برآورده نمی‌سازد و این از سر بخل نیست. خداوند چنین برخوردی را با بنده‌ای دارد که او را دوست و گرامی می‌دارد و با لطف خود چنین می‌کند، اما بنده‌اش از روی نادانی چنین پندارد که خداوند او را دوست ندارد.

در عین حال می‌بیند خداوند درخواست‌های دیگران را برآورده می‌کند، در نتیجه نسبت به پروردگارش بدگمان می‌شود و این احساس قلبش را فرا می‌گیرد، در حالی که آن را احساس نمی‌کند.

تنها کسی در امان است که خداوند او را مصون بدارد. انسان از وضعیت خود بهتر آگاه است. نشانه‌ی این حالت آن است که: شخص قضا و قدر الهی را مقصر می‌داند و در درون خود آن را سرزنش می‌کند، همان طوری که گفته‌اند:

وَعَاجِزُ الرَّأْيِ مُضَيَّاعٌ لِفُرْصَتِهِ حَتَّى إِذَا فَاتَ أَمْرٌ عَاتَبَ الْقَدَرَا  
«انسان کوتاه نظر فرصت هایش را بسیار از دست می دهد و هرگاه چیزی را از دست دهد، تقدیر خدا را سرزنش می کند».

به خدا سوگند اگر پرده از چهره‌ی باطن بردارد، سرزنش کردن و متهم دانستن تقدیر را در آن نهفته می بیند و می گوید: شایسته بود که چنین و چنان می شد، اما چاره‌ی من چیست؟ در حالی که این در اختیار من نیست. انسان عاقل دشمن نفس خویش و نادان دشمن تقدیر پروردگار خویش است.

پرهیز کن از درخواست چیز معینی که خیر و سرانجامش بر تو پوشیده باشد و اگر ناگزیر از درخواست آن هستی، درخواست را به خیر بودن آن در علم خدا مشروط کن و پیشاپیش استخاره کن، نه یک استخاره‌ی زبانی که از روی شناخت و معرفت نیست، بلکه باید شخص کاملاً احساس کند که هیچ گونه شناختی از مصلحت‌ها و منافع خود ندارد و به جزئیات آن راه نمی یابد و توان دستیابی به آن را در خود نمی بیند و دارای هیچ گونه سود و زبانی به حال خویش نیست و اگر به خود واگذار شود، هلاک می شود و کار از کار می گذرد.

اگر خداوند بدون درخواست، نعمتی به تو ارزانی کند، باید از او بخواهی که آن نعمت را کمکی در مسیر عبادت و رسیدن به رضایت و خشنودی خودش قرار دهد و سبب بریدن تو از پروردگار و دور شدن از رضایت و خشنودی او نگردد و هرگز گمان مبر که اگر خداوند نعمتی را به کسی ارزانی کند، به سبب گرامی داشتن اوست و هرگاه نعمتی را از کسی بازدارد به خاطر پست و بی ارزش بودن اوست، بلکه بازداشتن یا ارزانی داشتن نعمت، امتحانی است که خداوند بندگانش را با آن می آزماید. ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾. «اما انسان همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرم دیده است و اما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زبون داشته است».<sup>۱</sup>

پس به هر کس نعمتی ارزانی بدارم، به این معنی نیست که او را گرامی داشته

و او در نزد من بزرگواری است، بلکه این یک امتحان و آزمایش از جانب من است که آیا نعمت‌هایم را سپاس می‌گوید تا به سبب آن بر نعمتش افزون کنم و یا این که کفران و ناسپاسی می‌کند تا نعمتم را از او باز گیرم و به دیگری سپارم؟ پس هرگاه کسی را بیازمایم و روزی‌اش را بر وی تنگ گردانم و تنها قوت لایموت به وی دهم، به خاطر بی‌ارزش بودن آن فرد نیست، بلکه امتحان و آزمایشی است که آیا شکیبایی پیشه‌ی خود می‌سازد تا چندین برابر آن چه را که نداشته است به او ارزانی کنم یا این که خشم و نارضایتی خود را ابراز می‌دارد و بهره‌ی او خشم و نارضایتی از جانب من خواهد بود.

خداوند سبحان به کسی که گمان کند فراوانی رزق و روزی نشانه‌ی احترام و ارزش و بینوایی و نیازمندی نشانه‌ی پستی و بی‌ارزشی است، پاسخ داده و می‌فرماید: بنده‌ام را به سبب بزرگواری و ارجمندی‌اش، با ثروتمندی و او را به سبب بی‌ارزش بودنش، با تهیدستی نیازموده‌ام و بزرگواری و یا پست و بی‌ارزش بودن ملاکی برای کم و زیاد بودن رزق و روزی نیست. خداوند رزق و روزی بی‌شماری در اختیار کافر می‌گذارد، اما نه به سبب بزرگواری‌اش، هم‌چنین روزی را بر مؤمن تنگ می‌کند، اما این نشانه‌ی پست و بی‌ارزش بودن او نیست. خداوند بندگان را به سبب شناخت، عبادت و محبتی که نسبت به او دارند، گرمی می‌دارد و کسانی را که با انجام گناهان از او روی گردانند، پست و بی‌ارزش می‌شمارد. در همه حال حمد و سپاس مخصوص خداوند است و او بی‌نیاز و ستوده می‌باشد.

پس خوشبختی دنیا و آخرت به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» برمی‌گردد.

### عبادت بدون استعانت ناقص است.

**گروه سوم:** کسانی که بدون استعانت، عبادت می‌کنند اینان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. قَدَرْتَه: همان کسانی که معتقدند خداوند تمامی الطافی را که در سرنوشت هر کس مقدر بوده است، به او عطا نموده و در سرنوشت او جایی برای یاری نمودنش بر انجام افعالش باقی نمانده است. می‌گویند: خداوند بنده‌اش را با حواس سالم، بیان و معرفی راه راست، فرستادن پیامبران و بخشیدن توان کافی

برای انجام افعالش یاری نموده است و جز این، یاری و کمک ویژه‌ای در تقدیر او نیست که آن را طلب کند، بلکه خداوند در یاری‌رسانی میان اولیاء و دشمنانش جانب مساوات را رعایت کرده است، یعنی هر دو را به صورت مساوی یاری نموده، اما اولیایش راه ایمان را برای خود برگزیده و دشمنانش کفر را پیشه‌ی خود ساخته‌اند، بدون این که خداوند یاری ویژه‌ای را نصیب اولیایش نموده باشد که به سبب آن ایمان را برگزیده باشند و دشمنانش را به گونه‌ای تنها گذاشته باشد که در پی آن کفر را بر آنان تحمیل کرده باشد. پس عبودیت قدریه ناقص است، زیرا همراه با استعانت نیست. آنان به خود واگذار شده‌اند و راه استعانت و توحید به روی آنان بسته می‌باشد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: ایمان به قدر نظام توحید است، پس هر کسی به خدا ایمان آورد، اما تقدیر الهی را تکذیب کند، توحیدش را نقض کرده است.

۲. کسانی که عبادات و ذکر و اورادی دارند، اما بهره‌ی آنان از توکل و استعانت ناقص است و دل‌هایشان گنجایش آن را ندارند که بپذیرند علل و اسباب به تقدیر وابسته هستند و تنها با وجود آن پایدارند و بدون تقدیر الهی همانند مرده‌ای هستند که هیچ‌گونه تأثیر و توانی ندارند و به منزله‌ی عدم و نیستی به شمار می‌روند که تقدیر الهی روح و موتور محرکه‌ی آن‌ها است و تکیه بر محرک اصلی دارند.

قدرت دید و بصیرت آنان از جنبنده به جنباننده، از سبب به سبب ساز و از ابزار و آلات به فاعل و انجام دهنده، عبور نمی‌کند. بنابراین عزم و اراده‌ی آنان سست و ضعیف و بهره‌مندی آنان از «ایاک نستعین» کم و ناچیز شده است. آنان شیرینی بندگی با توکل و استعانت را درک نکرده‌اند، اگر چه با اوراد، اذکار و انجام تکالیف مزه‌ی آن را چشیده باشند. اینان بر حسب استعانت و توکلی که دارند، از توفیق، اعتبار و قدرت بهره‌مند می‌شوند، اما به سبب ناچیز بودن استعانت و توکلشان دچار خذلان، ضعف و سستی می‌شوند. اگر بنده‌ای برای جابجایی کوهی که به آن مأمور شده است، به درستی بر خدا توکل کند، در انجام مأموریت خود موفق خواهد شد.

اگر درباره‌ی معنی و مفهوم توکل و استعانت پرسیده شود، باید گفت: این یکی از احوال قلب است که از شناخت خدا و ایمان به یگانگی او در امر



آفرینش، تدبیر امورات هستی، سود و زیان رساندن و عطا کردن و باز داشتن سرچشمه می‌گیرد و اعتقاد به این که هر چه خدا بخواهد، اتفاق می‌افتد و هر چه را که اراده نکند، اتفاق نمی‌افتد، اگر چه مردم آن را اراده کنند. این حالت او را می‌دارد تا بر خدا توکل کند، امورش را به او موکول نماید، نسبت به او احساس آرامش و اطمینان به دست آورد و به شایستگی او در آن چه که بر او توکل می‌کند، یقین کامل حاصل کند و مطمئن شود که او را بهره‌مند می‌سازد و چیزی جز با مشیت و خواست او صورت نمی‌پذیرد، مردم چه بخواهند و چه نخواهند. این حالت او شبیه کودکی است که از پدر و مادر خود که زمانی طولانی از او دور بوده‌اند، احساس بیم و امید دارد و در چنین حالتی به جز پدر و مادر به هیچ کس دیگری توجه ندارد و هم و غمش را منحصر به آن چه می‌کند که نسبت به آنان در سر می‌پروراند. فردی که بر خدا توکل می‌کند، این‌گونه است و هر کس با خدا چنین باشد، خدا او را بس است. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. «هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را بس است»<sup>۱</sup>.

اگر شخصی به همراه متوکل بودن، از اهل تقوا نیز باشد، سرنوشت نیکویی در انتظار او است. اما اگر اهل تقوا نباشد، از گروه زیر است:

**گروه چهارم:** کسی که به یکتایی و یگانگی خداوند در سود و زیان رساندن به مخلوقات گواهی می‌دهد و این که خداوند هر چه را اراده کند، صورت می‌پذیرد و هر چه را که اراده نکند، صورت نمی‌پذیرد. اما بر اساس آن چه که مورد پسند و رضایت پروردگار است، عمل نمی‌کند. چنین کسی بر خدا توکل می‌کند و از او یاری می‌جوید، اما برای برآورده شدن خواهشات نفسانی و امیال و آرزوهای درونی خود چنین می‌کند. چنین فردی خواسته‌هایش برآورده می‌شوند و به او یاری رسانده می‌شود، فرقی نمی‌کند که خواسته‌اش ثروت، ریاست، مقام و منزلت در نزد مردم باشد یا دستیابی به احوالی هم‌چون کشف و شهود و قدرت نفوذ. اما سرانجام نیکویی ندارد. این موارد از جنس دارایی‌های ظاهری و ثروت هستند، نه تنها نشانه‌ی دوستی و نزدیکی به خدا به شمار نمی‌روند، بلکه مستلزم اسلام هم نیستند. زیرا مُلک، مقام، ثروت و احوال درونی

به نیک و بد و مؤمن و کافر عطا می‌شود. اگر کسی از چنین مواردی بهره‌مند شود و آن را دلیل و نشانه‌ی محبت، دوستی و خوشنودی پروردگار بداند، نادان‌ترین فرد در شناخت خدا و دین او به شمار می‌رود و آن چه را که خدا می‌پسندد و از آن راضی و خوشنود است، از آن چه که نمی‌پسندد و سبب خشم او می‌گردد، تشخیص نداده است. پس احوال درونی در دنیا همانند فرمانروایی یافتن و دارا شدن است که اگر فرد را در عبادت و انجام دستورات پروردگار و کسب رضایت او یاری کند، او را به فرمانروایان عادل و نیکوکار ملحق می‌کند، در غیر این صورت ویال گردن شده و فرد را از خدا دور می‌کند و او را به حاکمان ستمگر و ثروتمندان بدکار ملحق می‌سازد.

### پیروی و اخلاص

باید بدانیم که بندگان تنها با دو اصل بزرگ زیر می‌توانند «ایاک نعبد» را محقق سازند:

اصل اول: پیروی از پیامبر ﷺ، اصل دوم: اخلاص برای معبود.

با توجه به این دو اصل، مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

**گروه اول:** اهل اخلاص و پیروی از پیامبر خدا ﷺ هستند. این گروه حقیقتاً اهل «ایاک نعبد» هستند. همه‌ی رفتار و گفتار، حب و بغض و دادن و ندادن آنان خالصانه برای پروردگار است. پس همه‌ی رفتارها و برخوردهای نهان و آشکارشان تنها برای پروردگار است و این کارها را برای پاداش، قدردانی، مقام، منزلت، ستایش و یا فرار از سرزنش و ملامت مردم انجام نمی‌دهند. بلکه مردم را مردگانی به شمار می‌آورند که هیچ سود و زیانی به حال آنان ندارد و مرگ و زندگی و رستخیز در دست آنان نیست. کسی که مردم را به خوبی بشناسد، کارهایش را به خاطر مردم و به دست آوردن مقام و منزلت در نزد آنان و نیز به خاطر بیم و امید از سود و زیان آنان، انجام نمی‌دهد. بلکه کسی این‌گونه است که مردم و خدای خود را به خوبی نشناسد. هر کسی مردم را بشناسد، آنان را در جایگاه واقعی خود قرار می‌دهد و هر کس خدا را بشناسد، رفتار و گفتار، دادن و ندادن و حبّ و بغض خود را خالصانه برای خداوند به کار می‌گیرد و تنها کسی در این زمینه با مردم معامله می‌کند که نسبت به خدا و مردم شناخت کافی

نداشته باشد، زیرا هرگاه خدا و مردم را به خوبی بشناسد، معامله‌ی با خدا را بر معامله‌ی با مردم ترجیح می‌دهد.

هم‌چنین تمامی اعمال و عباداتشان طبق دستورات پروردگار و در راستای رضایتمندی و خوشنودی او است و خداوند این اعمال را تنها از چنین کسانی می‌پذیرد و بندگان را به خاطر آن با مرگ و زندگی آزموده است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. «همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.»<sup>۱</sup>

هر آن چه را بر روی زمین است زینت آن قرار داده تا بندگان را بیازماید که کدامین یک کارهای بهتر و نیکوتری خواهند داشت. فضیل بن عیاض می‌گوید: منظور از کار نیک، خالصانه‌ترین و درست‌ترین آن است. از او پرسیدند: خالصانه و درست‌ترین کار کدام است؟ گفت: اگر کاری خالصانه باشد، اما درست نباشد، پذیرفتنی نیست و اگر کاری درست باشد، اما خالصانه نباشد، آن هم پذیرفتنی نیست. هر کاری باید هم خالصانه و هم درست باشد. خالص آن است که تنها به خاطر خدا باشد و درست آن است که طبق سنت پیامبر ﷺ باشد و ایسن همان است که در آیه‌ی زیر بیان شده است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. «پس هر کس خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»<sup>۲</sup>

هم‌چنین آیه‌ی ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾. «آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد.»<sup>۳</sup>

خداوند تنها اعمالی را می‌پذیرد که خالصانه برای او بوده و مطابق دستوراتش باشد. در غیر این صورت پوچ و بی‌ارزش به صاحبش برگردانده می‌شوند. در حدیث صحیح از ام‌المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «كُلُّ عَمَلٍ لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». «هر عملی که دستور ما بر آن

<sup>۱</sup>. ملک/۲.

<sup>۲</sup>. کف/۱۱۰.

<sup>۳</sup>. نساء/۱۲۵.

نیست، مردود است.<sup>۱</sup>

پس هر کاری که به تبعیت از دستورات خدا نباشد، انجام دهنده‌اش را از خدا دور می‌سازد. باید خداوند را مطابق تعالیم و دستورات خودش عبادت کرد نه طبق نظریات و تمایلات شخصی.

**گروه دوم:** کسانی که نه دارای اخلاص هستند و نه از پیامبر ﷺ پیروی می‌کنند، اعمال این گروه مطابق شریعت نیست و خالصانه برای پروردگار نمی‌باشد. همانند کسانی که در برابر مردم خود را پیوسته نشان می‌دهند و در آن چه که خدا و پیامبر ﷺ قرار نداده اند، ریاکارانه عمل می‌کنند. اینان بدترین خلائق و منفورترین آنان در نزد پروردگارند. آیه‌ی زیر با احوال آنان مطابقت دارد: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. «گمان مبر آنان که کارهای (ناشایستی) که انجام می‌دهند خوشحال می‌شوند و دوست می‌دارند که در برابر کارهای (نیکی) که انجام نداده‌اند ستایش شوند، از عذاب نجات یابند و رستگار شوند. بلکه برای ایشان عذاب دردناکی است».<sup>۲</sup>

آنان از انجام دادن بدعت‌ها، گمراهی‌ها و شرکيات خوشحالتند و دوست دارند که مردم آنان را به سبب اخلاص و پیروی از سنت بستانند. این گروه در میان کسانی که از راه راست منحرف شده‌اند - کسانی که خود را به دروغ به علم و فقر و عبادت نسبت می‌دهند - بسیار هستند. اینان مرتکب بدعت‌ها، گمراهی‌ها، ریا و شهرت‌طلبی می‌شوند و دوست دارند در زمینه‌ی علم، پیروی از سنت و اخلاص که اهل آن نیستند، مورد ستایش قرار گیرند، اینان اهل غضب و ضلال (گمراهی) هستند.

**گروه سوم:** کسانی که در اعمال خود اخلاص دارند، اما پیروان واقعی نیستند، همانند عابدان نادان و کسانی که خود را به راه زهد و تصوف منسوب می‌دانند و همه‌ی کسانی که خداوند را به روش‌هایی خارج از دستورات پروردگار عبادت

<sup>۱</sup>. بخاری ۲۶۹۷ و مسلم ۱۷۱۸ با عبارت: «مَنْ أَحْدَثَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» و ۱۷۱۸ با عبارت «مَنْ

عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۲</sup>. آل عمران/۱۸۸.

می‌کنند و می‌پندارند که این عبادت آنان را به خدا نزدیک می‌کند؛ مانند کسی که می‌پندارد گوش دادن به سوت کشیدن و کف زدن،<sup>۱</sup> خلوت و گوشه‌نشینی که منجر به ترک نماز جمعه و جماعت شود، ادامه‌ی روزه در شب و روزه گرفتن در روزی که همه‌ی مردم افطار کرده‌اند (روزی روزه‌ای عید فطر و قربان) و... سبب نزدیک شدن به خدا خواهد شد.

**گروه چهارم:** گروهی که طبق دستورات اسلامی عمل می‌کنند، اما اعمالشان برای غیر خداست، مثل، ریاکاران و کسانی که به خاطر تعصب یا نشان دادن شجاعت خود در جهاد شرکت می‌کنند یا این که حج به جای می‌آورند و قرآن تلاوت می‌کنند تا مردم اعمالشان را بازگو نمایند. اعمال این گروه در ظاهر صالح و نیک است و خداوند به انجام آن دستور داده است، اما در واقع اعمالشان نیک و صالح نیست و پذیرفته نخواهد شد. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾. در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را پرستند. پس به بندگان امر شده است که خداوند را طبق دستورات و تعالیم خودش پرستش کنند و در عبادت خود اخلاص داشته باشند که اینان اهل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» هستند.

### معیار صحیح برای برتری عبادت

کسانی که اهل مقام «ایاک نعبد» هستند، در زمینه‌ی بهترین و سودمندترین عبادت‌ها و ترجیح دادن آن بر سایر عبادت‌ها، چهار راه دارند و با توجه به آن به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

**گروه اول:** معتقدند که بهترین و سودمندترین عبادت، سخت‌ترین و دشوارترین آن‌ها است؛ به دلیل:

۱. کارهای سخت و مشقت‌آور، بسیار دور از خواهشات و تمایلات نفسانی است و حقیقت عبودیت و بندگی نیز همین است.
۲. اجر و پاداش بر حسب سختی و مشقت است. در این باره حدیثی روایت

<sup>۱</sup> انفال/۳۵، عبادت و نماز مشرکین در پیرامون مسجدالحرام را به مثابه سوت کشیدن و کف زدن می‌دانند و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءٌ وَتَضْيِئَةٌ».

می کنند که اصل و اساسی ندارد: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا». «بهترین کارها، سخت ترین و مشقت آورترین آن هاست». اینان اهل سخت گیری بر نفس خود هستند و می گویند: نفس با سخت گیری راست و استوار می شود، زیرا نفس به سستی، تنبلی و جاودانه در زمین ماندن تمایل دارد و تنها با فرو رفتن در دریای سختی ها و تحمل مشقت ها راست و استوار می شود.

**گروه دوم:** می گویند بهترین عبادت گوشه نشینی، زهد، ناچیز شمردن دنیا و اهمیت ندادن و توجه نکردن به تمام چیزهایی است که رنگ و بوی دنیایی دارند. اینان دو گروه هستند:

(الف) عوام: این را به عنوان هدف برمی شمارند، پس برای آن بسیار تلاش کرده و طبق آن عمل می کنند و مردم را به سوی آن فرا می خوانند و زهد و گوشه نشینی را بهتر از درجه ی علم و عبادت می دانند و آن را هدف و غایت همه ی عبادت ها به شمار می آورند.

(ب) خواص: زهد را برای چیز دیگری می خواهند و به وسیله ی آن هدف های زیر را دنبال می کنند: مشغول ساختن قلب به خداوند، اهتمام ورزیدن به او، دل را آشیانه ی محبت خدا کردن، توبه و بازگشت به سوی او، توکل بر او، پرداختن به کسب رضایت و خوشنودی او، جاری ساختن ذکر همیشگی او بر دل و زبان و محافظت از قلب در برابر هر آن چه که سبب از هم پاشیدگی و آشفتگی آن می شود.

**گروه سوم:** معتقد هستند که بهترین عبادت آن است که سودش به دیگران برسد و آن را بهتر از عبادتی می دانند که سود و بهره اش در شخص خلاصه می شود. پس خدمت به نیازمندان، پرداختن به مصلحت ها و منافع مردم، برآورده نمودن نیازمندی های آنان و کمک های مالی و معنوی به آنان را بهتر می دانند، بنابراین به چنین کارهایی پرداخته و در مسیر آن قدم می گذارند و در این باره به حدیث زیر استدلال می کنند: «الْحَقُّ كُلُّهُمْ عِيَالٌ اللَّهُ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ». «همه ی مردم عیال خدایند و محبوب ترین آنان نزد خدا کسی است که برای عیال او سودمندتر باشد». ابویعلی این حدیث را روایت کرده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> این حدیث بسیار ضعیف است. بزاز ۱۹۴۹ و بیهقی در الشعب از انس آن را روایت کرده اند. هیشمی در المجمع ۱۹۱/۸ می گوید: یوسف بن عطیه صفار در آن است که متروک می باشد. طبرانی در الکبیر و الأوسط و دیلمی آن را روایت کرده اند. هیشمی می گوید: عمیر که ابن هارون قرشی است در آن است و او نیز متروک است. به فیض القدير

دلیل آنان این است که اعمال عابد در خودش خلاصه می‌شود، اما افرادی که در پی سودرسانی هستند، سودشان به دیگران نیز می‌رسد و این دو تفاوت بسیاری با هم دارند. بنابراین می‌گویند: برتری عالم بر عابد، همانند برتری ماه بر سایر سیاره‌ها است. هم‌چنین می‌گویند: پیامبر خدا ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته است: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». «اگر خداوند کسی را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، از شتران سرخ رنگ برای تو بهتر است».<sup>۱</sup>

این برتری به سبب آن است که سودش به دیگران نیز می‌رسد و به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می‌کنند: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ اتَّبَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ». «هر کس که دیگران را به سوی هدایت فرا بخواند، پاداشی همانند کسانی خواهد داشت که از او پیروی کنند، بدون این که از اجر و پاداش آنان کاسته شود».<sup>۲</sup>

یکی از دلایلشان این است که هرگاه عابد بمیرد، عملش پایان می‌پذیرد، اما کسی که به حال دیگران سودمند است، تا زمانی که سود و منفعتش ادامه داشته باشد، اعمالش منقطع نخواهد شد.

دلیل دیگر این که پیامبران برای نیکی و احسان به مردم و هدایت آنان و سود رساندن به آنان در دنیا و آخرتشان مبعوث شده‌اند، نه برای خلوت گزیدن و بریدن از مردم و رهبانیت. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن سه نفر که بر عبادت دائمی و دوری گزیدن از مردم تصمیم گرفتند، خرده گرفت.

**گروه چهارم:** می‌گویند: بهترین عبادت عبارت است از: تلاش برای کسب رضایت و خوشنودی پروردگار در هر زمانی با چیزی که مقتضای آن وقت و زمان است؛ یعنی بهترین عبادت به هنگام جهاد، جهاد است، اگر چه به ترک ذکر، اوراد، نماز شب و روزه‌های مستحب منجر شود، حتی اگر سبب آن شود که نمازهای واجب به صورت کامل خود که در هنگام صلح و آرامش هستند، ادا نشوند. هم‌چنین بهترین کار به هنگام آمدن مهمان، پذیرایی از او و موقتاً فرو

۵۰۵/۳ مراجعه شود. عبدالله بن احمد در زوائد الزهد از حسن به صورت مرسل آن را به لفظ زیر روایت کرده است: «حُبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعَالِهِ» که منوای می‌گوید سند آن ضعیف است اما شواهدش بسیار.

<sup>۱</sup> بخاری ۲۹۴۲، مسلم ۲۴۰۶ و احمد ۳۳۳/۵ از سهل بن سعد آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۲</sup> مسلم ۲۶۷۴، ابوداود ۴۶۰۹، ترمذی ۲۶۷۴ و ابن‌ماجه ۲۰۶ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

گذاشتن اوراد مستحب و حقوق افراد خانواده جهت رفاه حال مهمان می‌باشد. بهترین عبادت به هنگام سحر نیز پرداختن به نماز، تلاوت قرآن، دعا، ذکر و استغفار است. بهترین عبادت به هنگام راهنمایی و آموزش طالبان علم، روی آوردن و پرداختن به آموزش آن‌هاست.

بهترین عبادت به هنگام اذان نیز ترک ذکر و اوراد و لبیک گفتن به فراخوان اذان است. بهترین عبادت به هنگام نمازهای پنج‌گانه، تلاش و توصیه به ادا نمودن آن‌ها در اول وقت با بهترین کیفیت و شکل ممکن و رفتن به مسجد است که هر چه دورتر باشد، بهتر است. بهترین عبادت هنگامی که کسی به کمک مالی، معنوی و جسمی نیازمند است، یاری رساندن به او و برآورده ساختن نیازمندی او و ترجیح دادن آن بر اوراد و گوشه‌نشینی است. بهترین عبادت به هنگام تلاوت قرآن، متمرکز نمودن ذهن و قلب برای درک معنی و مفهوم آن است، به شیوه‌ای که گویی خداوند با تو سخن می‌گوید. پس تمرکز قلب و هوش بر فهم و تدبر قرآن و عزم و اراده بر اجرای دستورات و تعالیم بسی بزرگ‌تر و مهم‌تر از تمرکز کسی است که نامه‌ی پادشاهی به دستش می‌رسد. بهترین عبادت به هنگام ایستادن در عرفة نیز تضرع، زاری و دعا به درگاه پروردگار و ذکر اوست، بدون روزه‌ای که سبب کاسته شدن توان شخص در انجام این عبادات باشد. بهترین کار در دهه‌ی اول ماه ذی‌الحجه نیز عبادت بسیار؛ به ویژه: تکبیر، تهلیل و تحمید است که این بهتر از جهاد مستحب است. بهترین عبادت در دهه‌ی آخر ماه مبارک رمضان نیز خلوت گزیدن در مسجد و اعتکاف در آن بدون معاشرت با مردم است. حتی بسیاری از علما آن را بهتر از آموزش و تدریس قرآن دانسته‌اند. بهترین عبادت به هنگام بیماری یا مرگ یکی از افراد جامعه، عیادت از او و شرکت در تشییع جنازه و خاکسپاری اوست. بهترین عبادت نیز به هنگام بلا و مصیبت و آزار و اذیت دیدن از دست مردم، صبر و شکیبایی و معاشرت با آنان و نگریختن از میان آنان است. زیرا مؤمنی که با مردم معاشرت می‌کند و بر آزار و اذیت آنان صبر می‌کند، بهتر از کسی است که با مردم نشست و برخاست ندارد و مورد آزار و اذیت آنان قرار نمی‌گیرد. در کارهای خیر، معاشرت با مردم بهتر از دوری گزیدن از آنان و در کارهای شر دوری گزیدن از آنان بهتر از معاشرت با آنان است. اگر شخصی بداند که معاشرت با مردم سبب از میان بردن شر و بدی



و یا کاستن از آن می‌شود، معاشرت با آنان بهتر از کناره‌گیری خواهد بود. پس بهترین کار در هر زمان و شرایطی، ترجیح دادن رضایت و خوشنودی پروردگار بر هر چیز دیگری و پرداختن به واجبات و مقتضیات آن اوضاع و احوال است.

این گروه اهل عبادت مطلق و گروه‌های قبلی، اهل عبادت مقید هستند و هر گاه یکی از آنان از عبادتی که به آن پایبند شده است، خارج شود، چنان می‌پندارد که عبادتش را ناقص و یا ترک نموده است. اینان خداوند را به یک‌گونه پرستش می‌کنند، اما اهل عبادت مطلق هیچ عبادت ویژه‌ای را بر عبادت دیگری ترجیح نمی‌دهند، بلکه پی در پی در منازل عبودیت رفت و آمد می‌کنند و هرگاه یکی از منازل بندگی نمایان شود، برای حرکت در مسیر آن به تکاپوی می‌افتند و خود را به آن مشغول می‌دارند تا هنگامی که منزلی دیگر بر آنان نمایان شود. این منش و رفتار آنان در مسیر بندگی تا پایان آن است. اینان را در میان علما، عابدان، مجاهدین، ذکرگریان، صدقه‌دهندگان، نیکوکاران و... می‌یابیم.

این همان بنده‌ی مطلق است که هیچ رسم، قید و بندی او را مقید نمی‌سازد و اعمالش بر اساس خواسته‌ها و امیال درونی و لذت نفسی خود نیست، بلکه اعمالش طبق خواست خداوند است، اگر چه راحت و لذت نفسش در چیز دیگری باشد. چنین کسی حقیقتاً «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را محقق ساخته و صادقانه به آن قیام نموده است. لباس و خوراکش ساده و بی‌تکلف است. هر چه را که خدا به آن دستور داده است، به موقع انجام می‌دهد. در مجالس در نزدیک‌ترین جای خالی می‌نشیند، در رهن اشاره‌ای نیست، هیچ قید و بندی او را بنده‌ی خود نمی‌سازد، هیچ آداب و رسومی بر او چیزه نمی‌شود، آزاده و بریده از غیر است، با حق است هر کجا که باشد، به دین خدا در هر سمت و سویی که باشد، گردن می‌نهد و آن‌گاه که اردوگاه یاران حق را اندک می‌یابد، در مسیر آن حرکت می‌کند. هر صاحب حقی با او انس می‌گیرد و هر باطل‌گرایی از او گریزان است. همانند بارانی است که به هر کجا بیارد، سودمند است. همانند نخلی است که برگ‌هایش نمی‌ریزند و همه چیز حتی خارهایش نیز سودمند است. در برابر سرکشان و سرپیچی‌کنندگان از دستورات الهی، سرسخت و خشن است و هرگاه محرمات زیر پا گذاشته شوند، به خشم آید. او برای خدا و با

خداست. او به دور از مردم با خدا ارتباط دارد و به دور از هوای نفس خود نیز با مردم در ارتباط است. هرگاه با خدا است، همه‌ی خلائق را کنار می‌نهد و از آنان دوری می‌گزیند و هرگاه با مردم است، نفس خود را نادیده می‌گیرد و آن را از میان برمی‌دارد. شگفتا که چقدر در میان مردم غریب است و چقدر در میان آنان احساس تنهایی می‌کند! اما چه نیکو با او انس گرفته و با او احساس سرور، آرامش و اطمینان می‌کند!

### محروم بودن جبرگرایان از شیرینی عبادت

مردم در بهره بردن از عبادت و حکمت و هدف آن بر چهار راه هستند و با توجه به آن به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

**گروه اول:** جبریون هستند که عبادت را به خواست و اراده‌ی محض (پروردگار) نسبت می‌دهند و صرفاً چون دستور پروردگار است، به انجام آن مبادرت می‌ورزند، بدون این که معتقد باشند که سبب خوشبختی و سعادت در دنیا و آخرت و سبب نجات و رهایی کسی شود، بلکه انجام آن تنها به دلیل امر و خواست پروردگار است.

اینان لذت و شیرینی عبادت را در نمی‌یابند و از آن برخوردار نخواهند شد و نماز شب آرامش آنان نیست و دستورات پروردگار شادی دل‌ها و غذای روح و جانشان نیست، بنابراین آن را «تکلیف» می‌نامند، زیرا به آن مکلف شده‌اند. اگر کسی ادعا کند که حاکمی را دوست دارد، اما اوامر و دستوراتش را تکلیف بنامد و بگوید: آن را با مشقت و تکلف انجام می‌دهم؛ کسی چنین فردی را دوست‌دار حاکم به شمار نمی‌آورد. بنابراین بسیاری از جبریون محبت بندگان نسبت به پروردگارشان را انکار کرده و می‌گویند: بنده پادشاه پروردگار و نعمت‌هایی را که برای بهره‌مند ساختن او آفریده است، دوست دارد، نه ذات پروردگار را. پس محبت و دوست داشتن را مخصوص آفریده‌های پروردگار می‌دانند. حقیقت بندگی، کمال محبت است. پس آنان حقیقت بندگی و اساس آن را انکار کرده‌اند. حقیقت الوهیت نیز این است که او اله و محبوب حقیقی است و باید به همراه بزرگداشت و تعظیم او در برابرش نهایت خضوع و فروتنی را از خود نشان داد. جبریون محبوب بودن پروردگار را انکار کرده‌اند و این به منزله‌ی انکار الوهیت

است. شیخ و بزرگ این گروه جعبدین درهم است که در روز عید قربان خالدبن عبدالله قسری برای او قربانی کرد و گفت: او معتقد بود که خداوند با موسی آن گونه سخن نگفته و ابراهیم را به عنوان دوست و خلیل برنگرفته است و این که محبوب و محب (دوست دارنده) بودن خداوند را انکار می‌کند، دلیل بر انکار نیاز ابراهیم به خداوند نیست.

این نیاز از نظر جهمیه «دوست داشتن» است که میان همه‌ی مخلوقات مشترک است و از نظر آنان همه دوست‌داران خداوند هستند.

### گروهی مسلمان شدن خود را منت می‌نهند

گروه دوم: قدریه نفات هستند، همان کسانی که می‌گویند: عبادت به عنوان بهای پاداش‌ها و نعمت‌هایی است که بندگان به دست می‌آورند و این نعمت‌ها به منزله‌ی پرداخت مزد کارگر هستند. دلیل آنان این است که خداوند آن را به عنوان عوض و اجرت قرار داده است: ﴿وَتُؤَدُّوْا اَنْ تِلْکُمْ الْجَنَّةُ اَوْرَثْتُمْوْهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾. «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست، آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید به ارث می‌برید».<sup>۱</sup>

﴿هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾. «آیا پاداش داده می‌شوید جز آن چه که انجام می‌دادید». در حدیث قدسی نیز آمده است که: «يَا عِبَادِي، اِنَّهَا هِيَ اَعْمَالُكُمْ اُحْصِيَهَا لَكُمْ، ثُمَّ اَوْفِيْكُمْ بِهَا». «ای بندگان من، این عمل شماست که آن را برای شما بر می‌شمارم، سپس آن را به صورت کامل به شما باز می‌گردانم».

﴿اِنَّهَا يَوْفَى الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. «قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود».<sup>۲</sup>

هم‌چنین می‌گویند که خداوند آن را جزا، اجر و ثواب نامیده است، زیرا اثر آن اعمال به انجام دهنده‌ی آن باز می‌گردد و بدین سبب جزا را «ثواب» می‌نامند که عمل و نتیجه‌ی آن در دنیا به صاحبش باز گردانده می‌شود تا آن را مورد نقد و بررسی قرار داده و خود را محاسبه نماید و به کم و کاستی اعمال و منحرف

<sup>۱</sup>. اعراف/۴۳.

<sup>۲</sup>. زمر/۱۰.

شدن از راه پی ببرند. البته به اندازه‌ای که نتایج ثابت اعمالش را می‌بیند و در دنیا به او باز گردانده می‌شوند. مانند همه‌ی امور و شؤونات دنیوی، از قبیل: کشاورزی، صنایع، بازرگانی و... تا به این سبب کم و کاستی را برطرف نموده و صراط مستقیم را دنبال کند. اما اگر به سبب غفلت و نادانی و تقلید کورکورانه‌ای که بر وی چیره می‌شود، اعمال را مورد نقد و بررسی قرار ندهد و خود را محاسبه ننماید، در روز قیامت عذری برای او باقی نمی‌ماند.

هم‌چنین می‌گویند اگر پاداش با اعمال بندگان ارتباطی نداشت، نامیدن آن به عنوان جزا، اجر و ثواب معنی و مفهومی نداشت.

هم‌چنین می‌گویند که: «وزن» و سنجش اعمال بر این نکته دلالت می‌کند و اگر پاداش و مجازات به اعمال بستگی نداشت و مقتضای آن نبود و به عنوان بها و قیمت به شمار نمی‌رفت، وزن در این باره معنی و مفهومی در بر نداشت. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾. «سنجش درست در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که ترازوی او سنگین شود، این چنین کسانی رستگارند و کسی که ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما، خود را از دست داده‌اند».<sup>۱</sup>

این دو گروه کاملاً در مقابل همدیگر قرار دارند و تفاوت بسیار زیادی با هم دارند. جبرگرایان معتقد نیستند که پاداش و مجازات به اعمال بستگی داشته باشد و جایز می‌دانند که خداوند کسی را که همه‌ی عمرش را در راه عبادت و بندگی او صرف کرده باشد، در عذاب دوزخ بیندازد و کسی که همه‌ی عمرش را در گناه و نافرمانی بر باد داده است، از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند سازد و هر دو برای او مساوی هستند. هم‌چنین ممکن است کسی با اعمال کم‌تر بر کسی که اعمال بیشتری دارد، و از فضایل و درجات بالاتری برخوردار است، برتری داده شود و همه چیز در نظر آنان تنها به مشیت خدا بستگی دارد، بدون علت، سبب و حکمتی که بر اساس آن گروهی مستحق پاداش و گروهی مستحق مجازات شوند. قدریه نیز رعایت خوب و بد را بر خدا واجب می‌دانند و پاداش و مجازات از

نظر آنان، تنها به اعمال و بهایی بستگی دارد که بندگان آن را تقدیم می‌کنند و در نهایت پاداش بدون عمل، شیرینی چندانی ندارد، زیرا باید زیر بار منت صدقه‌ای برود که برای آن مزدی پرداخت ننموده است.

خدا آنان را نابود کند، چقدر از خدا دور و غافل هستند، فضل و بخشش خدا به بندگان را به منزله‌ی صدقه دادن بندگان به یکدیگر به شمار می‌آورند، تا جایی که گفته‌اند: چیزی که خداوند به عنوان پاداش اعمال به بندگان می‌دهد، دوست داشتنی‌تر از آن چیزی است که از روی فضل و بخشش و بدون عمل به آنان عطا می‌کند. جبریون در نقطه‌ی مقابل این گروه قرار دارند و از نظر آنان اعمال بندگان هیچ تأثیری در پاداش و مجازات آنان ندارد.

هر دو گروه ستمکارند و از راه راستی که خداوند فطرت بندگان را بر آن سرشته و پیامبرانش را برای هدایت به سوی آن مبعوث کرده و کتاب‌هایش را نازل کرده است، منحرف شده‌اند، آن راهی که می‌گوید: اعمال انسان سبب پاداش یا مجازات خواهند شد و همانند همه‌ی سبب‌هایی هستند که مسببات خویش را اقتضا می‌کنند و اعمال نیک و صالح، فضل و توفیق الهی و صدقه‌ای از جانب پروردگار برای بنده‌اش هستند، این که او را در انجام آن یاری داده، توفیقش را شامل حال او نموده، اراده و قدرت انجام آن را در وجودش آفریده، محبتش را در دلش قرار داده، آن را در نظرش مزین کرده و کارهای زشت و ناپسند را برایش منفور و ناپسند جلوه داده است. با این وجود، اعمال نیک نه تنها قیمت و بهای پاداشی نیستند که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند، بلکه هرگز در حد و اندازه‌ی آن نیستند. هدف از انجام عبادت - اگر به بهترین وجه ممکن صورت پذیرد - به جای آوردن شکر و سپاس بعضی از نعمت‌هایی است که به ما ارزانی شده است. اگر خداوند حق خود را به صورت کامل از ما طلب کند، هیچ کس توان انجام آن را ندارد و حق شکرش تا ابد بر گردن ما می‌ماند. بنابراین اگر همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین را مجازات کند، به آنان ستم نکرده است و اگر آنان را مورد رحمت خود قرار دهد، رحمتش بسیار بیشتر و بزرگ‌تر از اعمالشان خواهد بود. همان‌طوری که از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که هیچ کس به سبب اعمال نیک خود به بهشت نمی‌رود و می‌فرماید: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا مِنْكُمْ الْجَنَّةَ عَمَلُهُ - وَ فِي

لَفْظٌ: لَنْ يَدْخُلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ الْجَنَّةَ بِعَمَلِهِ. وَ فِي لَفْظٍ: لَنْ يُنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ - قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ. «هیچ کدام از شما عملش او را به بهشت نمی برد و در عبارت دیگر: هیچ کدام از شما به وسیله ی اعمالتان وارد بهشت نمی شوید و در عبارت دیگر چنین آمده است که: هیچ یک از شما عملش او را نجات نمی دهد. پرسیدند: حتی شما ای رسول خدا ﷺ فرمود: حتی من نیز، مگر آن که خداوند با مرحمت و فضل خویش مرا در بر گیرد»<sup>۱</sup>.

خداوند در آیه ی زیر بیان کرده است که بندگان به سبب اعمال خود وارد بهشت می شوند و می فرماید: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. «به خاطر کارهایی که می کرده اید، به بهشت درآید»<sup>۲</sup>.

این آیه با حدیث مذکور مغایرتی ندارد، زیرا نفی و اثبات در حدیث و آیه ی مذکور به یک معنی و مفهوم نیستند، منظور از نفی ورود به بهشت این است که هیچ بنده ای صرفاً با اعمال خود استحقاق ورود به بهشت را نمی یابد و اعمال او قیمت و بهای واقعی بهشت و نعمت های آن نیستند. ایسن ردی بر قدریه ی مجوسی است که می پندارند مرحمت نمودن پیشاپیش پاداش، در پی دارنده ی منت پی در پی است.

این گروه از نادان ترین بندگان در شناخت خدا هستند و حجاب و مانع بزرگی بین آنان و خداوند وجود دارد و مستحق آن هستند که مجوس امت اسلامی به شمار آیند و همین نکته در عدم شناخت آنان از خداوند کافی است: آنان نمی دانند که همه ی اهل آسمان ها و زمین غرق منت پروردگارند و اوج و کمال شادی، سرور و لذت آنان این است که زیر بار منت سید و سرور خویش هستند و زندگی آنان با این منت گوارا و با صفاست و از میان بندگان کسی در نزد خداوند از منزلت بالایی برخوردار بوده و به او نزدیک تر است که بیشتر از همه به این منت پی برده، بیشتر از همه به آن اعتراف نموده، آن را بیان کرده، شکر و سپاس آن را به جای آورده و به خاطر آن محبت و دوستیش نسبت به پروردگار

۱. بخاری ۶۴۴۳ و ۵۶۷۳، مسلم ۲۸۱۶، احمد ۲۲۵۳/۳، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۲۶ و ۲۴۴ و ابن ماجه ۴۲۰۱ از ابوهریره روایت کرده اند.  
۲. نحل/۳۲.

افزون گشته باشد. آیا کسی هست که در زیر بار منت پروردگار نباشد؟! ﴿يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تُكْفُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. «آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید، بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمون کرده است. اگر راست و درست هستید»<sup>۱</sup>.

اما منت مردم کشیدن، نقص است، زیرا هم‌نوع و هم‌جنس هستند، هرگاه کسی بر او منت نهد، بر او برتری می‌جوید و آن شخص نیز خود را کوچک‌تر و پایین‌تر از او می‌داند. با این وجود نسبت به همه‌ی افراد این‌گونه نیست؛ مثلاً رسول خدا ﷺ بر امت خود منت نهاده است و یارانش دائماً گفته‌اند: «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمَنٌ». «خدا و پیامبرش بیشتر حق دارند که بر ما منت گذارند». منت پدر بر فرزندان نیز عیب و نقص نیست و زیر بار منت آنان بودن، ننگ نیست. پس زیر بار منت پروردگار بودن، پروردگاری که بندگان را دائماً در دریای منت‌ها و خیراتش شناورند، بدون این که از آنان چیزی بخواهد، شایسته‌تر و بی‌عیب و نقص‌تر است. اگر چه اعمالشان سبب دستیابی به فضل و بخشش‌های پروردگار است، اما باز هم خداوند بر آنان منت نهاده است، زیرا آنان را به سوی اعمال رهنمون شده و توفیقش را شامل حال آنان نموده و بر انجام آن یاری‌شان نموده و با وجود عیب و نقص‌های فراوان این اعمال را از آنان پذیرفته است. معنی و مفهوم واقعی «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» که بیانگر آن است که انسان به سبب اعمال خود وارد بهشت می‌شود، همین است.

در پاسخ قدریه و جبریون که می‌گویند: ارتباطی بین اعمال و پاداش و مجازات وجود ندارد و اعمال سبب پاداش و مجازات نیستند، می‌گوییم: حرف «ب» در آیه‌ی مذکور «سببیه» می‌باشد.

نصوص قرآن و سنت و دلایل عقلی و فطری نیز سخنان و نظریات هر دو

گروه را مردود می‌کنند و ارزش گفته‌های اهل سنت را برای کسانی که از قلب و عقل سلیم برخوردارند، نمایان می‌سازند، اهل سستی که میانه هستند و معتقدند که مشیت و قدرت پروردگار عام و فراگیر است، خالق بندگان و اعمال آنان است، حکمت کامل و مطلق پروردگار متضمن ارتباط اسباب با مسببات است و از نظر شریعت و تقدیر الهی مسببات به اسباب بستگی دارند و دیر یا زود وجودشان بر آن مترتب می‌شود.

هر کدام از این دو گروه منحرف به نوعی حق و حقیقت را رها کرده‌اند و به خاطر آن به انواع باطل گرفتار شده‌اند. خداوند اهل سنت را به سوی حق و حقیقتی که در آن اختلاف یافته‌اند، هدایت کرده است: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «خداوند هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم رهنمون می‌شود».<sup>۱</sup> ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾. «این فضل و کرم خداست آن را به هر کس که بخواهد می‌بخشد و خدا دارای فضل و کرم بزرگی است».<sup>۲</sup>

### فلسفه بافی

**گروه سوم:** کسانی هستند که معتقدند فایده‌ی عبادت: ریاضت نفس، آماده‌سازی آن برای دریافت نور علم و رها نمودن توان و استعدادهای آن از دایره‌ی حیوانیت است. پس هرگاه نفس از عبادت بریده شود، از جنس نفوس درندگان و حیوانات خواهد شد. اما عبادت آن را از دلبستگی‌ها و عادت‌هایش می‌رهاند و به سوی هم‌نوایی و مشابهت با عقل‌های مجرد سوق می‌دهد و آن چنان دانا می‌شود که شایستگی نقش بستن علوم و معارف بر خود را می‌یابد.

### محبت اساس عبادت است

**گروه چهارم:** پیروان آیین محمدی و ابراهیمی هستند. خدا را می‌شناسند و به حکمت او در خلق، امر و شریعت ایمان دارند و در عبادت و مقاصد آن اهل بصیرتند.

۱. بقره/۲۱۳.

۲. جمعه/۴.



سه گروه دیگر به سبب شبهه‌ها و قاعده‌های فاسد که فراتر از آن چیزی ندارند، از این گروه فاصله دارند. این سه گروه از محالاتی که در ذهن دارند، خرسند و به خیال‌پردازی‌هایی که به آن خو کرده‌اند، قانع هستند. اگر می‌دانستند که آن چه ماورای آن است با ارزش‌تر و بزرگ‌تر است، به چیزی کمتر از آن رضایت نمی‌دادند اما عقل و خردشان کوتاه‌تر از درک آن است، با نور نبوت نیز به آن راه نیافتند و احساسش نکردند تا در طلبش بکوشند. چنین پنداشتند که آن چه دارند بهتر از جهل است و عقاید و اندیشه‌های دیگران متناقض و باطل است. مجموع این امور باعث شد تا عقاید و نظریات خود را بر دیگران ترجیح دهند. این آفت و بلای فرقه‌گرایی است و تنها کسانی راه به سلامت پویند که خدا آنان را مصون بدارد.

کسی راز بندگی و هدف و حکمت آن را می‌داند که: صفات پروردگار را بشناسد، آن‌ها را انکار نکند، معنی و مفهوم واقعی اله و الوهیت را بداند، تنها خداوند را به عنوان اله و معبود برحق بشناسد و بداند که هر اله و معبودی جز او باطل اندر باطل است، الوهیت جز برای او شایسته و سزاوار نیست، الوهیت موجب و مقتضی عبادت است و عبادت نتیجه‌ی آن است و ارتباط آن دو با هم، همانند ارتباط علم با معلوم، قدرت با مقدور، اصوات با شنیدن، احسان با رحمت و عطا با جود است.

پس هر کس حقیقت الوهیت را نداند و آن را انکار کند، چگونه از حکمت عبادت و هدف از قرار دادن آن شناخت حاصل می‌کند؟ و نیز چگونه پی خواهد برد که هدف از آفرینش، عبادت است و بعثت پیامبران، نازل کردن کتاب‌های آسمانی و آفرینش بهشت و دوزخ به خاطر آن صورت گرفته است؟ و نفی عبادت از خلائق، نسبت دادن چیزی به خداوند است که شایسته و سزاوار او نیست و خدایی که آسمان‌ها و زمین و انسان را بیهوده نیافریده و او را به حال خود رها نکرده است، بسیار بالاتر از آن است که چنین کند. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾. «آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید».<sup>۱</sup>

یعنی آیا شما را بدون حکمت آفریده و عبادت و پاداش و مجازاتی برای شما در نظر نگرفته‌ایم. خداوند صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. «من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».<sup>۱</sup>

پس عبادت هدف و غایتی است که انسان، جن و همه‌ی کائنات برای آن آفریده شده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَتَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. «آیا انسان می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود».<sup>۲</sup>

امام شافعی می‌گوید: یعنی آیا بدون امر و نهی رها می‌شود؟ دیگران نیز گفته‌اند: آیا بدون پاداش و مجازات رها می‌شود؟ هر دو مورد درست می‌باشد، زیرا پاداش و مجازات بر امر و نهی مترتب هستند و امر و نهی همان درخواست عبادت است و حقیقت عبادت نیز رعایت امر و نهی است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾. «و درباره‌ی آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): پروردگارا این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار».<sup>۳</sup> و نیز ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾. «ما آسمان‌ها و زمین را و آن چه در میان آن دو است را جز به حق نیافریده‌ایم».<sup>۴</sup> ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾. «خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است تا هر کسی در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، سزا و جزا داده شود».<sup>۵</sup>

پس خداوند بیان می‌کند که آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، حقی که در بردارنده‌ی امر، نهی، پاداش و مجازات است.

اگر فرد عاقل به تفاوت این سخنان با آن چه که وحی صریح بر آن دلالت می‌کند، بیندیشد، در می‌یابد که صاحبان چنین نظریات و سخنانی خدا را آن‌گونه

<sup>۱</sup>. ذاریات/۵۶.

<sup>۲</sup>. قیامت/۳۶.

<sup>۳</sup>. آل عمران/۱۹۱.

<sup>۴</sup>. حجر/۸۵.

<sup>۵</sup>. جانیه/۲۲.

که باید نشناخته و به او ارج نهاده‌اند.

پس خداوند بندگان را برای عبادتی آفریده است که دربردارنده‌ی محبت، خضوع، فروتنی کامل و تسلیم در برابر دستوراتش باشد.

پس اصل و اساس عبادت این است که تنها خدا را دوست بداریم، همه‌ی محبت ما در سمت و سوی او باشد، کسی را در محبت او شریک نسازیم، بلکه هر چه و هر که را که دوست داریم، تنها به خاطر او باشد، همان گونه که پیامبران ملائکه و اولیای خدای را دوست داریم و محبت ما نسبت به آنان نشانه‌ی کامل بودن محبت ما نسبت به خداوند است نه بدان معنی که آنان را نیز در کنار خدا دوست داشته باشیم؛ همانند کسانی که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست می‌دارند.

اگر محبت خدا به عنوان حقیقت و راز بندگی به شمار می‌رود، پس این مهم تنها با مراعات نمودن امر و نهی پروردگار محقق می‌شود و با انجام اوامر و پرهیز از منہیات، حقیقت بندگی و محبت نمایان می‌شود. بنابراین خداوند پیروی از پیامبر ﷺ را دلیل و گواه کسی می‌داند که ادعای محبت خدا می‌نماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. (ای محمد) بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا خداوند نیز شما را دوست بدارد.<sup>۱</sup>

پس پیروی از پیامبر ﷺ را شرط محبت آنان نسبت به خدا دانسته است و می‌دانیم که وجود مشروط به وجود شرط بستگی دارد و تنها با وجود آن محقق می‌شود. پس اگر پیروی از پیامبر ﷺ وجود نداشته باشد، محبت خدا نیز منتفی می‌شود. منتفی شدن محبت خدا لازمه‌ی منتفی شدن پیروی از پیامبر و منتفی شدن پیروی از پیامبر، از ملزومات منتفی شدن محبت خداوند است.

پس بدون پیروی از رسول خدا ﷺ محبت آنان نسبت به خدا و محبت خدا نسبت به آنان غیر ممکن است.

هم‌چنین دلالت می‌کند که پیروی از پیامبر ﷺ عبارت از محبت خدا و اطاعت از دستورات اوست، اما این در مسیر بندگی کافی نیست، بلکه باید خدا و پیامبر ﷺ در نزد شخص محبوب‌تر از همه کس و همه چیز باشند و هیچ چیز

<sup>۱</sup> آل عمران/۳۶.

را بیشتر از آن دو دوست نداشته باشد. هرگاه چیزی در نزد او محبوب‌تر از خدا و پیامبرش باشد، شخص دچار شرک شده و خدا او را نمی‌آمزد و او را هدایت نمی‌نماید. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾. «بگو اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، قوم، قبیله‌ی شما، اموالی که فراجنگش آورده‌اید، بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه‌ی شماست، این‌ها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند، خداوند کسان نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌نماید».<sup>۱</sup>

هر کس اطاعت از دیگران و سخن و رضایتمندی دیگران را بر اطاعت، سخن و رضایتمندی خدا و پیامبر ترجیح دهد و یا ترس و امید و توکل بر دیگران را بر ترس و امید و توکل بر خدا و معامله با دیگران را بر معامله‌ی با خداوند برتری دهد، چنین کسی از جمله‌ی کسانی نخواهد بود که خدا و پیامبر در نزد آنان محبوب‌تر از همه کس و همه چیز هستند و اگر با زبان چنین ادعایی کند دروغی بیش نخواهد بود و خلاف واقعیت را بیان کرده است. هم‌چنین اگر کسی حکم دیگران را بر حکم خدا و پیامبر مقدم بدارد، از این قاعده مستثنی نخواهد بود.

### ارکان چهارگانه‌ی عبادت کامل

«ایاک نعبد» بر چهار اصل استوار است و شخص باید در این چهار مورد رضایت و خوشنودی خدا و رسولش را محقق سازد: ۱. قول و سخن زیان ۲. سخن دل ۳. اعمال قلب ۴. اعمال جوارح. عبودیت اسمی است که مراتب چهارگانه‌ی مذکور را شامل می‌شود و اصحاب «ایاک نعبد» حقیقتاً اصحاب این عبودیت هستند. سخن دل: یعنی اعتقاد به آن چه که خداوند درباره‌ی ذات خود، اسماء، صفات، افعال، ملائکه و دیدار با او در قیامت، از طریق پیامبر به ما خبر داده است.

قول و سخن زیان: یعنی اعتراف زبانی به موارد فوق‌الذکر، دعوت به سوی آن، دفاع از آن، بیان باطل بودن بدعت‌های مخالف با آن و تبلیغ اوامر پروردگار. اعمال قلب: مثل محبت به خدا، توکل بر خدا، توبه و بازگشت به سوی او، خوف و رجا از خدا، خالص نمودن دین برای او، صبر و شکیبایی بر اوامر، نواهی و تقدیرات الهی، دوستی و دشمنی به خاطر او، خشوع، خضوع و فروتنی در برابر او، اطمینان، آرامش و آسایش یافتن از او و اعمال دیگری که کارهای اعضا و جوارح بدون آن بی‌فایده یا کم‌فایده هستند.

اعمال اعضا و جوارح؛ مثل نماز، جهاد، گام نهادن به سوی مساجد جهت نمازهای جمعه و جماعت، کمک به ناتوان، نیکی به مردم و...

«ایاک نعبد»، پایبندی و اقرار به احکام مربوط به این چهار اصل است و «ایاک نستعین» درخواست یاری و توفیق الهی بر انجام آن است و «اهدنا الصراط المستقیم» در بردارنده‌ی تعریف و توضیح عبادت و استعانت و الهام‌بخش استوار بودن بر آن و پیمودن آن به عنوان راه رسیدن به خداوند است.

### بندگی قلبی شرافتمندی

همه‌ی پیامبران الهی به سوی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» فرا خوانده‌اند، زیرا همه‌ی آنان از اول تا خاتم به سوی توحید و اخلاص در عبادت دعوت کرده‌اند. نوح علیه السلام خطاب به قومش گفت: «اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ». «خدا را بپرستید، زیرا جز او اله و معبودی برای شما نیست».<sup>۱</sup> هود، صالح، شعیب، ابراهیم و... نیز چنین گفته‌اند، خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».<sup>۲</sup> و نیز می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ». «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط

۱. اعراف/۵۹.

۲. نحل/۳۶.

مرا پرستش کنید.<sup>۱</sup> و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ \* وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾. «ای پیغمبران از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید، بی گمان من از آن چه انجام می دهید بس آگاهم. این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار شما هستم، پس تنها از من بهراسید».<sup>۲</sup>

خداوند متعال بندگی و عبودیت را صفت کامل‌ترین و نزدیک‌ترین بنده‌ی خود دانسته و می فرماید: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعًا﴾. «هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگ‌تر از آن شمرد، پس همگان را در پیشگاه خود گرد می آورد».<sup>۳</sup> و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾. «بی گمان کسانی که مقربان پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگ‌تر از آن نمی دانند که به پرستش خدا پردازند و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می برند».<sup>۴</sup> این بیانگر آن است که در آیه‌ی ۱۹ و ۲۰ سوره‌ی انبیاء ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْشِرُونَ \* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾. پس از عبارت: «همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین و همه چیز از آن خداوند است» وقف تام است و سپس مطلب جدیدی را آغاز کرده و می فرماید: «کسانی که در پیشگاه وی هستند (ملائکه) از پرستش او سر باز نمی زنند و خویشتن را از عبادتش بالاتر نمی دانند و هرگز خسته نمی شوند. شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیس هستند و سستی به خود راه نمی دهند».

منظور ملائکه هستند که هرگز از عبادت خسته نخواهند شد و عبادت و تسبیح آنان به منزله‌ی نفس کشیدن برای انسان است. بخش اول آیه، وصف

۱. انبیاء/۲۵.

۲. مؤمنون/۵۱-۵۲.

۳. نساء/۱۷۲.

۴. اعراف/۲۰۶.

بندگان ربوبیت و بخش دوم وصف بندگان الوہیت است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾. «و بندگان رحمن کسانی‌اند کہ آرام روی زمین راہ می‌روند و...»<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾. «چشمه‌ای کہ بندگان خدا از آن می‌نوشتند و ہر کجا کہ بخواہند با خود روان می‌کنند و می‌برند»<sup>۲</sup>.

در ہر کدام از آیات زیر نیز پیامبران را عبد خود نامیدہ است؛ از جملہ ﴿وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لِّدَاوُدَ﴾. «و بہ خاطر بیاور بندہ‌ی ما داود را»<sup>۳</sup>. ﴿وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِابْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾. «و بہ خاطر بیاور بندگان ما ابراہیم، اسحاق و یعقوب را»<sup>۴</sup>. و دربارہ‌ی سلیمان می‌فرماید: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾. «او بندہ‌ی بسیار خوبی بود، چرا کہ او توبہ‌کار بود»<sup>۵</sup>. و دربارہ‌ی مسیح می‌فرماید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ﴾. «عیسی بندہ‌ای بیش نبود کہ ما بدو نعمت خود را ارزانی داشتیم»<sup>۶</sup>.

خداوند عیسی را بندہ‌ی خود می‌نامند نہ الہ و معبودی کہ دشمنان مسیحی‌اش می‌گویند. خداوند گرامی‌ترین و ارجمندترین مخلوق خود را در عالی‌ترین موقعیتش با بندگی و عبدیت توصیف می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾. «اگر از آن چہ کہ بر بندہ‌ی خود نازل کردہ ایم، در شک و گمان ہستید»<sup>۷</sup>. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾. «والا مقام و جاوید کسی است کہ قرآن را بر بندہ‌ی خود نازل کردہ است»<sup>۸</sup>. و می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾. «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است کہ قرآن را بر بندہ‌اش نازل کرد»<sup>۹</sup>.

۱. فرقان/۶۳.

۲. انسان/۶۱.

۳. ص/۱۷۱.

۴. ص/۴۵.

۵. ص/۳۰.

۶. زخرف/۵۹.

۷. بقرہ/۲۳.

۸. فرقان/۱.

۹. کہف/۱.

خداوند پیامبرش را در موقعیت و جایگاهی که قرآن را بر او نازل می‌کند و هنگامی که دشمنان را به تحدی فرا می‌خواند، یا مقام بندگی و عبودیت یاد کرده است. هم‌چنین در جایگاه و موقعیت پرستش نیز او را بنده‌ی خود می‌نامد و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾. «چون بنده‌ی خدا (محمد) برپای ایستاد و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند».<sup>۱</sup>

در مقام و منزلت اسراء نیز او را بنده‌ی خود نامید و گفت: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾. «تسبیح و تقدیس خدایی را سزااست که بنده‌ی خود (محمد) را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد».<sup>۲</sup>

در حدیث صحیح نیز آمده است که: «لَا تَطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». «درباره‌ی من غلو و مبالغه نکنید همان‌طوری که نصاری درباره‌ی مسیح غلو کردند. من تنها یک بنده هستم و درباره‌ی من بگویند: بنده و پیامبر خدا».<sup>۳</sup> و در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَنَا عَبْدٌ، أَكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ وَاجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ». «من بنده هستم و همانند یک بنده می‌خورم و می‌نشینم».<sup>۴</sup>

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمرو روایت شده است که می‌گوید: «در تورات ویژگی‌های محمد ﷺ را این‌گونه خواندم: محمد بنده و پیامبر من است، او را متوکل (توکل‌کننده بر خدا) نامیده‌ام. درشت‌خو و سنگدل نیست و در بازارها داد و بیداد نمی‌کند و بانگ بر نمی‌آورد. بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه در می‌گذرد و می‌آمرزد».<sup>۵</sup>

خداوند بشارت مطلق را برای بندگانش قرار داده و می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾. «مژده بده به بندگانم، آن کسانی که به

۱. جن/۱۹.

۲. اسراء/۱.

۳. بخاری ۳۴۴۵ آن را از عمر بن خطاب روایت کرده است.

۴. حدیث صحیح که بنوی ۳۶۸۳ و ابوالشیخ در «اخلاق النبی» ص ۱۹۸-۱۹۷ از حضرت عائشه آن را روایت کرده‌اند و هشمی در «المجمع» ۱۹/۹ آن را حسن دانسته است.

۵. بخاری ۲۱۲۵ و ۴۸۲۸ آن را روایت کرده است.



همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند.<sup>۱</sup>  
 هم چنین امنیت و آرامش کامل و مطلق را بهره‌ی آنان می‌داند و می‌فرماید:  
 ﴿يَا عِبَادَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخْزُونَ﴾ \* الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ. «ای بندگان من، امروز نه بیمی بر شماست و نه غم و اندوهی دارید،  
 آن بندگان که به آیه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمان و مطیع فرمان بوده‌اند».<sup>۲</sup>  
 شیطان را از غلبه کردن بر آنان باز داشته و بیان می‌دارد که تنها بر مشرکین و کسانی که شیطان را ولی خود قرار داده‌اند، قدرت نفوذ دارد: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾. «بی گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر آن گمراهانی که به دنبال تو راه بیفتند».<sup>۳</sup>  
 هم چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ \* إِنَّا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. «بی گمان شیطان هیچ گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند، بلکه تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او شرک می‌ورزند».<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ درجه‌ی احسان در بندگی و عبودیت را بالاترین درجات دینی به شمار می‌آورد و در حدیثی که جبریل در مورد احسان سؤال کرد، گفت: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». «احسان یعنی خدا را به گونه‌ای پرستش کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، بدانی که او تو را می‌بیند».<sup>۵</sup>

### «ایاک نعبد» ضرورتی تا مرگ

خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ فرمود: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾. «و

<sup>۱</sup>. زمر/۱۸.

<sup>۲</sup>. زخرف/۶۸-۶۹.

<sup>۳</sup>. حجر/۴۲.

<sup>۴</sup>. نحل/۹۹-۱۰۰.

<sup>۵</sup>. بخاری ۵۰ و مسلم ۱۰ و از ابوهیرره و مسلم ۸ از عمر آن را روایت کرده‌اند.

پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید.<sup>۱</sup> دوزخیان نیز درباره‌ی خود می‌گویند: ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ \* حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾. «و روز سزا و جزا را دروغ می‌دانسته‌ایم، تا مرگ به سراغمان آمد». <sup>۲</sup> منظور از «یقین» در این آیات به اجماع مفسرین، مرگ است. در حدیث صحیح درباره‌ی مرگ عثمان بن مظعون رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا عَثَانُ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ مِنْ رَبِّهِ». اما عثمان، مرگش از جانب پروردگارش فرا رسیده است. <sup>۳</sup> هر بنده‌ای تا زمانی که در سرای تکلیف (دنیا) است از عبادت جدا نیست، حتی در عالم برزخ آن‌گاه که آن دو ملائکه از او می‌پرسند: «چه کسی را پرستش کرده‌ای؟ عقیده‌ات درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟» و از او جواب می‌خواهند؛ در روز قیامت نیز نوعی دیگر از عبادت بر عهده‌ی اوست، آن روزی که خداوند همه را به سجده فرا می‌خواند، مؤمنین به سجده می‌افتند و کافران و منافقین قادر به سجده نیستند. اما هنگامی که انسان به سرای پاداش و مجازات قدم می‌نهد، تکالیف از دوش او برداشته می‌شود. در سرای باقی بندگی نیکان با نفس‌هایشان همراه است و از آن احساس سختی و خستگی نخواهند کرد.

اگر کسی گمان کند که به مقام و منزلتی می‌رسد که عبادت و بندگی از او ساقط می‌شود، فردی بی‌دین و کافر بیش نخواهد بود و در حقیقت به مقام کفر و ارتداد دست یافته است. بندگان به هر اندازه‌ای که در مقام و منزلت عبودیت فراتر روند، بندگی و عبودیت‌شان نیز بزرگ‌تر و تکالیف و واجباتشان بیشتر از دیگران خواهد شد. بنابراین تکالیف و واجبات پیامبران بیشتر از تکالیف پیروان خود بوده است. حتی تکالیف پیامبران اولوالعزم بر حسب درجاتشان بیشتر و سنگین‌تر از سایر پیامبران بوده است.

## بندگی عام و خاص

بندگی دو نوع است: عام و خاص.

بندگی عام: بندگی همه‌ی کسانی است که در آسمان و زمین‌اند، از خوب و

<sup>۱</sup> حجر/۹۹.

<sup>۲</sup> مدثر/۴۷-۴۶.

<sup>۳</sup> بخاری ۲۲۴۳، احمد ۴۴۶/۶ و بی‌هوی ۳۲۹۵ از ام‌علاء انصاری آن را روایت کرده‌اند.

بد، مؤمن و کافر. این بندگی قهرآمیز و آمرانه به شمار می‌رود. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۚ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۚ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ۚ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۚ وَمَا يُبْغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۚ إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾. «می‌گویند خداوند مهربان فرزندی برای خود برگرفته است. واقعاً چیز بسیار زشت و زنده‌ای را می‌گویند. نزدیک است آسمان‌ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، از این که به خداوند مهربان فرزندی نسبت می‌دهند، برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزندی برگیرد، تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده‌ی خداوند مهربان می‌باشند».<sup>۱</sup> این بندگان مؤمن و کافر را شامل می‌شود.

در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی فرقان نیز می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ﴾. «روزی را که خداوند همه‌ی مشرکان را به همراه همه‌ی کسانی که به جز خداوند می‌پرستیدند، گرد می‌آورد و می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده‌اید». می‌بینیم که خداوند آنان را با وجود گمراه بودنشان، بندگان خود می‌نامد، اما آنان را با اشاره (هولاء) مقید کرده است، بنده‌ی مطلق بودن تنها مخصوص نوع دوم است که انشاءالله به بیان آن خواهیم پرداخت. آیات زیر عبودیت و بندگی خاص و عام را با هم شامل می‌شود، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾. «بگو، خداوند، ای هستی‌بخش آسمان‌ها و زمین، ای آگاه از نهان و آشکار، این تویی که در میان بندگان راجع بدان‌چه در آن اختلاف دارند داوری می‌کنی».<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ﴾. «خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند».<sup>۳</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾. «خداوند در میان بندگان داوری کرده است».<sup>۴</sup>

اما نوع دوم بندگی: بندگی همراه با اطاعت، محبت و پیروی از دستورات و

۱. مریم/۸۸-۹۳.

۲. زمر/۴۶.

۳. غافر/۳۱.

۴. غافر/۴۸.

تعالیم است. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾.<sup>۱</sup> ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.<sup>۲</sup> ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾. «و بندگان (خوب) رحمان کسانی‌اند که آرام روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند».<sup>۳</sup> خداوند متعال به نقل از ابلیس می‌گوید: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾. «و جملگی آنان را گمراه می‌سازم، مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان».<sup>۴</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾.<sup>۵</sup>

پس همه‌ی خلائق بندگان ربوبیت هستند، اما اهل اطاعت و محبت پروردگار، آن کسانی که او را ولی خود می‌دانند، بندگان الوهیت خداوند به شمار می‌روند و در قرآن کریم تنها بندگان الوهیت به صورت مطلق و بدون قید و شرط، بر اسم خدا مضاف می‌شوند. اما توصیف بندگان ربوبیت با وصف بندگی تنها به پنج صورت زیر آمده است:

۱. به صورت نکره ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾.
۲. معرفه شده به وسیله‌ی «ال» ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلَمًا لِّلْعِبَادِ﴾ و ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾.
۳. مقید به اشاره و... که در آیه‌ی زیر کلمه‌ی «عباد» را با اسم اشاره «هؤلاء» مقید کرده است: ﴿أَنْتُمْ أَضَلُّلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ﴾.
۴. به همراه عموم بندگان ذکر شوند و در ضمن بندگان مطیع و فرمانبردار گنجانده شوند: ﴿أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾.<sup>۶</sup> که منظور از عباد، همه‌ی بندگان خوب و بد، مؤمن و کافر هستند.

<sup>۱</sup> زخرف/۶۸<sup>۲</sup> زمر/۱۸<sup>۳</sup> فرقان/۶۳<sup>۴</sup> حجر/۴۰<sup>۵</sup> حجر/۴۲<sup>۶</sup> زمر/۴۶

۵. با اشاره به اعمال و رفتارهایشان از آنان نام برده شود: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾. «بگو ای بندگانم، ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید». <sup>۱</sup> عده‌ای می‌گویند: خداوند آنان را بندگان خود نامیده است، زیرا از رحمت او مأیوس نشده و به سوی او بازگشته و از بهترین چیزی که از سوی پروردگارشان برای آنان نازل شده است، پیروی کرده‌اند، پس در زمره‌ی بندگان الوهیت و اطاعت از پروردگار هستند.

عبودیت به خاص و عام تقسیم شده است، زیرا اصل معنی کلمه‌ی «عبودیت» به معنی فرمانبرداری، مطیع و منقاد بودن و فرتنی است. به راهی که در زیر پاهای رهروانش کوفته و هموار شده است، راه «مُعَبَّد» می‌گویند و درباره‌ی کسی که عشق و محبت، او را رام و مدهوش سازد، می‌گویند: «فُلَانٌ عَبْدُهُ الْحُبُّ». «عشق و محبت فلانی را بنده‌ی حلقه به گوش کرده است». اما اولیای خدا با اختیار و رغبت خود سر تعظیم و تسلیم در برابر اوامر و نواهی پروردگار فرد آورده و دشمنانش از روی اجبار و بی‌میلی.

علاوه بر عبودیت، «قنوت» (خشوع و خضوع در برابر خدا و انجام عبادات) و «سجود» نیز به خاص و عام تقسیم شده‌اند. خداوند بلند مرتبه درباره‌ی قنوت خاص می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾. «یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویش را) از (عذاب) آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد». <sup>۲</sup> و درباره‌ی مریم می‌فرماید: ﴿وَكَاَنَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾. «و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود». <sup>۳</sup> نمونه‌های آن در قرآن بسیار است.

در مورد قنوت عام می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٌ قَانِتُونَ﴾. «هر که و هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست و جملگی فرمانبردار

<sup>۱</sup> زمر/۵۳.

<sup>۲</sup> زمر/۹.

<sup>۳</sup> تحریم/۱۲.

او هستند (مراد انقیاد و اطاعت تکوینی است که همه‌ی موجودات جهان در آن یکسان هستند).<sup>۱</sup>

درباره‌ی سجود خاص می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾.<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾. «هر زمان که آیات خداوند مهربان پیش ایشان تلاوت می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند».<sup>۳</sup> نمونه‌های آن در قرآن بسیار است.

در مورد سجود عام نیز می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾. «آن چه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، خدای را سجده می‌برند، هم‌چنین سایه‌های آن‌ها بامدادن و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».<sup>۴</sup> اما این سجده‌ی اجباری و ناخواسته، غیر از سجده‌ای است که در آیه‌ی زیر به آن اشاره شده است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ﴾. «آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردم، برای خدا سجده می‌برند».<sup>۵</sup> در این آیه بسیاری از مردم را در ردیف سجده‌کنندگان قرار می‌دهد، اما در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی نحل همه‌ی مردم را، زیرا در این آیه سجده از روی میل و رغبت نیست، بلکه سجده‌ی اجباری است و اختیار آن در دست خودشان نیست، می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ﴾. «آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای را سجده می‌برند و کرنش می‌کنند و فرشتگان نیز».<sup>۶</sup> پس همه‌ی موجودات و همه‌ی انسان‌ها در برابر ربوبیت و عزت پروردگار خاضع و فروتن بوده و مقهور قدرت او هستند.

۱. روم/۲۶.

۲. اعراف/۲۰۶.

۳. مریم/۵۸.

۴. رعد/۱۵.

۵. حج/۱۸.

۶. نحل/۴۹.

## درجات «ایاک نعبد» از لحاظ علمی و عملی

بندگی از لحاظ علمی و عملی دارای درجاتی است؛ از لحاظ علمی دارای دو درجه‌ی زیر است:

۱. علم به خدا ۲. علم و شناخت از دین خدا.
- شناخت خدا دارای پنج درجه می‌باشد:
۱. شناخت ذات پروردگار ۲. صفات خدا ۳. افعال خدا ۴. اسماء خدا ۵. منزله دانستن خدا از آن چه که شایسته‌ی او نیست.
- علم و شناخت از دین نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:
۱. بخشی از دین که مربوط به اوامر و دستورات شریعت است. این همان صراط مستقیمی است که بنده را به خدا می‌رساند.
۲. دین جزایی که در بردارنده‌ی پاداش و مجازات است و علم به ملائکه، کتاب‌های آسمانی و پیامبران در آن مندرج است.
- اما مراتب علمی آن دوتا است:

۱. درجه‌ی اصحاب الیمین
۲. درجه‌ی سابقین و مقربین درگاه الهی.
- اصحاب الیمین: انجام واجبات، ترک محرمات، انجام دادن امور مباح و پاره‌ای از مکروهات و ترک برخی از مستحبات.
- مقربین: انجام واجبات و مستحبات، ترک محرمات و مکروهات، پرهیز از هر چیزی که برای آخرت سودمند نیست و یا ضرر احتمالی در پی دارد.
- امور مباح برای خواص مقربین به عنوان عبادت و عوامل قرب الهی به شمار می‌روند، با توجه به نیت‌های نیکی که در دریافت این نعمت‌ها از جانب پروردگار دانا و حکیم دارند. خداوندی که این نعمت‌ها را به آنان ارزانی داشته تا آنان را بپروراند و استعدادهای نهفته‌شان را شکوفا سازد و ویژگی‌های والا و با ارزش انسانی را در آنان زنده کند و به سبب آن از نردبان نیکی، احسان، رشد و حکمت بالا و بالاتر روند و در زمره‌ی نیکان و ابرار در آیند. آنان در همه‌ی شئون و اوضاع و احوال خود، با کمال خضوع، فروتنی، محبت و تسلیم در حال عبادت و ذکر پروردگار خویشند. در مزارع، محل تجارت و استراحت

گاه‌هایشان و... در حال عبادت هستند. هر چیزی را که خداوند به آنان ارزانی داشته است، به عنوان عاملی بازدارند که بنده را از نام‌های خداوند غافل می‌سازد، به شمار نمی‌آورد، بلکه همه‌ی آن چیزها را عنصر و سیله‌ی جدیدی برای تربیت و بهسازی خود به شمار می‌آورند و بر شکر، محبت، خضوع، فروتنی، تسلیم و اطاعت خود از پروردگار می‌افزایند.

هیچ مباحی برای آنان مساوی‌الطرفین نیست، بلکه یکی از جنبه‌های مثبت یا منفی آن بر دیگری برتری دارد، افراد در درجات پایین‌تر مباحات را جهت پرداختن به عبادات ترک می‌کنند، اما خواص مقربین، امور مباح را در قالب عبادت و وسیله تقرب به خداوند انجام می‌دهند. هر کدام از این دو گروه درجاتی دارند که تنها خداوند قادر به برشمردن آن‌هاست.

### پایه‌های بندگی

گردونه‌ی بندگی بر پانزده قاعده استوار است که هر کس آن‌ها را محقق سازد، مراحل و درجات بندگی را به کمال رسانده است.

بندگی بر قلب، زبان و اعضاء تقسیم می‌شود و هر کدام از این سه مورد بندگی و ویژه‌ای دارند. احکام بندگی پنج مورد است: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح. این پنج حکم بر هر کدام از قلب، زبان و اعضاء جاری می‌شود. بعضی از واجبات قلب مورد اتفاق و برخی مورد اختلاف است.

واجبات مورد اتفاق عبارتند از: اخلاص، توکل، محبت، صبر، توبه و بازگشت، خوف از خدا، رجا، باور قطعی و نیت در عبادت. این مورد اضافه بر اخلاص است، چرا که اخلاص یعنی یکتا و جدا دانستن معبود از دیگران. نیت در عبادت دارای دو مرتبه است.

۱. تشخیص عبادت از عادت.

۲. تشخیص درجات مختلف عبادت از یکدیگر.

امت اسلامی بر وجوب این اعمال برای قلب متفق هستند.

هم‌چنین نصیحت و خیرخواهی در بندگی که مدار دین بر آن است، از واجبات قلب است، یعنی تلاش و کوشش جهت انجام بندگی به شکل و صورتی که مورد پسند خداوند است. اصل این امر واجب و به کمال رساندن آن از



درجات مقربین است.

هر کدام از واجبات قلب دارای دو وجه است: واجب مستحق که درجه‌ی اصحاب الیمین و کمال مستحب که درجه‌ی مقربین است.

صبر نیز به اتفاق امت اسلامی واجب است. امام احمد می‌گوید: خداوند بیش از هفتاد بار در قرآن از صبر یاد کرده است. صبر نیز دارای دو وجه واجب مستحق و کمال مستحب است.

اختلاف درباره‌ی صبر، همانند اختلاف در مورد رضا است، که در این زمینه دو نظریه وجود دارد:

کسانی که آن را واجب می‌دانند، می‌گویند: خشم و برآشفتگی حرام و تنها با رضا می‌توان از آن رهایی جست و هر چیزی که بدون آن دوری جستن از یک امر حرام ممکن نباشد، واجب است.

اما کسانی که آن را مستحب می‌دانند، می‌گویند: در قرآن و سنت به رضا امر نشده است، برخلاف صبر که در موارد بسیاری خداوند به آن امر فرموده است. همان طوری که بندگان را به توکل امر می‌کند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ﴾. «اگر واقعاً به خدا ایمان دارید بر او توکل کنید اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید».<sup>۱</sup> در امر به توبه و بازگشت به سوی خود نیز می‌فرماید: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾. «و به سوی پروردگار خود برگردید».<sup>۲</sup>

امر به اخلاص: ﴿وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾. «در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را بپرستند».<sup>۳</sup> امر به خوف از خداوند ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. «پس از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید».<sup>۴</sup> امر به صدق و راستی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾. «ای مؤمنان، از خدا بترسید و همگام با راستان باشید».<sup>۵</sup> هم‌چنین محبت که از مهم‌ترین واجبات است، زیرا محبت قلب تپنده و

<sup>۱</sup> یونس/۸۴

<sup>۲</sup> زمر/۵۴

<sup>۳</sup> بینه/۵

<sup>۴</sup> آل عمران/۱۷۵

<sup>۵</sup> توبه/۱۱۹

روح عبادتی است که انسان بدان مأمور شده است.

اما می بینیم که در قرآن به رضا امر نشده است، بلکه کسانی که به این صفت آراسته هستند، تنها مورد مدح و ستایش قرار گرفته اند.

هم نشینی رضا و دردمندی، به نظر بعضی دشوار است و می پندارند که آن دو با هم سازگاری ندارند. اما این گونه نیست، بیماری که داروی ناخوشایند و تلخی را مصرف می کند، در همان حالی که از آن دردمند است، نسبت به آن راضی است. هم چنین کسی که در شدت گرما روزه می گیرد، از روزه اش به سختی می افتد، اما از آن راضی و خوشنود است. هم چنین فرد بخیلی که با پرداخت زکات دردمند می شود، اما راضی به پرداخت آن است. پس همان طوری که دردمندی با صبر منافاتی ندارد، با رضا هم مغایرتی ندارد.

این اختلاف تنها در زمینه ی رضا به ناملایمات و مشکلات است، اما در زمینه ی رضایتمندی از اله و رب بودن خداوند و دستورات و تعالیم دینی اش، اختلافی وجود ندارد و هیچ بنده ای مسلمان نیست تا این که خداوند را به عنوان رب، اسلام را به عنوان دین و محمد ﷺ را به عنوان پیامبر با کمال رضایت بپذیرد.

اختلاف آنان درباره ی خشوع در نماز نیز از همین قبیل است و در این زمینه دو نظریه وجود دارد. اختلاف این است که آیا اعاده ی نماز بر کسی که وسواس و غفلت در نماز بر او غالب شده است، واجب است یا خیر؟ در این میان ابن حامد از پیروان امام احمد و ابو حامد غزالی در کتاب احیاء علوم دین آن را واجب دانسته اند، اما بیشتر فقها اعاده ی آن را واجب نمی دانند. دلیلشان این است که پیامبر ﷺ به کسی که در نمازش دچار سهو و اشتباه شد، فرمود: سجده ی سهو به جای آورد و او را به اعاده ی نماز امر نکرد و نیز می فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْتِي أَحَدَكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَيَقُولُ: أَذْكَرُ كَذَا، أَذْكَرُ كَذَا - لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ - حَتَّى يَضِلَّ الرَّجُلُ أَنْ يَذْهَبَ كَمَا صَلَّى». «شیطان به هنگام نماز به سراغ شخصی می آید و می گوید: این را و آن را به خاطر بیاور - آن چیزهایی که قبلاً فراموش کرده است - تا جایی که شخص نمی داند چند رکعت نماز گزارده است»<sup>۱</sup>. اما اختلافی در این نیست که

<sup>۱</sup>. حدیث صحیح، اما از دو حدیث تلفیق یافته است. قسمت اول از ترمذی ۳۹۷ و ابن ماجه ۱۲۱۶ از حدیث ابوهریره و قسمت دوم از ابوداود ۵۱۶ و در بخاری ۶۰۸ و مسلم ۳۸۹ با لفظ دیگری آمده است.

اجر و پاداش نماز به همان اندازه‌ای است که قلب خاشعانه حضور داشته است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْصَرِفُ مِنَ الصَّلَاةِ وَلَمْ يُكْتَبْ لَهُ إِلَّا نِصْفُهَا، ثُمَّهَا، ثُمَّهَا - حَتَّى بَلَغَ عَشْرَهَا». «بنده‌ای نمازش را به پایان می‌رساند در حالی تنها نصف، یک سوم، یک چهارم و حتی یک دهم آن برایش محسوب شده است»<sup>۱</sup>. ابن عباس رضی اللہ عنہ نیز می‌گوید: «تنها آن بخش از نماز برای تو است که آن را فهمیده‌ای». منظور از صحیح بودن چنین نمازی آن نیست که هدف کامل از آن برآورده شده است؛ بلکه منظور آن است که به اعاده‌ی آن امر نمی‌کنیم و شایسته نیست که لفظ صحیح بودن از آن برداشته شود، بلکه می‌گوییم: نماز صحیح و درستی است اگر چه برای صاحبش اجر و پاداشی در بر ندارد. اگر نمازی را که همراه با خشوع و تدبیر نیست، صحیح بنامیم، منظور آن است که شکل و قالب ظاهری آن صحیح است، نه این که از لحاظ احوال باطنی، از قبیل اخلاص و... درست باشد. همان‌طوری که پزشکان کسی را که از سلامت جسمی برخوردار است، اما از لحاظ روحی و اخلاقی فرد سالمی نیست، سالم و تندرست می‌نامند. نمازی که به این معنی صحیح است تکلیف را از فرد ساقط نکرده و سبب رهایی او از محاسبه نخواهد شد، بلکه تنها منظور این است که ظاهر آن صحیح می‌باشد، همانند منافقی که به ظاهر مسلمان نامیده می‌شود.

این اعمال - واجب و مستحب - بندگی قلب به شمار می‌روند و هر کس آن‌ها را نادیده بگیرد، بندگی سلطان بدن (قلب) را نادیده گرفته است، اگر چه به بندگی اعضاء و جوارح که رعیت قلب به شمار می‌روند، اقدام کند. هدف این است که سلطان اعضا (قلب) به همراه رعیتش (سایر اعضاء) راه بندگی خداوند سبحان را در پیش گیرند.

اما محرّمات قلب، از جمله: تکبر، ریا، عجب و خودپسندی، حسد، غفلت و نفاق به دو نوع کفر آمیز و معصیت‌آور تقسیم می‌شوند.

کفر آمیز مثل: شک، نفاق، شرک و...

معصیت آور نیز به دو گروه صغیره و کبیره تقسیم می‌شود.

<sup>۱</sup>. حدیث حسن، ابوداود ۷۹۶، احمد ۳۱۹/۴ و ۳۲۱ آن را روایت کرده‌اند و ابن‌حبان ۵۲۱ از عمار بن یاسر آن را روایت کرده است.

گناهان کبیره‌ی قلب: مثل: ریا، خودپسندی، تکبر، فخرفروشی، غرور، ناامیدی از رحمت الهی، خود را از تدبیر خدا در امان دیدن، احساس شادی و سرور از اذیت و آزار مسلمانان و خوشحالی از مصیبت‌هایشان، علاقه به این که فساد و فحشا در میان مسلمانان گسترش یابد، حسد ورزیدن به فضل و نعمت‌هایی که شامل حال مسلمانان می‌شود و آرزوی نابودی آن نعمت‌ها و نیز پیامدهای این امور و مسائل که شدت تحریم آن از زنا و میگساری و سایر گناهان ظاهری بیشتر بوده و اصلاح قلب و جسم جز با دوری از چنین گناهانی و توبه از آن‌ها میسر نخواهد شد. در غیر این صورت قلب فاسد شده و به تبع آن جسم نیز فاسد می‌گردد.

این آفت‌ها از جهل و ناآگاهی نسبت به بندگی قلب و ترک آن نشأت می‌گیرد. وظیفه‌ی «ایاک نعبد» قبل از اعضاء و جوارح متوجه قلب می‌شود و هرگاه قلب از آن غافل شود و وظیفه‌ی خود را انجام ندهد، ناگزیر حریف به جای آن می‌نشیند و به اندازه‌ای که به وظیفه‌ی خود عمل کند، از حریف‌رهایی می‌یابد. این امور بر حسب شدت و ضعف و... گاهی کبیره و گاهی صغیره به شمار می‌روند. از دیگر گناهان صغیره: آرزو و میل به محرمات که کوچک و بزرگ بودن آن به آن چیزی بستگی دارد که شخص آرزویش را نموده است. پس آرزو و میل به کفر و شرک، کفر است و میل به بدعت، فسق و میل به گناهان کبیره معصیت به شمار می‌رود. پس اگر بنده‌ای با وجود توانایی، گناهی را به خاطر خدا ترک کند، پاداش داده می‌شود، اما اگر پس از تلاش برای انجام آن، موفق به انجامش نشود و از روی ناتوانی دست از آن بردارد، در احکام مربوط به پاداش و مجازات اخروی، به منزله‌ی انجام‌دهنده‌ی آن گناه به شمار می‌رود، اگر چه از نظر احکام شریعت (در دنیا) به منزله‌ی آن نیست. بنابراین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِذَا تَوَاجَّهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا، فَالْقَاتِلُ فِي النَّارِ، قَالُوا: هَذَا الْقَاتِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». «اگر دو مسلمان با شمشیر رو در روی هم قرار گیرند، قاتل و مقتول هر دو به آتش در انداخته می‌شوند. پرسیدند: ای رسول خدا، قاتل جای خود دارد، اما مقتول چرا؟ گفت: چون او نیز به کشتن

طرف مقابل حریص بوده است.<sup>۱</sup> پس او را به منزله‌ی قاتل به حساب آورده است، زیرا بر کشتن او حریص بوده است، اگر چه از لحاظ احکام شریعت قاتل نیست. امثال این بسیار است. بدین ترتیب مسائل مستحب و مباح قلب برای ما شناخته شد.

## بندگی زبان

### احکام پنج‌گانه‌ی عبودیت زبان

۱. واجب: بر زبان آوردن شهادتین، تلاوت آن چه از قرآن که لازم و ضروری است، یعنی آن مقداری که درستی نماز به آن بستگی دارد، بر زبان آوردن اذکار واجب در نماز که خدا و پیامبر به آن امر فرموده‌اند، مثل تسبیح در رکوع و سجود (و گفتن رینا و لک الحمد) بعد از برخاستن از رکوع، تشهد و تکبیر. همچنین از واجبات زبان، جواب سلام، امر به معروف و نهی از منکر، آموزش جاهلان، راهنمایی گمراهان، ادای شهادت واجب، راستگویی و...

۲. مستحب: تلاوت قرآن، مداومت و پیوستگی در ذکر و یاد خدا، بحث و گفتگو در علوم سودمند، و...

۳. محرمات: بر زبان آوردن هر چه که خدا و پیامبر ﷺ از آن بیزار هستند، مانند گفتن بدعت‌هایی که مخالف دستورات و تعالیم پیامبر است، دعوت به سوی آن و نیکو داشت و تقویت آن، تهمت و دشنام دادن به مسلمانان، اذیت و آزار مسلمانان با هر لفظ و عبارتی، دروغ‌گویی، شهادت به ناحق، دروغ بستن به خدا بدون علم و آگاهی که شدت حرمت این مورد از همه بیشتر است.

۴. مکروه: گفتن چیزی که نگفتن آن بهتر است، هر چند که مجازاتی به دنبال ندارد.

۵. مباح: سلف و گذشتگان درباره‌ی مباح اختلاف نظر دارند که آیا کلام و سخن مباحی وجود دارد که خوب و بد بودن آن مساوی باشد؟ دو نظریه در این باره وجود دارد که این‌منذر و دیگران آن را بیان کرده‌اند؛ نظریه‌ی اول این‌که: هیچ سخن و کلامی نیست مگر این که به سود یا به زیان انسان تمام می‌شود و

۱. بخاری ۶۸۷۵ و مسلم ۲۸۸۸ از ابی‌بکر و نسایی ۱۲۴/۷ و ۱۲۵ از ابوموسی آن را روایت کرده‌اند.

سخنی وجود ندارد که نه به ضرر او باشد و نه به سود او. دلیلشان این است که همه‌ی سخنان انسان نوشته می‌شوند و این در حالی است که تنها خیر و شر نگاشته می‌شود.

گروهی نیز می‌گویند: این نوع سخن مباح است و سود و زیانی برای انسان در بر ندارد، مانند حرکات مباح سایر اعضا و جوارح. دلیل آنان این است که امر و نهی بر بسیاری از سخنان تعلق نمی‌گیرد و این ویژگی امور مباح است.

حقیقت این است که سخنانی که بر زبان جاری می‌شود، دو طرف آن مساوی نیستند، بلکه جنبه‌ی مثبت یا منفی آن بر دیگری غالب می‌شود، زیرا زبان مانند سایر اعضا و جوارح نیست و بیشترین چیزی که سبب افتادن انسان‌ها به آتش دوزخ است، دستاوردهای زبان است، هر سخنی که بر زبان جاری می‌شود، اگر مورد رضایت و پسند خدا و پیامبر ﷺ باشد، جنبه‌ی مثبت آن برتری یافته و در غیر این صورت جنبه‌ی منفی آن غالب می‌شود و حد وسطی وجود ندارد، اما حرکات و سکانات سایر اعضا این گونه نیست، زیرا شخص از حرکات و سکانات مباح سایر اعضا سود حاصل می‌کند، یعنی آرامش، راحتی و بهره‌وری برای او در پی دارند، پس می‌تواند از امور مباحی که برای او سودمند بوده و زیان اخروی در بر ندارند، استفاده کند، اما جنبانیدن زبان به آن چه سودمند نیست، جز ضرر و زیان چیز دیگری به دنبال نخواهد شد.

چه بسا همه‌ی اعضا و جوارح در سود و زیان رساندن و مسئولیت با هم مساوی باشند، اما تنها عاملی که سبب برجسته شدن آن در زبان شده است، به کارگیری زیاد آن باشد، در نتیجه انسان به آن توجه بیشتری نموده و از سایر اعضا به ویژه گوش و چشم غافل شده است.

اگر کسی بگوید: زبان گاهی به سخنی می‌چرخد که سود دنیوی مباحی در بردارد که در نقطه‌ی وسط خوب و بد قرار دارد و در این صورت حکم به سخن آمدن زبان، حکم آن کار خواهد بود؛ در پاسخ باید گفت: سخن گفتن به وقت نیاز، بهتر از سکوت است و هنگامی که فایده‌ای در بر نداشته باشد، سکوت بهتر از آن بوده و سخن به ضرر شخص تمام خواهد شد.

هم‌چنین اگر کسی بگوید: اگر کاری مساوی‌الطرفین باشد، پس سخنی که وسیله‌ی محقق شدن آن کار است نیز به همین صورت خواهد بود، زیرا وسیله‌ها

در احکام خود تابع اهداف و مقاصد هستند؛ در پاسخ باید گفت: همیشه این گونه نیست، گاهی چیزی مباح یا حتی واجب است، اما وسیله‌ی آن مکروه است، مانند به جای آوردن عبادتی که شخص آن را نذر کرده باشد، انجام آن واجب است، اما وسیله‌اش که «نذر کردن» است مکروه بوده و از آن نهی شده است.

هم‌چنین سوگند مکروه که جنبه‌ی منفی آن غالب است، اما وفای به آن یا دادن کفاره‌اش واجب است. هم‌چنین درخواست و گدایی از مردم به هنگام نیاز مکروه است، اما استفاده از آن چه که به سبب درخواست به دست آورده است، برای او مباح است و این مورد در جامعه بسیار زیاد است. پس گاهی وسیله در بردارنده‌ی فساد است که به سبب آن مکروه یا حرام می‌شود، اما آن چیزی که این وسیله برای آن به کار رفته است، مکروه یا حرام نیست.

### بندگی اعضاء و جوارح

احکام پنج‌گانه‌ی عبادات با توجه به اعضاء و جوارح به بیست و پنج نوع تقسیم می‌شود، زیرا هر کدام از حواس پنجگانه دارای پنج حکم هستند.

**واجبات گوش و شنوایی:** رعایت سکوت و گوش دادن به آن چه که خدا و پیامبر ﷺ گوش دادن به آن را واجب کرده‌اند؛ از جمله شناخت اسلام، ایمان و احکام دینی، گوش دادن به تلاوت قرآن در نمازهای واجب جهری، گوش دادن به خطبه‌ی جمعه با توجه به صحیح‌ترین اقوال علما.

**محرمات گوش و شنوایی:** گوش دادن به سخنان کفرآمیز و بدعت‌ها، مگر زمانی که در شنیدن آن مصلحتی نهفته باشد؛ از قبیل: پاسخ رد دادن به آن، گواهی و شهادت بر علیه گوینده‌ی آن، افزایش قدرت ایمان با شناخت کفر و بدعت که ضد ایمان هستند، شنیدن صدای زنان بیگانه‌ای که صدای آنان فتنه‌انگیز باشد، مگر در موارد ضروری؛ مثل: گواهی و شهادت دادن، معاملات، فتوا خواستن، محاکمه، معالجه و درمان و... گوش دادن به صدای موسیقی و لهو و لعب: از جمله عود: طنبور، نی و... اما اگر صدای آن به صورتی اتفاقی به گوش برسد، در حالی که شخص تمایلی به شنیدن آن ندارد، پنبه یا انگشت در گوش گذاشتن برای جلوگیری از شنیدن آن لازم نیست، مگر بیم آن داشته باشد که ممکن است

به آن تمایل پیدا کرده و به آن گوش سپارد، که در این صورت از باب سد ذرایع، پرهیز از شنیدن آن واجب می‌شود. این مورد همانند نگاه غیر عمدی است که گناه به شمار نمی‌آید، اما تکرار آن که عمدی است، حرام است.

**شنیدن‌های مستحب:** گوش دادن به علم مستحب، گوش دادن به تلاوت قرآن و ذکر خدا، گوش دادن به هر چیزی که مورد پند خداست اما واجب نیست.

**شنیدن‌های مکروه:** عکس مستحبات است، یعنی گوش دادن به هر چیزی که ناپسند است اما مجازاتی به دنبال ندارند.

شنیدن‌های مباح نیز واضح و آشکار است.

**نگاه‌های واجب:** نگاه به مصحف قرآن و کتاب‌های علوم دینی که منبع شناخت واجبات هستند، نگاه به مواد خوراکی و وسایلی که انفاق می‌کند و یا خود از آن بهره‌مند می‌شود، تا حلال را از حرام باز شناسند و نیز امانت‌هایی که به صاحبانش برمی‌گرداند، تا آن‌ها را از هم تشخیص دهد و...

**نگاه‌های حرام:** نگاه شهوت‌آمیز و یا هر نگاهی به زنان بیگانه و نامحرم، مگر هنگامی که ضرورتی در آن باشد؛ مثل: نگاه خواستگار، خریدار، فروشنده، شاهد، قاضی، پزشک و محارم.

**نگاه مستحب:** نگرستن در کتاب‌های علمی و دینی که سبب افزایش ایمان و علم می‌شوند، نگرستن به آیات و نشانه‌های خداوند در آفاق و انفس تا به وسیله‌ی آن بتواند بر توحید، شناخت و حکمت او استدلال کند، زیرا این امر یکی از مهم‌ترین واجبات به شمار می‌رود و در موارد بسیاری از قرآن به آن امر شده است و کسی که بر این آیات و نشانه‌های آشکار چشم فرو بندد و با غفلت از کنار آن‌ها بگذرد، شدیداً مورد تهدید قرار گرفته است، زیرا نادیده گرفتن آن‌ها، ناگزیر، به تکذیب آیات و نشانه‌های خدا در آفاق و انفس منجر می‌شود و غیرممکن است که ایمان به خدا، کتاب‌های آسمانی و پیامبران الهی چیزی جز نتیجه‌ی تفکر و اندیشه در آیات خدا در آفاق و انفس باشد.

**نگاه‌های مکروه:** نگاه اضافی و کنجکاوانه‌ای که مصلحتی در آن نیست، زیرا چشم دارای نگاه‌های بیهوده و گزاف است، همان‌طوری که زبان دارای گزاف‌گویی است. چه بسا این نگاه‌های بیهوده و گزاف شخص را به منجلابی



انداخته که رهایی از آن دشوار و چاره‌جویی‌اش ملال‌آور باشد. یکی از سلف صالح می‌گوید: نگاه‌های بیهوده و گزاف را ناپسند می‌شمردیم، همان‌گونه که سخنان بیهوده و گزاف را ناپسند می‌شمردیم.

**نگاه‌های مباح:** نگاهی که در حال و آینده هیچ‌گونه سود و زیانی در بر نداشته باشد.

از جمله نگاه‌های حرام، نظر به چیزهایی است که عورت نامیده می‌شود و این دو نوع است: عورتی که درون لباس است و عورتی که اندرون خانه‌هاست. اگر کسی به عورات داخل خانه‌ها (مواردی که حریم خصوصی خانه‌ها به شمار می‌رود) نظر بیندازد و صاحب‌خانه با پرتاب چیزی به سوی او چشمش را از حدقه در آورد، گناهی بر او نیست و محاکمه نخواهد شد، با توجه به حدیث صحیح و متفق علیه که بخاری و مسلم آن را از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت کرده‌اند که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می‌فرماید: «مَنْ أَطْلَعَ فِي بَيْتِ قَوْمٍ بَغَيْرِ إِذْنِهِمْ فَقَدْ حَلَّ هُمْ أَنْ يَفْقَوْا عَيْنَهُ». «اگر کسی بدون اجازه‌ی ساکنین خانه‌ای به درون نظر بیفکند، برای آنان جایز است که چشمش را از حدقه در بیاورند».<sup>۱</sup> ابوداود نیز آن را این‌گونه روایت می‌کند: «فَفَقَّعُوا عَيْنَهُ فَقَدْ هُدِرَتْ». «اگر چشمش را از حدقه درآورند، به هدر رفته است».<sup>۲</sup>

البته این هنگامی است که دلیل و سببی برای مباح بودن نگاه و نظر او به سوی آن خانه وجود نداشته باشد، اما اگر خود عورتی در آن‌جا داشته باشد و یا آن‌جا مکانی مشکوک باشد و او نیز مأمور بررسی و تحقیقات باشد و به آن‌جا نگاهی بیندازد، چنین نیست.

**واجبات ذائقه:** خوردن و نوشیدن به هنگام ضرورت و هنگامی که بیم مرگ در میان باشد. اگر شخصی در چنین حالتی از خوردن و آشامیدن خودداری کند و بيمرد، گناهکار و قاتل به شمار می‌رود. امام احمد و طاووس معتقدند: اگر کسی ناچار به خوردن مردار باشد و آن را نخورد و بمیرد، وارد آتش دوزخ می‌شود. **محرمات ذائقه:** چشیدن و نوشیدن شراب و مست‌کننده‌ها، خوردن سم‌های

۱. مسلم ۲۱۵۸ و بیهقی ۳۳۸/۸ و بخاری نیز ۶۹۰۲ با لفظ دیگری آن را روایت کرده‌اند.

۲. حدیث صحیح در سنن ابوداود ۵۱۷۲ و احمد ۲۶۶/۲ که هر دو آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

کشنده، خوردن و نوشیدن چیزهایی به هنگام روزی واجب که شخص از خوردن آن‌ها منع شده است.

**مکروهات ذائقه:** مثل خوردن چیزهایی که شبهه برانگیز است، خوردن بیش از حد نیاز، خوردن غذایی که شخص به صورت ناگهانی و بدون دعوت قبلی بر آن حاضر شده است به گونه‌ای که قصد دعوت او را نداشته‌اند، خوردن بر سفره‌ی کسانی که از دعوت‌ها و جشن‌هایشان قصد خودنمایی داشته و خود را به رخ دیگران می‌کشند، در سنن آمده است که رسول خدا ﷺ «مَهْيَ عَنْ طَعَامِ الْمُتَبَارِكِينَ». «از خوردن غذای کسانی که (با باشکوه برگزار کردن مجالسشان) با همدیگر رقابت می‌کنند، نهی کرده است».<sup>۱</sup>

**مستحبات ذائقه:** خوردن چیزهای حلالی که بنده را در عبادت پروردگار یاری می‌کند، خوردن به همراه میهمان تا این که احساس راحتی کند، خوردن در مراسمی که به آن دعوت شده و اجابه‌ی آن واجب یا مستحب باشد. بعضی از علما خوردن غذاهایی را که پذیرش دعوت به آن را واجب دانسته‌اند، واجب می‌دانند. خوردنی‌های مباح: خوردن هر چیزی که در بردارنده‌ی گناهی نیست و اجر و پاداش هم در بر ندارد.

**بوییدن واجب:** هر بوییدنی که تنها راه تشخیص حلال و حرام باشد، مثل بوییدن ماده‌ای تا مشخص شود آیا نجس است یا پاکیزه؟ آیا سم کشنده‌ای است یا ضرری در بر ندارد؟ یا به وسیله‌ی آن تعیین کنند که آیا آن چیز سودمند است یا هیچ بهره و فایده‌ای ندارد؟ مانند متخصصین و کارشناسانی که با بوییدن چیزی درباره‌ی ارزش آن قضاوت می‌کنند.

**بوییدن حرام:** بوییدن بوهای خوش به صورت عمدی در حالت احرام، بوییدن مواد خوشبوی دزدیده شده و غضب شده، بوییدن بوی خوش زنان به صورت عمدی به دلیل پیامدهایی که ممکن است در پی داشته باشد.

**بوییدن مستحب:** بوییدن چیزی که بنده را در عبادت خدا یاری کند و به حواس و روحیه‌ی شخص جهت کسب علم و انجام عمل، شادی و نشاط بخشد. به همین سبب است که می‌توان مواد خوشبو و ریحان اهدایی را پذیرفت. در

<sup>۱</sup> حدیث صحیح ابوداود ۲۷۵۴ آن را روایت کرده و حاکم ۱۲۹/۴ آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافق است.

صحیح مسلم از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَنْ عَرَّضَ عَلَيْهِ رِيحَانٌ فَلَا يَرُدُّهُ، فَإِنَّهُ طَيِّبُ الرِّيحِ خَفِيفُ الْحَمَلِ».. «اگر به کسی ریحان عرضه کردند، آن را رد نکنند، زیرا بوی خوش و حملش آسان است».<sup>۱</sup>

بوییدن مکروه: بوییدن بوی خوش ظالمان و کسانی که مرتکب شبهات می‌شوند و...

بوییدن مباح: چیزی که خداوند آن را منع نکرده و پیامدی بد یا یک مصلحت دینی در بر ندارد و به شریعت مربوط نمی‌شود.

لمس کردن واجب: لمس کردن همسر هنگام همبستری با او واجب است.

لمس حرام: لمس کردن زنان بیگانه و نامحرم.

لمس مستحب: لمس (همسر) موقعی که سبب چشم فرو بستن از نامحرم و پرهیز از حرام و نیز سبب عفت و پاکدامنی همسر شود.

لمس مکروه: لمس کردن همسر به هنگام احرام به قصد لذت، هم چنین به هنگام اعتکاف و روزه اگر شخص از کنترل کردن خود مطمئن نباشد و لمس ران مرد اگر آن را به عنوان عورت به شمار آوریم.

لمس مباح: لمس چیزی که هیچ مفاسده یا مصلحت دینی در پی نداشته باشد. این احکام بر قدرت دست و بازو و گام نهادن‌های پا نیز جاری می‌شود.

در این میان دنبال رزق و روزی رفتن برای خود و خانواده در حد توان، واجب است، اما درباره‌ی کسب درآمد برای پرداخت بدهی، اختلاف نظر وجود دارد، نظر صحیح این است که این مورد نیز واجب است، تا شخص بتواند بدهی خود را بپردازد، اما کار کردن برای پرداخت زکات واجب نیست، هم چنین کسب و کار به منظور ادای فریضه‌ی حج مورد اختلاف است و قوی‌ترین نظر از لحاظ دلیل بر وجوب آن دلالت می‌کند، زیرا در محدوده‌ی توان و استطاعت فرد است و او را بر ادای مناسک حج قادر می‌سازد، اما نظر مشهور بر عدم وجوب آن دلالت می‌کند.

موارد وجوب استفاده از زور بازو: کمک به بیچارگان و نیازمندان، رمی جمرات.

<sup>۱</sup> مسلم ۲۲۵۳ و ابوداود ۴۱۷۲ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

موارد حرام: کشتن کسی که خداوند کشتن او را حرام کرده است، دزدیدن مال دیگران، زدن کسی که زدنش جایز نیست.

انواع بازی و سرگرمی‌هایی که با نص قرآن یا حدیث حرام شده‌اند، مثل بازی با نرد و شطرنج، که اهل مدینه شطرنج را حرام‌تر از نرد می‌دانند، اما حدیث شناسانی چون احمد و دیگران آن را در یک سطح می‌دانند و به نظر عده‌ای نیز حرمتش از نرد کم‌تر است. هم‌چنین نوشتن و چاپ مطالبی که بدعت و مخالف سنت است، مگر برای توضیح و معرفی کردن آن به عنوان باطل صورت گیرد، نوشتن مطالب دروغ‌آمیز و ظالمانه و احکام ستمگرانه، نوشتن مطالبی که حاوی تهمت به زنان پاک‌دامن و یا توصیف زیبایی‌ها و جذابیت‌های زنان بیگانه و نامحرم است و نوشتن هر چیزی که به دین و دنیای مسلمانان ضرر برساند، به ویژه کسانی که این کارها را برای کسب ثروت و درآمد انجام دهند: ﴿قَوْلٌ هُمْ مِمَّا كَتَبْتُ آيِدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾. «وای بر آنان چه چیزهایی را با دست خود می‌نویسد و وای بر آنان چه چیزهایی را به چنگ می‌آورند»<sup>۱</sup> و نیز اگر مفتی و مجتهد فتوایی برخلاف حکم خدا و پیامبر ﷺ صادر کند، مگر در صورتی که اشتباهی و غیر عمد باشد که در این صورت گناه از وی برداشته می‌شود.

مکروه: سرگرمی‌ها و بازی‌هایی که حرام نیست، نوشتن چیزهایی که فایده و بهره‌ای برای دنیا و آخرت در بر ندارد.

مستحب: نوشتن هر چیزی که برای دین سودمند است یا مصلحت مسلمانان را در پی دارد، یاری رساندن به دیگران؛ مثل سازنده‌ای را یاری کردن، برای شخص بی‌دست و پایی غذا فراهم کردن، از دلو خود آب در دلو دیگران ریختن، بار کسی را بر مرکبش گذاشتن، کسی را در سوار شدن بر مرکبش یاری نمودن ...

هم‌چنین لمس کردن رکن در هنگام طواف، اما در مورد بوسیدن آن دو نظریه وجود دارد.

مباح: هر چیزی که در بردارنده‌ی پاداش یا مضرتی نباشد.

رفتن و گام نهادن و اجب: رفتن به نمازهای جمعه و جماعت در

صحیح‌ترین قول و بنا به بیست و چند دلیلی که در جای دیگری بیان شده‌اند، طواف واجب پیرامون کعبه، آمد و رفت بین صفا و مروه با پای پیاده یا سوار بر هر مرکبی، رفتن به استقبال حکم خدا و پیامبر ﷺ هرگاه که شخص به سوی آن فراخوانده شود، رفتن به قصد صله‌ی ارحام و نیکی به والدین، رفتن به مجالس علمی که فراگیری آن واجب است، رفتن پیاده به حج اگر مسافت نزدیک باشد و ضرر و زبانی در پی نداشته باشد.

حرام: رفتن در مسیر نافرمانی و معصیت خدا که این‌گونه افراد از پیاده نظامان شیطانند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ﴾. «و لشکر سواره و پیاده‌ی خود را بر سرشان بشوران و بتازان».<sup>۱</sup>

مقاتل می‌گوید: یعنی از سواره و پیاده نظامان بر علیه آنان کمک‌گیر. زیرا هر سواره و پیاده‌ای که در مسیر معصیت خدا باشد، سرباز شیطان به شمار می‌رود. این احکام پنج‌گانه بر سوار شدن بر مرکب نیز جاری می‌شود:

واجب: سوار شدن در راه جهاد و جنگ با دشمنان و رفتن به حج واجب.

مستحب: بر مرکب نشستن در پی کارهای مستحب، طلب علم، صله‌ی رحم، نیکی به والدین، اما درباره‌ی وقوف در عرفه اختلاف است که آیا سواره بهتر است یا بر زمین نشستن؟ اما مسلم این است که بر مرکب بودن بهتر است اگر مصلحتی در برداشته باشد؛ از قبیل: آموزش مناسک حج و اقتدا به پیامبر ﷺ و اگر وسیله‌ی کمکی باشد برای بهتر و بیشتر دعا کردن، به شرطی که به مرکب آسیبی نرسد.

حرام: بر مرکب نشستن در مسیر نافرمانی و معصیت الهی.

مکروه: بر مرکب نشستن به هدف لهو و لعب و انجام هر چیزیکه تری نمودن آن بهتر است.

مباح: بر مرکب نشستن به هدف چیزی که در بردارنده‌ی اجر و پاداشی و یا گناه و مجازاتی نیست.

آن چه گذشت بیانگر پنجاه حکم در رابطه با قلب، زبان، گوش، چشم، بینی، دهان، دست، پا، شرمگاه و نشستن بر پشت مرکب بود.

## اصطلاحات و اسلوب‌ها

عرفا در توصیف منازل «ایاک نعبد» که قلب در مسیر حرکتش به سوی خدا یکی پس از دیگری آن‌ها را طی می‌کند، سخن‌ها گفته و آن‌ها را برشمرده‌اند. برخی تعداد آن منازل را هزار، عده‌ای صد و بعضی هم کمتر یا بیشتر از آن دانسته‌اند و هر کس بر حسب سیر و سلوک خود به شرح و بیان آن‌ها پرداخته است. بزرگان سیر و سلوک اختلاف زیادی پیرامون ترتیب و تعداد این مقامات و منازل دارند و هر کدام به توصیف منازل و احوالی پرداخته‌اند که خود آن را تجربه کرده‌اند. هم‌چنین در مورد برخی از منازل اختلاف دارند که آیا جزء مقامات هستند یا از احوال به شمار می‌روند؟ فرق بین این دو مورد آن است که مقامات و منازل اکتسابی هستند، اما احوال به عنوان موهبت به شمار می‌روند. عده‌ای نیز می‌گویند: احوال از نتایج مقامات است و مقامات نیز از نتایج و ثمرات اعمال. پس هر کس اعمال نیکوتری داشته باشد، از مقامات و منازل والاتری برخوردار می‌شود و هر کس از مقامات والاتری برخوردار باشد، احوالش بزرگ‌تر و والاتر خواهد شد.

اما صحیح این است که: چیزهایی که بر قلب و روان انسان وارد می‌شوند (واردات)، با توجه به احوالشان دارای اسم‌هایی هستند. این واردات در آغاز و با اولین ظهور خود، لوامع (درخشش، تابش) بوارق (بارقه، پرتو) و لوائح (جلوه، تجلی) هستند، همان‌گونه که پرتوی از دور می‌درخشد و می‌جهد، اما هرگاه در دل فرود آید و با آن تماس پیدا کند، احوال نامیده می‌شوند و هرگاه در دل جا می‌گیرد و در آن ساکن می‌شود، مقام نامیده می‌شود. پس در ابتدا و آغاز، لوامع و لوائح (برق جهنده) و در وسط احوال و در نهایت مقام نام دارند. پس آن چه که قبلاً برق جهنده بوده است، اکنون به حال تبدیل شده و آن چه که حال بوده است، اکنون به عنوان مقام به شمار می‌رود. این نام‌گذاری با توجه به ارتباط آن‌ها با قلب و ظهور و استقرارشان در آن صورت می‌گیرد.

پس حال ثمره‌ی علم است و هیچ حالی صفا نمی‌یابد مگر با صفای علمی که

منشأ آن است. بر این اساس، حال، سازگاری و رنگ‌پذیری قلب از حکم واردات است و واردات شخص را به سوی مقامی که از آن صادر شده‌اند، می‌کشاند، همان‌گونه که بوی خوش بوستان، شخص را به سوی خود و اقامت‌گزیدن در آن فرا می‌خواند.

ممکن است کسی درباره‌ی چیزی علم و آگاهی داشته باشد، اما عملاً به آن آراسته نبوده و آن را به کار نگیرد، پس علم یک چیز و حال چیزی دیگر است. علم درباره‌ی عشق، سلامتی، شکر و عافیت، چیزی غیر از دستیابی و متصف شدن به آن‌هاست. هرگاه حالات مربوط به هر کدام از آن علوم بر او غالب شود، علمش اگر چه پابرجا و باقی است، اما دیگر توجه چندانی به آن نخواهد شد و حکم به دست حال و احوال می‌افتد. به عنوان مثال: کسی می‌داند که خوف چیست، اما هنگامی که صفت خوف در او ایجاد شد و خوف در دلش نشست، حالت خوف و پریشانی بر او غالب می‌شود و علمش در حالش ناپدید شده و بر اثر غلبه‌ی حال، توجه چندانی به آن نخواهد شد.

هر کس چنین باشد، به استقامت و پایداری دست می‌یابد، زیرا هرگاه علوم منجر به ایجاد احوال شوند، استقامت و انجام اعمال در صحیح‌ترین شکل و قالب آن میسر می‌شود و شخص در اشاره نمودن به احوالی که به آن دست یافته است، راست می‌گوید و اشاره‌اش به این احوال از روی تخمین و حدس و گمان نیست و به سبب درستی بندگی‌اش، شایسته‌ی آن می‌شود که او را به خداوند رحمان منسوب کرد: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾.<sup>۱</sup> و ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾.<sup>۲</sup> و ﴿عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾.<sup>۳</sup> و ﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾.<sup>۴</sup> می‌بینیم که در همه‌ی این آیات خداوند بندگان را به خود نسبت داده است.

نهایتاً چنین کسی از دایره‌ی عمل صرف، به محدوده‌ی عمل بر اساس احوالی که همراه و هم‌نشین علم‌اند، منتقل می‌شود. پس چنین کسی به احوال ایجاد شده

<sup>۱</sup> حجر/۴۲.

<sup>۲</sup> فرقان/۶۳.

<sup>۳</sup> انسان/۶.

<sup>۴</sup> زخرف/۶۸.

که همراه با علوم نبوی است، عمل می‌کند. زیرا علم بدون حال، بیهودگی و بطلان است و حال بدون علم نیز کفر و الحاد به شمار می‌رود و بهتر است که شخص به سبب احوال از شهود علم غافل نشود، اما اگر احوالش او را از شهود علم، در حالی که به احکامش عمل می‌کند، باز دارند، گزندگی به وی نخواهد رسید. سالک همان‌طوری که لباسش را در می‌آورد، از مقام خود جدا می‌شود و به مقام پایین‌تر تنزل پیدا می‌کند و ممکن است پس از آن دوباره به مقامش بازگردد و یا هرگز به آن باز نگردد.

بعضی از مقامات و منازل، شامل دو مقام و بیشتر از آن هستند. بعضی نیز در بردارنده‌ی همه‌ی مقامات و منازل هستند و کسی مستحق آن است که همه‌ی مقامات را طی کرده باشد؛ به عنوان مثال: «توبه» در بردارنده‌ی مقام محاسبه و خوف است و تصورش بدون آن دو امکان‌پذیر نیست.

«توکل» در بردارنده‌ی مقام تفویض (واگذاری امور به خداوند)، استعانت و رضاست و وجودش بدون آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

«رجاء» در بردارنده‌ی مقام خوف و اراده است.

«خوف» در بردارنده‌ی مقام رجا و اراده است.

«إنابة» (توبه و بازگشت به سوی خدا)، در بردارنده‌ی مقام محبت و خشیت است و شخص تنها با به دست آوردن آن دو مقام، مُنِیب خواهد بود. «اخبات» (تواضع و فروتنی)، در بردارنده‌ی مقام محبت، ذُلّ و خضوع است که بدون یکدیگر کامل نخواهند بود.

«زهد» در بردارنده‌ی مقام رغبت و رهبت است، هیچ بنده‌ای زاهد نیست، مگر به آن چه که امید منفعت از آن می‌رود، رغبت داشته و از آن چه که احتمال ضرر و زیان دارد، بیمناک شود.

مقام «محبت» در بردارنده‌ی مقام معرفت، خوف، رجا و اراده است. پس محبت مفهومی است که از این چهار مقام شکل می‌گیرد و تحقق می‌یابد.

مقام «خشیت» در بردارنده‌ی مقام شناخت و معرفت خداوند و شناخت حق بندگی است. پس هرگاه بنده‌ای خدا و حق او را شناخت، خشیت او نسبت به خدا افزون می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾. «تنها



بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم (خشیت) دارند.<sup>۱</sup> پس کسانی که خدا و امر خدا را می‌شناسند، اهل خشیت هستند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَأَشَدُّكُمْ لَهُ خَشِيَّةً». «من بیشتر از همه‌ی شما خدا را می‌شناسم و خشیت من از او شدیدتر از شماست».<sup>۲</sup>

مقام «هیبت» نیز دربردارنده‌ی مقام محبت، اجلال و تعظیم است. مقام «شکر» دربردارنده‌ی همه‌ی مقامات و منازل ایمان است، به همین سبب بالاترین مقام و منزلت به شمار می‌رود و بالاتر از مقام صبر و دربردارنده‌ی آن است، در حالی که صبر دربردارنده‌ی مقام شکر نیست. هم‌چنین شامل: توکل، انابه، حُب، إخبات (تواضع و فروتنی)، خشوع و رجا می‌شود. پس همه‌ی مقام‌ها در آن مندرج است و کسی شایستگی نام‌گذاری به مقام شکر را دارد که همه‌ی مقام‌ها در او جمع شده باشند. بنابراین ایمان دو نیمه است، نیمی صبر و نیم دیگر آن شکر است. صبر در شکر مندرج است، پس همه‌ی ایمان شکر است و شاکران کم‌ترین تعداد از بندگان را تشکیل می‌دهند، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾. «و اندکی از بندگانم سپاسگزارند».<sup>۳</sup>

«حیاء» دربردارنده‌ی مقام معرفت و مراقبت است.

«أنس» دربردارنده‌ی مقام حُب و قرب است، اگر عاشق دور از محبوب خود باشد، با او انس نخواهد گرفت، هم‌چنین اگر به کسی نزدیک باشد، اما او را دوست نداشته باشد، با او انس نخواهد گرفت تا زمانی که حب و قرب با هم باشند. مقام «صدق» در بردارنده‌ی معرفت و مراقبت است.

مقام «طمأنینه» دربردارنده‌ی انابه، توکل، تفویض، رضا و تسلیم است و معنی و مفهومی است که از همه‌ی این امور ایجاد می‌شود، هرگاه همه‌ی این مقام و منازل با هم جمع شوند، شخص به طمأنینه دست می‌یابد و هر کدام ناقص و ناتمام باشند، طمأنینه نیز به همان اندازه ناقص و ناتمام خواهد بود.

مقام‌های «رغبت» و «رهبت» نیز از به هم پیوستگی خوف و رجا حاصل می‌شوند، با این تفاوت که رغبت بیشتر بر رجا استوار است و رهبت بر خوف.

<sup>۱</sup>. فاطر/۲۸.

<sup>۲</sup>. بخاری ۶۱۰۱ و مسلم ۲۳۵۶ آن را از حضرت عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌اند.

<sup>۳</sup>. سبا/۱۳.

سالکان به نسبت هر کدام از این مقام و منازل به دو گروه ابرار (نیکان) و مقربین (نزدیکان) تقسیم می‌شوند. ابرار در دامنه و مقربین در نوک و قله‌ی هرم هستند. همه‌ی مراتب و درجات ایمان این‌گونه می‌باشد و تفاوت درجات سالکان در هر کدام از این دو گروه در شمار نمی‌گنجد.

«مرید» در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که سیر و سلوک به سوی خداوند را شروع کرده و بالاتر از «عابد» و پایین‌تر از «واصل» است. این نام‌گذاری بر حسب حال سالکین است و گر نه عابد و سالک و اصل همه مرید هستند و اراده از بنده تا زمانی که تحت حکم بندگی است، جدا نمی‌شود.

«عارف» بالاتر از سالک است، اما سیر و سلوک از وی جدا نمی‌شود. او با سیر و سلوک به معرفت و شناخت رسیده و به سبب آن اسمی یافته است که خاص‌تر از اسم سالک است. در مورد سایر مقامات و احوال نیز وضعیت به همین‌گونه می‌باشد. سیر و سلوک از کسانی که در مقام و منازل بالا می‌روند، جدا نمی‌شود، بلکه به هر مقام و منزلتی که می‌رسند، اسم آن را به خود می‌گیرند و این اسم با حفظ مقام قبلی، برای آنان شایسته و سزاوار می‌باشد.

کسانی که در این زمینه سخن می‌گویند، «معرفت» را بر «علم» ترجیح می‌دهند. آنان به علم توجه چندانی ندارند و آن را مانع بازدارنده‌ای بر سر راه معرفت به شمار می‌آورند، اما در میان آنان کسانی که اهل «استقامت» هستند، بیشتر از همه مریدان خود را به فراگیری علم سفارش می‌کنند و معتقدند که: در میان اولیای خدا، تنها صاحبان علم، دوستی و ولایتشان نسبت به خداوند کامل است. خداوند هرگز شخص جاهل و نادان را در جمع اولیای خود نمی‌پذیرد. جاهل و نادانی سرمنشأ همه‌ی بدعت‌ها، گمراهی‌ها و نقص‌ها به شمار می‌رود و علم اصل و اساس همه‌ی کمالات و خیر و هدایت است.

فرق میان «علم» و «معرفت» از نظر اهل «استقامتی» که در این زمینه سخن می‌گویند، به شرح زیر است: معرفت، علمی است که عالم به مقتضای آن عمل می‌کند و معرفت را بر علم صرف اطلاق نمی‌کنند و کسی را عارف می‌نامند که: نسبت به خداوند و راه رسیدن به او و آفات و موانع راه، معرفت و شناخت کافی داشته باشد و احوالی با خدا داشته باشد که دلیل بر معرفت او باشد. پس عارف در نزد آنان کسی است که: خداوند سبحان، اسماء، صفات و افعالش را بشناسد و

در رفتار و کردار خود با خداوند راست بگویند و قصد و نیتش را برای او خالص گردانند و از اخلاق رذیله و آفت‌های آن دوری گزینند و خود را از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها پاک گردانند و بر حکم خدا در رابطه با نعمت‌ها و بلاهایش صبر پیشه کنند و با بصیرت و آگاهی در دین و آیات خدا، مردم را به سوی او فرا بخوانند و تنها بر اساس تعالیم و دستورات پیامبر ﷺ مردم را به سوی خدای یگانه دعوت نمایند و دعوتش را با آراء، نظریات، سلیقه‌ها، برداشت‌ها و ملاک‌ها و معیارهای مردم آغشته نسازد و دستورات و تعالیم پیامبر ﷺ را با آن‌ها مقایسه نکند. چنین کسی به معنای واقعی عارف است و اگر کسی جز این را عارف بنامد، عاریت ادعایی بیش نخواهد بود.

فرق علم با معرفت از جهات زیر است:

۱. معرفت به خودِ شیء، اما علم به احوال آن مربوط می‌شود. مثلاً می‌گویند: **عرفتُ أباک**، علمته صالحاً عالماً. می‌بینیم که معرفت به خود شخص و علم به صفات او از قبیل صالح و عالم بودن تعلق گرفته است. بر همین اساس، در قرآن کریم، انسان به علم امر شده است نه معرفت. خداوند می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾. «بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد».<sup>۱</sup> و می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. «بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد».<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ﴾. «بدانید که این قرآن با آگاهی الله و وحی خدا نازل شده است».<sup>۳</sup>

پس معرفت، مجسم شدن شکل و تصویر علمی شیء در نفس می‌باشد و علم، مجسم شدن احوال و ویژگی‌هایش و نسبت این احوال و ویژگی‌ها به آن است. بنابراین، معرفت، شبیه تصور و علم، شبیه تصدیق است.

۲. معرفت، غالباً در مورد چیزی به کار می‌رود که پس از درک و دریافتش، از قلب غایب شده و هرگاه دوباره آن را دریابد، می‌گوید: عرفه: آن را شناخت: یا اگر چیزی با صفات و ویژگی‌هایی که در ذهن می‌مانند، برای کسی توصیف

۱. محمد/۱۹.

۲. مائده/۹۸.

۳. هود/۱۴.

شود، به گونه‌ای که هرگاه آن را ببیند، بداند که این همان چیزی است که قبلاً برای او توصیف شده است، می‌گویند: عَرَفَهُ: آن چیز را شناخت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُخْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾. «روزی که آنان را گرد می‌آورد، انگار جز ساعتی از روز (در دنیا) نمانده‌اند (تنها) بدان اندازه) که با همدیگر آشنا شوند».<sup>۱</sup> و می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾. «برادران یوسف به پیش یوسف آمدند، و او ایشان را شناخت ولی آنان او را نشناختند».<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾. «کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم، او (پیامبر) را (خوب) می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند».<sup>۳</sup> از این جهت که صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ برای آنان معلوم و مشخص بود و هنگامی که او را دیدند، او را به وسیله‌ی آن صفات و ویژگی‌هایی که در کتاب‌های آسمانی‌شان بود، شناختند. در حدیث صحیح نیز آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِأَخْرِ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولًا: أَعْرِفُ الزَّمَانَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ فَيَقُولُ: تَمَنَّى. فَيَتَمَنَّى عَلَى رَبِّهِ». «خداوند به آخرین نفری که وارد بهشت می‌شود، می‌گوید: آیا زمانی را که در آن به سر برده‌ای، می‌شناسی؟ می‌گوید: آری. خداوند می‌فرماید: آرزو کن و بخواه. پس از پروردگارش چیزهایی تمنا می‌کند».<sup>۴</sup>

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَاْنُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾. «و قبلاً امید فتح و پیروزی بر کافران داشتند، اما هنگامی که آن چیزی که می‌شناختند (قرآن توسط پیامبر)، به آنان رسید، بدان کفر وزیدند».<sup>۵</sup>

معرفت، شبیه ذکر (به ذهن آوردن کسی که غایب از ذهن است) می‌باشد. بنابراین متضاد معرفت، انکار است، اما متضاد علم، جهل است. خداوند

۱. یونس/۴۵.

۲. یوسف/۵۸.

۳. انعام/۲۰.

۴. مسلم ۱۸۶ و احمد ۳۷۹/۱ از ابن مسعود آن را روایت کرده‌اند.

۵. بقره/۸۹.

می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا﴾. «نعمت خدا را می‌شناسند و با وجود شناخت و آگاهی، آن را انکار می‌کنند».<sup>۱</sup> می‌گویند: فلانی حق را شناخت و به آن اقرار کرد یا آن را انکار کرد.

در قرآن کریم لفظ «معرفت» و «علم» به کار رفته‌اند. معرفت در آیه‌ی ﴿يَمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾<sup>۲</sup> و آیه‌ی ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۳</sup>. اما لفظ علم در قرآن بسیار بیشتر است؛ به عنوان مثال: در آیه‌های [محمد/۱۹]، [آل عمران/۱۸]، [انعام/۱۱۴]، [طه/۱۱۴]، [نمل/۴۰]، [حدید/۱۷ و ۲۰]، [بقره/۲۲۳]، [هود/۱۴] و... به کار رفته است.

خداوند سبحان اسم «علم» و مشتقات آن را برای خود برگزیده است و خود را با کلمات عالم، علیم، علام، علم و یعلم وصف می‌کند و از علم خود در قرآن خبر داده است، اما لفظ معرفت چنین نیست. معلوم و مشخص است اسمی که خداوند برای خود برمی‌گزیند، در نوع خود، کامل‌ترین اسمی است که بر آن معنی دلالت می‌کند. اینجاست که به اشتباه کسانی که اصطلاح «معرفت» را بر «علم» ترجیح داده و آن را بسیار زمزمه می‌کنند، پی‌می‌بریم. اما تنها به خاطر پرهیز از اختلافات و حرص شدید بر معانی و مفاهیم مبارک و درست فراوانی که عرفا به آن متصف شده‌اند، با آنان همراه شده‌ایم.

لفظ «معرفت» در قرآن کریم مخصوصاً درباره‌ی مؤمنینی که اهل کتاب بوده‌اند، آمده است؛ به عنوان مثال ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَتْهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۴</sup> ﴿يَمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾. «این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که تکبر نمی‌ورزند، بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت».<sup>۵</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾. «کسانی که کتاب‌های آسمانی بدانان داده‌ایم، او (محمد) را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند».<sup>۶</sup>

۱. نحل/۸۳.

۲. بقره/۱۴۶.

۳. انعام/۲۰.

۴. مانند/۸۲-۸۳.

۵. انعام/۲۰.

از جهتی دیگر سالکان دو گروه هستند: گروهی بر اساس حال سیر می‌کنند و توجه اندکی به علم دارند و گروهی دیگر بر اساس علم سیر می‌کنند و توجه اندکی به حال می‌نمایند، تا جایی که گویی دو حزب متفاوت از هم هستند و هیچ کدام به دیگری انس نمی‌گیرند و جز با اغماض و اکراه همراه هم نمی‌شوند.

این ضعف و کوتاهی هر دو گروه است، زیرا گروهی با توجه بسیارشان به حال، در علم ضعیف گشته و دیگری با توجه زیادشان به علم، در حال ضعیف شده‌اند و هیچ کدام نتوانسته‌اند که علم و حال را با هم جمع کنند. گروهی گستره و روشنایی علم را در پیش گرفته و آن را ترجیح داده و گروه دیگر، راه حال و هیمه‌ی آن را در پیش گرفته و آن را بر علم ترجیح داده‌اند؛ بنابراین راستان هر کدام از این دو گروه ضعیف گشته‌اند، زیرا هر کدام یکی از موارد علم یا حال را در پیش گرفته و از دور به مورد دیگر می‌نگرد. یکی مطیع علم و دیگری مطیع حال است، اما هرگاه علم از مطیع حال - در هر حال و مقامی که باشد - سر بتابد، شخص بریده و بازمانده خواهد شد و هرگاه حال از مطیع علم سربتابد، او تباه و ناقص می‌شود، زیرا به وسیله سرگرم شده و از هدف غافل می‌ماند.

اما صاحبان تمکین کسانی هستند که علمشان در حالشان دخل و تصرف می‌کند، علم آنان بر حالشان حکم می‌کند و حالشان تسلیم حکم علم است، هم‌چنین حالشان در علمشان دخل و تصرف می‌کند و نمی‌گذارد که در مرحله‌ی علم صرف باقی بمانند، بلکه آنان را به سوی هدف و غایت علم فرا می‌خوانند، آنان نیز لیبیک گویان دعوتش را می‌پذیرند. افراد کامل در میان امت اسلامی این گونه هستند و هر کس اوضاع و احوال اصحاب گرانقدر پیامبر ﷺ را بررسی کند، آنان را این گونه می‌یابد.

اما متأخرینی که بین حال و علم جدایی افکندند، نقص و ایراد بر آنان وارد شد. تنها خداوند یاریگر است و به هر که خواهد، علم می‌بخشد و به هر کس که بخواهد حال عطا می‌کند. هم‌چنین به کسانی که بخواهد هر دو را می‌بخشد و یا آنان را از هر دو محروم می‌سازد.

باید دانست که هر تقسیم‌بندی و ترتیبی که درباره‌ی منازل و مقامات صورت می‌گیرد، خالی از نظرات و سلیقه‌های شخصی نخواهد بود و ادعایی است که بر

آن توافق نیست. هرگاه بنده‌ای به عهد و پیمان خود با اسلام پایبند باشد و کاملاً وارد اسلام شود، به مستلزمات ظاهری و باطنی و مقامات و احوال آن پایبند شده است و در هر پیمان و هر واجبی، احوالی و مقاماتی دارد که بدون آن نمی‌تواند بر عهد و پیمان و تکالیفش به طور کامل جامه‌ی عمل بپوشاند و هرگاه واجبی را انجام دهد، بی‌درنگ واجب دیگری بر سر راهش ظاهر می‌شود و هرگاه مقام و منزلتی را طی کند، با منزلتی دیگر روبرو می‌شود.

گاهی بالاترین مقام و منازل، در سرآغاز سیر و سلوک بر او ظاهر می‌شوند و دروازه‌های حالات روحانی محبت، رضا، انس و طمانینه چنان بر او گشوده می‌شوند که برای هیچ سالکی در پایان راه روی نداده است.

چنین سالکی در پایان راه بیشتر از کسی که در سرآغاز راه است، به چیزهایی از قبیل: بصیرت، توبه و محاسبه نیازمند می‌شود و در این زمینه یک ترتیب کلی و لازم‌الاجرا برای سالک وجود ندارد.

توبه‌ای که آن را از اولین مقام‌ها برشمرده‌اند، غایت و سرانجام عارفین و نهایت اولیای مقرب است و بدون شک نیاز آنان به محاسبه در پایان راه، بیشتر از نیاز آنان در آغاز راه است.

باید بدانیم که سالک تا زمانی که در قید حیات است، از حرکت به سوی خدا باز نمی‌ایستد و تا زمانی که زنده است هرگز به جایی نخواهد رسید که بی‌نیاز از سیر و سلوک به سوی او باشد نه تنها چنین نیست، بلکه به هر اندازه‌ای که توجهش به توحید، اسماء و صفات الهی بیشتر شود، حرکتش به سوی او شدت بیشتری می‌یابد. بنابراین رسول خدا ﷺ تا زمانی که زنده بود، در انجام کارهایش از همه‌ی مردم کوشاتر بود و بر آن محافظت می‌نمود. بیشتر از هر کس دیگری خدا را بندگی می‌کرد. اگر بنده‌ای به اندازه‌ی جن و انس عمل نیک داشته باشد، باز هم از سیر و سلوک به سوی خدا معاف نمی‌شود و هم‌چنان در مسیر طلب و اراده (خواستن) خواهد ماند.

بنابراین تقسیم سالکان به طالب، سائر و واصل یا تقسیم آنان به مرید که خدا را می‌خواهد و مراد که بالاتر از مرید است و خدا او را می‌خواهد و او را به سوی خود می‌کشاند، یک تقسیم‌بندی سهل‌انگارانه می‌باشد نه یک تقسیم‌بندی واقعی، زیرا اگر طلب، سلوک و اراده از بنده جدا شود، به طور کل از خدا بریده

خواهد شد. لکن این تقسیم‌بندی بر اساس منتقل شدن بنده در احوال و منازل سیر و سلوک صورت گرفته است و گرنه، اراده، طلب است، زیرا در مقام طلب جای داده شده و به سوی آن کشانده شده است، پس هر مریدی، مراد است و طلب و سیر و سلوک از هیچ طالب، واصل و سالکی جدا نخواهد شد، اگر چه راه‌های سیر و سلوک بر حسب اختلاف و تفاوت حالات بندگان متنوع باشد.

گروهی از سالکان سیر و سلوک جسم و اعضایشان بر سلوک قلبی و روحی آنان غالب است. گروهی دیگر سیر و سلوک قلبی و روحی آنان غالب‌تر است. منظور قدرت و سرعت سیر و حرکت آنان است. اما گروه سوم که کامل‌ترین و قوی‌ترین گروه هستند، حق و حقوق همه‌ی جنبه‌ها را رعایت می‌کنند و با قلب، روح، جسم، اعضاء و جوارحشان به سوی خدا در حرکت هستند.

خداوند از اولیای برگزیده‌ی خود چنین خبر می‌دهد که دائماً در مقام «اراده» هستند، یعنی دائماً در پی کسب رضایت او هستند. می‌فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾. «کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند و منظورشان (تنها رضایت) اوست».<sup>۱</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَا لَأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾ \* وَكَسُوفَ يَرْضَىٰ. «هیچ کس بر او حق نعمتی ندارد تا (آن) نعمت جزا داده شود، بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد، قطعاً راضی و خوشنود خواهد شد».<sup>۲</sup> ویژه‌ترین صفات و بالاترین مقامات بنده این است که مریدی صادق و در اراده‌اش بنده‌ای باشد که خواسته و مرادش تابع خواسته‌ی پروردگارش باشد و اراده (خواسته‌ی) دیگری جز او نداشته باشد.

بهتر است درباره‌ی این مقامات و منازل به روش پیشوایان گذشته، درباره‌ی هر مقام به صورت مطلق سخن گفت و به بیان حقیقت، موجبات و آفاتی که مانع رسیدن به آن می‌شود، پرداخت و به خاص یا عام بودن آن اشاره کرد.

سخن پیشوایان سیر و سلوک بر این شیوه بوده است. هر کس به سخنان بزرگانی چون: سهل بن عبدالله تستری، ابوطالب مکی، جنید بن محمد، ابوعثمان

<sup>۱</sup> اتعالم/ ۵۲.

<sup>۲</sup> لیل/ ۱۹۲۱.



نیشابوری، یحیی بن معاذ رازی و بزرگانی چون: ابوسلیمان دارانی و عون بن عبدالله که او را حکیم امت می‌نامند و... بیندیشد، در می‌یابد که آنان درباره‌ی اعمال قلوب و احوال به صورت مفصل، جامع، روشنگرانه و مطلق سخن گفته و در این زمینه ترتیب بخصوصی را رعایت نکرده و مقام و منازل را در عدد و شماری مشخصی محصور نکرده‌اند آنان بزرگوارتر و هم‌شان بلندتر و شرافتمندانه‌تر از این بوده است. آنان پیرامون آن در پرواز بوده‌اند که حکمت و معرفت کسب کنند، دل‌هایشان را پاکیزه گردانند، نفس‌هایشان را تزکیه کنند و رفتار و برخورد‌هایشان را اصلاح نمایند. بنابراین کلام و سخن آنان کوتاه و پربرکت بوده اما سخن و کلام متأخرین طولانی و کم برکت می‌باشد.

باید دانست که نهایت همت صادقین و ارباب بصیرت، به سه نکته برمی‌گردد:

۱. کشف منازل سیر و سلوک.

۲. کشف عیب و نقص‌های نفس و آفت‌ها و مفسده‌های اعمال.

۳. کشف معانی و مفاهیم اسماء و صفات و حقیقت توحید و معرفت.

این سه مورد موضوع مجالس علم آنان بود، برگردش پرواز می‌کردند، آن را زمزمه می‌کردند و برای رسیدن به آن آستین همت بالا می‌زدند. گروهی از آنان بیشتر درباره‌ی سیر و سلوک و منازل آن، گروهی درباره‌ی آفات و عوامل بازدارنده و گروهی نیز درباره‌ی توحید، معرفت و حقیقت‌های اسماء و صفات سخن می‌گویند.

شخص راستگو و باهوش از حقی که در نزد هر کدام از آنان است، بری می‌چیند و برای رسیدن به هدف و خواسته‌اش از آن یاری می‌جوید و حقی را که در نزد او است، به سبب کوتاهی‌اش در مورد دیگری، رد نمی‌کند و او را به سبب آن بی‌اعتبار نمی‌سازد، زیرا کمال مطلق از آن پروردگار جهانیان است و هر بنده‌ای در مقام و منزلت مشخصی قرار دارد.

ناگزیر باید با اهل زمان با اصطلاحات خودشان سخن گفت، زیرا توان آن را ندارند که برای دریافت روش سیر و سلوک از سلف و کلمات و ارشادات آنان آستین همت بالا بزنند و اگر ارشادات و احوال سلف در برابر آنان ظاهر شود، آن را نمی‌پسندند و به عنوان یک سلوک عامیانه به شمار می‌آورند و می‌پندارند که خواص را سلوکی دیگر است. همان‌طوری که بعضی از متکلمین گمراه و نادان

گفته‌اند که: گذشتگان در برابر امر خدا تسلیم‌تر بوده‌اند، اما راه و روش ما عالمانه‌تر است. هم‌چنین کسانی که به مقام و منزلت گذشتگان دست نیافته و خود را به فقه منتسب می‌کنند، می‌گویند: گذشتگان به سبب مشغول شدن به اموری دیگر، به استنباط و تهیه و تنظیم قواعد و احکام فقه، نپرداخته‌اند، اما متأخرین برای پرداختن به این کار فراغت یافته‌اند، پس متأخرین، داناتر و فقیه‌ترند.

همه‌ی این افراد ارزش، مقام، منزلت، ژرف‌اندیشی، آگاهی، بی‌تکلفی و کمال بصیرت سلف را نشناخته‌اند و تنها در تکلف و پرداختن به حاشیه‌ها از گذشتگان متمایز شده‌اند، در حالی که هم و غم گذشتگان، پرداختن به اصول، ثبت و ضبط قواعد و محکم ساختن پایه‌های آن بوده است و در هر چیز به دنبال بالاترین و با ارزش‌ترین اهداف و خواسته‌های آن بوده‌اند.

گذشتگان در یک وادی و متأخرین در وادی دیگر هستند. ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾. «خداوند برای هر چیز زمان و اندازه‌ای قرار داده است».<sup>۱</sup>

بهتر است که منازل «عبودیت» را بر اساس حدودی (احکام و شرایع، اوامر و نواهی، فرائض و واجبات) که خدا بر پیامبرش فرو فرستاده است، بیان کنیم، حدودی که خداوند کسانی را که از آن بی‌خبرند، به جهل و نفاق متصف می‌کند و می‌فرماید: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾. «بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است (از شهرنشینان عرب) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقررات و قوانین دین بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است».<sup>۲</sup>

پس بندگان با شناخت حدود عبودیت از روی درایت و رعایت و عمل به آن، ایمانشان را کامل می‌کنند و از اهل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌شوند.

هم‌چنین بهتر است ترتیبی بر حسب ترتیب سیر و حرکت حسی و ظاهری که آن را بهتر و نیکوتر می‌دانیم برای آن ذکر کنیم، تا به این وسیله یک مفهوم ذهنی در جایگاه یک چیز محسوس و قابل مشاهده در آید و در نتیجه، تصدیق و

۱. طلاق/۳.

۲. توبه/۹۷.

شناخت آن کامل‌تر و ضبط و ثبتش آسان‌تر گردد.

فایده‌ی استفاده از تمثیل همین است و تمثیل جوهر و لب عقل و خرد است، بر همین اساس خداوند در قرآن کریم آن را بسیار به کار برده است و درک و فهمش را برای اشخاص غیر عالم نفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾. «این‌ها مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزندانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. عنکبوت/۴۲.

## چهار منزلت اساسی و اولیه و سایر منزلت‌ها

۱. یقظة (بیداری) ۲. فکرت ۳. بصیرت ۴. عزم

### ۱. منزلت یقظه (بیداری)

اولین منزل بندگی «بیداری» است و آن عبارت است از: دهشتی که به سبب شکوه و حیرت بیداری از خواب غفلت، قلب را فرا می‌گیرد. پروردگارا، این شکوه و حیرت چقدر سودمند و ارزش و اهمیت آن چه بسیار است و چه یاریگر خوبی در مسیر سیر و سلوک است! هر کس آن را حس کند، رستگاری را احساس خواهد کرد و گرنه در مستی غفلت خواهد ماند. اما هرگاه بیدار شود، برای سفر به سوی اولین منازل و وطنی که دور از آن اسیر و زندانی شده است، آستین همت بالا می‌زند.

باید دانست که بنده در خواب غفلت، قبل از رسیدن داعی و بیدارگر به نزد او، قلبش خفته و تنها چشمانش بیدار بوده است، پس نصیحتگری خیرخواه او را صدا زده و دعوتگری رهایی‌بخش پیام بیداری را به گوش او رسانده و مؤذن خدای رحمان بانگ برآورده است که: بشتابید به سوی رستگاری.

پس اولین مرحله‌ی کسی که در خواب غفلت است، بیداری از خواب است و قبلاً گفتیم که آن عبارت است از دهشتی که به سبب شکوه و حیرت بیداری قلب را فرا می‌گیرد.

گویی که این همان قیام و خیزشی است که در آیه‌ی زیر خداوند به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَةً أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَةٍ﴾. «بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر و یا یک نفر یک نفر، برخیزید»<sup>۱</sup>.

قیام و خیزش برای خدا، بیداری از خواب غفلت و رهایی از گرداب سستی

است و اولین موردی در زندگی است که قلب بنده برای رؤیت نور بیداری از آن روشنائی می‌جوید و اولین تابش آن، توجه قلب به نعمت‌ها و پی بردن به فضل و منت پروردگار و احساس ضعف و ناتوانی در به جای آوردن حق آن نعمت‌هاست، با وجود این که هیچ کس را یارای برشمردن آن نیست.

این از لازمه‌ها و آثار بیداری است. زیرا هرگاه با دیدن نور بیداری، برای روشن نمودن قلبش از خواب غفلت برخیزد، توجه به نعمت‌های نهان و آشکار خداوند، بر او واجب خواهد شد. هرگاه چشم دل و دیده‌اش را به آن‌ها بدوزد، بزرگی و فراوانی آن نعمت‌ها را احساس کرده و از شمارش و پی بردن به حد و مرز آن‌ها ناتوان می‌ماند و چشم دل را به مشاهده‌ی فضل و منت الهی مشغول می‌دارد، خدایی که این همه نعمت را بدون این که شایستگی آن را داشته باشد و بدون هیچ بها و قیمتی به او ارزانی داشته است. در این هنگام، به ناتوانی خود در به جای آوردن حق این همه نعمت، که همان شکر و سپاسگزاری است، پی خواهد برد.

پی بردن به فضل و منت پروردگار و ناتوانی در به جای آوردن حق آن، دو نوع عبادت ارجمند و ارزشمند برای او به ارمغان می‌آورد:

(الف) محبت نعمت دهنده

(ب) لب به ذکر او گشودن و در برابرش خضوع و فرتنی نمودن و نفس خود را خوار شمردن.

هنگامی احساس کند که از به جای آوردن شکر نعمتش ناتوان است، حدیث زیر را در خود محقق ساخته است: «أَبُوؤ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوؤ بِذَنْبِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». «به نعمت تو بر من و به گناه خود اعتراف می‌کنم، پس گناهانم را ببامرز، زیرا کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد».<sup>۱</sup>

در آن هنگام در می‌یابد که این عبارت شایسته و سزاوار آن است که «سید استغفار» باشد و به این نکته پی خواهد برد که اگر خداوند اهل آسمان‌ها و زمین را عذاب دهد، به آنان هیچ ظلم و ستمی روا نداشته است و اگر آنان را مورد رحمت خود قرار دهد، فضل و رحمتش بسیار بیشتر از اعمال آنان بوده است و

۱. بخاری ۶۳۰۶ از شدادین اوس آن را روایت کرده است.

نیز در می یابد که بنده با در نظر گرفتن فضل و منت پروردگار و احساس ناتوانی و کوتاهی در برابر آن، پیوسته در حال سیر و سلوک به سوی خدا است. این نگاه و توجه، بنده را وادار می دارد تا جرم و جنایت خود را بررسی کند، به خطر نهفته در آن آگاه شود، برای چاره سازی و رهایی از اسارت و بندگی آن، کمر همت ببندد و با محو و نابودی آن راه نجات و رهایی بجوید.

سپس به بدی های گذشته اش می نگرد و متوجه می شود که در معرض خطر بزرگی است و اگر خداوند حقش را از او بخواهد، بر لبه ی پرتگاه هلاکت قرار می گیرد. این در حالی است که خداوند کسانی را که دستاوردهای گذشته ی خود را به فراموشی می سپارند، مورد مذمت و سرزنش قرار داده و می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدْ مَتَّ يَدَاهُ﴾. «چه کسی ستمکارتر از کسی است که با آیات پروردگارش پند داده شود و او از آن ها روی بگرداند و آن چه را که با دست خود پیشاپیش فرستاده است، فراموش کند؟»<sup>۱</sup>

اگر جرم و جنایت خود را مورد بررسی قرار دهد، با علم و عمل برای جبران آن چه که از دست رفته است، تلاش می کند و با استغفار و پشیمانی از بند اسارت گناهان رهایی می جوید و همان گونه که طلا و نقره را از ناخالصی ها پاک می کند، به پالایش ایمان و معرفت خود از آلودگی های معصیت، می پردازد، زیرا بدون این پالایش ورود به بهشت غیر ممکن است. بهشت پاک و پاکیزه است و جز پاکان کسی به درون آن راه نمی یابد، به همین سبب ملائکه به او می گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ﴾. «سلام بر شما، خوب بوده اید و به نیکی زیسته اید، پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید».<sup>۲</sup> و می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ﴾. «همان هایی که فرشتگان جان شان را می گیرند در حالی که پاکیزه و شادان هستند، می گویند: سلام بر شما، به بهشت درآیید».<sup>۳</sup> در بهشت ذره ای پلیدی و ناپاکی وجود ندارد.

۱. کشف/۵۷.

۲. زمر/۷۳.

۳. نحل/۳۲.

این پالایش در دنیا به وسیله‌ی چهار چیز صورت می‌پذیرد: توبه، استغفار، انجام اعمال و کارهایی که بدی‌ها را محو و نابود می‌سازد و مصیبت‌ها و سختی‌هایی که کفاره‌ی گناهان می‌شوند.

اگر این چهار مورد کسی را پاک و خالص گردانند، از جمله‌ی کسانی خواهد شد که ملائکه جانشان را در حالی می‌گیرند که پاکیزه و شادانند و آنان را مژده‌ی بهشت می‌دهند و از جمله‌ی کسانی خواهد شد که به هنگام مرگ «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ». «ملائکه نزد آنان می‌آیند» و می‌گویند: ﴿أَلَا تَحْقُقُوا وَلَا تُحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ \* نَزَّلْنَا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ﴾. «که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. ما یاوران و یاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و در آخرت برای شما هر چه آرزو کنید هست و هر چه بخواهید برایتان فراهم است. این‌ها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است».<sup>۱</sup>

اگر این چهار مورد او را پاک و خالص نگردانند، یعنی توبه‌اش نصوح (صادقانه و همه جانبه) نباشد و استغفار او نیز به تمام و کمال صورت نگیرد، یعنی استغفارش سبب دوری از گناه و پشیمانی از آن نشود، همانند کسی که جامه‌ی باده به دست می‌گوید: استغفرالله و سپس باده را سر می‌کشد.

توبه بر لب، سبحه بر دست، دل پر از شوق گناه

معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

یا این که کیفیت و کمیت حسنات و مصیبت‌هایش به دلیل بزرگی جرم و جنایاتش و یا ضعیف بودن عوامل پاک‌کننده، به گونه‌ای نباشد که در دنیا کفاره‌ی گناهانش شود، در اینصورت ممکن است در عالم برزخ با سه چیز پاک و خالص گردد:

۱. اهل ایمان بر جنازه‌اش نماز بگذارند، برای او شفاعت کنند و طلب مغفرت نمایند.
۲. محنت و مصیبت قبر، بیم و هراس سختی‌ها و محنت‌ها، فشرده شدن‌ها و رها شدن‌ها و...

۳. اعمال نیکی که برادران مسلمان‌ش ثواب آن را به وی هدیه می‌کنند، از قبیل:

صدقه دادن به جای او، حج، روزه، تلاوت قرآن و نماز. مسلمانان در مورد صدقه و دعای خیر متفق القول هستند.

امام احمد می گوید: در این دو مورد اختلاف نیست، اما سایر موارد مورد اختلاف است. بیشتر علما معتقد هستند که ثواب حج نیز به وی می رسد، ابوحنیفه می گوید: انفاق و بخشش به او می رسد. مذهب امام احمد و کسانی که با او هم عقیده هستند، در این زمینه فراخ ترین مذهب به شمار می رود؛ آنان معتقدند که اجر و پاداش همه ی عبادت مالی و بدنی به او می رسد.

اگر این موارد نیز برای پاکی و خالص گردانیدن بنده کافی نباشد، هنگامی که در پیشگاه خداوند متعال می ایستد، با چهار چیز پاک و خالص می گردد:

۱. سختی های قیامت.

۲. سختی ظروف و شرایط در آن هنگام.

۳. شفاعت شفاعت کنندگان.

۴. عفو و مغفرت پروردگار.

اگر سه مرحله ای که بیان کردیم، سبب پاک و خالص گرداندن وی نشود، ناگزیر به آتش دوزخ در انداخته می شود و این از سر لطف و رحمت پروردگار در حق وی است که می خواهد به این سبب او را خالص و ناب گرداند و در آتش دوزخ پاک و پاکیزه گردد و گناهان و پلیدی های محو و نابود شود. ماندگاری او در آتش به کم و زیاد بودن گناهانش بستگی دارد و هرگاه ناخالصی اش از بین رفت و عیار طلای وجودش خالص و ناب گشت، از آتش دوزخ خارج و وارد بهشت برین می شود.

از بالاترین درجات بیداری این است که بنده در ایام از دست رفته و عمر باقیمانده بیندیشد، از هدر دادن روزهای باقیمانده بپرهیزد، برای جبران فرصت های از دست رفته تلاش کند و از عمر باقیمانده استفاده ی بهینه نماید.

سپس به پیشرفت و عدم پیشرفت خود پی ببرد و جبران فرصت های بر باد رفته را در باقیمانده ی عمر گرانمایه جستجو کند و هرگز اجازه ندهد که لحظه های جبران ناپذیرش در مسیری صرف شوند که سبب نزدیک شدن او به خداوند نخواهند شد. این امر همان زیانمندی و درد مشترک در میان همه ی مردم با اندکی تفاوت است. هر نفسی که در راه نزدیک شدن به خداوند صرف نشود،



سبب حسرت‌مندی بنده در قیامت، ایجاد وقفه در حرکت و در صورت مداومت، منجر به عقب‌گرد و سقوط شده و نهایتاً حجاب و مانعی در پیش رویش ایجاد می‌شود.

شناخت نعمت با سه چیز حاصل می‌شود:

نور عقل (برای دیدن نعمت‌های غیر ظاهری)، مشاهده‌ی فضل و منت پروردگار (نعمت‌های مادی و ظاهری) و پند و عبرت گرفتن از بلا و مصیبت‌دیدگان.

شناخت نعمت، نوری است که بیداری به دنبال داشته و قلب برای بیدار شدن، از آن روشنایی می‌جوید و بر اساس ضعف و قوتش، برای مشاهده‌ی نعمت‌ها جلا می‌یابد. کسی که نعمت‌های خدا را تنها در خوراک، پوشاک، سلامت جسم و سرشناس بودن در میان مردم بداند، بهره‌ای از این نور ندارد، بلکه اسلام، ایمان، توفیق بنده در روی آوردن به آن، بهره‌مندی از ذکر و یاد پروردگار و لذت بردن از عبادت او بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا به شمار می‌روند و تنها با نور عقل و توفیق الهی قابل رؤیت هستند.

هم‌چنین مشاهده‌ی فضل و منت پروردگار که شامل دیدن و مطالعه و بررسی آن نعمت‌ها در لابلاهای ابرهای سیاه طبع بشری و تاریکی‌های نفس سرکش می‌شود و نیز مشاهده‌ی وضعیت اهل بلا و مصیبت که بلا و مصیبت‌دیدگان واقعی کسانی هستند که از خدا غافل شده و در دین بدعت بنا می‌نهند، هرگاه بنده‌ای چنین افرادی را ببیند و احوالشان را مشاهده کند، نعمت‌هایی که خداوند به وی ارزانی داشته است، در دلش بسیار بزرگ می‌نماید و به ارزش آن‌ها پی می‌برد، زیرا اشیاء با ضدهایشان شناخته می‌شوند. به همین سبب از جمله مواردی که نعمت را بر اهل بهشت کامل می‌کند، مشاهده‌ی اوضاع و احوال دوزخیان است. بررسی و مطالعه‌ی جرم و جنایات نیز با سه چیز امکان‌پذیر است: تعظیم و بزرگداشت حق، شناخت نفس و باور داشتن تهدیدهای مربوط به آخرت.

هر کس در دل خود به عظمت پروردگار پی ببرد، سرپیچی از او را بسیار سنگین می‌داند، زیرا سرپیچی از بزرگان، همانند نافرمانی از افراد در سطوح پایین نیست. هم‌چنین هر کس جایگاه واقعی و حقیقت نفس خود و شدت نیازمندیش

به مولا و سرورش در همه‌ی لحظات را احساس کند، بزرگی جرم و گناهش در نافرمانی از او بیشتر برایش آشکار می‌شود. هم‌چنین اگر در برابر عظمت پروردگار، کوچکی و حقارت نفس خود را احساس کند، بیشتر به بزرگی گناه و نافرمانی‌اش پی خواهد برد و برای رهایی از آن کمر همت می‌بندد و به اندازه‌ی یقین و باورش به تهدیدات و وعیدها، همتش برای رها شدن از آثار آن جرم و جنایات بلند خواهد بود.

مدار و محور سعادت شخص بر باور داشتن وعید است و هرگاه باور به وعید و تهدیدات در دل نباشد، به تباهی کشانده شده و امید به رستگاری او از بین می‌رود. خداوند متعال خبر می‌دهد که تنها کسانی از آیات و هشدارها سودمند می‌شوند که وعید و تهدیدات را باور کنند و از عذاب آخرت بترسند و مخاطبان اصلی وعیدها و بهره‌مندان از آیات همین افراد هستند، نه دیگران. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ﴾. «به حقیقت در این عبرت بزرگی است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد».<sup>۱</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن يَخْشَاهَا﴾. «کسانی را به وسیله‌ی قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می‌ترسند».<sup>۲</sup> و می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ﴾. «کسانی را به وسیله‌ی قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می‌ترسند».<sup>۳</sup> خداوند ما را آگاه می‌کند که رستگاران در دنیا و آخرت کسانی هستند که وعیدهای الهی را باور داشته و از آن بیمناک بوده‌اند و می‌فرماید: ﴿وَلَنُكْشِفَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَن خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾. «و من شما را پس از ایشان در سرزمین سکونت می‌بخشم. این (پیروزی) از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدید من بهراسند».<sup>۴</sup>

اما پیشرفت و عدم پیشرفت در گذر ایام، با سه چیز اصلاح می‌شود: گوش فرا دادن به علم (قرآن و سنت)، رعایت حدود الهی (عمل به کتاب و سنت) و همنشینی با صالحان و ملاک همه‌ی این موارد ترک عادت‌هاست.

۱. هود/۱۰۳.

۲. نازعات/۴۵.

۳. ق/۴۵.

۴. ابراهیم/۱۴.

زیرا سالک بر حسب علم و آگاهی از درجات اعمال و دستاوردهای ارزشمند، به پیشرفت و عدم پیشرفت خود در احوال و ایمانش آگاهی می‌یابد و نیز با بررسی این که آیا قلبش به فراخوانی که او را به رعایت حدود الهی فرا می‌خواند، بی‌درنگ لبیک می‌گوید، یا سستی می‌کند؟ پس پیشرفت و عدم پیشرفت او بر حسب سرعت و سستی‌اش در پاسخ به این فراخوان خواهد بود. هم‌چنین با هم‌نشینی افراد با عزم و اراده، همان کسانی که برای پیوستن به ملأ اعلی تلاش می‌کنند، می‌تواند به پیشرفت و کم و کاستی‌های خود پی ببرد.

چیزی که به وسیله‌ی آن همه‌ی این موارد را به چنگ می‌آورد، بیرون جستن از عادت‌ها و دلبستگی‌ها، آماده‌سازی نفس برای دوری گزیدن از آن‌ها و احساس غربت در میان غافلان و رویگردانندگان از حق است و چیزی زیانبارتر از حکمفرمایی عادت‌ها و دلبستگی‌ها بر انسان نیست. کافران تنها بر اساس عرف و عادت‌های حاکم بر جامعه که از گذشتگان آن را به ارث برده بودند، با پیسامبران مخالفت ورزیدند. کسی که خود را برای دوری گزیدن از این عادت‌ها آماده نسازد، از رسیدن به حق محروم می‌ماند و به رستگاری دست نخواهد یافت. ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾. «اگر می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند. اما خدا بیرون شدن و حرکت دادن آنان (منافقین) را نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت و بدیشان گفته شد: با نشستگان بنشینید».<sup>۱</sup>

## ۲. منزلت فکر و اندیشه

اگر مقام بیداری تثبیت شود، مقام فکر و اندیشه حتمی می‌شود و آن عبارت است از متوجه ساختن قلب به سوی مطلوب به هدف دست یافتن به آن.

**فکر و اندیشه دو نوع است:**

اندیشه‌ای مربوط به علم و شناخت و اندیشه‌ای مربوط به خواست و اراده.

اندیشه‌ای که به علم و شناخت تعلق دارد، عبارت است از: تشخیص حق و باطل و مثبت و منفی و اندیشه‌ای که به خواست و اراده تعلق دارد، اندیشه‌ای است که امور سودمند و زیان‌آور را از هم جدا می‌سازد. سپس اندیشه‌ی دیگری بر آن مرتب می‌شود: اندیشه در راه رسیدن به امور سودمند، تا آن را پیمايد و اندیشه در راهی که به زیان منتهی می‌شود، تا از آن دوری گزیند.

این اقسام شش‌گانه مجال اندیشه‌های خردمندان است و اساسی‌ترین آن‌ها، تفکر و اندیشه در توحید است و آن عبارت است از: دلایل توحید، دلایل و شواهدی که بر باطل بودن و ناممکن بودن شرک دلالت می‌کنند، غیرممکن بودن اثبات الوهیت برای دو نفر، همان‌گونه که اثبات ربوبیت برای دو نفر غیرممکن است، هم‌چنین پرستش دو نفر و توکل بر دو نفر باطل‌ترین چیز به شمار می‌رود و عبادت تنها برای اله، معبود و ربی که حق است، درست می‌باشد و این کسی جز خداوند واحد و قهار نیست.

این اندیشه و نگرش حقیقت برائت و ولایت است: برائت از عبادت غیرخدا و پذیرفتن ولایت خدا، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾. «ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدان‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی

می‌پرستید». <sup>۲۳۲</sup> و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ \* إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾. «وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستند بیزارم. به جز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد». <sup>۲۳۳</sup> و می‌فرماید: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ \* إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾. «ای قوم من، بی‌گمان من از آن چه انباز خدا می‌کنید بیزارم. بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم». <sup>۲۳۴</sup> و خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾. «بگو: ای کافران، آن چه را که شما می‌پرستید، من نمی‌پرستم». <sup>۲۳۵</sup> این سوره تا پایان آن، برائت جستن از آنان و معبودهایشان است و آن را برائت از شرک نامیده است.

این حقیقت محو و اثبات است، یعنی محبت غیر خدا را از لحاظ علم، قصد و عبادت از دلش محو می‌کند و الوهیت خداوند یکتا و یگانه را در آن جای می‌دهد. هم‌چنین حقیقت جمع و فرق است، یعنی بین اله و معبود واقعی و اله و معبود ساختگی و دروغین فرق قائل می‌شود و الوهیت، عبادت، محبت، خوف، رجا، توکل و استعانتش را بر اله و معبود واقعی که پروردگاری جز او نیست، جمع می‌کند و نیز حقیقت تجرید و تفرید است: یعنی از عبادت غیر خدا خود را رها کرده و تنها او را سزاوار عبادت می‌داند. پس تجرید (از غیر بریدن) نفی است و تفرید (خدا را یکی دانستن) اثبات است و مجموع آن دو توحید است.

ولاء و براء، محو و اثبات، جمع و فرق و تجرید و تفرید که مربوط به توحید الوهیت هستند، اموری سودمند، ثمربخش و نجات‌دهنده هستند که سعادت‌مندی و رستگاری با آن‌ها میسر می‌شود.

<sup>۲۳۲</sup>. ممتحنه/۴.<sup>۲۳۳</sup>. زخرف/۲۷-۲۶.<sup>۲۳۴</sup>. انعام/۷۸-۷۹.<sup>۲۳۵</sup>. کافرون/۱-۲.

### ۳. منزلت بصیرت (بینش)

هرگاه فکر و اندیشه اصلاح شود، «بصیرت» حاصل گردد. بصیرت نوری است در قلب که به وسیله‌ی آن وعد و وعید، بهشت و دوزخ و آن چه را که خداوند در بهشت و دوزخ برای اولیا و دشمنانش فراهم کرده است، می‌بیند. مردم را می‌بیند در حالی که در پاسخ به دعوت حق، شتابان از قبرهایشان برخاسته‌اند، ملائکه‌ی آسمان‌ها نازل شده و آنان را احاطه نموده‌اند، کتاب (نامه‌ی اعمال، در دست صاحبانش) گذاشته می‌شود، پیامبران و گواهان آورده می‌شوند، میزان و ترازوی عدل و داد نهاده شده، صحیفه‌ها و نامه‌ها پخش می‌شوند، دشمنان اجتماع کرده و هر بستانکاری با بدهکار خود در آمیخته است، حوض (کوثر) و جام‌های لبابش از نزدیک نمایان شده است، تشنگان فراوان، اما کسانی که به حوض نزدیک می‌شوند، کم، پل برای عبور نصب می‌شود و انبوه مردم به سوی آن رانده می‌شوند، نور و روشنایی برای عبور از میان تاریکی‌های آن، تقسیم می‌شود، آتش در زیر آن زیانه می‌کشد و کسانی که در آن سقوط می‌کنند، چندین برابر نجات‌یافتگان هستند.

پس چشم بصیرت در دلش گشوده می‌شود و همه‌ی این امور را مشاهده می‌کند و دلیل و شاهدی در قلبش به پا می‌خیزد که آخرت و پایداریش و دنیا و سرعت زوالش را به او می‌نمایاند.

«بصیرت» نوری است که خداوند آن را بر دل می‌تاباند و آن چه را که پیامبران خبر داده‌اند، به سبب آن می‌بیند، به شکلی که گویی با چشم سر آن را مشاهده می‌کند و سودمند و زیانمندشدنشان به سبب پیروی یا مخالفت با آن چه که پیامبران به سوی آن فرا می‌خوانند، در نظرش حقیقت می‌یابد. ایسن مفهوم سخن بعضی از عارفان است که می‌گویند: بصیرت، یعنی اطمینان یافتن از سودمند یا زیانمند شدن از چیزی.

عده‌ای نیز گفته‌اند: بصیرت چیزی است که شخص را از حیرت سرگردانی می‌رهاند و این یا به سبب ایمان و یا به سبب مشاهده‌ی عینی میسر می‌شود. بصیرت دارای سه درجه است که با کامل شدن آن‌ها، بصیرت نیز کامل می‌شود: بصیرت در اسماء و صفات، بصیرت در امر و نهی و بصیرت در وعد و وعید.

### درجه‌ی اول: بصیرت در اسماء و صفات

نباید ایمان شخص تحت تأثیر شبهاتی قرار بگیرد که با وصف خدا و پیامبر ﷺ از

ذات الهی، در تضاد است، بلکه باید این شبهات در زیان‌رسانی به منزله‌ی شک و شبهه در وجود خدا به شمار بروند و هر دو در نزد اهل بصیرت به یک گونه مصیبت آور هستند.

چشم بینای دل باید پروردگار را مشاهده کند که بر عرش استوا یافته است، امر و نهی خود را صادر می‌کند، حرکات و سکانات عالم بالا و پایین و همه‌ی موجودات را زیر نظر دارد، صداهایشان را می‌شنود، بر اسرار و نهان‌هایشان آگاه است، امور مملکت‌ها تحت تأثیر تدبیر اوست و از جانب او صادر می‌شود و به سوی او بالا می‌رود. ملائک پیشگاه او، اوامرش را در گوشه و کنار هستی اجرا می‌کنند، دارای صفات کمال و جلال است، پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است، مثل و مانندی ندارد، آن گونه است که در کتابش خود را توصیف می‌کند و بالاتر از آن چه بندگان می‌گویند، زنده‌ای است که مرگ به سراغش نمی‌آید، قائم به ذات خویش است و هرگز نمی‌خوابد، دانا و آگاهی است که ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پوشیده و پنهان نیست، بینایی است که حرکت مورچه‌ی سیاه بر یک سنگ تیره را در شب تاریک می‌بیند، شنوایی است که همه‌ی صداها را با وجود اختلاف در زبان‌ها و درخواست‌های گوناگون می‌شنود، کلماتش همه صدق و عدل است، ذات و صفاتش بالاتر از آن است که شبیه صفات مخلوقاتش باشد، افعالش با عدل، حکمت، رحمت، نیکی، فضل و منت، همه‌ی آفریده‌هایش را فرا گرفته است، خلق و امر، فضل و نعمت، ملک و حمد و ستایش و بزرگداشت، همه از آن اوست، اول، آخر، ظاهر و باطن است که قبل، بعد، بالاتر و پایین‌تر از او کسی نیست. اسم‌هایش همه، مدح و سپاس و ستایش و بزرگداشت او هستند، بنابراین بهترین و نیکوترین‌اند (اسماء حسنی). صفاتش همه کمال و جلالند و افعالش همه حکمت، رحمت، مصلحت و عدل هستند. هر یک از آفریده‌هایش دلیلی بر وجود اوست و راهنمایی است برای کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد. آسمان‌ها و زمین و آن چه را که در میان آن‌هاست بیهوده نیافریده است. انسان را بیهوده و بیکاره رها نکرده است، بلکه آنان را برای برپاداشتن توحید و عبادت خود آفریده است و نعمت خود را بر آنان فرو ریخته است تا با شکر آن برای دستیابی به فضل و اکرام بیشتر خداوند، توسل بجویند. خداوند متعال با شیوه‌های مختلف خود را به بندگان معرفی کرده و به آیات، نشانه‌ها و ارشاداتش تنوع بخشیده است و آنان را از هر دری به سوی محبت

خود فرا می خواند، محکم ترین رشته ی عهد و پیمان را میان خود و بندگانش گسترانده، نعمتش را به صورت کامل بر آنان فرو ریخته و حجت را بر آنان تمام کرده است. نعمت را به آنان ارزانی داشته و رحمت و مهربانی را بر خود واجب نموده و نوشته ی زیر را ضمانت آن قرار داده است که: رحمت خدا بر خشم و غضبش غالب است.

تفاوت مردم در این بصیرت، بر حسب تفاوت شناخت و فهم آنان از نصوص نبوی و مضرات شبهه هایی است که مخالف حقیقت های نهفته در آن نصوص است.

ضعیف ترین مردم از لحاظ بصیرت، اهل کلام باطل و ناپسند هستند که سلف آن را مذمت کرده اند، زیرا از نصوص اسلامی و معنی و مفهوم آن آگاهی کافی نداشته و شبهات به راحتی به دل هایشان راه می یابند. اگر احوال عامه ی مسلمانان را که از نظر بسیاری از آنان، مؤمن نیستند، مورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که بصیرت آنان کامل تر، ایمانشان محکم تر، در برابر وحی تسلیم تر و پیروی آنان از حق بیشتر از متکلمین می باشد.

### درجه ی دوم: بصیرت در امر و نهی

بصیرت در امر و نهی، یعنی پرهیز از مخالفت با آن به سبب تاویل، تقلید و پیروی از هوا و هوس. نباید در دل شخص شبهه ای باشد که با علم و آگاهی او از اوامر و نواهی پروردگار منافات داشته باشد و یا خواسته و خواهشی درونی او را از اطاعت و فرمانبرداری باز دارد و یا تقلید کورکورانه او را از تلاش برای دریافت فهم احکام از سرچشمه ی نصوص اسلامی باز دارد. به این ترتیب دانایان با بصیرت از دیگران مشخص می شوند.

### درجه ی سوم: بصیرت در وعد و وعید

بصیرت در وعد و وعید این است که انسان با چشم دل نظاره گر این باشد که خداوند دیر یا زود، در دنیا و آخرت به اعمال نیک و بد او رسیدگی خواهد کرد و این از لازمه های الوهیت، ربوبیت، عدل و حکمت خداوند به شمار می رود و شک در این مورد، به منزله ی شک در الوهیت، ربوبیت و حتی وجود خداوند به شمار



می‌رود، زیرا غیرممکن است که خداوند به اعمال بندگان رسیدگی نکند و آنان را بیهوده و سرگردان به حال خود رها کند. خداوند از چنین پنداری پاک و منزّه و بالاتر از آن است.

پس گواهی عقل بر پاداش و مجازات، همانند گواهی آن بر وحدانیت خداست. بنابراین می‌توان گفت: معاد از طریق عقل، معلوم و مشخص است و به وسیله‌ی وحی تفصیل و جزئیات آن بیان شده است. بر همین اساس، خداوند، انکار معاد را کفر به شمار می‌آورد، زیرا انکار معاد، انکار قدرت و الوهیت خداوند است و این دو مورد مستلزم کفر ورزیدن به خداوند هستند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْمُكَ إِذًا كُنَّا ثُرَابًا اُنْتَأَىٰ خَلْقُ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. «اگر باید در شگفت بمانی، شگفت‌انگیز (ترین چیز) سخن ایشان است که می‌گویند: آیا هنگامی که خاک شدیم، آیا دوباره آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنیم؟ آنان کسانی‌اند که به پروردگارشان ایمان ندارند و غل‌ها و زنجیرها به گردن‌هایشان می‌افتد و دوزخیانند و در آتش جاودانه می‌مانند».<sup>۲۳۶</sup>

درباره‌ی این آیه دو قول زیر وجود دارد:

۱. از سخن آنان تعجب کن که می‌گویند: ﴿أَنْذَاكُنَّا ثُرَابًا اُنْتَأَىٰ خَلْقُ جَدِيدٍ﴾. شگفتا از سخن آنان، چگونه می‌توانند این امر مهم را انکار کنند، در حالی از خاک آفریده شده و قبل از آن چیزی نبوده‌اند.
۲. اگر از شرک و عدم عبادت آنان برای خدای یکتا و یگانه تعجب می‌کنی، انکار رستخیز و معاد که می‌گویند: ﴿أَنْذَاكُنَّا ثُرَابًا اُنْتَأَىٰ خَلْقُ جَدِيدٍ﴾. شگفت‌انگیزتر از آن است.

بر اساس این دو سخن، انکار معاد و رستخیز از طرف انسان بسیار شگفت‌برانگیز است و عین انکار پروردگار، کفر ورزیدن به او، انکار الوهیت، قدرت، حکمت، عدل و حکمرانی او به شمار می‌رود.

شیخ الاسلام هروی مؤلف کتاب «منازل السائرین» که کتاب حاضر شرح آن است، درباره‌ی «بصیرت» روش دیگری دارد و می‌گوید: بصیرت چیزی است که شخص را

از حیرت و سردرگمی می‌رهانند و اولین درجه‌ی آن را این می‌دانند که: بنده باید بداند حق تعالیم و فرمایشات پیامبر ﷺ بر او این است که با قطع و یقین آن‌ها را بپذیرد و بر اساس آن عمل نماید و از روی حمیت و غیرتمندی، به سبب (نادیده گرفته شدن آن از طرف دیگران) بر سر خشم آید.

مفهوم سخنان او این است: هر چه پیامبر ﷺ آن را با خود آورده است، از یک حقیقت راستین سرچشمه گرفته است و هر کس از تعالیم او پیروی کند، بیم و هراسی برای او باقی نمی‌ماند، بلکه از سرانجام دنباله‌روی‌اش در امنیت کامل است، زیرا از چیزی پیروی کرده است که حق مطلق است و بیم و هراسی بر پیروان حق نیست. حق تعالیم و دستورات پیامبر ﷺ بر شخص این است که: آن چه را که به آن امر شده است، بدون کم‌ترین شک و شکوه‌ای به انجام رساند و آن چه بر عهده‌ی شخص است و بدون آن از گناه تبرئه نخواهد شد، این است که: از روی تصدیق و باور و بدون اندک شک و شبهه‌ای، امتثال امر نماید و خشم و نارضایتی خود را نسبت به کسی که با آن تعالیم و دستورات مخالفت می‌ورزد، اعلام دارد، به خاطر حمیت و غیرتمندی از این که مبدا حق آن تعالیم را ضایع کرده و نسبت به آن سستی کرده باشد.

غیرتمندی و حمایت به نظر شیخ الاسلام هروی، از لازمه‌های کامل شدن بصیرت است، زیرا شخص به اندازه‌ی شناخت خود از حق و محبت و بزرگداشت آن، به خاطر ضایع شدن آن غیرت نشان می‌دهد و خشم و ناخرسندی خود را از کسی که حق را پایمال می‌کند، ابراز می‌دارد و این بیانگر محبت، بزرگداشت و احترام شخص نسبت به حق است و عین بصیرت است. همان‌طور که شک و گمان از کمال فرمانبرداری می‌کاهد و سبب کوری چشم بصیرت می‌شود، عدم خشم و نارضایتی در برابر پایمال شدن و نادیده گرفته شدن حقوق و حدود الهی نیز سبب کوری چشم بصیرت می‌شود.

هروی درجه‌ی دوم از بصیرت را چنین بیان می‌کند: گواهی شخص بر عادلانه بودن امر خداوند در هدایت نمودن و گمراه کردن مردم و نیز در این که خداوند شخص را از نفس اماره‌اش رهایی داده است، رشته‌ی وصل (خود با او) را مشاهده کند.

منظور هروی رحمته‌الله از گواهی بر عدالت خداوند در امر هدایت یا گمراه نمودن

مردم، دو مورد زیر است:

۱. یگانه و یکتا بودن خداوند در امر آفرینش، هدایت و گمراهی.

۲. این امر از جانب خداوند، از روی حکمت و عدالت است، نه به صورت اتفاقی و خواست و اراده‌ی محضی که بر اساس آن اشیاء را در جایگاه و منزلت واقعی خود قرار ندهد، بلکه از روی حکمتی است که هدایت بنده‌ای را اقتضا می‌کند که در صورت هدایت شدن رشد می‌کند، آن را پذیرا می‌شود، شکر آن را به جای می‌آورد و به بار می‌نشیند. خداوند از همه آگاه‌تر است که پیام و رسالتش را در کجا قرار دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾. «این چنین برخی را با برخی دیگر آزموده‌ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی هستند که خداوند از میان ما برایشان منت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد.»<sup>۳۳۷</sup> تنها اینان هستند که ارزش نعمت هدایت را می‌دانند، شکر آن را به جای می‌آورند و خداوند را به خاطر این که آنان را در گروه هدایت‌شدگان قرار داده است، دوست می‌دارند و حمد و سپاسش را به جای می‌آورند. خداوند در هدایت و گمراه نمودن افراد از مسیر عدالت و احسان عدول نکرده و کسی را که شایسته‌ی نزدیکی، هدایت و گرامیداشت است، هرگز از درگاه رحمتش نمی‌راند، بلکه تنها کسانی را از خود می‌راند که شایسته‌ی رانده شدن هستند و حکمت و محمود بودن خداوند، نزدیک نمودن و بزرگداشت چنین کسانی را بر نمی‌تابد یا این که آنان را از جمله‌ی خواص و اولیای خود قرار دهد. تنها جای این سؤال باقی است که: چرا خداوند چنین افرادی را آفریده است؟

در پاسخ باید گفت که: این سؤال افرادی نادان، ستمگر و گمراه است که در جهل و ظلم و گمراهی خود غوطه‌ور هستند، زیرا آفرینش اضداد از ویژگی‌های کمال ربوبیت به شمار می‌رود، مانند: آفرینش شب و روز، سرما و گرما، لذت و درد، خیر و شر، بهشت و دوزخ و...

و در پایان می‌خواهد بگوید: از این که خداوند به تو توفیق عبادت عنایت فرموده و تو را از نفس رهانده و به سوی خود کشانده است، باید متوجه شوی که می‌خواهد

تو را به خودش نزدیک سازد، هروی در عبارت خود، برای بیان مفهوم «توفیق»، از لفظ «جذب» و برای «تقریب» به معنی نزدیک نمودن، از لفظ «وصال» استفاده کرده است و منظور او از «جبل» یا ریسمان، آن چیزی است که شخص را به خدا می‌رساند و به طور کل به این نکته اشاره می‌کند که شخص باید با احساس توفیق الهی و رهایی‌اش از نفس اماره و چنگ زدن به ریسمان خدا - که همان عهد و پیمان و توصیه‌ی خداوند به بندگان خود است - بر این استدلال کند که خداوند او را به خود نزدیک می‌سازد.

این (توفیق الهی در نزدیک شدن به خداوند) را مشاهده می‌کند تا قوی‌ترین انگیزه بر عبادت، شکر و خالص نمودن عبادت باشد. این همه از نشانه‌های بصیرت کاملی است که به درجه‌ی سوم منتهی می‌شود. این درجه، به نظر هروی، سبب جوشش معرفت و رویش فراست و زیرکی خواهد شد.

هروی درست می‌گوید که به سبب این بصیرت، چشمه‌های معارف در دل شخص می‌جوشند، معارفی که با درس و مطالعه حاصل نمی‌شوند، بلکه فهم کتاب و سنت است که خداوند آن را بر حسب بصیرت قلب، به بنده‌اش عطا می‌کند.

### فراست ثمره‌ی بصیرت

بصیرت، در سرزمین دل، سبب رویش فراست می‌شود. فراست نوری است که خداوند آن را بر دل می‌تاباند و به وسیله‌ی آن حق را از باطل و راست را از دروغ تشخیص می‌دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾. «بی‌گمان در این نشانه‌هایی برای افراد هوشمند موجود است».<sup>۲۳۸</sup> مجاهد «متوسمین» را «مفرسین»، یعنی افراد با فراست و هوشمند، می‌داند. ترمذی از حدیث ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «اتَّقُوا فَرَاَسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». «از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزد، زیرا مؤمن با نور خداوند عزوجل می‌نگرد».<sup>۲۳۹</sup> و سپس آیه‌ی زیر را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾. «تَوَسَّم» باب تفعل از «سیم» و به معنی علامت و نشانه است و از این جهت

<sup>۲۳۸</sup> حجر/۷۵.

<sup>۲۳۹</sup> ترمذی ۳۱۲۷ آن را روایت کرده است و در سندش «عطیه عوفی» است که ضعیف است.

«مُتَقَرِّس» را «مَتَوَسِّم» می‌نامند که با آن چه مشاهده می‌کند بر چیزهای پنهانی و ناپیدا استدلال می‌کند، پس با چیزهای عیان و آشکار به ایمان راه می‌یابد. بنابراین خداوند بهره‌مند شدن از آیات و نشانه‌ها را مخصوص این گروه می‌داند، زیرا به وسیله‌ی آن چه که مشاهده می‌کنند بر حق بودن آن چه که پیامبران از آن خبر داده‌اند، از قبیل امر و نهی و پاداش و مجازات، استدلال می‌کنند. خداوند این را به آدم عليه السلام الهام کرده و بدو آموخت، آن‌گاه که نام‌های همه‌ی اشیاء را به او یاد داد و گوش و چشم و قلب و... به او عطا نمود تا به وسیله‌ی آن حقیقت، مزایا و ویژگی‌های اشیاء را بشناسد و با استفاده‌ی درست و قرار دادن هر نعمتی در جایگاه مناسب بر اساس خلقت و فطرت، شکر آن را به جای آورد. زیرا همه‌ی نعمت‌ها برای او آفریده شده و در اختیار او هستند. فرزندان آدم نیز نسخه‌های کپی شده و جانشینان او هستند. پس هر قلبی قابلیت آن را دارد و این استعداد در او نهفته می‌باشد و به وسیله‌ی آن بر او اتمام حجت می‌شود، پند و عبرت گرفته می‌شود و دلالت و راهنمایی صورت می‌گیرد. خداوند پیامبرانش را برای یادآوری و کامل کردن این استعداد مبعوث کرده است و به این ترتیب نور وحی و ایمان به نور فراست و استعداد افزوده می‌شود. این نور علی نور، سبب تقویت بصیرت و درخشنده‌تر شدن آن نور می‌شود و با افزایش مواد نورافزا و دوام آن، ادامه می‌یابد.

این نور هم‌چنان در افزایش است تا این که بر چهره، اعضا، گفتار و کردار شخص نمایان می‌شود.

کسی که هدایت خدا را نپذیرد و به آن توجه نکند، قلبش در نیام فرو می‌رود، در نتیجه تیره و تار شده و چشم بصیرتش کور می‌شود، حقایق ایمان از او پوشیده و پنهان می‌ماند، حق را باطل و باطل را به صورت حق می‌بیند و گمراهی و هدایت را از هم تشخیص نمی‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. «هرگز! هرگز! اصلاً کردار و تلاش (زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است».<sup>۲۴۰</sup> «رین و ران» مانع و حجابی است که دل را از مشاهده‌ی حق و پذیرش آن باز می‌دارد.

کم یا زیاد بودن فراست، به شدت و ضعف بصیرت بستگی دارد. فراست

صادقان، آن کسانی که خدا و دینش را می‌شناسند، متصل به خداست، زیرا همت آنان در آن چه که به محبت، شناخت و بندگی خدا و نیز دعوت مردم به سوی آن مربوط میشود، بر اساس بصیرت و بینش است. فراست آنان به نور وحی و نور ایمان مربوط است و در گفتار، کردار و... آن چه را که سبب خوشنودی یا خشم خدا می‌شود، تشخیص می‌دهد، بین پاک و ناپاک، حق و باطل و راست و دروغ فرق قائل می‌شود و مقدار استعداد سالکان را می‌داند و هر انسانی را به اندازه استعداد و توانایی‌اش از لحاظ علم، اراده و عمل به (حرکت) وا می‌دارد.

فراست آنان دائماً پیرامون این در پرواز است که: راه و روش (سنت) پیامبر ﷺ را کشف کنند و آن را از سایر راه‌ها خالص گردانند و عیوب نفس و آفت‌های اعمال را که شخص را از سلوک در مسیر پیامبران باز می‌دارند، شناسایی کنند. این با ارزش‌ترین نوع بصیرت و فراست است و سودمندترین نوع آن در دنیا و آخرت برای بنده می‌باشد.

### قصد شورآفرین

پس از آن که شخص بیدار شد و بصیرت یافت، «قصد» و اراده‌ی صادقانه در وجودش ایجاد می‌شود و قصد و نیت خود را برای هجرت به سوی خدا متمرکز می‌کند و یقین می‌یابد که چاره‌ای جز آن ندارد. پس بار سفر می‌بندد، توشه و زادش را برای روز آخرت فراهم می‌کند، از موانع بازدارنده‌ی سفردوری می‌گزیند و از دلبستگی‌هایی که او را از حرکت باز می‌دارند، دل می‌کند.

شیخ هروی آن را قصدی می‌داند که شخص رابه سفر وا می‌دارد، از شک و تردید می‌رهاند و او را به دوری جستن از امیال و آرزوهای نفسانی فرا می‌خواند. شخص را به سیر و سلوک بی‌وقفه و به دور از شک و تردید وا می‌دارد و هدفی جز بندگی ندارد و به دنبال خودنمایی، ریاکاری، تعریف و تمجید مردم و مقام و منزلت در میان آنان نیست. در مسیر خود هر مانع و سبب بازدارنده‌ای را از میان بر می‌دارد و هر سختی و مشکلی را آسان می‌گرداند و خود را وقف و تسلیم تهذیب علم می‌کند و به داعی حکمت‌های نهفته در احکام دینی لبیک می‌گوید.

پس تسلیم علم می‌شود تا به وسیله‌ی آن خود را تهذیب و اصلاح نماید و تصمیم می‌گیرد تا به داعی حکم و فرمان اوامر دینی، هرگاه که او را فرا بخواند،

لیک گوید، زیرا حکم را در هر کدام از مسائل علم، ندا دهنده‌ای است که شخص را از لحاظ علم و عمل به سوی ایمان فرا می‌خواند و شخص قصد می‌نماید که آن داعی را لیک گوید.

اما لیک به اسرار و حکمت‌هایی که انگیزه‌ی تشریع حکم بوده‌اند، چیزی بیشتر از فرمانبرداری صرف است. زیرا آن اسرار و حکمت‌ها، به سوی محبت، بزرگداشت، معرفت، حمد و سپاس فرا می‌خوانند. پس حکم دستورات دینی به امثال و فرمانبرداری فرا می‌خوانند، اما حکمت‌ها و مقاصد نهفته در آن‌ها به سوی معرفت و محبت دعوت می‌کنند.

## ۴. منزلت عزم

هرگاه قصد و نیت استوار شود، به «عزم» جازمی تبدیل می‌شود که لازمه‌ی آن آغاز سفر مقرون به توکل برخداست. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾. «پس هرگاه عزم نمودی بر خدا توکل کن».<sup>۲۴۱</sup>

«عزم»، قصد و نیت قطعی همراه با انجام کار است. بنابراین می‌گویند: عزم آغاز حرکت برای دستیابی به مقصود است و مسلم است که شروع حرکت، ناشی از عزم است و خود عزم نیست، اما چون «عزم» و «شروع به کار»، همزمان و متصل به هم هستند، چنان پنداشته می‌شود که یکی هستند. حقیقت عزم، متمرکز نمودن قوای اراده بر انجام فعل است.

عزم دو نوع است:

۱. عزم و اراده‌ی مرید برای قرار گرفتن بر سر راه که این از مراحل آغازین به شمار می‌رود.

۲. عزم و اراده‌ی مرید در طول مسیر حرکت که خاص‌تر از عزم قبلی است و از جمله‌ی مقامات به شمار می‌رود. انشاءالله در جای مناسب به آن اشاره خواهیم کرد.

در این منزل، سالک باید حقوق و تکالیفش را بشناسد تا حقوقش را برگیرد و تکالیفش را ادا نماید. این مقام «محاسبه» می‌باشد که قبل از «توبه» قرار دارد، زیرا اگر کسی حقوق و تکالیفش را بشناسد، به انجام وظیفه و رهایی از بار مسئولیت آن اقدام می‌کند و این همان «توبه» می‌باشد.

باید بدانیم ترتیب این مقام‌ها و منازل به اعتبار آن نیست که سالک مقامی را طی می‌کند، از آن جدا می‌شود و سپس به مقام بعدی منتقل می‌شود، آن‌گونه که در منزلگاه‌ها و اردوگاه‌های دنیوی مرسوم است. این غیرممکن است. مگر نمی‌بینیم که «یقظه» بیداری، در همه‌ی منازل به همراه سالک است و از او جدا نمی‌شود. بصیرت، اراده و عزم نیز به همین صورت است.

هم‌چنین «توبه» نه تنها از اولین منازل به شمار می‌رود، بلکه آخرین مقام نیز هست و در هر مقامی به همراه سالک است. بنابراین خداوند آن را آخرین مقام



خواص خود قرار داده است. بنابراین در مورد غزوه‌ی تبوک که آخرین غزوه می‌باشد و یاران پیامبر ﷺ تا آن هنگام، همه‌ی وادی‌ها، احوال، بدایات و نہایات را طی کرده‌اند، می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ يَهْدِي مَنْ يَرِئُفُ ۚ﴾. «خداوند توبه‌ی پیغمبر (از اجازہ دادن منافقان بہ عدم شرکت در جہاد) و توبه‌ی مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری کہ در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آن کہ دل‌های دستہ‌ای از آنان اندکی ماندہ بود کہ منحرف شود. باز ہم خداوند توبه‌ی آنان را پذیرفت چرا کہ او بسیار رئوف و مہربان است». <sup>۲۴۲</sup> می‌بینیم کہ توبہ را آغاز و پایان کار آنان قرار دادہ است. در آخرین سورہ‌ای نیز کہ بر پیامبر ﷺ نازل شد، می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾. در صحیح بخاری و مسلم از ام‌المؤمنین عایشہ رضی اللہ عنہا روایت شدہ است کہ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا صَلَّى صَلَاةً بَعْدَ أَنْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ السُّورَةُ وَالْإِقَالُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَ بِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ». «پیامبر خدا ﷺ پس از این کہ این سورہ برایشان نازل شد، در رکوع و سجود ہر نمازی کہ می‌گزارد، می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَ بِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» این تفسیر و برداشت او از قرآن [سورہ‌ی عصر] بود. <sup>۲۴۳</sup>

پس توبہ نہایت کار ہمہ‌ی سالکان و اولیاء اللہ است و غایتی است کہ خداشناسان و بندگان دانا، بہ سوی آن در حرکت‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا \* لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾. «ما امانت (اختیار و ارادہ) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و حال این کہ انسان زیر بار آن رفت (برخی از آنان) واقعاً ستمگر و

<sup>۲۴۲</sup> توبہ/۱۱۷.<sup>۲۴۳</sup> بخاری ۴۹۶۷ و مسلم ۴۸۴ و ۲۱۹.

نادانند و سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را کیفر دهد و بر مردان و زنان مؤمن ببخشد. خداوند همواره بس بخشاینده و مهربان بوده است.<sup>۲۴۴</sup> در این آیه نیز خداوند توبه را غایت همه‌ی مردان و زنان مؤمن قرار داده است.

«صبر» نیز در هیچ مقامی از بنده جدا نمی‌شود.

این ترتیب، مترتب شدن چیزی بر شرطی است که وجودش به آن بستگی دارد و مقرون به آن است. به عنوان مثال: «رضا» بر «صبر» مترتب است، زیرا وجود آن به صبر بستگی دارد و بدون آن وجودش غیرممکن است. هرگاه گفته شود که مقام «رضا» بعد از مقام «صبر» قرار دارد، به این معنی نیست که شخص از مقام صبر جدا و به مقام رضا منتقل می‌شود، بلکه به این معنی است که به مقام رضا دست نمی‌یابد تا این که پیشاپیش «صبر» را به آن تقدیم کند. باید در مقامات بندگی به این ترتیب پی برد.

پس دانستیم که «قصد» و «عزم» بر سایر منازل مقدم هستند و «محاسبه» بر «توبه» مقدم است، زیرا اگر بنده‌ای خود را محاسبه کند، خود را از آن چه که به زیان اوست، می‌رهاند و این حقیقت توبه می‌باشد. منزل «توکل» نیز قبل از مقام «انابت» قرار دارد، زیرا برای رسیدن به مقام «انابت» بر خدا توکل می‌کند، پس توکل وسیله و انابت هدف است.

## ۵. منزلت محاسبه

یقظه (بیداری)، فکر (اندیشه)، بصیرت (بینش) و عزم که قبلاً به آن اشاره کردیم، اساس و پایه برای سایر مقامات و منازل هستند و مدار و محور همه‌ی منازل سفر به سوی خدا بر گرد آن‌هاست و بدون توقف در آن منازل چهارگانه، سفر امکان‌پذیر نمی‌باشد. ترتیب این منازل، همانند ترتیب سفرهای حسی و ظاهری است. کسی که در شهر و دیار خود مقیم است، سفر نخواهد کرد تا هنگامی که از غفلت بیرون بیاید و به فکر سفر بیفتد و سپس در کار و بار سفر و ارزش آن و مصالح و منافع خود در آن بنگرد و به آماده شدن و تهیه‌ی زاد و توشه‌ی لازم برای سفرش بیندیشد و نهایتاً عزم خود را جزم کند. پس از قصد و عزم بر سفر، به منزل «محاسبه» منتقل می‌شود که عبارت است از این که شخص حقوق و تکالیف خود را شناسایی کند، تا حقوقش را برگیرد و تکالیفش را به انجام رساند، زیرا راهی سفری بدون بازگشت است.

سالک در منزل «محاسبه» می‌تواند در منزل «توبه» نیز فرود آید، زیرا هرگاه به محاسبه‌ی خود بپردازد، حقوقی را که بر عهده‌ی اوست شناسایی می‌کند، پس با ادای آن حقوق خود را در نزد صاحبش از بار مسئولیت می‌رهاند. حقیقت توبه همین است و مقدم شدن محاسبه بر آن از این جهت بهتر است.

مؤخر دانستن محاسبه بر توبه نیز از این جهت است که محاسبه، تنها پس از تصحیح توبه صورت می‌پذیرد. اما حقیقت این است که توبه در بین دو محاسبه قرار گرفته است، محاسبه‌ای قبل از آن، که وجوب توبه را اقتضا می‌کند و محاسبه‌ای پس از آن، که حفظ و نگهداری توبه را اقتضاء می‌کند. پس توبه با دو محاسبه در میان گرفته شده است. آیه‌ی زیر بر محاسبه دلالت دارد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِعَادٍ﴾. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است». <sup>۲۴۵</sup> خداوند متعال بنده‌ی خود را امر می‌کند تا بنگرد که چه چیزی را برای قیامت خود پیش می‌فرستد و این متضمن محاسبه‌ی خویش بر آن است و این که بنگرد آیا آن چه را پیشاپیش خود فرستاده است، شایستگی آن را دارد که با آن به دیدار خدا بشتابد یا خیر؟

منظور از این نگاه: کمال آمادگی برای روز رستخیز و پیشاپیش فرستادن آن چیزی است که او را از عذاب خدا می‌رهاند و موجب سرافرازی او در محضر خداوند می‌شود. عمرین خطاب علیه السلام می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَزَيَّنُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ». «خود را محاسبه کنید قبل از آن که شما را محاسبه کنند و (اعمال) خود را بسنجید قبل از آن که (اعمال) شما را بسنجند و خود را برای ارائه و نمایش بزرگ بیارایید، ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾». «در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید و چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند».<sup>۲۴۶</sup>

### چه چیزی تو را در برابر پروردگارت مغرور و فریفته ساخته است؟

سرآغاز محاسبه این است که نعمت‌های پروردگار را با گناهان و بدی‌های خود مقایسه کنی تا تفاوت آن را آشکارا ببینی و به این نکته پی ببری که تنها دو راه بیشتر نخواهد بود: یا عفو و بخشش و رحمت الهی و یا هلاکت و نابودی.

با این مقایسه پی خواهی برد که پروردگار، پروردگار است و بنده، بنده و نیز حقیقت نفس و ویژگی‌های آن و عظمت و جلال ربوبیت و یکتا و یگانه بودن خداوند در کمال و فضل و منت نهادن بر تو آشکار می‌شود و در می‌یابی که هر نعمتی از جانب او فضل و منت است و هر نعمت و عذایی، عدل، در حالی که قبل از این مقایسه، حقیقت نفس و ربوبیت خالقش بر تو پوشیده بوده است و بر اساس همین مقایسه پی برده‌ای که منبع همه‌ی شر و بدی‌ها و اساس همه‌ی کم و کاستی‌ها نفس است، نفس که جاهل و ستمگر است و اگر فضل و رحمت الهی نبود، هرگز تزکیه نمی‌شد و اگر هدایت او نبود، هدایت نمی‌یافت و اگر ارشاد و توفیق خداوند نبود، به هیچ خیر و نیکی‌ای دست نمی‌یافت و حاصل شدن همه‌ی این‌ها از جانب آفریننده‌اش بوده است. همان‌طوری که وجودش ذاتی نیست، کمال وجودش نیز ذاتی نمی‌باشد و تنها عدم و نیستی آن ذاتی است - عدم ذات و عدم کمال - و اینجاست که حقیقتاً اعلام می‌داری: «أَبُوؤ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوؤ بِذَنْبِي». «به نعمت تو بر من و به گناهان خودم اعتراف می‌کنم».

سپس نیکی‌ها و بدی‌هایت را با هم مقایسه می‌کنی و پی خواهی برد که کدام یک بیشتر و ارزشمندتر هستند. این مقایسه بین اعمال و کردار شخص صورت می‌گیرد.

### ابزار مقایسه

این مقایسه بر کسی که نور حکمت، بدگمانی به نفس و قدرت تشخیص نعمت از فتنه (وسیله‌ی امتحان و...) را نداشته باشد، سنگین خواهد بود. پس مقایسه، به نور حکمت بستگی دارد و آن نوری است که خداوند به وسیله‌ی آن قلب‌های پیروان پیامبران را روشن می‌سازد و بر اساس شدت و ضعف آن، تفاوت‌ها دیده می‌شود و محاسبه امکان‌پذیر می‌شود.

منظور از نور حکمت در این جا علم و دانشی است که شخص به وسیله‌ی آن حق و باطل، هدایت و گمراهی، سود و زیان، کامل و ناقص و خیر و شر را از هم تشخیص دهد و درجات متفاوت اعمال و الویت‌ها و شایستگی و ناشایستگی آن را شناسایی می‌کند و به هر اندازه‌ای که بهره‌ی او از این نور بیشتر باشد، بهره‌مندیش از قدرت محاسبه بیشتر خواهد بود.

سوءظن نسبت به نفس هم مورد نیاز است، زیرا حسن ظن داشتن به نفس، شخص را از بازرسی کامل و درست باز می‌دارد و او را می‌فریبد، بنابراین بدی‌ها را نیکی و نقص‌ها را کمال می‌انگارد. عاشق، بدی‌ها و معایب معشوق را حسن و نیکویی می‌پندارد:

فَعَيْنُ الرَّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ      كَمَا أَنَّ عَيْنَ الشَّخْطِ تُبْذِرُ الْمَسَاوِيَا

«کسی که با دیده‌ی رضایتمندی بنگرد، از دیدن عیب و نقص‌ها ناتوان است، همان‌گونه که با دیده‌ی نارضایتی تنها بدی‌ها را می‌بیند».

تشخیص نعمت از فتنه (امتحان و ابتلا): منظور این است که شخص نعمت‌هایی را که بیانگر لطف و احسان الهی و یاور او برای رسیدن به سعادت ابدی هستند، از امکاناتی که طبق قانون استدراج در اختیار شخص نهاده می‌شوند، تشخیص دهد. چه بسیارند کسانی که طبق قانون استدراج از امکاناتی بهره‌مند شده‌اند، اما از حال خود بی‌خبرند و ثناگویی و تمجید جاهلان آنان را فریفته است و از این که خداوند نیازهایشان را برآورده کرده و بر خطاهایشان سرپوش گذاشته است، مغرور و فریفته شده‌اند. این سه مورد در نزد بسیاری از مردم، نشانه‌ی خوشبختی و رستگاری است.

علم آنان همین است.

هرگاه این سه مورد (نور حکمت، سوءظن به نفس، تشخیص نعمت از ابتلا) در کسی کامل شود، در می‌یابد که تنها نعمت‌ها و امکاناتی که او را به خدا نزدیک می‌سازد، نعمت حقیقی است و آن چه که سبب بریدن و دوری او از خدا گردد، بلا و مصیبتی در قالب نعمت می‌باشد. پس باید بداند که به استدراج مبتلا شده است. هم‌چنین باید فضل و منت الهی را از حجت و برهان تشخیص دهد و چه بسیارند کسانی که این موارد بر آنان ملتبس شده است.

پس بنده دائماً در بین فضل و منت پروردگار و حجت و برهان او قرار دارد و هرگز از این دو جدا نخواهد شد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾. «یقناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منت نهاد و تفضل کرد بدان‌گاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت».<sup>۲۴۷</sup> و می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُمُ لِلْإِنِّانِ﴾. «بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمون کرده است».<sup>۲۴۸</sup> و می‌فرماید: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾. «خدا دارای دلیل روشن و رسا است».<sup>۲۴۹</sup>

هرگونه امکانات و توان ظاهری و باطنی که بنده را برای جلب رضایت و اجرای اوامر پروردگار یاری کند، فضل و منت است، در غیر این صورت حجت و برهانی بر علیه او به شمار می‌رود. هم‌چنین هرگونه احوال درونی که در یاری رساندن به دین پروردگار و دعوت به سوی آن، بر بنده تأثیر بگذارد، فضل و منت پروردگار است و در غیر این صورت، حجت و برهانی بر علیه او می‌باشد.

هر مال و ثروتی که در راه خدا و کسب رضایت او صرف شود، نه به خاطر چشم‌داشت و سپاسگزاری مردم، فضل و منت پروردگار است، در غیر این صورت حجت و برهانی بر علیه اوست.

هر فراغتی که شخص در آن به چیزهایی پردازد که خدا از او می‌خواهد، فضل و منت است، در غیر این صورت حجت و برهانی بر علیه اوست.

۲۴۷. آل عمران/۱۶۴.

۲۴۸. حجرات/۱۷.

۲۴۹. انعام/۱۴۹.

هرگونه مقبولیت، احترام و محبوبیتی در میان مردم، اگر با خضوع و فروتنی در برابر پروردگار و شناسایی معایب نفس و اعمال و خیرخواهی برای مردم همراه باشد، فضل و منت پروردگار است، در غیر این صورت حجت و برهانی بر علیه اوست.

هرگونه بصیرت، پند، یادآوری و شناختی که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند، اگر سبب عبرت، افزایش عقل و خرد و شناخت بیشتری از ایمان شود، فضل و منت پروردگار است، در غیر این صورت حجت و برهانی بر علیه اوست.

هر احوالی که بنده با خدای خود داشته باشد، یا منزلتی که سیر و سلوک بسته به آن باشد و یا بنده خواست خدا را بر خواسته‌های خود ترجیح دهد، فضل و متی از جانب پروردگار است، اما اگر سالک به آن بسنده کند و رضایتمندی خود به آن را اعلام دارد و مقتضیات آن، از قبیل: لذت بردن و آرامش یافتن نفس از آن را ترجیح دهد، حجت و برهانی از طرف خدا بر علیه او خواهد بود.

پس بندگان باید در این موقعیت بزرگ و مهم بیندیشند و منت و محنت و نعمت و حجت را از هم تشخیص دهند، زیرا در بسیاری از موارد، این مسأله بر خواص مردم و اربابان سیر و سلوک نیز ملتبس می‌شود. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ «و خداوند هر که را که بخواهد به راه راست رهنمود می‌نماید».<sup>۲۵۰</sup>

### حقوق و تکالیف

اگر این مقایسه‌ها ادامه یابد، محاسبه دری از تشخیص به روی بنده می‌گشاید که به سبب آن می‌تواند حقوق خداوند، از قبیل: وجوب بندگی، اطاعت و دوری از معصیت را از حقوق خود تشخیص دهد. انسان حقوق و تکالیفی دارد که اگر تکالیف و واجباتش را به انجام رساند، حقوقش را دریافت می‌دارد. هر کس باید حقوق و تکالیفش را بشناسد و حق هر صاحب حقی را ادا نماید.

بسیاری از مردم، بسیاری از تکالیف و حقوقی را که بر عهده‌ی آن‌هاست، به عنوان حقوق خود به شمار می‌آورند و در نتیجه بین انجام دادن یا انجام ندادن آن سردرگم می‌شوند و اگر آن را انجام دهند، چنین تصور می‌کنند که فضل و کرم

نموده‌اند، نه این که یکی از تکالیف خود را انجام داده‌اند. در مقابل، گروه دیگری، بسیاری از اموری را که انجام دادن یا انجام ندادنش، حق آنان است، به عنوان تکلیف به شمار می‌آورند. در نتیجه، به هدف بندگی، چیزهایی را که حق آنان است، ترک می‌کنند، مثل: بسیاری از امور مباحی که ترک آن را تکلیف و عبادت می‌دانند، مثلاً کسی که با ترک ازدواج، نخوردن گوشت، میوه و... قصد عبادت و بندگی نماید. چنین کسی از روی نادانی حقوق خود را تکلیف می‌شمارد و در نتیجه ترک آن را واجب یا از بهترین عبادات و وسایل تقرب به خدا به شمار می‌آورد. پیامبر خدا ﷺ تصور چنین افرادی را رد می‌کند و در حدیث صحیح می‌فرماید: «أَنَّ تَقَرُّأَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ سَالُوا عَنْ عِبَادَتِهِ فِي السَّرِّ، فَكَاتَبَهُمْ تَقَالُوهَا. فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَا أَنَا فَلَا أَكُلُ اللَّحْمِ وَقَالَ الْآخَرُ: أَمَا أَنَا فَلَا أَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ وَقَالَ الْآخَرُ: أَمَا أَنَا فَلَا أَنَامُ عَلَى فِرَاشٍ. فَبَلَغَ النَّبِيُّ مَقَالَتَهُمْ، فَخَطَبَ وَقَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُ أَحَدُهُمْ: أَمَا أَنَا فَلَا أَكُلُ اللَّحْمِ وَيَقُولُ الْآخَرُ: أَمَا أَنَا فَلَا أَتَزَوَّجُ وَيَقُولُ الْآخَرُ: أَمَا أَنَا فَلَا أَنَامُ عَلَي فِرَاشٍ؟ لَكِنِّي أَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ وَأَكُلُ اللَّحْمَ وَأَنَامُ وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». گروهی از یاران پیامبر ﷺ از عبادت نهانی آن حضرت پرس و جو کردند و گویا آن را کم پنداشتند. پس یکی از آنان گفت: من هرگز گوشت نخواهم خورد. دیگری گفت: من نیز با هیچ زنی ازدواج نخواهم کرد و دیگری گفت: من نیز بر هیچ بستری نمی‌خوابم، سخنان آنان به گوش پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت در خطبه‌ای گفت: گروهی از مردم را چه شده است که یکی از آنان می‌گوید: گوشت نخواهم خورد و دیگری می‌گوید: با زنان ازدواج نمی‌کنم و دیگری نیز می‌گوید: بر هیچ بستری نمی‌خوابم؟ اما من ازدواج می‌کنم، گوشت می‌خورم، می‌خوابم، برمی‌خیزم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم. پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست. <sup>۲۵۱</sup>

بنابراین پیامبر ﷺ براثت می‌جوید از کسی که از سنت وی پیروی نکند و به هدف بندگی، چیزهایی را که خداوند مباح کرده است، ترک نماید، به گمان این که ترک امور مباح عبادت است. چنین کسی حقوق و تکالیفش را از هم تشخیص نداده است.

<sup>۲۵۱</sup>. بخاری ۵۰۶۳ و مسلم ۱۴۰۱ آن را از انس روایت کرده است.



### بسیار، اما در برابر او هیچ

یکی از موارد کامل‌کننده‌ی تشخیص این است: شخص بداند که رضایتمندی از عبادت خود، نشانه‌ی حسن ظن به نفس، عدم آگاهی از حقوق بندگی و عدم انجام عبادت آن‌گونه که شایسته‌ی پروردگار است، می‌باشد.

در نتیجه، عدم شناخت ویژگی‌ها و آفت‌های نفس و جهل از کم و کاستی‌های اعمال و شناختن پروردگار و حقوق او و عبادتی که شایسته‌ی اوست، سبب می‌شود که شخص از عبادت خود رضایت و حسن ظن داشته باشد. این حالت سبب ایجاد خودپسندی، تکبر و آفت‌های دیگری می‌شود که جریشان از گناهان کبیره‌ی ظاهری، از جمله: زنا، شرب خمر، فرار از میدان جهاد و... بزرگ‌تر است.

راضی بودن شخص از عبادت خود، نشانه‌ی بی‌خردی و حماقت اوست. ارباب عزم و بصیرت، پس از پایان هر عبادتی، بیشتر از هر زمان دیگری طلب مغفرت کرده‌اند، زیرا کوتاهی خود و کم و کاستی عبادت خود را مشاهده کرده و آن را شایسته‌ی جلال و کبریای پروردگار نمی‌دانند و اگر امر و دستور پرورگار نبود، با انجام چنین عبادت ناچیزی در پیشگاه او جسارت نمی‌کردند و آن را برای سید و سرور خود نمی‌پسندیدند.

خداوند متعال به کاروان حجاج دستور داده است که به دنبال روانه شدن از عرفات که گرانقدرترین و بهترین مکان است، طلب مغفرت نمایند و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوا كَمَا هَذَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ \* ثُمَّ أَيْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. «و هنگامی که از عرفات روان شدید، خدا را در نزد مشعرالحرام یاد کنید و همان‌گونه که شما را رهنمود کرده است خدا را یاد کنید، اگر چه پیش از این جزو گمراهان بوده باشید. سپس از همان‌جا که مردم روان می‌شوند، روان شوید و از خداوند آمرزش بخواهید، بی‌گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.»<sup>۲۵۲</sup> و می‌فرماید: ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالشَّحَارِ﴾. «و آن کسانی که در سحرگاهان آمرزش خواهند.»<sup>۲۵۳</sup> «حسن» می‌گوید: نماز را تا هنگام سحر ادامه می‌دهند و پس از آن می‌نشینند و طلب

<sup>۲۵۲</sup> بقره/۱۹۹-۱۹۸.

<sup>۲۵۳</sup> آل عمران/۱۷.

مغفرت می نمایند. در حدیث صحیح آمده است که: «أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا سَلَّمَ مِنْ الصَّلَاةِ اسْتَغْفَرَ ثَلَاثًا. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». هرگاه پیامبر ﷺ نمازش را به پایان می رساند، سه بار استغفار می کرد و سپس می گفت: پروردگارا! تو سلام هستی و سلامتی همه از توست، دارای برکت بسیار هستی، ای شکوهمند و بخشنده.<sup>۲۵۱</sup> هم چنین خداوند پیامبرش را دستور داده است تا پس از انجام مأموریت و مسئولیت رسالت و پس از انجام مناسک حج و نزدیک شدن اجلاس، طلب مغفرت نماید و در آخرین سوره ای که بر وی نازل کرد، فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾.<sup>۲۵۰</sup>

از این جهت است که حضرت عمر و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما متوجه شدند که اجل پیامبر ﷺ نزدیک است، چون خداوند از او می خواهد پس از انجام مأموریتش طلب مغفرت نماید، گویی به او اعلام می کند که تو مأموریت خود را به انجام رسانده و چیزی بر عهده ی تو باقی نمانده است، پس کارت را با استغفار به پایان برسان، همان طوری که در پایان نماز، حج و نماز شب نیز این گونه می باشد. هم چنین پس از وضو باید گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ». «پروردگارا! پاک و منزهی، تو را ستایش می کنم، گواهی می دهم که معبودی جز تو نیست، از تو آمرزش می خواهم و به سوی تو بر می گردم، پروردگارا، مرا از توبه کنندگان و از کسانی قرار ده که خود را (از آلودگی های معصیت) پاک می گردانند.<sup>۲۵۱</sup>

کسی که به بزرگی پروردگار و عبادتی که شایسته ی اوست، پی ببرد، این گونه خواهد بود، یعنی همیشه خود و عبادتش را بسیار ناچیز می داند.

بعضی از عرفا گفته اند: هرگاه از خود و عبادت راضی شدی، بدان که خداوند از آن راضی و خوشنود نیست و هر کس بداند که نفسش جایگاه همه ی شرها و معایب و عملش در معرض همه ی آفت ها و کاستی ها است، چگونه ممکن است از خود و

<sup>۲۵۰</sup> مسلم ۵۹۲ آن را از عایشه روایت می کند.

<sup>۲۵۱</sup> نصر ۱-۳.

<sup>۲۵۲</sup> حدیث صحیح و از تلفیق دو حدیث زیر است: ۱. ابن سنی آن را در «عمل الیوم و اللیلة» از ابوسعید خدری به صورت مرفوع درآورده است. ترمذی ۵۵ آن را از عمر بن خطاب روایت می کند.

اعمالش در برابر پروردگار رضایت داشته باشد؟! خداوند، شیخ ابومدین را پاداش نیکو دهد که می‌گوید: هر کس بندگی را محقق سازد، به اعمالش با دیده‌ی ریا، به احوالش با دیده‌ی شکایت و به گفتارش با دیده‌ی دروغ می‌نگرد. هر اندازه که مطلوب و هدف در دل بزرگ بنماید، نفس کوچک پنداشته می‌شود و بهایی که در طلب آن هزینه می‌شود، بسیار ناچیز شمرده می‌شود و هرگاه حقیقت ربوبیت و حقیقت بندگی برای شخص آشکار شود و خدا و نفس خود را به درستی بشناسد، در می‌یابد که هر چه با خود دارد، شایستگی مقام پروردگار را ندارد، اگر چه به اندازه‌ی همه‌ی جن و انس عمل نیک داشته باشد، باز هم باید از عاقبت خود بیمناک باشد، زیرا خداوند تنها با فضل و کرم خود اعمال بندگان را می‌پذیرد و به آنان پاداش می‌دهد.

### خوار شمردن بندگان کند رو، غره شدنی گناه آلوده است

این معنی و مفهوم تنها هنگامی کامل می‌شود که خود را از عیب‌جویی از کوتاهی‌کنندگان دور بداری، چه بسا جرم و گناه عیب‌جویی از برادرت به سبب گناهی که مرتکب شده است، بزرگ‌تر از گناه او باشد، زیرا بندگی خود را به رخ او می‌کشی، نفس خود را پاک و منزّه می‌دانی و آن را مبرا از گناه می‌پنداری، در حالی که برادرت مرتکب آن شده است. اما غافل از این که ممکن است سرشکستگی او به سبب گناه، احساس خواری و فروتنی که به او دست داده است، خوار شمردن نفس خود، رهایی از بیماری‌های مدعی بودن، تکبر و خودپسندی و با دل‌شکستگی و سرمشاری در پیشگاه خدا ایستادن، برای او سودمندتر باشد و نیز بهتر از عبادتی باشد که تو آن را بسیار می‌دانی و به آن افتخار می‌کنی و به سبب آن بر خدا و بندگان خدا منت می‌نهی. پروردگارا! این شخص گنه‌کار چقدر به رحمت تو و این شخص فریفته به عبادتش، چقدر به خشم و عذاب تو نزدیک است! گناهی که به سبب آن احساس شرمساری کنی، بهتر از عبادتی است که به آن غره شوی. اگر بنده‌ای شب را همه بخوابد و در سپیده‌دم احساس پشیمانی کند، بهتر از بنده‌ای است که شب برای عبادت بیدار بماند و به سبب آن خودپسندی کند، زیرا اعمال خودپسندان به سوی خدا بالا نمی‌رود. اگر شخصی بخندد و به کوتاهش اعتراف کند، بهتر از آن کسی است که گریان باشد و به سبب آن مغرور شود، آه و ناله‌ی

گناهکاران در نزد خدا، محبوب‌تر از زمزمه‌ی تسبیح‌گویان مغرور است. شاید خداوند با این گناه، داروی شفابخشی به وی نوشانده باشد که درد کشنده‌ای را از او دور کرده باشد، در حالی که آن درد در وجود تو نیز هست، اما از آن بی‌خبری.

خداوند در میان عابدان و گناهکاران، رازهای نهفته‌ای دارد که کسی جز او آن‌ها را نمی‌داند و تنها اهل بصیرت، آن‌ها را جایی که علم بشر اجازه دهد، به آن پی می‌برند. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِذَا زَنْتُ أُمَّهُ أَحَدِكُمْ، فَلْيَقِمِ عَلَيْهَا الْحَدَّ وَلَا يُثْرِبْ». «اگر کنیز و خدمتکار فردی از شما مرتکب زنا شد، حد را بر وی جاری سازد و او را سرزنش و ملامت نکند».<sup>۲۵۷</sup> همان‌طوری که یوسف علیهِ السَّلام به برادرانش گفت: «لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ». «امروز هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست».<sup>۲۵۸</sup> میزان در دست خدا و حکم از آن اوست و تازیانه‌ای که بر این گناهکار زده می‌شود، در دست مقلب القلوب است و هدف از آن، اجرای حد است نه عیب‌جویی و سرزنش. تنها کسانی خود را از تاخت و تاز قدر الهی در امان میدانند که خدا را به خوبی نمی‌شناسند. خداوند خطاب به کسی که بیشتر از همه خدا را می‌شناسد و به او نزدیک‌تر است می‌فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا». «ای محمدا! اگر ما تو را استوار و پابرجای نمی‌داشتیم، دور نبود که اندکی بدانان بگرایی».<sup>۲۵۹</sup> حضرت یوسف صدیق علیهِ السَّلام نیز می‌گوید: «وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ». «و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدانان می‌گرایم و از زمزمه‌ی نادانان می‌گردم».<sup>۲۶۰</sup>

پیامبر خدا ﷺ غالباً چنین سوگند می‌خورد: «لَا وَمَقْلَبِ الْقُلُوبِ» نه، سوگند به کسی که قلب‌ها را دگرگون می‌سازد.<sup>۲۶۱</sup> و می‌فرماید «مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَهُوَ بَيْنَ أَصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ، إِنْ شَاءَ أَنْ يُقِيمَهُ أَقَامَهُ وَإِنْ شَاءَ أَنْ يُزَيِّغَهُ أَرَاغَهُ». «هر قلبی در میان دو انگشت خدای رحمان قرار دارد، اگر بخواهد آن را راست و استوار

<sup>۲۵۷</sup> بخاری ۲۲۳۴ و مسلم ۱۷۰۳ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

<sup>۲۵۸</sup> یوسف/۹۲.

<sup>۲۵۹</sup> اسراء/۷۴.

<sup>۲۶۰</sup> یوسف/۳۳.

<sup>۲۶۱</sup> بخاری ۶۶۲۸ آن را از ابن عمر روایت کرده است.

می‌دارد و اگر بخواهد آن را منحرف می‌سازد».<sup>۲۶۲</sup> و سپس گفت: «اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلَى دِينِكَ، اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ». «پروردگارا! ای دگرگون‌کننده‌ی قلب‌ها! قلب‌هایمان را بر دین خود ثابت گردان، پروردگارا! ای تغییر دهنده‌ی (احوال) قلب‌ها! قلب‌هایمان را رو به سوی عبادت خود بگردان».<sup>۲۶۳</sup>

<sup>۲۶۲</sup> حدیث صحیح، احمد ۱۸۲/۴ و ابن‌ماجه ۱۹۹ آن را روایت کرده و ابن‌حبان ۲۴۱۹ و حاکم ۳۲۱/۴ آن را صحیح دانسته و «ذهبی» به روایت از نواس بن سمعان با او موافق است.  
<sup>۲۶۳</sup> حدیث صحیح که از دو حدیث تلفیق شده است. ۱. ترمذی ۲۱۴۰ از انس ۲. مسلم ۲۶۵۴ از عبداللہ بن عمرو بن عاص.

## ۶. منزلت توبه

اگر مقام «محاسبه» به درستی محقق شود و بنده در آن منزل گزیند، بر مقام «توبه» مشرف می‌شود، زیرا در مقام محاسبه حقوق و تکالیفش را از هم تشخیص داده و عزم خود را برای فرود آمدن در منازل عبودیت به کار بسته و تا لحظه‌ی مرگ به سوی مقصد تلاش می‌کند.

مقام و منزلت «توبه» در آغاز، وسط و پایان منازل قرار دارد و سالک هرگز از آن جدا نخواهد شد و تا لحظه‌ی مرگ با آن همراه است و در هر مقام و منزلی که فرود آید، توبه همراه و هم‌نشین او خواهد بود. توبه، آغاز و پایان کار عبد است و نیاز او به توبه در پایان کار بسیار ضروری است، همان‌گونه که در آغاز نیز چنین است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. «ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید، تا رستگار شوید». <sup>۲۶۴</sup> این آیه در یکی از سوره‌های مدنی است که خداوند به وسیله‌ی آن اهل ایمان و بهترین بندگان خود را به توبه فرا می‌خواند، پس از آن که ایمان آورده‌اند، صبر پیشه کرده‌اند و هجرت و جهاد نموده‌اند. سپس رستگاری و رهایی را مشروط به توبه میدانند و از کلمه‌ی «لَعَلَّ» استفاده می‌کند که بیانگر امید است و اعلام می‌دارد که اگر توبه کنید، امید به رستگاری و رهایی شما، بجا و مناسب است. تنها توبه‌کنندگان امید به رستگاری دارند. خداوند ما را از زمره‌ی آنان قرار دهد!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. «کسانی که توبه نکنند، ایشان ستمگرانند». <sup>۲۶۵</sup> پس بندگان را به دو گروه «توبه‌کننده» و «ظالم» تقسیم کرده و گروه سومی وجود ندارد و اسم «ظالم» را بر کسانی می‌نهد که توبه نمی‌کنند. مسلم است که ظالم‌تر از این افراد کسی نیست، زیرا نسبت به پروردگار و حقوق او و نسبت به معایب نفس و آفت‌های اعمال خود جاهل و نادان هستند. در حدیث صحیح از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تُوبَ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». «ای مردم! توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، به خدا سوگند من در روز بیش از هفتاد بار توبه می‌کنم». <sup>۲۶۶</sup> یاران

<sup>۲۶۴</sup> نور/۳۱.

<sup>۲۶۵</sup> حجرات/۱۱.

<sup>۲۶۶</sup> این حدیث از دو حدیث تلفیق شده است. ۱. مسلم ۲۷۰۲ و ۴۲ از اغرمزی ۲. بخاری ۶۳۰۷ از ابوهریره.

پیامبر ﷺ می‌گویند: آن حضرت، در یک نشست، صد بار عبارت زیر را تکرار می‌کرد: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ تُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الْعَفُورُ». «پروردگارا! مرا بیامرز و توبه‌ام را بپذیر که تو بسیار توبه‌پذیر و بخشاینده هستی».<sup>۳۶۷</sup> پس از آن که سوره‌ی نصر بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت در هر نمازی می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَ بِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي».<sup>۳۶۸</sup> و در حدیث صحیح آمده که فرمود: «لَنْ يُنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ. قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ». «هیچ کدام از شما عملش او را رهایی نمی‌بخشد. پرسیدند: حتی شما ای رسول خدا؟ گفت: آری، حتی من. مگر آن که خداوند با مرحمت و فضل خویش مرا در بر گیرد».<sup>۳۶۹</sup>

پس درود و سلام خدا بر کسی که در شناخت خدا، شناخت حقوق و عظمت او و شناخت عبادتی که شایسته و سزاوار اوست، داناترین بنده می‌باشد، آن کسی که داناتر از همه در امر بندگی است و کامل‌تر از همه حقوق بندگی را به جای می‌آورد.

### سوره‌ی فاتحه در بردارنده‌ی توبه

از آنجایی که «توبه» رجوع و بازگشت به سوی خداوند و بریدن از راه مورد خشم و غضب قرار گرفتن (مغضوب علیهم) و گمراهان «ضالین» است و این امر تنها با هدایت به سوی صراط مستقیم حاصل می‌شود و هدایت نیز جز با یاری و توحید پروردگار امکان‌پذیر نیست، سوره‌ی فاتحه آن (توبه) را به بهترین شکل سامان بخشیده و آن را در برگرفته است. هر کس حق فاتحه را - از لحاظ علم، شهود، حال و معرفت - ادا کند، در می‌یابد که تنها پس از توبه‌ی نصوح، قرائت آن برای او جایز است، زیرا هدایت کامل به سوی صراط مستقیم، با وجود غفلت از گناهان و اصرار و پافشاری بر ادامه‌ی آن گناهان امکان‌پذیر نیست، زیرا غفلت از گناهان، با شناخت هدایت منافات دارد و اصرار بر گناهان، گمراهی‌ای است که با

<sup>۳۶۷</sup> حدیث صحیح، احمد ۲۲/۲ و ابوداود ۱۵۱۶ و ترمذی ۳۴۳۰ و ابن‌ماجه ۳۸۱۴ از عبدالله بن عمر آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۳۶۸</sup> بخاری ۴۹۶۷ و مسلم ۴۸۴ آن را از حضرت عائشه روایت کرده‌اند.

<sup>۳۶۹</sup> قبلاً به سند آن اشاره شد.

خواستن و اراده کردن هدایت مغایرت دارد. بنابراین توبه، تنها پس از شناخت گناه، اعتراف به آن و طلب رهایی از پیامدهای بد آن صحیح و درست می‌باشد.

### در پناه خدا بودن و مصونیت از گناه

اولین معنی و مفهوم توبه این است که: شخص به هنگام ارتکاب گناه متوجه می‌شود که از پناه و محافظت الهی محروم و بی‌بهره می‌شود و خداوند چتر محافظتی‌اش را از سر او برمی‌دارد. هم‌چنین شادی و خوشحالی‌اش را به هنگام گناه و هنگامی که در حال تهیه و تدارک آن است و بر آن اصرار می‌ورزد، به‌خاطر آورد، در حالی که خداوند به او می‌نگرد و او را مشاهده می‌کند، زیرا اگر بنده‌ای در پناه خدا قرار گیرد، هرگز از مسیر هدایت و عبادت خارج نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «و هر کس به خدا تمسک جوید، بی‌گمان به راه راست و درست رهنمود شده است».<sup>۲۷۰</sup> اگر کسی به صورت کامل به خدا تمسک جوید و در پناه او درآید، خداوند هرگز او را به حال خود رها نمی‌کند. می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾. «و به خدا چنگ زنید که سرپرست و یاور شما اوست و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک‌کننده‌ی خوبی است».<sup>۲۷۱</sup> یعنی اگر به خدا تمسک بجوید، سرپرستی شما را به عهده می‌گیرد و شما را بر نفس خود و بر شیطان یاری می‌کند، نفس و شیطان دو دشمنی هستند که شخص را رها نمی‌کنند و دشمنی آنان زیان‌بارتر از دشمنان ظاهری و خارجی است. پس پیروزی بر آن دو دشمن مهم‌تر و نیاز بنده به آن بیشتر است. کامل بودن پیروزی بر دشمن به کامل بودن تمسک به خداوند بستگی دارد و اگر این تمسک و پناه بردن به خداوند ناقص باشد، شخص از حمایت و پناه خدا خارج می‌شود. حقیقت «خذلان» و تنها گذاشتن همین است. خداوند هنگامی شخص را در انجام گناه به حال خود می‌گذارد که به چنین خذلانی گرفتار شده و او را به حال خود رها کرده باشد، زیرا اگر خداوند بنده‌اش را توفیق دهد و او را در پناه خود داشته باشد، هرگز هیچ گناهی به سوی او راه نمی‌یابد.

عارفان به اتفاق می‌گویند، «خذلان» این است که: خداوند شخص را به خود

<sup>۲۷۰</sup>. آل عمران/۱۰۱.

<sup>۲۷۱</sup>. حج/۷۸.



واگذار و او را با نفسش رها سازد و «توفیق» این است که خداوند بنده‌اش را به حال خود رها نسازد. در این که خداوند بنده‌ای را رها می‌سازد و آن بنده بر اثر خذلان مرتکب گناه می‌شود، رازها و حکمت‌هایی نهفته است که به بعضی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. به این ترتیب «توبه» به تمسک و عدم تمسک جستن بنده به خداوند بستگی دارد.

غفلت چنان بر گناهکار غالب می‌شود که به هنگام دستیابی به گناه و انجام آن، احساس شادی می‌کند. احساس شادی از گناه دلیل آن است که شخص شدیداً به گناه و معصیت میل و رغبت دارد و از مقام خداوندی که از او نافرمانی می‌کند، آگاهی ندارد و از سرانجام بد و خطرناکی که در انتظار اوست، غافل است. شادی او از گناه، همه‌ی این مضرات را که زیان آن‌ها از خود گناه به مراتب بیشتر است، از دید او پنهان می‌دارد.

مؤمن، هیچ‌گاه از انجام معصیت احساس لذت و شادی نمی‌کند، بلکه در آن هنگام قلبش آکنده از حزن و اندوه می‌شود، اما مستی ناشی از شهوت او را موقتاً از احساس آن باز می‌دارد. هرگاه قلبش از این حزن و اندوه تهی شد و خوشحالی‌ش شدت یافت، باید به ایمان خود شک کند و بر مرگ قلبش بگریزد، زیرا گناه، قلب زنده را اندوهگین می‌سازد و انجامش بر آن دشوار می‌نماید. اما قلب مرده چنین احساسی ندارد و مرده را از بیشتر مترسانش.

این نکته‌ای است که افراد بسیار کمی به آن پی می‌برند و بسیار خطرناک است و اگر با سه امر زیر چاره‌سازی نشود، شخص را به هلاکت و نابودی می‌کشاند:

۱. بیم از فرا رسیدن مرگ قبل از توبه. ۲. پشیمانی از محرومیت‌هایی که به سبب نافرمانی از خداوند به آن دچار شده است. ۳. تلاش برای جبران آن.

اگر غفلت تا این اندازه شدت یابد، شخص را به اصرار بر گناه و می‌دارد، یعنی ماندن در مسیر مخالفت و عزم بر تکرار گناه، که این گناه دیگری است و چه بسا به مراتب بزرگ‌تر از گناه اول باشد. این، عقوبت گناه است، یعنی هر گناهی، گناه دیگری به دنبال می‌آورد تا نهایتاً شخص را به هلاکت می‌کشاند.

تصمیم و پافشاری بر گناه، گناه دیگری محسوب می‌شود و عدم تلاش برای جبران آن، به عنوان اصرار بر انجام آن و رضایت و آرامش یافتن از آن به شمار می‌رود و این نشانه‌ی هلاکت و نابودی است. شدیدتر از این، آشکار و علنی نمودن

گناه است، با وجود این که معتقد است خداوند بلند مرتبه بر عرش عظیم او را می‌نگرد. اگر کسی گناهی مرتکب شود و در عین حال معتقد باشد که خداوند او را می‌بیند، این گناه بزرگی است، اما اگر معتقد باشد که خداوند او را نمی‌بیند و از کار او بی‌خبر است، کفر است و به طور کامل از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود. پس شخص گناهکار از دو حالت خارج نیست: ۱. بی‌شرمی و بی‌حیایی همراه با این که معتقد است که خداوند او را می‌بیند ۲. کفر و خروج از دایره‌ی دین. بنابراین یکی از شرط‌های درست بودن توبه این است که شخص معتقد باشد که خداوند پیوسته او را می‌بیند و از او باخبر است و به هنگام مرتکب شدن به گناه نیز آشکارا او را مشاهده می‌کند. این از آن جهت است که توبه تنها از مسلمان پذیرفته می‌شود، اما اگر کسی معتقد نباشد که خداوند او را می‌بیند و منکر آن شود، توبه‌ی او به عنوان ورود به اسلام و اقرار به صفات پروردگار محسوب می‌شود، زیرا حقیقت توبه بازگشت به سوی خداوند است و این بازگشت زمانی کامل است که شخص: اسماء و صفات پروردگار و آثار و نشانه‌ی آن در آفاق و انفس را بشناسد، متوجه فرارش از خداوند و افتادن در دام دشمن شود، به این نکته پی ببرد که تنها به سبب جهل از پروردگار و گستاخی در پیشگاه او به دام دشمن افتاده است، بداند که کی و چگونه به این جهل و نادانی گرفتار شده است؟ کی و چگونه به دام اسارت دشمن افتاده است و معتقد باشد که توبه کاری دشوار است با تلاشی بسیار و بیداری کامل برای رهایی از دشمن و رجوع و بازگشت به سوی خدای مهربان مهرورز و بازگشت از مسیر هلاکت و نابودی که دشمن او را به سوی آن سوق داده است و نیز شناسایی گام‌هایی که او را از خداوند دور کرده‌اند و گردنه‌ها و موانعی که برای بازگشت به سوی صراط مستقیم باید آن‌ها را پشت سر بگذارد.

شرایط توبه سه چیز است: پشیمانی، دل‌کندن و بریدن از گناه، پوزش و معذرت‌خواهی.

پس حقیقت توبه این است که شخص از کردار بد گذشته پشیمان شود و از هم اکنون از انجام آن پرهیز کند و تصمیم بگیرد که درآینده نیز هرگز آن را تکرار نخواهد کرد. در هنگام توبه این سه مورد با هم جمع می‌شوند؛ یعنی شخص به صورت همزمان، از گذشته پشیمان می‌شود، از معصیت در زمان حال دل می‌کند و عزم خود را جزم می‌کند که در آینده آن را تکرار نکند. به این ترتیب به مسیر

عبودیتی که برای آن آفریده شده است، برمی‌گردد و این بازگشت به مسیر، همان حقیقت توبه می‌باشد. از آنجایی که توبه به این سه عامل بستگی دارد، پس به عنوان شرایط توبه به شمار می‌روند.

توبه بدون پشیمانی امکان‌پذیر نیست، زیرا اگر کسی از کردار زشت خود پشیمان نباشد، دلیل رضایت، خوشنودی و پافشاری او بر آن است. در مسند آمده است که: «الَّذُْمُ تَوْبَةً» پشیمانی توبه است.<sup>۲۷۲</sup> هم‌چنین توبه با اقدام به معصیت میسر نخواهد شد. پوزش و معذرت خواهی نیز از جمله شرط‌های کامل‌کننده‌ی توبه می‌باشد. منظور از پوزش و عذرآوری، توجیه کردن و استدلال نیست، بلکه منظور این است که شخص در دل و با زبان بگوید: پروردگار! مسئولیت گناہانی را که مرتکب شده‌ام، به عهده می‌گیرم و توان و چاره‌ای ندارم. پس در پیشگاه تو شرمسار و پشیمانم، مرا دستگیر و یاری‌ام کن، گناہکاری هستم که طلب مغفرت می‌نمایم، هیچ عذر و بهانه‌ای ندارم، تو صاحب حق هستی و من مجرم. اگر عفو و بخشایشت را شامل حالم گردانی، بر من منت نهاده‌ای و اگر مرا مجازات کنی، حق با تو است.

بنده‌ی گناہکار باید در پیشگاه پروردگار به ضعف و بینوایی خود و این که در دام شیطان و نفس اماره گرفتار آمده است، اعتراف کند و بگوید: پروردگار! با جرم خود قصد سبک شمردن، نادیده گرفتن و انکار حق تو و وعید و تهدیدهای تو را نداشته‌ام، بلکه هوای نفس بر من غالب شده و توان ایستادگی در برابر درد کشنده‌ی شهوت را نداشته‌ام، به مغفرت امیدوار و بر عفو تو تکیه کردم، به تو گمان نیکو بردم، به فضل و کرم دل بستم و به بردباری و رحمت طمع ورزیدم، دنیای پر فریب و نفس اماره و پرده‌ای که بر بدی‌هایم فروهستی، مرا در برابر تو فریفته و مغرور ساخت و جهل و نادانیم نیز مزید بر علت شد. اکنون پناه و چاره‌ای جز تو ندارم و تنها یاری و توفیق تو پشتیبان من در امر بندگی است. عبارات و جملاتی از این قبیل که به وسیله‌ی آن مهر و عطوفت پروردگار را به سوی خود جلب کند و به عجز و ناتوانی و نیازمندیش به خداوند اعتراف نماید.

این امر نشانه‌ی کامل بودن توبه می‌باشد و انسان‌های باهوش و خردمند از این در وارد می‌شوند، زیرا خداوند تملق و اظهار عجز و لایه‌ی بندگان را دوست دارد.

<sup>۲۷۲</sup> حدیث صحیح در «مسند» ۳/۲۷۶ و ۴/۴۲۳ و ابن‌ماجه ۴۲۵۲ و بنوی ۱۳۰۷ و حاکم ۴/۲۴۲ آن را صحیح دانسته و ذہبی یا او موافق است، به روایت از عبداللہ بن مسعود.

### حقیقت‌های توبه

حقیقت‌های توبه سه چیز است: بزرگ دانستن جرم، عدم خوش‌بینی کامل به توبه‌ی خود، غیرتمندی و خشم از سرپیچی و مخالفت با دستورات خداوند و توجیه نکردن رفتار و کردار مخالفین اوامر الهی به بهانه‌ی جاری شدن تقدیر الهی.

اگر جرم و گناهی کوچک و ناچیز پنداشته شود، شخص بر آن احساس پشیمانی نمی‌کند و به اندازه‌ی بزرگ پنداشتن آن، پشیمانی حاصل می‌شود؛ به عنوان مثال اگر کسی مقدار ناچیزی پول گم کند، چندان نگران نمی‌شود، اما اگر یک سکه‌ی طلا گم کند، بیشتر آن را احساس می‌کند و بیشتر نگران خواهد شد. بزرگ پنداشتن جرم و گناه از سه چیز حاصل می‌شود: بزرگ و با اهمیت دانستن امر و دستور، بزرگ دانستن دستوردهنده و ایمان و باور به روز حساب.

هم‌چنین نباید شخص به توبه‌ی خود کاملاً امیدوار و خوش‌بین باشد، زیرا توبه حقی بر گردن اوست و نباید مطمئن باشد که آن را به خوبی و آن‌گونه که باید، ادا کرده است، بلکه بیم آن دارد که حق آن را ادا نکرده و از او پذیرفته نشود، یا این که تمام سعی و تلاش خود را برای درست به جای آوردن آن به کار نبسته و توبه‌ی او بیمارگونه‌ای است که خود آن را احساس نمی‌کند، مانند توبه‌ی نیازمندان و ورشکستگانی که می‌خواهند نیازهای خود را برآورند و منزلت خود در میان مردم را حفظ نمایند، یا کسی که برای حفظ حال و وضعیت خود توبه می‌کند که در این صورت توبه‌اش به خاطر ترس از خداوند ذوالجلال نیست، یا کسی که به خاطر آسوده شدن از رنج و زحمتی توبه کند که در مسیر دستیابی به گناه نهفته می‌باشد، یا به خاطر پرهیز از پیامدهای ناخوشایندی که متوجه آبرو، مال و مقام او می‌شود، یا به خاطر ضعیف بودن میل و خواسته‌ی درونی و به خاموشی گراییدن آتش شهوت، یا به سبب مغایرت معصیت با علم و درآمدی که به دست می‌آورد و یا سایر علت‌هایی توبه کند که باعث می‌شوند توبه‌ی او خالصانه به خاطر ترس از خداوند، بزرگ دانستن خدا و محرمات، بزرگداشت خداوند، ترس از دست دادن مقام و منزلت در نزد خداوند، ترس دور شدن و رانده شدن از او و محروم شدن از دیدار خداوند در روز قیامت نباشد. توبه‌ی خالصانه را رنگ و بو و حال و هوایی است و توبه‌ی معیوب و ناقص را حال و هوایی دیگر.

مورد دیگری که باید توبه را به سبب آن متهم دانست، ضعیف بودن اراده، نگاه هر از گاهی قلب به گناه و یادآوری لذت آن است. چه بسا نفسی تازه کند و احوالش پریشان شود. مورد دیگر این است که شخص کاملاً از توبه‌ی خود آسوده‌خاطر شود، به گونه‌ای که احساس کند ضمانت‌نامه‌ای در قبال آن دریافت کرده و از این بابت خود را بیمه شده تلقی نماید. از دیگر علایم آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خشکیدن اشک چشم، غفلت پیاپی و انجام ندادن اعمال نیک پس از توبه که قبلاً موفق به انجام آن نشده است.

توبه‌ی صحیح و قابل قبول نشانه‌هایی دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شخص پس از توبه بهتر از وضعیت قبل از توبه‌اش باشد.
۲. دائماً احساس خوف کند و یک لحظه خود را از تدبیر خداوند در امان نداند و این خوف تا لحظه‌ی مرگ ادامه یابد، لحظه‌ای که ملائکه قبض روح به او می‌گویند: ﴿أَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. «که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد». <sup>۲۷۳</sup> و در این هنگام بیم و خوفش از میان می‌رود.

۳. باید قلبش از شدت پشیمانی و خوف فرو ریزد و قطعه قطعه شود و این به بزرگی و کوچکی جرم و معصیت بستگی دارد و تفسیر ابن عیینه از آیه‌ی زیر همین است: ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾. «بنایی را که خودشان برپا کردند همواره به عنوان شک و تردید، در قلوب آنان باقی می‌ماند، مگر این که دل‌هایشان قطعه قطعه شود (بمیرند، یا این که توبه کنند و به سوی خدا برگردند)». <sup>۲۷۴</sup> می‌گوید: قطعه قطعه شدن قلب‌هایشان بر اثر توبه باشد. بدون شک ترس شدید از عقوبت شدید، سبب شکافته شدن و فرو ریختگی قلب می‌شود و منظور از قطعه قطعه شدن آن و حقیقت توبه همین است، زیرا قلبش از حسرت آنچه که از دست داده و سرانجام بدی که در پیش روی اوست، قطعه قطعه می‌شود. اگر در دنیا چنین نشود، در قیامت، هنگامی که حقیقت‌ها آشکار می‌شوند و اجر و پاداش عابدان و عقوبت و مجازات عاصیان را مشاهده می‌کند، تکه پاره خواهد شد. پس ناگزیر قلب باید در دنیا (بر اثر توبه) یا در آخرت (بر اثر تأسف و حسرت

<sup>۲۷۳</sup> فصلت/۳۰.

<sup>۲۷۴</sup> توبه/۱۱۰.

شدید) قطعه قطعه شود.

۴. نوعی دل شکستگی خاص که پس از توبه حاصل میشود و هیچ چیز دیگری شبیه آن نیست و تنها فرد گناهکار آن را احساس می کند. این دل شکستگی، با گرسنگی یا محبت خشک و خالی ایجاد نمی شود، بلکه چیزی فراسوی همه ی این هاست. دل در پیشگاه پروردگاری که از هر طرف او را احاطه کرده است، کاملاً شکسته می شود و با خشوع و فروتنی در پیشگاه او بر زمین می افتد.

هیچ چیز در نزد پروردگار دوست داشتنی تر از این دل شکستگی و خضوع و فروتنی نیست، دلی که از همه جا و همه کس رمیده و خود را تسلیم پروردگارش نموده است. خداوند! این عبارات چه زیبا و نیکو بیانگر این حالت بنده هستند. آن جایی که می گوید: «پروردگارا به عزت تو و زبونی من، به قدرت تو و ناتوانی من، به بی نیازی تو و نیازمندی کامل من به تو، تو را به فریاد می خوانم، من با سرنوشتی که نشانه های دروغگویی و بزهکاری در آن نمایان است، در پیشگاه تو قرار گرفته ام، جز من بندگان بسیاری داری، اما من جز تو سید و سروری ندارم، پناه و راه گریزی از تو، جز تو ندارم، با بینوایی و تهیدستی تو را می خوانم، خاضعانه به درگاه تو گریه و زاری می کنم و همانند نابینای هراسانی تو را به فریاد می خوانم، همانند کسی که خاضع و گردن کج پیشگاه توست و پیشانی بر خاک درگهت ساییده و چشمانش گریان و قلبش زبون و شکسته و خاشع است».

این از نشانه های توبه ای است که مورد قبول قرار گرفته است و کسی که چنین احساسی نداشته باشد، باید در توبه ی خود تجدیدنظر کند و آن را اصلاح نماید، زیرا توبه ی درست و واقعی بسیار سخت و دشوار است، اما توبه ی زبانی و ادعای توبه نمودن بسیار ساده و آسان است. سخت ترین درمان و علاج، توبه ی صادقانه می باشد. لاحول و لا قوة الا بالله.

### تقدیر (جبر) و اختیار

هنگامی که با دستورات خداوند مخالفت می شود، باید برای دفاع از آن غیرتمندی از خود نشان داد و رفتار خطاکاران را توجیه نکنیم که تقدیر الهی و اجبار سبب رفتار آنان شده است. خداوند متعال، مهربان تر، بی نیازتر و عادل تر از آن است که افراد عذر و بهانه به دست را مجازات کند، هیچ کس از خداوند عذرپذیرتر نیست،

بنابراین پیامبران را فرستاد و کتاب‌های آسمانی را نازل کرد تا عذری برای هیچ کس باقی نماند و دلیل و حجتی در مقابل او نداشته باشند.

معلوم و مشخص است کسی که برای چنین افرادی عذر و بهانه می‌آورد، بر دلیل و حجتی تکیه می‌کند که خداوند آن را از هر جهت باطل نموده است و خداوند دارای دلیل و حجت روشن و رسا است.

مسلماً هیچ کس در نافرمانی خدا عذر و بهانه‌ای ندارد، در حالی که به آن آگاه است و بر انجام دادن یا انجام ندادن آن توانا است و اگر دارای عذر و بهانه‌ای بوده نه در دنیا و نه در آخرت مستحق عذاب الهی نمی‌شد.

اگر کسی ادعا کند که گناهانش به سبب جبر و تقدیر حتمی الهی بوده و توان و اختیار انجام ندادن آن را نداشته است، فرد ستمگر و نادانی است. و گرنه می‌دانست که همه‌ی بلاها و مصیبت‌ها از خودش سرچشمه گرفته و نفسش سزاوار سرزنش و ملامت و سرچشمه‌ی همه‌ی بدی‌ها است، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾. «انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق‌ناشناس است».<sup>۲۷۵</sup> ابن عباس، مجاهد و قتاده درباره‌ی «کَنُود» می‌گویند: یعنی ناسپاس و حق‌ناشناس نعمت‌های الهی. حسن می‌گوید: کسی که بلاها و مصیبت‌ها را بر می‌شمارد، اما نعمت را فراموش می‌کند. ابو عبیدہ نیز می‌گوید: کسی که خیر چندانی نداشته باشد و «الارض الکَنُود» یعنی زمینی که گیاهی در آن نیست و هیچ سود و منفعتی از آن حاصل نمی‌شود. فضل بن عباس نیز می‌گوید: کسی که با یک رفتار یا صفت بد، همه‌ی ویژگی‌های خوب و همه‌ی نیکی‌ها را فراموش کند.

اگر جهل و نادانیش نبود، می‌دانست که خود راه منافع و مصلحت‌هایش را مسدود کرده و مانع از دستیابی به آن‌ها می‌شود و خود سنگ بزرگی بر سر راه آبی است که زندگیش به آن بستگی دارد و همانند سد بزرگی مانع از رسیدن آب به بوستان قلب خود است، اما با وجود این فریاد می‌زند: تشنه‌ام، تشنه‌ام، در حالی که بر سر راه آب ایستاده و مانع از رسیدن آب است. او خود مانع قلب از پی بردن به رازهای غیب است و ابر تیره‌ای است که از تابیدن نور هدایت بر قلبش جلوگیری می‌کند، هیچ کس به اندازه‌ی خودش به او ضرر نمی‌رساند و دشمنی کینه‌توزتر و

سرسخت تر از خودش ندارد.

مَا تَبْلُغُ الْأَعْدَاءُ مِنْ جَاهِلٍ      مَا يَنْلُغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ  
 «به اندازه ای که فرد نادان به خودش ضرر می رساند، دشمنان به او ضرر و زیانی نمی رسانند».

نابود باد ظالمی که مظلوم نمایی می کند، شکوه گری که جرم و جنایت از اوست، بر رویگردانی از حق پافشاری می کند، اما فریاد میزند که مرا رانده اند و مرا از حقیقت دور ساخته اند. شخص دلسوز و مهربان جامه اش را می گیرد تا مانع از افتادن او در آتش شود، اما او به شدت جامه اش را می کشد و بر آن مرد غلبه می کند و بی باکانه خود را در آتش می اندازد و بانگ برمی آورد: راه چاره ی من چیست؟ مرا به سوی چاه کشانده و مرا در آن انداخته اند. اما چه بسیار کسانی که ندای الحذر الحذر، سر داده، جامه اش را گرفته و از او خواسته اند که خود را از مصیبت برهاند. چه بسیار آن مواردی که هلاکت دیگران را مشاهده کرده است، اما پند نیاموخته و خود را به سوی هلاکت سوق داده است.

وای بر چنین کسی که در دشمنی با خدا هم پیمان نفس و شیطان شده است. در ارتکاب معاصی جبرگرا و در انجام عبادات قدری است، در اندیشه اش ناتوان و بر باد دهنده ی فرصت های خویش است، به منافع خود نمی اندیشد، تقدیر پروردگارش را سرزنش می کند، دلایلی در برابر پروردگارش برای توجیه خطاهایش بیان می کند که آن دلایل را از زن و فرزندان خویش نمی پذیرد، به گونه ای که اگر یکی از آنان را به انجام کاری دستور دهد و او در انجام آن کوتاهی کند، یا او را از انجام کاری باز دارد ولی به انجام آن اقدام کند و سپس در توجیه رفتار خود بگوید: قدر الهی مرا به چنین کاری وادار کرد، هرگز این دلیل را از او نمی پذیرد و او را تشبیه می کند. پس ای شخص ستمکار، اگر بهانه قرار دادن قدر الهی برای توجیه خطاهایت را درست می دانی، پس چرا از زن و فرزندان که کوتاهی کرده اند، آن را نمی پذیری؟ هرگاه کسی در حق تو مرتکب جرم و جنایتی شود و سپس قدر الهی را حجت و دلیل کار خود بداند، خشم بر او دو چندان می شود و جرمش در نظرت بزرگ تر میشود و دلیل و حجت او را بی اساس و غیر منطقی قلمداد می کنی، اما همین دلیل و حجت را در برابر پروردگارت به کار می گیری! آیا کسی هست که ستمکارتر و نادان تر از چنین فردی باشد؟



این در حالی است که خداوند نعمت‌هایش را هر لحظه به تو ارزانی می‌دارد، بیماری‌ها و موانع را از سر راحت برمی‌دارد، امکانات فراهم کردن زاد و توشه برای رسیدن به بهشت را برایت میسر نموده است، دلایل روشن و آشکار بیان کرده است، وسایل و امکانات لازم برای سفر و مبارزه با راهزنان را در اختیارت نهاده، سمع، بصر و فؤاد به تو عطا کرده، تو را از خیر و شر و سود و زیان آگاه نموده، پیامبرش را مبعوث و کتابش را نازل کرده و آن را برای پندآموزی، فهم و عمل کردن به آن آسان نموده است. تو را با سربازان بزرگوارش یاری رسانده است به گونه‌ای که تو را ثابت‌قدم نگه می‌دارند، از تو محافظت می‌کنند، با دشمنانت می‌جنگند و آنان را از تو می‌رانند و از تو می‌خواهند که به سوی آنان تمایل پیدا نکرده و با آنان سازش‌نمایی و امکانات و هزینه‌های این نبرد را برای تو فراهم می‌نمایند، اما تو با دشمنانت بر علیه آنان هم‌دست می‌شوی و دشمنانت را به دوستی و یاری برمی‌گزینی، حتی به جای خداوند آنان را دوست و ولی خود می‌گردانی، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾. «آن‌گاه که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندان او را با وجود این که ایشان دشمنان شمایند، به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید؟ ستمکاران چه عوض بدی دارند!»<sup>۲۷۱</sup>

خداوند بنده‌اش را مکلف کرده است که شکر او را به جای آورد، اما نه به خاطر نیاز خداوند به شکر و قدردانی، بلکه تا بندگان به وسیله‌ی آن به فضل و نعمت بیشتری دست یابند، زیرا ناسپاسی و کفران نعمت و به کارگیری آن در راهی برخلاف رضایت و خوشنودی پروردگار، از بزرگ‌ترین عوامل بازدارنده‌ی نعمت به شمار می‌رود.

هم‌چنین از بنده‌اش می‌خواهد که او را یاد کند، تا خداوند نیز به سبب فضل و احسان خود او را یاد کند، زیرا به فراموشی سپردن خداوند سبب می‌شود که خداوند نیز شخص را به فراموشی سپارد. می‌فرماید: ﴿سُئِلَ اللَّهُ فَاَنَسَاهُمْ اَنفُسَهُمْ﴾. «خدا را از

یاد بردند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد.<sup>۳۷</sup> و می فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾. «خدا را فراموش کرده اند، خدا هم ایشان را فراموش کرده است».<sup>۳۸</sup> می خواهد از او درخواست کنی تا بر تو ببخشد، اما از او چیزی درخواست نکرده ای، با این وجود بهترین هدیه را بدون این که درخواست نمایی، به تو عطا نموده است، اما تو آن را نمی پذیری. از کسی که نسبت به تو نظر لطف و مرحمت دارد، در نزد کسانی شکایت می کنی که نسبت به تو مهربان نیستند. از دست کسی فریاد مظلوم نمایی سر داده ای که هیچ ستمی به تو روا نداشته است، اما با کسی که با تو دشمنی می ورزد و ظلم روا می دارد، کاری نداری، اگر چه خداوند سلامتی، عافیت، مال، مقام و... به تو ارزانی داشته است، اما نعمت هایش را در معصیت او به کار می گیری.

تو را به سوی درگاه رحمتش فرا خوانده است، اما تو بر آستانه اش نایستاده و در نزده ای، سپس خداوند در به رویت گشود، اما تو از آن وارد نشدی! پیامبرش را به سوی فرستاد تا تو را به سرای کرامت فرا بخواند، اما از او سر برتافتی و گفتی: نقد را با نسیه مبادله نمی کنم.

با این وجود تو را از رحمتش ناامید نساخته و می گوید: هرگاه بیایی، شب، روز... تو را می پذیرم، اگر یک وجب به من نزدیک شوی، من یک ذراع به تو نزدیک می شوم و اگر یک ذراع به سوی من آیی، من یک باع به سوی تو خواهم آمد، اگر آهسته به سویم آیی من هروله کنان به سویت می شتابم، اگر با معاصی و خطاهایی به اندازه ی زمین به سویم بیایی، در حالی که چیزی را شریک من قرار نداده باشی، من با مغفرت و بخشایشی به اندازه ی آن به سویت خواهم آمد، اگر گناهانت تا آسمان رسیده باشد و از من طلب مغفرت نمایی، تو را می آمرزم، چه کسی از من بخشنده تر و بزرگوارتر؟! و بزرگوارتر؟! و بزرگوارتر؟!!

بندگام با انجام گناهان کبیره مرا به مبارزه فرا می خوانند، اما من بر زیراندازهایشان نیز به آنان روزی می خورام. مرا با جن و انس ماجرای شگفتی است: من خالق آنان هستم، اما دیگری را می پرستند، من آنان را روزی می دهم، اما دیگری را سپاس می گزارند، خیر و برکاتم بر آنان فرو می ریزد، اما شر و بدی هایشان به سویم بالا می آید، با نعمت هایم به آنان مهر می ورزم، در حالی که از آنان بی نیازم،

۳۷. حشر/۱۹.

۳۸. توبه/۶۷.

اما آنان به گناهانشان نسبت به من کینه‌توزی می‌کنند، در حالی که سراپا نیازمند من هستند.

اگر رو به سوی من آورد، از دور او را برمی‌گیرم، اگر از من روی بگرداند، از نزدیک صدایش می‌زنم، اگر به خاطر من چیزی را فرو گذارد، بهتر از آن را به او می‌بخشم، اگر رضای مرا بخواهد، آن چه خواهم که او خواهد، اگر اقدامات و تصرفاتش در امور با توان و قدرت من باشد، آهن را در دستانش چون موم نرم گردانم.

آنان که مرا یاد کنند، هم‌نشین من هستند، بر آنان که شکر نعمت به جای آورند، فزونی بخشم، آنان را که اهل طاعت و عبادتند، گرامی دارم و آنان را که اهل معصیت و گناه‌اند، از رحمت خود ناامید نگردانم، اگر توبه کنند و به سوی من بازگردند، دوستشان دارم، زیرا من توبه‌کنندگان و پاکیزگی‌طلبان را دوست دارم، اگر توبه نکنند، طیب دل‌هایشان شوم، آنان را با بلا و سختی‌ها بیازمایم، تا از بدی‌ها و ناپاکی‌ها پاکشان گردانم.

هر کس مرا بر اغیار برگزیند، او را بر اغیار برمی‌گزینم، نیکی در نزد من ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن پاداش داده می‌شود، اما بدی تنها یک بدی به شمار آید و اگر بر آن پشیمان شود و از من طلب مغفرت نماید، از او در می‌گذرم.

از اعمال کم‌بندگان قدردانی کنم، از خطاها و لغزش‌های بسیارشان درگذرم، رحمتم بر خشم و غضبم، حلم و بردباری‌ام بر مؤاخذه و حسابرسی‌ام و عفو و مغفرتم بر عقوبت و مجازاتم پیشی گرفته است. من نسبت به بندگانم، مهربان‌تر از مادر نسبت به فرزند شیرخوارش می‌باشم.

«لَهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ بَارِضٍ مَهْلِكَةً دَوِيَّةٍ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَ شَرَابُهُ، فَطَلَبَهَا حَتَّى إِذَا أَيْسَ مِنْ حُصُولِهَا نَامَ فِي أَضَلِّ شَجَرَةٍ يَنْتَظِرُ الْمَوْتَ، فَاسْتَيْقَظَ فَإِذَا هِيَ عَلَى رَأْسِهِ قَدْ تَعَلَّقَ خِطَامُهَا بِالشَّجَرَةِ فَالَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ هَذَا بِرَاحِلَتِهِ».

«خداوند به سبب توبه‌ی بنده‌اش خوشحال‌تر از کسی است که در بیابان مرگ باری شتر رهوارش را که آب و غذایش بر پشت آن است، گم کرده باشد و پس از جستجوی فراوان با ناامیدی، بر تنه‌ی خشکیده‌ی درختی، به انتظار مرگ، تکیه کرده و به خواب رفته باشد، سپس بیدار شود و ناگهان شترش را در کنار خود ببیند که زمامش به درخت بسته شده است، خداوند، به سبب توبه‌ی بنده‌اش، خوشحال‌تر از

این مردی است که شترش را در چنین وضعیتی می‌یابد.<sup>۲۷۹</sup>

خوشحالی خداوند از سر احسان، نیکی و لطف است، نه این که به توبه‌ی بنده‌اش نیازی داشته باشد یا از آن بهره‌ای ببرد. هم‌چنین دوستی و موالاتش با بندگان خود، به خاطر نیکی کردن و محبت و لطف به آنان است، نه این که به وسیله‌ی آنان بخواهد از کمی به فزونی و از خواری به عزت در آید یا برای غلبه بر کسی از آنان کمک بخواهد و یا برای دفع بلا و گرفتاری، آنان را آماده سازد و یا این که در انجام کاری از آنان طلب یاری نماید. ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا﴾. «بگو: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که برای خود فرزندی برنگزیده است و در فرمانروایی و مالکیت (جهان) انبازی انتخاب ننموده است و یآوری به خاطر ناتوانی نداشته است. بنابراین او را چنان که باید به عظمت بستای». <sup>۲۸۰</sup> پس خداوند نفی می‌کند که به خاطر ناتوانی یآوری داشته باشد، خداوند یاور و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنان نیز اولیای خدا هستند.

خداوند با بندگان خود این‌گونه می‌باشد، در حالی که آنان کارهای خود را توجیه می‌کنند و قَدَّرَ الهی را مسئول گناهان خود می‌دانند.

اَسْتَأْثِرُ اللَّهَ بِالْحَمَامِدِ وَالْمُجْدِ سِدِّ وَاَلَى الْمَلَامَةِ السَّرْجُلَا

«خداوند همه‌ی ستایش‌ها و بزرگواری‌ها را به خود اختصاص داده و ملامت و سرزنش را به بنده باز می‌گرداند».

پس غیرتمندی و خشم به خاطر خداوند از حقیقت‌های توبه به شمار می‌رود. باطل دانستن عذر و بهانه‌های بندگان در مخالفت و سرپیچی از دستورات پروردگار و شدت خشم و غضب بر آنان، از نشانه‌های بزرگداشت حدود الهی است و از حقیقت‌های توبه به شمار می‌رود.

به ویژه اگر عذر و بهانه‌ی گروه‌های زیر را در این مقوله بگنجانند: بت‌پرستان، قاتلین پیامبران، فرعون و هامان، نمرود، ابوجهل و هم‌دستان او، ابلیس و سربازانش، کافران و ظالمان، تجاوزکنندگان از حدود و محرمات الهی، که همه‌ی این‌ها از

<sup>۲۷۹</sup> بخاری ۶۳۰۸ و مسلم ۲۷۴۴ آن را از عبدالله بن مسعود و انس روایت کرده‌اند.

<sup>۲۸۰</sup> اسراء/۱۱۱.

مخلوقات خداوند و تحت قدرت او هستند.

توبه‌کنندگان و ایمان‌داران واقعی به قدر الهی، منتظران کشتی امر ربانی هستند که هرگاه به آنان نزدیک شود، ناخدا بانگ برمی‌آورد: ﴿أَزْكِبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَمُرْسَاهَا﴾. «سوار کشتی شوید که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است».<sup>۲۸۱</sup>

در حقیقت این همان کشتی نوح و پیامبران پس از اوست، هر کس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن دوری گزیند، غرق می‌شود، مؤمنین بر آن نشستند، تا آنان را در تلاطم امواج، به حکم تسلیم در برابر آن که حکمرانی دریاها در قبضه‌ی قدرت اوست، به پیش برانند. یک چشم بر هم نهادن بیش نخواهد گذشت که ندا می‌آید و می‌گوید: ای زمین! آب خود را فرو خور و ای آسمان! از باریدن بایست. آب‌ها از میان برده می‌شود و فرمان اجرا می‌گردد و کشتی بر جودی سرای باقی پهلوی می‌گیرد.

اما آنان که بر کشتی نمی‌نشینند، همانند قوم نوح، غرق می‌شوند و سوزانده می‌شوند و در میان عالمیان بر آنان بانگ برآورده می‌شود: ﴿وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾. «و گفته می‌شود: نابود باد گروه ستمکاران».<sup>۲۸۲</sup> ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾. «ما بدانان ستم نکردیم و بلکه خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند».<sup>۲۸۳</sup> سپس با زبان شریعت و قدر، برای محقق ساختن توحید و اثبات دلیل و حجتش که عادل‌ترین عادلان است، ندا سر داده می‌شود که: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ هَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾. «بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است، پس اگر خدا می‌خواست همگی شما را هدایت می‌نمود».<sup>۲۸۴</sup>

### دفع قدر با قدر

وظیفه‌ی این کشتی‌نشینان، آن است که با امواج تقدیر برخورد و با برخی به جنگ برخی دیگر بروند و گر نه نابود می‌شوند. بدین ترتیب قدر را با قدر دفع می‌کنند. سیر

<sup>۲۸۱</sup> هود/۴۱.

<sup>۲۸۲</sup> هود/۴۴.

<sup>۲۸۳</sup> هود/۱۰۱.

<sup>۲۸۴</sup> انعام/۱۴۹.

و سلوک عارفان با عزم و اراده این گونه می باشد. معنی سخن شیخ خداشناس، عبدالقادر گیلانی نیز همین است که می گوید: هرگاه مردم با قضا و قدر مواجه شوند، دست نگه می دارند، اما من در لابلای آن روزنه ای می گشایم و با قدر الهی به میدان مبارزه با قدر الهی قدم می گذارم، مرد واقعی کسی است که با قدر بجنگد نه این که در برابر آن تسلیم محض باشد. مصلحت ها و منافع مردم در زندگی دنیوی فراهم نمی شود مگر این که برخی از قدرهای الهی را با برخی دیگر دفع کرد. در مورد آخرت نیز قطعاً چنین خواهد بود.

خداوند متعال به ما دستور داده است تا بدی را که از قدرهای الهی است، با نیکی که آن هم از قدرهای الهی است، دور برانیم. گرسنگی از قدرهای الهی است و خداوند دستور می دهد تا به وسیله «خوردن» که آن هم از قدرهای الهی است، به جنگ آن برویم و اگر کسی در برابر قدر گرسنگی تسلیم شود، در حالی که می تواند آن را به وسیله «خوردن» برطرف کند و این کار را نکند و سپس بمعید، مجرم و خطاکار است. هم چنین تشنگی، سرما، گرما و... از قدرهای الهی هستند که خداوند به ما دستور داده است تا آن ها را با قدرهایی که ضد آن هستند، برطرف نماییم. عامل دفع کننده، دفع شده و عمل دفع کردن، همه از قدرهای الهی به شمار می روند.

پیامبر خدا ﷺ به روشنی پرده از این معنی و مفهوم برمی دارد، آن گاه که از او می پرسند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَذْوِيَّةً تَنْدَاوِي بِهَا وَرُقَى تَسْتَرْقِي بِهَا وَتُقَى تَنْقِي بِهَا، هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ شَيْئًا؟ قَالَ هِيَ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ». «ای رسول خدا، آیا دارویی که مصرف می کنیم، رقیه ای که به کار می گیریم و امکانات دفاعی که برای دفاع از آن استفاده می کنیم، چیزی از قدر الهی را دور می کنند؟ فرمود: این ها همه از قدرهای الهی هستند.»<sup>۲۸۵</sup>

در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْبَلَاءَ لَيَعْتَاجَانِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». «دعا و بلا و مصیبت مابین آسمان و زمین با هم به نزاع برمی خیزند».<sup>۲۸۶</sup>

<sup>۲۸۵</sup>. حدیث حسن که ترمذی ۲۱۴۸، ابن ماجه ۳۴۲۷ و احمد ۴۲۱/۳ از ابی خزیمه و او نیز از پدرش، آن را روایت کرده اند.

<sup>۲۸۶</sup>. حدیث حسن که حاکم ۴۹۲/۱ و بزاز ۲۱۶۵ و طبرانی در «الاوسط» از حضرت عایشه روایت کرده که در سند آن «زکریا بن منظور» وجود دارد که ضعیف است، اما بقیه رجال آن موثق هستند، بزاز آن را از ابوهریره روایت می کند و ابراهیم بن خثیم در سند آن که متروک است. اما حدیث سلمان در نزد ترمذی ۲۱۴۰ با عبارت «لا یرد القضاء الا الدعاء» دلیل بر درستی آن است و نیز حدیث ثوبان نزد احمد ۲۷۷/۵ و ابن ماجه ۹۰ به «مجمع الزوائد» ۱۴۶/۱۰ و

هر گاه کفار با قدر الهی وارد سرزمین‌های اسلامی شوند، آیا جایز است مسلمانان به بهانه‌ی تسلیم در برابر قدر الهی از سرزمین خود دفاع نکنند و با قدر جهاد، قدر دیگر الهی را دفع نکنند؟

هم‌چنین اگر معصیتی برای شخصی مقدر شود و آن را انجام دهد، باید آن قدر را با توبه‌ی نصوح از خود بزداید.

دفع قدر با قدر دو نوع است:

۱. دفع کردن قدری که سبب هایش مهیا شده، اما هنوز به وقوع نپیوسته است، با قدری که مقابل آن است و از وقوع آن جلوگیری میکند، مانند: دفع دشمن به وسیله جنگیدن با او، و دفع گرما، سرما و...

۲. دفع قدری که به وقوع پیوسته است، به وسیله قدر دیگری که آن را از میان برمی دارد، مانند: برطرف کردن بیماری با مصرف دارو، محو کردن گناه با توبه، جبران رفتار ناپسند با رفتار نیک و...

عکس العمل عارفان در برابر قدرهای الهی این گونه می باشد و در برابر آن تسلیم نمی شوند و از تلاش و چاره جویی باز نمی ایستند، زیرا اگر چنین کنند، دلیل عجز و ناتوانی است و خداوند عجز و ناتوانی را سرزنش می کند.

### شرط های سه گانه

اسرار حقیقت توبه، سه چیز است:

تشخیص تقوا از عزت، فراموش کردن جرم و معصیت و توبه کردن از توبه، زیرا شخص توبه کننده مشمول کلمه «جمع» در آیهی زیر است: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. «ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید، تا رستگار شوید».<sup>۲۸۷</sup> خداوند شخص توبه کننده را به سبب شائبه هایی که با توبه اش آمیخته می شوند، امر به توبه می نماید.

تشخیص تقوا از عزت، یعنی هدف از توبه تقوای الهی باشد، یعنی خوف و خشیت از خدا، انجام اوامر و پرهیز از آن چه که خداوند آن را نهی کرده است. پس شخص بر اساس هدایت و نور خدا، و به امید پاداش او عبادت می کند و بر اساس روشنگری های خدا و بیم از عقوبت، از گناه دوری می کند و هدف او از عبادت، عزت و افتخار نیست، اگر چه عبادت و توبه در بردارندهی عزت ظاهری و باطنی هستند، اما هدف او این نیست پس اگر کسی به خاطر کسب عزت توبه کند، توبه ی او مخدوش می باشد.

بسیاری از صادقین به این نکته پی نمی برند و تنها صادقین با بصیرت آن را



تشخیص می‌دهند و تعدادشان بسیار اندک است.  
اما منظور از به فراموشی سپردن جرم و معصیت، نیاز به شرح و بیان دارد و ارباب طریق در مورد آن اختلاف نظر دارند:

گروهی به یادآوری نکردن و به فراموشی سپردن جرم، معتقد هستند، زیرا صفای با خدا بودن، برای شخص توبه‌کننده بهتر و سودمندتر است. بنابراین گفته‌اند: یادآوری پیمان‌شکنی و خیانت، به هنگام صفا، جفا است.

گروه دیگری می‌گویند: بهتر است که شخص گناه خود را فراموش نکند، بلکه باید آن را پیش روی خود قرار داده و پی در پی به آن بنگرد، زیرا به این سبب احساس شکستگی، خشوع و فروتنی در او ایجاد می‌شود که از صفای به وجود آمده از فراموش کردن گناه، برای او سودمندتر است، به دلیل این که حضرت داود علیه السلام کلمه‌ی «جرم و خطا» را بر کف دست خود نقش بسته بود و همیشه به آن می‌نگریست و می‌گریست و نیز می‌گویند: هرگاه راه را گم کردی و سرگردان شدی، به گناهانت مراجعه کن تا راه را بازیابی؛ یعنی اگر به گناهانت مراجعه کنی، احساس دل‌شکستگی و زبونی خواهی کرد و با احساس خوف و خشوع و فروتنی روی به سوی پروردگار می‌آوری و این همان راه و مسیر بندگی است.

اما درست این است که بگوییم: اگر بنده‌ای در حال صفا، احساس مدعی بودن و خودپسندی کند، فضل و منت پروردگار را فراموش نماید و نفسش او را از نیازمندی و کم و کاستیش غافل سازد، یادآوری گناه و معصیت برای او سودمندتر است. اما اگر فضل و منت پروردگار را در پیش چشمان خود داشته باشد، نیاز کامل و مطلق خود به پروردگارش را احساس نماید، قلبش از محبت، سرور، انس و شوق دیدار پروردگار لبریز شود، رحمت، بردباری و عفو فراگیر خداوند را ببیند، در حالی که نور جان‌بخش اسماء و صفات الهی بر قلبش تابیده باشد، در این صورت فراموشی و عدم یادآوری گناه برای او سودمندتر است. زیرا هرگاه جرم و معصیت را به خاطر آورد، این حالات نیکو فراری می‌شوند و از اوج به حضيض سقوط می‌کند و از حالی به حالی می‌شود، احوالی که فاصله‌ی آن‌ها مابین آسمان و زمین است. این نتیجه‌ی حسدورزی شیطان است که می‌خواهد او را از مقامش پایین بکشد و قلبش را از سیر و سلوک در میادین شناخت و محبت باز دارد.

پس از این، از در نظر گرفتن توبه، توبه می‌کند، زیرا با فضل و منت و خواست

الهی توفیق توبه یافته است و اگر به حال خود رها می‌شد، چنین توفیقی هرگز نمی‌یافت. پس هرگاه خود را سر منشأ توبه بداند و فضل و منت خدا را به فراموش سپارد، باید از این خودبینی و غفلت توبه کند.

ممکن است توبه دارای عیب و نقص و آفت‌هایی باشد که مانع کامل شدن آن شود، گاهی شخص به کم و کاستی توبه‌اش پی می‌برد و گاهی نیز آن را احساس نخواهد کرد. پس باید از ناقص بودن و ادا نکردن حق کامل آن توبه نماید و آن مقداری که ناقص و ناتمام است نیاز به توبه دارد.

### بردبار عادل

نکته‌ها و لطائف اسرار توبه سه چیز است:

**نکته‌ی اول:** به جرم و معصیتی که خداوند بر او مقدر کرده است بیندیشد، تا به مراد خداوند از آن و این که چرا او را در انجام آن به حال خود رها کرده است، پی ببرد. زیرا خداوند بنده را به خاطر دو چیز در انجام گناه تنها گذاشته است:

(الف) تا به عزت خداوند در مقدر نمودن آن، نیکیش در پوشاندن آن، حلم و بردباریش در مهلت دادن به شخص گناهکار، بزرگواریش در پذیرش توبه و فضل او در مغفرتش پی ببرد.

(ب) تا حجت عادلانه را بر بنده‌اش تمام کند و او را پس از اتمام حجت به سبب گناهش مجازات کند.

در شرح و بیان این موارد باید گفت: صاحبان بصیرت، اگر خطا و لغزشی از آنان سر بزنند، باید متوجه پنج چیز شوند:

۱. به امر و نهی خدا بنگرد، زیرا این امر سبب خواهد شد تا به اشتباه خود پی ببرد و به گناه خود اعتراف نماید.

۲. متوجه وعد و وعید الهی شود، زیرا این امر سبب ایجاد خوف و خشیت شده و او را به توبه وادار می‌کند.

۳. در این بیندیشد که چرا خداوند او را در انجام این گناه به حال خود گذاشته و ارتکاب آن را بر او مقدر نموده است، در حالی که می‌توانست او را از گناه مصون و محفوظ بدارد. این امر سبب خواهد شد تا نسبت به خدا، اسماء، صفات، حکمت، رحمت، مغفرت، بردباری و کرم او، شناخت بیشتری حاصل کند و این شناخت

باعث می‌شود تا شخص در برابر اسماء پروردگار مسیر بندگی را که جز با مقتضیات آن‌ها حاصل نمی‌شود، در پیش گیرد و نیز ارتباط خلق، امر، پاداش، مجازات و وعد و وعید با اسماء و صفات خداوند را دریابد و بداند که این‌ها از موجبات اسماء و صفات و آثار آن‌ها در عالم هستی است و هر اسم و صفتی، مقتضی اثر و موجبات خود است و ناگزیر وابسته به آن می‌باشد.

این نگرش او را بر بوستان زیبایی از معارف و ایمان و نیز اسرار و حکم تقدیر الهی مشرف می‌سازد که زبان از وصف آن ناتوان است. به مواردی در این باره اشاره می‌کنیم:

بنده باید به عزت (بزرگواری و قدرت شکست‌ناپذیر) پروردگار در قضا و قدرش پی ببرد، این که خداوند عزیز (بزرگواری و دارای قدرت شکست‌ناپذیر)، هر چه را که بخواهد، جاری و ساری می‌کند و بر اساس کمال عزت خود، سرنوشت بنده را رقم می‌زند، بدین گونه که قلب و اراده‌اش را به سوی آن چه که می‌خواهد، سوق می‌دهد و بین بنده و قلبش مانع ایجاد می‌کند و او را به صورت خواهان و خواستار آن چه که خداوند عزیز و حکیم از او می‌خواهد قرار می‌دهد. این نشانه‌ی کمال عزت است، زیرا تنها خداوند بر این امر تواناست. مخلوقات، تنها بر جسم و ظاهر انسان تأثیر می‌گذارند و تنها خداوند است که می‌تواند خواست و اراده‌ی انسان را تابع مطلق خواست و اراده‌ی خود کند.

پس هرگاه بنده‌ای عزت مولا و سرورش را با قلب خود احساس و مشاهده کند، مشغول شدن به یاد خدا و فراموش کردن مذلت گناه و معصیت برای او بهتر و شایسته‌تر است، زیرا بدین ترتیب با خدا در حال سیر و سلوک است نه با خود. یکی از لازمه‌های شناخت عزت خدا در تقدیرش، این است که شخص بداند امور و سرنوشتش را کسی رقم می‌زند که سرنوشتش در دست اوست و پناه و محافظی جز او ندارد و جز با یاری او هیچ توفیقی نمی‌یابد. پس او بنده‌ی ناچیز و حقیری در قبضه‌ی قدرت کسی است که عزیز (شکست‌ناپذیر) و حمید (ستوده) است و نیز باید بداند که کمال، حمد، بی‌نیازی و عزت مطلق از آن خداوند است و کوتاهی، عیب، نقص، ستمکاری، نیاز و... همه از جانب بنده می‌باشد و هم او سزاوار مذمت و سرزنش است و به هر اندازه‌ای که به عیب و نقص و نیازمندی خود پی ببرد، به همان اندازه نیز عزت، کمال، حمد و بی‌نیازی خداوند را درک می‌نماید. پس

احساس ذلت و شرمساری از گناه، بنده را با عزت پروردگار آشنا می‌سازد.

مورد دیگر این است که بنده باید فضل و نیکی پروردگار در پوشاندن و مخفی نگه داشتن گناهان و معصیت‌هایش را در نظر داشته باشد. با وجود این که خداوند کاملاً او را مشاهده کرده و اگر می‌خواست، می‌توانست او را در میان بندگان رسوا سازد. این از نشانه‌های کمال برّ و نیکی پروردگار است. یکی از اسماء خداوند «البر» (منبع خوبی و سعادت و اهل احسان و نیکی به همه‌ی مردم) است و نیکی او به بنده‌اش، دلیل کمال بی‌نیازی او و نیازمندی مطلق بندگان به اوست. پس بنده به بررسی و مطالعه‌ی فضل و منت پروردگار و ایمن همه نیکی، احسان و کرم او می‌پردازد و گناه را به فراموشی می‌سپارد و در یاد خداوند سبحان باقی می‌ماند. این برای او بهتر از یادآوری گناه و خواری و مذلت آن است، زیرا پرداختن به ذکر خدا و غافل شدن از غیر او، والاترین و باارزش‌ترین هدف و مقصود است. البته نباید برای همیشه گناه خود را فراموش کند، بلکه تنها در این حالت زیبا باید چنین کند و هرگاه از این حالت بیرون بیاید، باید گناهان خود را مورد بررسی قرار دهد و آن‌ها را به خاطر آورد، زیرا هر وقت و هر مقامی، بندگی ویژه‌ای دارد که شایسته‌ی آن وقت و مقام است.

مورد دیگر این که باید حلم و بردباری خداوند را در مهلت دادن به شخص گناه‌کار در نظر آورد، زیرا اگر می‌خواست، می‌توانست او را سریعاً به عقوبت خود گرفتار سازد، اما حلیم و بردبار است و عجله‌ای ندارد. این امر او را با اسم «حلیم» آشنا می‌کند و این صفت را آشکارا از خداوند مشاهده می‌کند و در برابر آن موضع بندگی می‌گیرد.

مورد دیگر پی بردن به کرم و بزرگواری خداوند در پذیرش عذر بندگان است که با کرم خود عذرشان را می‌پذیرد. این سبب می‌شود تا بندگان به ذکر و شکر پروردگار بپردازند و بر محبت آنان نسبت به او افزوده شود، زیرا محبت ما نسبت به کسی که از نیک رفتاری ما تشکر و قدردانی می‌کند و پاداش آن را به ما می‌دهد و از بدی‌هایمان در می‌گذرد و ما را به سبب آن مواخذه نمی‌کند، چندین برابر محبت ما نسبت به کسی است که تنها از نیک رفتاری ما تشکر می‌کند. واقعیت بیانگر این مطلب است. پس بندگی پس از توبه رنگ دیگری به خود می‌گیرد.

مورد دیگر این که باید فضل خدا در مغفرت و آمرزش خود را آشکارا مشاهده

کند، زیرا فضل و متی از جانب پروردگار است و اگر حقش را از بنده‌اش بگیرد، عادل و سزاوار سپاس و ستایش است و مغفرتش از روی فضل و منت است نه استحقاق بنده. این مسأله بنده را به شکرگزاری و محبت خدا و بازگشت به سوی او و شادی و سرور یافتن از او ملزم می‌سازد. هم‌چنین او را با اسم «غفار» آشنا می‌سازد و این صفت را آشکارا از خدا مشاهده می‌کند و به مقتضای آن موضع بندگی اتخاذ می‌کند. این کامل‌ترین روش در بندگی، محبت و شناخت است.

دیگر این که خداوند، بدین وسیله احساس کوچکی، فروتنی، پشیمانی، دل‌شکستگی و نیاز شدید به پروردگار در بنده‌اش ایجاد می‌کند، زیرا میل به ادعای ربوبیت، در نفس نهفته می‌باشد و اگر قدرت یابد، ادعای فرعون در این زمینه را تکرار می‌کند. فرعون قدرت یافت و ادعایش را آشکار نمود، اما دیگران قدرت نیافته و احساس خود را پنهان داشته‌اند. تنها چیزی که انسان را از این احساس می‌رهاند، فروتنی و افتادگی (ذل) بندگی است. این ذل (فروتنی) دارای چهار درجه است:

۱. احساس کوچکی، ضعف و ناتوانی که همه‌ی مخلوقات در آن مشترک هستند، زیرا همه‌ی مخلوقات و همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین نیازمند مطلق به پروردگارند و نیازهایشان را از او می‌خواهند و خداوند غنی و بی‌نیاز است و هیچ درخواستی از کسی نمی‌نماید.

۲. احساس کوچکی به سبب اطاعت و بندگی، که این مورد اختیاری بوده و مخصوص کسانی است که فرمان می‌برند و این همان سر بندگی است.

۳. کوچکی و فروتنی محبت، زیرا عاشق ذاتاً در مقابل محبوب احساس کوچکی می‌کند و کم و زیاد بودن این احساس، به مقدار عشق و محبت او بستگی دارد. محبت، بر اساس احساس کوچکی و فروتنی در برابر محبوب، بنا شده است، همان‌گونه که گفته‌اند:

إِخْضَعْ وَ ذَلِّ لِنِّ تَحِبُّ فَلَيْسَ فِي حُكْمِ الْهَوَىٰ أَنَّهُ يُشَالُ وَيُعْقَدُ

«در برابر محبوب کوچک و فروتن باش، زیرا در قانون عشق، باید دست از تکبر و خود بزرگ‌بینی شست».

۴. احساس خواری و ذلت از جرم و معصیت.

اگر این درجات چهارگانه با هم جمع شوند، احساس کوچک بودن و فروتنی در برابر پروردگار کامل می‌شود، زیرا بنده به خاطر خوف، خشیت، محبت، انابه

(بازگشت به سوی او) اطاعت، فقر و نیاز شدید به او، در برابر او کوچکی و فروتنی می‌نماید.

در حقیقت، این احساس ذلت، کوچکی و فروتنی، همان «فقر» است که عده‌ای به آن اشاره می‌کنند، در حالی که این مفهوم والاتر از آن است که فقر نامیده شود و لب و راز بندگی است و دست‌یابی به آن، سودمندترین چیز برای بنده به شمار می‌رود و در نزد خداوند نیز محبوب‌ترین چیز است.

مورد دیگر این که نام‌های نیک خداوند، همانند رابطه‌ی علت و معلول، تأثیرگذاری خود را اقتضا می‌کنند. به عنوان مثال اسم «رزاق» مقتضی روزی خور و اسم «رحیم» مقتضی کسی است که مورد رحمت واقع شود. هم‌چنین اسم‌های «غفور، عفو، تواب و حلیم» کسی را اقتضا می‌کنند که آمرزیده شود، توبه‌اش پذیرفته شود، مورد عفو قرار گیرد و با حلم و بردباری با او رفتار شود. بی‌تأثیر دانستن این اسم‌ها غیرممکن است، زیرا همه‌ی آن‌ها، نام‌های نیک و صفات‌های کمال و جلال الهی و افعال حکیمانه و نیک‌خواهانه‌ی او هستند که باید آثار آن‌ها در عالم هستی نمایان شود. پیامبر خدا ﷺ به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ وَ لَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ». «اگر معصیت نکنید، خداوند شما را از میان برمی‌دارد و مردمانی را جایگزین می‌کند که مرتکب گناه شوند و سپس طلب مغفرت نمایند و مورد مغفرت قرار گیرند».<sup>۲۸۸</sup>

اگر تصور کنیم که گناه و معصیت از عالم هستی منتفی شده است، در این صورت خداوند چه کسی را بیامرزد، توبه‌ی چه کسی را بپذیرد و با چه کسی بردباری کند؟ و اگر تصور کنیم که هیچ نیازی باقی نمانده و همه‌ی بندگان غنی و بی‌نیاز شده‌اند، در این صورت جایی برای درخواست، تضرع، اجابت، مشاهده‌ی فضل و منت و ارزانی داشتن نعمت و گرامیداشت باقی نمی‌ماند.

پس پاک و منزّه است خدایی که به انواع مختلف خود را به بندگان معرفتی نموده، آن‌ها را با شیوه‌های مختلف به سوی خود راهنمایی کرده، همه‌ی راه‌ها را برایشان بازگذاشته و سپس صراط مستقیم را قرار داده است و راه راست را به آنان شناسانده و آنان را به سوی راهنمایی کرده است: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا

<sup>۲۸۸</sup> مسلم ۲۷۴۹، احمد ۳۰۹/۲ و ترمذی ۲۵۲۸ آن را از حدیث ابوهریره روایت کرده‌اند.

مَنْ حَيٍّ عَنْ يَتِّهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ». تا آنان که گمراه می شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد، بی گمان خدا شنوا و آگاه است.<sup>۲۸۹</sup>

### پروردگار رحیم و مهرورز

مورد دیگر سرّ و راز بزرگی است که در بیان نگنجد و ایما و اشاره بر آن گستاخی نورزد و منادی ایمان آن را در ملأ عام اعلام نکند، بلکه تنها قلب های بندگان خاص خداوند آن را در می یابند.

پس به سبب آن بر محبت و شناختشان نسبت به خداوند افزوده می شود، از او آرامش می یابند، مشتاق او می شوند، لب به ذکرش می گشایند، نیکی، لطف، بخشش و کرمش را بیشتر احساس می کنند، به مطالعه و بررسی سرّ و راز بندگی می پردازند و بر حقیقت الوهیت اشراف می یابند. این راز، همان است که در صحیح بخاری و مسلم از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ - حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ - مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَةٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَأَنْفَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَ شَرَابُهُ، فَأَيَسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجَرَةً فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، قَدْ أَيَسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ، فَأَخَذَ بِخَطَمِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ - اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ». خداوند از توبه ی بنده اش خوشحال تر از کسی است که در بیابانی بر شترش سوار شده است، ناگهان شترش از او بگریزد در حالی که آب و خوراکش بر پشت آن است. پس از آن ناامید شود و با ناامیدی در سایه ی درختی بیارامد، در این حال، ناگهان شترش را در کنار خود ببیند و زمامش را بگیرد و از شدت شادی و خوشحالی، به اشتباه بگوید: پروردگارا! تو بنده ی من و من پروردگار تو هستم». این لفظ از مسلم است.<sup>۲۹۰</sup>

این خوشحالی و فرح خداوند به گونه ای است که نباید بندگان آن را نادیده بگیرند و از آن روی بگردانند و تنها کسانی از آن آگاه می شوند که شناخت ویژه ای نسبت به خدا و اسماء و صفات او و آن چه که شایسته و سزاوار عزت و جلال

<sup>۲۸۹</sup> انفال/۴۲.

<sup>۲۹۰</sup> صحیح مسلم ۲۷۴۷ و بیو ۱۳۰۳ از انس و بخاری ۶۳۰۸ از ابن مسعود که عبارت آخر در آن نیست.

اوست، داشته باشند.

زیرا خداوند انسان را در میان سایر مخلوقاتش گرامی داشته و او را بر آن‌ها فضل و برتری داده است، انسان را برای خود و همه چیز را برای انسان آفریده است و او را از شناخت، محبت، قرب و گرامیداشت ویژه‌ای بهره‌مند ساخته است و آن چه را که در آسمان‌ها و زمین و مابین آن‌هاست، رام و مسخر او کرده است. حتی ملائکه را که مقربان درگه اویند، به خدمت انسان گماشته و در خواب و بیداری و سفر و حضر از او مراقبت می‌کنند، کتاب‌هایش را به وسیله‌ی ملائکه بر انسان نازل کرد و پیامبرانی از جنس خودشان را به سوی آنان برانگیخت و او را مخاطب ساخت و با او سخن گفت. از میانشان خلیل، کلیم، اولیا و خواصی برگزید و آنان را مخزن اسرار، محل حکمت و جایگاه محبت خود ساخت و بهشت و دوزخ را برای آنان آفرید. پس مدار خلق و امر و پاداش و مجازات پیرامون انسان است، زیرا او گل سرسبد آفرینش است و امر و نهی و پاداش و مجازات متوجه اوست.

انسان را شأن و منزلتی است که سایر مخلوقات از آن بهره‌ای ندارند، پدر او را با دستان خود آفرید و از روح خود در او دمید و ملائکه‌ی خویش را برای او به سجده درآورد، نام‌های همه چیز را به او آموخت، فضل و برتریش را بر ملائکه و سایر مخلوقات آشکار ساخت، ابلیس را که بر آدم سجده نکرد، از درگاه رحمتش راند و او را دشمن انسان معرفی نمود.

انسان مؤمن، به طور کل، بهترین خلایق به شمار می‌رود و مؤمنان برگزیدگان خدا در میان جهانیان هستند. خداوند آنان را آفریده تا نعمتش را بر آنان کامل گرداند و احسان و نیکیش را پی در پی بر آنان فرو ریزد. تا فضل و کرمش را آن‌گونه که تصورش نکرده و به ذهن‌هایشان نیز خطور نکرده است، شامل حال آنان کند. تا موهبت‌ها و نعمت‌های نهان و آشکار و حال و آینده را که جز با محبت خدا به دست نمی‌آیند، از او درخواست نمایند، محبتی که تنها با اطاعت، عبادت و برتری دادن خداوند بر غیر او حاصل می‌شود. خداوند نیز او را به عنوان محبوب خویش برگزیده و بهترین چیزی را که عاشق غنی و توانا برای محبوب آماده می‌کند، برای او فراهم کرده است، با او عهد و پیمانی بسته که در طی آن اوامر و نواهی‌اش را به او ابلاغ نموده و آن چه را که سبب نزدیکی‌اش به خداوند و افزایش محبت و گرامیداشت او می‌شود و نیز آن چه را که سبب دوری او از خداوند و بی‌ارزش شدن



او در نزد خدا و خشم و غضب خدا می‌گردد، به او گوشزد کرده است.

محبوب را دشمنی است که کینه‌توزترین خلائق در نزد خداست، دشمنی خود را با انسان علنی کرده و پیروان خود را امر کرده تا به جای ولیّ و معبود برحقشان، از او اطاعت نموده و بندگی او را در پیش گیرند، بندگان را از خدا بریده و از آنان حزب و گروهی ساخته که او را پشتیبانی نموده و به جای خداوند او را ولیّ خود قرار داده‌اند و دشمن خدا شده‌اند، دیگران را به سوی خشم و غضب خدا فرا می‌خوانند، بر ربوبیت، الوهیت و وحدانیت خدا خرده می‌گیرند، به او ناسزا می‌گویند، تکذیب می‌کنند، اولیایش را فریب می‌دهند و آنان را به انواع آزارها و اذیت‌ها گرفتار می‌سازند و برای نابودی آنان، براندازی دولت آنان، محو آن چه که مورد پسند و رضایت خداوند است و جایگزین کردن هر آن چه که خشم و ناخرسندی خداوند را بر می‌انگیزد، تلاش می‌کنند. پس خداوند این دشمنان و راه و روش و اعمال آنان را به بندگان معرفی نموده و آنان را از دوستی و همراهی و داخل شدن در حزب و گروهشان برحذر داشته است.

در عهد و پیمان خود با بندگان، خبر داده است که: او بخشنده‌ترین، بزرگواری‌ترین و مهربان‌ترین است. رحمتش بر خشم او، بردباریش بر مجازات و عفویش بر مواخذه و حسابرسیش پیشی گرفته است. نعمت را بر بندگان فرو ریخته و رحمت و مهرورزی را بر خود واجب نموده است. نیکی، بخشش، عطا و احسان را دوست دارد، هر آن چه که فضل و نیکی است، در دست اوست و هر آن چه که خیر و بخشش است، همه از اوست، دوست‌داشتنی‌ترین چیز در نزد او این است که: بر بندگان ببخشد، فضل و کرمش را بر آنان بگستراند، آنان را غرق احسان و نیکی‌های خود کند، نعمتش را بر آنان کامل گرداند. منتش را بر آنان دو چندان کند، با اسماء و صفاتش، خود را به بندگان بشناساند و با نعمت‌ها و برکاتش خود را در نزد آنان محبوب سازد.

خداوند، ذاتاً، جواد و گشاده دست است و جود و بخشش همه‌ی مخلوقات، در مقایسه با جود او، بسیار کمتر از یک ذره می‌باشد. در حقیقت، جواد و بخشنده‌ای جز او نیست و جود و بخشش هر بخشنده‌ای از جود او سرچشمه می‌گیرد. عشق خداوند به جود، عطا، احسان، نیکی، نعمت‌دهی و فضل، بالاتر از آن است که در ذهن و خیال بگنجند. شادی خداوند از فضل و بخشش نمودن، بسیار بیشتر از شادی

و خوشحالی آن کسی است که عطایا و نعمت‌های او را دریافت می‌دارد، نعمت‌هایی که بسیار بزرگ و با ارزش هستند و نیاز شخص نیز به آن‌ها بسیار زیاد است. هرگاه نیاز بسیار شدید بوده و عطایا و نعمت نیز بسیار بزرگ و سودمند باشند، در آن صورت شادی شخص دریافت‌کننده چه اندازه خواهد بود؟! شادی خداوند بخشنده، به سبب عطا و بخشش خود، بسیار بیشتر از شادی چنین فردی به هنگام دریافت عطایای الهی می‌باشد. بالاترین وصف متعلق به خدا است. در میان بندگان نیز به همین صورت است، شخص بخشنده از بخشش خود احساس لذت، شادی و سرور می‌نماید بیشتر از آن که شخص دریافت‌کننده، خوشحال می‌شود، اما لذت و شادی دریافت، دریافت‌کننده را از درک شادی و سرور بخشنده غافل می‌سازد. این در حالی است که شخص بخشنده، به آن چه که می‌بخشد، نیازمند است و از جبران شدن آن مطمئن نیست و بیم آن دارد که در آینده به آن نیازمند شود و به ذلت و خواری درخواست از هم نوع تن در دهد. هم‌چنین نفس انسان با حرص و طمع آمیخته است.

پس خداوند بخشنده‌ای که پاک و مبرا از همه‌ی این عیب و نقص‌هاست، چه؟ خدایی که اگر همه‌ی اهل آسمان و زمین و همه‌ی مخلوقات از اول تا به آخر، جن و انس، تر و خشک، در یک سرزمین به طلب برخیزند و خداوند درخواست همه را برآورده سازد، به اندازه‌ی ذره‌ای از ملک و داراییش کم نخواهد شد.

خداوند ذاتاً، بخشنده، حی، علیم، سمیع و بصیر است. کمال جود و بخشش، از لازمه‌های ذات اوست. در نزد او، عفو و گذشت محبوب‌تر از انتقام، رحمت و مهربانی محبوب‌تر از عقوبت، فضل و منت محبوب‌تر از عدالت و عطا محبوب‌تر از منع و بازداشتن است.

انسان، عبد و محبوب خداست، خداوند او را برای خود آفریده است، انواع امکانات گرامیداشت را برای او آماده کرده، او را بر سایر مخلوقات برتری داده، او را محل شناخت خود قرار داده، کتاب‌هایش را بر او نازل کرده، پیامبرانش را به سوی او برانگیخته، به امورش توجه کرده و او را بی‌هدف و سرگردان به حال خود رها نکرده است. پس اگر خود را در معرض خشم و غضب خدا قرار دهد، مرتکب آن چه شود که او ناپسند می‌دارد و از او بگریزد، دشمنش را به عنوان ولی و سرپرست خود بگزیند و بر علیه خدا با او هم‌دست شود و جانب او را بگیرد، راه و مسیر

نعمت‌ها و احسان خدا را بر خود ببندد و راه عقوبت، خشم و انتقام الهی را به روی خود باز کند، در این صورت از خداوند بخشنده و کریم، چیزی را درخواست نموده است که برخلاف اوصاف جود، بخشش، احسان و برّ و نیکی اوست و در معرض خشم، غضب و انتقام قرار گرفته و کاری کرده است که خشم و غضب پروردگار در جایگاه رضایتمندی او و انتقام‌گیری و عقوبتش در جایگاه کرم، برّ و عطایش بنشینند. پس با گناه و معصیت خود، چیزی را از خداوند طلب می‌کند که مورد پسند خداوند نیست و با جود و احسان او که لازمه‌های ذات اویند، در تضاد است.

یکی از عارفان در این رابطه داستانی نقل می‌کند و می‌گوید: در کوچه‌ای دری گشوده شد، کودکی از آن بیرون دوید، می‌گریست و کمک می‌خواست، مادرش به دنبالش می‌دوید و او را از خود می‌راند، کودک که خارج شد، مادرش در را پشت سر او بست، کودک اندکی از خانه دور شد، سپس ایستاد و به فکر فرو رفت، پناه‌گاهی جز خانه و پناه‌دهنده‌ای جز مادرش نیافت، پس با دلی شکسته و اندوهگین به سوی خانه بازگشت، در را به روی خود بسته یافت، به آن تکیه زد و صورتش را بر آن گذاشت و به خواب عمیق فرو رفت، سپس مادرش خارج شد، چون کودکش را در آن حالت دید، خود را بر او انداخت و او را در آغوش گرمش گرفت و بوسه بارانش کرد، مادر می‌گریست و می‌گفت: ای کودک دل‌بندم! از دست من به کجا می‌گریزی؟ چه کسی جز من پناهت می‌دهد؟ مگر نگفتم از من سرپیچی مکن و مرا با نافرمانیت به رفتاری وادار مکن که برخلاف مهر و محبت و دلسوزیم نسبت به تو باشد. سپس او را با خود به داخل خانه برد.

به سخنان این مادر دقت کنیم و سپس آن را با سخن پیامبر ﷺ مقایسه کنیم که می‌فرماید: «لِلَّهِ أَزْهَمُ عِبَادَةٍ مِنَ الْوَالِدَةِ بَوْلِدَهَا». «خداوند نسبت به بندگانش، مهربان‌تر از مادر نسبت به کودکش می‌باشد».<sup>۲۹۱</sup> معلوم و مشخص است که مهر مادر بسیار کمتر از مهر خداوندی است که رحمتش همه چیز را در بر گرفته است. پس هرگاه بنده‌ای با معصیت خود، خشم خدا را برانگیزد، از او خواسته است که رحمتش را از او بازدارد، اما هرگاه توبه کند، از او آن چه را می‌خواهد که شایسته و سزاوار اوست. این توضیح مختصری بود تا پی ببریم که شادی و فرح خداوند از توبه‌ی بنده‌اش،

<sup>۲۹۱</sup>. بخاری ۵۹۹۹ و مسلم ۲۷۵۴ آن را از عمر بن خطاب ؓ روایت کرده‌اند.

بسی بیشتر از شادی و خوشحالی آن مرد راه گم کرده‌ای است که در بیابان شتر گم شده‌اش را پس از قطع امید از آن، می‌یابد. البته این مقدار از شادی خداوند، در ارتباط با احسان، جود و نیکی اوست و اگر آن را در ارتباط با الوهیت و معبود بودنش در نظر بگیریم، بسیار بیشتر و گرانمایه‌تر از این نیز خواهد بود و تنها دوستان خاص خداوند آن را درک خواهند کرد. خداوند خلاق را برای عبادت، محبت، خضوع در برابر او و اطاعت از خود آفریده است و این حقیقتی است که آسمان و زمین به سبب آن آفریده شده‌اند. غایت و هدف اصلی از «خلق و امر» نیز همین است، خداوند دوست دارد که عبادت شود، فرمانش اطاعت شود و اگر محبت، اطاعت، دعا و درخواست بندگانش نبود، به آنان توجهی نمی‌کرد.

خداوند سخن کسانی را که معتقدند آنان را برای چیز دیگری آفریده است، رد می‌کند، زیرا اگر برای چیزی جز عبادت، توحید و اطاعت از پروردگار آفریده می‌شدند، خلقت آنان کاری بیهوده و بی‌هدف بود و خداوند پاک و منزّه و برتر از آن است که چنین کند. هرگاه بنده‌ای از مسیر طاعت و بندگی که فلسفه‌ی وجودی اوست، خارج شود، در حقیقت از محبوب‌ترین چیز و از هدفی که همه‌ی خلاق به خاطر آن پا به صحنه‌ی وجود گذاشته‌اند، ریمده و چنان شده است که گویی بیهوده و بی‌هدف آفریده شده است. زیرا مزرعه‌ی وجودش، به جای بذری که در آن پاشیده‌اند، خار و علف هرز رویانده است. هرگاه به سوی هدفی که به خاطر آن آفریده شده است، بازگردد، در حقیقت به سوی هدف و غایتی که محبوب‌ترین چیز در نزد آفریدگار خویش است و به سوی مقتضای حکمتی که به خاطر آن آفریده شده است، بازگشته است و از بیهودگی، بی‌هدفی، بطالت و سرگردانی رها شده است، در نتیجه محبت پروردگار نسبت به او شدت می‌یابد، زیرا او توبه‌کنندگان و آن‌هایی را که می‌خواهند خود را از آلودگی‌ها پاک گردانند، دوست دارد. این محبت، بیشترین شادی و فرح ممکن را سبب می‌شود و اگر در جهان، شادی و فرح ملموسی، بیشتر و بزرگ‌تر از آن چه که پیامبر خدا ﷺ به آن اشاره کرده است، وجود داشت، حتماً آن را به عنوان مثال بیان می‌فرمود، اما شادی و سروری شدیدتر از شادی آن مرد وجود ندارد، آن مردی که شتر، آب و خوراکی را که شرط زنده ماندن اوست، در بیابان دور افتاده‌ای از دست می‌دهد، اما پس از ناامیدی کامل، ناگهان آن را در کنار خود می‌یابد. این همانند شدت محبت او به توبه‌ی توبه‌کننده‌ای است که

علاقه‌اش نسبت به چیزی شدت می‌یابد، اما مدتی از آن دور می‌ماند و سپس آن را می‌یابد و در دسترسش قرار می‌گیرد. پس شادی و فرحی بزرگ‌تر از شادی او به سبب آن، وجود ندارد.

اما کسی را تصور کن که او را بسیار دوست داری، دشمنانت او را به اسارت می‌گیرند، او را از تو باز می‌دارند، می‌دانی که دشمن با او بدرفتاری می‌کند و او را در معرض هلاک و نابودی قرار می‌دهد، در حالی که تو به او سزاوارتری، زیرا دست‌پرورده‌ی توست. پس از مدتی از دست دشمن می‌گریزد و شتابان خودش را به تو می‌رساند، ناگهان او را پشت در می‌یابی، شیرین‌زبانی می‌کند، رضایت و خوشحالی تو را می‌خواهد و از تو یاری می‌جوید و سر بر خاک آستان می‌ساید. شادی و خوشحالی تو نسبت به چنین کسی که او را از خواص و مقربین خود قرار داده و او را بر دیگران ترجیح داده‌ای، چگونه خواهد بود؟

این در حالی است که تو آفریننده و خالق او نیستی و نعمت‌هایت را به او ارزانی نداشته‌ای، اما خداوند عزوجل بنده‌اش را آفریده و نعمت‌هایش را به طور کامل به وی ارزانی داشته است و دوست دارد که نعمت‌هایش را پی در پی بر او کامل گرداند، تا مظهر پذیرش نعمت‌هایش شود، شکر و سپاس آن‌ها را به جای آورد، ولی و سرپرست خود را دوست بدارد، از او اطاعت نماید، بندگیش کند، دشمنش را دشمن بداند و از دنباله‌رویش پرهیزد. خداوند متعال دوست دارد که بنده‌اش با دشمنش دشمنی ورزد، از او سرپیچی کند و با او مخالفت ورزد، همان‌طوری که دوست دارد «الله» ﷻ را به عنوان ولی و سرپرست خویش بگزیند، از او اطاعت کند و بندگیش نماید. این دو محبت در هم آمیخته می‌شوند (محبت به سبب عبادت، اطاعت و بازگشت بنده‌اش به سوی او و محبت به خاطر دشمنی با دشمن اصلی و مخالفت با او) در نتیجه محبت پروردگار نسبت به بنده‌اش شدت می‌یابد که این همان حقیقت شادی و فرح است. در کتاب‌های پیشین در وصف پیامبر ﷺ آمده است: «عَبْدِي الَّذِي سُرْتُ بِهِ نَفْسِي». «بنده‌ی من که از او شاد و مسرور هستم». این به خاطر کمال محبت خداوند به پیامبر ﷺ است که او را سبب شادی و سرور خود می‌داند.

موردی که در این زمینه قرار می‌گیرد، «خنده و تبسم» خداوند از بنده‌اش می‌باشد، هنگامی که در امر بندگی اقدام به برترین کاری می‌کند که او می‌پسندد و آن را دوست دارد.

خداوند سبحان از روی رضایتمندی و شادی می‌خندد، به سبب بنده‌ای که از بستر و از کنار همسر محبوبش برمی‌خیزد و به راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن مشغول می‌شود. هم‌چنین به سبب بنده‌ای که یارانش از رویارویی با دشمن گریخته‌اند، اما او به سوی دشمن حمله‌ور می‌شود، در حالی که با خدای خود بر سرجانش معامله کرده و گردن به تیغ دشمنان می‌سپارد و سرانجام در راه محبت و رضایت پروردگار به شهادت می‌رسد و نیز به سبب بنده‌ای که صدقات و خیرات خود را از همراهانش پنهان می‌کند، آن‌گاه که شخص نیازمندی بر سر راهشان قرار می‌گیرد و به او چیزی نمی‌بخشند، اما او اندکی درنگ می‌کند و دور از نگاه آنان به او چیزی می‌بخشد و جز خدایی که نعمت‌هایش را بدو ارزانی داشته است، کسی از کار او خبر نمی‌یابد. خنده و تبسم خداوند از روی محبت و اظهار شادی به سبب بنده‌ی خویش است، هم‌چنین شهیدی که در روز قیامت به دیدار خدا می‌شتابد و خداوند از شرفیابی او، شادمانه به رویش لبخند می‌زند.

در احادیث صحیح به همه‌ی این موارد اشاره شده است، اما باید بدانیم که هیچ شادی و خنده‌ای، شبیه شادی و خنده‌ی خداوند متعال نیست و همانند سایر صفاتی که با نص صریح به اثبات رسیده‌اند، به این مورد نیز ایمان می‌آوریم.

### مجازات پس از اقامه‌ی حجت

اما این که خداوند بنده‌اش را در ارتکاب گناه تنها می‌گذارد، به خاطر این است که حجت عادلانه‌ی خویش را بر او اقامه کند و بر اساس حجت و دلیل، او را به سبب گناهِش مجازات نماید. کُلب مطلب این است که اعتراف بنده به اتمام حجت خداوند بر او، از لازمه‌های ایمان است، بنده چه مطیع باشد و چه عاصی و نافرمان. خداوند با فرستادن پیامبران، نازل کردن کتاب‌های آسمانی و دسترسی انسان به آن‌ها و عطا کردن قدرت درک و فهم به او، حجت را بر او تمام کرده است. حال فرقی نمی‌کند که شخص بداند یا نداند، زیرا هر کس توان و امکان دسترسی و شناخت اوامر و نواهی پروردگار را داشته باشد و در این زمینه کوتاهی ورزد، خداوند او را بر

اساس اتمام حجت و ظلمی که شخص بر خود روا داشته است، مجازات خواهد کرد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا﴾. «و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری روان سازیم».<sup>۲۹۲</sup> و می‌فرماید: ﴿كُلَّمَا أَلْفَيْ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ \* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾. «هر زمانی که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخ‌بانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم دهنده‌ای به میان شما نیامده است؟ می‌گویند: آری... پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را نفرستاده است».<sup>۲۹۳</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾. «پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادی‌ها را ستمگرانه ویران کند، در حالی که ساکنان آن جاها در صدد اصلاح (حال خود و دیگران) برآمده باشند».<sup>۲۹۴</sup>

در مورد این آیه دو نظریه وجود دارد:

۱. خداوند آنان را به سبب ظلمی که کرده‌اند (گناهان و...) نابود نمی‌کند.
  ۲. خداوند آنان را با ظلم و ستم از جانب خود، نابود نمی‌سازد.
- بر اساس معنی اول، یعنی خداوند آنان را به سبب ظلمی که در گذشته مرتکب شده‌اند، نابود نمی‌سازد، در حالی که اکنون مصلح و نیکوکار هستند، یعنی پس از این که راه اصلاح در پیش گرفته‌اند و توبه کرده‌اند، به سبب ظلم‌های گذشته نابود نمی‌شوند. اما بر اساس معنی دوم خداوند در نابود کردن آنان به آنان ستم نمی‌کند، زیرا در حالی که مصلح و نیکوکارند، آنان را نابود نمی‌سازد، بلکه آنان را در حالی که ظالم و ستمگر بوده‌اند، نابود کرده است. آنان به سبب مخالفت با پروردگار، ظالم هستند و خداوند نیز در نابود کردن آنان عادل است. این دو سخن در مورد آیه‌ی زیر نیز صحیح می‌باشد: ﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾. «این به خاطر آن است که پروردگارت هیچ‌گاه مردمان شهرها و آبادی‌ها را به سبب ستم‌هایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آن‌جا غافل و بی‌خبر باشند».<sup>۲۹۵</sup> و

<sup>۲۹۲</sup> اسراء/۱۵.

<sup>۲۹۳</sup> ملک/۸۹.

<sup>۲۹۴</sup> هود/۱۱۷.

<sup>۲۹۵</sup> انعام/۱۳۱.

می فرماید: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ \* لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. «ما به پیغمبر شعر نیاموخته ایم و شعر سرودن او را نسزد، این (کتاب) جز یادآوری و کتاب خواندنی روشنگر نیست. تا افراد زنده ی (بیدار دل) را با آن بیم دهد و بر کافران (اتمام حجت شود و) فرمان عذاب، مسلم گردد».<sup>۲۹۶</sup>

خداوند خبر داده است که مردم دو گروه هستند: گروهی، افراد زنده و بیدار دل که قابلیت بهره مند شدن در آنان وجود دارد، بیم و اندرز را جدی می گیرند و از آن سود می برند. گروه دیگر، افراد غافل و مرده دلی که بیم و هشدار را جدی نمی گیرند و از آن سود نمی یابند، زیرا سرزمین وجودشان حاصل خیز نیست و قابلیت رشد و نمو بخشیدن به بذر خیر و نیکی را ندارند، در نتیجه مستحق عذاب می شوند، اما مجازات و عقوبت آنان تنها پس از اتمام حجت صورت می پذیرد و به خاطر آن نیست که بالقوه قابلیت هدایت پذیری و ایمان را ندارند، بلکه علاوه بر آن، عملاً نیز پس از اتمام حجت از هدایت پیامبران پیروی نکرده اند. عدم قابلیت هدایت پذیری، پس از اتمام حجت به وسیله ی پیامبران مشخص می شود، زیرا اگر خداوند آنان را بدون اتمام حجت مجازات می نمود، می گفتند: اگر از سوی تو پیامبرانی برای هدایت ما می آمدند، دستورات تو را اطاعت می کردیم، بنابراین خداوند نیز پیامبرانی فرستاده و اوامر و نواهی را به آنان ابلاغ کرده است. آنان نیز چون بالقوه و ذاتاً قابلیت هدایت پذیری نداشته اند، از هدایت پیامبران سربرتافته اند و چون پس از اتمام حجت، به صورت عملی نیز از هدایت پیامبران بهره ای نبرده اند، مجازات شده اند و این سخن بر آنان منطبق شده است که: آنان ایمان نمی آورند، اگر چه پیامبرانی به سوی آنان روانه شده اند.

همان طوری که خداوند می فرماید: ﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. «همان گونه فرمان پروردگار تو درباره ی کسانی که سرپیچی می کنند، صادر شده است که ایمان نیاورند».<sup>۲۹۷</sup> و پس از این مستحق عذاب می شوند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾.



«این چنین فرمان پروردگارت بر کافران تحقق پذیرفته است و آن ایسن که ایشان دوزخیانند».<sup>۲۹۸</sup>

منظور از کلمه‌ای که بر آنان محقق شده است، دو چیز است: کلمه‌ی گمراه کردن و کلمه‌ی عذاب. همان‌طوری که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. «ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت و قطعی است».<sup>۲۹۹</sup>

کلمه‌ی خداوند، به سبب کفرشان، به وسیله‌ی عذاب بر آنان محقق شده است. پس کلمه‌ی حجت خدا و کلمه‌ی عدل خدا با مجازات و عقوبتش بر آنان محقق شده است.

خلاصه این که خداوند به پندگانش دستور داده است تا بر اساس خواست و مراد دینی خداوند حرکت کنند، نه بر اساس خواسته‌ی خود، با وجود این که خداوند از دل‌مردگی گروهی آگاه است. پس اهل اطاعت و عبادت، خدا و خواست او را بر مراد و خواسته‌ی خود برگزیده و مستحق اکرام و بزرگداشت خداوند شده‌اند، اما اهل معصیت و نافرمانی، خواست و مراد خویش را بر خدا برتری داده‌اند، در نتیجه به سبب گناهانشان، حجت عادلانه‌ی الهی بر آنان اقامه شده و به سبب ظلم و ستمی که به خود روا داشته‌اند، آنان را مجازات کرده است.

### نفسی سرا پا عیب و نقص و پروردگاری بخشنده

قبلاً اشاره کردیم که شخص در رابطه با گناه و معصیت، باید به پنج مورد توجه داشته باشد که دربارہ‌ی سه مورد از آن‌ها، امر و نهی و وعد و وعید و حکم و قضای الهی، مطالبی بیان کردیم. اینک به مورد چهارم و پنجم می‌پردازیم:

۴. توجه به سرچشمه و منبع جرم و معصیت، که همان نفس اماره می‌باشد. شخص بداند که نفس اماره دارای دو صفت جهل و ظلم است و از این دو صفت هرگونه رفتار و گفتار زشت و ناپسندی سر می‌زند، بنابراین باید برای رسیدن به علم سودمند تلاش کند، تا از جهل و نادانی‌های بیاید. هم‌چنین به انجام اعمال نیک و صالح اقدام کند، تا از صفت ظلم بیرون بیاید. با این وجود، جهلش بیشتر از علم و ظلمش بیشتر از عدلش می‌باشد.

<sup>۲۹۸</sup>. غافر/۶

<sup>۲۹۹</sup>. زمر/۷۱.

پس شایسته است که چنین کسی به سوی پروردگار و آفریدگارش روی آورد، تا او را از شر نفسش مصون بدارد، تقوایش را نصیص کند و آن را تزکیه نماید، زیرا خداوند بهترین تزکیه‌کننده‌ی آن و پروردگار، مولا و سرور آن است. هم‌چنین از خداوند بخواهد که او را یک لحظه به نفس خود واگذار نکند، زیرا این کار سبب هلاک و نابودیش خواهد شد و تمامی کسانی که به هلاکت و نابودی کشیده شده‌اند، بدین سبب بوده است که به نفس خود واگذار شده‌اند. پیامبر خدا ﷺ به حصین بن منذر می‌گوید: «قُلْ اللَّهُمَّ اِهْمِنِي رُشْدِي وَ قِنِي شَرَّ نَفْسِي». «پروردگار! رشد و هدایت مرا به من الهام کن و مرا از شر نفسم در امان بدار».<sup>۳۰۰</sup>

در خطبه‌ی حاجت نیز چنین می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا». «همه‌ی حمد و سپاس‌ها از آن خداوند است، او را می‌ستایم، از او طلب یاری و هدایت می‌کنم، از او می‌خواهم که مغفرتش را شامل حال ما گرداند، از شر نفس‌هایمان و از اعمال بد خود به او پناه می‌بریم».<sup>۳۰۱</sup> خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارند».<sup>۳۰۲</sup>

هر کس حقیقت و سرشت نفس خود را بشناسد، در خواهد یافت که نفس سرچشمه‌ی همه‌ی شرها و بدی‌ها است و هر خیر و نیکی که در آن باشد، فضل خداوند است که بر آن منت نهاده و سرمنشأ آن، نفس او نیست. همان‌طوری که خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا». «اگر تفضل و مرحمت الهی شامل شما نمی‌شد، هرگز فردی از شما پاک نمی‌گردید».<sup>۳۰۳</sup> و می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ». «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و

<sup>۳۰۰</sup> قبلاً به سند آن اشاره کردیم.

<sup>۳۰۱</sup> حدیث صحیح، احمد ۳۹۳/۱ و ۴۳۳ و نسایی ۸۹/۶ و ترمذی ۱۱۰۵ و ابن‌ماجه ۱۸۹۲ آن را از عبدالله بن مسعود

روایت کرده‌اند.

<sup>۳۰۲</sup> تغابن/۱۶.

<sup>۳۰۳</sup> نور/۲۱.

ناپسند جلوه داده است. فقط آنان راهیابند و بس.<sup>۳۰۴</sup> محبت ایمان و ناپسند دانستن بدی‌ها، از جانب نفس و یا به سبب آن نیست، بلکه خداوند بر آن منت نهاده و بنده‌اش را، به سبب آن حب و بغض، از زمهری هدایت یافتگان قرار داده است؛ ﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. «این لطف و نعمتی از سوی خدا است و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزاندگی بیشمار است».<sup>۳۰۵</sup>

«علیم» و آگاه به کسانی که شایستگی این فضل را دارند و به سبب آن به رشد و تعالی می‌رسند.

«حکیم» و کار به جاست، فضل و منتش را با قرار دادن آن در نزد افراد نالایق، تباه نمی‌کند.

۲. دومین نکته‌ی اصرار توبه: شخص باید بداند که اگر نگاهی با بصیرت و صادقانه به بدی‌هایش بیندازد، هیچ نیکی و حسنه‌ای برای خود نمی‌یابد، زیرا در این صورت، فضل و منت پروردگار را در همه‌ی نیکی‌ها مشاهده می‌کند و در پی آن است که عیب و نقص‌های نفس و اعمالش را بیابد. پس کسی که با بصیرت و بینش، صادقانه به نفس خود و حقوق خداوند بنگرد، نگاه و نظرش به بدی‌هایش، هیچ نیکی و حسنه‌ای برای او باقی نمی‌گذارد و با تهی‌دستی و فقر مطلق به دیدار خدا می‌رود. زیرا با جستجوی عیب و نقص‌های موجود در نفس و اعمالش، در می‌یابد که اعمالش شایستگی حضور در پیشگاه الهی را ندارند و با چنین کالای معیوبی، نه تنها به پاداش الهی دست نمی‌یابد، بلکه نمی‌تواند از عذاب الهی رهایی یابد، زیرا اگر اعمال، احوال و اوقات خالصانه‌ای با خدا داشته است، تنها فضل و منت پروردگار را سبب آن می‌داند و خود را سر منشأ و شایسته‌ی آن اعمال و احوال به شمار نمی‌آورد. چنین کسی دائماً فضل و منت پروردگار نسبت به خود را مشاهده می‌کند و به عیب و نقص‌های نفس و اعمالش می‌اندیشد.

این با ارزش‌ترین و سودمندترین آگاهی و شناخت برای بندگان به شمار می‌رود و به همین جهت است که دعای زیر، به عنوان «سید استغفار» به شمار می‌رود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَرٍّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ

۳۰۴. حجرات/۷.

۳۰۵. حجرات/۸.

الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». خداوند! تو پروردگار من هستی، معبود برحق جز تو نیست، تو مرا آفریده‌ای، من بنده‌ی تو هستم، تا آن‌جایی که می‌توانم، بر عهد و پیمان تو باقی هستم، از شر آن چه که انجام داده‌ام، به تو پناه می‌برم، به نعمت تو بر من و به گناه خود اعتراف می‌کنم. پس مرا بیامرز، زیرا کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد.

در این استغفار، شخص به ربوبیت، الوهیت، توحید، خالق بودن و علم خداوند نسبت به خود اعتراف می‌کند. زیرا خداوند او را آن‌گونه کامل آفریده است که از ادای حق او ناتوان است. هم‌چنین به این نکته اعتراف می‌کند که سرنوشت و سرانجام او در دست خداست، نمی‌تواند از او بگریزد و ولی و سرپرستی جز او ندارد. سپس پایبندی خود را به عهد و پیمان - اوامر و نواهی - خدا که توسط پیامبرش به او ابلاغ شده است، اعلام می‌دارد، البته بر حسب توان و به عنوان تحفه‌ای درویشانه، نه در حدی که بتوان حق خدا را به جای آورد، که این امر از توان انسان خارج است. با این وجود به وعده‌ی خداوند در پاداش دادن به اهل اطاعت و عبادت و مجازات سرکشان، باور و یقین دارد و التزام خود به عهد و پیمان و باور به وعده‌ی الهی را اعلام می‌دارد. سپس به خدا پناه می‌برد، از شر هر آن چه از بدی‌هایی که مرتکب شده است، زیرا اگر خداوند بنده‌اش را از شر آن بدی‌ها امان ندهد، به گرداب هلاکت می‌افتد، زیرا ضایع نمودن حق خداوند، سبب نابودی است. پس می‌گوید: پروردگارا! من به جود تو و نعمت‌ها و فضل و منت بی‌پایانت معترف هستم و به گناهان و نافرمانی‌هایم اعتراف می‌کنم. لطف و احسان، همه از تو و گناه و بدی همه از جانب من است. از تو می‌خواهم که از گناهانم درگذری و مرا از شر آن سلامت بداری، زیرا کسی جز تو نیست که چنین کند.

بنابراین، این دعا، «سید استغفار» نامیده می‌شود و در بردارنده‌ی عبودیت و بندگی محض است. چه نیکی و حسناتی باقی می‌ماند برای بنده‌ی با بصیرت و صادقی که عیب و نقص‌های نفس و اعمال خویش و فضل و منت پروردگار را پسایی مشاهده می‌کند؟ پس نگاه و توجه به نفس و کاستی‌هایش، چنین بینش و بصیرتی را به او می‌بخشد.

### شیطان سمج است و دیر ناامید می‌شود

۵. نظر و توجه به کسی که شخص را به سوی معصیت فرا می‌خواند، آن را در

نظرش مزین جلوه می‌دهد و او را به انجام آن تحریک می‌کند، یعنی شیطانی که ملازم و همراه اوست. این نگاه و توجه فواید زیر را برای شخص به دنبال دارد: چنین کسی را دشمن خود می‌پندارد، از او پرهیز می‌کند، خود را از شر او مصون می‌دارد، هوشیار و بیدار می‌ماند و متوجه آن چیزهایی می‌شود که دشمن از او می‌خواهد در حالی که خود آن را احساس نمی‌کند، زیرا شیطان می‌خواهد در یکی از گردنه‌ها (عقبه) بر او پیروز شود، گردنه‌هایی که هر کدام سخت‌تر از دیگری هستند، شیطان در هیچ گردنه‌ی سخت و مهمی دست از سر شخص برنمی‌دارد و به گردنه‌ی پایین‌تر نمی‌آید، مگر این که از پیروزی بر شخص در آن گردنه، شکست خورده باشد:

**گردنه‌ی اول:** گردنه‌ی کفر است، کفر ورزیدن به خدا، دین خدا، صفات کمال، دیدار خداوند در روز آخرت و کفر به آن چه که پیامبران دربارہ‌ی او به ما خبر داده‌اند. اگر شیطان در این گردنه بر شخص پیروز شود، آتش کینه‌اش به خاموشی می‌گراید و آسوده خاطر به استراحت می‌پردازد. اما اگر شخص با نور و بصیرت هدایت، این گردنه را به سلامت پشت سر گذارد و نور ایمانش کم‌سو نشود، شیطان گردنه‌ی دوم را بر او می‌بندد.

**گردنه‌ی دوم:** گردنه‌ی بدعت است، این بدعت یا به سبب اعتقاد به خلاف حق و حقیقتی است که خداوند پیامبرانش را بر اساس آن مبعوث کرده و کتاب‌هایش را نازل فرموده است و یا به سبب عبادت به وسیله‌ی چیزهایی که خداوند دستور نداده است، مثل: آداب و رسوم و شیوه‌هایی که در دین به وجود آمده است، چیزهایی که خداوند هیچ موردی از آن را نمی‌پذیرد. غالباً این دو نوع بدعت با هم هستند و به ندرت از هم جدا می‌شوند.

اگر شخص این گردنه را با نور سنت پشت سر بگذارد و با پیروی کامل از دستورات پیامبر ﷺ و راه و روش سلف صالح - صحابه و تابعین علیهم‌السلام - مصون بماند، شیطان در گردنه‌ی سوم منتظر او می‌ماند.

**گردنه‌ی سوم:** گردنه‌ی گناهان کبیره می‌باشد. اگر در این گردنه بر او پیروز شود، گناهان کبیره را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد و او را به توبه در روزها، ماه‌ها و یا سال‌های آینده امیدوار می‌کند و دروازه‌ی امید و رجا را به رویش می‌گشاید و به او می‌گوید: ایمان همان تصدیق و باور است و فسق و فجور و نافرمانی از ارزش آن

نمی‌کاهد. این رجا و امید از بدترین بدعت‌هایی است که دین را فاسد می‌کند. هم‌چنین ممکن است این سخن را به او گوشزد کند و یا بر زیانش جاری کند، سخنی که دیر زمانی است خلائق را با آن به هلاکت و نابودی کشانده است: «لَا يَنْفَعُ مَعَ التَّوْحِيدِ ذَنْبٌ، كَمَا لَا يَنْفَعُ مَعَ الشِّرْكِ حَسَنَةٌ». «با وجود توحید، هیچ گناهی به شخص ضرر نمی‌رساند و با وجود شرک، هیچ حسنه‌ای سود نمی‌دهد». شیطان دوست دارد که در گردنه‌ی بدعت بر شخص پیروز شود، زیرا بدعت با دین در تناقض است و شخص به سبب آن، آن چه را که خداوند پیامبرانش را بر آن مبعوث کرده است، رد می‌کند و نیز اهل بدعت، نه تنها از گناه خود توبه نمی‌کنند، بلکه مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند. هم‌چنین بدعت سبب می‌شود که شخص بدون علم و آگاهی بر خدا دروغ ببندد و با سنت صریح پیامبر ﷺ و پیروان سنت دشمنی ورزد و برای خاموش کردن نور آن تلاش کند و نیز سبب می‌شود تا: کسی را که خدا و پیامبر ﷺ او را عزل کرده‌اند، به کرسی بنشانند و کسی را که خدا و پیامبر ﷺ او را ولایت داده‌اند، عزل نمایند، به آن چه که خدا و پیامبر آن را مردود دانسته‌اند، اعتبار بخشند و آن چه را که معتبر دانسته‌اند، رد نمایند، با دشمنان آنان دوستی و با دوستانشان دشمنی ورزد، آن چه را که نفی کرده‌اند، اثبات کند و آن چه را که اثبات کرده‌اند، نفی کند، راستگو را تکذیب و دروغگو را تصدیق نماید، به وسیله‌ی باطل به جنگ حق و حقیقت برود، حقایق را وارونه جلوه دهد، حق را باطل و باطل را حق معرفی کند، در دین خدا الحاد ورزد، حق و حقیقت را از قلب‌های مردم مخفی نگه دارد، برای راه راست خداوند، کژی و کاستی بخواند و به طور کل راه را برای تغییر دین باز کند، زیرا بدعت از کوچک به بزرگ منتهی می‌شود، تا این که سرانجام صاحبش را از دین خارج می‌کند، همان‌گونه که مو را از ماست بیرون می‌کشد. تنها اهل بصیرت از مفاسد بدعت آگاهند و گمراهان کور دل در ظلمت و گمراهی‌اند: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾. «و کسی که خدا نوری بهره‌ی او نکرده باشد، او نوری ندارد».<sup>۳۰۶</sup>

اگر شخص در پناه خدا یا به وسیله‌ی توبه‌ی نصوحی که او را از این گردنه می‌رهاند، به سلامت بگذرد، شیطان در گردنه‌ی چهارم به سراغ او می‌رود.

گردنه‌ی چهارم: گردنه‌ی گناهان صغیره می‌باشد. شیطان به او می‌گوید: اگر از گناهان کبیره پرهیزی، انجام گناهان صغیره اشکالی ندارد و می‌دانی که پرهیز از گناهان کبیره و انجام حسنات، کفاره‌ی گناهان صغیره خواهد شد. پس گناهان صغیره، پیوسته در نظرش آسان و بی‌خطر می‌نماید و بر انجام آن اصرار می‌وزد و سرانجام چنان خواهد شد که وضعیت کسی که مرتکب گناه کبیره شده و از گناه خود بیمناک و پشیمان است، از او بهتر خواهد بود. اصرار بر گناه صغیره، زشت‌تر از آن است. هیچ گناه کبیره‌ای، با توبه و استغفار باقی نمی‌ماند و هیچ گناهی، در صورت اصرار و پافشاری بر آن، صغیره نیست. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ، ثُمَّ صَرَبَ لِيْذَلِكَ مِثْلًا يَقُومُ تَزَلُّوا بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَأَعْوَزَهُمُ الْحَطَبُ فَجَعَلَ هَذَا يَحْيَىٰ يَعُودُ وَ هَذَا يَعُودُ، حَتَّى جَمَعُوا حَطَبًا كَثِيرًا فَأَوْقَدُوا نَارًا وَ أَنْصَبُوا خُبْرَتَهُمْ، فَكَذَلِكَ فَإِنَّ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ تَجْتَمِعُ عَلَى الْعَبْدِ وَ هُوَ يَسْتَهِنُ بِشَأْنِهَا حَتَّى تُهْلِكَهُ». «از گناهان کوچک پرهیزید، سپس برای آن مثلی زد: گروهی در بیابانی فرود آمدند، هیزم نیاز داشتند، هر کدام (پس از جستجو) چوب‌های کوچکی آوردند، تا این که هیزم بسیاری جمع‌آوری شد، آتشی بر افروختند و نان (و غذای) خود را پختند. گناهان صغیره نیز به همین ترتیب بر بنده‌ای جمع می‌شوند، در حالی که آن‌ها را نادیده می‌گیرند، تا این که سرانجام او را به هلاکت می‌کشانند.»<sup>۳۰۷</sup>

اگر شخص با پرهیز از گناهان کوچک و توبه و استغفار پی در پی، به سلامت از این گردنه بگذرد و به دنبال بدی، نیکی‌ها و حسنات انجام دهد، شیطان در گردنه‌ی پنجم در کمین او می‌نشیند.

گردنه‌ی پنجم: گردنه‌ی مباحات است که انجام دهنده‌ی آن را گناهی نیست. شیطان او را به امور مباح سرگرم می‌کند تا او را از پرداختن به عبادت بسیار و تلاش برای آماده کردن توشه‌ی آخرت باز بدارد، سپس امیدوار می‌شود که به سبب پرداختن به امور مباح، سنت‌ها و پس از آن واجبات را ترک کند. کم‌ترین دستاوردی که شیطان در این زمینه حاصل می‌کند این است که شخص منافع، دستاوردها، مقام و منزلت‌های والایی را از دست می‌دهد که اگر نرخ و ارزش آن را می‌دانست، در انجام هیچ عمل نیکی کوتاهی نمی‌کرد، اما افسوس که غافل از آن است.

۳۰۷. حدیث صحیح، احمد ۲۴۱/۵ و بغوی ۴۲۰۳ از سهل بن سعد آن را روایت کرده‌اند.

اگر شخص با بهره‌گیری از موارد زیر به سلامت از این گردنه بگذرد، یعنی: با بصیرت و بینش کامل، نور هدایتگر، شناخت ارزش عبادات، انجام عبادت بسیار، توقف اندک در ایستگاه‌ها و بنادر، پی بردن به ارزش تجارت و بزرگواری خریدار و ارزش آن چه که به تاجران در مقابل کالاهایشان داده می‌شود، در نتیجه بر لحظات و ساعات عمرش حرص ورزد و آن‌ها را بیهوده و بی‌ثمر بر باد نهد، در این صورت شیطان در گردنه‌ی دیگری در کمینش می‌نشیند.

**گردنه‌ی ششم:** گردنه‌ی اعمال و عباداتی است که عبادت برتر و بهتر از آن وجود دارد. شیطان شخص را به انجام آن عبادات و می‌دارد، آن را در نظرش جلوه می‌دهد و ارزش و سود آن را در برابرش مجسم می‌کند، تا او را از عبادت‌های بهتر و باارزش‌تری که سود و بهره‌ی بیشتری دارند، غافل سازد، اگر چه نتوانسته است او را از اصل پاداش محروم سازد، اما می‌خواهد از دستیابی او به اجر و پاداش کامل و مقام و منزلت و الا جلوگیری کند، پس او را به عبادت جزیی مشغول می‌سازد، عبادت‌هایی که برتر، بهتر، پسندیده‌تر و محبوب‌تر از آن در نزد خدا، وجود دارد. اما افراد باقیمانده برای این گردنه بسیار اندک و انگشت شمار هستند، زیرا دشمن در گردنه‌های قبلی بر بسیاری از آنان به پیروزی رسیده است.

اگر شخص از این گردنه به سلامت عبور کند، از طریق این که درجات مختلف اعمال را بداند، ارزش و فضیلت واقعی هر عبادتی را بشناسد و به طور کل بداند که هر عبادتی از چه مقام و منزلتی برخوردار است و نسبت به سایر عبادت‌ها در چه جایگاهی قرار دارد، زیرا گفتار و کردار از درجات مختلفی برخوردار هستند، همان‌طوری که در حدیث صحیح آمده است: «سَيِّدُ الْإِسْتِغْفَارِ أَنْ يَقُولَ الْعَبْدُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...». «سید و سرور استغفار این است که بنده بگوید: ..... تا آخر حدیثی که ذکر آن گذشت». در حدیث دیگر نیز آمده است: «الْجِهَادُ ذِرْوَةُ سِنَامِ الْأُمْرِ». «جهاد قله‌ی رفیع دین است». <sup>۳۰۸</sup> تنها کسانی می‌توانند از این گردنه به سلامت بگذرند که: اهل بصیرت و صداقت و علم باشند، بر مسیر توفیق الهی حرکت کنند، هر عمل و عبادتی را در جایگاه مناسب و شایسته‌ی خود قرار دهند و حق هر چیزی

<sup>۳۰۸</sup>. حدیث صحیح، از حدیث معاذبن جبل، ترمذی ۲۶۱۶، ابن‌ماجه ۲۹۷۳، احمد ۲۳۱/۵ و حاکم ۷۶/۲ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافق است.



را به درستی ادا نمایند. اگر چنین شد، شیطان در آخرین گردنه به انتظار او می‌نشیند.

### بندگی و عبودیتی که بینی دشمن را به خاک می‌مالد

اگر شخص همه‌ی گردنه‌های گذشته را به سلامت پشت سر بگذارد، تنها یک گردنه در برابر او باقی می‌ماند و این انبیاء و پیامبران الهی هستند که از آن به سلامت می‌گذرند.

**گردنه‌ی هفتم:** گردنه‌ای است که دشمن سربازانش را با انواع آزار و اذیت‌ها - با دست، زبان و قلب - بر حسب درجه‌ی او، بر او مسلط می‌کند. هر اندازه که شخص از مقام و منزلت بالایی برخوردار باشد، دشمن لشکریان سواره و پیاده‌ی خود را به سوی او گسیل می‌دارد، سربازانش را بر علیه او پشتیبانی می‌کند و با شیوه‌های مختلف تلاش می‌کند تا حزب و پیروان خود را بر او مسلط گرداند. بنده برای رهایی از این گردنه چاره‌ای ندارد، زیرا هر اندازه برای دعوت به سوی دین خدا استقامت ورزد و به انجام دستورات خدا اقدام کند، دشمن نیز به همان اندازه برای تحریک اراذل و اوباش و بی‌خردان بر علیه او، تلاش می‌کند. شخص در این گردنه، لباس رزم پوشیده و در راه خدا و به یاری او در میدان پیکار با دشمن خدا قدم نهاده است. بندگی او در این مرحله، بندگی خواص عارفان است و بندگی «مراغمه»، به خاک مالیدن و شکست دشمن، نامیده می‌شود و تنها کسانی به آن می‌اندیشند که دارای بصیرت و بینش کامل هستند. هیچ چیز در نزد خدا محبوب‌تر از آن نیست که بنده‌ی او دشمنش را به خاک بمالد و او را بر سر خشم آورد. خداوند متعال در مواردی از کتابش به این نوع از بندگی اشاره فرموده است؛ از جمله: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافَقًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾. «کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمین‌های فراخ و آزادی فراوان می‌بیند که بینی دشمن را به خاک مذلت می‌مالد». <sup>۳۰۹</sup>

خداوند کسی را که در راه او مهاجرت می‌کند، کسی می‌نامد که دشمن خدا و دشمن خود را به خاک مذلت می‌نشاند. خداوند به خاک مالیدن دشمن و به خشم آوردن او توسط بنده‌اش را دوست دارد. می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا

نَصَبٌ وَلَا تَحْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْثُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبرد نمی‌زنند، مگر این که به واسطه‌ی آن، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود، بی‌گمان خداوند پاداش نیکوکاران را هدر نمی‌دهد.<sup>۳۱۰</sup> هم چنین درباره‌ی پیامبر ﷺ و پیروانش مثال می‌زند و می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾. «اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند». <sup>۳۱۱</sup> پس خشمگین ساختن کافران، هدف پسندیده‌ای در نزد خداوند است و موافقت او در آن کمال عبودیت و بندگی است، پیامبر خدا ﷺ برای کسی که در نمازش دچار سهو و اشتباه می‌شود، دو سجده قرار داده و آن را «الْمَرْغَمَتَيْنِ»، یعنی دو سجده‌ای که بینی شیطان را به خاک می‌مالند، نامیده است، می‌فرماید: «إِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ تَامَةً كَانَتْ تَرْغِمَانِ أَنْفَ الشَّيْطَانِ». «اگر نمازش کامل باشد، آن دو سجده بینی شیطان را به خاک می‌مالند». <sup>۳۱۲</sup>

هر کس با به خاک مالیدن دشمن خدا، در پی بندگی و عبودیت او باشد، درجه‌ی بالایی از «صدیق» بودن را بهره‌ی خود ساخته است و به اندازه‌ی محبتش نسبت به پروردگار و دوستی یا دشمنیش با دشمن او، از این مراغه (به خاک مالیدن دشمن) بهره‌مند می‌شود. به همین سبب است که با تبختر و غرور در برابر صفوف دشمن گام برداشتن و نیز داشتن چنین حالتی پس از صدقه‌ی مخفیانه‌ای که کسی جز خدا از آن با خبر نشده است، پسندیده می‌باشد، زیرا سبب به خاک مالیدن و شکست دشمن است و شخص جان شیرین و اموال مورد علاقه‌اش را به خاطر خداوند عزوجل تقدیم می‌کند.

<sup>۳۱۰</sup> توبه/۱۲۰.<sup>۳۱۱</sup> فتح/۲۹.<sup>۳۱۲</sup> حدیث صحیح، ابن ماجه ۱۲۱۰ با این لفظ، آن را از ابوسعید خدری روایت کرده است.

این دری از بندگی است که تنها تعداد اندکی از آن آگاهند و هر کس طعم و مزه‌ی آن را بچشد، بر ایام از دست رفته‌اش گریه سر می‌دهد.

از خدا طلب یاری می‌کنیم، بر او توکل می‌نماییم و لاحول و لا قوۃ الا بالله.

شخص در این مقام هرگاه به شیطان می‌نگرد و خود را در معرض گناه و معصیت می‌بیند، با توبه‌ی نصوح، بینی او را به خاک می‌مالد و این شکست دادن و به خاک مالیدن شیطان، بندگی و عبودیت تازه‌ای برای او به ارمغان می‌آورد.

این گزیده‌ای از لطائف و نکته‌های اسرار توبه بود که نباید آن را دست کم گرفت، چه بسا نتوان آن را در کتاب دیگری یافت، حمد و سپاس برای خدا و فضل و منت و توفیق همه از جانب اوست.

### فطرت با زشتی سازگار نیست

۳. نکته‌ی سوم از اسرار توبه: این است که شخص توبه‌کننده، زشتی آن چه را که خداوند از آن نهی فرموده و زیبایی آن چه را که بدان امر فرموده است، آشکارا ببیند و بداند که در صورت ورود به آن چه که خداوند از آن نهی نموده است، کارش را به تباهی کشانده و اگر در اجرای اوامر کوتاهی ورزد، منافع و مصالح خود را از دست داده است، زیرا خداوند چیزهایی را نهی کرده که ذاتاً زشت و ناپسند هستند و به چیزهایی امر فرموده که ذاتاً زیبا و پسندیده هستند. خداوند بندگانش را بر آن سرشته است که راستگویی، عدالت، پاکدامنی، نیکوکاری و سپاسگزاری در برابر نعمت را نیک و پسندیده بدانند و ضد آن را زشت و ناپسند به شمار آورند.

این مسائل در ارتباط با فطرت و عقل افراد، همانند مزه‌های شیرین و ترش برای چشایی و بوی مشک و عیبر و بوی مواد گندیده و فاسد برای حس بویایی و صداها و گوش‌نواز یا آزاردهنده برای شنوایی هستند. هم‌چنین هر چیزی را که با حواس ظاهری یا باطنی احساس می‌کنند، خوب یا بد بودن و سودمند یا زیان‌آور بودن آن را مشخص می‌کنند. دلیل این سخن آیات زیر است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ \* فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ

أُولَئِكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ \* يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ \* قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ تَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ \* قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٣﴾ (کافران) وقتی که کار زشتی انجام می دهند، می گویند: پدران خود را بر این کار دیده ایم و خدا ما را بدان دستور داده است، بگو: خداوند به کار زشت دستور نمی دهد، آیا چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟ بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است و این که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمایید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به سوی او) برمی گردید. (در آن وقت دو گروه خواهید بود): گروهی که هدایتشان بخشیده است و گروهی که در خور گمراهی گردیده و سرگشته شده اند. چرا که به جای یزدان شیطان را به دوستی و سروری گرفته اند و خویشان را راه یافته پنداشته اند. ای آدمیزادگان! در هر نماز و عبادتگاهی، خود را بیارایید و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی دارد. بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگانش آفریده است و هم چنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است، در روز قیامت این ها همه در اختیار مؤمنان قرار می گیرد. این چنین آیات (خود را) برای کسانی توضیح و تشریح می کنیم که آگاهند و می فهمند. بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار را، خواه آن چیزی که آشکار انجام پذیرد و ظاهر گردد و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و بزهکاری و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن چیز در دست باشد و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی دانید. <sup>۲۱۳</sup>

خداوند بیان می کند که کردار آنان قبل از نهی خداوند، «فاحشه»، زشت، بوده و

دستور می‌دهد تا با آراسته شدن به لباس (ظاهری و تقوا) از آن زشتی دوری بجویند. فاحشه‌ای که در این آیات به آن اشاره شده است، طواف زنان و مردان به دور کعبه، به صورت عریان بوده است، به جز قریشیان، سپس خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾. «به آن چه که عقلاً و فطرتاً فحشا و زشتی است، امر نمی‌کند». زیرا قریشیان مناسک حج و عمره و امورات حجاج را مدیریت می‌کردند و از این طریق امرار معاش می‌کردند. این پذیرفته شدن دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که گفت: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرَّتَيْ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي رَزْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾. «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بدون کشت و زرعی در کنار خانه‌ی تو، که آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوندا! تا این که نماز را برپای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما، شاید که سپاسگزاری کنند».<sup>۳۱۴</sup> خداوند دل‌های مردم را به سوی آن‌جا متوجه ساخت، اما بسیاری از آنان، آن‌گونه که خدا می‌پسندد، نماز نگزاردند و شکر خدا را به جای نیاوردند، بلکه کفر ورزیدند و خدایانی از مردگان برگرفتند و پیوندشان با خدایان ساختگی بسیار محکم‌تر از ارتباط آنان با خدا بود. شیطان را به جای خداوند ولی و سرور خود قرار دادند، او نعمت‌های خدا را در نظرشان ناچیز جلوه داد و آنان را وسوسه نمود تا بدعت ناپسندی را برای مردم پایه‌گذاری کنند، و آن این که: هیچ کس حق ندارد کعبه را طواف کند، مگر با پوشیدن لباس قریشیان و در هنگام طواف باید لباس خود را از تن درآورند و آن را زیر پا بگذارند. مردم کورکورانه از آنان پیروی کردند. این منبع درآمدی برای قریش شد و به وسیله‌ی آن، آن‌گونه که می‌خواستند، بر مردم حکمرانی می‌کردند. سپس شیطان آنان را وسوسه کرد تا بر قیمت آن لباس‌ها بیفزایند، تا این که بسیاری از مردم، از خرید آن باز ماندند و از سران استکبار پیشه‌ی قریش درخواست تخفیف نمودند، اما آنان در پاسخ گفتند: اگر توان خرید ندارید، باید برهنه طواف کنید. آنان نیز چنین کردند.

سپس می‌فرماید: «ای پیامبر ﷺ بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگانش آفریده است و هم‌چنین روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟» این قسمت بر آن

دلال می کند که این موارد، قبل از تحریم شدن به وسیله ی بندگان، پاک بوده اند و پاکی مانع تحریم است و تحریم آن با حکمت سازگار نیست.

سپس می فرماید: «بگو: خداوند حرام کرده است کارهای ناپهناجر آشکار و پنهان را ...». این قبیل اعمال نیز قبل و بعد از تحریم الهی، زشت و ناپسند هستند و خداوند با تحریم آن، بر زشتی و ناپاکی آن افزوده است. زشتی آن ها ذاتی است و به سبب این که خداوند از این اعمال نهی کرده و آن را مذمت نموده و بیزاری خود را از آن و از انجام دهندگان آن اعلام نموده است، زشتی آن دو چندان شده است.

هم چنان که راستگویی، عدالت، توحید، قدردانی و شکرگزاری ذاتاً نیکو و پسندیده هستند و به سبب این که خداوند به آن دستور فرموده و انجام دهنده ی آن را ستوده و رضایتمندی و خوشنودی خود را از آن اعلام داشته است، بر زیبایی و نیکویی آن صفات افزوده شده است.

در مورد نشانه های رسالت پیامبر ﷺ نیز آمده است که: آنان را به امور پسندیده دستور می دهد و از امور ناپسند باز می دارد، پاکی ها را برایشان حلال و ناپاکی ها را بر آنان حرام می نماید. پس نشانه ای که بر رسالت او دلالت می کند، این است که عقل های سالم، بر پاکی و حلال بودن آن چه که به آن امر فرموده و آن را حلال دانسته است و نیز بر ناپسند و حرام بودن آن چه که از آن نهی نموده و آن را حرام نموده است، گواهی می دهند. این دعوت و رسالت همه ی پیامبران علیهم السلام و برخلاف دعوت برتری جویان، باطل گرایان، دروغگویان و جادوگران است، زیرا آنان به سوی تمامی زشتی ها، منکرات، گناهان و ظلم و فسادهایی که با امیال و آرزوهایشان سازگار است، فرا می خوانند.

بر همین اساس، از مرد عربی که رسالت پیامبر را به خوبی شناخته و به او ایمان آورده است، می پرسند: به چه دلیل مسلمان شده ای؟ و چه چیزی از او مشاهده کرده ای که او را پیامبر خدا می دانی؟ گفت: «به چیزی دستور نداده است که عقل بگوید کاش از آن نهی می نمود و از چیزی نهی نکرده است که عقل بگوید: کاش به انجام آن امر می نمود، چیزی را حلال ننموده است که عقل بگوید: کاش آنرا حرام می کرد و چیزی را حرام نکرده است که عقل بگوید: کاش آن را حلال می نمود». سلامت عقل و فطرت، قدرت ایمان و نیز استدلال این مرد، مبنی بر صحت دعوت پیامبر ﷺ به دلیل این که او امر، نواهی و حلال و حرام نمودن هایش با عقل منافاتی

ندارد، بسی قابل تأمل است.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾. «آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید».<sup>۳۱۵</sup> یعنی آیا شما را بی‌هدف آفریده است و به شما امر و نهی نمی‌شود و پاداش و مجازات پیش روی شما نیست؟ پس کار بیهوده زشت و ناپسند است و زشتی آن در نزد عقل و فطرت امری ثابت است. بنابراین تصور آنان را ناپسند می‌شمارد و آنان را به بازگشت به عقل‌ها و فطرت‌هایشان سفارش می‌کند، زیرا اگر با چشم بصیرت بنگرند و بیندیشند، متوجه می‌شوند که شایسته و سزاوار پروردگار نیست که خلایق را بیهوده و بدون امر، نهی، پاداش و عقاب بیافریند. این نکته بر آن دلالت دارد که مناسب و به جا بودن امر، نهی، پاداش و مجازات در نزد عقل و فطرت امری ثابت است و کسی که وجود چنین بیهودگی و خللی را در کار خدا جایز بداند، چیزی را به او نسبت داده است که شایسته و سزاوار او نیست و نام‌های نیک و صفات والا و برتر خداوند آن را بر نمی‌تابند.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَعَهُمْ وَتَمَّأْتُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. «آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی که شمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ چه بد قضاوت و داوری می‌کنند».<sup>۳۱۶</sup> خداوند این پندار را ناپسند می‌شمارد و آنان را برای پی بردن به زشتی آن، به عقل‌هایشان ارجاع می‌دهد و چنین قضاوتی را ناپسند می‌داند و کسی را که چنین حکمی را صادر کند، بدکار و ستمگر به شمار می‌آورد.

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْفُاسِقِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾. «آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، هم چون تباہکاران به شمار آوریم؟ و یا این که پرهیزگاران را با بزهکاران برابر داریم؟».<sup>۳۱۷</sup> این استفهام انکاری است و بر آن دلالت

<sup>۳۱۵</sup> مؤمنون/۱۱۵.

<sup>۳۱۶</sup> جاثیه/۲۱.

<sup>۳۱۷</sup> ص/۲۸.

دارد که چنین چیزی ذاتاً زشت و ناپسند است و عقل و فطرت نیز آن را ناپسند می‌شمارد. آیا گمان می‌کنند که انجام این کار شایسته و سزاوار من است؟ پس برای پی بردن به زشتی آن، آنان را به عقل‌هایشان ارجاع می‌دهد تا بدانند که نسبت دادن چنین چیزی به خداوند شایسته و سزاوار نیست.

هم‌چنین خداوند شرک در الوهیتش را با دلایل روشن عقلی و فطری، ناپسند می‌شمارد و به عنوان زشت‌ترین چیز به شمار می‌آورد. چه چیزی در عقل و ذهن، درست جا می‌افتد اگر از قبح ذاتی شرک آگاهی نداشته باشد، در حالی پی بردن به قبح ذاتی آن، امری بدیهی برای عقل به شمار می‌رود و پیامبران امت‌های خویش را متوجه این قبح ذاتی نموده و بیان کرده‌اند که مشرکین از عقل و قلب کارآمدی برخوردار نیستند، حتی قدرت شنوایی و بینایی آنان را که همان گوش شنوا و چشم بینای قلب است، نفی می‌کنند. خداوند آنان را کور، کر و لال معرفی می‌کند و دل‌هایشان را این‌گونه توصیف می‌کند که چیزی نمی‌شنوند، نمی‌بینند و سخنی نمی‌گویند و آنان را به چهارپایانی تشبیه می‌کند که قدرت تشخیص خوب و بد و حق و باطل را ندارند. بر همین اساس در فردای قیامت، در آتش دوزخ اعتراف می‌کنند که اهل شنیدن و خردورزی نبوده‌اند و اگر گوش و خرد خویش را به کار می‌گرفتند، زیبایی دعوت پیامبران و زشتی مخالفت با آنان را درک می‌کردند.

خداوند متعال به نقل از آنان می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». «و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمره‌ی دوزخیان نمی‌گشتیم».<sup>۳۱۸</sup> چه بسیار خداوند در کتابش به آنان می‌گوید: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟» و «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و آنان را به موارد زشت و زیبایی که در عقل‌ها و فطرت‌هایشان امری ثابت است، متذکر می‌شود و از آن بر علیه خودشان به عنوان دلیل و حجت استفاده می‌کند و بیان می‌دارد که عقل و فطرت را به آنان عطا فرموده است تا زشت و زیبا و حق و باطل را به وسیله‌ی آن تشخیص دهند.

در قرآن کریم مثال‌های عقلی و ملموس زیادی وجود دارند که عقل‌ها را برای پی بردن به زیبایی آن چه که به آن امر فرموده و درک زشتی آن چه که از آن نهی نموده است، متذکر می‌شوند.



قرآن کریم سرشار از این مثال‌ها برای کسانی است که می‌اندیشند، از جمله ﴿صَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُوهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. «خداوند برای شما مثلی آورده که از خود شما برگرفته شده است، آیا بردگانتان در چیزهایی که بهره‌ی شما ساخته‌ایم شریک شما می‌باشند، بدان‌گونه که شما آزادگان از یکدیگر می‌ترسید، از بردگان هم بیمناک باشید، ما این سان آیات را برای مردمانی بیان می‌داریم که می‌فهمند».<sup>۳۱۹</sup> مشرکین مکه ناپسند می‌دانستند که برده‌های آنان، شریک آنان در امور باشند، خداوند این نکته را دلیل و حجتی بر علیه آنان می‌داند و می‌فرماید: اگر چنین امری برای شما ناپسند است، پس چگونه از میان بندگان و مخلوقات من کسانی را در پرستش شریک من قرار می‌دهید؟ این بیانگر آن است که پرستش غیر خدا از نظر عقل و فطرت امری زشت و ناپسند است و از طریق گوش شنوا، عقل‌ها را به این نکته متذکر می‌شود.

هم چنین می‌فرماید: ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾. «خداوند مثالی زده است: مردی را که برده‌ی شریکانی است که پیوسته درباره‌ی او به مشاجره و منازعه مشغولند و مردی که تنها تسلیم یک نفر است، آیا این دو برابر و یکسانند، حمد و سپاس تنها خدا را سزااست ولیکن بیشتر آنان، نمی‌دانند».<sup>۳۲۰</sup> خداوند بر زشت بودن شرک با مثالی ملموس و آشنا برای عقل و خرد مشرکین، استدلال می‌کند: برده‌ای که صاحبان بسیاری دارد، همه سخت‌گیر و بدرفتار و برده‌ی دیگری که تنها یک صاحب دارد و تنها به او خدمت می‌کند. آیا وضعیت این دو برده، عقلاً مساوی است؟ پس آیا وضعیت مشرک با یکتاپرستی که تنها یک اله و معبود را پرستش می‌کند، یکی است؟ قطعاً که چنین نیست.

هم چنین در آیه‌ی ۲۶۴ سوره‌ی بقره، مثالی می‌آورد برای ربایی که اعمال را بر باد فنا می‌دهد و نیز منت نهادن و اذیت و آزاری که پاداش صدقات را از بین می‌برد: همانند سنگ بزرگ صاف و لغزنده‌ای که بر آن لایه‌ای خاک باشد، باران شدیدی

بیارد و همه‌ی خاک‌ها را فرو شوید و آن را به صورت سنگی صاف که چیزی بر آن نیست، بر جای گذارد. این مثال، با واقعیت بسیار مطابقت دارد، آن سنگ صاف و لغزنده، قلب شخص ریاکار، منت‌گذار و آزاردهنده است و خاکی که بر روی آن است، آثار و نتایج اعمال و صدقاتی است که به او تعلق می‌گیرد و باران که حیات زمین به آن بستگی دارد، اگر بر زمین‌های نرم و حاصل‌خیز بیارد، سبب سرسبزی و رویش گیاهان می‌شود، اما اگر بر صخره‌ها و تخته سنگ‌ها بیارد، رویشی به دنبال نخواهد داشت. در این مثال، باران شدید بر خاکی که بر روی سنگ صاف بود، بارید و آن را فرو شست و با سنگی برخورد کرد که قابلیت رویش و رویاندن در آن نیست.

این مثال بر زشتی و ناپسندی «منت نهادن، اذیت رساندن و ریاکاری» در نزد عقل‌های سلیم، دلالت می‌کند.

آیه‌ی زیر عکس مثال مذکور است، می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْثُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. «مثل کسانی که دارایی خود را برای خوشنودی خدا و استوار کردن جان‌های خود صرف می‌کنند، هم‌چون مثل باغی است که روی پشته‌ای باشد و باران شدیدی بر آن بیارد و در نتیجه چندین برابر میوه دهد، و اگر هم باران شدیدی بر آن نیارد، باران خفیفی بر آن بیارد، و آن چه را انجام می‌دهد خدا می‌بیند».<sup>۳۲۱</sup>

این باغ در مکان مرتفعی قرار دارد، جایی که در برابر تابش خورشید و وزش نسیم مانعی وجود ندارد، باران شدیدی بر آن باریده و ثمرش دو چندان گشته است، اگر چنین باغی از منظر عقل و حواس، نیکو و پسندیده می‌باشد، پس اتفاق کسی که جز رضا و خوشنودی خداوند هدفی ندارد و منتظر تشکر و قدردانی مردم نیست، همین‌گونه می‌باشد، آن کسی که ارزش انفاق و میل به آن در وجودش جا گرفته است، آن کسی که به هنگام انفاق دستانش نمی‌لرزد و قلبش مضطرب و پریشان نمی‌شود و سستی نمی‌ورزد.

از آن جایی که انفاق‌کنندگان به این دو گروه تقسیم می‌شوند، انفاق کسانی که در

کار خود اخلاص دارند و بر آن ثابت و استوار هستند، همانند باران فراوان و شدید است و انفاق گروه دیگر، همانند بارانی اندک و ضعیف است و این بر حسب کم و زیاد بودن انفاق و درجه‌ی اخلاص و ضعف و قوت آن بستگی دارد. خداوند در این دو آیه ۲۶۴ و ۲۶۵ بقره، عقل‌ها و خرده‌ها را متوجه این می‌سازد که فطرتاً مورد اول را زشت و مورد دوم را نیکو و پسندیده به شمار می‌آورند.

در مثال دیگری می‌فرماید: ﴿أَيُّدٌ أَخَذَكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾. «آیا کسی از شما دوست می‌دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، جویبارها روان باشد و برای او در آن هرگونه میوه‌ای باشد و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف داشته باشد، گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) باشد، به باغ برخورد کند و آن را بسوزاند! این چنین خداوند آیات خود را برایتان بیان و آشکار می‌سازد، شاید بیندیشید».<sup>۳۲۲</sup>

خداوند در این مثال، زشتی اعمال بدی را که سبب نابود شدن اجر و پاداش نیکی‌ها می‌شوند، یادآوری می‌کند و آن را به وضعیت پیرمردی تشبیه می‌کند که فرزندان کوچکی دارد که از ناتوان بودن آنان بیمناک است، مزرعه‌ای دارد که تنها منبع درآمد اوست، درختان خرما و انگور و انواع میوه‌جات در آن موجود است، حال اگر باد سوزانی بر آن وزیدن گیرد و درختانش را طعمه‌ی حریق سازد، آیا کسی پریشان حال‌تر، نیازمند و بینواتر از او وجود خواهد داشت؟ خداوند با این مثال خرده‌ها را بیدار می‌سازد تا به زشتی گناهانی که عبادت را در منجلا ب خود غرق می‌سازند، پی ببرند. عمرین خطاب و عبدالله بن عباس رضی الله عنہما این را چنین تفسیر می‌کنند: «مرد غنی و بی‌نیازی که مدت‌ها در عبادت خدا به سر برده است، خداوند شیطانی بر او برمی‌انگیزد، پس مرتکب گناه و معصیت‌هایی می‌شود که اعمال نیکش را محو و نابود می‌سازد». بخاری در صحیح خود این را روایت می‌کند.

خداوند با این مثال، خرده‌ها را به زشتی معصیت پس از عبادت متذکر می‌شود. فقها درباره‌ی علل و مناسبت‌هایی که سبب وضع احکام شده‌اند، سخن می‌گویند

و بین مصلحت‌های صرف با اولویت‌های مختلف و مفاسد مختلف، فرق قائل می‌شوند و مصلحت‌ها و منافع درجه‌ی اول را بر سایر درجات ترجیح می‌دهند و با تحمل کمترین مفاسد، بزرگ‌ترین مفسده‌ها را از خود دور می‌کنند. این تنها با استخراج و درک و دریافت حکمت‌ها و علت‌ها و شناخت مصلحت‌ها و مفسده‌های ناشی از اعمال، امکان‌پذیر است.

### خواست خدا، نشانه‌ی رضایت او نیست

نکته‌ی سوم از اسرار توبه که زشت و زیبا در آن آشکار می‌شود، این را اقتضا می‌کند که باید بین محبت و رضایت‌مندی خدا و خواست و اراده‌ی او فرق قائل شد، زیرا یکی نیستند و همیشه ملازم و همراه نمی‌باشند؛ هر چند که جبرگرایان معتقدند: خواستن و محبت یکی هستند و همیشه ملازم هم هستند و هر چه را که خدا اراده کند، مورد پسند و رضایت اوست و می‌گویند همه‌ی اعمال مورد پسند خدا هستند، زیرا از خواست و مشیت او سرچشمه می‌گیرند و این عین محبت و رضایت‌مندی است. در نتیجه کار به جایی رسیده است که عده‌ای از آنان هیچ‌گاه منکری را زشت و ناپسند نمی‌شمارند.

به این آیات دقت کنیم. ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾. «خداوند فساد را دوست ندارد». <sup>۳۳۳</sup> و ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾. «کفر را از بندگان خود نمی‌پسندد». <sup>۳۳۴</sup> و ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾. «همه‌ی آن (موارد) بدی‌هایش در نزد پروردگارت زشت به شمار می‌رود». <sup>۳۳۵</sup>

اگر این آیات بر آنان تلاوت شود و این سؤال برای آنان پیش بیاید که چگونه خداوند چیزی را ناپسند می‌شمارد و آن را دوست ندارد، اما ایجاد و به وقوع پیوستن آن را اراده می‌کند؟ آنان برای پاسخ به این سؤال، این آیات را این‌گونه تاویل می‌کنند: خداوند کفر، فساد و امور ناپسند را به عنوان دین و قانون شریعت نمی‌پسندد و آن‌ها را به عنوان قانون تصویب نمی‌کند، اما وجود یافتن و به وقوع پیوستن آن‌ها را می‌خواهد. بر همین اساس می‌گویند: آنان مأمور به رضا به قضای

<sup>۳۳۳</sup> بقره/۲۰۵.

<sup>۳۳۴</sup> زمر/۷۱.

<sup>۳۳۵</sup> اسراء/۳۸.

الهی هستند و این موارد نیز از قضای الهی به شمار می‌روند. پس ما راضی به آن هستیم و نباید آن را ناپسند بدانیم و با انجام دهنده‌ی آن دشمنی ورزیم، درحالی که مأمور به قضای الهی هستیم. این نگرش نتایج و تبعات زیر را به دنبال دارد: معتقد هستند که این اعمال ناپسند، محبوب خدایند، آنان مأمور هستند که رضایتمندی خود به این اعمال را اظهار دارند، همه‌ی افعال خوب و بد را با هم مساوی بدانند و هیچ عملی را زشت و ناپسند نشمارند، زیرا بنده در انجام آن مجبور است و در حقیقت اعمال او نیستند.

این نوع عقاید، مستلزم برچیده شدن امر و نهی و بساط شریعت و تسلیم محض در برابر تقدیر است.

این اشتباه از آن‌جا نشأت می‌گیرد که مشیت و محبت را یکی می‌دانند و معتقد به وجوب رضایت در برابر قضا هستند. انشاءالله فرق این دو مورد را با هم بیان می‌کنیم.

قرآن، سنت، عقل، فطرت و اجماع مسلمانان به فرق بین مشیت و محبت دلالت می‌کنند.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾. «آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان دارند که همیشه با آنان است بدانگاه که شبانگاهان پنهانی بر گفتاری که خدا از آن خوشنود نیست، متفق و همدست می‌گردند».<sup>۳۲۶</sup> در این آیه، خداوند خبر داده است که از سخنان مورد اتفاق آنان، از قبیل: تهمت، بهتان، شهادت ناحق و تبرئه کردن مجرم، رضایت ندارد. این آیه درباره‌ی واقعه‌ای که این موارد را در برداشته است، نازل شده است. با وجود این که همه‌ی آن موارد به خواست و اراده‌ی خدا صورت گرفته است و مسلمانان بر این نکته اتفاق نظر دارند که هر چه را که بخواهد، صورت می‌پذیرد و هر چه را که نخواهد، صورت نخواهد پذیرفت.

کلام خداوند، از تأویل و برداشت کسانی که می‌گویند: خداوند امور ناپسند را به عنوان قوانین دین و شریعت نمی‌پسندد، اما وقوع آن‌ها را می‌پسندد، باید مصون و

محفوظ نگه داشته شود، زیرا منظور آنان این است که: خداوند اعمال ناپسند را روا می‌دارد، اما انجام‌دهندگان آن پاداشی ندارند، زیرا این اعمال از نظر اراده و خواست خدا پسندیده هستند و شرعاً اجر و پاداشی در بر ندارند.

اما در مذهب سلف صالح، منکرات مورد خشم پروردگار و در شریعت و قدر الهی ناپسند هستند، اگر چه به خواست و قضای الهی صورت پذیرفته‌اند. خداوند آن چه را که دوست دارد و نیز آن چه را که دوست ندارد و آن را نمی‌پسندد، می‌آفریند. همه‌ی موجودات آفریده‌ی خدا هستند، بعضی را دوست دارد و از بعضی دیگر بیزار است. پیامبران، ملائکه و اولیایش را دوست دارد و از ابلیس و سربازانش متنفر است. هم‌چنین افعال آفریده‌ی او هستند، قسمتی در نزد او محبوب و دوست‌داشتنی و قسمتی دیگر منفور و ناپسند هستند و این همه را از روی حکمت آفریده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾. «خداوند فساد را دوست ندارد».<sup>۳۲۷</sup> با این که به خواست و قدر و قضای الهی صورت پذیرفته است و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾. «اگر کافر گردید، خدا بی‌نیاز شما است، ولیکن کفر را از بندگان خود نمی‌پسندد و اگر سپاسگزاری کنید، از این کارتان خوشنود می‌گردد».<sup>۳۲۸</sup> شکرگزاری و ناسپاسی، هر دو به خواست و تقدیر الهی صورت می‌پذیرد، یکی مورد پسند و دیگری مورد خشم و غضب اوست.

خداوند در مورد دیگری، بندگان را از شرک، ظلم و فحشا نهی می‌کند و به دنبال آن می‌فرماید: ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾. «همه‌ی آن (موارد) بدی‌هایش (که منهای است) نزد پروردگارت زشت به شمار می‌رود».<sup>۳۲۹</sup> این موارد اگر چه به خواست و قدر و قضای الهی صورت گرفته‌اند، اما در نظر او زشت و ناپسند هستند.

در حدیث صحیح از پیامبر خدا ﷺ آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَإِصَاعَةُ الْمَالِ». «خداوند سه چیز را برای شما ناپسند

<sup>۳۲۷</sup> بقره/۵۰:۲۰<sup>۳۲۸</sup> زمر/۷۱<sup>۳۲۹</sup> اسراء/۳۸

می‌دارد: قیل و قال (نقل قول‌ها و تکرار شنیده‌های درست و نادرست)، سؤال پرسیدن‌های بسیار (و بی‌مورد) و تلف کردن مال.<sup>۳۳۰</sup> این ناپسند و ناخوشایند دانستن، مربوط به چیزی است که خواست و اراده‌ی خداوند به آن تعلق یافته است. در مسند امام احمد نیز آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصَتِهِ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُؤْخَذَ بِمَعْصِيَتِهِ». «خداوند دوست دارد که از رخصت‌هایش استفاده شود، همان‌طوری که ناپسند می‌دارد که معصیت انجام پذیرد».<sup>۳۳۱</sup> محبت و بیزاری در مورد دو چیز که خواست و اراده‌ی خدا مشترکاً به هر دو تعلق گرفته، اما یکی پسندیده و دیگری ناپسند است. این موارد در کتاب و سنت بیشتر از آن است که بتوان همه را در اینجا ذکر کرد.

خداوند بندگان را چنان سرشته است که بگویند: خداوند این کار را می‌پسندد و این کار را نمی‌پسندد و فلانی کاری کرده است که مورد پسند و رضایت خداوند نیست. قرآن کریم سرشار از ذکر خشم و غضب خداوند نسبت به دشمنانش می‌باشد، غضب یکی از صفات پروردگار است که عذاب و نفرین الهی بر آن مترتب می‌شود و خود عذاب و نفرین نیست، بلکه عذاب و نفرین آثار و نتایج خشم و غضب هستند. پس این دو مورد از هم تفکیک می‌شوند، همان‌طوری که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا». «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، کفر او دوزخ است و جاودانه در آن جا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای او تهیه می‌بیند».<sup>۳۳۲</sup> می‌بینیم که عذاب، غضب و لعنت را جدای از هم دانسته است.

در یکی از دعا‌های پیامبر ﷺ نیز چنین آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ أَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ». «پروردگارا! من از خشم تو، به رضایتمندی و خوشنودیت، از عقوبت به عفو و از تو به خودت پناه

<sup>۳۳۰</sup> بخاری ۱۴۷۷ و مسلم ۵۳۹ آن را از مقبره‌ن شعبه روایت می‌کنند.

<sup>۳۳۱</sup> حدیث حسن، احمد ۱۰۸/۲ آن را روایت کرده و ابن حبان ۵۲۵ آن را به نقل از ابن عمر صحیح می‌داند و هیشمی در

«المجمع» ۱۶۲/۳ آن را بیان کرده و آن را حسن می‌داند.

<sup>۳۳۲</sup> نساء/ ۹۳.

می برم. ۳۳۳

پیامبر خدا ﷺ از صفت خشم خدا به صفت رضایتمندی او و از عقوبت و مجازات به عفو و گذشت او پناه می برد. اولی صفت و دومی اثری است که بر آن مترتب می شود، سپس همه را به ذات الهی مرتبط می سازد و معتقد است که همه ی آنها به خدا برمی گردد نه کسی غیر از او. آن چه از آن به تو پناه می برم، به خواست و اراده ی تو صورت پذیرفته است و رضایتمندی و عفو تو که به آن پناه می برم نیز، به خواست و اراده ی تو است. اگر بخواهی، بندهات را عفو می کنی و از او راضی می شوی و اگر بخواهی بر او خشم می گیری و مجازاتش می کنی. پس پناه دادن به من از آن چه که نمی پسندم و خود را از آن برحذر می دارم و دور کردن شر آن از من، به خواست و اراده ی تو صورت می گیرد. پسند و ناپسند، همه به خواست و تقدیر تو می باشد، پناه بردن من به تو، پناه بردن به قدرت، توان، رحمت و احسان توست از شر آن چه که با قدرت، توان، عدل و حکمت تو صورت می گیرد. بنابراین از تو به غیر تو پناه نخواهم برد. هم چنین از چیزی که از مشیت و آفرینش تو نشأت می گیرد و از جانب توست، به کسی جز تو پناه نخواهم برد و تنها تو هستی که مرا با مشیت خود، از شر آن چه که با مشیت تو به وجود می آید، پناه می دهی. پس از تو به تو پناه می برم. از این عبارات، تنها کسانی به مفاهیم توحید، انواع شناخت و بندگی پی می برند، که در شناخت خداوند علم راسخ داشته باشند.

اشاره ی مختصری به آن مفاهیم نمودیم و اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کنیم، کتابی جداگانه می طلبد، اما با این مقدار، دری به روی خواننده گشوده شد، که در صورت ورود به آن، چیزهایی را می بیند و می شنود که هیچ چشم و گوشه ی آن را ندیده و نشنیده و به ذهن هیچ کسی خطور نکرده است.

تقسیم عالم وجود (اجناس، صفات و افعال) به پسند و ناپسند و مورد رضایت یا خشم و نفرت پروردگار، با همه ی دلایل عقلی، نقلی و فطری، معلوم و مشخص است و هر کس همه ی آن موارد را مساوی قرار دهد، با فطرتی که خداوند بندگان را بر آن سرشته است و نیز با معقول و منقول، مخالفت ورزیده و از دایره ی تعالیمی که پیامبر ﷺ برای ما به ارمغان آورده است، خارج شده است.



اگر به دلیل شدت خشم و غضب خداوند نیست، پس چرا انواع مجازات و عقوبت‌ها را در دنیا و آخرت برای انجام دهندگان امور ناپسند، در نظر گرفته است؟ پس خشم و ناخرسندی پروردگار، محقق شدن انواع بلا و سختی‌ها بر آنان را ایجاب می‌کند، همان‌طوری که محبت و رضایتمندی پروردگار، پاداش کسانی را که کارهای مورد پسند و رضایت او را انجام می‌دهند، ایجاب می‌کند. این که در دنیا مشاهده می‌کند که خداوند اولیایش را گرمی می‌دارد، نعمت‌هایش را بر آنان کامل می‌گرداند، آنان را یاری می‌کند، به آنان عزت می‌بخشد و در مقابل نیز دشمنانش را خوار و ذلیل می‌کند و آنان را به انواع مجازات‌ها و بلاها گرفتار می‌سازد، روشن‌ترین دلیل بر حب و بغض خداوند است و دوست داشتن اولیا و دشمنی با اعدا، عین حب و بغض اوست، زیرا اساس دوستی و دشمنی بر حب و بغض است. پس انکار «محبت و تنفر» در حقیقت انکار دوستی و دشمنی است.

خلاصه این که: مشاهده و پی بردن قلب به محبت و کراهیت خداوند، همانند مشاهده‌ی عینی اکرام و اهانت از جانب اوست. اما درباره‌ی مسأله‌ی «رضا به قضای الهی» باید گفت:

اولاً بر اساس کدام یک از آیات و احادیث با دلایل عقل پسند، به واجب بودن و یا حتی جواز رضایت در برابر همه‌ی مقدرات الهی پی برده‌اید؟ کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و دلایل عقلی کسی را به آن مکلف ننموده و آن را جایز و مباح ندانسته‌اند، خداوند نسبت به برخی از قضایا و مقدرات راضی و نسبت به بعضی خشمگین است. پس همان‌گونه که خداوند از همه‌ی مقدرات راضی و خوشنود نیست، ما نیز در برابر همه‌ی قضایا و مقدرات رضایتمندی خود را اعلام نمی‌کنیم. خداوند بر بسیاری از قضایا خشمگین است و آن‌ها را لعن و مذمت می‌کند.

دوماً: قضای الهی دارای دو وجه است:

۱. قضایی که متعلق به خداوند است و به او نسبت دارد که در این صورت از همه‌ی آن‌ها رضایت دارد.
۲. قضایی که به بندگان مربوط است و به آنان نسبت دارد که خداوند از بخشی راضی و از بخشی دیگر ناراضی است.

به عنوان مثال؛ قتل، به اعتبار این که خداوند آن را مقدر نموده است و آن را بر سرنوشت کسی نقش بسته و آن را نهایت عمر مقتول قرار داده است، به وقوع آن

راضی است، اما به اعتبار این که عمل قتل از قاتل سر می‌زند و از دستاوردهای اوست و با اختیار کامل خود مرتکب آن شده و با کار خود از خدا سرپیچی نموده است، مورد خشم و نارضایتی پروردگار است.

### نظارت بر اعمال و به چالش کشیدن نفس

در میان عابدان کسانی هستند که بر انجام بیش از حد حسنات همت گماشته‌اند، بدون این که عیب و نقص‌های نفس و اعمالشان را بررسی کنند و ترفندها و دسیسه‌های آن را شناسایی کنند. نگاه خوش‌بینانه و دل خوش کردن به آن، این افراد را به عبادت‌های بسیار وامی‌دارد، اما اگر آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند، نفس خود را محاسبه نمایند و سره و ناسره را در آن متمایز کنند، از عبادت بسیار باز می‌مانند. به همین سبب انجام عبادات بر کسی که اعمالش را مورد نقد و بررسی قرار نمی‌دهد، آسان است، در نتیجه در مقیاس بزرگی به انجام آن اقدام می‌کند و عبادت برای او به منزله‌ی عادت در می‌آید. اما هرگاه تلاش کند تا نفسش را از آلودگی‌ها، کمبودها و تیرگی‌ها پاک گرداند و خود را از ریا دور بدارد، انجام اعمالش چون کوه بر دوش او سنگینی خواهد کرد و در عین حال در نظرش بسیار کم و ناچیز جلوه می‌دهند، اما هرگاه شیرینی آن را احساس کند، حمل وزنه‌های سنگین آن و سختی‌هایش بر او سهل و آسان شده و با وجود سنگینی، از آن احساس لذت خواهد کرد.

اگر کسی می‌خواهد به این نکته پی ببرد، باید به هنگام تلاوت قرآن بنگرد که اگر از انجام واجبات، تدبیر و اندیشه در آیات آن و فهم دقیق و مورد نظر آیات کوتاهی کند، خود را مخاطب آن نداند، به دستورات قرآن پایبند نباشد و آیات شفافبخش آن را بر دردها و بیماری‌های قلب خود نازل نگرداند، بسیار ساده و سریع قرآن را ختم می‌نماید و این کار را بسیار تکرار می‌کند، اما اگر در آیات قرآن تدبیر و اندیشه کند، به آن چه که مربوط به اوست، توجه کند، با آن راه بندگی را در پیش گیرد و آیاتش را شفای دردهای قلب خود سازد، تلاوتش از یک آیه یا نهایتاً یک سوره فزاینده خواهد رفت.

هم‌چنین اگر تمام توجه و حواس خود را در ادای دو رکعت نماز متمرکز کند و قلب و ذهن در آن حضور داشته باشند و با خشوع کامل بر انجام درست آن اهتمام

ورزد، به سختی میتواند دو رکعت دیگر پس از آن آغاز نماید، اما اگر قلب فارغ از این موارد باشد، شخص رکعت‌های بی‌شماری یکی پس از دیگری می‌گزارد. پس عبادت بسیار، بدون توجه به آفت‌ها و نقایص آن، دلیل غفلت و درک و فهم پایین است.

چنین شخصی با انجام عبادات بسیار گمان می‌کند که حق بر خدا دارد و باید بهشت و نعمت‌های آخرت را به عنوان پاداش حسناتش برای او در نظر بگیرد، بنابراین اعمالش را بسیار می‌پندارد، غافل از این که هیچ کس به سبب اعمال خود از آتش دوزخ رهایی نمی‌یابد و تنها عفو و رحمت الهی در این زمینه کارساز است. بدون شک عبادت ظاهری، بدون حضور قلب و مواظبت بر آن و بدون توجه کامل به خداوند، هزینه‌بردار و کم‌فایده می‌باشد و همانند اعمالی است که در اصل مطابق دستورات اسلام نبوده و اخلاص در آن نیست. این گونه عبادات اگر چه از کمیت زیادی برخوردار باشند، اما خسته‌کننده و بی‌فایده هستند. اعمال ظاهری و سطحی، همانند پس مانده‌ی الک، در شکل ظاهری بسیار، اما فایده و سود چندانی در بر ندارند. خداوند تنها آن قسمت از نماز بنده‌اش را ثبت و ضبط می‌کند که در آن قلب و ذهن حضور داشته باشند.

در سایر اعمال و عبادات که نیاز به حضور قلب و خشوع دارند، از قبیل: طواف، انجام مناسک حج و... وضعیت به همین صورت است.

اما محبوب‌ترین بندگان خدا کسانی هستند که اعمال نیک بسیار انجام می‌دهند و بر حسن انجام آن دقت می‌کنند، خداوند متعال به این امر تشویق می‌کند و می‌فرماید: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ \* وَلَا شَحَارَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾. «آنان اندکی از شب می‌خفتند و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند». <sup>۳۳۴</sup> حسن می‌گوید: نمازهایشان را تا سحر ادامه می‌دادند و پس از آن به استغفار می‌نشستند. پیامبر خدا ﷺ نیز می‌فرماید: «تَابِعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَالذُّنُوبَ، كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». «حج و عمره را پی در پی انجام دهید، زیرا فقر و گناهان را از میان برمی‌دارند، همان گونه که کوره‌ی آهن‌گری، زنگ از آهن می‌زداید». <sup>۳۳۵</sup>

<sup>۳۳۴</sup> ذاریات/۱۸-۱۷.

<sup>۳۳۵</sup> حدیث صحیح، نسایی ۱۱۵/۳ از ابن عباس و ترمذی ۸۱۰ و احمد ۳۸۷/۱ و نسایی ۱۱۵/۵ و ۱۱۶ و بغوی ۱۸۴۳ از عبدالله بن مسعود آن را روایت کرده‌اند.

شخصی از پیامبر ﷺ خواست تا او را به چیزی سفارش کند که به آن چنگ زند، پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزَالُ لِسَانَكَ رَطْبًا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ». «زبانت پیوسته مشغول ذکر خدا باشد».<sup>۳۳۱</sup>

دین سراسر انجام عبادات بسیار است و محبوب‌ترین بندگان خدا کسی است که عبادت بیشتری در توشه‌ی خود انداخته باشد.

در حدیث قدسی چنین آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ آدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، فَيَسْمَعُ وَبِ يَبْصُرُ وَبِ يَبْطِشُ وَبِ يَمْشِي وَكَيْنَ سَأَلَنِي لَأَعْطِيَنَّهُ وَلَكِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأَعِذَنَّهُ». «بنده‌ام با هیچ چیزی به اندازه‌ی عباداتی که بر او واجب نموده‌ام، به من نزدیک نخواهد شد، پیوسته بنده‌ام با انجام نوافل و مستحبات به من نزدیکی می‌جوید، تا این که او را دوست می‌دارم و هرگاه او را دوست داشتم، شنوایی، بینایی دست و پای او می‌شوم. پس با من می‌شنود، می‌بیند، توانش را به کار می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از من درخواست کند، به او عطا می‌کنم و اگر از من پناه بخواهد، او را پناه خواهم داد».<sup>۳۳۲</sup>

این پاداش خداوند به کسانی است که عبادت بسیاری انجام می‌دهند.

### گناه صغیره‌ی مؤمن، کبیره به شمار می‌رود

کم و کوچک شمردن گناه، معصیت است، همان‌گونه که زیاد پنداشتن عبادت گناه است، عارف و خداشناس واقعی کسی است که نیکی‌ها و حسناتش در نظرش کوچک و گناهانش بزرگ و بسیار است. هر اندازه حسنات بنده‌ای در نظرش کم جلوه دهند، به همان اندازه در نزد خدا بزرگ و با ارزش است و هر اندازه حسناتش را بزرگ و بسیار بدانند، در نزد خدا کوچک و بی‌ارزش خواهند بود. گناهان نیز بر عکس این است. هر کس خداوند و حق او و عبادتی که شایسته‌ی مقام و منزلت اوست را به خوبی بشناسد، نیکی‌ها و حسناتش در نظرش از هم فرو می‌پاشد و آن را بسیار اندک و ناچیز می‌بیند و مطمئن خواهد شد که عبادتش او را از آتش دوزخ

<sup>۳۳۱</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۳۳۷۲ و ابن‌ماجه ۳۷۹۳ آن را روایت کرده و ابن‌حبان ۲۳۱۷ و حاکم ۴۹۵/۱ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافق است، از حدیث عبدالله بن یسر.

<sup>۳۳۲</sup> بخاری ۶۵۰۲ آن را از ابوهریره روایت می‌کند، به «فتح‌الباری» ۳۴۱/۱۱ مراجعه شود.

نمی‌رہاند و آن چه کہ شایستہ و سزاوار عزت پروردگار است، چیز دیگری است و عبادتش ہر اندازہ کہ بسیار باشد، باز ہم آن را کم و ناچیز می‌شمارد، زیرا ہر اندازہ‌ای کہ بر عبادت خود بیفزاید، دروازہ‌ای از شناخت بہ رویش گشودہ می‌شود و بہ خدا نزدیک‌تر می‌شود، بنابراین آن چنان عظمت و بزرگی پروردگار را احساس می‌کند کہ ہمہ‌ی اعمالش را در مقابل آن ہیچ می‌انگارد، اگر چه ہمہ‌ی اعمال نیک جن و انس در توشہ‌ی او جمع شدہ باشد. اگر بندہ‌ای اعمال نیکش را بزرگ ببیند، نشانہ‌ی غفلت و عدم شناخت او نسبت بہ خدا و عبادتی است کہ شایستگی مقام او را داشتہ باشد. ہم چنین بر حسب شناخت مقام پروردگار و شناخت نفس خود، گناہانش را بزرگ و بسیار می‌بیند، زیرا حق و صاحب حق را شناختہ است، بہ کوتاہی و ناتوانی خود در ادای حق پی بردہ است و می‌داند کہ ہرگز نخواہد توانست آن گونه کہ شایستہ‌ی پروردگار و مورد پسند او است، وظیفہ‌ی بندگی را انجام دہد.

### توقف عقب گرد است

توبہ‌ی خواص از تلف کردن وقت و زمانی است کہ آن را در لہو و لعب بہ سر بردہ‌اند، زیرا بہ ہدر دادن وقت، شخص را بہ نقص می‌کشاند و نور مراقبت را کم سو می‌کند، اما کسی کہ بر وقت خود محافظت می‌کند، در پیمودن درجات کمال اوج می‌گیرد. کسی کہ وقت خود را بہ ہدر دہد، در جایگاہ خود باقی نمی‌ماند، بلکہ بہ سوی عیب و نقص، سقوط می‌کند، اگر کسی در مسیر پیشرفت نباشد، بدون شک در مسیر عقب گرد و عقب ماندگی در حرکت است. بندہ دائماً در حال حرکت است و توقف برای او معنی ندارد، حرکت بہ سوی بالا یا پایین و حرکت بہ سوی جلو یا عقب. در طبیعت و در شریعت چیزی بہ نام توقف نیست. در پیش روی بندگان مراحل است کہ بہ سرعت بہ سوی بہشت یا دوزخ طی می‌شوند، گروہی سریع و پرشتاب، گروہی کند، گروہی رو بہ جلو و گروہی جامانده و تأخیرکنندہ. در این مسیر ہیچ کس در حال توقف نیست و بندگان تنها در مسیر و سرعت حرکت خود با ہم فرق می‌کنند. ﴿إِنَّهَا لَإِخْدَى الْكُفْرِ \* نَذِيرًا لِلْبَشَرِ - \* لَمِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾. «دوزخ بلایی از بلاہای بزرگ است، وسیلہ‌ی بیم دادن انسان ہاست، برای

کسانی از شما که می‌خواهند پیش بروند و یا کسانی که می‌خواهند، عقب بکشند».<sup>۳۳۸</sup>  
در این آیات به شخص در حال توقف اشاره‌ای نشده است، زیرا جز بهشت و دوزخ جایگاه سومی وجود ندارد و تنها این دو سرا در پیش روی رهروان هستند. اگر کسی با اعمال نیک به سوی بهشت نشتابد، ناگزیر با اعمال بد راهی دوزخ می‌شود.

شاید کسی بگوید: هر کسی که در طلب و جستجوی چیزی تلاش می‌کند، ناگزیر برای مدتی توقف و سستی به او روی می‌آورد و سپس دوباره به طلب برمی‌خیزد. باید گفت: این نکته‌ی درستی است، اما کسی که توقف می‌کند، از دو حالت خارج نیست:

۱. توقف می‌کند تا نفسی تازه کند و خود را برای ادامه‌ی حرکت آماده سازد، این حالت توقف به شمار نمی‌رود، بلکه مرحله‌ای از حرکت است و به شخص آسیبی نمی‌رساند، زیرا: «لِكُلِّ عَمَلٍ شِرَّةٌ... وَلِكُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةٌ». «هر عملی را تسدی، حِدَّت و نشاطی است و هر تسدی و نشاطی، سستی و کندی‌ای دارد».<sup>۳۳۹</sup>

۲. توقف او به سبب انگیزه و کششی است که از پشت سر او را به سوی خود فرا می‌خواند و اگر به دعوت او لبیک گوید، از قافله عقب می‌ماند و اگر خداوند با رحمت خود او را دریابد و او را از شتاب قافله و عقب ماندن او آگاه سازد، خشمگین و متأسف از جدا شدن از قافله، برمی‌خیزد و در ملحق شدن به آن شتاب می‌ورزد، اما اگر بر علت و سبب عقب‌ماندگیش باقی بماند و به ندای آن گوش سپارد، از غفلت و کشش انگیزه‌های نفسانی رها نمی‌شود و برای بازگشت به وضعیت قبلی راضی نمی‌شود تا این که او را به بدترین وضعیت و پایین‌ترین درجه‌ی هلاکت، می‌کشاند و این به منزله‌ی عودت بیماری پس از دوران نقاهت است و خطرناک‌تر و سخت‌تر از بیماری قبلی خواهد بود.

نهایتاً اگر خداوند این بنده را در نیابد و او را از چنگال دشمن نرهاند، تا آخر عمر در حال عقب‌گرد بوده و روی از پیشرفت برمی‌تابد، هیچ توان و قدرتی جز از جانب خدا نیست و تنها کسی در امان است که خداوند او را مصون بدارد.

<sup>۳۳۸</sup>. مدار/۳۷-۳۵.

<sup>۳۳۹</sup>. حدیث صحیح، احمد ۱۸۸/۲ و ۲۱۰ و ابن‌حبان ۱۱ و نیز طحاوی در «مشکل الآثار» ۸۸/۲ آن را از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند.

بالاتر و ویژه‌تر از این، درجه‌ی دیگر از توبه وجود دارد که تنها خواص محبوبان خدا به آن پی می‌برند؛ کسانی که همه‌ی رفتار، گفتار، کردار و احوالشان را در برابر پروردگار بسیار ناچیز می‌شمارند و تنها با چشم کم و کاستی و عیب و نقص به آن می‌نگرند و مقام پروردگارشان را بسیار بالاتر از آن می‌دانند که جان‌ها و اعمالشان را شایسته‌ی او بدانند. آنان بیشتر از هر کس دیگری خود و اعمالشان را در برابر او ناچیز و بی‌ارزش می‌شمارند و چون از مراد و منظور پروردگار غافل شده و نتوانسته‌اند حقش را آن‌گونه که شایسته است، ادا کنند، همانند کسی که از گناه کبیره توبه می‌کند، از کوتاهی خود توبه می‌نمایند و توبه هیچ‌گاه از آنان جدا نمی‌شود. توبه‌ی مردم را رنگی است و توبه‌ی آنان را رنگی دیگر ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾. «بالاتر از هر فرزانه‌ای، فرزانه‌تری هست».<sup>۳۴۰</sup> هر اندازه بر محبت آنان نسبت به خداوند افزوده شود، شناخت و معرفتشان نسبت به حقوق او نیز افزایش می‌یابد و بیشتر به کوتاهی و کمبودهای خود پی می‌برند، بنابراین توبه‌ی آنان عظمت و خوفشان شدت می‌یابد و خود را کوچک و کوچک‌تر می‌بینند. ناگفته نماند، آن چه این بندگان از آن توبه می‌کنند، ممکن است از بزرگ‌ترین حسنات و اعمال نیک دیگران به شمار آیند.

### احکام توبه

گزیده‌ای از احکام توبه را بیان می‌کنیم، احکامی که ضروری است و نباید بندگان از آن غافل باشند.

**حکم اول:** توبه‌ی سریع از گناه واجب است و به تأخیر انداختن آن جایز نیست، اگر بنده‌ای توبه را به تأخیر بیندازد، مجرم است و علاوه بر توبه‌ی گناه، باید به سبب تأخیر توبه نیز توبه نماید، این نکته به ندرت به ذهن توبه‌کننده خطور می‌کند و غالباً چنین تصور می‌کند که هرگاه توبه نماید، گناهی بر او نمی‌ماند، در حالی که توبه‌ی به تأخیر انداختن توبه، بر او باقی است و تنها با توبه‌ی عام از آن رهایی می‌یابد، توبه از گناهان دانسته و ندانسته، زیرا گناهانی که بندگان از آن بی‌خبرند، بیشتر از گناهانی است که می‌دانند و عدم آگاهی از گناهان، مانع از محاکمه‌ی او نخواهد شد، زیرا

امکان دستیابی به علم و آگاهی برای او فراهم بوده است. پس به سبب کوتاهی در علم و عمل مجرم است و گناهش شدید و بزرگ. در صحیح ابن حبان آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الشُّرْكُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَكَيْفَ الْخَلَاصُ مِنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ وَاسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ». «شُرک در میان این امت پنهان‌تر از حرکت مورچه می‌باشد. ابوبکر صدیق پرسید: پس چگونه می‌توان از آن رها شد، ای رسول خدا؟ فرمود: با گفتن: پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این که دانسته به تو شرک ورزم و از آن چه که نمی‌دانم، از تو طلب مغفرت می‌نمایم».<sup>۳۴۱</sup>

این طلب مغفرت برای چیزی است که خداوند آن را گناه به شمار می‌آورد، اما بنده از آن غافل است.

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که: «أَنْتَ كَأَنْ يَدْعُو فِي صَلَاتِهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي وَخَطْئِي وَعَمْدِي وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْهَي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». «پیامبر خدا ﷺ در نمازش این گونه دعا می‌کرد: پروردگارا! بیامرز خطا و نادانیم را، اسراف و زیاده‌روی در کارهایم را، آن چه را که تو بیشتر از من به آن آگاهی، پروردگارا! بیامرز جدی و شوخیم را، سهو و عمدم را که همه از جانب من است. پروردگارا! بیامرز آن چه را که پیش فرستاده و آن چه را از خود بر جای گذاشته‌ام، آن چه را که پنهانی انجام داده و آن چه را که آشکارا انجام داده‌ام و آن چه را که تو بیشتر از من به آن آگاهی داری، تو پروردگار منی و معبودی جز تو نیست».<sup>۳۴۲</sup>

در حدیث دیگری آمده است «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ، دِقَّةً وَجِلَّةً، خَطَاةً وَعَمْدَةً سِرًّا وَعَلَانِيَةً، أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». «پروردگارا! همه‌ی گناهانم را بیامرز، کوچک و بزرگش را، سهو و عمدش را، پنهان و آشکارش را، اول و آخرش را».<sup>۳۴۳</sup>

<sup>۳۴۱</sup> با توجه به شواهد حدیث حسن است، بخاری در الادب المفرد، ۷۱۶ و ابن سنی ۲۸۷ روایت کرده‌اند و احمد در باب از ابوموسی ۴۰۲/۴ آن را آورده است.

<sup>۳۴۲</sup> بخاری ۶۳۹۸ و مسلم ۲۷۱۹ آن را از ابوموسی اشعری نقل کرده‌اند.

<sup>۳۴۳</sup> مسلم ۴۸۳ و ابوداود ۸۷۸ و بغوی ۶۲۰ آن را از ابوهریره نقل کرده‌اند.



توبه‌ای همه‌گیر و شامل، تا همه‌ی آن چه را که بنده از آن باخیر است و آن چه را که از آن بی‌خبر است، در برگیرد.

## پایبندی تجدید توبه

**حکم دوم:** آیا شرط درست بودن توبه این است که شخص هرگز آن گناه را تکرار نکند؟

گروهی عدم تکرار آن گناه را شرط توبه می‌دانند و می‌گویند: هرگاه گناه را تکرار کند، توبه‌ی او باطل و غیر صحیح است.

اما اکثریت آن را شرط توبه نمی‌دانند، بلکه معتقدند که شرط توبه سه مورد است:

۱. دل‌کندن و دوری از گناه ۲. پشیمانی از گناه ۳. عزم جازم بر عدم تکرار آن.

اگر گناه حق الناس باشد، آیا حلالیت خواستن از طرف، شرط توبه می‌باشد؟ این نیاز به تفصیل دارد که انشاء الله به آن خواهیم پرداخت اگر کسی به هنگام توبه تصمیم قطعی بگیرد که آن گناه را دوباره تکرار نکند، اما پس از مدت‌ها مرتکب همان گناه شود، توبه‌ی گذشته باطل نیست و همانند کسی است که برای اولین بار مرتکب گناه شده است.

این مسأله بر این اصل استوار است که: اگر کسی از گناهی توبه کند و سپس مرتکب همان گناه شود، آیا جرم گناه قبلی که از آن توبه کرده است، به او باز می‌گردد، به گونه‌ای که مستحق مجازات گناه اول و آخرش شود، در صورتی که بر آن اصرار ورزد؟ یا این که گناه قبلی به کلی از بین رفته و جرمش به او باز نخواهد گشت و تنها به سبب جرم گناه دوم مجازات می‌شود؟

در مورد این اصل دو نظریه وجود دارد:

**نظر اول:** پیروان این نظریه معتقدند که جرم گناه قبلی به او باز می‌گردد، زیرا توبه‌ی او به سبب تکرار گناه باطل شده است. به دلایل زیر:

۱. توبه پس از گناه، به منزله‌ی اسلام پس از کفر است، اگر کافری مسلمان شود، همه‌ی گناهان گذشته‌اش از بین می‌روند و هرگاه مرتد شود، همه‌ی گناهانش به جای خود باز می‌گردند و گناه مرتد شدن هم به آن‌ها افزوده می‌شود. همان طوری که در حدیث صحیح از پیامبر خدا ﷺ آمده است: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الْإِسْلَامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَنْ أَسَاءَ فِي الْإِسْلَامِ أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ». «هر کس در اسلام نیکی کند، به خاطر آن چه در دوران جاهلیت انجام داده است، مؤاخذه نمی‌شود و هر کس در اسلام بدی کند، به خاطر گناهانش از اول تا به آخر مؤاخذه می‌شود».<sup>۳۴۴</sup> این وضعیت کسی است که پس از ورود به اسلام بدی کند و مشخص است که ارتداد از

<sup>۳۴۴</sup> بخاری ۶۹۲۱، مسلم ۱۲۰ و احمد ۳۷۹/۱ آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند.

بزرگ‌ترین بدی‌ها در اسلام است. از آن جایی که شخص پس از مرتد شدن، به خاطر کفر گذشته‌اش نیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد و اسلامی که مابین کفر و ارتداد او قرار گرفته است، گناه کفر گذشته را ساقط نمی‌کند، بنابراین توبه‌ای که بین دو معصیت قرار گیرد، نه جرم گناه قبلی را از بین می‌برد و نه مانع گناه بعدی می‌شود.

۲. درستی توبه به استمرار و دوام آن بستگی دارد و هر چیزی که وجودش مشروط باشد، با از میان رفتن شرط، خود به خود متفی می‌شود، همان‌طوری که شرط درستی اسلام، استمرار و به سرانجام رساندن آن می‌باشد.

۳. توبه واجب است به گونه‌ای که محدوده‌ی آن همه‌ی عمر است و همه‌ی عمر را در برمی‌گیرد، زیرا رعایت احکام توبه در طول عمر بر شخص واجب است. همانند روزه‌داری که به هنگام اذان صبح تصمیم به روزه می‌گیرد و باید تا پایان روز از مبطلات روزه پرهیز کند. شخص نیز توبه می‌کند و باید تا پایان عمر شرایط آن را نگهدارد.

۴. حدیث زیر، بر این نکته دلالت می‌کند، پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا». «بنده‌ای اعمال اهل بهشت را انجام می‌دهد، تا جایی که بین او و بهشت تنها یک ذراع فاصله می‌ماند، پس کتاب (سرنوشتی که برای او رقم زده شده است) بر او پیشی می‌گیرد و مرتکب عمل اهل دوزخ می‌شود و وارد آن می‌شود».<sup>۳۴۵</sup> این عام‌تر از آن است که عمل دوم، کفر یا معصیتی باشد که ورود به دوزخ را حتمی می‌سازد، زیرا نگفته است: «مرتد می‌شود و از اسلام خارج می‌شود»، بلکه می‌گوید: کاری انجام دهد که آتش دوزخ را بر او واجب می‌کند. در سنن آمده است که: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ سِتِينَ سَنَةً، فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَوْتِ جَارٍ فِي وَصِيَّتِهِ فَدَخَلَ النَّارَ». «بنده‌ای شصت سال خدا را عبادت می‌کند، ناگهان قبل از مرگ، در وصیت خود ستم روا می‌دارد و وارد آتش دوزخ می‌شود».<sup>۳۴۶</sup> پس خاتمه‌ی بد، عام‌تر از آن است که تنها کفر یا یک معصیت باشد. ارزش اعمال به خاتمه و پایان آن است.

اگر کسانی، از جمله معتزله، بگویند: این مستلزم آن است که بدی‌ها نیکی‌ها را از بین ببرند، در حالی که قرآن بر آن دلالت دارد که نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند،

<sup>۳۴۵</sup> بخاری ۶۵۹۴، مسلم ۲۶۴۳ و احمد ۱۲۹۱/۱ از ابن مسعود آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۳۴۶</sup> حدیث ضعیف است، ابوداود ۲۸۶۷ و ترمذی ۲۱۱۸ از ابوهریره آن را روایت کرده‌اند و در سندش «شهرین حوشب» است که ضعیف می‌باشد.

همان طوری که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾. «بی گمان نیکی ها بدی ها را از میان می برند».<sup>۳۴۷</sup> و نیز پیامبر خدا ﷺ به معاذ گفته است: «إِتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَاتَّبِعِ السَّبِيلَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ». «هر کجا هستی، تقوای خدا پیشه کن، به دنبال بدی، نیکی انجام ده تا آن را محو و نابود کند و با اخلاق نیکو با مردم معاشرت کن».<sup>۳۴۸</sup>

در پاسخ باید گفت: قرآن و سنت بر موازنه و سنجش اعمال نیک و بد و نیز محو شدن نیکی ها به وسیله بدی ها دلالت می کنند و بخشی از کتاب خدا بخش دیگری از آن را نقض نمی کند و قرآن با سخن معتزله که بر اساس هوا و تعصب است، رد نمی شود. ما حق را از زبان هر کس می پذیریم و باطل را از هر کس که باشد، رد می کنیم.

آیات زیر به موازنه و سنجش اعمال بد و نیک دلالت دارند: [اعراف/۸۹-۸۰]، [انبیاء/۴۷]، [مؤمنون/۱۱۱-۱۱۰]، [قارعه] و [حافه/۳۷-۱۹].

اما درباره ی باطل شدن و بی اجر و پاداش ماندن نیکی ها می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾. «ای مؤمنان! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و کارهای خود را باطل مگردانید».<sup>۳۴۹</sup> باطل شدن اعمال در این آیه را به «ارتداد» تفسیر کرده اند، از این جهت که مرتد شدن بزرگ ترین باطل کننده ی اعمال نیک است نه تنها عامل آن. خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾. «ای کسانی که ایمان آورده اید! بذل و بخشش های خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید».<sup>۳۵۰</sup> این دو سبب (منت و آزاررسانی) پس از صدقه، آن را باطل می سازند. خداوند باطل شدن صدقه به وسیله ی منت نهادن و آزار رساندن را به باطل شدن صدقه ی کسی که ریاکار است، تشبیه می کند. در جای دیگری می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾. «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و هم چنان که با یکدیگر سخن

<sup>۳۴۷</sup> هود/۱۱۴.

<sup>۳۴۸</sup> حدیث حسن، ترمذی ۱۹۸۷، دارمی ۳۲۳/۲ و احمد ۱۵۳/۵ و ۱۵۸ و ۱۷۷ آنرا از ابوهر روایت کرده اند و نیز ترمذی ۱۹۸۷ و احمد ۲۳۶/۵ از معاذ بن جبل آن را روایت کرده اند.

<sup>۳۴۹</sup> محمد/۳۲.

<sup>۳۵۰</sup> بقره/۲۶۴.

می‌گویید، با او به آواز بلند سخن مگویید، تا نادانسته اعمال‌تان بی‌اجر و ضایع نشود.<sup>۳۵۱</sup>

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ - فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». «هر کس نماز عصر را ترک کند، عملش باطل شده است». حضرت عائشه رضی اللہ عنہا به همسر زیدبن ارقم که «بیع عینہ» انجام داده بود، گفت: «أَخْبِرِي زَيْدًا أَنَّهُ قَدْ أَبْطَلَ جِهَادَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ». «به زید بگو: اگر توبه نکنند، جهادش به همراه رسول خدا را باطل نموده است».<sup>۳۵۲</sup> «بیع العینة» نوعی معامله‌ی ساختگی و صوری است به منظور پرهیز از رباخواری، اما این معامله سرخود کلاه گذاشتن است و ربا محسوب می‌شود. امام احمد در روایتی این نکته را تصریح می‌کند و می‌گوید: شخصی که بر خود بیمناک است، باید ازدواج کند، قرض بگیرد و ازدواج کند، تا مرتکب عمل ممنوع و حرامی نشود که به سبب آن اعمال نیکش باطل شوند.

پس از این که این قاعده و اصل شرعی به اثبات رسید که: بعضی از بدی‌ها به اجماع مسلمانان و بعضی با نص قرآن و حدیث، نیکی‌ها را باطل می‌سازند، می‌توان گفت که بدی تکرار گناه پس از توبه، نیکی توبه را از بین می‌برد و توبه کأن لم یکن تلقی می‌شود و گناهان ما قبل و ما بعد توبه، به هم می‌پیوندند و مانعی در میانشان باقی نمی‌ماند و با هم تأثیرگذار می‌شوند.

۵. قرآن، سنت و اجماع سلف صالح بر موازنه و سنجش اعمال دلالت می‌کند. هدف از این سنجش این است که کفه‌ی سنگین اعمال مشخص شود و بر اساس آن با شخص برخورد شود و کفه‌ی سبک ترتیب اثر داده نشود. ابن مسعود می‌گوید: «مردم در روز قیامت محاسبه می‌شوند، هر کس بدی‌هایش بیشتر از نیکی‌هایش باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود و هر کس نیکی‌هایش بیشتر از بدی‌هایش باشد، وارد بهشت می‌شود، سپس آیه‌ی زیر را تلاوت کرد: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ \* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ». «پس هر که (کفه‌ی حسنات) ترازوی او سنگین شود، این چنین کسانی رستگارند و کسی که (کفه‌ی حسنات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی خود را از دست داده‌اند».<sup>۳۵۳</sup> سپس

۳۵۱. حجرات/۲.

۳۵۲. بخاری ۵۵۳، نسائی ۲۳۶/۱ و بنوی ۶۳۹ از بریده اسلمی آن را روایت کرده‌اند.

۳۵۳. اعراف/۸۹.

گفت: ترازوی اعمال بر اثر یک دانه‌ی کوچک سبک و سنگین می‌شود.

**نظر دوم:** پیروان این نظریه معتقدند که با شکستن توبه، گناهان قبل از توبه به نامهی اعمال شخص بر نمی‌گردند، زیرا گناه به سبب توبه از بین رفته و گویی که اصلاً صورت نگرفته و نبوده است و دیگر خبری از آن نیست و تنها به سبب گناهی که پس از توبه مرتکب شود، مجرم محسوب می‌شود. دلایل آنان به شرح زیر است:

۱. پاک و معصوم ماندن تا زمان مرگ، از شرطهای صحت توبه نیست، بلکه هرگاه شخصی پشیمان شود و از گناه دوری گزیند و بر ترک آن عزمش را جزم نماید، گناهش بخشوده می‌شود و اگر پس از توبه آن را تکرار کند، به عنوان اولین گناه او محسوب می‌شود.

۲. این مسأله همانند کفری نیست که همه‌ی اعمال را باطل می‌سازد. کفر مسأله‌ی بزرگی است و همه‌ی حسنات را باطل می‌سازد، اما تکرار گناه پس از توبه، حسنات ما قبل خود را باطل نمی‌سازد.

۳. توبه از بزرگ‌ترین حسنات است و اگر با تکرار گناه باطل شود، سایر حسنات نیز باطل خواهند شد، اما چنین چیزی نادرست و باطل می‌باشد و شیهه مذهب خوارج است که مرتکب شدن به گناه کبیره را سبب کفر می‌دانند و نیز معتزله که گناه کبیره را سبب ورود جاودانه به دوزخ می‌دانند، هر چند چنین افرادی هزاران حسنه و نیکی داشته باشند. پس معتزله و خوارج معتقد هستند که شخص به سبب گناه کبیره، جاودانه در دوزخ می‌ماند، با این تفاوت که خوارج شخص را کافر و معتزله او را فاسق می‌نامند. نظر این دو گروه باطل و مخالف دلایل منقول و معقول و عدل الهی است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا». خداوند ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و اگر کار نیکی سرزند، آن را چندین برابر می‌گرداند و از سوی خود پاداش بزرگی عطا می‌کند.<sup>۳۵۱</sup>

۴. امام احمد در مسند خود حدیثی را به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُفْتَنَ النَّوَّابَ». «خداوند بنده‌ای را که فریفته شده و سپس توبه می‌نماید، دوست دارد».<sup>۳۵۰</sup>

در این جا باید گفت: هرگاه بنده‌ای در انجام گناهی فریب می‌خورد، از آن توبه می‌نماید. حال اگر تکرار گناه توبه‌اش را باطل می‌نمود، خداوند او را دوست

<sup>۳۵۲</sup> نساء/۴۰.

<sup>۳۵۵</sup> سند آن بسیار ضعیف است. عبداللہ بن امام احمد در «زوائد المسند» ۸۰/۱ و ۱۰۳ روایت کرده است. هم‌چنین ابونعیم از طریق او در «الحلیه» ۱۷۸/۳ آن را روایت می‌کند. به «مجمع الزوائد» ۲۰/۱۰ مراجعه شود.

نمی‌داشت، بلکه مستحق خشم و غضب الهی می‌شد.

۵. خداوند پذیرش توبه را به استغفار و عدم اصرار بر گناه منوط دانسته و به عدم تکرار آن اشاره‌ای نکرده است. می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. «و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهان خود را خواستار می‌شوند و به جز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند، پافشاری نمی‌کنند.»<sup>۲۵۶</sup>

اصرار یعنی دل بستگی به انجام گناه هرگاه که انجامش میسر شود و این حالت مانع مغفرت می‌شود.

۶. استمرار توبه، شرط کامل بودن و فایده‌رسانی کامل آن به شمار می‌رود نه شرط صحت توبه‌ای که گذشته است. عبادات نیز آن‌گونه نیستند، از جمله روزه‌ی یک روز و تعداد رکعات یک نماز؛ زیرا هر کدام با اجزای خود یک عبادت هستند و با انجام همه‌ی ارکان و اجزای آن‌ها پذیرفته می‌شوند، اما توبه عبادت‌های متعدد و به تعداد گناهان است، هر گناهی توبه‌ای جداگانه دارد و هرگاه بنده‌ای برای گناهی توبه کند و از دیگری غافل بماند، آن چه را که ترک کرده است، سبب باطل شدن توبه‌ای که انجام داده است، نخواهد شد.

باید روزه‌ی ماه رمضان را برای آن مثال زد، بنده‌ای روزهایی از آن را روزه می‌گیرد و روزهای دیگری بدون دلیل روزه نمی‌گیرد. آیا روزه‌خواری او موجب باطل شدن روزه‌ی او در سایر روزهای ماه رمضان خواهد شد؟ یا کسی که نماز می‌خواند، اما روزه نمی‌گیرد، زکات می‌پردازد، اما حج را فراموش می‌کند. نکته اینجاست که توبه نیکی است و تکرار گناه پس از آن بدی است و این بدی، نیکی توبه را باطل نمی‌کند، همان‌گونه که نیکی‌های همزمان با خود را باطل نمی‌سازد.

۷. این نظریه با اصول اهل سنت سازگارتر است، زیرا اهل سنت معتقدند که یک شخص ممکن است از یک جهت دوست و از جهتی دیگر دشمن خدا باشد و یا از جهتی محبوب خدا و از جهتی دیگر مورد کینه‌ی او قرار گیرد. یا در او ایمان و نفاق یا ایمان و کفر با هم وجود داشته باشند و شخص به هر کدام از آن‌ها نزدیک‌تر

باشد، اهل آن خواهد بود. خداوند می فرماید: ﴿هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾. «آنان در آن روز (که چنین می گفتند) به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان». <sup>۳۵۷</sup> و می فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. «و اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می باشند». <sup>۳۵۸</sup>

خداوند ایمان آنان را با شرک همراه می داند. اگر با وجود این شرک، پیامبران را تکذیب نمایند، ایمان شرک آلودشان، سودی به حال آنان نخواهد داشت، اما اگر با وجود آن پیامبران را تصدیق نمایند، در حالی که به انواع شرک گرفتار هستند، از دایره ی ایمان به پیامبران و روز آخرت خارج نخواهند شد. آنان بیشتر از کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند، مستحق بیم و وعید هستند.

شرک آنان دو نوع است: پنهان (خفی) و آشکار (جلی). شرک پنهان ممکن است آمرزیده شود، اما شرک جلی و آشکار جز با توبه آمرزیده نخواهد شد. خداوند شرک را نمی آمرزد.

بر اساس این اصل، اهل سنت معتقدند کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند، وارد آتش دوزخ می شوند و سپس از آن خارج شده و به بهشت می روند. زیرا سبب هر دو (بهشت و دوزخ) را فراهم کرده اند.

بنابراین کسی که پس از توبه، گناهش را تکرار کند، مورد کینه ی پروردگار قرار می گیرد، اما از جهت توبه و حسنات گذشته اش، مورد مهر و محبت او قرار دارد. پس خداوند با عدل و حکمت خود اثر و نتیجه ی هر سببی را بر آن مترتب می سازد و به اندازه ی ذره ای به کسی ستم نخواهد کرد: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾. «و پروردگار تو کم ترین ستمی به بندگان نمی کند». <sup>۳۵۹</sup>

### پایان نیک، توشه ی عمر را بیمه می کند

اگر بدی های جدید بیشتر از حسنات گذشته باشند و آن ها را باطل نمایند، سپس شخص توفیق توبه ی نصوح یابد و خالصانه توبه کند، همه ی نیکی هایش به او باز می گردند و مانند کسی نیست که تازه شروع به انجام حسنات نموده است، بلکه به او گفته می شود: با اندوخته ای از حسنات و نیکی های گذشته ات، توبه نموده ای. پس حسناتی که تو قبل از توبه انجام داده ای، بیشتر از نیکی های شخصی است که در

<sup>۳۵۷</sup> آل عمران/۱۶۷.

<sup>۳۵۸</sup> یوسف/۱۰۶.

<sup>۳۵۹</sup> فصلت/۴۶.



دوران کفر انجام داده است، از جمله: صدقات، خیرات، صله‌ی رحم و... حکیم بن حزام گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ عَتَاةً أَعْتَقْتُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَصَدَقَةً تَصَدَّقْتُ بِهَا وَصَلَّةً وَصَلْتُ بِهَا رَحِمِي، فَهَلْ لِي فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ: أَسَلَّمْتَ عَلَيَّ مَا أَسَلَّمْتَ مِنْ خَيْرٍ». «ای رسول خدا! آیا به سبب برده‌ای که در دوران جاهلیت آزاد کرده‌ام، صدقه‌ای که داده‌ام و صله‌ی رحمی که به جای آورده‌ام، اجر و پاداش دارم؟ گفت: بر نیکی‌هایی که پیشاپیش انجام داده‌ای، مسلمان شده‌ای».<sup>۳۰</sup> این از آن جهت است که بدی‌هایی که بین دو عبادت واقع شده‌اند، با توبه از میان برداشته شده و کأن لم یکن تلقی می‌شوند و آن دو عبادت به هم می‌پیوندند. والله اعلم.

### توبه‌ی قلب کامل و کافی است

حکم سوم توبه: آیا کسی که امکان معصیت برای او فراهم نباشد و قادر به انجام آن نباشد، توبه‌اش صحیح است؟ به عنوان مثال: دروغگو، تهمت‌زننده و گواهی‌دهنده‌ی ناحقی که زبانش را بریده باشند، یا زناکاری که توان جنسیش را از دست داده باشد و یا دزدی که او را محاصره کرده باشند و مزوری که دستش بریده باشد و یا هر کس دیگری که کارش به جایی رسیده باشد که امکان و توان انجام معصیت نداشته باشد.

ظاهراً توبه‌ی چنین افرادی درست و امکان‌پذیر است، زیرا ارکان توبه در آنان جمع هستند، اما تنها پشیمانی در توان آنان می‌باشد و در مسند به صورت مرفوع آمده است: «الَّذُومُ تَوْبَةً» پشیمانی، توبه است. پس هرگاه شخصی بر انجام گناهی که مرتکب شده است، پشیمان شود و خود را سرزنش نماید، در حقیقت توبه نموده است. آیا صحیح است که چنین کسی از توبه محروم شود، در حالی که به شدت پشیمان است و خود را سرزنش می‌کند؟ به ویژه اگر اندوهگین و گریان شود و بیم و هراس سرپایش را فرا گیرد و به گونه‌ای قاطعانه تصمیم بگیرد که اگر شخص سالمی بود و امکان معصیت می‌یافت، از انجام آن پرهیز می‌نمود.

خداوند کسی را که توان انجام بعضی از عبادات را ندارد، اما نیت انجام آن را داشته باشد، به منزله‌ی انجام‌دهنده‌ی آن به شمار می‌آورد، همان‌طور که در حدیث آمده است: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مَا كَانَ يَعْمَلُ صَاحِبًا مُقِيمًا». «هرگاه بنده‌ای بیمار شود، یا به مسافرت برود، عباداتی که در حال سلامتی و اقامت در دیار

<sup>۳۰</sup> بخاری ۲۲۲۰ و مسلم ۱۲۳ از حکیم بن حزام آن را روایت کرده‌اند.

خود انجام می‌داد، برای او نوشته می‌شود.<sup>۳۱</sup> و نیز آمده است: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَاماً مَا سِرْتُمْ مَسِيراً وَلَا قَطَعْتُمْ وَادِياً إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ، قَالُوا: وَهُمْ بِالْمَدِينَةِ؟ قَالَ: وَهُمْ بِالْمَدِينَةِ، حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ.» گروهی در مدینه مانده‌اند که شما در هیچ مسیری نرفته و هیچ بیابانی را در نوردیده‌اید مگر این که آنان با شما بوده‌اند. گفتند: با این حال که در مدینه هستند؟! فرمود: آری، آنان در مدینه هستند و عذرهای موجه، آنان را (از آمدن با ما) باز داشته است.<sup>۳۲</sup> احادیث دیگری در این زمینه وجود دارد؛ کسی که توان انجام معصیت ندارد و از روی ناتوانی مجبور به ترک آن است، اما تصمیم قاطعانه دارد که اگر بر انجام معصیت قادر بود، آن را با اختیار خود ترک می‌کرد، بهتر است چنین شخصی را به منزله‌ی افراد سالمی که با اختیار خود از معصیت پرهیز می‌کنند، به شمار آوریم.

### حلالیت طلبیدن از کسی که به او ستم کرده‌ایم

حکم چهارم توبه: اگر گناه در ارتباط با حق دیگران (حق الناس) باشد، شخص توبه‌کننده باید با ادای حق یا حلالیت طلبیدن از طرف مقابل، خود را برهاند، اگر چه یک حق مالی یا جرم و جنایتی بدنی در حق او یا بستگان درجه اول او باشد. همان‌طوری که از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَنْ كَانَ لِأَخِيهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ، فَلْيَحْلِلْهُ الْيَوْمَ، قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِلَّا الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ.» «هر کس در زمینه‌ی مال و یا حیثیت و آبرو به برادرش ستم روا داشته است، امروز از او حلالیت بطلبد، قبل از آن که (روزی فرا برسد که) در هم و دیناری جز نیکی‌ها و بدی‌ها وجود نداشته باشد.»<sup>۳۳</sup>

اگر آن ظلم و ستم، بدگویی از او (غیبت و یا تهمت زنا) باشد، آیا شرط درست بودن توبه این است که دقیقاً او را از موضوع آگاه کرد و از او حلالیت طلبید؟ یا به صورت عام بگوید که من از تو بدگویی کرده و آبرویت را لکه‌دار نموده‌ام و نیازی نیست که دقیقاً موضوع را بیان کند؟ یا این که هیچ کدام از این دو مورد لازم نیست و همین کافی است که در پیشگاه خدایش توبه کند، بدون این که شخص را آگاه کند و از او حلالیت بطلبد.

<sup>۳۱</sup> بخاری ۲۹۹۶، ابوداود ۳۰۹۱ و احمد ۴۱۰/۴ و ۴۱۸ از ابوموسی روایت کرده‌اند.

<sup>۳۲</sup> بخاری ۴۴۲۳، ابوداود ۲۵۰۸، ابن‌ماجه ۲۷۶۴ و احمد ۱۰۳/۳ و ۱۶۰، آن را از انس بن مالک روایت کرده‌اند.

<sup>۳۳</sup> بخاری ۲۴۴۹، احمد ۴۲۵/۲ و ۵۰۶ و بنوی ۴۱۶۳ آن را از ابوهریره نقل کرده‌اند.

از امام احمد دو روایت درباره‌ی قذف (تہمت زنا) وجود دارد کہ آیا شرط پذیرفته شدن توبہ این است کہ شخص را از تہمتی کہ بہ وی زدہ است، آگاہ کند و از او حلالیت بطلبد یا خیر؟ غیب و ناسزاگویی مشمول این دو روایت نیستند. در مذهب امام شافعی، ابوحنیفہ و مالک با توجہ بہ آن چہ کہ شاگردانشان بیان کردہ اند، آگاہ کردن شخص و حلالیت از او، شرط توبہ می‌باشد. کسانی کہ این مورد را شرط توبہ می‌دانند، می‌گویند این نوع گناہان، مربوط بہ حقوق انسان‌ہاست و جز با پرداخت دین و یا حلالیت طلبیدن از آنان، گناہ ساقط نمی‌شود.

کسانی کہ تیرنہ کردن خود از حقوق ناشناختہ و پنهان ماندہ از شخص را جایز نمی‌دانند، اعلام دقیق آن بہ شخص را شرط توبہ می‌دانند، بہ ویژہ اگر شخصی کہ حق بر گردن اوست، از ارزش آن آگاہ باشد، کہ در این صورت حتماً باید صاحب حق را از آن باخبر نماید، شاید با آگاہ شدن از ارزش و اهمیت آن، او را تیرنہ نکند. بہ حدیث زیر استناد می‌کنند: «مَنْ كَانَ لِأَخِيهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرْضٍ، فَلْيَتَحَلَّلْهُ الْيَوْمَ».

دلیل دیگر آنان این است کہ در این نوع جرم و معصیت، دو حق نہفتہ می‌باشد: حق خدا و حق بندگان خدا. حق بندگان با حلالیت طلبیدن از آنان و حق خدا با پشیمانی و بیزاری از آن معصیت، ادا می‌شود و توبہ صورت می‌پذیرد. بنابراین توبہ‌ی قاتل کامل نمی‌شود، مگر هنگامی کہ خود را در اختیار اولیای دم قرار دہد تا او را قصاص نمایند و یا از خونس درگذرند. توبہ‌ی راہزنان نیز بہ همین صورت است.

گروہ دیگری معتقد ہستند کہ آگاہ کردن شخص از غیب یا تہمتی کہ در حق او صورت گرفتہ است، شرط توبہ نیست و همین کافی است کہ فرد گناہکار در پیشگاہ پروردگار توبہ کند و در جایی کہ از کسی غیب کردہ یا بہ او تہمت زدہ و آبرویش را لکہ دار نمودہ است، او را بہ نیکی یاد کند، از او تعریف و تمجید نماید و پاکدامنی و عفتش را بہ مردم گوشزد کند و در پیشگاہ خدا برای او طلب مغفرت نماید.

ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ این نظریہ را بر می‌گزیند. دلیل پیروان این نظریہ این است کہ: اعلام کردن آن بہ شخص آشوب برانگیز است و هیچ فایدہ و مصلحتی در بر ندارد و تنہا بر دل آزرده‌گی، خشم و اندوہ او می‌افزاید و چہ بسا قبل از شنیدن آن، آسودہ خاطر بودہ ولی با شنیدن آن، تاب نیاورد و آسیب و زیانی جسمی یا روحی بر او وارد شود. شاعر می‌گوید:

فَإِنَّ الَّذِي يُؤْذِيكَ مِنْهُ سَمَاعُهُ وَإِنَّ الَّذِي قَالُوا وَرَأَيْكَ لَمْ يُقَلْ  
 «آن چه که شنیدنش تو را آزرده خاطر می کند و آن چه که پشت سرت گفته اند  
 بهتر است برای تو بازگو نشود».

خداوند اعلام کردن چنین موارد را نه تنها واجب نمی داند و شخص را به آن  
 دستور نمی دهد، بلکه آن را جایز و مباح نمی داند.

به دلیل این که ممکن است اعلام چنین مواردی سبب دشمنی و جنگ در بین دو  
 طرف شود و برای همیشه ادامه یابد و کینه و دشمنی او را به انجام کاری خطرناک تر  
 و شرانگیزتر از غیبت و تهمت وادار نماید و این با مقصود خداوند در نزدیک  
 ساختن دل ها به همدیگر و ایجاد مهر و محبت در میان آنان منافات دارد.

به نظر این گروه، بین این حقوق و حقوق مالی و جسمی دو فرق وجود دارد:  
 ۱. بازگرداندن حقوق مالی و جبران ضررهای جسمی، برای شخص سودمند است  
 و مخفی نگه داشتن این حقوق از او جایز نیست و ادای آن بر شخص مجرم واجب  
 است، برخلاف غیبت و تهمت که گفتنش سودی به حال طرف ندارد و تنها  
 احساسات او را جریحه دار می سازد و نمی توان این دو مورد را با هم مقایسه کرد.  
 ۲. اگر شخصی را از حقوق مالیش باخبر کند، او را آزرده خاطر نمی سازد و خشم  
 و کینه اش را بر نمی انگیزد، چه بسا او را خوشحال سازد، برخلاف آگاه کردن او از  
 مواردی که عرض و آبرویش را لکه دار نموده است؛ مواردی از قبیل: غیبت، تهمت،  
 هجو و... مساوی دانستن این دو مورد کار اشتباهی است و همان طوری که می دانیم،  
 نظر دوم صحیح تر است. والله اعلم

### سقوط به سبب گناه و صعود به وسیله ی توبه

حکم پنجم توبه: آیا کسی که از گناهش توبه می کند، به مقام و درجه ای که قبل  
 از گناه داشته است، دوباره دست می یابد، یا خیر؟ باید گفت: گروهی به مقام قبلی  
 خود دست نمی یابند و گروهی دوباره مقام و منزلت قبلی خود را باز می یابند و  
 گروهی نیز به مقام های بالاتر می رسند، زیرا بهتر از گذشته عمل می کنند.

این مورد به وضعیت شخص و عزم و اراده ی او و پرهیز از گناه و انجام حسنات  
 پس از توبه اش بستگی دارد، اگر شخصی در این موارد بهتر از آن شود که قبل از  
 توبه اش بوده است، به مقام و درجات بهتری دست می یابد و اگر تغییری در او ایجاد  
 نشود، مثل گذشته خواهد شد، اما اگر اوضاعش بدتر از قبل شود، نه تنها به مقام  
 قبلیش دست نمی یابد، بلکه به پایین تر از آن نیز سقوط می کند. این موضوع با ذکر

مثال روشن می‌شود:

مثال اول: مسافری که با امنیت و آسایش راه می‌پیماید، گاهی تند و گاهی آهسته می‌رود، گاهی نفسی تازه می‌کند و گاهی می‌خوابد. ناگهان سایه‌ای گسترده، آبی خنک، استراحت گاهی آماده و گلستانی پر از گل می‌یابد. بنا به میل و خواہش درونی، در آن‌جا فرود می‌آید و به استراحت می‌پردازد، ناگهان دشمن او را غافلگیر کرده، دست و پایش را محکم می‌بندد و از ادامه‌ی راه باز می‌ماند. مرگ و نابودیش را احساس می‌کند و خود را خوراک و طعمه‌ی درندگان می‌داند و از رسیدن به مقصد ناامید می‌شود. غرق در این فکر و خیال، ناگهان پدر توانمند و دلسوزش را در کنار خود می‌یابد، بنداز دست و پایش می‌گشاید و به او می‌گوید: راحت را ادامه بده، از این دشمن برحذر باش، زیرا در هر منزلی به کمین تو می‌نشیند، بدان و آگاه باش تا زمانی که خود را از او برحذر می‌داری و بیدار و هوشیار هستی، نمی‌تواند به تو گزند و برساند، اما هرگاه غافل شدی، بر تو مسلط می‌شود. من پیش از تو حرکت می‌کنم و تو را به سوی سر منزل به پیش می‌برم.

اگر این مسافر زیرک، باهوش و خردمند باشد، به گونه‌ی دیگری، نیرومندتر و پرتوان‌تر از گذشته، مسیرش را ادامه دهد، وضعیت اضطراری و آماده باش برای خود اعلام کند و ساز و برگ لازم برای مقابله با دشمن را فراهم سازد، حرکت دومش پرتوان‌تر، بهتر و مفیدتر از حرکت قبلیش بوده و سریع‌تر به مقصد می‌رسد. اما اگر از دشمن غافل شود و هیچ تغییری در وضعیت و امکانات خود ایجاد نکند، همانند گذشته بوده و دوباره در معرض حملات دشمن قرار خواهد گرفت. اما اگر این حادثه‌ی ناگهانی، در روند حرکتش سستی و رکود ایجاد کند و به آرامش استراحتگاه و زیبایی گل‌ها و گوارایی آب بیندیشد و دل به صفای آن سپارد، به سرعت قبلیش باز نخواهد گشت و از وضعیت قبلیش تنزل می‌یابد.

مثال دوم: شخصی که در سلامت جسمی به سر می‌برد، ناگهان بیماری‌ای بر او عارض می‌شود. رژیم غذایی ویژه، مصرف داروی مناسب و اقداماتی پیشگیرانه و پرهیز از روان‌پریشی باعث می‌شود تا ماده‌ی سمی و مضر که توانمندی و سلامت او را به خطر انداخته است، در بدن او از بین برود و شخص بهبود یابد و نیرومندتر و بانشاط‌تر از گذشته شود.

لَعَلَّ عَتَبُكَ تَحْمُودٌ عَوَاقِبُهُ وَ رَبِّمَا صَحَّتِ الْأَجْسَامُ بِالْعِلَلِ

«امید است سرزنش تو سرانجام نیکی در پی داشته باشد، چه بسا بدن‌ها به سبب بیماری صحت و سلامت یابند».

اگر آن بیماری شخص را ضعیف سازد و او به تناسب شدت بیماری خود را مداوا نماید، به وضعیت قبلیش باز خواهد گشت. اما اگر با دارویی ضعیف‌تر از آن خود را مداوا نماید، توان و سلامت قبلی‌اش را باز نمی‌یابد.

این دو مثال برای اندیشمندان و خردورزان کافی است. اما به مثالی که قبلاً نیز بیان کرده‌ایم، اشاره می‌کنیم:

شخصی برای اقامه‌ی نماز جماعت در صف اول، به سوی مسجد روانه می‌شود، در مسیرش به هیچ چیز دیگری توجه نمی‌کند، ناگهان مردی از پشت سر، لباسش را به چنگ می‌گیرد و اندکی او را متوقف می‌سازد تا از اقامه‌ی نماز باز بماند. این شخص دو انتخاب دارد:

۱. به او مشغول شود تا این که نمازش را از دست می‌دهد. این وضعیت کسی است که توبه نمی‌کند.

۲. خود را از چنگ او برهاند تا نمازش را از دست ندهد. پس از رهایی از چنگ او، وضعیت او یکی از سه نوع زیر خواهد بود:

الف) سرعتش را شتاب بیشتری ببخشد تا آن توقف غیرمنتظره را جبران نماید، در این صورت نه تنها آن را جبران می‌کند، بلکه ممکن است زودتر از موعد به مقصد برسد.

ب) همانند قبل به حرکت خود ادامه دهد.

ج) آن توقف در او سستی و رکود ایجاد کند و به سبب آن، فضیلت صف اول یا حتی نماز جماعت را از دست دهد.

وضعیت توبه‌کنندگان این گونه خواهد بود.

### مقایسه

این موضوع را با مطرح کردن سؤال زیر بیان می‌کنیم: بنده‌ای فرمانبردار است و مرتکب گناه نمی‌شود و بنده‌ی دیگری مرتکب گناه می‌شود، اما خالصانه در پیشگاه خداوند توبه می‌نماید. کدام یک از این دو بهتر هستند؟ این مسئله مورد اختلاف است.

### زیبایی مبرا بودن از گناه

گروهی کسانی را که مرتکب گناه نمی‌شوند، بر گناهکارانی که توبه‌ی نصوح می‌نمایند، برتری می‌دهند، دلایل آنان به شرح زیر است:

۱. کامل‌ترین و برترین بندگان خدا، فرمانبردارترین آنان هستند و کسی که مرتکب گناه نشود، از همه فرمانبردارتر و نهایتاً بهترین بنده‌ی خدا به شمار می‌رود.
۲. هنگامی که گناهکار سرگرم گناه است، بنده‌ی فرمانبردار درجات و مراحل از او پیشی می‌گیرد و درجاتش از او بالاتر خواهد رفت. سرانجام اگر شخص توبه نماید، سفرش را برای ملحق شدن به وی از سر می‌گیرد، اما آیا در این سفر به او خواهد رسید؟ اینان همانند دو نفری هستند که کسب و کار مشترک دارند، هر چه را که یکی از آنان کسب می‌کند، دیگری نیز آن را به دست می‌آورد، اما یکی از آنان آن چه را که به دست می‌آورد، تباه می‌سازد و از کسب جدید باز می‌ماند، اما دیگری در کار خود بسیار جدی و پرتلاش است. هرگاه حس رقابت، او را به از سرگیری کسب و کار وادار کند، می‌بیند که همکاری در این مدت، چیزهای بسیار زیادی را به دست آورده است و هر چه را که به دست آورد، همکاری قبلاً به آن دست یافته است. آیا دین دو شخص با هم برابرند؟
۳. هدف از توبه این است که شخص بدی‌هایش را از بین ببرد و همانند کسی شود که مرتکب آن بدی‌ها نشده است. و تلاش او در این مدت به سود یا زیان او نخواهد بود. پس تفاوت بسیار است بین تلاش او با کسی که دائماً برای دستاوردهای جدید و سود بیشتر تلاش می‌کند.
۴. خداوند بر انجام معصیت و نافرمانی خشمگین است. پس شخصی که سرگرم گناه و معصیت است، مورد خشم خداوند قرار می‌گیرد، اما بنده‌ی مطیع و فرمانبردار، پیوسته مورد رضایت و خوشنودی او است.
- بدون شک بنده‌ای که پیوسته مورد رضایت و خوشنودی پروردگار است، بهتر از بنده‌ای است که گاهی مورد رضایت و گاهی به سبب گناهانش مورد خشم ناخشنودی پروردگار قرار می‌گیرد.
۵. گناه به منزله‌ی نوشیدن زهر به شمار می‌رود و توبه پادزهر آن است، اما عبادت، سلامتی و تندرستی است. مسلماً تندرستی همیشگی و پیوسته بهتر از آن است که شخص گاهی سالم و گاهی بیمار باشد، بیماری و زهری که ممکن است شخص را به هلاکت بکشاند یا او را برای همیشه به مرض مبتلا سازند.
۶. گناهکار در معرض خطر بزرگی است و سرنوشت او از سه حالت زیر خارج نیست:

الف) هلاکت و نابودی بر اثر نوشیدن زهر.

ب) از دست دادن بخشی از توان و سلامتی پس از رهایی از مسمومیت.

ج) بازگشت به وضعیت قبلی یا بهتر از آن.

بیشتر آنان در گروه اول و دوم هستند و گروه سوم بسیار کم و نادر هستند، اینان از ضرر زهر یقین حاصل کرده و به بهبودی و باز یافتن سلامتی خود امیدوارند، برخلاف گروه اول و دوم که به این موضوع پی نبرده‌اند.

۷. بنده‌ی فرمانبردار، پیرامون بوستان عبادتش دیوار محکم بنا کرده و دشمنان به آن راه نمی‌یابند. در نتیجه ثمر، محصول، گل، شکوفه، سرسبزی و طراوت آن دائماً در حال رشد است، اما بنده گناهکار روزنه و سوراخی در آن باقی گذاشته و دشمنان در آن نفوذ می‌کنند، برگ درختانش را می‌کنند، شاخه‌هایش را می‌شکنند، دیوارش را فرو می‌ریزند، میوه‌هایش را می‌چینند، قسمت‌هایی از آن را آتش می‌زنند و مسیر آبش را تغییر می‌دهند. چنین باغی چگونه به وضعیت قبلیش برمی‌گردد؟ اگر صاحبش آن را دریابد، به آن سامان بخشد، آثار خرابکاری دشمن را ترمیم کند، راه آبش را باز کند و ویرایش را بازسازی نماید، ممکن است به وضعیت قبلی یا اندکی بدتر یا بهتر از آن برگردد، اما هرگز به طراوت و شادابی بوستان بنده‌ی فرمانبردار که پیوسته در حال رشد و شکوفایی و توسعه بوده است، نخواهد رسید.

۸. دشمن به سبب ضعیف بودن علم و اراده‌ی شخص گناهکار، به گمراهی او دل‌خوش می‌کند. لذا چنین کسی جاهل نامیده می‌شود. «قتاده» می‌گوید: یاران پیامبر ﷺ بر آن اجماع دارند که: هر چیزی که سبب نافرمانی از خداوند شود، جهالت و نادانی است. بنابراین خداوند درباره‌ی آدم می‌فرماید: ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾. «و از او تصمیم درستی و اراده‌ی استواری مشاهده نکردیم». <sup>۳۴</sup> اما درباره‌ی دیگر پیامبران می‌فرماید: ﴿فَاضْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾. «پس شکیبایی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند». <sup>۳۵</sup>

اما کسانی که از عزم راسخ، علم کامل و ایمان قوی برخوردار باشند، هرگز دشمن به گمراه نمودن آنان امیدوار نمی‌شود و این بهتر از مورد قبلی است.

۹. بدون شک معصیت تأثیر خود را می‌گذارد، یا شخص را به نابودی کلی می‌کشد و یا او را در معرض خسران و عقوبت قرار می‌دهد که به دنبال آن ممکن است مورد عفو قرار گیرد و به بهشت راه یابد و یا این که از مقام و درجه‌اش کاسته شود و یا نور ایمانش کم‌سو شود. شخص توبه‌کننده تلاش می‌کند تا آثار و پیامدهای

<sup>۳۴</sup> طه/۱۱۵.

<sup>۳۵</sup> احقاف/۳۵.



ناگوار گناہش را از بین ببرد، اما بنده‌ی مطیع به فکر افزایش نیکی‌ها و بالا بردن درجات خویش است.

بر این اساس پیامبر خدا ﷺ نماز شب می‌گذارد، تا درجاتش را تعالی بخشد، اما دیگران برای کفاره‌ی بدی‌هایشان این عبادت را انجام می‌دهند، اما این کجا و آن کجا؟

۱۰. کسی که رو به سوی خدا دارد و گوش به فرمان اوست، با همه‌ی اعمال و کردارش به سوی او در حرکت است و هر اندازه عبادت و اعمال نیکش افزایش یابد، دستاوردش بزرگ‌تر خواهد بود، اما دیگری به منزله‌ی بازرگانی است که ده برابر سود برده است و این روند برای او ادامه دارد، تا این که سرانجام از سفر تجارت خسته می‌شود و یکبارہ همه‌ی آن چه را که در طی سفرها به دست آورده است، از دست می‌دهد. این معنی و مفهوم سخن «جنید» است که می‌گوید: «اگر بنده‌ی راستگویی هزار سال رو به سوی خدا داشته باشد، سپس لحظه‌ای از او روی گردان شود، آن چه را که از دست می‌دهد، بیشتر از دستاورد او می‌باشد». این عبارت، به این معنی و مفهوم درست می‌باشد. او زمانی که از خداوند رویگردان است، از سود همه‌ی آن اعمال محرم می‌ماند، سودی که بیشتر از سودهای قبلش می‌باشد. اگر سرنوشت کسی که از خدا روی بگرداند، این گونه است، پس وضعیت آن که نافرمانی کند و مرتکب گناه شود، چگونه خواهد بود؟ این مطالب در این زمینه کافی است.

### آن که خود را دریابد نیز، زیاست

گروه دوم، بنده‌ی توبه‌کننده را برتر می‌دانند، اگر چه منکر آن نیستند که حسنات و نیکی‌های بنده‌ی مطیع از او بیشتر است. دلایل آنان به شرح زیر است:

۱. بندگی از طریق توبه، از محبوب‌ترین و بزرگوارترین عبادت در نزد خداوند است. خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، اگر توبه محبوب‌ترین چیز در نزد خدا نبود، بزرگوارترین خلاق را به گناه گرفتار نمی‌ساخت. پس به سبب دوست داشتن توبه، بندگان را به گناه دچار ساخته است، تا به سبب آن توبه نمایند و محبتش بر آنان افزون گردد. زیرا توبه‌کنندگان از محبت ویژه‌ی خدا بهره‌مند هستند.

مطالب زیر این نکته را بیشتر روشن می‌سازند:

۲. توبه در نزد خداوند از مقام و منزلتی برخوردار است که سایر عبادت‌ها از آن برخوردار نیستند، بنابراین خداوند نسبت به توبه‌ی بنده‌اش بسیار خوشحال می‌شود.

همان طوری که پیامبر ﷺ آن را به خوشحالی رهگذری تشبیه می‌کند که در بیابان مرغباری، شتر گم شده و آب و خوراکش را می‌یابد، پس از آن که از زندگی قطع امید کرده بود. این خوشحالی خداوند تنها در مورد توبه بیان شده است. مسلماً این خوشحالی بر احوال و قلب توبه‌کننده تأثیری می‌گذارد که بالاتر از آن قابل تصور نیست. این از اسرار مقدر شدن گناه بر سرنوشت بندگان به شمار می‌رود. بنده به سبب توبه به درجه‌ی محبوبیت می‌رسد و محبوب پروردگار می‌شود. خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، بنده‌ای که فریفته شده و پس از آن توبه می‌نماید.

۳. بندگی از طریق توبه، نوعی احساس خضوع، شکسته دلی و کوچکی و تذلل در بنده ایجاد می‌کند که محبوب‌تر از بسیاری از اعمال و عبادات ظاهری است که از لحاظ کمیت بیشتر از توبه هستند. احساس کوچکی، تذلل و شکسته دلی، روح و لب بندگی به شمار می‌رود.

۴. توبه‌کننده بیشتر از دیگران به مراتب و درجات فروتنی و شکسته دلی دست می‌یابد، او در احساس نیازمندی به خدا و بندگی و محبت او، با بندگانی که گناه نکرده‌اند، شریک است، اما احساس دل‌شکستگی او بر اثر گناه، از دیگران بیشتر است. خداوند هنگامی به بنده‌اش بسیار نزدیک است که احساس بیچارگی، حقارت و دل‌شکستگی نماید. بر همین اساس: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ». «نزدیک‌ترین حالت نزدیکی بنده به خداوند، هنگامی است که به سجده افتاده است».<sup>۳۶۶</sup>

زیرا سجده مقام ناچیز شمردن خود و اظهار دل‌شکستگی در پیشگاه پروردگار است.

پیامبر گرامی ﷺ از طرف پروردگار می‌فرماید: «خداوند متعال در روز قیامت می‌فرماید: ای فرزند آدم، از تو غذا خواستم، اما به من ندادی، می‌گویی: پروردگارا! من چگونه به تو غذا دهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟ می‌فرماید: فلان بنده‌ام از تو آب خواست، اما تو به او آب ندادی، اگر این کار را می‌کردی، آن را در نزد من باز می‌یافتی. ای فرزند آدم! بیمار شدم و تو به عیادت من نیامدی. می‌گویی: پروردگارا! چگونه من به عیادت تو بیایم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟ می‌فرماید: فلان بنده‌ام بیمار شد و تو به عیادت او نرفتی. اگر به عیادتش می‌رفتی، مرا در نزد او می‌یافتی».<sup>۳۶۷</sup> در مورد عیادت از بیمار می‌فرماید: مرا در نزد او می‌یافتی،

<sup>۳۶۶</sup> مسلم ۴۸۲، ابوداود ۸۷۵، نسائی ۲۲۶/۲ و بنوی ۵۵۸ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

<sup>۳۶۷</sup> مسلم ۲۵۶۹ آن را از ابوهریره روایت کرده است.

اما در مورد آب و غذا دادن، می‌فرماید: او را در نزد من باز می‌یافتی و بین این دو مورد فرق گذاشته است، زیرا بیمار، هر کس که باشد، دل شکسته می‌شود، زیرا طبیعت بیماری چنین است. حال اگر مؤمنی بر اثر بیماری دل شکسته شود، خداوند در نزد اوست.

والله اعلم، شاید این سر پذیرفته شدن دعای مظلوم، مسافر و روزه‌دار باشد. به سبب احساس دل شکستگی که در هر کدام از آنان ایجاد می‌شود، زیرا روزه و احساس غربت و دل شکستگی مسافر، نفس حیوانی و درنده‌خو را در هم می‌شکند و آن را خوار و ذلیل می‌کند.

۵. گناهی که با توبه همراه باشد، گاهی سودمندتر از بسیاری از عبادت‌های بنده می‌باشد. معنی سخن سلف همین است، آن‌جایی که گفته‌اند: «گاهی بنده‌ای گناهی مرتکب می‌شود و به سبب آن به بهشت می‌رود و گاهی عبادتی انجام می‌دهد و به سبب آن وارد آتش دوزخ می‌شود. پرسیدند: این چگونه ممکن است؟ پاسخ داد: مرتکب گناهی می‌شود، اما پیوسته و در هر حال آن را در برابر خود مجسم می‌بیند، هنگامی که می‌نشیند، برمی‌خیزد، راه می‌رود و ... گناهانش را به خاطر می‌آورد و احساس خواری و دل شکستگی می‌کند، پشیمان می‌شود و از کردار خود توبه می‌نماید و این سبب رهایی او خواهد شد.

اما دیگری کار نیکی انجام می‌دهد، پیوسته و در همه حال آن را در نظر دارد. هرگاه آن را یادآوری کند، احساس کبر، غرور و خودپسندی به اودست می‌دهد و این سبب هلاک و نابودیش خواهد شد. بدین‌صورت گناه، عبادات و حسنات بسیاری را به همراه دارد و نیز احوال قلبی؛ از جمله: خوف از خدا، شرم و حیا در برابر او، ایستادن در پیشگاه او با شرمساری، پشیمانی و چشمانی اشکبار و فریاد پشیمانی بر او عرضه داشتن، که هر کدام از این موارد، برای بنده سودمندتر است از: عبادتی که در او غرور و خودبزرگ‌بینی ایجاد کند و به سبب آن مردم را خوار شمارد و با چشم حقارت به آنان بنگرد. بدون شک، آن گناهکار، در نزد خدا بهتر است و به رستگاری و رهایی از دوزخ، شایسته‌تر از بنده‌ای است که به سبب عبادتش خودپسند می‌شود، آن را به رخ دیگران می‌کشد و بر خدا و بندگان منت می‌نهد. اگر چه با زبان خلاف این را بیان دارد، اما خداوند بر آن چه در قلب اوست، آگاه است. اگر مردم به او احترام نگذارند و در برابرش تعظیم نکنند، ممکن است که با آنان دشمنی ورزد و کینه‌ی آنان را به دل گیرد و اگر نهان‌خانه‌ی قلب خود را واری کند، این حس را در آن نهفته می‌بیند. بنابراین کسانی را که به او احترام

نگذارند و در برابرش تعظیم نکنند، سرزنش می‌کند، در حالیکه می‌خواهد کمبود خود را در قالب ظاهری غیرت‌ورزی و خشم به خاطر خدا جبران کند، ولی هرگاه با شخصی مواجه شود که گناهان بسیار بیشتری دارد، اما به احترام گذاشتن، تعظیم و خضوع در برابر او اقدام می‌کند، در عذر و رجا به رویش می‌گشاید، چشم و گوشش را از (دیدن و شنیدن عیب‌هایش) فرو می‌بندد، زبان و قلبش را از (گفتن و تصور کردن گناهانش) باز می‌دارد و می‌گوید: در عصمت تنها به روی پیامبران باز است و چه بسا چنین بیندارند که احترام و بزرگداشت او سبب کفاره‌ی گناهان دیگران می‌شود.

اگر خداوند به چنین بنده‌ای نظر لطف داشته باشد، او را به گناهی گرفتار می‌سازد، تا غرور و خود فریبش را بشکند، جایگاهش را به او بشناساند، شرش را از سر بندگانش کم کند، سرافکنده‌اش سازد و درد خودپسندی، غرور و منت نهادن بر خدا و بندگانش را از او دور بدارد، به گونه‌ای که این گناه برای او بهتر از بسیاری از عبادت‌هایش باشد و به منزله‌ی مصرف داروی شفابخشی باشد که او را از یک بیماری مزمن و کشنده می‌رهاند. همان‌طوری که در قصه‌ی آدم و خروج او از بهشت به سبب گناهانش، با زبان حال گفته شده است:

ای آدم! از سرکشیدن جام لغزشی که سبب هوشیاریت شد، نگران مباش، زیرا به سبب آن دردی از تو درمان شده است که با وجود آن شایستگی با ما بودن را نداشتی اما به سبب آن گناه، جامه‌ی بندگی بر قامت تو پوشانده شد.

ای آدم، من تو را به گناه گرفتار کردم، زیرا دوست دارم فضل، بخشش و کرم را بر کسانی که از من سرپیچی می‌کنند، آشکار سازم: «لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ وَ بَٰجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ فَيَسْتَغْفِرُونَ فَيَغْفِرَ لَهُمْ». «اگر مرتکب گناه نشوید، خداوند شما را از میان بر می‌دارد و قومی را جایگزین می‌کند که گناه می‌کنند و طلب مغفرت می‌نمایند و خداوند نیز آنان را می‌آمرزد».

ای آدم! اگر تو و فرزندان را از گناه معصوم سازم، پس حلم، مغفرت، عفو و توبه‌پذیری‌ام را به که ارزانی دارم، در حالی که من بسیار توبه‌پذیر و مهربان هستم؟

ای آدم! از سخن من که گفتم: «از بهشت خارج شو» آزرده‌خاطر مشو، من بهشت را برای تو آفریده‌ام، اما به سرای تلاش و کوشش هبوط کن و بذرتقوا بیفشان و ابر چشمانت را بر آن ببار و هرگاه دانه‌ی تقوا جوانه زد، نیرو یافت و محکم و راست بر ساقه‌هایش ایستاد، پای پیش بگذار و آن را درو کن.

ای آدم! تو را از بهشت فرود آوردم تا برای صعود به سوی آن به من توسل

بجویی. تو را به عنوان تبعید از بهشت اخراج نکرده‌ام، بلکه برای این است که به سوی آن بازگردی.

ای آدم! گناهی که به سبب آن، در برابر من احساس شرمساری و حقارت کنی، محبوب‌تر از عبادتی است که به آن بنازی. ای آدم! آه و ناله‌ی سوزناک گناهکاران، در نزد من محبوب‌تر از ذکر و تسبیح خود ستایان است.

«ای فرزند آدم! هرگاه مرا بخوانی و به من امید داشته باشی، تو را می‌آمرزم با وجود هر گناهی که از تو سرزده باشد و باکی ندارم. ای فرزند آدم، اگر گناهانت به آسمان هم برسد، سپس از من طلب مغفرت نمایی، تو را می‌آمرزم. ای فرزند آدم، اگر با گناهانی به اندازه‌ی زمین مرا دیدار کنی، در حالی که به من شرک نورزیده باشی، من نیز با مغفرتی به اندازه‌ی زمین به سوی تو می‌آیم».

بیان کرده‌اند که بنده‌ای در طواف کعبه از پروردگارش می‌خواهد که او را معصوم بدارد، سپس خواب بر چشمانش سنگینی می‌کند، صدایی می‌شنود که: تو از من درخواست عصمت می‌کنی، همه‌ی بندگانم چنین درخواستی دارند، اگر همه‌ی آنان را معصوم سازم، پس عفو و مغفرت را بر که ارزانی دارم و توبه‌ی چه کسانی را بپذیریم؟ و عفو، کرم، مغفرت و فضل من چه خواهد شد؟

ای فرزند آدم! به من ایمان آوردی و چیزی را شریک من قرار ندادی، حاملان عرش و انانی را که بر پیرامون آن هستند، بر آن داشتم تا حمد و تسبیح من گویند و برای تو طلب مغفرت نمایند، در حالی که تو در بستر هستی. از جمله احادیث بزرگ الهی، حدیثی است که ابوذر آن را روایت می‌کند: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَ أَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَمَنْ عَلِمَ أَنِّي ذُو قُدْرَةٍ عَلَى الْمَغْفِرَةِ غَفَرْتُ لَهُ وَ لَا أَبَالِي». «ای بندگان! شما شبانه‌روز مرتکب خطا می‌شوید و من همه‌ی گناهان را می‌آمرزم، پس هر کس بداند که من بر عفو و مغفرت توانا هستم، او را می‌آمرزم و باکی ندارم».<sup>۳۸</sup> «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «بگو: ای بندگان، ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزنده و بس مهربان است».<sup>۳۹</sup>

<sup>۳۸</sup> قبلاً به سند آن از طریق مسلم اشاره کردیم، اما عبارت «فمن علم أني...» تا آخر حدیث در روایت او نیست، بلکه در نزد احمد ۱۵۴/۵ و ۱۷۷ و ترمذی ۲۴۹۵ و ابن ماجه ۴۲۵۷ است از روایت شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن غنم از

ابوهریره.

<sup>۳۹</sup> زمزم/۵۳.

«يَا عَبْدِي، لَا تَعْجِزْ، فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيْكَ الْإِجَابَةُ وَمِنْكَ الْإِسْتِغْفَارُ وَعَلَيْكَ الْمَغْفِرَةُ وَمِنْكَ التَّوْبَةُ وَعَلَيْكَ تَبْدِيلُ سَيِّئَاتِكَ حَسَنَاتٍ». «ای بنده‌ی من، احساس درماندگی مکن، دعا از تو و اجابت از من، طلب مغفرت از تو و آمرزش از من، توبه از تو و تبدیل بدی‌ها به نیکی‌ها از من».

۶. این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾. «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است». <sup>۳۷۰</sup> این آیه بهترین مژده به توبه‌کنندگانی است که توبه‌ی آنان همراه با ایمان و عمل صالح است و حقیقت توبه همین است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده‌ام که به خاطر چیزی خوشحال شود به آن اندازه که با نازل شدن این آیه خوشحال شده است». <sup>۳۷۱</sup> و نیز خوشحال شدنش به سبب نازل شدن آیه‌ی زیر ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾. «ما برای توفتح آشکاری فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد». <sup>۳۷۲</sup> درباره‌ی تبدیل بدی‌ها به نیکی‌ها اختلاف نظر وجود دارد که آیا این کار در دنیا صورت می‌پذیرد یا در آخرت؟

ابن عباس و پیروانش می‌گویند: اعمال زشت آنان را با اعمال نیک جایگزین می‌کند، ایمان را جایگزین شرک، عفت و پاکدامنی را جایگزین زنا و بی‌بند و باری، صداقت را جایگزین دروغگویی و امانتداری را جایگزین خیانت می‌سازد. بر این اساس، معنی آیه این می‌شود که صفات پسندیده و اعمال نیک، جایگزین صفات ناپسند و اعمال بد می‌شوند، همان‌طوری که تندرستی جایگزین بیماری و عافیت جایگزین بلا و گرفتاری می‌شود.

سعیدبن مسیب و گروهی از تابعین نیز می‌گویند: منظور تبدیل کردن بدیهایی که انجام داده‌اند، به حسناتی در روز قیامت است و به جای هر بدی نیکی و حسنه‌ای به او عطا می‌کند.

<sup>۳۷۰</sup> فرقان/۷۰.

<sup>۳۷۱</sup> طبرانی در الکبیر ۱۲۹۳۵ روایت کرده است. هیشمی در المجمع ۸۴/۷ می‌گوید: طبرانی آن را از روایت علی بن زید از یوسف بن مهران روایت کرده است، هر چند موفق هستند اما اندکی ضعف در آنان است و بقیه‌ی راویان موثق هستند. سیوطی آن را در الدر المنثور ۷۹/۵ روایت کرده است و آن را به ابن منذر و ابن مردویه نسبت می‌دهد. فتح/۱۰۲.

<sup>۳۷۲</sup>

پیروان این نظریه به حدیثی استدلال می‌کنند که ترمذی در جامع خود آن را از حسین بن حریف، از وکیع، از اعمش، از معروبن سوید و او نیز از ابوذر غفاری روایت می‌کند که می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ گفت: من از آخرین نفری که از دوزخ خارج می‌شود، آگاهم، در روز قیامت آن شخص آورده می‌شود و می‌گویند: گناہان صغیرہ‌اش را بر وی عرضه کنید. اما گناہان کبیرہ‌اش از او پنهان داشته می‌شوند. گفته می‌شود: فلان روز، فلان گناہان را انجام داده‌ای، او نیز انکار نمی‌کند و به آن اعتراف می‌نماید، در حالی که از گناہان کبیرہ‌اش بی‌مناک است. گفته می‌شود به جای هر بدی که انجام داده است، حسنه‌ای به او عطا کنید. پس می‌گوید: گناہانی مرتکب شده‌ام که آن‌ها را در این جا نمی‌بینم. ابوذر می‌گوید: در این حال دیدم که پیامبر ﷺ خندید، به گونه‌ای که دندان‌هایش نمایان شد».<sup>۲۷۳</sup>

این حدیث صحیح است، اما استدلال کردن به آن در این موضوع، جای بحث است، زیرا شخصی که در این حدیث به او اشاره شده است، به سبب بدی‌هایشان به آتش در افتاده و سپس از آن خارج شده و خداوند به ازای هر بدی، حسنه‌ای به عنوان صدقه‌ای مقدماتی به او عطا کرده است. این حدیث بیانگر آن نیست که بدی‌هایش به نیکی تبدیل شده‌اند، زیرا اگر چنین بود، مجازات نمی‌شد، همان‌طوری که آن کسی که توبه می‌کند، مجازات نمی‌شود. بحث ما درباره‌ی توبه‌کننده‌ای است که به جای هر بدی، حسنه‌ای به او داده می‌شود و به این سبب نیکی‌هایش افزایش می‌یابد. این حدیث چگونه بر این مطلب دلالت می‌کند؟!

مردم به این حدیث روی آوردند و بر اساس این قول در تفسیر این آیه به آن استدلال کردند، در حالی که واقعیت را بیان کردیم، اما سلف صالح ژرف‌نگری و دقت‌نظری داشته‌اند که بسیاری از متأخرین از درک آن عاجزند.

استدلال به آن صحیح است، اما پس از بیان یک اصل و قاعده که اگر درست شناخته شود، لطف و دقت استدلال به آن آشکار می‌شود و آن این است که بدون شک گناه تأثیر خود را می‌گذارد و این اثر گاهی به وسیله‌ی توبه، گاهی با حسنات، گاهی با مبتلا شدن به مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و گاهی نیز با ورود به آتش دوزخ از بین می‌رود. اگر اثر گناه شدید باشد و این موارد توان پاکسازی آن را نداشته باشند، ناگزیر شخص وارد آتش دوزخ می‌شود، زیرا ذره‌ای ناپاکی در بهشت جایی ندارد و تنها کسانی به آن راه می‌یابند که از هر جهت پاک و مطهر باشند. پس هرگاه اندکی ناپاکی و ناخالصی در او مانده باشد، به کوره‌ی محنت در انداخته می‌شود، تا طلای

<sup>۲۷۳</sup> مسلم ۱۹۰، ترمذی ۲۵۹۶ و احمد ۱۵۷/۵ آن را روایت کرده‌اند.

وجودش خالص شود و شایستگی راه یابی به سرای بهشت را به دست آورد.

پس دانستیم که آثار گناه گاهی به وسیله ی توبه ی نصوح که نیرومندترین وسیله ی نابودکننده ی گناه است، از بین می رود و گاهی نیز با گرفتن حق از او و پاک کردنش در آتش دوزخ. و هرگاه به وسیله ی آتش از گناه پاک شود و آثار ناپاکی و ناخالصی در او از بین برود، به ازای هر بدی، حسنه ای به او عطا می شود و اگر این کار با توبه صورت پذیرد، مسلماً سزاوارتر است که به جای هر بدی، حسنه ای به او عطا شود. زیرا قدرت پاک کنندگی توبه بیشتر از آتش است و در نزد خدا محبوب تر است. توبه اصل است و آتش جایگزین آن به شمار می رود. پس توبه شایسته تر است که به سبب آن، بعد از ورود به بهشت، نیکی جایگزین بدی شود.

۷. توبه کننده، با پشیمانی از هر بدی، آن را به نیکی تبدیل کرده است، زیرا پشیمانی از هر گناهی توبه ی آن محسوب می شود و توبه بر هر گناهی، نیکی و حسنه به شمار می رود. پس هر گناهی که مرتکب شده است، با توبه ای که جایگزین آن شده است، از بین می رود و بدین ترتیب به جای هر بدی حسنه ای می نشیند، اگر نیک بیندیشیم، این یکی از دقیق ترین وجوه آن است.

بر این اساس، این حسنه گاهی برابر، گاهی بیشتر و گاهی کمتر از آن بدی خواهد بود و این بستگی دارد به خالص بودن توبه، صداقت شخص و همراه شدن اعمال نیک قلبی با توبه که سود و منفعت آن را در برابر ضرر و زیان سیئات افزایش می دهد. این یکی از اسرار و نکات لطیف توبه به شمار می رود.

۸. بر گناه بنده ی خداشناس، حسناتی از قبیل: احساس کوچکی، دل شکستگی و خشیت در برابر پروردگار، توبه و بازگشت به سوی خداوند و ندامت و پشیمانی مترتب می شوند که اجرشان بیشتر، بزرگ تر، سودمندتر و در نزد خدا محبوب تر از مرتکب نشدن به گناه به شمار می روند، هم چنین بنده پس از گناه با انجام نیکی ها و حسناتی بزرگ تر و بیشتر از آن، پوزه ی شیطان را به خاک مذلت می مالد، تا جایی که شیطان می گوید: ای کاش او را به دام این گناه گرفتار نمی ساختم و همان گونه که بنده ی گناهکار از گناهش پشیمان می شود، شیطان نیز از به دام انداختن او پشیمان است. اما این دو پشیمانی با هم اختلاف اساسی دارند. خداوند بلند مرتبه دوست دارد که بنده اش شیطان را به خاک بمالد و او را بر سر خشم آورد و همان طوری که گفتیم این از مراتب بندگی و از اسرار توبه به شمار می رود، بنده با توبه و جبران ضررهای ناشی از گناه می تواند شیطان را به خاک مذلت بکشانند. بنده ی محبوب خدا با توفیق توبه یافتن و اعمال نیکی که به دنبال آن انجام می دهد، شایستگی آن



می‌یابد که به جای هر کدام از بدی‌هایش، حسنه یا حسناتی بنشینند. اگر در آیہ زیر تأمل کنیم: ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾، در می‌یابیم که خداوند نفرموده است به جای هر بدی یک حسنه قرار می‌گیرد، بنابراین امکان آن وجود دارد که یک سیئه با نیکی‌ها و حسنات بسیاری جایگزین شود و این به احوال شخص بستگی دارد.

اما در حدیثی که به آن اشاره کردیم، آن بنده‌ای که به سبب گناهایش در عذاب افتاد، گناهایش را در دنیا به وسیله‌ی توبه و پیامدهای آن، به نیکی تبدیل نکرد و زمینه‌ی آن را فراهم ننمود که حسنات بسیار جایگزین هر یک از بدی‌هایش شوند و تنها یک حسنه در برابر هر کدام از بدی‌هایش به او عطا شده و پیامبر خدا ﷺ درباره‌ی گناهان کبیره‌اش سکوت کرد و چون به آن رسید، خندید و بیان نکرد که خداوند با آن گناهان چه خواهد کرد و تنها بیان فرمود که خداوند هر حسنه‌ای را جایگزین یکی از گناهان صغیره‌اش می‌نماید. اما در این حدیث اشاره‌ای لطیف و دقیقی نهفته است که این جایگزینی، گناهان کبیره و صغیره را به دو صورت شامل می‌شود:

۱. این که گفته می‌شود «گناهان کبیره‌اش را از او مخفی نگه دارید» بیان‌گر آن است که شخص با دیدن روند جایگزینی بدی‌هایش با حسنات، به فکر گناهان کبیره‌اش افتاده و به جایگزینی آن گناهان نیز دل‌خوش کرده است و این جایگزینی برای او بزرگ‌تر و مهم‌تر از روند جایگزینی گناهان صغیره می‌باشد و نسبت به آن بیشتر احساس شادمانی می‌کند.

۲. خنده‌ی پیامبر ﷺ به هنگام اشاره به گناهان کبیره، بیانگر تعجب و شگفتی او از فضل و احسانی است که به بنده ارزانی می‌شود و نیز به سبب اقرار و اعتراف او به گناهای است که از او در مورد آن‌ها سؤال نشده است و تنها گناهان صغیره به او عرضه شده‌اند.

بلند مرتبه است خدایی که پروردگار جهانیان و بخشنده‌ترین بخشنندگان و بزرگواری‌ترین بزرگواران است. خدایی که منبع خوبی و سعادت و بی‌نهایت مهربان است، محبت خود به بندگان را با انواع فضل و احسان بیان می‌کند و از راه‌های مختلف و با شکل و شیوه‌های گوناگون نعمتش را به بندگان می‌رساند، هیچ معبودی جز او نیست، او رحمان و رحیم است.

بسیاری از مردم توبه را چنین تفسیر می‌کنند: عزم و اراده بر عدم تکرار گناه، دل کندن و دست کشیدن از آن در زمان حال، پشیمانی و ندامت بر گذشته و اگر مربوط به حق الناس باشد، حلالیت طلبیدن از آنان نیز به این سه مورد افزوده می‌شود. مواردی که بیان شد، تنها بخشی از مفهوم و شروط توبه به شمار می‌روند و گرنه توبه در کلام خدا و رسولش، نه تنها عزم بر انجام اوامر پروردگار و پابندی به آن را شامل می‌شود، بلکه اعلام بیزاری از کسی که اوامر پروردگارش را ترک می‌کند و نیز قطع رابطه با چنین کسی را شامل می‌شود و این که او را به پیروی از آن دستورات امر کنیم و از سرپیچی و نافرمانی باز داریم، زیرا عمل صالح که در سوره‌ی فرقان به عنوان شرط توبه معرفی شده است، پادزهر اعمال بدی است که قبلاً انجام داده است و تنها با بریدن از گناه و عزم بر عدم تکرار آن و پشیمانی برگزشته، توبه‌اش کامل نمی‌شود، بلکه باید عزم و اراده‌ی قطعی بر انجام کارهایی که به آن امر شده است، داشته باشد و حقیقت توبه همین است. «توبه» اسمی است که این دو مورد را شامل می‌شود، اما هرگاه با فعلی که به انجام آن دستور داده شده است، مقرون شود، منظور همان موارد چهارگانه‌ای است که بیان کرده‌اند و هرگاه به تنهایی بیاید، همه‌ی موارد را شامل می‌شود. همانند کلمه «تقوا» که به تنهایی انجام اوامر و ترک منهیات را اقتضا می‌کند، اما اگر به همراه فعلی باشد که به انجام آن امر شده است، تنها شامل پرهیز از محرمات و منهیات می‌باشد، اگر چه معنای آن عام‌تر و فراگیرتر از آن است، زیرا تقوا عبارت است از به کارگیری هر آن چه که خداوند به بنده‌اش عطا کرده است، از جمله: سلامتی، مال، فرزند، شب، روز و... برای محافظت از خود در برابر خطرات و بیم و هراس‌هایی که بر سر راه رسیدن به پروردگار و سرای آخرت قرار دارند، زیرا راه پر از گردنه‌های خطرناک و دشمنان قسم خورده‌ای از قبیل: نفس اماره، هوا و هوس و شیطان است که با او درگیر می‌شوند، او را مسحور و مفتون می‌سازند و تلاش می‌کنند تا او را باز دارند، به عقب برگردانند و نابودش سازند. خداوند او را در معرض امتحان و آزمایش قرار داده و امکانات و وسایل دستیابی به سلامتی، عافیت و رستگاری را در اختیار او گذاشته است. این با قرار دادن هر نعمتی در جایگاه مناسب آن امکان‌پذیر است، زیرا هلاکت و نابودی نتیجه‌ی قرار دادن این نعمت‌ها در جایگاه‌های نامناسب است و این به سبب جهل، پیروی از هوا و هوس، غالب شدن شهوات حیوانی، عاری شدن و بریدن از آیات الهی و برگزیدن شیطان به عنوان دوست و یاور به جای خداوند صورت می‌گیرد.

حقیقت توبه، بازگشت به سوی خدا است، به وسیله‌ی پابندی به آن چه که

دوست دارد و ترک آن چه که نمی‌پسندد و در حقیقت بازگشت از زشتی به سوی زیبایی کارهای مورد پسند است. پس رویگردانی از زشتی، بخشی از مفهوم توبه و بازگشت به سوی نیکی، بخش دیگر آن به شمار می‌رود. بر همین اساس، خداوند بلند مرتبه رستگاری مطلق را به انجام اوامر و ترک محرمات مربوط می‌داند. می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. «ای مؤمنین همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید».<sup>۳۷۴</sup> هر توبه کننده‌ای رستگار است و تنها کسی رستگار است که اوامر و دستورات را انجام دهد و از منہیات بپرهیزد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. «و کسانی که دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند».<sup>۳۷۵</sup> ترک کننده‌ی اوامر ستمگر است، همان‌طوری که انجام‌دهنده‌ی محرمات ستمگر می‌باشد و برداشته شدن اسم «ستمگر» از شخص به وسیله‌ی توبه‌ای صورت می‌گیرد که در بردارنده‌ی هر دو مورد باشد. پس مردم یا توبه‌کننده هستند یا ظالم و ستمگر. توبه‌کنندگان همان کسانی هستند که خداوند می‌فرماید: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾. «پرستنده، سپاسگزار، گردنده (در سرزمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستوردهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد و حافظ قوانین خدا می‌باشند».<sup>۳۷۶</sup>

پس حفظ قوانین الهی بخشی از توبه می‌باشد و توبه مجموعه‌ی این امور است و از این جهت شخص را «تائب» می‌نامند که از نهی خدا به سوی اوامر او و از معصیت و نافرمانی‌اش به سوی عبادت او باز می‌گردد. یا بهتر بگویم که به سوی خداوند که مولا و محبوب اوست باز می‌گردد و خود را از نفس اماره و دشمن می‌رهاند، زیرا دشمن بدبختی او را می‌خواهد و او را با کمند حیوانیت، سفاهت، نادانی و شهواتش به سوی خود می‌کشد و خداوند که مولای اوست، خوشبختی‌اش را خواهان است و با همه‌ی چیزهایی که در وجودش به او عطا کرده و یا در بیرون مسخر او گردانده است، محبتش را به او نشان می‌دهد و به وسیله‌ی نعمت‌های بی‌حسابش او را به سوی خود می‌کشاند. قوی‌ترین این وسایل، آیات آفاق و انفس و سنت‌های تغییر ناپذیر الهی و روشنگری و هدایتی است که بر پیامبران وحی نموده است. ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ

۳۷۴. نور/۳۱.

۳۷۵. حجرات/۱۱.

۳۷۶. توبه/۱۱۲.

بِحَفِیْظٍ). «بی گمان دلایل روشنی و حجت های مبرهنی از سوی پروردگارتان برایتان آمده است، پس هر که ببیند (سود آن) برای خودش بوده و هر که کور شود، به زیان خود کار می کند و من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نمی باشم».<sup>۳۷۷</sup>

پس توبه حقیقت دین اسلام است و همه ی دین در مفهوم توبه جای دارد. بدین ترتیب توبه کننده شایستگی آن دارد که محبوب خدا باشد، زیرا خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست می دارد و نیز کسانی را که از دستوراتش پیروی و از نواهیش پرهیز کنند.

پس توبه عبارت است از: بازگشت از چیزهای ظاهری و باطنی که مورد پسند خدا نیستند و روی آوردن به آن چه که مورد پسند اوست و اسلام، ایمان و احسان در مضمون و محتوای آن قرار می گیرند و همه ی مقامات را در برمی گیرد. بنابراین توبه، هدف و غایت و آغاز و پایان کار هر مؤمنی است و غایتی است که خلاق به خاطر آن وجود یافته اند و امر و توحید بخشی از آن هستند، بخش اعظمی که مبنای توبه بر آن است.

بیشتر مردم ارزش و حقیقت توبه را درک نکرده اند و از جهات علم، عمل و احوال به آن اقدام نکرده اند. خداوند به این سبب محبت خود را نسبت به توبه کنندگان اعلام می کند که خواص خلاق در نزد او هستند.

اگر توبه در بردارنده و جامع قوانین اسلام و حقایق ایمان نبود، خداوند نسبت به توبه ی بنده اش آن چنان شادمان نمی شد. هر چه مردم درباره ی مقامات و احوال سخن می گویند، تفصیل توبه و آثار آن است.

## رها کردن باطل و بازگشت به سوی حق

«استغفار» دو نوع است:

استغفار به تنهایی و استغفار مقرون به توبه.

استغفار تنها، مانند سخن نوح علیه السلام به قومش که می گوید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا».<sup>۳۷۸</sup> و سخن صالح علیه السلام به قومش که می گوید: «لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».<sup>۳۷۹</sup> و خداوند می فرماید: «وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

<sup>۳۷۷</sup> انعام/۱۰۴.

<sup>۳۷۸</sup> نوح/۱۱-۱۰.

<sup>۳۷۹</sup> نمل/۴۶.

عَفُورٌ رَحِيمٌ».<sup>۳۸۰</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.<sup>۳۸۱</sup>

استغفار مقرون به توبه، مثل: ﴿وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾.<sup>۳۸۲</sup> و سخن هود خطاب به قوم خود: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾.<sup>۳۸۳</sup> و سخن صالح به قومش: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾.<sup>۳۸۴</sup> و سخن شعیب: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾.<sup>۳۸۵</sup>

استغفار هرگاه به تنهایی به کار رفته باشد، نه تنها همانند توبه، بلکه به عنوان خود توبه به شمار می‌رود و طلب مغفرت از خداوند را نیز شامل می‌شود. مغفرت یعنی: از بین رفتن گناه و آثارشان و از شر آن در امان ماندن، نه به معنی سرپوش گذاشتن روی گناه آن‌گونه که عده‌ای معتقدند، زیرا خداوند گناه کسانی را که می‌آمزد و گناه کسانی را که نمی‌آمزد، مخفی نگه می‌دارد. البته پوشاندن گناه لازمه و بخشی از معنی و مفهوم مغفرت می‌باشد و دلالت بر آن یا به صورت تضمن است و یا به صورت لزوم.

حقیقت استغفار، محافظت شدن از شر گناه است. به کلاه خود «مِغْفَر» می‌گویند، زیرا سر را در مقابل ضربات محافظت می‌کند و ستر و پوشاندن، لازمه‌ی معنی آن است. کلمه‌ی «مِغْفَر» به عمامه و کلاه معمولی اطلاق نمی‌شود، زیرا تنها معنی پوشش در آن‌ها است و در بردارنده‌ی معنی «محافظت» نیستند. چنین استغفاری است که در آیه‌ی زیر مانع عذاب می‌شود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾. «خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند».<sup>۳۸۶</sup> خداوند کسانی را که طلب مغفرت می‌نمایند، عذاب نمی‌دهد، اما کسی که بر گناه اصرار ورزد و از خدا طلب مغفرت نماید، این استغفار کامل و مطلق نیست و مانع از عذاب دوزخ نخواهد شد.

<sup>۳۸۰</sup> بقره/۱۹۹.<sup>۳۸۱</sup> انفال/۳۳.<sup>۳۸۲</sup> هود/۳.<sup>۳۸۳</sup> هود/۵۲.<sup>۳۸۴</sup> هود/۶۱.<sup>۳۸۵</sup> هود/۹۰.<sup>۳۸۶</sup> انفال/۳۳.

توبه بر لب سُبْحه بر دست دل پر از شوق گناه

معصیت را خننده می‌آید ز استغفار ما

استغفار در بردارنده‌ی توبه و توبه نیز در بردارنده‌ی استغفار است و هر کدام در معنی و مفهوم دیگری جای دارد.

با این وجود مانعی نیست که استغفار به معنی: طلب غفر (پوشاندن و سرپوش گذاشتن) باشد، پوشاندن عیب و نقص‌های کشنده و زیانبار که بزرگ‌ترین عیب و نقص انسان، جهل و ستمگری اوست.

دشمن با زمام جهل و ظلم او را به هلاکت‌گاه می‌کشاند و پوشاندن آن عیب و نقص‌ها، با بیدار شدن از خواب غفلت و استفاده‌ی کامل از نعمت علم، عدل و احسان که خدا به وی ارزانی داشته است، میسر می‌شود. هر اندازه انسان از کرامت انسانیش که خداوند از روح خود در او دمیده است، غفلت ورزد، به همان اندازه در قلمرو حیوانیت باقی می‌ماند، بر ظلم و جهلش افزوده می‌شود و خود را رسوای عالم می‌سازد و هر اندازه به کرامت انسانی خود توجه کند و آن را با تفکر در آیات آفاق و انفس سیراب سازد و در آیات نازل شده بر پیامبران تأمل ورزد، به همان اندازه نیز خداوند او را می‌آموزد و عیب و نقص‌هایش را می‌پوشاند. به این ترتیب مفهوم سخن خداوند خطاب به پیامبر ﷺ را در می‌یابیم که می‌فرماید: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید.<sup>۲۸۷</sup> هرگز پیامبر ﷺ خدا را انکار نکرده و از پروردگارش سرپیچی ننموده و خطایی از او سر نزده است، بلکه منظور پوشاندن عیب و نقص‌های سرشتی بشر است، با توجه به علم و هدایتی که پروردگارش به وسیله‌ی آن دو به او این امکان را داده است تا طبایع بشری را به کنترل خود در آورد و به وسیله‌ی آن‌ها و در حق آن‌ها نیکی و احسان کند تا جایی که پیامبر ﷺ حکیم (کار به جا و کاردان) و رشید (همه‌ی کارهایش مطابق حق و صواب و حکمت) است.

اما اگر استغفار و توبه به همراه هم بیایند، در آن صورت استغفار به معنی: امان طلبیدن از شر بدی‌های گذشته و توبه، به معنی: بازگشت و درخواست محفوظ شدن از شر نفس و اعمال بدی است که ممکن است در آینده صورت پذیرد.

پس گناه دو نوع است:

گناہانی که گذشته‌اند و استغفار از آن‌ها طلب محفوظ ماندن از شر آن گناهان است. نوع دوم، گناہانی که بیم آن می‌رود شخص در آینده مرتکب شود و توبه عزم و اراده بر عدم انجام آن است. رجوع و بازگشت به سوی خداوند، هر دو نوع را شامل می‌شود: بازگشت به سوی خدا، تا او را از شر گذشته در امان بدارد و بازگشت به سوی خدا تا او را از شر نفس و مرتکب شدن به اعمال زشت در آینده محفوظ بدارد.

هم‌چنین گناهکار به منزله‌ی مسافری است که مسیر او به پرتگاه و هلاکت‌گاه منتهی می‌شود و آن مسیر او را به مقصد نمی‌رساند و باید به آن پشت کند و به راهی که سبب رهایی و رستگاری او خواهد شد و او را به سر منزل مقصود می‌رساند، برگردد.

در این زمینه دو نکته وجود دارد: بریدن از چیزی و رجوع و بازگشت به سوی چیزی دیگر.

توبه، رجوع و بازگشت است و استغفار، جدا شدن و بریدن و هر کدام که به تنهایی به کار بروند، هر دو معنی را در بر می‌گیرند. بر همین اساس در آیه‌ی زیر، به ترتیب به هر دو مورد امر شده است: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ». «بازگشت به راه حق و حقیقت پس از بریدن و جدا شدن از باطل».

هم‌چنین استغفار برای زدودن ضرر و زیان و توبه برای جلب منفعت است؛ یعنی او را از شر گناه محفوظ بدارد و سپس آن چه را که می‌پسندد، نصیب او گرداند. هر کدام در صورتی که به تنهایی به کار بروند، هر دو معنی را شامل می‌شود. والله اعلم.

### توبه‌ی نصوح

این مطلب با اشاره به توبه‌ی نصوح و حقیقت آن، روشن می‌شود. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». «ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید و شما را به باغ‌های بهشتی داخل گرداند که از زیر آن رودبارها روان است».<sup>۳۸۸</sup>

خداوند محفوظ ماندن از شر اعمال بد با زدودن آن چه که بنده آن را ناخوشایند می‌داند و ورود به بهشت - دستیابی به امور خوشایند - را به حاصل شدن توبه‌ی

نصوح، مشروط کرده است. «نصوح» بر وزن «فعلول» است و این وزن برای مبالغه به کار می‌رود. مانند: شکور، صبور و.... ریشه‌ی (ن ص ح) در اصل به معنی رها و خالص شدن چیزی از ناخالصی، آلودگی و مواد زائد و بیگانه است و کلمه‌ی «نصوح» در اشتقاق اکبر (اتحاد کلمات در بیشتر حروف و تناسب در باقی حروف) با «نُصَح» هرگاه که پاک و خالص شود، تلاقی می‌کند. پس «نُصَح» در توبه، عبادت و مشورت، یعنی: پاک و رها کردن آن از هرگونه فریب، دغل بازی، نقص و فساد و انجام آن با بهترین شکل ممکن. نُصَح در مقابل «غش» قرار دارد، غش به معنی خیانت، نیرنگ، گول زنی، تقلب، ناخالصی و... به کار می‌رود.

بیانات و عبارت‌های سلف در مورد توبه‌ی نصوح متفاوت است، اما همه به یک اصل بر می‌گردند، عمر بن خطاب و ابی بن کعب رضی الله عنهما می‌گویند: «توبه‌ی نصوح این است که شخص از گناه توبه کند و دوباره به سوی آن باز نگردد، آن‌گونه که شیر دوشیده شده، دوباره به داخل پستان بر نمی‌گردد». حسن بصری می‌گوید: «یعنی شخصی از کردار گذشته‌اش پشیمان شود و تصمیم قطعی بر عدم بازگشت به سوی آن بگیرد». کلبی می‌گوید: «با زبان طلب مغفرت نماید، با قلب پشیمان شود و با اعضای بدن از انجام آن خودداری کند». سعید بن مسیب نیز می‌گوید: «توبه‌ی نصوحی که با آن نفس خود را نصیحت کنید». پس نصوح را به معنی «ناصح» دانسته است.

در قول اول نصوح را در معنی مفعول می‌گیرند، یعنی توبه‌کننده در آن حسن نیت نشان داده و آن را به آلودگی و فریب کاری آغشته نکرده است. پس «نصوح» یا به معنی «منصوح‌فیها» به عنوان اسم مفعول که توضیح آن گذشت و یا به معنی اسم فاعل، یعنی ناصح (نصیحت‌گر و اندرزگوی بی‌ریا و بی‌شائبه) به کار می‌رود، مانند خالص و صادق که بر وزن فاعل هستند.

محمد بن کعب قرظی می‌گوید: چهار چیز را شامل می‌شود: طلب مغفرت با زبان، پرهیز و دوری گزیدن اعضا، تصمیم قلبی و درونی بر عدم تکرار و ترک یاران بد. نصح در توبه متضمن سه چیز است:

۱. همه‌ی گناهان را در بر گیرد.

۲. عزم و اراده و صداقتش را با تمام وجود، برای محقق ساختن آن (توبه‌ی نصوح) به هم درآمیزد و کوچک‌ترین تردید، تعلل و درنگ ورزیدن در او باقی نماند.

۳. پاک و خالص گرداندن آن از هر گونه ناپاکی و شائبه‌هایی که به خلوص آن



صدمه می‌زند و مانع آن می‌شود که تنها به خاطر بیم از خداوند و رغبت به نعمت‌ها و رهبت از مجازات‌هایی که در نزد اوست، صورت پذیرد. همانند کسی که به خاطر حفظ جاه، مقام، ریاست، احوال، وضعیت، قدرت و ثروت توبه می‌نماید، یا برای کسی که برای تعریف و تمجید مردم یا فرار از ملامت و سرزنش آنان یا فرصت ندادن به سفیهان و بی‌خردان برای تسلط و غلبه بر او یا برآورده ساختن آرزو و طمع خود در دنیا یا ناتوانی و فراهم نبودن امکانات معصیت، توبه می‌کند و یا هر دلیل و بهانه‌ی دیگری که به خلوص و صحت توبه صدمه می‌زند.

مورد اول به گناه و معصیتی که شخص از آن توبه می‌کند، مورد دوم به شخصی که توبه می‌کند و مورد سوم به کسی که توبه و بازگشت به سوی اوست، تعلق دارد. پس نصیح در توبه یعنی صداقت، اخلاص و تحت پوشش قرار دادن همه‌ی گناهان. بدون شک، این توبه، مستلزم و دربردارنده‌ی استغفار است و همه‌ی گناهان را محو می‌نماید و کامل‌ترین صورت ممکن از توبه می‌باشد. تنها خداوند یاری رسان است، توکل تنها بر اوست و هیچ قدرت و توانی جز او نیست.

### الهام تلافی و جبران

توبه‌ی بنده در میان دو توبه‌ی خداوند قرار دارد. توبه‌ای قبل و توبه‌ای بعد از آن؛ یعنی خداوند در ابتدا به بنده‌اش اذن توبه می‌دهد، او را توفیق می‌دهد و توبه را بر دلش الهام می‌کند. پس بنده نیز توبه می‌نماید و پس از آن، دوباره خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ \* وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. «خداوند توبه‌ی پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه‌ی مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند، بعد از آن که دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود. باز هم خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت، چرا که او بسیار رئوف و مهربان است. خداوند توبه‌ی آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند، تا بدان‌جا که زمین با همه‌ی فراخی بر آنان تنگ شد و دلشان به هم آمد و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز برگشت به خدا وجود ندارد، آنگاه

خداوند بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند، بی گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.<sup>۳۸۹</sup>

خداوند بیان می‌کند که توبه‌اش قبل از توبه‌ی آنان قرار گرفته و همین توبه‌ی خداوند است که آنان را به توبه وادار کرده و سببی شده است که توبه‌ی آنان را اقتضا کرده است. آیه بر آن دلالت می‌کند که آنان توبه نکرده‌اند تا این که خداوند توبه‌اش را شامل حال آنان نموده است. حکم با متغی شدن علت، متغی می‌شود.

و نیز بنده‌ای که قبل از هدایت یافتن، خداوند او را بر اساس فطرت هدایت نموده است. می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا \* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾. «ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم، ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد چه بسیار ناسپاس».<sup>۳۹۰</sup> بهترین هدایت فطری، از طریق شنوایی، بینایی و قلب صورت می‌گیرد و به جای آوردن شکر آن، با به کارگیری چشم و گوش در رساندن معلومات به قلب است مطابق با حقیقتی که خدا آن را قرار داده است، تا قلب در آن بیندیشد و به نیکویی سامانش بخشد و از آن استفاده نماید. خداوند بر هدایت او می‌افزاید و به سبب نعمت تفکر و اندیشه، بر شفافیت و روشنائیش می‌افزاید و به فهم کلام خدا و پیامبر ﷺ دست می‌یابد. ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾. «کسی که خدا نوری بهره‌ی او نکرده باشد، او نوری ندارد».<sup>۳۹۱</sup>

هرگاه بنده‌ای هدایت یابد: هدایت دیگری شامل او می‌شود، زیرا یکی از پاداش‌های هدایت، هدایتی است که خداوند به بنده‌اش ارزانی می‌دارد، همان‌طوی که یکی از مجازات‌های گمراهی، گمراهی بیشتر است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾. «کسانی که راهیاب شده‌اند، خداوند بر راهیابی ایشان می‌افزاید».<sup>۳۹۲</sup> اول هدایت شده‌اند و سپس بر هدایشان افزوده شده است. عکس این دربارہ‌ی منحرفان نیز صدق می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾. «آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت».<sup>۳۹۳</sup> انحراف و گمراهی دوم، عقوبت و مجازات گمراهی و انحراف آنان است.

<sup>۳۸۹</sup> توبه/۱۱۸-۱۱۷.

<sup>۳۹۰</sup> انسان/۳-۲.

<sup>۳۹۱</sup> نور/۴۰.

<sup>۳۹۲</sup> محمد/۱۷.

<sup>۳۹۳</sup> صف/۵.

این نمونه‌ای از اسرار دو اسم «اول و آخر» پروردگار است، او فراهم‌کننده و یاری‌رسان است، اسباب و مسببات، همه از اوست، بندگان را از عذاب خود به خود پناه می‌دهد، همان‌طوری که داناترین بندگان، پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «از تو به تو پناه می‌برم». بنده تواب است و پروردگار نیز تواب. توبه‌ی بنده بازگشت به سوی سید و سرور خود پس از بیداری و هوشیاری است، اما توبه‌ی پروردگار دو نوع است:

۱. اذن و توفیق توبه ۲. یاری نمودن بنده بر توبه و پذیرفتن توبه‌ی او.

توبه آغاز و انتهایی دارد؛ آغاز آن عبارت است از بازگشت به سوی خدا با پیمودن صراط مستقیم که آن را بر سر راه بندگان قرار داده و آنان را به بهشت و رضایت الهی می‌رساند. خداوند بندگان را به صراط مستقیم فرا می‌خواند و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾. «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطل) پیروی نکنید».<sup>۳۹۴</sup> و می‌فرماید: ﴿وَأِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. «تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی، راه خدایی که متعلق بدو است همه‌ی چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین است».<sup>۳۹۵</sup> و می‌فرماید: ﴿وَهْدُوا إِلَى الطِّيبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾. «آنان به سوی (گفتن) سخنان زیبا و راه (انجام کارهای) پسندیده رهنمون می‌گردند».<sup>۳۹۶</sup>

و انتهای آن، بازگشت به سوی خداوند در معاد است و پیمودن راهی که خداوند قرار داده و به بهشت منتهی می‌شود. هر کس در این سرا با توبه به سوی پروردگارش بازگردد، در سرای آخرت نیز برای اجر و پاداش به سوی او باز می‌گردد. این یکی از تفسیرهای موجود درباره‌ی آیه‌ی زیر است: ﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾. «کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد» (و پاداش خدا بی حساب است).<sup>۳۹۷</sup>

بغوی می‌گوید: «یتوب الی الله متاباً». «بعد از مرگ به سوی او باز می‌گردد، بازگشت نیکویی که بر سایر بازگشت‌ها برتری دارد». توبه‌ی اول (و من تاب)

۳۹۲. انعام/۱۵۳.

۳۹۵. شوری/۵۲-۵۳.

۳۹۶. حج/۲۴.

۳۹۷. فرقان/۷۱.

بازگشت از شرک و توبه‌ی دوم، بازگشت به سوی خدا برای دریافت پاداش است. تفسیر دوم: جزا (بخش دوم آیه) در بردارنده‌ی معنی امر است؛ بنابراین یعنی: کسی که عزم و اراده‌ی قطعی بر توبه دارد، باید توبه و بازگشتش را تنها به سوی خدا قرار دهد و هدفش خالصانه او باشد.

تفسیر سوم: مراد و مقصود، لازمه‌ی این معنی است؛ یعنی توبه‌کننده بداند و اعلام دارد که به سوی چه کسی باز می‌گردد. بنابراین، یعنی: باید بداند که توبه و بازگشتش تنها به سوی خداوند است، نه کسی یا چیزی دیگر.

آیه‌ی زیر نیز بر اساس یکی از این تفاسیر به همین شکل است. می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. «ای فرستاده‌ی خدا! هر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خود را (به مردم) نرسانده‌ای».<sup>۳۹۸</sup> یعنی بدان و آگاه باش از چیزهایی که مترتب می‌شوند بر کسی که از اوامر خدا سرپیچی کند و پیامش را به مردم نرساند.

تفسیر چهارم: توبه در ابتدا عزم و اراده بر انجام آن است و پس از آن که عزم جزم شد توبه صورت می‌پذیرد. پس منظور از توبه‌ی اول که در آیه به آن اشاره شده است، عزم و اراده بر توبه می‌باشد، اما توبه‌ی دوم در همان آیه، توبه‌ای است که عملاً صورت پذیرفته و واقع شده است؛ بنابراین، یعنی: هر کس قصد و نیت بازگشت به سوی خدا را داشته باشد، به صورت عملی و واقعی به سوی او باز می‌گردد و توبه می‌کند. این مطلب همانند حدیث زیر است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوُّجُهَا، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». «هر کس به خاطر خدا و پیامبرش هجرت کند، پس هجرتش به سوی خدا و پیامبر خواهد بود و هر کس به خاطر دنیایی که نصیبش شود، یا زنی که با او ازدواج کند، هجرت نماید، هجرتش به سوی آن چیزی خواهد بود که به هدف آن هجرت کرده است».<sup>۳۹۹</sup>

### گناهان صغیره

بر اساس قرآن، سنت و اجماع سلف صالح، گناهان به دو دسته‌ی صغیره و کبیره

<sup>۳۹۸</sup> مائده/۶۷

<sup>۳۹۹</sup> بخاری ۱، ۵۴، ۳۵۲۹، مسلم ۱۹۰۷، ابوداود ۲۲۰۱، ترمذی ۱۶۴۷ و نسایی ۵۹/۱ و ۶۰ از عمر بن خطاب آن را روایت کرده‌اند.

تقسیم می‌شوند. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿إِنْ تَحْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾. «اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را از شما می‌زداییم».<sup>۴۰۰</sup>

﴿الَّذِينَ يَحْتَبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾. «همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاری‌ها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سرزند، تنها صغیره است».<sup>۴۰۱</sup>

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «الصلوات الحفص والجمعة الى الجمعة ورمضان الى رمضان مكفرات لما بينهن، اذا اجتنب الكبائر». «نمازهای پنج‌گانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره‌ی گناهان ما بین خود هستند، اگر از گناهان کبیره اجتناب شده باشد».<sup>۴۰۲</sup>

در آیات و احادیث، گناه صغیره تحت عنوان «لمم» و «محقرات» نامیده شده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا أُحْذَرُكُمْ مِنْهُ وَمِنْهُ لَآ يَنْبَغُ لَكُم مِّثْرٌ﴾. «از گناهان کوچک بپرهیزید». گفته‌اند: «لمم» در آیه‌ی مذکور از گناهان کبیره می‌باشد. بغوی و دیگران این را روایت کرده‌اند.

گفته‌اند: استثنایی که در آیه آمده است، یعنی: ممکن است شخص یک بار مرتکب گناه کبیره شود، اما از آن توبه می‌کند، به گناه گرفتار می‌شود، اما خود را از آن می‌رهاند و عادت همیشگی او نمی‌شود. بر این اساس «لمم» از «اجتناب» مستثنی شده است؛ یعنی گناه کبیره از آنان سر نمی‌زند، مگر به صورت گذرا و اتفاقی.

اما جمهور علما معتقدند که «لمم» مستثنای منقطع از «کبائر» است؛ یعنی مرتکب کبیره نمی‌شوند، اما گناهان صغیره از آنان سر می‌زند.

آمدن مستثنای منقطع پس از جمله موجب (مثبت) به نیکویی صورت گرفته است، درحالی که خلاف آن غالب است، زیرا (بیشتر) جایی واقع می‌شود که مستثنای مفرغ واقع شود.

در آیه‌ی مذکور، منفی بودن معنی واضح است، به این معنی که: گناهان کبیره و بدکاری‌ها از آنان سر نمی‌زند، پس مستثنی نمودن «لمم» بعد از این نفی ضمنی زیباست.

شاید این مطلب ابواسحاق را بر آن داشته است که بگوید: «همه‌ی گناهان کبیره هستند» زیرا اصل در استثناء این است که متصل باشد، به ویژه هنگامی که موجب

<sup>۴۰۰</sup> نساء/۳۱.<sup>۴۰۱</sup> نجم/۳۲.<sup>۴۰۲</sup> مسلم ۲۲۳، احمد ۴۰۰/۲ و ۴۱۴ و ۴۸۴ و ترمذی ۲۱۴ از ابوهریره روایت کرده‌اند.

باشد.

اما نص قرآن و سنت و اجماع سلف صالح به تقسیم شدن گناهان به صغیره و کبیره دلالت می‌کند.

اما علما در دو مورد زیر اختلاف دارند:

۱. لمم چیست؟ ۲. گناهان کبیره، کدامند، آیا می‌توان آن‌ها را برشمرد و یا تعریف مشخصی از آن ارائه داد؟
- در این باره اندکی توضیح می‌دهیم:

### معنی لَمَم

از گروهی از سلف چنین روایت شده است: «لمم» یعنی کسی یک بار مرتکب گناه شود، اما دوباره آن را تکرار ننماید، اگر چه گناه کبیره هم باشد. بغوی می‌گوید: این نظر ابوهریره، مجاهد و حسن است. عطاء به روایت از ابن عباس می‌گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: «هرگناهی جز شرک لمم محسوب می‌شود». سدی می‌گوید: ابوصالح گفت: درباره‌ی «الا للمم» از من سؤال شد و در پاسخ گفتم: کسی گناهی مرتکب شود، اما آن را دوباره تکرار نکند. این را برای ابن عباس نقل کردم، او گفت: ملائکه‌ای بزرگوار تو را در (فهم) این (نکته) یاری نموده است.

جمهور علماء می‌گویند: «لمم» شامل گناهانی به جز گناهان کبیره می‌شود؛ یعنی گناهان صغیره. این صحیح‌ترین روایت از ابن عباس است، همان‌طوری که در صحیح بخاری از حدیث طاووس روایت شده است که گفت: «مَا رَأَيْتُ أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ مِمَّا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزَّانَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا عَاقِلَةَ، فَرَزْنَا الْعَيْنَ النَّظْرَ وَ زَنَا اللِّسَانِ النُّطْقَ وَ النَّفْسُ تَمَنَّى وَ تَشْتَهِي وَ الْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ.» «سخنی شبیه‌تر به لمم از آن چه که ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است، ندیده‌ام: خداوند بر بنی آدم بهره‌ای از زنا را حتمی کرده است که بدون شک به آن می‌رسد، زناى چشم نگاه کردن و زناى زبان سخن گفتن است، نفس آرزو می‌کند و تمایل می‌یابد و شرمگاه آن را تصدیق یا تکذیب می‌نماید.»<sup>۳۳</sup> مسلم آن را از حدیث سهیل بن ابی صالح که او نیز از پدرش و او از ابوهریره روایت کرده است، روایت می‌کند و عبارات زیر در آن است: «وَالْعَيْنَانِ زَنَا هُمَا النَّظْرُ وَ الْأَذْنَانِ زَنَا هُمَا الْإِسْتِمَاعُ وَ اللِّسَانُ زَنَا هُمَا الْكَلَامُ وَ الْيَدُ زَنَا هُمَا الْبَطْشُ وَ الرَّجُلُ زَنَا هُمَا الْحُطْيُ.» «زناى چشم نگاه کردن،

<sup>۳۳</sup> بخاری ۶۲۴۳، مسلم ۲۶۵۷ و احمد ۱۲۵/۱ و ۱۲۶ آن را روایت کرده‌اند.

زنای گوش، گوش دادن، زنای زبان سخن گفتن، زنای دست لمس کردن و گرفتن و زنای پا قدم نهادن است».<sup>۲۰۴</sup>

کلبی می‌گوید: لمم به دو صورت است:

۱. هر گناهی که خداوند در دنیا «لمم» برای آن تعیین نکرده و در آخرت هم مجازاتی برای آن ذکر نکرده است. این گناهان به وسیله‌ی نمازهای پنج‌گانه پاک می‌شوند، اگر بنده مرتکب کبیره یا کارهای زشت نشده باشد.

۲. لمم گناه کبیره‌ای است که بنده‌ی مسلمان مرتکب آن می‌شود، اما از آن توبه می‌نماید.

سعید بن مسیب می‌گوید: هر گناهی که به قلب خطور کند.

حسین بن فضل، می‌گوید: لمم، نگاه غیر عمد است که آمرزیده می‌شود، اما اگر دوباره بنگرد، لمم نیست، بلکه گناه است، عطاء از ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «إِنْ تَغْفِرَ اللَّهُمَّ تَغْفِرْ جَمًّا وَ أَيْ عَبْدَ لَكَ لَا أَلْمًا». «پروردگارا! اگر گناهان را می‌آمرزی، همه‌ی آن‌ها را بآمرز (ریز و درشت)، زیرا کدامین یک از بندگان هست که به گناه نزدیک نشده باشد».<sup>۲۰۵</sup>

گروه سوم معتقدند که «لمم» گناهانی است که در دوران جاهلیت و قبل از اسلام مرتکب شده‌اند و خداوند آنان را در این زمینه مؤاخذه نمی‌کند. مشرکین به مسلمانان می‌گفتند: «شما تا دیروز با ما همین کارها (معصیت) را مرتکب می‌شدید». پس خداوند آیه‌ی مذکور را نازل کرد. این نظر زید بن ثابت و زید بن اسلم است.

اما نظر جمهور صحیح است. منظور از «لمم» گناهان صغیره هستند؛ مثل، نگاه به نامحرم، اشاره و چشمک زدن، بوسه و... این نظر جمهور صحابه و علمای پس از آنان است. ابوهریره، عبدالله بن مسعود، ابن عباس، مسروق و شعبی بر این معتقد هستند. این سخن با سخن قبلی ابوهریره و ابن عباس که می‌گفتند: «کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، اما آن را تکرار نمی‌کند»، منافاتی ندارد. چون ممکن است «لمم» شامل هر دو مورد شود و آن‌گونه که «کلبی» معتقد است، به دو صورت باشد. یا این که ابوهریره و ابن عباس کسی را که یک بار مرتکب گناه کبیره شود و بر آن اصرار نورزد و تنها یک بار لغزش از او سر زده باشد، به عنوان لمم به شمار می‌آورند و هنگامی جرم آن شدت می‌یابد و به گناه کبیره تبدیل می‌شود که بارها تکرار شود. این نشانه‌ی فهم عمیق و علم دقیق صحابه علیهم‌السلام می‌باشد. بدون شک خداوند یک بار،

<sup>۲۰۴</sup> در صحیح مسلم ۲۶۵۷ و ۲۱.

<sup>۲۰۵</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۳۲۸۰ و حاکم ۴۶۹/۲ و بنوی ۴۱۹۰ آن را روایت کرده‌اند.

دو بار، سه بار، از بنده‌ی خود در می‌گذرد، اما کسی که گناه عادت او شود و آن را بارها تکرار نماید، باید از عذاب الهی هراسان و بیمناک شود. حکایات و روایات بر جای مانده از گذشته بر این نکته دلالت می‌کند. روایت می‌کنند که سارق را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند، دستور داد که دستش را قطع کنند، گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا سوگند این اولین بار است که دزدی می‌کنم. حضرت علی گفت: دروغ می‌گویی! پس از آن که دستش را قطع کردند، از او پرسید راستش را بگو، این چندمین بار است که دزدی می‌کنی؟ گفت: چندین بار. حضرت علی گفت: راست می‌گویی، خداوند به خاطر اولین بار کسی را مؤاخذه نمی‌کند. پس اولین گناه، اگر چه «لم» نباشد، اما شبیه آن است. پس دو روایتی که از ابوهریره و ابن عباس، روایت شده‌اند، با هم منافاتی ندارند، بلکه در راستای یکدیگر هستند. والله اعلم.

در لفظ «لم» به نوعی معنای نزدیک شدن و گاه‌گاهی در آستانه‌ی چیزی قرار گرفتن، نهفته باشد. «أَلَمْ يَكْذِبْ». «به آن نزدیک شد». اما مرتکب آن نشد. بر همین اساس، بوسه، ایما و اشاره را لم می‌نامند، زیرا مقدمه‌ی ورود به مابعد آن است. می‌گویند: «فَلَانٌ لَا يَزُورُنَا إِلَّا لَمًّا». «فلانی گاه‌گاهی به ما سر می‌زند». پس معنی این کلمه به هر دو صورتی که صحابه آیه را با آن تفسیر کرده‌اند، درست می‌باشد و در این آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ». منظور این نیست که از «لم» اجتناب نمی‌ورزند، زیرا در این صورت تعریف و تمجید از آنان، به سبب اجتناب نکردن از «لم» خواهد بود و این غیرممکن است، بلکه «لم» از مضمون و معنی و مفهوم جمله مستثنی شده است. از ساختار و سیاق کلام چنین بر می‌آید که مردم به دو گروه نیکوکار و بدکار تقسیم می‌شوند و هر کدام را بر اساس نیکی‌ها و بدی‌هایشان محاکمه می‌کند. سپس در وصف نیکوکاران می‌فرماید که از گناهان کبیره و کارهای زشت اجتناب می‌کنند؛ یعنی، تنها کسانی نیکوکار هستند و پاداش نیکی خود را دریافت می‌دارند و از عذاب الهی رها می‌شوند که از گناه کبیره و کارهای زشت پرهیز کرده باشند. پس مستثنی کردن «لم» مناسب است، اگر چه جزء گناهان کبیره محسوب نمی‌شود، اما در هر صورت از جنس گناه و کارهای زشت است.

قاعده‌ی مستثنای منقطع این است که در جنس مستثنی‌منه بگنجد، اگر چه جزء خود آن نباشد و لفظ مستثنی‌منه شامل آن نشود؛ مثل، «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا». «آنان در آن جا گفتار پوچ و بیهوده‌ای نمی‌شنوند، جز درود و سلام را».



«سلام» در جنس کلام که شامل لغو و سلام است، جای دارد. در آیه‌ی زیر: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾. «در آن جا نه (هوای) خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارایی می‌نوشند، مگر آب جوشان و سوزان و زردابه و خونابه‌ی (دوزخیان)». <sup>۲۰۷</sup> «حمیم و غساق» در جنس چشیدنی‌ها و نوشیدنی‌ها جای دارند و می‌توان در مورد آیه‌ی اول چنین گفت: در بهشت جز درود و سلام چیز دیگری نمی‌شنوند و آیه‌ی دوم: در دوزخ جز آب داغ و خونابه‌ی دوزخیان چیزی نمی‌نوشند.

در این جا فردی از افراد یک جنس را صراحتاً مشخص کرده است تا نفی آن به صورت صریح و مشخص باشد، نه به صورت عموم که مختص نمودن این فرد به آن راه می‌یابد.

در آیه‌ی ﴿مَا كُنْمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾. «آگاهی نسبت بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند». <sup>۲۰۸</sup> می‌بینیم که «ظن» در محدوده‌ی درک و شعوری قرار دارد که جنس علم و ظن به شمار می‌رود.

نکته‌ی ظریف‌تر از این، داخل شدن مستثنای منقطع در معنی و مفهومی است که سیاق کلام با لازمه‌ی خود آن را به ما می‌فهماند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. «و با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند». <sup>۲۰۹</sup> مفهومی که سیاق کلام به ما ارائه می‌دهد، این است که: ازدواج با زنانی که پدران آنها را به ازدواج خود درآورده‌اند، سبب عقوبت و مجازات خواهد شد، مگر مواردی که قبل از حکم تحریم صورت گرفته باشد، که مورد عفو قرار می‌گیرد. و نیز آیه‌ی زیر ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. «خداوند بر شما حرام نموده است» که دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آن چه گذشته است». <sup>۲۱۰</sup> اگر منظور مواردی است که در شریعت‌های پیشین صورت گرفته است، در این صورت از قُبْح و زشتی‌ای که از این تحریم و مذمت فاعل آن برداشت می‌شود، مستثنی شده است و گفتن عبارت زیر در این جا مناسب است: «الا ما قد سلف»، مگر آن چه گذشته است.

۲۰۷. نساء/۲۵-۲۴.

۲۰۸. نساء/۱۵۷.

۲۰۹. نساء/۲۲.

۲۱۰. نساء/۲۳.

اما آیهی: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾. «آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین، نخواهند چشید».<sup>۴۱۱</sup> این استثنا برای تأکید بر دوام و پایداری زندگی و عدم مرگ و نابودی است. نفی عام در ابتدای آیه را به منزله‌ی قیدی قرار می‌دهد که هیچ استثنایی به آن راه ندارد، زیرا اگر استثنایی در آن راه داشت، ذکر آن شایسته‌تر از آن بود که عبارت به ساختار استثنای منقطع بیان شود، پس این استثنا به منزله‌ی تأکید و تصریح به حفظ عمومیت (حکم) است و این مسأله در هر مستثنای منقطعی جاری است.

کلمه‌ی «أو» در آیه‌ی زیر به این موضوع نزدیک می‌باشد: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾. «پس از آن، دل‌های شما سخت شد، هم‌چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ».<sup>۴۱۲</sup> و آیه‌ی ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾. «و او (یونس) را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم».<sup>۴۱۳</sup> «أو» بر آن تصریح می‌کند که در آیه‌ی اول، منظور حقیقت است نه مبالغه، یعنی اگر قلب آنان از سنگ سخت‌تر نباشد، بدون شک به اندازه‌ی سنگ سخت می‌باشد. در آیه‌ی دوم نیز، یعنی: اگر تعداد آنان از صد هزار بیشتر نباشد، بدون شک از آن کمتر نخواهد بود. پس «أو» برای تأکید بر عدد صد هزار است و برای مبالغه نیست. والله اعلم.

### گناهان کبیره کدامند؟

سلف صالح در مورد بر شمردن گناهان کبیره اختلاف نظر دارند، اما نظرات آنان دور از یکدیگر نیست و با هم منافاتی ندارند.

در صحیح بخاری و مسلم از حدیث شعبی به روایت از عبدالله بن عمرو آمده است که پیامبر خدا فرمود: «الْكَبَائِرُ: الْأَشْرَافُ بِاللَّهِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ الْبَيْعُ الْغَمُوشُ». «گناهان کبیره: شرک به خداوند، نافرمانی از والدین، قتل و سوگند دروغ است».<sup>۴۱۴</sup>

عبدالرحمن بن ابی بکره از پدرش روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «أَلَا أَبْغِزُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟ - ثَلَاثًا - قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْأَشْرَافُ بِاللَّهِ وَ عُقُوقُ

<sup>۴۱۱</sup>. دخان/۵۶.

<sup>۴۱۲</sup>. بقره/۷۴.

<sup>۴۱۳</sup>. صافات/۱۴۷.

<sup>۴۱۴</sup>. بخاری ۶۶۷۵ احمد ۲۰/۱۲، ترمذی ۳۰۲۴ و نسایی ۸۹/۷.

الْوَالِدَيْنِ - وَ جَلَسَ وَ كَانَ مُكْتَئِبًا - فَقَالَ الْآ وَ قَوْلُ الزُّورِ، فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ». «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره با خبر نسازم - سه بار ایسن سؤال را تکرار کرد - گفتند: آری، آگاهمان ساز، ای رسول خدا. گفت: شرک به خداوند و نافرمانی از والدین و در حالی که تکیه داده بود، نشست و گفت: هان و شهادت دروغ و پیوسته این را تکرار کرد، تا جایی که ما گفتیم: ای کاش سکوت اختیار می‌کرد».<sup>۴۱۵</sup>

در حدیث صحیحی از ابووائل به روایت از عمرو بن شرحبیل و او نیز از عبدالله بن مسعود، آمده است که: «از رسول خدا ﷺ پرسیدم: «أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ، قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَ هُوَ خَلَقَكَ قَالَ: قُلْتُ ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تَقْتُلَ وَ لَكَ عَاقِبَةٌ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ، قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ قَالَ: أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصْدِيقَ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾. «پرسیدم ای رسول خدا، کدامین گناه بزرگ‌تر است، گفت: برای خدایی که تو را آفریده است، شریک و هم‌تا قرار دهی. گفتیم: سپس چه گناهی؟ گفت: فرزندی را بکشی از ترس این که مباد با تو روزی خورد. گفتیم: سپس چه گناهی؟ گفت: این که با زن همسایه‌ات زنا کنی. پس خداوند در تصدیق پیامبر ﷺ ایسن آیه را نازل کرد:»<sup>۴۱۶</sup> «و کسانی هستند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که خداوند خونس را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند، مگر به حق و زنا نمی‌کنند».<sup>۴۱۷</sup>

در صحیح بخاری و مسلم از حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ گفت: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: الشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَ السَّحَرُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ التَّوَلَّى يَوْمَ الزَّخْفِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ». «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید. پرسیدند: ای رسول خدا آن هفت گناه کدامند؟ گفت: شرک به خدا، سحر و جادو، کشتن کسی که خداوند خونس را حرام کرده است، مگر به حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان کارزار، تهمت به زنان مؤمن و بی‌خبر از هرگونه آلودگی».<sup>۴۱۸</sup>

<sup>۴۱۵</sup> بخاری ۵۹۷۷، مسلم ۸۷ و ترمذی ۲۳۰۲.

<sup>۴۱۶</sup> بخاری ۴۴۷۷، مسلم ۱۴۲ و ترمذی ۳۱۸۲ و نسائی ۸۹/۷ و احمد ۴۳۴/۱ آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۴۱۷</sup> فرقان/۶۸.

<sup>۴۱۸</sup> بخاری ۶۸۵۷ و مسلم ۸۹ و ابوداود ۲۸۷۴ و بیهقی ۷۶/۹ آن را روایت کرده‌اند.

شعبه بن سعد از ابراهیم این گونه روایت می کند: شنیدم که حمید بن عبدالرحمن از عبدالله عمرو<sup>۲۱۹</sup> روایت می کند که پیامبر خدا ﷺ گفت: «مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَايِرِ: أَنْ يَسُبَّ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ. قَالُوا: وَكَيْفَ يَسُبُّ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَ يَسُبُّ أُمَّهُ، فَيَسُبُّ أُمَّهُ». «از بزرگ ترین گناهان کبیره این است که: کسی به پدر و مادرش ناسزا بگوید. گفتند: چگونه کسی به والدین خود ناسزا می گوید؟ گفت: به پدر و مادر کسی ناسزا می گوید و او نیز به پدر و مادرش ناسزا می گوید».<sup>۲۱۹</sup>

ابوهریره از پیامبر خدا ﷺ روایت می کند که گفت: «أَنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَايِرِ: اسْتِطَالَةَ الرَّجُلِ فِي عَرْضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِغَيْرِ حَقٍّ». «از بزرگ ترین گناهان کبیره این است که: کسی به ناحق نسبت به آبرو و حیثیت برادر مسلمانش گستاخی کند».<sup>۲۲۰</sup>

عبدالله بن مسعود<sup>۲۲۱</sup> می گوید: «أكبر الكبائر: الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَالْقَنَاطُ مِنْ رَحْمَتِهِ وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ». «بزرگ ترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک به خدا، خود را از مکر خدا در امان یافتن، ناامیدی و یأس از رحمت خدا».

سعید بن جبیر می گوید: مردی درباره ی گناهان کبیره از ابن عباس پرسید: «آیا گناهان کبیره هفت مورد هستند؟ گفت: به هفت صد مورد نزدیک ترند، اما هیچ گناهی با طلب مغفرت نمودن، به صورت کبیره باقی نمی ماند و هیچ گناهی هم با اصرار بر آن صغیره و کوچک نمی ماند». و گفت: «هر چیزی که به سبب آن از خدا نافرمانی شود، کبیره محسوب می شود و هر کس چنین کند، پس باید طلب مغفرت نماید، زیرا خداوند از امت اسلامی کسی را برای همیشه در دوزخ نگاه نمی دارد، مگر کسی که مرتد شود یا فریضه و واجبی را انکار نماید یا قَدَرِ الهی را تکذیب کند».

عبدالله بن مسعود<sup>۲۲۲</sup> می گوید: «هر چه خداوند از ابتدای سوره ی نساء تا آیه ی زیر از آن نهی کرده است، گناه کبیره محسوب می شود». «إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَايِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». «اگر از گناهان کبیره ای پرهیزید که از آن نهی شده اید، گناهان صغیره ی شما را از شما می زداییم».<sup>۲۲۱</sup>

علی بن ابی طلحه می گوید: هر گناهی که به آتش دوزخ، خشم، غضب، لعنت و عذاب ختم می شود، گناه کبیره است.

<sup>۲۱۹</sup>. بخاری ۵۹۷۳ و مسلم ۹۰ آن را روایت کرده اند.

<sup>۲۲۰</sup>. حدیث صحیح ابوداود، ۴۸۷۷ و بزار ۳۵۶۹ و ۳۵۷۰ به سندهایی که یکدیگر را تقویت می کنند روایت کرده اند.

<sup>۲۲۱</sup>. نساء، ۳۱.

ضحاک می‌گوید: گناه کبیره، گناهی است که خداوند برای آن در دنیا «حد» و در آخرت، عذاب، مشخص کرده است. حسین بن فضل می‌گوید: هر گناهی که خداوند آن را در قرآن «کبیر» یا «عظیم» نامیده است؛ از جمله: ﴿إِنَّهُ كَانَ حُبًّا كَبِيرًا﴾. «بی‌گمان چنین کاری، گناه بزرگی است». <sup>۴۲۲</sup> ﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾. «بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است». <sup>۴۲۳</sup> و ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. «واقعاً شرک ستم بزرگی است». <sup>۴۲۴</sup> و ﴿إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ﴾. «واقعاً نیرنگ شما بزرگ است». <sup>۴۲۵</sup> و ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾. «سبحان الله، این بهتان بزرگی است». <sup>۴۲۶</sup> و ﴿إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾. «این کار در نزد خدا (گناهی نابخشودنی و) بزرگ است». <sup>۴۲۷</sup> مالک بن مغول می‌گوید: گناهان کبیره، گناهان اهل بدعت و گناهان صغیره، گناهان پیروان سنت پیامبر ﷺ هستند.

منظور او این است که بدعت از گناهان کبیره می‌باشد و بزرگ‌تر از گناهان کبیره‌ی اهل سنت (سنت) به شمار می‌رود. گناهان کبیره‌ی پیروان سنت پیامبر ﷺ به نسبت بدعت‌ها، گناه صغیره به شمار می‌روند و مفهوم سخن بعضی از سلف صالح همین است، آن‌جایی که می‌گویند: بدعت محبوب‌تر از گناه در نزد ابلیس است، زیرا شخص به فکر توبه از بدعت نمی‌افتد، اما از گناه توبه می‌کند.

گروهی نیز می‌گویند: صغیره گناهی است که در دنیا «حد» و در آخرت «عذاب» برای آن مشخص نشده است، اما کبیره گناهی است که این دو مورد به آن تعلق می‌گیرند.

هر گناهی که در دنیا برای آن «حد» و مجازات شرعی مشخص شده باشد؛ مثل: زنا، شراب‌خواری، دزدی و تهمت زنا، یا هر گناهی که تهدید اخروی به دنبال داشته باشد؛ مثل: خوردن اموال یتیمان، نوشیدن از ظرف‌های نقره و طلا، خودکشی، خیانت در امانت و... گناه کبیره به شمار می‌رود. ابن عباس رضی الله عنه درست می‌گوید: «گناهان کبیره به هفت صد نزدیک‌ترند تا به هفت».

<sup>۴۲۲</sup>. نساء/۲.<sup>۴۲۳</sup>. اسراء/۳۱.<sup>۴۲۴</sup>. لقمان/۱۲.<sup>۴۲۵</sup>. یوسف/۲۸.<sup>۴۲۶</sup>. نور/۱۶.<sup>۴۲۷</sup>. احزاب/۵۳.

### نیکی ها شفاعت می کنند

نکته ای که باید به آن اشاره کرد، این است که شرم، حیا، خوف از خدا و بزرگی و خطرناک دانستن گناه کییره، آن را در محدوده ی گناهان صغیره قرار می دهد و بی حیایی، بی توجهی، عدم خوف از خداوند و سبک شمردن گناه صغیره، آن را در محدوده ی گناهان کییره و چه بسا در بالاترین حد آن قرار می دهد.

سرچشمه ی این امر به قلب برمی گردد و افزون بر عمل صرف و مجرد است و هر کس می تواند به این نکته در خود و دیگران پی ببرد.

هم چنین کسانی که خدا را دوست دارند و احسان و نیکی های فراوان دارند، بیشتر از دیگران مورد عفو و مغفرت الهی قرار می گیرند.

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گفت: حضرت موسی علیه السلام لوحه های تورات را که کلام خدا در آن بود و موسی با دست خود نوشته بود، بر زمین می کوبد و آن ها را می شکند، ریش هارون را که او هم پیامبری مثل خودش بود، به چنگ می گیرد، بر چشم ملک الموت سیلی می زند و آن را از حدقه در می آورد، در شب اسراء پروردگارش را که حضرت محمد را بر او برتری داده است، سرزنش می کند، اما خداوند بلند مرتبه همه ی این موارد را نادیده می گیرد، او را دوست و گرامی می دارد، زیرا در برابر سرسخت ترین دشمن خدا موضع گیری بزرگی اتخاذ نموده، فرمان خدا را اجرا و مأموریت شان را به انجام رسانده و دوامت «قبط» و «بنی اسرائیل» را از بندگی و بردگی فرعون رهایی داده است. پس همه ی آن موارد در برابر این خوبی ها، همانند قطره ی سیاهی در دریاست.

حضرت یونس علیه السلام مقام و موضع گیری هایی چون موسی نداشت، یک بار کج خلقی می کند و خشم خدا را بر می انگیزد، خداوند او را در شکم ماهی زندانی می کند و همانند موسی از او چشم پوشی نمی کند.

تفاوت بسیاری است بین کسانی که مرتکب گناهی می شوند و نیکی هایی ندارند که شفیع آنان شوند و کسانی که گناهی انجام می دهند، اما نیکی هایشان از هر طرف شفیع آنان می شوند.

وَإِذَا الْحَبِيبُ أَتَى بَدَذْبٌ وَاحِدٌ      جَاءَتْ حَاسِنَةٌ بِأَلْفٍ شَفِيعٍ  
«اگر محبوب گناهی مرتکب شود، نیکی هایش هزار شفیع برای او پیش می کشند».

اعمال نیک، در نزد پروردگار، برای شخص شفاعت می کنند و به هنگام سختی ها او را به یاد خدا متذکر می شوند. خداوند درباره ی یونس علیه السلام می فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ

كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٤٢٨﴾. «اگر او قبلاً از زمهری پرستشگران نمی‌بود، او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند».<sup>۴۲۸</sup>

فرعون نیز چون گذشته‌ی نیکویی نداشت که برای او شفاعت کند، هنگامی که می‌گفت: ﴿أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ﴾. «ایمان آوردم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند».<sup>۴۲۹</sup> جبرئیل علیہ السلام در پاسخ او گفت: ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾. «ایا اکنون (ایمان می‌آوری) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمهری تباہکاران بودی».<sup>۴۳۰</sup>

بنابراین کسی که نیکی‌هایش بر بدی‌هایش برتری یابد، رستگار می‌شود و عذاب نمی‌بیند و به سبب نیکی‌هایش، بدی‌هایش نادیده گرفته می‌شوند، پس گناهان کسی که موحد و یکتاپرست است، بر خلاف مشرک، آمرزیده می‌شوند، زیرا به آن چه خدا دوست دارد، اقدام نموده است، آن چه که مغفرت و گذشت پروردگار را اقتضا می‌کند. در حالی که مشرک این‌گونه نیست. هر اندازه توحید شخص کامل‌تر باشد، به همان اندازه نیز مغفرت پروردگار برای او کامل خواهد بود. هر کس خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ شریکی برای او قرار نداده باشد، همه‌ی گناهانش را می‌آمرزد و او را به سبب آن عذاب نخواهد داد.

من نمی‌گویم که هیچ موحدی وارد دوزخ نمی‌شود، بلکه بسیاری از آنان به سبب گناهانشان به دوزخ می‌روند و به اندازه‌ی آن عذاب می‌چشند و سپس از آن خارج می‌شوند. اگر کسی به مطالب گذشته دقت کند، می‌بیند که این دو مسئله با هم منافات ندارند.

با توجه به نیاز شدید به این موضوع و بیان عظمت آن، بیشتر درباره‌ی آن توضیح می‌دهیم:

باید بدانیم که پرتو افشانی «لا اله الا الله» غبار و ابرهای تیره‌ی گناهان را می‌زداید و این به شدت و ضعف آن بستگی دارد. اهل توحید، با توجه به شدت و ضعف آن نور، از درجات متفاوتی برخوردار هستند.

گروهی نور «لا اله الا الله» در دل‌هایشان چون خورشید درخشان است.  
گروهی نورش در دل‌هایشان چون ستاره‌ی درخشانی است.  
گروهی نورش در دل‌هایشان چون مشعل بزرگی است.

<sup>۴۲۸</sup> صافات/ ۱۴۴-۱۴۳.

<sup>۴۲۹</sup> یونس/ ۹۰.

<sup>۴۳۰</sup> یونس/ ۹۱.

و گروهی نیز نورش در دل هایشان چون چراغی پر نور و گروهی نیز هم چون چراغی کم نور است.

بنابراین این نورها در روز قیامت، در طرف‌های راست آنان و در پیش رویشان، به مقدارهای مختلف، بر حسب شدت و ضعف نور «لا اله الا الله» در دل هایشان از نظر علمی، معرفت و احوال ظاهر می‌شود.

هر اندازه این نور درخشان‌تر باشد، شبهات و شهوات بیشتری را می‌سوزاند و به جایی خواهد رسید که با هر شبهه و شهوت و گناهی برخورد کند، آن را می‌سوزاند. این وضعیت کسی است که در توحیدش صادق باشد و هیچ گونه شریکی برای خداوند قرار ندهد. پس هر گناه و شهوت و شبهه‌ای را که به آن نزدیک شود، می‌سوزاند. آسمان ایمانش در برابر راهزنان حسناش محافظت می‌شود و راهزنان جز به هنگام غفلت، که انسان را در برابر آن گریزی نیست، نمی‌توانند به اموالش دست یابند، اما هرگاه بیدار شود، اموال دزدیده شده‌اش را از راهزنان باز می‌ستانند، یا با کسب و کار بیشتر، اموالی بیشتر از آن را به دست می‌آورد، برخوردش با دزدان و راهزنان جن و انس پیوسته چنین است، او کسی نیست که در صندوقش را بگشاید و به آن پشت کند.

توحید تنها آن نیست که بنده‌ای اعتراف کند که خالق جز الله وجود ندارد و خداوند پروردگار و مالک همه چیز است؛ آن گونه که مشرکین بت پرست نیز به آن اقرار می‌کردند، بلکه توحید باید در بردارنده‌ی محبت خدا، خضوع و فروتنی در برابر او، اطاعت مطلق و اخلاص کامل در عبادت باشد و شخص در همه‌ی گفتار، کردار، اعمال، منع، عطا، حب و بغض رضایت خداوند را در نظر داشته باشد، مواردی که شخص را از انگیزه‌های گناه و اصرار بر آن باز می‌دارد و هر کس این نکته را دریابد، معنی و مفهوم حدیث زیر را به خوبی درک می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». «خداوند آتش دوزخ را حرام نموده است بر کسی که لا اله الا الله بگوید و هدفش خالصانه رضایت خدا باشد». <sup>۳۲۱</sup> و نیز «لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «کسی که بگوید لا اله الا الله وارد دوزخ نمی‌شود». <sup>۳۲۲</sup>

و احادیث دیگری از همین قبیل که بر بسیاری از مردم سخت و دشوار می‌نماید،

<sup>۳۲۱</sup> بخاری ۴۲۵ و مسلم ۲۶۳ آن را از عثمان بن مالک روایت کرده است.

<sup>۳۲۲</sup> مسلم ۹۱ و ۱۴۸ از ابن مسعود با عبارت زیر آن را روایت کرده است: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مَثَقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ».



تا جایی عده‌ای این احادیث را منسوخ می‌دانند و معتقدند که این احادیث قبل از نزول اوامر و نواهی و شکل‌گیری قوانین شریعت گفته شده‌اند.

پیامبر خدا ﷺ این را حاصل از اقرار و اعتراف زبانی تنها نمی‌داند، زیرا این خلاف دین اسلام است. منافقین «لا اله الا الله» را بر زبان می‌آورند، اما با این وجود، به همراه منکرین آن، در پایین‌ترین درجات دوزخ جای دارند. پس باید قول زبان با قول قلب همراه باشد. قول قلب متضمن معرفت «لا اله الا الله»، تصدیق آن و شناخت حقیقت‌های نهفته در آن است، از جمله: نفی و اثبات و شناخت حقیقت الوهیتی که برای غیر خدا نفی می‌شود و تنها مختص اوست و اثبات آن برای غیر «الله» غیرممکن است و محقق شدن این معانی در قلب به صورت علمی، عملی، معرفت، یقین و احوال که همه‌ی این موارد آتش دوزخ را بر گوینده‌ی «لا اله الا الله» حرام می‌کنند. هر گفته‌ای که خدا و پیامبر ﷺ اجر و پاداش بر آن مترتب ساخته‌اند، گفته‌ای است که کامل و دارای همه‌ی شرایط باشد؛ مثل: «مَنْ قَالَ فِي يَوْمٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ مِثْلَ مَرَّةٍ حُطَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ - أَوْ غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ - وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ». «هر کس صد بار در روز بگوید: سبحان الله و بحمده خطاهایش از بین می‌روند - یا گناهانش آمرزیده می‌شوند، اگر چه به اندازه‌ی کف روی دریا باشند».<sup>۳۳</sup> مسلماً این پاداش بر یک گفتار و سخن ظاهری مترتب نمی‌شود.

آری، کسی که این عبارت‌ها را بر زبان آورد، اما از معنی و مفهوم آن غافل باشد، در آن تأمل نکند و قلبش همراه و هم‌صدا با زبانش نباشد و ارزش و حقیقت آن را نداند، اما با گفتن آن در پی اجر و ثواب باشد، به اندازه‌ی نیت قلبیش خطاهایش زدوده می‌شوند، زیرا ارزش و برتری اعمال بر حسب شکل ظاهری و کمیت آن نیست، بلکه بر حسب نیت و حضور قلب برتری می‌یابند. چه بسا دو عمل از لحاظ شکل ظاهری مساوی و یکسان باشند، اما ارزش آن دو از زمین تا آسمان با هم تفاوت داشته باشد. یا دو نفر در یک صف به نماز ایستند، اما نمازشان از زمین تا آسمان با هم تفاوت داشته باشد.

حقیقت‌های حاصل شده در دل آن کسی که صد نفر را کشته بود، بسی جای تأمل است و او را از حرکت به سوی شهر نیکان باز نداشت، بلکه او را بر آن داشت که در آخرین لحظات عمرش با حالت سینه‌خیز نیز به حرکتش ادامه دهد. این مسئله‌ای دیگر و ایمانی دیگر است و بدون شک او را به شهر نیکان ملحق می‌کنند و

<sup>۳۳</sup> بخاری ۶۴۰۵، مسلم ۲۶۹۱، مالک ۲۰۹/۱ و بغوی ۱۲۶۲ از ابوهیرة آن را روایت کرده‌اند.

از اهاالی آن به شمار می آورند.

هم چنین آن زن بدکاره ای که سگی را دید که از شدت تشنگی به خود می پیچد و در آن هنگام که هیچ وسیله و یآوری نداشت و هیچ کسی هم در آن جا نبود تا به خاطر ریا و خودنمایی کاری کند، اما در دلش حالتی ایجاد شد که او را بر آن داشت تا خود را به خطر بیندازد و در چاه آب پایین برود و کفش خود را پر از آب نماید، سپس کفش پر از آب را بر دهان بگیرد و از چاه بالا بیاید و در برابر مخلوقی که مردم عادت به زدن آن دارند، تواضع و فروتنی نماید و کفش را با دست خود بگیرد تا سگ به راحتی آب بخورد، بدون این که منتظر تشکر و پاداشی از طرف آن باشد، نور این مقدار از توحید، تمامی کردار ناپسند آن زن بدکاره را سوزاند و مورد مغفرت الهی قرار گرفت.

همه ی اعمال و صاحبانشان در نزد خدا این گونه هستند و انسان های غافل، از این اکسیر و کیمیای واقعی بی خبرند، اکسیری که اگر ذره ای از آن برکوهی از مس اعمال نهاده شود، آن را به طلای خالص تبدیل خواهد کرد.

### مقام و منزلت بالاتر، بیداری بیشتر

گفتیم که محبوبان و اولیای خدا از آمرزش ویژه ی برخوردار هستند که دیگران از آن بهره مند نمی باشند. حال اگر کسی بگوید: این سخن درست است، زیرا حکمت، بخشش و احسان خداوندی چنین چیزی را اقتضا می کند، اما درباره ی عقوبت و مجازات دو چندانی که در صورت ارتکاب جرم و گناه برای افرادی در نظر گرفته شده است، چه خواهید گفت؟ آن جایی که خداوند می فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾. «ای همسران پیغمبر، هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود، کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود». <sup>۳۴</sup> و نیز می فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا \* إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾. «اگر ما تو را استوار و پابرجای نمی داشتیم، دور نبود که اندکی بدانان بگرایی، در این صورت عذاب دنیا و آخرت را چندین برابر به تو می چساندیم، سپس در برابر ما یار و یآوری نمی یافتی». <sup>۳۵</sup> و می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

<sup>۳۴</sup> احزاب/۳۰.

<sup>۳۵</sup> اسراء/۷۴-۷۵.

الْوَتَيْنِ ﴿۱﴾. «اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌یست، ما دست راست او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم».<sup>۴۳۶</sup>

این در حالی است که خداوند او را از کوچک‌ترین گرایشی به سوی دشمنان و دروغ بستن بر خدا، در پناه خود گرفته است. اما افراد بی‌شماری هستند که به سوی دشمنان گرایش پیدا کرده و از طرف خود دروغ‌هایی بر خدا بسته‌اند، اما خداوند آنان را به حال خود گذاشته و به آنان توجهی نکرده است، مانند اهل بدعت، آن کسانی که در اسماء، صفات و دین پروردگار دروغ‌هایی بر او بسته‌اند. داستان یونس علیہ السلام در این زمینه نیز صادق است، زیرا خداوند او را به سبب آن که یک بار بر قومش خشمگین شد، در شکم ماهی زندانی کرد و آدم، ابوالبشر، نیز به سبب یک لقمه از بهشت رانده شد.

در پاسخ این سؤال باید گفت: این مطلب نیز صحیح است و با مورد قبل هیچ منافاتی ندارد، زیرا بنده‌ای که نعمت الهی بر او کامل شده و به صورت ویژه مورد توجه قرار گرفته و نعمت‌هایی که دیگران از آن محرومند، به او ارزانی شده است و به صورت ویژه مورد اکرام و گرامیداشت قرار گرفته و مقام قرب الهی به او بخشیده شده است و به عنوان ولی و محبوب خداوند به شمار رفته است، این وضعیت ویژه اقتضا می‌کند که جایگاه و منزلت ویژه‌ی خود را حفظ کند و آن را از کوچک‌ترین عوامل اخلال‌گر و بازدارنده محافظت نماید. پس به سبب توجه ویژه‌ی خداوند به او و برگزیده شدن او بر دیگران، حقوق پروردگار و سید و سرورش نیز بر او بیشتر خواهد بود و چیزهایی بیشتر از دیگران از او خواسته می‌شود. پس هرگاه غفلت ورزد و برخلاف مقتضای رتبه و درجه‌اش عمل نماید، به سبب مواردی توبیخ می‌شود که بیگانگان و اغیار به سبب آن توبیخ نخواهند شد. با این وجود، گذشت و مغفرتی که شامل او می‌شود، شامل حال دیگران نخواهد شد و این دو مورد درباره‌ی او صادق هستند.

در قوانین شریعت نیز این امر صادق است، زیرا اگر فردی که از نعمت ازدواج بهره‌مند شده است، مرتکب زنا شود، حکم او سنگسار است، اما حکم کسانی که از نعمت ازدواج محروم مانده‌اند، صد ضربه‌ی تازیانه می‌باشد.

پاک و منزّه است خدایی که همه‌ی جهانیان در زمینه‌ی خلق، امر، پاداش و مجازات مات و مبهوت حکمتش هستند و گواهی می‌دهند که او احکم الحاکمین

است.

لله سرّ تحت كلّ لطيفة فَأَخَوِ الْبَصَائِرَ غَائِضٌ يَتَمَلَّقُ  
 خداوند در ماورای هر نکته‌ی لطیفی سر و رازی نهفته دارد و بندگان با بصیرت،  
 در آن دریا شناورند و ثنای او گویند».

## انواع محرمات

هیچ بنده‌ای شایستگی اسم «تائب» را نمی‌یابد، مگر آن که از همه‌ی انواع محرمات رهایی یابد. انواع محرمات دوازده مورد هستند که در قرآن به آن‌ها اشاره شده است: شرک، کفر، نفاق، فسق، عصیان، اثم، عدوان، فحشاء، منکر، بغی، سخن گفتن بر خدا بدون علم و آگاهی، پیروی از راه و روش غیر مؤمنان. مدار و محور هر آن چه که خداوند آن را حرام نموده است، پیرامون این دوازده مورد است و نهایت همه‌ی جهانیان همان است، مگر پیروان پیامبران الهی. ممکن است بسیاری از این موارد در کسی جمع شده باشند و در دیگری یک یا دو مورد وجود داشته باشد. ممکن است فرد از وجود این موارد در خودش آگاه باشد و ممکن است در بی‌خبری به سر ببرد.

توبه‌ی نصوح، با رهایی از هر کدام از این موارد و مصونیت یافتن و پرهیز از انجام آن‌ها صورت می‌پذیرد تنها کسی می‌تواند از آن رهایی یابد که آن را به خوبی شناخته باشد.

هر کدام از این موارد را بیان می‌کنیم و به وجوه اشتراک و افتراق در آن‌ها اشاره می‌کنیم تا حد و مرز، چهار چوب و حقیقت هر کدام مشخص شود. از خدا طلب توفیق می‌نماییم، ولا حول ولا قوة الا بالله.

این فصل از سودمندترین فصل‌های این کتاب است و بندگان بیشتر از هر چیز دیگری به آن نیاز دارند.

## کفر

کفر دو نوع است: کفر اکبر و کفر اصغر.

کفر اکبر سبب جاودانگی در آتش دوزخ خواهد شد.

کفر اصغر شخص را مستحق تهدید و وعید می‌نماید، اما سبب جاودانگی در آتش دوزخ نخواهد شد. حدیث می‌فرماید: «اَثَانِي فِي اَمْتِي، هُمَا يَهَيَا كُفْرًا: الطَّغْنُ فِي

النَّسَبِ وَ النِّيَاحَةِ». «دو چیز در میان اتم سبب کفر می‌شوند: بدگویی و افترا در نسب و شیون و نوحه‌سرایي کردن».<sup>۴۳۷</sup> و نیز می‌فرماید: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ». «هر کس نزد کاهن و فالگیر برود و گفته‌هایش را باور کند، به آن چه که خدا بر محمد نازل کرده است، کفر ورزیده است».<sup>۴۳۸</sup> و می‌فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». «پس از من کافر نشوید که گردن همدیگر را بزنید».<sup>۴۳۹</sup>

تفسیر ابن عباس و عموم صحابه رضی اللہ عنہم درباره‌ی آیہ‌ی زیر همین است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». «هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند».<sup>۴۴۰</sup> ابن عباس می‌گوید: این کفر شخص را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌سازد، بلکه هر کس چنین کند، به نوعی دچار کفر شده است و مانند کسی نیست که نسبت به خدا و روز آخرت کافر باشد. طاووس نیز چنین نظری دارد و عطاء می‌گوید: «منظور درجه‌ی پایینی از کفر، ظلم و فسق است».

کسانی؛ از جمله، عکرمه این آیه را مصداق کسانی می‌دانند که از روی جحد و انکار حکم بما انزل الله را ترک نمایند البته نظر اول راجع است، زیرا جحد و انکار آن به تنهایی کفر محسوب می‌شود، چه حکم بما انزل را ترک کند و چه آن را ترک نکند.

گروهی نیز می‌گویند: منظور ترک حکم به همه‌ی آن چه می‌باشد که خداوند نازل کرده است. حکم به توحید و اسلام در این مقوله جای می‌گیرد. این تفسیر «عبدالعزیز کنانی» است و این نیز بعید است، زیرا وعید و تهدید در این آیه، مربوط به ترک حکم به آن چه می‌باشد که خدا نازل کرده است و شامل همه یا بخشی از آن می‌شود.

گروهی نیز می‌گویند: منظور حکم کردن بر خلاف نص قرآن و سنت است، از روی عمد و آگاهی، نه از روی ناآگاهی یا اشتباه در تفسیر. بغوی آن را از علماء به صورت عموم بیان می‌کند.

<sup>۴۳۷</sup> مسلم ۶۷ و احمد ۳۷۷/۲ و ۴۴۱ و ۴۹۶ از ابوهریره روایت کرده‌اند.

<sup>۴۳۸</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۱۲۵، ابن‌ماجه ۶۳۹، دارمی ۲۵۹/۱ و احمد ۴۰۸/۲ و ۴۷۶ از ابوهریره روایت کرده‌اند.

<sup>۴۳۹</sup> بخاری ۵۱۶۶، مسلم ۶۶ و ۱۲۰، ابوداود ۴۶۸۶، ابن‌ماجه ۳۹۴۳ و احمد ۸۵/۲ و ۸۷ و ۱۰۴ از ابن‌عمر روایت کرده‌اند، از جریر بن عبدالله نیز روایت شده است.

<sup>۴۴۰</sup> مائده/۴۴.

گروهی نیز از جمله قتاده و ضحاک و... آن را به اهل کتاب تأویل می‌کنند. این نیز تفسیر بعیدی است و خلاف ظاهر لفظ و عبارت است و به این نتیجه نمی‌انجامد. گروهی نیز می‌گویند: ترک حکم بما انزل الله، کفر است و شخص را از اسلام خارج می‌کند.

اما واقعیت این است که حکم بغیر ما انزل الله، کفر اکبر و کفر اصغر را شامل می‌شود و این به وضعیت شخص حکم کننده بستگی دارد؛ اگر با وجود این کار، حکم بر اساس شریعت خداوند را واجب بداند اما از آن سرپیچی کند و معتقد باشد که به این سبب مستحق مجازات است، کفر او از نوع اصغر است. اما اگر حکم بر اساس شریعت خداوند را واجب نداند و خود را در پیروی از آن مختار بداند، با وجود آن که مطمئن است که این حکم خداوند است، کفر او از نوع اکبر است، اما اگر نسبت به آن علم و آگاهی نداشته باشد و به خطا برود، خطاکار است و حکم خطاکاران بر او صادر می‌شود.

خلاصه این که: همه‌ی گناهان و معصیت‌ها از نوع کفر هستند و در نقطه‌ی مقابل شکر، که عمل بر اساس اطاعت و عبادت است، قرار دارند. اما کفر اکبر پنج نوع است: کفر تکذیب، کفر استکبار و رد کردن و سر باز زدن، کفر اعراض و رویگردانی، کفر شک و کفر نفاق.

کفر تکذیب: یعنی کسی که رسالت پیامبران را دروغ بداند و آن را باور نکند. این کفر در میان کفار اندک است، زیرا خداوند پیامبرانش را تأیید نموده و دلایل، نشانه‌ها، معجزات و آیات روشنگری به آنان داده است که حجت را تمام کرده و جای هیچ عذر و بهانه‌ای را باقی نگذاشته است. خداوند متعال درباره‌ی فرعون و قومش می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾. «ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند».<sup>۴۴۱</sup> و خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾. «آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می‌نمایند».<sup>۴۴۲</sup>

اگر این نوع را نیز کفر تکذیب نامیده‌اند، صحیح است، زیرا تکذیب با زبان است. کفر استکبار و سر باز زدن: مانند ابلیس، زیرا او امر خداوند را انکار نکرد، بلکه در

<sup>۴۴۱</sup> نمل/۱۴.<sup>۴۴۲</sup> انعام/۳۳.

برابر آن استکبار ورزید (خود را بزرگ‌تر از آن دانست که بر آدم سجده کند) و سر باز زد. هم‌چنین کسانی که به راستگویی پیامبر ﷺ آگاه بودند و می‌دانستند آن چه را که می‌گوید، از طرف پروردگار است، اما از روی استکبار (خود را بزرگ و بالاتر از آن پنداشتن) و غرور، از پذیرش آن سر باز زدند و راه کفر پیشه‌ی خود ساختند.

کفر دشمنان پیامبران غالباً از این نوع است، همان‌طوری که خداوند از زبان فرعون و قومش می‌فرماید: ﴿فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِسَرِّينَ مِثْلَنَا وَقَوْمُهُمْ لَنَا عَابِدُونَ﴾. «آیا به دو انسان هم‌چون خودمان ایمان بیاوریم و حال آن که قوم آن دو پرستندگان و خدمتگزاران ما بوده و هستند؟»<sup>۴۴۳</sup> سایر ملت‌ها نیز به پیامبران خود گفته‌اند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾. «شما چیزی جز انسان‌هایی مثل ما نیستند». و نیز آیه‌ی ۱۱ شمس ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾. «قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود (پیغمبران را) تکذیب کردند». کفر یهود نیز از این نوع بوده است، خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾. «پس هنگامی که آن چه را که می‌شناختند (قرآن توسط پیامبر) به آنان رسید، به آن کفر ورزیدند».<sup>۴۴۴</sup> و می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾. «او را می‌شناختند، بدان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند».<sup>۴۴۵</sup> کفر ابوطالب نیز از همین نوع است، زیرا ابوطالب در صداقت و راستگویی پیامبر شک نداشت، اما تعصب و احترام به نیاکان، او را از رها کردن دین آنان بازداشت و به کفر آنان گواهی نداد.

کفر اعراض و رویگردانی: یعنی کسی گوش و قلبش را از توجه به پیامبر باز دارد، او را تصدیق یا تکذیب ننماید، با او دوستی یا دشمنی نورزد و به سخنان او گوش نسیارد، همان‌گونه که یکی از فرزندان عبدیاللیل (در سفر طائف) به پیامبر ﷺ گفت: «من تنها این سخن را به تو می‌گویم که: اگر راست بگویی، پس در نظر من بزرگوarter از آن هستی که پاسخ تو گویم و اگر دروغ بگویی، کمتر از آن هستی که با تو سخن بگویم».

کفر ملحدان امروزی که خود را با نام‌های اسلامی نام‌گذاری می‌کنند از این نوع است، کسانی که از فرهنگ اروپایی تقلید کرده و عاری از هر گونه فضایل اخلاقی هستند و از روی جهل و ساده‌لوحی چنان می‌پندارند که این راه ترقی، پیشرفت و تمدن است.

<sup>۴۴۳</sup> مؤمنون/۴۷.<sup>۴۴۴</sup> بقره/۸۹.<sup>۴۴۵</sup> بقره/۱۴۶.

کفر شک: یعنی کسی که به راستگویی پیامبر ﷺ اطمینان کامل ندارد و او را نیز تکذیب نمی‌کند، بلکه در مورد او دچار شک و تردید شده است. شک و تردید چنین شخصی هنگامی ادامه پیدا می‌کند که: از توجه و اندیشه در آیات و نشانه‌هایی که بر صداقت پیامبر ﷺ دلالت دارند، روی بگرداند، به آن گوش نپردازد و توجه ننماید، اما اگر به این آیات توجه کند و بیندیشد، شک و تردیدی در وجودش باقی نمی‌ماند، زیرا این آیات و نشانه‌ها مستلزم صداقت و راستگویی پیامبر ﷺ است و دلالت آن‌ها بر صداقت پیامبر، همانند دلالت خورشید بر روز روشن است.

کفر نفاق: کسی که به ظاهر خود را مؤمن معرفی کند، اما در قلب و باطنش پیامبر را تکذیب نماید. این همان نفاق اکبر است که در صفحات بعدی به آن اشاره می‌کنیم، انشاالله.

کفر جحد و انکار نیز دو نوع است: کفر مطلق عام و کفر مقید خاص.

کفر مطلق: یعنی کفر به همه‌ی آن چه که خداوند نازل نموده و کفر به رسالت و فرستاده شدن پیامبران از جانب خدا.

کفر مقید خاص: یعنی کسی یکی از واجبات و فرائض یا حرام بودن یکی از محرمات یا یکی از صفات پروردگار و یا خبری را که پروردگار بیان کرده است، از روی عمد انکار کند یا به خاطر مقدم داشتن سخن کسی که مخالف آن است، با هر هدفی که باشد.

اما جحد و انکار این مورد از روی جهل و نادانی یا تفسیر و برداشتی که برای شخص توجیه‌پذیر باشد، شخص را کافر نمی‌سازد، مانند کسی که قدرت خدا مبنی بر زنده کردن او را انکار نمود و به خانواده‌اش دستور داد که او را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند، اما با این وجود به سبب جهل و ناآگاهی‌اش خداوند او را بخشید و مورد رحمت خود قرار داد. زیرا آن چه را که انجام داد، نهایت علم و آگاهی‌اش بود و از روی عناد، دشمنی و بی‌باوری، قدرت خدا بر حیات دوباره‌ی خود را تکذیب نکرد. این داستان در صحیح بخاری و منابع دیگری روایت شده است.

## انواع شرک

شرک نیز دو نوع است: شرک اکبر و شرک اصغر

شرک اکبر جز با توبه‌ی بنده آمرزیده نخواهد شد. یعنی کسی همتایی برای خداوند قرار دهد و او را همانند خدا دوست بدارد. این شرک متضمن آن است که مشرکین خدایان دروغین خود را با خدا مساوی بدانند. بنابراین به خدایان خود در



آتش دوزخ می‌گویند: ﴿تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ \* اِذْ تُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ﴾. «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم، آن زمان که شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم.»<sup>۹۶</sup> با این وجود اعتراف می‌کردند که خداوند خالق، پروردگار و مالک همه چیز است و خدایانشان خالق و رازق نیستند و مرگ و زندگی در دست آنان نیست، این برابری تنها در محبت، بزرگداشت و عبادت بوده است، همان‌طوی که اکثریت یا همه‌ی مشرکین جهان این‌گونه هستند، معبودان دروغین خود را به جای خداوند دوست می‌دارند، آن‌ها را گرمی می‌دارند و به عنوان ولی خود برمی‌گزینند، حتی بسیاری از آنان معبودان خود را بیشتر از خدا دوست دارند و با ذکر و یاد معبودهایشان، بیشتر از آن که خداوند به تنهایی یاد شود، شادمان می‌شوند و اگر کسی از قدر و منزلت معبودهایشان بکاهد، به خشم می‌آیند بیشتر از آن که به خاطر خداوند یکتا به خشم آیند. اگر یکی از خطوط قرمز و موارد ممنوعه‌ی خدایانشان نادیده گرفته شود، همانند شیر ژیان حمله‌ور می‌شوند، اما اگر محرمات الهی نادیده گرفته شوند، آب از آب تکان نخواهد خورد و اگر کسی که محرمات الهی را نادیده می‌گیرد، لقمه‌ای غذا به آنان تقدیم بدارد، از او رضایت خاطر می‌یابند و از او کدورتی به دل نمی‌گیرند. چنین رفتارهایی را آشکارا از آنان می‌بینیم، کسانی را مشاهده می‌کنیم که در همه حال، به هنگام نشست، برخاست، بیماری، ترس و... یاد و نام معبود و خدایان دروغین بر زبان‌هایشان جاری است و یاد و نام این خدایان در قلب و زبانشان بر یاد و نام خدا غالب است. این افراد چنین رفتاری را ناپسند نمی‌دانند، بلکه چنین می‌پندارند که این خدایان، باب الحوایج و شفیع آنان هستند و در نزد خدا به آنان توسل می‌جویند.

این افراد بابت پرستان مساوی هستند و در دل مشرکین نیز چنین مفاهیم و پندارهایی جای داشته است. مشرکین، این شرک را بر حسب متفاوت بودن معبودهایشان، برای یکدیگر به ارث گذاشته‌اند، معبودهای آنان از سنگ و چوب و معبودی‌های آنان از جنس بشر است. خداوند بلند مرتبه از زبان سردمداران پیشین مشرکین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِیَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيَقْرُبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰی اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ﴾. «کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (می‌گویند) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خدا نزدیک گردانند، خداوند درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف دارند، روز

قیامت میان ایشان (و مؤمنان) داوری خواهد کرد.<sup>۴۷</sup> سپس بر کفر و کذب آنان گواهی می‌دهد و می‌فرماید که هرگز آنان را هدایت نخواهد کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾. «خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت و رهنمون نمی‌کند».

این وضعیت کسانی است که به جز خداوند، کسانی را به عنوان ولی و یاور خود برمی‌گزینند و چنان می‌پندارند که آنان را به خدا نزدیک می‌سازند. چه عزیز و بزرگوار است، کسی که از این شرک رهایی می‌یابد! و چه بزرگوار است آن کسی که با دشمنان و مخالفان این شرک، دشمنی نمی‌ورزد!

آن چه در دل مشرکین و پیشوایان گذشته‌ی آنان نهفته می‌باشد، این است که: گمان می‌کنند معبودهایشان در نزد خدا برای آنان شفاعت می‌کنند. این شرک است و خداوند در کتاب خود آن را رد نموده و بیان کرده است که همه‌ی شفاعت‌ها در دست اوست و تنها کسانی می‌توانند برای دیگران شفاعت کنند که خداوند به آنان اجازه داده باشد و از گفتار و کردارشان (در این زمینه) راضی باشد. اینان اهل توحید هستند، همان کسانی که جز خداوند کسی را به عنوان شفیع برنگزیده‌اند و خداوند به هر کسی که خود می‌خواهد، اجازه می‌دهد تا برای آنان شفاعت نماید، زیرا شفיעی جز او انتخاب نکرده‌اند. کسانی از شافعین برگزیده‌ی خداوند بهره‌ی بیشتری می‌برند که اهل توحید بوده و جز پروردگار و مولای خود، شفיעی نگرفته باشند.

شفاعتی که مورد نظر خدا و پیامبر ﷺ است، همان شفاعتی است که به موحدین و یکتاپرستان اجازه می‌دهد و آن چه خداوند آن را باطل می‌داند، شفاعت شرک آمیزی است که در دل‌های مشرکین نهفته می‌باشد، آن کسانی که جز خداوند شفیع‌هایی برای خود برگزیده‌اند و در قیامت، بر خلاف تصوراتی که در مورد شفاعت داشته‌اند، با آنان برخورد شده و موحدین و یکتاپرستان رستگار می‌شوند.

ابوهریره از رسول خدا ﷺ پرسید: «مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ». «ای رسول خدا! خوشبخت‌ترین کس در بهره‌مند شدن از شفاعت تو کیست؟ فرمود: خوشبخت‌ترین انسان در بهره‌مند شدن از شفاعت من کسی است که خالصانه و از ته دل بگوید: هیچ معبود و فریادرسی جز الله نیست».<sup>۴۸</sup> پر واضح است که پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین وسیله‌ی بهره‌مند شدن از شفاعت را توحید می‌داند، برخلاف مشرکین که برگزیدن

<sup>۴۷</sup> زمزمی.<sup>۴۸</sup> بخاری ۶۵۷۰ و احمد ۳۰۷/۲ و ۳۷۳ و ۵۱۸ آن را روایت کرده‌اند.

شفیع، ولی و یاورانی جز خدا و پرستش آنان را سبب بهره‌مند شدن از شفاعت آنان می‌دانند، اما پیامبر ﷺ تصور باطل و دروغین آنان را رد می‌کند و توحید را تنها وسیله‌ی بهره‌مند شدن از شفاعت می‌داند و با وجود توحید است که خداوند به کسانی اجازه‌ی شفاعت می‌دهد.

از جمله‌ی جاهل و نادانی‌های مشرکین این است که گمان می‌کنند هر کسی رابه عنوان ولی و شفیع برای خود برگزینند در نزد خدا برای آنان شفاعت می‌کنند و سودمند واقع می‌شوند. آن‌گونه که درباریان و مقربان درگاه شاهان، برای دوستانشان در نزد شاه و حکام شفاعت می‌کنند. آنان نمی‌دانند که هیچ کس جز به اذن خداوند قادر به شفاعت نیست و تنها به کسانی اجازه می‌دهد که گفته و کردارشان را ببینند، آن‌گونه که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾. «کیست آن که در پیشگاه او میانجی‌گری کند مگر با اجازه‌ی او».<sup>۲۴۹</sup> و درباره‌ی بند دوم شفاعت می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾. «و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که خدا از او خوشنود است و (اجازه‌ی شفاعت او را داده است)».<sup>۲۵۰</sup> بند سوم این است که از قول و عمل، تنها آن چه را می‌پسندد که بر اساس توحید و پیروی از پیامبر ﷺ باشد و درباره‌ی این دو مورد از همه‌ی انسان‌ها سؤال می‌شود. ابوالعتاهیه می‌گوید: دو سوالی که از همه‌ی انسان‌ها از اول تا به آخر پرسیده می‌شود، عبارتند از: چه چیزی را پرستش می‌کردید؟ و چه پاسخی به پیامبران داده‌اید؟

این سه اصل، درخت شرک را از دل‌های کسانی که به آن پی ببرند، ریشه‌کن می‌سازد: هیچ شفاعتی جز به اذن خداوند صورت نمی‌پذیرد، تنها به کسی اجازه‌ی شفاعت می‌دهد که از قول و فعل او راضی باشد، از هیچ قول و فعلی راضی نیست، مگر بر اساس توحید و پیروی از پیامبر ﷺ باشد. خداوند شرک کسانی را که همتایی برای او قرار می‌دهند، نمی‌بخشد، می‌فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾. «کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند (برای آفریدگار خود بشان را) انباز می‌کنند».<sup>۲۵۱</sup> صحیح‌ترین قول این است که: آنان غیر خدا را در عبادت، ولایت و محبت همتای خدا قرار می‌دهند. در آیه‌ی دیگری آمده است: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾. «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم، آن زمان که شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و

۲۴۹. بقره/۲۵۵.

۲۵۰. انبیاء/۲۸.

۲۵۱. انعام/۱.

طاعت) برابر می‌دانستیم.<sup>۲۵۲</sup> در سوره‌ی بقره نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾. «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست می‌دارند».<sup>۲۵۳</sup>

رفتار و کردار مشرکین، دروغ بودن سخنان و ادعاهای آنان را آشکار می‌سازد، می‌گویند: آنان را همانند خدا دوست نداریم و آنان را با خدا برابر نمی‌دانیم؛ اما عملاً برای دفاع از آنان و خط قرمزهایشان به خشم می‌آیند، بیشتر از آن که به خاطر خدا بر سر خشم آیند، از یاد و نام خدایانشان شادمان می‌شوند، به ویژه هنگامی که صفات و ویژگی‌هایی برای آنان برشمرده می‌شود که در آن‌ها موجود نمی‌باشد؛ از جمله: یاری رساندن به بیچارگان، دفع بلا و مصیبت و گرفتاری، برآورده ساختن نیازها و این که آنان حلقه‌ی ارتباطی بین خدا و بندگان هستند و... مشرکین در این موارد شادمان می‌شوند، دل‌هایشان به وجد می‌آید، آنان را تعظیم و تقدیس می‌کنند و در برابر ایشان فروتنی می‌نمایند و آنان را سید و سرور و مولای خود می‌پندارند. اما هرگاه خداوند به یکتایی و بی‌همتایی یاد شود، احساس پریشانی، دلگیری و اندوه می‌کنند و شخص را به نقص در توحید الوهیت متهم می‌سازند و چه بسا با وی دشمنی ورزند.

این رفتارها را از آنان بسیار دیده‌ایم، با ما دشمنی وزیده و مصیبت و گرفتاری ما را آرزو کرده‌اند. خداوند آنان را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل می‌گرداند. آنان دلیل و برهانی ندارند، جز این که گذشتگان‌شان گفته‌اند: از خدایان ما عیب‌جویی می‌کنید؛ اینان نیز می‌گویند: شاید، بزرگان، باب الحوائج و کعبه‌ی آمال ما را دست کم گرفته و به آنان بی‌احترامی می‌نمایید. پیامبر خدا ﷺ هنگامی که به نصاری گفت: «إِنَّ الْمَسِيحَ عَبْدُ اللَّهِ». گفتند: مسیح را دست کم گرفته و از او عیب‌جویی نموده‌ای. این مشرکان نیز به کسانی که آنان را از قبرپرستی و زیارت بعضی از مساجد با اهداف خاصی باز می‌دارند و از آنان می‌خواهند که طبق دستورات و تعالیم خدا و پیامبر در این زمینه عمل نمایند، می‌گویند: به آن‌ها توهین کرده و از ارزش آن‌ها کاسته‌ای. این چیز عجیبی نیست، خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخُذَ أَسْمَاؤُتِ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾. «هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان می‌گیرد و بیزار

<sup>۲۵۲</sup> شعراء/ ۹۸-۹۷.<sup>۲۵۳</sup> بقره/ ۱۶۵.

می‌گردد، اما هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می‌آید، به ناگاه شاد و خوشحال می‌شوند.<sup>۴۵۴</sup> این شرک جدید، دقیقاً همان شرک قدیمی است و سر منشأ همه‌ی آن شرک‌ها تکذیب روز آخرت است، یعنی معتقد هستند که قیامت آن‌گونه نیست که خداوند علیم و حکیم آن را توصیف می‌کند: پاداش و مجازات عادلانه و سنجش اعمال؛ بلکه درخواست‌ها و شفاعت‌هایی در آن دخیل است که خداوند نمی‌تواند دست رد بر سینه‌ی آن‌ها بگذارد. این آخرتی نیست که خداوند آن را برای ما توصیف می‌کند و بندگانش را از مراحل مختلف آن بر حذر می‌دارد. مشرکین قدیم و جدید معتقد هستند که معبودهایشان دارای ویژگی‌های ربوبیت هستند. بنابراین از آنان طلب یاری می‌نمایند، در حالی که مرده‌اند و آنان را دفن نموده‌اند. چنین می‌پندارند که آنان زنده‌اند، اما نه حیات قبر و سؤال و جواب در آن، بلکه حیاتی از جنس ربوبیت، به گونه‌ای که به سبب آن قادر به انجام کارهایی هستند که زندگان از انجام آن ناتوانند و هرگاه پیامبران به آنان بگویند: آنان انسان‌هایی هستند که مرده‌اند، در پاسخ می‌گویند: شما به خدایان ما ناسزا می‌گویید و از ارزش و منزلت آن‌ها می‌کاهید. تشابه قلب‌های مشرکین جای تأمل است. گویی که یکدیگر را به آن سفارش کرده‌اند: ﴿مَنْ يَدِّ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا﴾. «خدا هر که را راهنمایی کند، راهیاب او است و هر که را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت».<sup>۴۵۵</sup>

خداوند همه‌ی سبب‌هایی را که مشرکین به آن دل بسته‌اند، پوچ و بی‌ارزش می‌داند، به گونه‌ای که هر کس در آن بیندیشد، در می‌یابد که هر کس ولی و شفیع جز خدا برگزیند، خارج از آیه‌ی زیر نخواهد بود: ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾. «هم چون کار عنکبوت است که خانه‌ای برگزیده است، بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه‌ی عنکبوت است».<sup>۴۵۶</sup> و می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ \* وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾. «بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (اما بدانید) آن‌ها در آسمان‌ها و زمین به اندازه‌ی ذره‌ای چیزی و قدرتی ندارند و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت، مالکیت و اداره‌ی جهان) نداشته و خداوند

<sup>۴۵۴</sup> زمزم/۴۵.

<sup>۴۵۵</sup> کهف/۱۷.

<sup>۴۵۶</sup> عنکبوت/۴۱.

در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره‌ی کائنات به او نیازمند باشد) هیچ‌گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازه دهد.<sup>۴۵۷</sup>

مشرکین خدایان و معبودهایی بر می‌گزینند، زیرا معتقد هستند که به وسیله‌ی آنان به منافعی دست می‌یابند، درحالی که کسی می‌تواند به دیگران سود برساند که یکی از ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱. مالک آنچیزی باشد که بنده از وی می‌خواهد.
۲. اگر مالک آن نیست، باید در آن شریک باشد.
۳. اگر شریک نباشد، باید یاور و پشتیبان مالک باشد.
۴. اگر یاور و پشتیبان او نباشد، باید شفیع و میانجی باشد.

خداوند سبب‌ان این چهار ویژگی را به ترتیب برای غیر خود نفی می‌کند؛ یعنی کسی مالک، شریک، پشتیبان و شفیع نیست، آن‌گونه که مشرکین می‌پندارند و تنها شفاعتی را تأیید می‌کند که هیچ کس در آن شریک و سهیم نیست و آن شفاعتی است که خود اجازه می‌دهد.

این آیه، برای خردمندان، به عنوان دلیل و برهان روشنگر، اثبات توحید، رهایی از شرک و ریشه‌کنی آن کافی است. قرآن سرشار از امثال این آیه است، اما مردم متوجه نیستند که واقعیت موجود نیز مشمول آن می‌شود و شرکی را که قرآن به آن اشاره می‌کند از نوع دیگری می‌دانند و معتقدند که درباره‌ی اقوام گذشته بوده و کسی وارث شرکیات آنان نیست. این همان نکته‌ای است که مانعی بزرگ در برابر قلب برای فهم قرآن ایجاد می‌کند.

اگرچه مشرکین قدیم از بین رفته‌اند، اما کسانی مثل آنان یا بدتر از آنان، مفاهیمشان را به ارث برده‌اند و همان‌طوری که خطاب قرآن شامل گذشتگان می‌شود، اینان را نیز در برمی‌گیرد. مسأله به گونه‌ای است که عمرین خطاب ﷺ می‌فرماید: «پیوستگی و حلقه‌ی (ارتباط با) اسلام گسسته می‌شود، هرگاه کسانی در اسلام به وجود بیایند که جاهلیت را نشانند».

زیرا اگر کسی جاهلیت و شرک را نشناسد و موضع‌گیری قرآن در مورد آن را نداند، به آن گرفتار می‌شود، دیگران را به سوی آن دعوت می‌کند و آن را درست و نیکو می‌پندارد، غافل از این که این همان چیزی است که مردمان دوران جاهلیت با

اندک تفاوتی بر آن بوده‌اند. به این ترتیب پیوند و حلقه‌ی ارتباط با اسلام در دلش گسسته می‌شود. بنابراین نیک را بد و بد را نیک، سنت را بدعت و بدعت را سنت می‌پندارد و دیگران به خاطر ایمان و توحید کامل، تکفیر می‌شوند و به سبب پیروی از پیامبر ﷺ و پرهیز از دنباله‌روی هوا و هوس و بدعت‌ها، به عنوان بدعت‌گذار معرفی می‌شوند. هر کس از بصیرت و زنده‌دلی برخوردار باشد، این را به عیان می‌بیند.

### شرک اصغر

شرک اصغر: همانند ریای جزیی، ظاهر سازی و سوگند به غیر خدا. از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ». «هرکس به غیر خدا سوگند بخورد، شرک ورزیده است».<sup>۴۵۸</sup>

از این جهت سوگند به غیر خدا شرک محسوب می‌شود که حقیقت و مقتضای آن این است: کسی که سوگند می‌خورد، بر صدق گفته‌های خود تأکید می‌کند؛ یعنی می‌گوید: اگر دروغ بگویم، آن کسی که به او سوگند خورده‌ام، از من انتقام می‌گیرد، به گونه‌ای که من و هیچ کس دیگری قدرت جلوگیری کردن از او را ندارد، زیرا او بالاتر از قدرت و توان بشری، می‌تواند انتقام بگیرد. مسلماً این امر جز برای خداوند که قدرتمند و تواناست و هر چه را که اراده کند، به انجام می‌رساند، برای کس دیگری میسر نیست.

عبارات زیر نیز شرک اصغر به شمار می‌روند، هر چند گاهی با توجه به گوینده و هدف او، شرک اکبر به شمار می‌روند؛ اگر خطاب به کسی بگویند: «هر چه خدا و شما بخواهید». یا «این از طرف خدا و شماس» یا «من کسی جز خدا و شما را سراغ ندارم» یا «من بر خدا و بر شما توکل می‌کنم» یا «اگر شما نبودید، چنین و چنان می‌شد یا نمی‌شد» و... مردی خطاب به پیامبر گفت: «مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شِئْتُ». هر چه خدا و شما بخواهید، پیامبر ﷺ به او گفت: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدَاءً؟ قُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ خَدُّهُ». «آیا مرا همتای خدا قرار داده‌ای؟! بگو: هر چه خدا بخواهد و بس».<sup>۴۵۹</sup>

جرم این عبارت، خفیف‌تر از عبارت‌های دیگر است.

<sup>۴۵۸</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۱۵۳۵، ابوداود ۳۲۵۱، احمد ۴۷/۱ از ابن عمر روایت کرده است، ابن حبان ۱۱۷۷ آن را صحیح دانسته و نیز حاکم ۱۸/۱ و ۲۹۷/۴ و ذہبی به او موافق است.

<sup>۴۵۹</sup> حدیث صحیح، بخاری در الادب المفرد ۷۸۷ و ابن ماجه ۲۱۱۷ و طحاوی در مشکل الاثر ۹۰/۱ و بیہقی ۲۱۷/۳ و احمد ۲۱۴/۱ و ۲۲۴ و ۲۸۳ و ۳۴۷ از ابن عباس آن را روایت کرده‌اند.

از انواع دیگر شرک، توبه برای شیخ است. این شرک بزرگی است، زیرا توبه همانند: نماز، روزه، حج و مناسک تنها برای خداوند است و حق او به شمار می‌رود. در مسند آمده است: «أَيُّ بِاسِيرٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ وَلَا أَتُوبُ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرَفَ الْحَقَّ لِأَهْلِهِ». «اسیری را آوردند، گفت: پروردگارا، من به درگاه تو توبه می‌کنم و در پیشگاه محمد توبه نمی‌کنم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: حق را برای صاحب حق قائل شد». <sup>۶۰</sup> پس توبه عبادتی است همانند نماز و روزه که جز برای خداوند شایسته و سزاوار نیست.

نوع دیگر شرک، نذر کردن برای غیر خداوند است و گناه آن بزرگ‌تر از سوگند به غیر خدا است.

اگر سوگند به غیر خدا شرک است، پس نذر برای غیر خداوند شرک (بزرگ‌تری) به شمار می‌رود. در سنن، از حدیث عقبه بن عامر آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «النَّذْرُ حِلْفَةٌ». «نذر سوگند و میثاق است». <sup>۶۱</sup>

از انواع دیگر شرک می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ترس از غیر خدا، توکل بر غیر خدا، عمل برای غیر خدا، توبه، خضوع و کوچک نمودن خود برای غیر خدا، امید به رزق و روزی از غیر خدا، سپاس و ستایش غیر خدا در آن چه خدا به ما بخشیده است و احساس عدم نیاز به حمد و سپاس خداوند، سرزنش‌گری و خشم به سبب آن چه بهره و نصیب شخص نشده و تقدیر بر آن رقم نخورده است، نسبت دادن نعمت‌های خداوند به غیر خدا، اعتقاد به پیدایش چیزهایی در هستی که خداوند اراده نمی‌کند.

از انواع دیگر شرک: درخواست از مردگان برای برآورده ساختن نیازها، طلب یاری از آنان و روی آوردن به آنان.

این مورد اصل و اساس شرک در جهان است. اعمال و افعال مردگان خاتمه یافته و دارای هیچ سود و زبانی به حال خود و دیگران نیستند. اگر کسی از آنان طلب یاری کند و برآورده شدن نیازهایش را از او بخواهد و یا از او طلب شفاعت نماید، سودی ندارد و بیانگر ناآگاهی او نسبت به شفیع و کسی است که برای او شفاعت می‌شود، زیرا کسی نمی‌تواند در نزد خدا شفاعت کند، مگر به اذن او و خداوند

<sup>۶۰</sup> حدیث ضعیف، در مسند ۴/۴۱۵ و طبرانی ۸۳۹ و ۸۴۰ آن را روایت کرده و حاکم ۴/۲۵۵ آن را صحیح می‌داند و ذهبی می‌گوید: ابن‌مصب (در سند آن) ضعیف است و هیشمی نیز در مجمع الزوائد ۱۰/۱۹۹ آن را ضعیف می‌داند.  
<sup>۶۱</sup> من این عبارت را ندیده‌ام، اما مسلم ۱۶۴۵، ابوداود ۳۳۲۳ و ترمذی ۱۵۲۸، نسایی ۲۶/۷ و ابن‌ماجه ۲۱۲۷ از عقبه بن عامر چنین روایت کرده‌اند که: «كفارة النذر كفارة اليمين».



درخواست کمک و یاری از مردگان را سبب و وسیله‌ی شفاعت نمی‌داند، بلکه تنها وسیله‌ی آن، توحید کامل است.

این مشرکین سبب و وسیله‌ای فراهم کرده‌اند که مانع شفاعت است؛ همانند کسانی که برای برآورده شدن نیازشان از وسیله‌ای استفاده کنند که مانع برآورده شدن آن نیاز است. همه‌ی مشرکین این‌گونه هستند. مردگان به کسی نیاز دارند که برای آنان دعا کنند و طلب مغفرت نمایند؛ همان‌طوری که پیامبر خدا ﷺ به ما سفارش می‌کند که به هنگام زیارت قبور، از خداوند برای آنان رحمت، عافیت و مغفرت طلب نماییم.

هیچ کس از دام این شرک بزرگ رهایی نمی‌یابد، مگر کسی که با توحید کامل رو به سوی خدا آورد، به خاطر خدا با مشرکان دشمنی ورزد، با خشم گرفتن بر آنان، به خدا تقرب جوید، تنها خدا را ولی، اله و معبود خود بداند، محبتش را برای خدا خالص گرداند، خوف و رجایش تنها از او باشد و تنها خود را در برابر او کوچک بدارد، بر او توکل کند، از او طلب یاری نماید، پناه و یاری‌دهنده‌اش را کسی جز او نداند، نیتش را برای او خالص بگرداند، از دستوراتش پیروی کند، رضا و خوشنودیش را طلب نماید، تنها از خدا درخواست نماید و تنها از او طلب یاری کند، اعمالش همه به خاطر او باشد و نهایتاً برای خدا و با خدا باشد.<sup>۴۶۲</sup>

شرک انواع بسیاری دارد، به گونه‌ای که اگر به همه‌ی موارد آن اشاره کنیم، مطلب به درازا می‌کشد.

## درد نفاق

نفاق درد‌کننده‌ی نهانی است، دردی که سراپای وجود شخص را در بر گرفته و شخص آن را احساس نمی‌کند. نفاق بر مردم پوشیده و پنهان است، چه بسیاری از کسانی که لباس نفاق پوشیده و از آن بی‌خبرند، می‌پندارند مصلح و نیکوکارند، اما فاسد و تباهاکار هستند.

نفاق دو نوع است: نفاق اکبر و نفاق اصغر.

نفاق اکبر سبب جاودانگی در پایین‌ترین درکات دوزخ می‌شود و آن این است که

<sup>۴۶۲</sup> حضرت عائشه رضی الله عنها از پیامبر ﷺ پرسید: به هنگام زیارت قبور چه بگوید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «قولی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین و المستأخرین و إنا ان شاء الله بکم لاحقون». سلامبر مؤمنان و مسلمانان آرمیده در این دیار، خداوند پیشینیان و پسینیان را مورد رحمت خود قرار دهد، انشاءالله ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. مسلم ۹۷۴، نسایی ۹۳/۲ و احمد ۲۲۱/۶ آن را روایت کرده‌اند. با عبارت‌های دیگری نیز روایت شده است.

کسی به ظاهر اعلام کند به خدا، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران و روز آخرت ایمان دارد، اما درونش خالی از ایمان است و آنرا تکذیب می‌کند. ایمان ندارد به این که خداوند با کسی سخن گفته و او را به عنوان پیامبر به سوی مردم فرستاده تا آنان را به اذن پروردگار راهنمایی کند و آنان را از خشم و مجازات خداوند بیم دهد. خداوند نقاب از چهره‌ی منافقان برداشته و اسرارشان را در قرآن فاش نموده و کار و بارشان را برای مسلمانان عیان نموده است، تا از نفاق و منافقین برحذر باشند. خداوند در آغاز قرآن گروه‌های سه‌گانه‌ی عالم بشریت را معرفی کرده است: مؤمنین، کفار و منافقین. چهار آیه درباره‌ی مؤمنین، دو آیه درباره‌ی کفار و سیزده آیه درباره‌ی منافقین، زیرا منافقین بسیارند و مصیبتشان فراگیر است، شدیداً بر علیه اسلام و مسلمانان دسیسه و فتنه‌انگیزی می‌کنند و اسلام شدیداً گرفتار آنان است، زیرا خود را منسوب به اسلام می‌دانند، ادعای دوستی و یاری رساندن به آن دارند، در حالی که دشمنان حقیقی اسلامند، دشمنی خود با اسلام را به هر شکل و قالبی در می‌آورند و جاهلان آن را علم و اصلاح‌گری می‌پندارند، در حالی که نهایت جهل و ویرانگری و تباہ‌سازی است.

منافقین قلعه‌ها و برج و باروهای بسیاری از اسلام را ویران کرده، آثار و نشانه‌هایش را محو کرده و پرچم‌هایش را پایین کشیده‌اند و با شبهات تیشه به ریشه‌ی اسلام زده‌اند و تلاش می‌کنند تا سرچشمه‌های معانیش را با آراء و نظریات خود گل‌آلود سازند.

اسلام و مسلمانان پیوسته به سبب آنان در بلا و مصیبت هستند. آنان لشکرهای شبهات را پی در پی به جنگ اسلام گسیل می‌دارند و چنان می‌پندارند که اصلاح‌گر هستند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. «هان! ایشان بی‌گمان فاسدکنندگان و تباہی پیشگاند و لیکن (به سبب غرور و فریب خوردگی، خود به فسادشان) پی نمی‌برند». <sup>۶۳</sup> ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. «می‌خواهند نور خدا را با دهن‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور خود را کامل می‌گرداند، هر چند که کافران دوست نداشته باشند». <sup>۶۴</sup>

## ویژگی‌های زشت و ننگین شخصیت منافقانه

<sup>۶۳</sup> بقره/۱۲.

<sup>۶۴</sup> صف/۸.

منافقین، همه بر ترک و دوری گزیدن از وحی متفق هستند و بر عدم پذیرش تعالیم هدایت بخش آن اجماع دارند: ﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾. «اما مردمان کار و بار (دین) خود را به پراکندگی کشاندند و هر دسته و جمعیتی بدان چه دارند و برآند، خوشحال و شادانند». <sup>۶۵</sup> ﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾. «گروهی از آنان سخنان فریبده‌ی بی‌اساس را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را بفریبند». <sup>۶۶</sup> بنابراین ﴿اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾. «این قرآن را رها و از آن دوری کرده‌اند». <sup>۶۷</sup>

نشانه‌های ایمان در دل‌هایشان کهنه و فرسوده شده و آن‌ها را نمی‌شناسند، منزلگاه‌هایش در ذهن‌هایشان به صورت ویرانه و متروک درآمده و آن را آباد نمی‌سازند، ستاره‌های فروزان‌ش در دل‌هایشان خاموش شده و آن‌ها را درخشان نمی‌کنند، خورشید ایمان با تاریکی اندیشه‌ها و افکارشان در هم آمیخته و به خاموشی گراییده است و آن را نمی‌بینید، هدایتی را که خداوند به وسیله‌ی پیامبرش فرستاده است، نمی‌پذیرند و به آن توجهی نمی‌کنند، مشکلی در آن نمی‌بینید که از هدایت پیامبر ﷺ روی بگردانند و از اندیشه‌ها و افکار خود پیروی نمایند، لباس وحی را از تن حقیقت و یقین درآورده‌اند و با تأویلات باطل بر آن حمله‌ور شده‌اند و می‌گویند: ما را به الفاظ ظاهری که به ما یقین نمی‌بخشند، چکار؟ آن چه که متأخرین خود را بر آن یافته‌ایم، برای ما کافی است، زیرا اینان داناتر از گذشتگان هستند و دلیل و برهان‌شان قوی‌تر از آنان است. سادگی و بی‌آلایشی بر گذشتگان (صحابه و تابعین و سلف صالح) حکمفرما بوده است، بنابراین به تنظیم قواعد و اصول نظری اقدام نکرده‌اند، بلکه همت خود را صرف آن نموده‌اند که دستورات دینی را اجرا و از محرمات پرهیز نمایند. پس راه و روش متأخرین عالمانه‌تر و خردمندانه‌تر است، اما راه و روش گذشتگان جاهلانه، ولی امن‌تر بوده است.

بیماری شبهات و شهوات دل‌هایشان را پاره پاره کرده و هلاک ساخته است، اهداف و مقاصد بد، بر اراده و نیت‌هایشان غالب شده و آن را به تباهی کشانده است، تباهی و فسادشان آنان را به گونه‌ای به هلاکت کشانده که طیبیان دانا از درمان آن عاجزند. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾.

<sup>۶۵</sup> مؤمنون/۵۳.<sup>۶۶</sup> انعام/۱۱۳.<sup>۶۷</sup> فرقان/۳۰.

«در دل هایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغگویی و انکارشان در انتظارشان می باشد.»<sup>۶۸</sup> گوش های دل هایشان کر شده و صدای منادی ایمان را نمی شنوند، بر بصیرت هایشان پرده ی کوری کشانده و حقایق قرآن را مشاهده نمی کنند و زبان هایشان لال شده و حق بر آن جاری نمی شود: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾. «کران و لالان و کورانند و (به سوی حق و حقیقت) راه بازگشت ندارند.»<sup>۶۹</sup>

قرآن و سنت نشانه های آنان را آشکار ساخته و قابل شناسایی اند و مؤمنان با بصیرت با اندکی تأمل به آن نشانه ها پی می برند. ریا کاری که زشت ترین ویژگی انسان است، خصلت آنان شده و در اجرای دستورات پروردگار کسل و بی انگیزه اند، بنابراین اخلاص بر آنان بسیار سنگینی می کند: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. «منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند.»<sup>۷۰</sup>

هر کدام از آنان همانند گوسفندی سرگردان میان دو گله می باشد، گاهی به سوی این و گاهی به سوی آن سراسیمه می شتابد و در میان هیچکدام آرام و قرار نمی یابد. منافقان ما بین مؤمنان و کفار به نظاره می نشینند تا بدانند کدام یک از آنان نیرومندتر و برتر است: ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾. «در این میان سرگشته و متردد هستند نه با اینان و نه با آنان هستند و هر که را خداوند سرگشته و گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت.»<sup>۷۱</sup> منتظر آن هستند که پیروان قرآن و سنت پیامبر ﷺ گرفتار بلا و مصیبت شوند، اگر از طرف خداوند فتح نصیب آنان شود، می گویند: مگر با شما نبوده ایم؟ و برای اثبات این مطلب به خدا سوگند می خورند، اما اگر دشمنان اسلام را اندکی برتر و پیروز میدان ببینند، می گویند: مگر نمی دانید که عهد و پیمان ما با شما محکم و پا برجاست و نسبت خویشاوندی ما با هم نزدیک است؟ ای کسانی که به دنبال شناختن منافقین هستید، ویژگی هایشان را از کلام خدا بجوید، زیرا پس از آن به دلیل دیگری نیاز نیست: ﴿الَّذِينَ يَرْتَابُونَ بَكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ

۶۸. بقره/۱۰.

۶۹. بقره/۱۸.

۷۰. نساء/۱۴۲.

۷۱. نساء/۱۴۳.

نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَكِنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿٤٧٢﴾. «منافقان کسانی هستند که پیوسته شما را می‌پایند، پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید، می‌گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شماستیم؟ و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می‌گویند: مگر ما نبودیم که می‌توانستیم بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ روز قیامت خداوند میان شما داوری خواهد کرد و هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.»<sup>۴۷۲</sup>

شنونده، از شیرینی و لطافت سخنان منافق شگفت‌زده می‌شود، اما خداوند بر کژی و دروغی که در قلب او نهفته است، گواهی می‌دهد، در هنگام بیان حق به خواب می‌رود و به هنگام باطل به پا می‌خیزد، خداوند منافقین را چنین توصیف می‌کند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾. «در میان مردم کسی یافته می‌شود که سخن او در زندگی دنیا تو را به شگفت می‌اندازد و خدا را بر آن چه در دل خود دارد گواه می‌گیرد و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است.»<sup>۴۷۳</sup>

تعالیمی که پیروانشان را به آن دستور می‌دهند، فساد و تباهی سرزمین‌ها و بندگان را به دنبال دارد و از چیزهایی نهی می‌کنند که سبب صلاح و نیکویی دنیا و آخرت آنان است. ممکن است یکی از آنان، در میان مؤمنان، به هنگام نماز، ذکر، زهد و اجتهاد یافته شود، اما: ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾. «و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل (انسان‌ها و حیوانات) را نابود کند و خداوند فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد.»<sup>۴۷۴</sup>

اگر با حکم صریح قرآن داوری کنی، از آن می‌گریزند و اگر آنان را به احکام قرآن و سنت فرا بخوانی، از آن روی می‌گردانند. اگر حقیقت آنان را دریابی، می‌بینی که با حق و هدایت، فرسنگ‌ها فاصله دارند و از وحی شدیداً روی گردانند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾. «و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را نازل کرده است

<sup>۴۷۲</sup> نساء/۱۴۱.<sup>۴۷۳</sup> بقره/۲۰۴.<sup>۴۷۴</sup> بقره/۲۰۵.

و به سوی پیغمبر روی آوردید، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند.<sup>۲۷۵</sup>

بدون این که به آنان اعتراضی شود، سخن خود را با سوگند آغاز می‌کنند، زیرا می‌دانند که دل‌های مؤمنین به آنان اطمینان ندارند. با سوگند خوردن، خود را از سوءظن دیگران و فاش شدن نهانشان می‌رهانند، زیرا کسانی که اهل شک و تردید هستند، دروغ می‌گویند و سوگند می‌خورند تا شنوندگان آنان را راستگو بپندارند: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. «آنان سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای پوشاندن چهره‌ی واقعی خویش) می‌گردانند و (خود و مردم را) از راه خدا باز می‌دارند، ایشان چه کار بدی می‌کنند».<sup>۲۷۶</sup>

خاک بر سرشان باد، با کاروان ایمان قدم در بادیه گذاشتند، اما چون طولانی بودن و سختی و مشقت راه را دیدند، به آن پشت کردند و بازگشتند، گمان می‌کردند که در شهر و دیار خود از زندگی لذت‌بخش و خواب راحت بهره‌مند می‌شوند، اما نه از آن زندگی خوش بهره‌مند شدند و نه از آن خواب راحت دیده بر هم نهادند. وضعیت آنان به هنگام دیدار پروردگار چگونه خواهد بود؟ در حالی که حقیقت را شناخته و سپس آن را انکار کرده‌اند و پس از دیدن حق و حقیقت خود را به کوری زده‌اند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾. «اینها (نفاق و دروغگویی) بدان خاطر است که (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) کافر شده‌اند، پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد و ایشان دیگر نمی‌فهمند».<sup>۲۷۷</sup>

منافقان جسم و ظاهری نیکو، زبانی شیرین و دل‌ریا، بی‌ان و گفتاری لطیف و قلب‌هایی خبیث و ناپاک دارند و بسیار ترسو هستند. آنان همانند تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده‌اند و میوه‌ای در بر ندارند، همانند درختی که از ریشه کنده شده و به دیوار تکیه داده شده‌اند تا رهگذران آن را لگدمال نکنند؛ ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ يَّحْسَبُونَ كُلَّ صَاحِقَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعُدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾. «هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد و هنگامی که به سخن در می‌آیند به سخنانشان گوش فرا می‌دهی، آنان انگار تخته‌هایی هستند که (بر دیوار) تکیه داده

۲۷۵. نساء/۶۱

۲۷۶. منافقون/۲.

۲۷۷. منافقون/۳۲.

شده‌اند، هر فریادی را بر ضد خود می‌پندارند و هر آوازی را به زیان خویش، آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش. خدا آنان را بکشد! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند؟!»<sup>۴۷۸</sup>

نماز را به تأخیر می‌اندازند، صبح را هنگام طلوع خورشید، عصر را نزدیک غروب، با شتاب و عجله، همانند نوک زدن کلاغ بر زمین، ادا می‌کنند، نمازهایشان تنها حرکات بدن است و قلب در آن نقش ندارد، در نمازهایشان چون رویاه به هر سو می‌نگرند، زیرا معتقدند که مطرود و مورد تعقیب هستند، در نمازهای جماعت شرکت نمی‌کنند، بلکه در خانه‌ها و محل کسب و کار خود نماز می‌خوانند.

اگر پیروان قرآن و سنت به پیروزی و امنیت و آسایشی دست یابند، اندوهگین می‌شوند، اما اگر از جانب خدا مورد امتحان و آزمایش قرار گیرند و به بلا و مصیبتی گرفتار آیند تا گناهانشان محو شود و بدی‌هایشان از میان برود، شاد و خوشحال می‌شوند: ﴿إِنْ تَسْأَلُنَا حَسَنَةً نَّسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَصِبُّكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾. «اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می‌شوند و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند».<sup>۴۷۹</sup>

خداوند طاعت و عبادت آنان را نمی‌پسندد، زیرا قلب‌ها و نیت‌هایشان فاسد و ناپاک است، بنابراین آنان را باز داشته و برجای خود فرو نشانده است. همراهی و نزدیکی آنان را نمی‌پسندد، زیرا به دشمنان گرایش دارند، پس آنان را از خود دور کرده است. آنان از وحی خداوند رویگردان شده و خداوند نیز از آنان رویگردان است، آنان را به بدبختی و شقاوت گرفتار کرده و سعادت‌مند نخواهد کرد و با عدل خود با آنان برخورد کرده و امید به رستگاری آنان باقی نمانده است، مگر این که توبه کنند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾. «اگر می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند، اما خدا بیرون شدن و حرکت آنان را نپسندید و ایشان را باز داشت و بدیشان گفته شد: با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران، پیران، کودکان و...) بنشینید».<sup>۴۸۰</sup>

سپس حکمت خود را در باز داشتن، نشانیدن، راندن و دور کردن آنان از پیشگاه خود بیان می‌کند و آن را لطف و مرحمتی در حق دوستان و خوشبختی آنان قلمداد می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُصْعِقُوا خِلَالَكُمْ

<sup>۴۷۸</sup> منافقون/۴.<sup>۴۷۹</sup> آل عمران/۱۲۰.<sup>۴۸۰</sup> توبه/۴۶.

يُغَوِّنُكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَعَاوُونَ هُمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٨١﴾. «اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شر و فساد بر شما نمی‌افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول زدن و برگرداندن از دین می‌شدند، در میانان کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند، خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد.»<sup>۴۸۱</sup>

نص صریح آیات و احادیث بر آنان سنگینی کرده و از آن بیزارند و از حمل آن ناتوان مانده و آن را از دوش خود بر زمین گذاشته‌اند. از محافظت بر آداب و رسوم دینی و سنت ناتوان شده و آن را رها کرده‌اند، نصوص صریح آیات و احادیث بر آنان تاخته و آنان نیز قوانینی برای رد و دفع آن وضع نموده‌اند، خداوند پرده از سر و رازهایشان برداشته و آنان را به بندگانش شناسانده است. باید بدانیم که هرگاه گروهی از آنان منقرض شوند، گروهی دیگر جایگزین آن‌ها می‌شوند، خداوند صفات و ویژگی‌هایشان را برای اولیای خود بیان کرده تا از آنان برحذر باشند، می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَاهُمْ﴾. «این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند و لذا خدا کارهای ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند.»<sup>۴۸۲</sup>

نفاق را در دل‌هایشان پنهان داشته و خداوند آن را بر چهره‌ها و لغزش‌های زبان‌شان آشکار نموده است و آنان را به گونه‌ای به تصویر کشیده است که هرگز نمی‌توانند بر اهل ایمان و بصیرت ناشناخته و پوشیده بمانند. گمان می‌کنند اگر کفر خود را پنهان بدارند و به ظاهر ادعای ایمان کنند، در نزد صرافان و نقادان گوهرشناس خریدار می‌یابند، اما چگونه ممکن است در حالی که نقاد بینا و آگاه آنان را فاش نموده است: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَائِهِمْ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾. «آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است، گمان می‌برند خدا کینه‌ها و دشمنی‌های ایشان را ظاهر و برملا نمی‌گرداند؟ اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم و تو از روی قیافه و علامت‌شان ایشان را می‌شناختی، تو قطعاً آنان را از روی



طرز سخن و نحوه‌ی گفتار می‌شناسی. خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد».<sup>۴۸۳</sup>

چگونه می‌توانند خود را پنهان دارند، آن‌گاه که در روز ملاقات خدا، خداوند بر بندگانش متجلی میشود و رازهای نهفته آشکار می‌شوند؟ آن روزی که به سجده بردن فرا خوانده می‌شوند، اما توان آن را ندارند. ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالُونَ﴾. «این در حالی است که چشمانشان (از خوف و شرمساری) به زیر افتاده است و خواری و پستی وجودشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (دردنیا) بدان‌گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند».<sup>۴۸۴</sup>

وضعیت آنان چگونه خواهد بود، آن‌گاه که به سوی دوزخ رانده می‌شوند؟ پلی که باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر بران است، پرتگاه و لغزنده می‌باشد و بسیار تاریک است.

تنها کسانی می‌توانند از آن بگذرند که با نور و روشنی جای پای خود را بیابند، نور و روشنایی در میان مردم تقسیم شده است، عبور آنان بر پل بر حسب نور، متفاوت است. به همراه مسلمانان، اما به صورت ظاهری نوری نیز به آنان (منافقان) داده شده است، همان‌طوری که در دنیا در نماز، زکات، حج و روزه در میان مسلمانان حاضر می‌شدند، اما هنگامی که به نیمه‌های پل می‌رسند، گردباد نفاق بر نورهایشان می‌وزد و چراغ‌هایشان را خاموش می‌سازد، متحیر و هراسان بر جای خود متوقف میشوند و از حرکت باز می‌مانند و دیواری که دری در آن است، میان آنان و مسلمانان حایل می‌شود، اما داخل آن که رو به سوی مؤمنین است، رحمت است و قسمت بیرونی، رو به سوی منافقین، عذاب و نعمت است، منافقان کاروانیان ایمان را که مشعل‌هایشان از دور هم‌چون ستاره می‌درخشند، صدا می‌زنند و می‌گویند: ﴿انْظُرُوا نَفْتَسٍ مِنْ نُورِكُمْ﴾. «منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم».<sup>۴۸۵</sup> تا بتوانیم از این تنگنا بگذریم، زیرا چراغ‌هایمان خاموش شده است و کسی جز با چراغی فروزنده قادر به حرکت

<sup>۴۸۳</sup> محمد/۳۰-۳۹.

<sup>۴۸۴</sup> قلم/۴۳.

<sup>۴۸۵</sup> حدید/۱۳.

نیست، اما: ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾. «بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید و نوری به دست بیاورید».<sup>۲۸۶</sup> در آن دنیایی که نورها تقسیم شده است. اما هرگز کسی در چنین میدان مسابقه‌ای توقف نمی‌کند، چگونه از دیگران درخواست کنیم که در چنین تنگنایی توقف کنند؟ آیا در چنین مسیری کسی به دیگران توجه می‌کند؟ و هیچ دوست و رفیقی به دوست خود می‌نگرد؟ منافقان مؤمنان را به همراهی نمودنشان در دنیا یادآور می‌شوند، همان طوری که مسافر غریبی، ساکن شهر و دیاری را به همراهی و هم مسیر بودنش در مسافرت یادآور می‌شود؛ می‌گویند: «الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ». «مگر ما با شما همراه نبوده‌ایم؟ ما به همراه شما نماز می‌گزاردیم، روزه می‌گرفتیم، قرآن تلاوت می‌کردیم، صدقه می‌دادیم و مناسک حج به جای می‌آوردیم، پس چه چیزی امروز بین ما فاصله انداخته است؟ به گونه‌ای که بدون ما و به تنهایی با شتاب می‌روید. مسلمانان می‌گویند: آری، شما ظاهرآ با ما بوده و در باطن با ملحدان و ستمگران و کافران بوده‌اید: ﴿وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ \* فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾. «و لیکن شما خویش را گرفتار بلا کردید و چشم به راه ماندید و شک و تردید ورزیدید و آرزوها و پندارها شما را گول زد و اهریمن فریبکار شما را فریب داد، تا این که فرمان خدا در رسید. پس امروز هم از شما و هم از کافران عوض و غرامتی پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شما آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستان است و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!».<sup>۲۸۷</sup>

مطلب را در بیان ویژگی‌های منافقین طولانی مپندار، زیرا موضوع بسیار طولانی‌تر از آن چیزهایی است که به آن اشاره کردیم، شاید بتوان گفت که همه‌ی قرآن به گونه‌ای به آنان مربوط می‌شود، زیرا بر روی زمین و در میان قبرها جمعیت بسیار زیادی را به خود اختصاص می‌دهند، هیچ گوشه‌ای از زمین از وجود آنان خالی نیست، تا مؤمنان در مسیر راه‌ها احساس تنهایی نکنند و اسباب و وسایل معیشت

<sup>۲۸۶</sup> حدید/۱۳.<sup>۲۸۷</sup> حدید/۱۴-۱۵.

آنان از کار نیفتد و درندگان و حیوانات وحشی آنان را در دشت‌ها و بیابان‌ها نربایند، حذیفه رضی اللہ عنہ شنید که شخصی می‌گوید: پروردگارا منافقین را نابود کن. گفت: «ای برادر، اگر منافقان نابود شوند، در مسیر راه‌ها به علت کم شدن رهروان احساس تنهایی می‌کنید».

به خدا سوگند قلب‌های سابقین اولین از ترس نفاق پاره پاره شده است، زیرا نسبت به ریز و درشت و تفصیل و مجمل آن آگاه بوده‌اند، بر خود بیمناک بوده‌اند از این که مبادا از جمله‌ی منافقین باشند، عمرین خطاب به حذیفه رضی اللہ عنہ گفت: «ای حذیفه، تو را به خدا سوگند میدهم که آیا پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اسم مرا به عنوان فردی از منافقین به تو نگفته است؟ گفت: خیر، اما پس از تو کسی را تبرئه نمی‌کنم». ابن‌ابی‌ملیکه می‌گوید: «سی نفر از اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم را دیده‌ام، همه‌ی آنان از نفاق بر خود بیمناک بودند، هیچ کدام از آنان نمی‌گفتند: ایمانشان مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است». بخاری این را ذکر کرده است. و از قول حسن بصری می‌گوید: «جز منافقان کسی خود را از خطر نفاق در امان نمی‌بیند و جز مؤمنین کسی از آن بیمناک نیست». از یکی از اصحاب کرام روایت شده است که در دعایش می‌گفت: «پروردگارا، از خشوع نفاق به تو پناه می‌برم، پرسیدند: خشوع نفاق چیست؟ گفت: بدن و ظاهر در حالت خشوع دیده شود، اما قلب خاشع نباشد».

به خدا سوگند که قلب‌هایشان (صحابه) سرشار از ایمان و یقین است و از نفاق شدیداً بیمناک هستند و دائماً دغدغہ‌ی خاطر دارند. اما در میان غیر آنان افراد بسیار زیادی هستند که ایمان‌هایشان از زبان‌هایشان فراتر نمی‌رود، در حالی که ادعا می‌کنند ایمانشان هم چون ایمان جبرئیل و میکائیل است.

تخم نفاق بر کناره‌های دو جویبار دروغ و ریا می‌روید. سرچشمه‌ی یکی از این دو جویبار، ضعف بصیرت و دیگری ضعف عزم و اراده می‌باشد. هرگاه این چهار رکن (دروغ، ریا، ضعف بصیرت و ضعف اراده) کامل شدند، بذر نفاق می‌روید و استحکام می‌یابد، اما رویش آن بر گذر سیلاب و بر لبه‌ی پرتگاه است. هرگاه حقیقت‌های سیل‌آسا را مشاهده کنند، در آن روزی که رازها فاش می‌شوند، پرده‌ها کنار زده می‌شوند، مردگان زنده می‌شوند و آن چه در سینه‌هاست به دست می‌آید، در آن هنگام کسانی که کالایی جز نفاق ندارند، درخواست یافت که دستاوردها

سرابی بیش نیست: ﴿يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾. «شخص تشنه‌ای آن را آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که به حساب او برسد و سزای وی را به تمام و کمال بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است». <sup>۴۸۸</sup>

قلب‌هایشان غافل و بی‌اعتنا نسبت به خیرات و نیکی‌هاست، اما جسم‌هایشان به سوی آن می‌روند. زشتی و تباهی در اعماق وجودشان پخش و پراکنده شده است، از شنیدن حق سنگدل می‌شوند و در برابر باطل و سخنان و گواهی‌های دروغ و ناحق، چشم دل‌هایشان بینا و گوش‌هایشان شنوا می‌شود.

این نشانه‌های نفاق است و باید خود را از آن برحذر داشت: هرگاه عهد و پیمانی ببندند، به آن وفا نمی‌کنند و هرگاه وعده‌ای دهند، خلاف وعده نمایند، در سخنان خود عدل و انصاف رعایت نمی‌کنند، هرگاه به طاعت و عبادت فرا خوانده شوند، متوقف می‌شوند و هرگاه به آنان گفته شود: به سوی آن چه که خدا بر پیامبر ﷺ نازل کرده است، بشتابید؛ خودداری می‌کنند، اما هرگاه امیال و آرزوهایشان آنان را فرا بخوانند، سراسیمه به سوی آن می‌شتابند. آنان را با خواری، ذلت و خسرانی که برگزیده‌اند، به حال خود بگذارد. به عهد و پیمان و وعده‌هایشان اطمینان نباید کرد، زیرا عهد و پیمانی دروغین است، ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ \* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾. «در میان (منافقان) کسانی هستند که با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند، بدون شک به صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمره‌ی شایستگان خواهیم بود، اما هنگامی که خدا از فضل خود بدانان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گرداندند. خداوند نفاق را در دل‌هایشان پدیدار و پایدار ساخت تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند، این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و هم‌چنین دروغ گفتند». <sup>۴۸۹</sup>

## انواع فسق

فسق در قرآن به دو نوع تقسیم شده است: فسق تنها و مطلق و فسق همراه با عصیان.

### فسق تنها دو نوع است:

فسقی که کفر است و شخص را از اسلام خارج می‌سازد و فسقی که شخص را از اسلام خارج نمی‌سازد.

فسق همراه با عصیان مثل: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾. «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است. فقط آنان راهیابند و بس».<sup>۹۹</sup>

فسق تنها که کفر است و شخص را از اسلام خارج می‌سازد؛ مثل: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ \* الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ \* «بسیاری را سرگردان و ویلان می‌سازد و بسی را راهنمایی می‌نماید و اما خداوند جز کجروان و منحرفان را با آن گمراه و حیران نمی‌گرداند، آن کسانی که پیمانی را که قبلاً با خدا محکم بسته‌اند، می‌شکنند».<sup>۹۱</sup> و: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾. «بی‌گمان ما آیه‌های روشنی برای تو فرستادیم و جز بیرون روندگان (از دایره‌ی شریعت) کسی بدان‌ها کفر نمی‌ورزد».<sup>۹۲</sup> و ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا﴾. «و اما کسانی که (از فرمان خدا) به در رفته‌اند، جایگاه ایشان آتش دوزخ است. هر زمان که بخواهند از آن به در آیند، ایشان بدان‌جا باز گردانده می‌شوند».<sup>۹۳</sup> فسق در این آیات فسق کفر است.

اما فسقی که شخص را از اسلام خارج نمی‌سازد، مثل ﴿وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ

<sup>۹۹</sup> حجرات/۷.

<sup>۹۱</sup> بقره/۲۶-۲۷.

<sup>۹۲</sup> بقره/۹۹.

<sup>۹۳</sup> سجده/۲۰.

بِكُمْ». «و اگر چنین کنید، از فرمان خدا بیرون رفته‌اید.»<sup>۴۹۴</sup> و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شمار رسانید.»<sup>۴۹۵</sup> این آیه درباره‌ی ولیدبن عقبه نازل شد، هنگامی که پیامبر ﷺ او را به میان بنی مصطلق فرستاد. در دوران جاهلیت میان این دو دشمنی بود، اما بنی مصطلق به احترام و بزرگداشت پیامبر ﷺ به پیشواز او رفتند. شیطان او را وسوسه کرد که تصمیم به قتل تو گرفته‌اند. پس از آنان بی‌مناک شد و به سوی پیامبر ﷺ بازگشت و گفت: بنی مصطلق از پرداخت صدقات خودداری کرده و تصمیم به قتل من گرفتند. پیامبر ﷺ خشمگین شد و خواست بر آنان بتازد، بنی مصطلق متوجه شدند و نمایندگان نزد پیامبر ﷺ فرستادند و گفتند: ای رسول خدا، از آمدن نماینده‌ات خبر یافتیم، به پیشواز او رفتیم تا با احترام، آن چه را که بر عهده‌ی ماست، به او تحویل دهیم، اما ناگهان بازگشت، بیم آن داشتیم که مبدا دستوری از جانب تو مبنی بر بازگشت او به او رسیده باشد و به علتی بر ما خشمگین شده باشی. از غضب خدا و پیامبرش به خدا پناه می‌بریم. پیامبر ﷺ از سخن آنان مطمئن نبود، بنابراین خالدبن ولید را با گروهی به میانشان فرستاد و دستور داد که مخفیانه به میان آنان برود و به او گفت: خوب بنگر، اگر دلایل حاکی بر ایمانشان مشاهده کردی، زکات اموالشان را دریافت کن و اگر چنین نبود، با آنان همانند کفار برخورد کن. خالد چنین کرد، او به میان آنان رفت، اذان مغرب و عشاء را در آن‌جا شنید، پس صدقاتشان را دریافت کرد و از آنان جز طاعت و نیکی چیز دیگری ندید. نزد پیامبر ﷺ بازگشت و او را از ماجرا با خبر کرد و آیه‌ی زیر در این باره نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾.<sup>۴۹۶</sup>

«نبأ» خبر مهمی است که شخص از آن بی‌خبر است و «تَبَيَّن» یعنی تلاش برای روشن نمودن حقیقت و علم و آگاهی یافتن از آن.

نکته‌ی ظریفی در این‌جا نهفته می‌باشد و آن این است که: خداوند دستور نداده

<sup>۴۹۴</sup> بقره/۲۸۲.<sup>۴۹۵</sup> حجرات/۶.<sup>۴۹۶</sup> حجرات/۶.

است که خبر شخص فاسق به طور کل رد و تکذیب شود و شهادتش پذیرفته نشود، بلکه به تحقیق درباره‌ی آن دستور می‌دهد، اگر دلایل و شواهدی دال بر صحت و درستی خبر به دست بیاید، مورد تأیید قرار می‌گیرد و گوینده‌ی خبر هر کسی که باشد، مهم نیست. هم‌چنین می‌توان اخبار، روایات و گواهی شخص فاسق را تأیید نمود. بسیاری از فاسقین در اخبار و گواهی‌های خود راست می‌گویند، حتی بسیاری از آنان در نهایت صداقت سخن می‌گویند و فاسق بودنشان در زمینه‌ی دیگر است. چنین اشخاصی اخبار و گواهی‌شان رد نمی‌شود. اگر گواهی و اخبار چنین افرادی پذیرفته نشود، بسیاری از حقوق پایمال می‌شوند و بسیاری از اخبار صحیح باطل می‌شوند. به ویژه از کسانی که فسق آنان در زمینه‌ی معتقدات و آراء و نظریات باشد، اما در گفتارش صداقت داشته باشند، اخبار و روایات چنین کسانی مردود شمرده نمی‌شود.

اما کسی که فسق او به سبب دروغ‌گویی‌اش باشد، اگر بسیار و پی در پی دروغ بگوید، به گونه‌ای که دروغ‌گویی بر راست‌گویی‌اش غالب شود، اخبار و گواهی‌اش پذیرفته نمی‌شود، اما اگر یک یا دو بار از او دروغی سر بزنند، درباره‌ی او دو نظر وجود دارد و آن بر اساس دو روایت از امام احمد رحمۃ اللہ علیہ می‌باشد.

هدف بیان فسقی است که منجر به کفر نمی‌شود و شخص را از اسلام خارج نمی‌سازد.

فسقی که توبه از آن واجب است، عام‌تر از فسقی است که اخبار و گواهی‌ها به سبب آن رد می‌شوند.

اکنون سخن ما درباره‌ی فسقی است که توبه بر آن واجب است و ایس به دو دسته تقسیم می‌شود: فسق از جهت اعمال و فسق از جهت اعتقادات.

فسق اعمال به دو نوع تقسیم می‌شود:

فسق به همراه عصیان و فسق به تنهایی.

فسق به همراه عصیان: یعنی شخص مرتکب چیزی شود که خداوند از آن نهی

نموده است و عصیان یعنی سرپیچی از اوامر.

خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾. «از خدا در آن چه بدیشان دستور

داده است، نافرمانی نمی کنند».<sup>۴۹۷</sup> و حضرت موسی به برادرش هارون علیه السلام گفت: ﴿مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا \* أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي﴾. «هنگامی که دیدی آنان گمراه می شوند، چه چیز مانع از آن شد که (جلو ایشان را بگیری) و از من پیروی نکنی؟ آیا از دستور من سرپیچی کردی؟».<sup>۴۹۸</sup>

شاعر نیز می گوید:

أَمْرُكَ أَمْرًا جَازِمًا، فَعَصَيْتَنِي فَأُضْبَحْتَ مَسْلُوبَ الْإِمَارَةِ نَادِمًا  
 «به تو امر نمودم، اما از من سرپیچی کردی، پس امارت از تو سلب شد و پشیمان شدی».

«فسق» بیشتر درباره‌ی مرتکب شدن به نواهی به کار می رود، بنابراین فسق در بسیاری از موارد بر این موضوع اطلاق می شود: ﴿وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ﴾. «و اگر چنین کنید، از فرمان خدا بیرون رفته اید».<sup>۴۹۹</sup>

«معصیت» نیز بیشتر درباره‌ی سرپیچی کردن از اوامر به کار می رود. اما هر کدام به جای دیگری نیز به کار می روند؛ از جمله ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾. «مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد».<sup>۵۰۰</sup> در این آیه سرپیچی از امر پروردگار را «فسق» نامیده است. و می فرماید: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾. «آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد».<sup>۵۰۱</sup>

در این آیه نیز سرپیچی از نهی پروردگار «معصیت» نامیده شده است. البته این هنگامی است که به تنهایی به کار بروند، اما اگر به همراه هم به کار بروند، هر کدام بر معنی اصلی خود دلالت می کنند.

«تقوی» پرهیز از هر دو مورد است و با محقق شدن آن، توبه از فسق و عصیان به درستی صورت می پذیرد؛ یعنی شخص بر اساس هدایت الهی، از دستورات او اطاعت می کند و امید به پاداش او دارد و از نافرمانی خدا پرهیز می کند و از مجازات

<sup>۴۹۷</sup> تحریم/۶

<sup>۴۹۸</sup> طه/۹۲-۹۳

<sup>۴۹۹</sup> بقره/۲۸۲

<sup>۵۰۰</sup> کهف/۵۰

<sup>۵۰۱</sup> طه/۱۲۱



او بیم دارد.

هر کسی در کلام خدا و پیامبر ﷺ و نیز در کلام عرب به معنی کلمه‌ی «تقوا» بنگرد، به شرطی که از تقلید و تکرار بدون تفکر کلمات پرهیزد، در می‌یابد که «تقوا» آن است که بنده، آن چه را که خداوند به وی ارزانی داشته است، برای محافظت خود در برابر زیانمندی و ناکامی دنیا و آخرت که از آن بیمناک است، به کار گیرد و هرگونه بیداری، بصیرت و هدایتی را وسیله‌ای برای رستگاری خود در دنیا و آخرت قرار دهد و مطمئن باشد که همه‌ی امکاناتی را که خداوند به وی ارزانی داشته است، از قبیل: مال، فرزندان، نعمت، حیات و ... می‌توانند سبب رستگاری یا زیانمندی او شوند. حتی قرآن نیز این‌گونه می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾. «ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».<sup>۵۰۲</sup>

بنابراین خداوند ما را سفارش کرده است که به هنگام تلاوت آیات قرآن، از شیطان به او پناه ببریم، تا ما را در فهم آن دچار انحراف و گمراهی نسازد و در زمره‌ی زیانمندان قرار نگیریم.

اما فسق در اعتقادات، همانند: اهل بدعتی که به خدا و پیامبر و روز آخرت ایمان دارند و حرام را حرام و واجبات را واجب می‌دانند، اما از روی نادانی و تأویل و تقلید از مشایخ و بزرگان خود، بسیاری از تعالیم و دستورات خدا و پیامبر ﷺ را نفی می‌کنند و آن چه را که خدا و پیامبر ﷺ تأیید نکرده‌اند، تصدیق و تأیید می‌نمایند.

توبه از این فسق، به این صورت است که شخص آن چه را که خدا و پیامبر ﷺ در اوصاف خداوند بیان نموده‌اند، بدون تشبیه و همانندسازی، بپذیرد و خداوند را منزّه بداند از هر صفتی که خداوند آن را برای خود نفی نموده است و نفی و اثبات در این زمینه را تنها از چراغ هدایتگر وحی دریافت کند، نه از آراء و نظریات و اندیشه‌های دیگران که سرچشمه‌ی بدعت و گمراهی است.

توبه‌ی این قبیل افراد که دارای اعتقادات باطل و فاسد هستند، این است که از

سنت پیامبر ﷺ پیروی نمایند و باطل و فاسد بودن بدعتی را که بر آن بوده‌اند، اعلام نمایند، زیرا توبه از هر گناهی، انجام اعمالی است که ضد آن هستند، بنابراین شرط توبه‌ی کسانی که تعالیم آسمانی را کتمان می‌کنند، بیان کردن حقیقت است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَهُدًى مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. «بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آن چه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان، ایشان را نفرین می‌کنند، مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و (حقایقی را که پنهان داشته‌اند) آشکار سازند. توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربان هستم».<sup>۵۰۳</sup>

گناه بدعت‌گذاران بزرگ‌تر از گناه کسانی است که حقایق وحی را پنهان می‌کنند، زیرا این افراد تنها حقیقت را پنهان می‌کنند، اما بدعت‌گذاران علاوه بر پنهان نمودن حقیقت دیگران را نیز به سوی اموری که مخالف آن هستند، فرا می‌خوانند. پس هر بدعت‌گذاری، پنهان‌کننده‌ی حقیقت نیز هست، اما هر پنهان‌کننده‌ای بدعت‌گذار نیست.

شرط توبه‌ی منافق نیز اخلاص است، زیرا اساس گناه او ریاکاری است. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ... \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. «بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند.... مگر کسانی که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) پردازند و به خدا متوسل شوند و آیین خود را خالصانه از آن خدا کنند. پس آنان از زمره‌ی مؤمنان خواهند بود و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگ خواهد داد».<sup>۵۰۴</sup>

۵۰۳. بقره/۱۶۰-۱۵۹.

۵۰۴. نساء/۱۴۶-۱۴۵.

## سایر انواع بدی‌ها

«اِثم و عدوان» در معنی و مفهوم نزدیک به هم هستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید».<sup>۵۰</sup> هر کدام از این دو کلمه اگر به تنهایی به کار بروند، معنی و مفهوم کلمه‌ی دیگر را نیز در بردارد، بنابراین هر اثمی عدوان است، زیرا اثم، انجام منہیات و ترک اوامر است و این به معنی عدوان و تجاوز از امر و نهی پروردگار به شمار می‌رود. هر عدوانی نیز اثم است، زیرا فرد به سبب آن گناهکار می‌شود. اما اگر اثم و عدوان همراه هم به کار بروند، با توجه به ویژگی و مواردی که به آن تعلق می‌گیرند، دو چیز جدا و متفاوت به شمار می‌روند.

«اِثم» چیزی است که جنس آن حرام است، مانند: دروغ، زنا، شراب‌خواری و... اما «عدوان» چیزی است که (به خاطر تجاوز) از حد و اندازه‌ی معین حرام می‌شود.

عدوان، تجاوز از حد و اندازه‌ی مجاز در یک چیز است؛ مثلاً از کسی که حقی بر گردن اوست، بیشتر از آن را درخواست و دریافت نمود، به گونه‌ای که بر مال، جسم یا آبرو و حیثیت او تعدی شود؛ اگر یک تیرک چوبین از شخصی به سرقت رفته است، جز با غضب کردن خانه‌ی او راضی نشود و در هر چیزی چند برابر آن را طلب نماید، اگر کلمه‌ای شنیده باشد، چند عبارت در مقابل آن بگوید. همه‌ی این موارد عدوان و تجاوز از حد و اندازه‌ی عادلانه می‌باشد.

این عدوان به دو نوع تقسیم می‌شود: تجاوز و عبور از حق خدا و تجاوز از حقوق بندگان؛ مثل این که شخصی از ازدواج مشروع تجاوز کند و مرتکب حرام شود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾. «و کسانی که عورت خود را حفظ می‌کنند، مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان

نیست، اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند، متجاوز به شمار می آیند.<sup>۵۶</sup> هم چنین هم بستر شدن با همسر در حالت حیض، نفاس، احرام، روزهی واجب و... که همه از مصادیق عدوان هستند.

هر چیزی که اندازهی مشخصی از آن جایز باشد، اما شخص از آن حد و اندازه تجاوز کند و به محدودهی ممنوعه قدم بگذارد، عدوان محسوب می شود. مثلاً نگاه به زن نامحرم به هنگام خواستگاری، گواهی، معامله و مداوا جایز است. اما اگر شخص نگاهش را به عمد متوجه زیباییهای او سازد و از حد و اندازهی مباح تجاوز کند و قدم در محدودهی ممنوعه بگذارد، عدوان به شمار می رود.

«اِثم» و «عدوان» همان اِثم و بغی ذکر شده در آیهی ۳۳ سورهی اعراف هستند، جز این که «بغی» بیشتر در مواردی به کار می رود که مربوط به حقوق بندگان و جسارت ورزیدن نسبت به آنان است.

بر همین اساس اگر بغی و عدوان در کنار هم قرار بگیرند، «بغی» ستم بر مردم به وسیلهی گناهی است که جنس آن ذاتاً حرام است، مثل: دزدی، دروغ، تهمت، آزار رساندن به مردم و «عدوان» نیز یعنی تجاوز از حد و اندازه در طلب و دریافت حق خود از دیگران. پس بغی و عدوان در رابطه با مردم، همانند اِثم و عدوان در رابطه با حدود و محرمات خداوند است.

پس خداوند حقی دارد که حریم و چهارچوبهی آن مشخص است، بندگان نیز حقی دارند که حریم آن مشخص است. بغی، عدوان و ظلم؛ یعنی تجاوز و عبور کردن از حد و اندازهی مشخص شده و طلب چیزی بیشتر از آن، یا کوتاهی کردن و نرسیدن به حد و اندازهی مشخص شده.

«فحشا و منکر»: فحشا صفت برای موصوفی است که حذف شده است و در اصل این گونه است: «الفعله الفحشاء» یا «الخصلة الفحشاء» کار زشت، یا صفت و خصلت زشت. فحشا عمل یا صفتی است که زشتی آن برای همه واضح و آشکار است و هر کس که دارای عقل سلیم است آن را زشت و ناپسند می شمارد. بر همین اساس، فحشا به زنا و لواط تفسیر شده است، خداوند نیز این دو عمل را فحشا

نامیده است، زیرا در نهایت زشتی و قباح استند. همچنین سخنان زشت و قبیح، فحش نامیده می‌شود؛ یعنی کلمات و عبارتهایی که زشتی و قباح آن‌ها واضح و آشکار است؛ مثل: دشنام‌های زشت و زننده، تهمت زنا و...

«منکر» نیز صفت برای موصوف محذوف است، «الفعل المنکر» فعل ناپسند، یعنی هر عملی که عقل و فطرت آن را ناپسند می‌شمارند، همان‌گونه که حواس بویایی، بینایی، چشایی و شنوایی، بوی بد، منظره‌های زشت، مزه‌های بد و صداهای ناخوشایند را نمی‌پسندند، اما اگر درجه‌ی زشتی و ناپسندی هر عملی در نظر عقل و فطرت بالا برود، آن عمل یا سخن فحشاء خواهد بود. همان‌طوری که زشتی و ناپسندی بو، مزه و... در رابطه با حواس پنجگانه متفاوت است.

بعضی از منکرات برای شخص ناشناخته و نامأنوس هستند و شدت زشتی و ناپسندی بعضی نیز به گونه‌ای است که فاحشه نامیده می‌شود، بنابراین ابن عباس می‌گوید: «فاحشه زنا است و منکر آن است که در هیچ شریعت و سستی معروف و شناخته شده نیست».

فرق گذاشتن او بین آن چه که نیکویی‌اش مشخص نیست و آن چه که زشتی‌اش در نزد فطرت و عقل به اثبات رسیده است، جای تأمل است.

### دروغ بستن بر خدا بدون علم و آگاهی، منشأ مفاسد است

دروغ بستن بر خدا و سخن گفتن از زبان او بدون علم و آگاهی، از همه‌ی این موارد حرام‌تر و گناهش بزرگ‌تر است. بر همین اساس، در میان محرماتی که شریعت‌ها و ادیان بر آن اتفاق نظر دارند، در مرتبه‌ی چهارم قرار گرفته است و تحت هیچ شرایطی جایز شمرده نمی‌شود، بلکه همیشه حرام است و مانند گوشت خوک، مردار و خون نیست که به هنگام ضرورت مباح می‌شوند.

محرمات به دو نوع تقسیم می‌شوند: چیزهایی که ذاتاً حرام هستند و به هیچ عنوان مباح نمی‌شوند و محرماتی که گاهی مباح می‌شوند. خداوند درباره‌ی محرمات ذاتی می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ». «بگو: خداوند حرام کرده است کارهای ناپه‌نجان (چون زنا) را خواه آن چیزی که آشکارا انجام

پذیرد و ظاهر گردد و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان گردد.<sup>۵۰۷</sup> پس از این به مورد بزرگی می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿وَالْإِنَّمِ وَالْبَغْيِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾. «و بزهکاری و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست». سپس به مورد بزرگتری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا». «و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن خبر در دست باشد». نهایتاً به موردی بزرگ اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید. این مورد در نزد خداوند از بزرگ‌ترین محرمات به شمار می‌رود و گناه آن نیز بزرگ‌تر است، زیرا در بردارنده‌ی موارد زیر است: دروغ بستن به زبان خدا، نسبت دادن چیزی به خداوند که شایسته‌ی او نیست، تغییر و تحریف دین خدا، نفی آن چه که خداوند اثبات کرده و اثبات آن چه که نفی نموده است، حق شمردن آن چه خداوند باطل می‌داند و باطل شمردن آن چه که حق می‌داند، دشمنی با دوستان خدا و دوستی با دشمنان او و توصیف ذات، صفات افعال، و اقوال خداوند به آن چه که شایسته و سزاوار او نیست.

در میان محرمات موردی نیست که در نزد خداوند بزرگ‌تر و گناهش بیشتر از این باشد، زیرا این اساس کفر و شرک است و بدعت‌ها و گمراهی‌ها بر پایه‌ی آن بنا می‌شوند، چون هر بدعت گمراه‌کننده‌ای در دین، بر اساس دروغ بستن به زبان خدا بدون آگاهی از صحت و سقم آن بنا می‌شود.

بنابراین سلف صالح و پیشوایان بزرگ شدیداً در رد و ناپسند شمردن آن سخن گفته‌اند و بر سر چنین افرادی در هر کجای زمین فریاد کشیده‌اند و مسلمانان را از فتنه‌ی آنان برحذر داشته‌اند و بیشتر از فحشا، ظلم و عدوان بر ناپسند بودن آن تأکید کرده‌اند، زیرا ضرر، تخریب و تضاد بدعت‌ها با دین شدیدتر از سایر موارد است. خداوند کسانی را که بدون دلیل از جانب خداوند، چیزهایی را به میل خود حلال یا حرام معرفی می‌کنند، رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ

هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ﴿۵۰۸﴾» به خاطر چیزی که تنها بر زبانان می‌رود، به دروغ مگویید: این حلال است و آن حرام و در نتیجه بر خدا دروغ بندید».<sup>۵۰۸</sup>

پس وضعیت کسانی که چیزهایی به صفات خداوند نسبت می‌دهند که خداوند خود را آن‌گونه توصیف نکرده است و یا اوصافی را که خداوند به خود نسبت می‌دهد، نفی می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

سلف صالح گفته‌اند: پرهیز کنید از این که بگویید: خداوند این را حلال کرده و آن را حرام نموده است، زیرا خداوند می‌گوید: دروغ می‌گویید، من این را حلال و آن را حرام ننموده‌ام، یعنی نباید کسی با رأی و نظر خود، بدون دلیل از طرف خدا و پیامبر، چیزی را حلال یا حرام معرفی کند.

اصل و اساس شرک، دروغ بستن به زبان خدا بدون علم و آگاهی از صحت و سقم آن است، مشرکین گمان می‌کنند کسانی را که به غیر از خدا به عنوان معبود برگزیده‌اند، آنان را به خدا نزدیک می‌سازند و در نزد خدا برای آنان شفاعت می‌کنند و به وسیله‌ی آن‌ها نیازهای خود را برآورده می‌سازند، آن‌گونه که واسطه‌ها و درباریان در نزد شاهان انجام می‌دهند. هر مشرکی، بدون علم و آگاهی بر زبان خدا دروغ می‌بندد، اما عکس آن صادق نیست، زیرا دروغ بستن بر زبان خدا، تعطیل، بدعت‌گذاری و شرک را شامل می‌شود و عام‌تر از شرک به شمار می‌رود و شرک یکی از زیرمجموعه‌های آن به شمار می‌رود.

بنابراین دروغ بستن به زبان رسول خدا ﷺ نیز سبب ورود به آتش دوزخ و منزل گزیدن در آن می‌شود، منزلی که شخص آن را ترک نخواهد کرد، چون متضمن دروغ بستن به زبان خدا می‌باشد و همانند این است که مستقیماً به خدا دروغ بسته باشد، زیرا آن چه به فرستاده نسبت داده می‌شود، منسوب به فرستنده می‌باشد. سخن گفتن از زبان خدا، بدون علم و آگاهی از صحت و سقم آن، دروغ بستن آشکار به او می‌باشد: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾. «چه کسی ستمکارتر از کسی است که

بر خدا دروغ می‌بندد».<sup>۵۱۹</sup>

همه‌ی گناهان اهل بدعت تحت این مورد قرار می‌گیرند و توبه‌ی آنان هنگامی محقق می‌شود که از همه‌ی بدعت‌ها توبه نمایند.

کسی که غافل از این باشد که اعمالش بدعت است و یا آن را به عنوان سنت به شمار آورد و دیگران را به سوی آن فرا بخواند و تشویق نماید، چگونه ممکن است از آن توبه نماید؟ گناهایی که باید از آن‌ها توبه نمایند، بر چنین اشخاصی آشکار نمی‌شوند، مگر با کسب علم و آگاهی و متبعر شدن از سنت پیامبر ﷺ و تحقیق و جستجوی پیوسته پیرامون آن، اما بدعت‌گذاران هرگز چنین نیستند.

سنت، خود به خود، بدعت را از میان برمی‌دارد، هرگاه خورشید سنت بر قلب بنده‌ای بتابد، ابرهای تیره‌ی بدعت کنار می‌روند و فضای تیره و تاریک همراهی‌ها زدوده می‌شود، زیرا تاریکی را یارای مقاومت در برابر پرتو خورشید نیست. هیچ چیز بنده را از فرق بین سنت و بدعت آگاه نمی‌سازد و او را برای خارج شدن و رهایی از تاریکی بدعت یاری نمی‌کند، جز پیروی و تبعیت از سنت و هجرت پی در پی قلب به سوی خدا با طلب یاری نمودن از او و اخلاص در کارها و صادقانه به خدا پناه بردن و هجرت به سوی پیامبر ﷺ با دستیابی به اقوال، اعمال، تعالیم هدایت بخش و سنت او: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَاجِرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ». «هر کس هجرتش (خالصانه و با نیت پاک) به سوی خدا و پیامبر باشد، پس هجرتش (حقیقتاً) به سوی خدا و پیامبر است. اما هر کس برای اهداف دیگری هجرت کند، بهره و نصیب او در دنیا و آخرت همان خواهد بود.

### وجوه و جنبه‌های معصیت

جنبه‌های مختلف معصیت به شرح زیر است: جنبه‌ی حیوانی و برآورده ساختن شهوت و جنبه‌های جبر، قَدَر، حکمت، توفیق و خذلان، توحید، اسماء و صفات، ایمان، رحمت، عجز و ضعف، ذل و افتقار، محبت و عبودیت.

سه مورد اول مربوط به منحرفین و بقیه‌ی موارد مربوط به اهل استقامت (راستان



و درستان) است.

این فصل از با ارزش‌ترین و سودمندترین فصول کتاب به شمار می‌رود و شایسته‌ی آن است که مورد توجه قرار گیرد، چه بسا در کتاب‌های دیگری یافت نشود، مگر در کتابی که آن را تحت عنوان «سَفَرُ الْهَجْرَيْنِ فِي طَرِيقِ السَّعَادَتَيْنِ» نام‌گذاری کرده‌ام.

## ویژگی‌های حیوانی در بعضی از افراد

وجوه و نمادهای حیوانی معصیت و برآورده نمودن شهوت و خواسته‌های نفسانی، مربوط به جاهلان است، آن کسانی که با دیگر حیوانات جز در راست قامتی و سخن گفتن فرقی ندارند و هدفی جز برآورده ساختن خواسته‌های نفسانی خود ندارند، این افراد دارای نفس‌های حیوانی هستند، اینان نه تنها به درجه ملائکه نمی‌رسند، بلکه از حالت حیوانی فراتر رفته و به درجه‌ی انسانیت قدم نمی‌گذارند. وضعیت این گروه بی‌ارزش‌تر از آن است که ذکر شود. وضعیت و احوال آنان با توجه به حیواناتی که بر طبع و خلق و خوی آن‌ها هستند، متفاوت است.

گروهی نفس‌هایشان سگ‌گونه می‌باشد. اگر بر لاشه‌ای که هزار سگ از آن سیر می‌شوند، برخورد کند، بر آن حمله‌ور می‌شود و از آن در برابر سگ‌های دیگر محافظت می‌کند و در برابر هر سگی که به آن نزدیک شود، پارس می‌کند و چنگ و دندان نشان می‌دهد، به هیچ سگی اجازه‌ی استفاده از آن را نمی‌دهد و سگ‌های دیگر تنها با زور و غلبه کردن بر آن سگ می‌توانند به لاشه نزدیک شوند. چنین فردی هدفش سیر کردن شکمش می‌باشد، از هر غذا و خوراکی که به چنگ آورد؛ مردار، پاک و ناپاک می‌خورد، از هیچ زشتی شرم نمی‌کند، اگر بر او بتازی، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم او را به حال خود رها کنی، زبان از دهان بیرون می‌آورد، اگر به او لقمه‌ای غذا بدهی دم می‌جنباند و ذورت می‌گردد و اگر به او چیزی ندهی، زوزه می‌کشد و پارس می‌کند.

گروهی نیز نفس‌هایشان خرگونه می‌باشد، برای سختی کشیدن و چریدن آفریده شده‌اند، هرگاه علفش افزوده شود، بر سختی و رنجش افزوده می‌شود. لال‌ترین و کم‌بصیرت‌ترین حیوانات است. بر همین اساس خداوند کسانی را که کتاب‌های خود را حمل می‌کنند، ولی از شناخت و معرفت و عمل به آن بی‌بهره‌اند، به الاغ تشبیه می‌کند، اما عالم بدی که آیاتش را به او داده است، اما او از دایره‌ی تعالیم و دستورات بیرون رفته و بدان‌ها توجه نکرده و به زمین چنگ زده و از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، به سگ تشبیه می‌کند. در این دو مثال رازهای بسیاری نهفته می‌باشد، که این‌جا فرصت پرداختن به آن نیست.

گروهی نیز نفس‌هایشان درنده‌خو و غضبناک است، در پی درازدستی و ظلم بر مردم هستند و تا می‌توانند بر آنان چیره می‌شوند. طبیعت و سرشت آنان این‌گونه می‌باشد، همانند حیوانات وحشی و درنده که جز درندگی چیز دیگری از آنان سر نمی‌زند.

تعبیرکنندگان خواب و رؤیا، رویای کسانی را که حیواناتی را در خواب از آن خود می‌دانند، یا در خانه‌ی خود می‌بینند و یا با آن‌ها می‌جنگند، بر همین اساس تعبیر می‌کنند و آن‌گونه نیز هست. خواب‌ها و رؤیاهایی از این قبیل، برای من و دیگران بسیار پیش آمده است که تعبیر آن‌ها مردمانی بوده‌اند که خصال و ویژگی‌هایشان همانند آن حیوانات بوده است. پیامبر خدا ﷺ در جنگ احد، گاوی را دید که آن را ذبح می‌کنند<sup>۵۱۰</sup> و تعبیر آن، مردان مؤمن بودند که به دست کفار به شهادت رسیدند. زیرا گاو سودمندترین حیوان روی زمین است و سبب آبادانی زمین و بهروزی انسان‌هاست، حیوان آرام، رام و فرمانبردار است و سرکشی و نافرمانی نمی‌کند. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز در خواب خروسی را دید که سه بار او را به منقار زد و تعبیر آن ضرباتی بود که ابولؤلؤ بر او وارد ساخت، زیرا تعبیر خروس مردی عجمی و شرور است.

گروهی نیز طبایع خوکی دارند، از کنار پاکی‌ها می‌گذرند و به آن توجه نمی‌کنند و هرگاه مدفوع انسان را بیابند، با زبان آن را می‌لیسند. بسیاری از مردم این‌گونه هستند، از کسی هزاران خوبی می‌بینند و می‌شنوند، اما هرگز آن‌ها را به ذهن نمی‌سپارند و آن‌ها را نزد کسی بازگو نمی‌کنند، اما اگر لغزش ببینند و یا کلمه‌ای ناپسند بشنوند، به مقصود خود دست یافته و آن را ورد زبان خود ساخته و آن را وسیله‌ی سرگرمی، مزاح و نقل مجالس خود می‌گردانند.

گروهی نیز طبایعی چون طبیعت طاووس دارند، تنها به فکر خودآرایی و مزین ساختن خود به لباس‌های زیبا و وسایل آرایشی هستند، این مسأله هیچ فایده‌ای در بر ندارد.

در میان حیوانات اسب دارای پسندیده‌ترین و نیکوترین طبیعت است، اسب

<sup>۵۱۰</sup>. بخاری ۷۰۲۵ و مسلم ۲۲۷۲ از ابوموسی آن را روایت کرده‌اند.

اشرف حیوانات است. گوسفند نیز همین گونه می باشد. هرکس با هر گونه ای از این حیوانات، مأنوس شود، از طبایع و خصال آن متأثر می شود. تأثیرپذیری در صورت خوردن گوشت آن ها شدیدتر خواهد بود.

بر همین اساس خداوند خوردن گوشت درندگان و پرندگان شکاری را حرام نموده است، زیرا کسی که گوشت آن ها را بخورد، به آن ها شباهت می جوید. والله اعلم.

خلاصه این که افرادی که در این گروه قرار دارند، جز امیال و خواسته های شهوانی و نفسانی دورنمای دیگری نمی بینند و چیزی فراتر از آن نمی شناسند.

### دیدگاه جبرگرایان

جبرگرایان کسانی هستند که خود را در اعمال و رفتار خود مجبور می دانند و معتقد هستند که اعمالشان بدون قدرت و اختیار آنان صورت می پذیرد و آن را اعمال خود نمی دانند. معتقد هستند که آنان در حقیقت فاعل کارهای خود نیستند و بر انجام آن قادر نیستند، بلکه فاعل و گرداننده ی اصلی کس دیگری است و شخص ابزار و آلتی بیش نیست و حرکات او همانند وزش باد و جنبش شاخ و برگ درختان است.

اگر از رفتار و کردارشان انتقاد شود، تقدیر الهی را بهانه قرار می دهند و گناه خود را به دوش آن می اندازند. در این زمینه به اندازه ای زیاده روی و غلو می نمایند که همه ی افعال خوب و بد خود را عبادت می دانند، زیرا با مشیت و قدر الهی، هم سو و هم جهت می باشند. معتقد هستند که: همان گونه موافقت با امر پروردگار طاعت است، موافقت با مشیت او نیز اطاعت به شمار می رود. همان گونه که خداوند از اسلاف و پیشوایان مشرک آنان حکایت می کند که مشیت پروردگار در افعال خود را دلیل بر امر و رضایت پروردگار قلمداد کرده اند. اینان بدتر از قدریه هستند و دشمنی آنان با خدا شدیدتر و افکارشان با کتاب های آسمانی و پیامبر و شریعت الهی متناقض تر است. حتی گروهی از آنان ابلیس را معذور می دانند و احساس تأسف و ترحم خود نسبت به او را ابراز می دارند و با زبان حال و قال خداوند را نسبت به او ستمگر

می‌دانند و می‌گویند: ابلیس چه گناهی مرتکب شده است؟ او از سجده در برابر غیرخدا امتناع ورزیده است و موضع‌گیری او با حکم مشیت و اراده‌ی پروردگار مطابقت دارد. چگونه می‌تواند بر آدم سجده کند در حالی که خداوند مانع او شده است؟ و آیا ابلیس به خاطر سجده نکردن بر غیر خدا مجرم است؟

اینان در حقیقت دشمنان خدا و دوستان و یاوران ابلیس هستند، اگر کسی از آنان بر ابلیس نوحه‌سرایی کند، از گریه و اندوه آنان شگفت زده خواهی شد، از لغزش‌های زبان و خطوط چهره‌هایشان پی خواهی برد که قضا و قدر را نسبت به خود ظالم و خداوند جبار را مقصر می‌دانند و از آنان فریاد دادخواهی و دردمندی می‌شنوی، همان‌گونه که شخص شکست خورده و درمانده از دست دشمن بانگ مظلومیت سر می‌دهد.

### دیدگاه قدریه‌ی نفات

قدریه نفات معتقدند که آنان عامل ایجاد جرم‌ها و گناهان هستند و به خواست و اراده‌ی آنان صورت پذیرفته است نه با اراده و خواست خداوند و خداوند چنین چیزهایی را بر آنان مقدر نساخته و در سرنوشت آنان رقم نزده است، خداوند چنین نخواست و خالق افعال آنان نیست و خداوند قادر نیست کسی را هدایت یا گمراه نماید، بلکه تنها حق و باطل را بیان می‌کند و هدایت و گمراهی و فجور و تقوا را به کسی الهام نمی‌کند و آن را در قلب کسی قرار نمی‌دهد.

معتقد هستند که در عالم وجود چیزهایی پدید می‌آیند که خواست خداوند نیست و خداوند چیزهایی را اراده می‌کند و پدید نمی‌آیند و بندگان بدون اراده و خواست خداوند، خالق افعال خویش هستند.

گناهان و معصیت‌ها، مخلوق انسان و نتیجه‌ی اراده‌ی آنان هستند و مخلوق خدا نیستند و به اراده‌ی او بستگی ندارند. قدریه بسیار بی‌بهره و محروم هستند از این که از خدا طلب یاری نمایند، بر او توکل کنند، خود را در پناه او درآورند و از او طلب هدایت نمایند تا دل‌هایشان را بر دین استوار و پایدار بدارد، آن‌ها را گمراه نسازد، آنان را به سوی آن چه می‌پسندد توفیق دهد و از معصیت دور بدارد. آنان از این موارد بی‌بهره‌اند، زیرا معتقدند که همه‌ی این موارد به وسیله‌ی آنان واقع می‌شود و

افعال آنان به شمار می‌روند و هیچ کدام از این موارد تحت اراده و خواست خداوند قرار نمی‌گیرد.

شیطان به همین اندازه راضی است و آنان را بیشتر از این به سوی گناه سوق نمی‌دهد و آنان را آشفته و پریشان نمی‌سازد. شیطان در این کار دو هدف دارد:

۱. صحت و درستی این دیدگاه و عقیده را در دل آنان جای دهد و به آنان تلقین کند که شما از گناهانی که اهل سنت مرتکب آن می‌شوند، دوری می‌گزینید، زیرا امور به شما واگذار شده و کارها به وسیله شما صورت می‌پذیرد و می‌توانید خود را در برابر معصیت محفوظ و مصون نگه دارید.

۲. شیطان به وسیله آنان جاهلان را به دام خود می‌اندازد، زیرا اگر آنان را به عنوان اهل عبادت، زهد و دوری از معصیت بیابند، می‌گویند: اینان اهل حق و حقیقت هستند - بدعت در نزد شیطان محبوب‌تر از معصیت است - پس هرگاه به وسیله این افراد، جاهلان را به بند بکشد و بر آنان پیروز شود، هرگز آنان را به سوی گناه فرا نمی‌خواند، بلکه آنان را از معصیت باز می‌دارد و آن را در نظرشان زشت و ناپسند جلوه می‌دهد. کسی جز اهل بصیرت به این حقیقت پی نخواهند برد.

### پی بردن به حکمت آفرینش، سرآغاز راستی و درستی

راستان و درستان، حکمت خداوند را در چیزهایی که بر بنده‌اش مقدر نموده و خود آن را ناپسند می‌داند و بنده‌اش را به سبب آن سرزنش و مجازات می‌کند، در می‌یابند و معتقدند که اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست، بنده‌اش را از انجام آن مصون بدارد و مانع او شود. سرپیچی از خداوند از روی جبر نیست و هیچ چیز در عالم هستی بدون خواست و مشیت او صورت نمی‌پذیرد. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد، بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»<sup>۵۱۱</sup>

اینان معتقدند که خداوند هیچ چیزی را بیهوده و سرگردان نیافریده است و

خداوند دارای نهایت حکمت است در هر چیزی که مقدر نموده است، از خیر، شر، عبادت، معصیت و حکمت آشکار و شگفت‌انگیزی که عقل‌ها از درک حقیقت آن عاجز و زبان‌ها از بیان آن درمانده و ناتوان هستند.

سرمنشأ مقدر شدن آن چه که خداوند نمی‌پسندد و مورد رضایت او نیست، اسم «حکیم» خداوند است که با حکمت خود عقل‌ها و خرد‌ها را متحیر ساخته است. هنگامی که ملائکه به خداوند گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾. «آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها خواهد ریخت و حال آن که ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟». خداوند در پاسخ آنان فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». خداوند سبحان در گناهان و جرائمی که از بندگان سر می‌زند و پیامدهایی که بر آن مترتب است، دارای آیات و حکمت‌هایی است که می‌خواهد خود را به شیوه‌های مختلف به بندگان بشناساند، آیات و نشانه‌ها و دلایل ربوبیت، وحدانیت، الوهیت، حکمت و عزتش را تنوع بخشد و تمامیت سلطه، فرمانروایی و قدرتش و نیز احاطه‌ی علمش بر همه چیز را بیان دارد، صاحبان بصیرت و بینش همه‌ی این موارد را آشکارا به چشم دل می‌بینند و می‌گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ﴾. «پروردگارا، این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاکی».<sup>۵۱۲</sup> این چیزی نیست جز حکمت آشکار و شگفت‌انگیز و آیات و دلایل روشن تو.

وَلِلَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَكْمَةٌ  
وَتَسْكِينَةٌ أَبَدًا شَاهِدٌ  
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ  
تَذُلُّ عَلَى أَنَّهُ الْوَاحِدُ

«خداوند را در همه‌ی حرکات و سکنات، دلائل و نشانه‌هایی است و در هر چیزی نشانه‌ای است که بر یگانگی و وحدانیت خداوند دلالت می‌کند».

در زمین آیات و نشانه‌های آشکاری است که بر خداوند و درستی رسالت پیامبران و برحق بودن وعده‌ی دیدار قیامت دلالت می‌کنند. نشانه‌هایی که گناهان و معصیت‌های بنی آدم سبب ایجاد آن بوده‌اند، از جمله: نشانه‌ی قدرت خدا در غرق

نمودن قوم نوح و بالا زدن آب از قله‌ی کوه‌ها، به گونه‌ای که همه‌ی ساکنین زمین را نابود کرد، به جز اولیای خود، آن کسانی که اهل معرفت و توحید بودند. در این ماجرا و نیز نابودی قوم عاد و ثمود، آیات و عبرت‌های بی شماری در طول تاریخ نهفته می‌باشد.

سرد نمودن آتش بر ابراهیم، نشانه‌ی دیگری است و سبب آن، گناهان و معصیت‌های قوم او بود و این که او را در آتش انداختند تا این که آیت و نشانه‌ای شد و ابراهیم به سبب آن به درجه‌ی «خلیل الله» بودن دست یافت. هم‌چنین پیامبران الهی به سبب تحمل و صبر بر آزار و اذیت و دشمنی قوم خود، به کرامت و منزلت و مقام قرب خداوند دست یافته‌اند.

هم‌چنین خداوند در میان انسان‌ها، شهدا، اولیا و برگزیدگانی قرار داده است که این منزلت‌ها به سبب صبر و شکیبایی آنان در برابر عصیانگران و ستمگران و جهاد و تلاش در راه خدا و تحمل آزار دشمنان به خاطر او، به دست آمده و آنان را شایسته‌ی درجات والا گردانده است.

حکمت‌ها، مصلحت‌ها و منافع دیگری که به سبب ظهور گناهان و جرائم پدید آمده‌اند و یکی از علت‌های آن مقدر نمودن چیزهایی در سرنوشت بندگان است که مورد پسند و رضایت پروردگار نیستند و این حکمت محض است، زیرا چیزی که بر آن مترتب می‌شود، در نزد خداوند محبوب‌تر و برگزیده‌تر از آن است که با مقدر نمودن عدم معصیت، از بین برود.

پس حاصل شدن این محبوب بزرگ در نزد خداوند محبوب‌تر از ترک آن گناهی است که مورد خشم و نفرت اوست. ترک گناه اگر چه در نزد پروردگار محبوب و پسندیده می‌باشد، اما به دست آمدن امر محبوبی که جز با وجود آن گناه حاصل نمی‌شود، در نزد او دوست داشتنی‌تر از ترک آن گناه است و از دست رفتن این امر محبوب، ناپسندتر از انجام آن امر ناپسند و ناخوشایند است. حکمت خداوند اقتضا می‌کند که محبوب‌ترین مورد با از دست رفتن آن چه محبوبیتش کمتر است، حاصل شود و این امر محبوب و پسندیده، با از بین بردن یک امر ناپسند، از بین نرود. اگر ذهن وجود این امر را بدون دیگری تصور کند، مانند این است که وجود معلول



بدون علت را امکان‌پذیر دانسته باشد و این چیزی است که حکمت خدا و کمال قدرت و ربوبیت او پذیرای آن نیست.

در این که گاهی خداوند اولیایش را بر دشمنان و یا دشمنان را بر اولیایش مسلط ساخته و گاهی نیز آنان را در خانه‌ای گرد هم آورده و یا گروهی را گرفتار گروهی ساخته است، حکمت‌های فراوان و نعمت‌های بی‌شماری نهفته می‌باشد.

هم‌چنین به سبب آن، بر شمار محبوبان خدا افزوده می‌شود و حمد، فروتنی، خضوع، خشیت، احساس نیازمندی و دل‌شکستگی آنان در برابر پروردگار، که آنان را در زمره‌ی دشمنان قرار نداده است، به مراتب افزایش می‌یابد. آن‌گاه که احوال و وضعیت دشمنان خدا را مشاهده می‌کنند و می‌بینند که خداوند آنان را رها کرده، از آنان رویگردان شده، بر آنان خشم گرفته و عذاب سختی را برای آنان آماده کرده است. همه‌ی این موارد به اراده و خواست خداوند و تدابیر و اقدامات او در عالم هستی صورت می‌پذیرد. اولیای خدا از بیم خذلان و به حال خود رها شدن، خاضع و بی‌مناکند و بسیار احساس خوف و دل‌شکستگی می‌نمایند.

هنگامی که ملائکه، ابلیس و سرنوشت او و نیز هاروت و ماروت را مشاهده کردند، سر تعظیم در پیشگاه پروردگار بر زمین نهادند و در برابر عزت او تسلیم شدند، از بیم آن که مبدا آنان را نیز از خود براند و در برابر جلال و شکوه او احساس کوچکی نمودند و خود را نیازمند حمایت و رحمت پروردگار یافتند. بدین ترتیب فضل و منت و نیکی پروردگار را احساس کردند و دانستند که آنان را مورد فضل و کرم خود قرار داده است.

اولیای متقی پروردگار، هنگامی که وضعیت دشمنان خدا و خشم و غضب و بی‌توجهی او نسبت به آنان را مشاهده می‌کنند، بر خضوع و احساس نیازمندی و دل‌شکستگی آنان در برابر پروردگار افزوده می‌شود. بنابراین بیش از پیش از او طلب یاری می‌نمایند، به سوی او باز می‌گردند، بر او توکل می‌کنند، بر رغبت و رهبت آنان نسبت به پروردگارشان افزوده می‌شود و پی خواهند برد که برای رهایی از خشم پروردگار، پناهی جز او ندارند و کسی جز پروردگار نمی‌تواند آنان را پناه دهد و جز رضامندی پروردگار، کسی آنان را از خشم او رهایی نمی‌بخشد و همه‌ی فضل و نیکی در دست اوست.

این قطره‌ای از دریای حکمت پروردگار است که بر مخلوقات خود احاطه دارد و بندگان با بصیرت از ماورای آن خبر می‌یابند و به شگفتی‌هایی از حکمت پروردگار دست می‌یابند که زبان از شرح و بیان آن عاجز است.

اما بهره و نصیب هر بنده‌ای از مشاهده و درک این دریای بی‌کران حکمت، به شدت بصیرت و علم و آگاهی او نسبت به پروردگار و اسماء و صفات او و شناخت وظایف و حقوق بندگی و ربوبیت بستگی دارد و هر مؤمنی به اندازه‌ی مشخص از آب آن می‌نوشد و مقام و منزلتی دارد که از آن فراتر نمی‌رود.

### دورنمای توحید

یعنی، بندگان به یکتایی پروردگار در امر آفرینش و حکمرانی گواهی دهند، هر چه را که خدا بخواهد، صورت می‌پذیرد و هر چه را که نخواهد، صورت نمی‌پذیرد، هیچ ذره‌ای جز به اذن او قادر به حرکت نیست، همه‌ی خلاقیت تحت فرمان و در قبضه‌ی قدرت او هستند، قلب هر کدام از بندگان در میان دو انگشت پروردگار است، اگر بخواهد، آن را راست و استوار می‌دارد و اگر بخواهد، آن را منحرف می‌سازد، پس قلب‌ها در دست او هستند و هرگونه اراده کند، آن‌ها را دگرگون می‌سازد، اوست که تقوا را به نفس‌های مؤمنین الهام کرده و آن‌ها را هدایت کرده و پاکیزه داشته است و گناه را به نفس‌های گناهکاران الهام کرده و آن‌ها را بدبخت نموده است. ﴿مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ﴾. «خدا هر که را گمراه سازد، هیچ راهنمایی نخواهد داشت».<sup>۵۱۳</sup> هر کس را که بخواهد، با فضل و رحمت خویش هدایت می‌کند و با عدل و حکمت خود گمراه می‌سازد. این فضل و بخشش بی‌پایان پروردگار است و آن دیگری، عدل و قضای اوست. ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾. خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند».<sup>۵۱۴</sup>

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «ایمان به تقدیر الهی، نظام توحید است، هر کس تقدیر

<sup>۵۱۳</sup> اعراف/۱۸۶.

<sup>۵۱۴</sup> انبیاء/۲۳.

الہی را تکذیب کند، توحیدش را نقض نموده است و هر کس به تقدیر الہی ایمان داشته باشد، با ایمانش توحیدش را تصدیق نموده است».

در این دورنما، مقام و منزلت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» از لحاظ علمی و احوال درونی برای شخص محقق می‌شود، جای پای بنده در توحید ربوبیت، محکم و استوار می‌شود و سپس به سوی توحید الوہیت اوج می‌گیرد. ہرگاہ یقین حاصل کند کہ ہمہی نفع و ضررہا، دادن و ندادن‌ہا، ہدایت و گمراہی و خوشبختی و بدبختی تنها در دست پروردگار است و تنها اوست کہ قلب‌ہا را ہرگونہ کہ بخواہد، دگرگون می‌سازد و تنها کسی موفق است کہ خداوند او را توفیق دہد و یاریش نماید و کسی خوار و سرگردان است کہ خداوند او را بہ حال خود تنها گذارد و سالم‌ترین، استوارترین، لطیف‌ترین، پاک‌ترین، محکم‌ترین و نرم‌ترین قلب، آن است کہ تنها خداوند را بہ عنوان الہ و معبود خود برگزیدہ باشد، در این صورت پروردگار در نزد او محبوب‌تر از ہمہ چیز و ہمہ کس خواہد شد و خوف و رجائش نسبت بہ او بیشتر از ہمہ چیز و ہمہ کس می‌شود، محبت او در قلبش، از ہر محبت دیگری پیشی می‌گیرد و سایر محبت‌ہا تحت الشعاع آن قرار می‌گیرند، همان‌گونہ کہ لشکریان از سلطان تبعیت می‌کنند. خوف از پروردگار نیز، بر خوف از ہمہی مخلوقات پیشی می‌گیرد و ہمہی بیم‌ہا و خوف‌ہا پیرو و دنبالہرو آن می‌شوند، رجا و امید بہ پروردگار نیز در قلب او از ہر رجا و امید ی پیشی می‌گیرد و ہمہی امیدہا تابع آن خواہند شد.

این نشان و علامت توحید الوہیت در چنین قلبی بہ شمار می‌رود. دروازہ‌ای کہ بنده از طریق آن وارد توحید الوہیت شدہ است، توحید ربوبیت می‌باشد، بہ عبارتی دیگر، راہ رسیدن بہ توحید الوہیت، توحید ربوبیت است، زیرا قلب در ابتدا با توحید ربوبیت مأنوس می‌شود و سپس بہ توحید الوہیت ارتقا می‌یابد، همان‌طوری کہ خداوند در کتاب خود ہندگانش را از توحید ربوبیت بہ الوہیت فرا می‌خواند و توحید ربوبیت را دلیل و حجتی بر آنان قرار می‌دہد و بہ وسیلہی آن از آنان اقرار و اعتراف می‌گیرد، سپس بیان می‌کند کہ با شرک در الوہیت، توحید ربوبیت را نقض می‌کنند.

در این دورنما، مقام «ایاک نعبد» برای او محقق می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَلَّى يُؤْفَكُونَ﴾. «اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ مؤکدانه می گویند: خدا پس چگونه منحرف می شوند». <sup>۵۱۵</sup> یعنی چگونه از گواهی دادن به «لا اله الا الله» و یکتاپرستی او روی می گردانند در حالی که گواهی می دهند پروردگار و آفریننده ای جز او نیست. هم چنین می فرماید: ﴿قُلْ لَّيِّنَ الْأَرْضِ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* سَيَقُولُونَ اللَّهُ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾. «بگو: زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند، اگر دانا و فرزانه ای؟ خواهند گفت: از آن خداوند هستند، بگو: پس چرا نمی اندیشید و یادآور نمی گردید». <sup>۵۱۶</sup>

بنابراین می دانید که اگر خداوند، یگانه مالک زمین و ساکنین آن و خالق و پروردگار آنان است، پس یگانه اله و معبود نیز هست. همان گونه که رب و پروردگاری غیر او نیست، اله و معبود دیگری غیر از او وجود ندارد: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ \* سَيَقُولُونَ اللَّهُ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ \* قُلْ مَنْ يَدِّهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُخْرِجُ وَلَا يُخَارُ عَلَيْهِ﴾. «بگو چه کسی صاحب آسمان های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چرا پرهیزکاری پیش نمی گیرید؟ بگو چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می دهد و کسی را (نمی توان) از (عذاب) او پناه داد؟». <sup>۵۱۷</sup> هم چنین می فرماید: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرُ أَمَّا يُشْرِكُونَ \* أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾. «بگو خدای را سپاس (می گویم و درخواست می نمایم که) رحمت و مغفرت خود را بر بندگان برگزیده ی خویش (نازل فرماید). آیا خدا بهتر است (برای پرستش) یا چیزهایی که انباز خدا می سازید. (آیا تنها بهترند) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغ های زیبا و فرح افزا رویانیده ایم؟ باغ هایی که شما نمی توانستید درختان آن ها را برویانید. آیا معبودی با خدا وجود

<sup>۵۱۵</sup> زخرف/۸۷<sup>۵۱۶</sup> مؤمنون/۸۵-۸۴<sup>۵۱۷</sup> مؤمنون/۸۸-۸۶

دارد؟ اصلاً ایشان قومی هستند که عدول می‌کنند.<sup>۵۱۸</sup>

در برابر آنان دلیل می‌آورد کسی که همه‌ی این کارها را به تنهایی برای آنان انجام داده است، پس اله و معبود یکتا و یگانه‌ی آنان است و اگر پروردگار و خالق به همراه او وجود داشت، شایسته و سزاوار پرستش بود، اما اگر پروردگاری به همراه او نیست که این کارها را انجام داده باشد، پس چگونه اله و معبودی در کنار او قرار می‌دهید؟

بنابراین قول صحیح درباره‌ی آیه این است که بگوییم: «آیا معبود و الهی به همراه الله وجود دارد که این کارها را انجام داده باشد؟». جواب قطعی «نه» خواهد بود. پس اگر معبودی به همراه او این کارها را انجام نداده است، چگونه خدایانی جز او را می‌پرستید؟ بنابراین معلوم شد که الوهیت غیر الله باطل است، همان‌طوری که ربوبیت غیر او به اعتراف و گواهی شما باطل است.

اگر کسی بگوید: معنی آیه چنین است: «آیا به همراه الله معبود و اله دیگری وجود دارد؟». و به انجام کارها و مشارکت او در آفرینش اشاره نکند، سخن او از دو وجه ضعیف است:

۱. مشرکین می‌گفتند: به همراه خداوند اله و معبودهای دیگری وجود دارند و این مسأله را انکار نمی‌کنند.

۲. دلیل به این صورت کامل نمی‌شود و آنان را به سکوت وا نمی‌دارد و بر آنان اتمام حجت نمی‌شود، مگر در صورتی که بگوییم: به همراه او الهی نیست که کارهایی مثل او انجام داده باشد، پس چگونه به همراه او معبودی قرار می‌دهید که ناتوان است و چیزی را نیافریده است؟ این شبیه آیه‌ی زیر است: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾. «یا این که برای خدا انبازهایی قائل می‌شوند که (به زعم ایشان) هم چون خدا دست به آفرینش یازیده‌اند و این است که کار آفرینش بر آنان مشتبّه و مختلط گشته است؟ بگو: خدا آفریننده‌ی همه چیز است و او یکتا و توانا است.»<sup>۵۱۹</sup> و ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾. «این‌ها آفریده‌های خدا هستند، شما به من نشان

<sup>۵۱۸</sup>. نمل/۵۹-۶۰.

<sup>۵۱۹</sup>. عدد/۱۶.

دهید آنانی که جز خدایند چه چیز را آفریده‌اند؟»<sup>۵۲۰</sup> و ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ «آیا کسی که می‌آفریند، مانند کسی است که نمی‌آفریند»<sup>۵۲۱</sup> و ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ «آن کسانی را که به جز خدا به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خودشان آفریده می‌گردند»<sup>۵۲۲</sup> و ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ «(مشرکان) سواي خدا، معبودهایی را برگرفته‌اند که چیزی را نمی‌آفرینند و بلکه خودشان آفریده‌هایی بیش نیستند»<sup>۵۲۳</sup> نمونه‌های آن در قرآن بسیار است و دلیل و حجت به وسیله‌ی آن کامل می‌شود، آن‌گونه که بیان کردیم.

خلاصه این که بندگان در این دورنما با مطالعه و بررسی گناهان و جرم‌ها و مقدر شدن آن‌ها در نوشت خلاق از جانب پروردگار عزیز و حکیم، به این موارد دست می‌یابند و نیز پی خواهند برد که: در برابر خشم و غضب پروردگار، پناهی جز خداوند نیست و جز به یاری او طاعت میسر نمی‌شود و جز به توفیق او نمی‌توان به رضایتمندیش دست یافت. سرمنشأ و سرانجام همه‌ی امور از او و به سوی اوست، زمام و اختیار توفیق در دستان اوست، برای بندگان هیچ یاری دهنده‌ای جز او نیست و بر کسی جز او نمی‌توان توکل کرد، همان‌گونه که خطیب پیامبران، حضرت شعیب علیه السلام می‌گوید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

### دور نمای توفیق و خذلان

این مورد از شاخه‌های دورنمای پیشین است، اما با توجه به نیاز بندگان و بهره بردن از آن، به صورت جداگانه به آن می‌پردازیم. عارفان و خداشناسان واقعی متفق‌القول هستند که «توفیق»، یعنی خداوند کسی را به خودش واگذار نکند و «خذلان» یعنی کسی را به حال خود رها نماید و او را به خودش واگذار کند: پس بندگان نه تنها ما بین توفیق و خذلان در نوسان هستند، بلکه بنده‌ای در یک ساعت واحد سهمی از هر دو خواهد داشت، خدا را عبادت می‌کند و رضایتمندیش را به

<sup>۵۲۰</sup> لقمان/۱۱.<sup>۵۲۱</sup> نحل/۱۷.<sup>۵۲۲</sup> نحل/۲۰.<sup>۵۲۳</sup> فرقان/۳۱.

دست می آورد و با توفیق الهی و با یادآوری نعمت هایش، شکرگزاری می کند، سپس نافرمانی می کند و موجبات خشم پروردگار را فراهم می نماید و از او غافل می شود، که این یکی به سبب خذلان است. پس بندگان مابین توفیق و خذلان در گردشند. به سبب فضل و رحمت خویش، توفیقش را شامل حال بندگان می نماید و با عدل و حکمتش آنان را دچار خذلان می سازد. خداوند در هر دو مورد شایسته‌ی والاترین حمد و سپاس است، زیرا هیچ بنده‌ای را از چیزی که حق اوست، محروم نساخته است، بلکه تنها فضل و بخشش خویش را از عده‌ای باز می دارد و او بسیار دانا و آگاه است که فضل و بخشش خود را در چه جایگاهی قرار دهد؟

اگر بنده‌ای این دورنما را مشاهده کند و حقش را به جای آورد، پی خواهد برد که در هر لحظه‌ای از عمرش، بسیار نیازمند و وابسته به توفیق الهی است و ایمان و توحیدش در دست پروردگار است، به گونه‌ای که اگر لحظه‌ای او را به حال خود بگذارد، تاج و تخت توحیدش نابود و آسمان ایمانش فرو می ریزد، کسی که او را نگه می دارد، همان کسی است که آسمان را نگه داشته و از فرو ریختن آن بر زمین جلوگیری می کند. ورد زبانش دائماً این است که «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، يَا مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قَلْبِي إِلَى طَاعَتِكَ». «ای دگرگون کننده‌ی قلب‌ها، قلبم را بر دینت استوار ساز و ای تغییردهنده‌ی قلب‌ها، قلبم را رو به سوی طاعتت گردان». طلب و درخواستش نیز همیشه این خواهد بود: «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ». «ای زنده‌ی پایدار و ای نگهدارنده‌ی جهان و گرداننده‌ی امور، ای به وجود آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای صاحب جلال و جبروت و ای کسی که بر بندگان کرم می نمایی، اله و معبودی جز تو نیست، از رحمت تو یاری می جویم، همه‌ی امورم را اصلاح کن و لحظه‌ای مرا به خودم و یا به هیچ کدام از بندگان و اگذار مکن».

بندگان در این دور نما، توفیق و خذلان خداوند و نیز ربوبیت و خالقیت او را مشاهده می کنند، بنابراین هم چون درماندگان از او طلب توفیق می نمایند و از مبتلا شدن به خذلان، به او پناه می برند، سر بر خاک آستانش می ساینند، سر تعظیم در برابرش فرود می آورند، خاضعانه در برابر او به ضعف و کوچکی خود اعتراف می کنند و التماس می نمایند، زیرا صاحب هیچ سود و زیان و مرگ و زندگی‌ای برای

خود نیستند.

«توفیق» اراده‌ی خداوند است مبنی بر این که برای بنده‌اش کاری کند که مصلحت او در آن باشد، به گونه‌ای که او را به انجام کارهایی که خداوند را راضی و خوشنود می‌کند، قادر سازد، او را مرید و دوست‌دار خود گرداند، به گونه‌ای که خداوند را بر همه چیز و همه کس ترجیح دهد. هم‌چنین آن چه را که سبب خشم پروردگار است، در نظرش زشت و منفور سازد. این موارد از افعال خداوند هستند و بندگان تنها دریافت‌کننده می‌باشند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ \* فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرمی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است، فقط آنان (که دارای این صفات هستند) راهیابند و بس. این لطف و نعمتی از سوی خدا است و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزاندگی بی‌شمار است».<sup>۵۲۴</sup> خداوند آگاه است و می‌داند که چه کسانی شایستگی این فضل را دارند و چه کسانی لایق آن نیستند و خداوند حکیمانه آن را در جای مناسب خود قرار می‌دهد و کسانی را که اهل و شایسته‌ی آن هستند، از آن محروم نمی‌سازد و افراد نالایق و نااهل را نیز از آن بهره‌مند نمی‌کند.

ابتدای آیه چنین است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ﴾. «بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است. هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد».<sup>۵۲۵</sup> سپس می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾. خداوند می‌فرماید: محبت و ارادت شما نسبت به ایمان و مزین و زیبا بودن آن در دل‌هایتان، از جانب خودتان نیست، بلکه خداوند ایمان را در برابر شما و در دل‌هایتان این‌گونه قرار داده است و شما نیز آن را برگزیده و به آن راضی شده‌اید. بنابراین بر پیامبر پیش‌دستی نکنید، تا او چیزی نگوید و دستوری صادر نکند، شما خودسرانه چیزی مگویید و کاری نکنید، زیرا کسی که ایمان را محبوب شما ساخته

<sup>۵۲۴</sup>. حجرات/۸.۷.

<sup>۵۲۵</sup>. حجرات/۷.۷.



است، بیشتر از شما به منافع و مصلحت بندگانش آگاه است. اگر توفیق خداوند نبود، هرگز نفس‌هایتان پذیرای ایمان نمی‌شدند. ایمان شما نتیجه‌ی تبادل نظر و موفقیت شما نیست و هرگز نمی‌توانید ایمان را به نفس‌هایتان تقدیم کنید، نفس‌هایتان از انجام این کار ناتوان است و هرگز به آن نخواهید رسید. اگر فرستاده‌ی من در بسیاری از چیزهایی که می‌خواهید، از شما پیروی کند، بر شما سنگینی می‌نمود و نابود می‌شدید و بدون این که احساس کنید، منافع و مصلحت‌هایتان تباه می‌شد. می‌پندارید که نفس‌هایتان خیر و صلاح شما را خواهند است، آن طوری که ایمان را خواسته‌اید. اگر من آن را در نظر شما زیبا و پسندیده جلوه نمی‌دادم و کفر و فسق و عصیان را در نظر تان زشت و ناپسند نمی‌نمودم، به ایمان دست نمی‌یافتید و نفس‌هایتان به آن راضی و خوشنود نمی‌شد.

قدریه‌ی جبرگرا می‌گویند: «توفیق» یعنی خلق و آفریدن طاعت و «خذلان» یعنی آفریدن معصیت. اما این برداشت و تفسیر را بر اصول فاسد خود که اسباب و حکمت‌ها را انکار می‌کنند، بنا نهاده‌اند و این امر را به اراده و مشیت مطلق خداوند نسبت می‌دهند و اسباب و حکمت‌ها را نادیده می‌گیرند.

قدریه‌ی نفات در نقطه‌ی مقابل آنان قرار دارند، می‌گویند، «توفیق» بیان و هدایت عمومی و توان طاعت و روی آوردن به آن و فراهم نمودن اسباب لازم برای آن است و این برای هر فرد مؤمن یا کافری که حجت و دلیل به او رسیده و به ایمان دسترسی داشته باشد، امکان‌پذیر است.

توفیق در نظر آنان بین مؤمنین و کفار مشترک است، زیرا توان بخشیدن، راهنمایی و بیانگری، شامل حال هر دو گروه می‌شود و توفیق را ویژه‌ی مؤمنان قرار نداده است که به سبب آن، ایمان در دل‌هایشان جای گیرد، همچنین خذلان را ویژه‌ی کفار نساخته است که مانع پذیرش ایمان از طرف آنان شود و اگر چنین می‌کرد، فعل او پشتیبانی و جانبداری از مؤمنان و ظلم بر کافران به شمار می‌رفت.

خداوند به اذن خود مؤمنان را در آن چه بر سر آن اختلاف ورزیده‌اند، به سوی حق هدایت نمود و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. مؤمنان هیچ کدام از این دو مورد را نمی‌پسندند و انحراف هر دو از صراط مستقیم را آشکارا مشاهده می‌کنند و قضا و قدر و این که مشیت پروردگار همه‌ی کائنات را در بر گرفته است و نیز اسباب و حکمت‌ها و غایات و مصلحت‌ها را تأیید می‌نمایند،

خداوند را منزّه از آن می‌دانند که در گستره‌ی حکمرانیش چیزی پدید آید که او نمی‌خواهد، یا آفریده‌هایش بر انجام چیزی توانا باشند که تحت قدرت و اراده‌ای خداوند نیست، یا برخی از افعال بندگان بدون اختیار و اراده‌ی خداوند صورت پذیرد. هرکس چنین اعتقادی داشته باشد، پروردگارش را نشناخته و ربوبیت کامل برای خداوند قائل نشده است.

علاوه بر این مؤمنان خداوند را از انجام کارهای بیهوده و زشت منزّه می‌دانند، یا این که چیزی را بی‌هدف بیافریند، یا افعالش به دور از حکمتی باشد که فلسفه‌ی وجودی آن به شمار می‌رود، یا بدون وسیله و هدف افعالش را به انجام رساند، زیرا وسایل و اهداف، راه و مسیر به انجام رسانیدن افعال است. خداوند در هر چه می‌آفریند و مقدر می‌کند، دارای نهایت حکمت است و این حکمت، صفت قائم به ذات اوست و آن‌گونه که قدریه‌ی نفات می‌گویند، مخلوق نیست. قدریه در حقیقت صفت حکمت و تقدیر الهی را نفی می‌کنند.

اهل صراط مستقیم از هر دو گروه برائت می‌جویند، مگر در مواردی که حقیقت را بیان می‌کنند، که در آن موارد با آن‌ها موافقت و حق را از هر دو گروه می‌پذیرند و آن را به سبب عقاید و افکار باطلی که دارند، نادیده نمی‌گیرند، زیرا مؤمنان واقعی، شاهدان خدا و امنای او در میان دیگر گروه‌ها هستند، در میان آنان داور و بر آنان حکمفرما هستند، اما کسی بر آنان حکم‌فرمایی نمی‌کند. احوال دیگر گروه‌ها را کشف می‌کنند، اما تنها کسانی می‌توانند احوال آنان را کشف نمایند که از تعالیم پیامبر ﷺ آگاه باشند و فرق آن با چیزهای دیگر را به خوبی بدانند و تعالیم صحیح اسلامی را با افکار و عقاید باطل در هم نیامیزند. اینان افراد برگزیده، جوهره و گل سرسبد عالم هستی‌اند و مانند کسانی نیستند که آیین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند، یا مانند کسانی که کار و بار دین خود را به پراکندگی کشانند، بلکه آنان بر شریعت واضحی هستند که از سوی پروردگارشان نازل شده و در ایمان خود از بصیرت و بینش بالایی برخوردار هستند و آن چه را که در نزد مردم است، به خوبی می‌شناسند.

این یکی از بارزترین دورنماها و بالاتر و وسیع‌تر از دورنمای قبلی است. طلّیعه‌ی این دورنما، شناخت ارتباط عالم وجود از لحاظ خلق و امر با اسماء و صفات پروردگار است، اگر چه همه‌ی عالم و آن چه در آن است، بخشی از آثار و

مقتضیات آن به شمار می‌رود.

ابن یکی از باارزش‌ترین شناخت و معرفت‌ها به شمار می‌رود، هر کدام از اسماء پروردگار در بردارنده‌ی صفت ویژه‌ای هستند، زیرا اسم‌هایش، اوصاف مدح و کمال هستند و هر کدام از صفت‌هایش، دارای مقتضا و یک فعل لازم یا متعدی هستند و این فعل، به مفعولی که از لازمه‌های آن است، تعلق می‌گیرد و این در رابطه با خلق و امر و پاداش و مجازات است. همه‌ی این امور از آثار و نتایج اسماء حسنی و موجبات آن به شمار می‌روند.

انکار این که اسماء خداوند در بردارنده‌ی صفات و معانی و صفات در بردارنده‌ی افعال و فعل‌ها در بردارنده‌ی مفعول هستند، غیرممکن است، همان‌طور غیرممکن است که مفعول را بدون افعال و افعال را بدون صفات و صفات را بدون اسماء و اسماء و صفات خداوند را بدون ذات او فرض کنیم.

از آنجایی که صفات پروردگار، صفات کمال هستند و افعالش از روی حکمت و مصلحت و اسم‌هایش نیکو هستند، پس انکار موجبات و لازمه‌های آن، فرض باطلی است. بنابراین خداوند سبحان ناپسند می‌شمارد اگر کسی امر و نهی و پاداش و مجازات پروردگار را انکار کند و اگر کسی چنین کند، چیزی را به او نسبت داده است که شایسته‌ی او نیست و چنین حکمی از هر کسی که صادر شود، بسیار زشت و ناپسند خواهد بود و هر کس چنین چیزی را به خداوند نسبت دهد، آن‌گونه که باید قدر و منزلت او را نشاخته و او را تعظیم ننموده است. همان‌گونه که خداوند درباره‌ی منکرین نبوت و نزول کتاب‌های آسمانی می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾. «کافران خدا را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کس فرو نفرستاده است». <sup>۵۲۶</sup> و در مورد منکرین معاد و پاداش و مجازات‌های آخرت می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾. «آنان آن‌گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند، در روز قیامت سراسر کره‌ی زمین یکبارہ در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود». <sup>۵۲۷</sup> و درباره‌ی کسانی که مساوی قرار دادن نیکان و بدان، مؤمنان و کافران و... را برای خداوند

جایز می‌شمارند، می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً عِندَ رَبِّهِمْ وَمَنَافَتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. «آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی به شمار آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!»<sup>۵۲۸</sup>

خداوند اعلام می‌کند که این حکم بسیار بدی است و شایسته‌ی پروردگار نیست و اسماء و صفاتش پذیرای آن نیستند. می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ \* فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ. «آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید. خداوندی که فرمانروای راستین است و هیچ معبودی جز او نیست و صاحب عرش عظیم است، برتر از آن است (که جهان را بیهوده آفریده باشد)».<sup>۵۲۹</sup> یعنی خداوند برتر از این حدس و گمان است و این با اسماء و صفات او مغایرت دارد.

چنین مواردی در قرآن بسیار است و خداوند آن چه را که با اسماء و صفاتش سازگار نیست، از خود نفی می‌کند، زیرا چنین چیزهایی مستلزم انکار کامل بودن اسماء و صفات و انکار مقتضیات آن است.

اسم «حمید و مجید» مانع این است که انسان را بیهوده، بی‌هدف و سرگردان رها نماید، به او امر و نهی نکند و پاداش و مجازاتی برای او در نظر نگیرد. اسم «حکیم و ملک» نیز به همین صورت می‌باشد. اسم «حی»، با این که خداوند دارای فعل نباشد، مغایرت دارد، زیرا فعل، حقیقت «حیات» است و هر حی و زنده‌ای فعال است. «خالق و قیوم» بودن او از موجبات و مقتضیات «حیات» او به شمار می‌رود. اسم «سمیع و بصیر» دلیل بر شنیده‌ها و دیده‌ها و اسم «خالق» مقتضی مخلوقات و آفریده‌ها است. اسم «رازق» نیز به همین شکل است. اسم «ملک» مملکت، دخل و تصرف، تدبیر امور، منع، عطا، احسان، عدل، پاداش و مجازات را اقتضا می‌کند و هر کدام از اسم‌های «بَرّ، محسن، معطی و منان» آثار مخصوص به خود را اقتضا می‌کنند. از اسم‌های دیگر پروردگار می‌توان به «غفار، تواب و عفو» اشاره کرد که هر کدام به چیزی تعلق می‌گیرند، باید جرم و جنایتی در کار باشد تا مورد عفو و مغفرت قرار

۵۲۸. جانیه/۲۱.

۵۲۹. مؤمنون/۱۱۶-۱۱۵.

گیرد، توبه‌ای وجود داشته باشد تا پذیرفته شود. اسم «حکیم» نیز باید به اموری تعلق بگیرد تا حکمت‌های نهان پروردگار، آشکار شوند. پس همه‌ی این اسم‌ها آثار مخصوص به خود را اقتضا می‌کنند، همان‌گونه که اسم‌های «خالق»، رازق، معطی و مانع بر مخلوقات، روزی داده‌شدگان و کسانی که به آن‌ها چیزهایی عطا می‌شود و یا از آنان بازداشته می‌شود، دلالت می‌کند. همه‌ی این موارد نام‌های نیک پروردگارند. پروردگار مهربان، ذات، صفات و اسماء خود را دوست دارد، او عفو، مغفرت و توبه را دوست دارد و از توبه‌ی بنده‌اش بیش از آن چه که در ذهن بگنجد، خوشحال می‌شود.

مقدر نمودن گناہانی که انجام‌دهنده‌ی آن‌ها را مورد عفو و مغفرت خود قرار می‌دهد و در برابر او حلم می‌ورزد و توبه‌اش را می‌پذیرد و از او در می‌گذرد، از موجبات و لازمه‌های اسماء و صفات او به شمار می‌رود. حاصل شدن آن چه که مورد پسند و رضایت اوست نیز به همین صورت است. آن چه که خود را به سبب آن می‌ستاید و اهل آسمان‌ها و زمین او را ستایش می‌کنند نیز از لازمه‌ها و مقتضیات «حمد» او می‌باشد.

او «حمید و مجید» است و حمد و مجد او آثار مخصوص به خود را اقتضا می‌کنند. از آثار این دو اسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: عفو و مغفرت بدی‌ها و اشتباهات و دستگیری به هنگام لغزش‌ها و بخشیدن جرم‌ها و جنایت‌ها. این در حالی است که خداوند دارای قدرت کامل در گرفتن حق و عالم و آگاه به جرم و جنایت‌ها و مقدار مجازات آن‌ها است و حلم و بردباری‌اش، پس از علم و آگاهی و عفو پس از قدرت قرار دارد و مغفرت و بخشش او از روی کمال حکمت و عزت صورت می‌پذیرد. آن‌گونه که عیسی مسیح علیه السلام می‌گوید: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». «اگر آنان را مجازات نمایی، آنان بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی، همانا تو عزیز و حکیم هستی».<sup>۵۲۰</sup> یعنی بخشش و مغفرت تو با وجود قدرت و حکمت کامل صورت می‌گیرد و همانند کسانی نیستی که از سرِ ناچاری و ضعف و عدم آگاهی از حقوق خود و دیگران، گذشت می‌نمایند، بلکه تو از حق خود، آگاهی کامل داری و قادر و حکیم به گرفتن آن هستی.

هر کس به ساری و جاری بودن آثار اسماء و صفات پروردگار در عالم هستی (خلق) و امر بنگرد، در می‌یابد که سرمنشأ مقدر نمودن گناهان و جرائم در سرنوشت بندگان، اسماء، صفات و افعال کامل خداوند است و هدف و غایت آن، همان‌گونه که از مقتضیات ربوبیت و الوهیت است، به همان صورت نیز از مقتضیات حمید و مجید بودن خداوند به شمار می‌رود.

خداوند در هر چه مقدر نموده است، دارای نهایت حکمت و آیات و نشانه‌های روشن و شگفت‌انگیز است و می‌خواهد با اسماء و صفاتش خود را به بندگان معرفی نماید، محبت آنان را به سوی خود جلب نماید، آنان را به یاد و شکرگزاری وادارد تا او را به سبب نام‌های نیکش عبادت نمایند، زیرا هر کدام از نام‌های نیک خداوند از جهت علم، شناخت و حال، عبادت ویژه‌ای دارند و کامل‌ترین عبادت آن است که شخص با همه‌ی اسماء و صفاتی که در علم انسان می‌گنجد، خداوند را پرستش نماید و بندگی و عبادت بر اساس یک اسم، او را از بندگی اسم‌های دیگر باز ندارد. مثلاً عبادت متناسب با اسم «قدیر» او را از عبادت ویژه‌ی اسم‌های «حلیم و رشید» و اسم‌های «ودود، بر، لطف و احسان» او را از «عدل، جبروت، عظمت و کبریا» باز ندارد.

این روش سالکان و رهروان کامل به سوی خداوند است و راهی است که از قلب قرآن برگرفته شده است. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾. «خداوند دارای زیباترین نام‌هاست، او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید».<sup>۵۳۱</sup> دعا به فریاد خواندن اسماء حسنی و شامل طلب، درخواست، حمد، ثنا و پرستش می‌شود. خداوند بندگان را فرا می‌خواند که از طریق اسماء و صفاتش او را بشناسند، او را سپاس و ستایش کنند و بهره‌ی خود از بندگی هر کدام از آن اسماء و صفات را بگیرند.

خداوند موجبات و مقتضیات اسماء و صفاتش را دوست دارد. او «جواد» است و هر جوادی را دوست دارد، «وتر» است و وتر را دوست دارد، «عفو» است و عفو و عفوکنندگان را دوست دارد، «حیی» یا حیا، است و حیا و انسان‌های با شرم و حیا را دوست دارد، «بر» و نیکوکار است و نیکان را دوست دارد، «شکور» است و

شکرگزاران را دوست دارد، «صبور» است و صابران را دوست دارد، «حليم» است و اهل حلم و بردباری را دوست دارد. خداوند از این جهت که توبه، عفو، مغفرت و گذشت را دوست دارد، کسانی را آفریده است که آنان را مورد عفو و مغفرت خود قرار دهد و توبه‌ی آنان را بپذیرد و چیزهایی را بر آنان مقدر نموده است که وقوع کارهای ناپسند و مورد نفرت پروردگار را اقتضا می‌کند، تا نهایتاً اموری که مورد پسند و رضایت پروردگارند بر آن مرتب شوند.

### دورنمای رشد ایمان و تعدد دلایل و شواهد آن

این مورد از لطیف‌ترین مشاهد و مخصوص‌ترین آن‌ها برای اهل شناخت و معرفت است. حتی ممکن است شنونده آن را انکار کند و بگوید: چگونه ممکن است ایمان به سبب گناه و معصیت افزایش یابد؟ به ویژه این که گناهی که از بنده سر می‌زند، سبب کاهش و نقصان در ایمان او می‌گردد و به اجماع سلف، ایمان به وسیله‌ی طاعت افزون می‌شود و به سبب گناه و معصیت کاستی می‌پذیرد.

باید بدانیم که این امر، با نگاه عبرت‌آمیز عارف به گناهانی که از خود و دیگران سر می‌زند و آثاری که بر آن‌ها مرتب می‌شوند، حاصل می‌شود. مرتب شدن این آثار بر گناهان، یکی از دلایل و شواهد نبوت و راست بودن ادعای پیامبران و رسالت آنان به شمار می‌رود. پیامبران علیهم‌السلام بندگان را به چیزی امر نموده‌اند که صلاح ظاهر و باطن و دنیا و آخرت آنان در آن نهفته می‌باشد و آنان را از چیزهایی نهی می‌کنند که تباهی دنیا و آخرتشان در آن نهفته می‌باشد و خبر داده‌اند که خداوند چه چیزهایی را دوست دارد و از چه چیزهایی متنفر است، به خاطر چه کارهایی به بندگان پاداش می‌دهد و به سبب چه کارهایی آنان را مجازات می‌نماید، اگر اوامر و دستوراتش برآورده شوند، شکر و قدردانی‌اش را با یاری رساندن و افزایش نعمت‌های روحی، جسمی و مالی ابراز می‌کند و بندگان این افزایش را در همه‌ی توان‌ها و احوال خود احساس می‌کنند، اما اگر از اوامر و نواهی‌اش سرپیچی شود، کاستی، تباهی، ضعف، خواری، حقارت، خفت، تنگی و مشقت زندگی دنیا به بار خواهد آمد، همان‌طوری که خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. «هر کس چه مرد و چه زن کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در

آخرت) پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد». <sup>۵۳۲</sup> و می فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾. «بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان بپرهیزید. کسانی که نیکی کنند، در همین دنیا بدیشان نیکی می شود». <sup>۵۳۳</sup> و می فرماید: ﴿وَأَنِ اسْتَغْفَرُوا رَبَّكُمُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُمْتَعَمَّكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾. «و این که از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید و به سوی او برگردید که خداوند شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی بهره مند می سازد و به هر صاحب فضیلتی و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می دهد». <sup>۵۳۴</sup> و می فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى﴾. «و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا گرد می آوریم». <sup>۵۳۵</sup>

گاهی منظور از «ذکر» چیزی است که انسان را به یاد خدا می اندازد. آیه ی زیر به این نکته اشاره می کند: ﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾. «و در وجود شما (نشانه های روشن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است) مگر نمی بینید». <sup>۵۳۶</sup> و نیز ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾. «خدا کسی است که شما را آفریده است و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (اما شما) کمتر سپاسگزاری می کنید». <sup>۵۳۷</sup>

نمونه های این در قرآن بسیار است. غفلت از آیات و نشانه های خداوند و غفلت از آثار اسماء و صفات او در آفاق و انفس، انسان را در تاریکی های جاهلیت فرو می برد و ولایت شیطان را بر او غالب می سازد و در نتیجه از وسوسه های جاهلی و عقاید بت پرستانه اش پیروی می کند و از قرآن دوری می گزیند و برای تدبیر در آیتش تلاش نمی کند و آن را آن گونه که شایسته است، تلاوت نمی کند، زیرا شیطان این تصور را در او ایجاد می کند که در عقیده، عمل، اخلاق و احوال خود هیچ نیازی به

<sup>۵۳۲</sup> نحل/۹۷.<sup>۵۳۳</sup> زمر/۱۰.<sup>۵۳۴</sup> هود/۲.<sup>۵۳۵</sup> طه/۱۲۴.<sup>۵۳۶</sup> قاریات/۲۱.<sup>۵۳۷</sup> ملک/۲۲.



آن ندارد. شیطان همه‌ی این موارد را در لفافه‌ای از سخنان فریبنده و به ظاهر زیبا، به او وسوسه می‌کند و به او می‌فهماند که تلاوت و تکرار الفاظ قرآن برای مردگان و برای تبرک جستن به آن است و نگهداری مصحف قرآن به عنوان تبرک، شخص را از زمره‌ی روی گردانندگان از قرآن خارج می‌سازد و بدین صورت او را بیشتر فریفته می‌سازد.

زندگی تنگ که در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی طه به آن اشاره شده است، به عذاب قبر تفسیر شده است، اما این زندگی مربوط به دنیا و عالم برزخ است. کسی که از ذکر (قرآنی) که نازل شده است، روی بگرداند، به احساس تنگی در سینه، سیه روزی، شدت بیم و هراس، شدت حرص و طمع و رنج کشیدن از بهر دنیا، حسرت‌مندی از عدم دستیابی به نعمت‌های دنیا و یا از دست دادن آن، دچار می‌شود و نیز دردها و رنج‌هایی که در طی آن به سراغش می‌آیند، اما به علت غفلت و مستی‌اش، قلب آن را احساس نمی‌کند و هرگاه دمی از خواب غفلت و مستی به هوش آید و اندکی احساس درد کند، دوباره خود را به مستی می‌زند تا آن را احساس نکند. او در طول زندگی‌اش چنین خواهد بود. اگر قلب اندک احساسی داشته باشد، چه زندگی‌ای تنگ‌تر از این خواهد بود؟!

قلب‌های بدعت‌گذاران، روی گردانندگان از قرآن، غافلان از خدا و اهل معاصی، قبل از ورود به دوزخ بزرگ، پیشاپیش در دوزخ کوچک‌تری هستند و دل‌های نیکان نیز قبل از ورود به بهشت اصلی در وضعیت بهشت گونه‌ای به سر می‌برند. ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾. «مسلمانان نیکان در میان نعمت فراوان بهشت به سر خواهند برد و بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ به سر خواهند برد».<sup>۵۳۸</sup>

این وضعیت مربوط به هر سه سرا (دنیا، برزخ، پس از زنده شدن) خواهد بود و تنها مخصوص آخرت نیست، اگر چه محل بروز و ظهور کامل آن، سرای آخرت و در درجه‌ای پایین‌تر، عالم برزخ خواهد بود، همان‌طوری که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ﴾. «برای ستمگران عذابی پیش از آن (در همین جهان) هست».<sup>۵۳۹</sup> و می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾

<sup>۵۳۸</sup> انفطار/۱۴-۱۳.<sup>۵۳۹</sup> طور/۴۷.

﴿قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴾. «(کافران) می گویند: اگر راست می گویند موعد آن (عذاب) کی خواهد بود؟ بگو: چه بسا بخشی از عذابی که در فرا رسیدن آن شتاب دارید، (هم اینک) برای فرا گرفتن شما ردیف شده است».<sup>۵۱۰</sup>

در این دنیا، عذابی سبک تر از عذاب عالم برزخ وجود دارد، اما غرق شدن در مستی شهوات و بی خیال شدن و عدم تفکر و اندیشه در آن، مانع از احساس آن در دنیا می شود.

گاهی کسی به یک درد و رنج حسی مبتلا می شود، اما آن را از ذهن خود خارج می سازد و به آن توجه نمی کند و متوجه چیز دیگری می شود تا آن درد را احساس نکند. اما اگر اندکی متوجه آن درد شود، از شدت درد بانگ برمی آورد. اگر یک درد حسی این گونه می باشد، پس درد و عذاب قلبها چگونه خواهد بود؟!

خداوند برای نیکی ها و عبادات، آثار محبوب، لذت بخش و با طراوتی قرار داده است که لذت آن چندین برابر لذت دروغین و زودگذر معصیت و گناه خواهد بود و این دو لذت هیچ نسبتی با هم ندارند و برای بدی ها و گناهان نیز درد و رنج و آثار ناخوشایندی قرار داده است که چندین برابر شدیدتر از لذت زودگذر آن گناهان می باشد. ابن عباس می گوید: «نیکی، سبب ایجاد نور در قلب، روشنائی در صورت، نیرو در بدن و افزایش رزق و روزی و محبوب شدن در قلوب خلایق می شود و بدی سبب سیاهی صورت، ظلمت و تاریکی قلب، سستی در بدن، کاستی رزق و روزی و منفور شدن در نزد مردم خواهد شد». این موارد را افراد با بصیرت در وجود خود و دیگران، آشکارا مشاهده می کنند.

هر حال و وضعیت ناخوشایندی که متوجه کسی شود، به سبب گناه خواهد بود و آن چه را که خدا مورد عفو قرار می دهد بسیار بیشتر از آن است. خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾. «آن چه از مصایب و بلاها به شما می رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده اید، تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می کند».<sup>۵۱۱</sup> هم چنین خطاب به پیامبر ﷺ و یاران گرامیش می فرماید: ﴿أَوَلَمْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ

<sup>۵۱۰</sup> نمل ۷۲/۷۱.<sup>۵۱۱</sup> شوری ۳۰.

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ». «آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما دست داده است (و می‌گویید): این از کجا است؟ و حال آن که (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده‌اید. بگو: این (شکست) از ناحیه‌ی خودتان است». <sup>۵۲۲</sup> و می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ». «آن چه از خیر و نیکی به تو می‌رسد، از (فضل) خدا است و آن چه بلا و بدی به تو می‌رسد از خود تو است». <sup>۵۲۳</sup>

منظور از نیکی و بدی در این آیه؛ نعمت‌ها و مصیبت‌هایی است که از جانب خدا به بنده می‌رسد، بر همین اساس می‌فرماید: «مَا أَصَابَكَ» یعنی آن چه به تو رسیده است و نفرموده است: «مَا أَصَبْتَ» آن چه به آن رسیده‌ای.

سبب و علت همه‌ی بلا و شرها در دنیا و آخرت گناه و سرپیچی از دستورات پروردگار است و در عالم هستی هیچ بدی و شری جز گناهان و پیامدهای آن‌ها وجود ندارد.

آثار و نتایج نیکی‌ها و بدی‌ها در قلب‌ها، جسم‌ها و اموال، امری ملموس و قابل مشاهده می‌باشد و هیچ عقل سلیمی آن را انکار نمی‌کند، بلکه مؤمنان و کافران، نیکان و بدان به آن اعتراف می‌کنند.

بنده‌ای که این نکته را در خود و دیگران مشاهده می‌کند و در آن می‌اندیشد، ایمانش نسبت به رسالت پیامبران و پاداش و مجازات افزون می‌شود، زیرا این عدالتی آشکار و ملموس در جهان است. از نظر اهل بصیرت، پاداش و مجازات‌های فوری (در دنیا) بر پاداش و مجازات‌های بزرگ‌تری (در آخرت) دلالت دارند، همان‌گونه که گفته‌اند: اگر گناهی از من سر بزند و به وسیله‌ی توبه آن را چاره نکنم، منتظر اثر بد آن می‌مانم. پس اگر مصیبتی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از آن گناه به من برسد، شهادتین را بسیار تکرار می‌کنم، زیرا این از شواهد و دلایل ایمان به شمار می‌رود؛ هرگاه شخص راستگویی بگوید: اگر این عمل بد را انجام دهم، فلان نتیجه‌ی بد را به دنبال خواهد داشت، پس هرگاه آن عمل را انجام دادی و همان نتیجه را به دنبال داشت، علم و بصیرت تو نسبت به صداقت او افزایش می‌یابد. البته چنین چیزی برای همه اتفاق نمی‌افتد، زیرا بیشتر مردم آن‌چنان بر اثر گناه دل‌هایشان

<sup>۵۲۲</sup> آل عمران/۱۶۵.<sup>۵۲۳</sup> نساء/۷۹.

زنگ زده است که هرگز چنین چیزی را احساس نخواهند کرد.

این برای قلبی است که نور ایمان در آن می درخشد، اما گردباد معصیت بر آن می وزد و شخص هر دو را مشاهده می کند؛ وضعیت چراغ ایمان و شدت گردبادهای معصیت را می بیند، خود را همانند کشتی نشسته ای می بیند که در تلاطم امواج و طوفان گرفتار آمده است، مخصوصاً اگر کشتی شکسته شود و بر روی تخته ای بر روی امواج شناور شود. مؤمن واقعی خود را به هنگام گناه این گونه می یابد، البته این هنگامی است که خیر و نیکی برای او در نظر گرفته شده باشد، در غیر این صورت قلبش در وادی دیگری به سر می برد.

هرگاه این در به روی کسی گشوده شود، از مطالعه ی تاریخ و اوضاع ملت های پیشین و آن چه بر مردمان گذشته است، بهره مند می شود. حتی از اوضاع و احوال مردمان زمان خود و آن چه بر آنان می گذرد پند می گیرد. در این هنگام است که معنی و مفهوم آیه ی زیر را درک می کند: ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾. «آیا خدایی که حافظ و مراقب همه کس است و اعمال ایشان را می یابد».<sup>۵۴</sup> و ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. «خداوند گواهی می دهد این که معبودی جز او نیست و این که او دادگری می کند و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند جز او معبودی نیست که هم توانا است و هم حکیم».<sup>۵۵</sup> هر بدی، درد، عقوبت، بی حاصلی و کاستی که در عالم هستی و در وجود خود و دیگران مشاهده می کنی، عدل و داد و قسط الهی است، اگر چه آن را بر دستان فرد ستمگری جاری سازد، به هر حال کسی که او را بر دیگران مسلط می سازد، عادل ترین عادلان به شمار می رود. همان طوری که خداوند درباره ی کسانی که در زمین تباهی و فساد به راه انداخته اند، می فرماید: ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾. «بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما (می گماریم) و برانگیخته می داریم که خانه ها را تفتیش و جاها را جستجو می کنند».<sup>۵۶</sup>

گناهان همانند سم کشنده و خطرناک هستند، اگر کسی با دارو و پادزهر مناسب

<sup>۵۴</sup>، رعد/۳۳.

<sup>۵۵</sup>، آل عمران/۱۸.

<sup>۵۶</sup>، اسراء/۵.

خود را مداوا کند، از خطر نجات می‌یابد. در غیر این صورت گناه بر نیروی ایمان غالب می‌شود و نابودی شخص حتمی می‌شود و همان‌طوری که سلف گفته‌اند: «گناهان پیام‌آور کفر هستند، همان‌گونه که تب پیام‌آور مرگ است».

هنگامی که شخصی مشاهده کند بر اثر سرپیچی از دستورات پروردگار رو به کاستی نهاده و قلب‌های مردمان نسبت به او تغییر کرده و درها به رویش بسته شده و راه‌ها بر او ناهموار شده و در نزد خانواده، زن، فرزندان، خواهران و برادرانش بی‌ارزش شده است و این امر او را به یافتن علت و سببی که موجب این وضعیت شده است، وادار کند؛ این از جمله‌ی مواردی است که سبب تقویت ایمان می‌شود. پس اگر خود را از این وضعیت بربانند و به امور و مسائلی روی آورد که احوال نیکی برای او به ارمغان می‌آورند، از ذلت به عزت، از فقر به بی‌نیازی، از حزن و اندوه به شادمانی، از بیم و ترس به امنیت منتقل می‌شود و پس از سستی و ضعف، در دلش احساس قدرت و توان می‌کند و بر ایمانش افزوده می‌شود و در هر دو حالت گناه و عبادت، بر قوت دلایل و شواهد ایمان در قلبش افزوده می‌شود و در زمره‌ی کسانی خواهد شد که خداوند دریاره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. «خداوند تا بدترین کارهای ایشان را ببخشد و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطا نماید».<sup>۵۱۷</sup>

صاحب چنین دورنمایی هرگاه در آن بیندیشد و حق آن را ادا نماید، پزشک درد آشنا و داروشناس قلب‌های جهانیان خواهد شد و خداوند او را برای خود و دیگران سودمند می‌گرداند.

### دورنمای رحمت

هرگاه بنده‌ای به گناهی گرفتار آید، درشت‌خویی، بی‌رحمی و خشمی که نسبت به گناهکاران در وجودش بوده است از قلبش خارج می‌شود. (در حالی که قبل از این که خودش مرتکب گناه شود) اگر قدرت می‌یافت، شخصی را که مرتکب گناه می‌شد، نابود می‌کرد، یا از خدا نابودیش را درخواست می‌نمود. زیرا به خاطر خدا و سرپیچی از او امرش بر سر خشم می‌آمد و در دلش کمترین احساس مهربانی نسبت به گناهکاران نمی‌کرد و تنها با چشم حقارت و توهین به آنان می‌نگریست و با زبان

سرزنش و عیب‌جویی از آنان سخن می‌گفت. اما اکنون اگر سرنوشت بر او رقم بخورد و با خود خلوتی بیابد، از خدا طلب یاری می‌کند و به او پناهنده می‌شود و در پیشگاه او هم چون مار گزیده‌ی دردمندی به خود می‌پیچد و چون بیچارگان او را می‌خواند و تندخویی‌اش نسبت به گناهکاران به نرمش و ملاطفت تبدیل می‌شود و سنگدلی‌اش به مهربانی نسبت به آنان مبدل می‌شود، در حالی که حدود و قوانین الهی را رعایت می‌کند، هم‌چنین برای آنان از خداوند طلب خیر می‌نماید و بخشی از عمرش را پیوسته به طلب مغفرت برای آنان اختصاص می‌دهد.

این دورنما چقدر برای او سودمند است و چه فواید بی‌شماری در بردارد!

### احساس عجز و بی‌نوايي

سپس شخص احساس ناتوانی می‌کند و در می‌یابد که او ناتوان‌ترین چیز در حفظ خویش است و هیچ قدرت و توانایی جز از جانب پروردگارش ندارد. در نتیجه قلب خود را همانند پر گاهی در صحرای بزرگ می‌بیند که باد آن را به هر سو می‌برد، خود را کشتی نشسته‌ای می‌بیند که بر امواج دریا، طوفان او را به هر سو می‌برد، گاهی بالا و گاهی پایین؛ حکم تقدیر بر او جاری می‌شود و او ابزاری در دست پروردگار است، در پیشگاه او پشانی بر خاک نهاده و سود، زیان، مرگ و زندگیش در دست خودش نیست و او جز جهل و ظلم و آثار و پیامدهای آن چیزی از خود ندارد. بنابراین هلاک و نابودی‌اش از بند کفشش به او نزدیک‌تر است؛ همانند گوسفند از گله رمیده‌ای که در دام گرگ‌ها و درندگان گرفتار آمده باشد و کسی جز چوپان آن را به گله باز نمی‌گرداند و اگر لحظه‌ای از آن غفلت ورزد، آن را تکه پاره می‌کنند.

حال بندگان نیز چنین است، آنان بین خدا و شیاطین، جن و انس قرار دارند. اگر خداوند بنده‌اش را در برابر دشمنانش محافظت کند و شر آنان را از او باز دارد، هرگز بر او مسلط نخواهد شد، اما اگر او را تنها بگذارد و لحظه‌ای او را به خودش واگذار کند، لقمه‌ی چربی برای هر کدام از آن دشمنانی است که زودتر به او دست بیابد.

بندگان در این دورنما، حقیقتاً خود و پروردگار خود را می‌شناسند و این یکی از تأویلات سخن مشهوری است که می‌گوید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». «هر کس

خود را بشناسد، خدا را می‌شناسد». این حدیث پیامبر ﷺ نیست، اما می‌توان آن را سه نوع تفسیر کرد:

۱. کسی که به ضعف و ناتوانی خود پی ببرد، به قدرت پروردگارش پی خواهد برد و هر کس به ذلت و جهل خود پی ببرد، به عزت و علم پروردگارش پی خواهد برد. زیرا خداوند دارای کمال مطلق و مجد و بی‌نیازی است و حمد و ثنا تنها سزاوار اوست و بندگان محتاج و نیازمند اویند. به هر اندازه‌ای که بندگان به نقص، عیب، نیازمندی، ذلت و ناتوانی خود پی ببرند، به همان اندازه نیز به اوصاف کمال پروردگار پی خواهند برد.

۲. هر کس به صفات پسندیده‌ی خود، از جمله: قدرت، اراده، کلام، حیات و ... بنگرد، به این نکته پی می‌برد که کسی که این صفات را به او ارزانی داشته است، بسیار شایسته‌تر به آن صفات است. کسی که به دیگران کمال می‌بخشد، خود دارای کمال مطلق است. چگونه ممکن است بنده‌ای، گویا، شنوا، بینا، عالم و مختار باشد، اما کسی که او را آفریده و این صفات را در او به ودیعه نهاده است، در داشتن این صفات، شایسته‌تر از بنده‌اش نباشد، این غیرممکن است. پس کسی که بنده‌اش را گویا، شنوا، بینا، عالم، توانا و ... قرار داده است، خودش به داشتن این صفات سزاوارتر و شایسته‌تر است.

۳. کسی که خودش را نشناسد، در حالی که نزدیک‌ترین کس به خودش می‌باشد و به حقیقت و ماهیت خود پی نبرد، چگونه می‌تواند پروردگارش را بشناسد و به کیفیت و چگونگی صفات او پی ببرد؟

خلاصه: این دورنما به شخص می‌فهماند که بسیار ضعیف و ناتوان است، در نتیجه ادعاهای متکبرانه و نخوت از وجودش رخت بر می‌بندد و متوجه می‌شود که جز ضعف، ناتوانی و درماندگی هیچ قدرتی ندارد و دارای چیزی نیست.

### احساس نیاز به خدا

پس از این، دورنمای احساس کوچکی، شکستگی، خضوع و نیاز در برابر پروردگار قرار دارد، به گونه‌ای که بنده با تمام وجود، در ظاهر و باطن، شدیداً خود را نیازمند به پروردگار می‌داند، پروردگاری که صلاح و رستگاری، هدایت و خوشبختی‌اش در دست اوست. این حال و وضعیتی که برای قلبش حاصل می‌شود،

قابل بیان نیست و تنها کسی آن را درک می‌کند که به آن دست یابد. نوعی احساس شکستگی در دلش ایجاد می‌شود که هیچ چیز شبیه آن نیست، خود را همانند کوزه‌ی شکسته‌ای بر رهگذری می‌بیند که چیزی در آن نیست، کوزه‌ای که هیچ سود و منفعتی ندارد و کسی توجهی به آن ندارد و تنها هنگامی قابل استفاده خواهد بود که سازنده و کوزه‌گر اصلی آن را ترمیم نماید. بنده در این دورنما، فضل و نیکی پروردگار نسبت به خود را بسیار می‌شمارد و خود را مستحق و شایسته‌ی آن همه نیکی نمی‌داند. هر نیکی و نعمتی که از جانب پروردگار به او برسد، آن را بسیار بیشتر از شایستگی و استحقاق خود می‌بیند و می‌داند که لطف و مرحمت پروردگار این نعمت‌ها را اقتضا نموده است. هم‌چنین عبادت خود در برابر پروردگارش را بسیار ناچیز می‌شمارد، حتی اگر عبادتش با عبادت همه‌ی جن و انس برابری کند، آن را در مقابل مقام پروردگار کم می‌داند، اما گناهان خود را بسیار زیاد به شمار می‌آورد. این آثار و نتایج شکستگی‌ای است که در قلب بنده به وجود آمده است.

چنین قلب شکسته‌ای بسیار زود ترمیم می‌شود و به نصرت، رحمت و روزی خود دست می‌یابد و چنین دورنمایی برای شخص بسیار سودمند و مفید است. یک ذره از چنین احساسی و یک دم از چنین احوالی در نزد خداوند محبوب‌تر از عبادت بسیار زیاد کسانی است که به اعمال، احوال و علم خود دل‌خوش کرده‌اند و به آن می‌نازند. محبوب‌ترین قلب در نزد خداوند قلبی است که چنین شکستگی‌ای را احساس کرده باشد و احساس کوچکی و حقارت آن را فرا گرفته باشد. چنین بنده‌ای در برابر پروردگارش از روی شرم و حیا و شرمساری سرش را هرگز بالا نمی‌گیرد.

از عارفی پرسیدند: آیا قلب به سجده می‌رود؟ گفت: آری، به سجده می‌رود و تا روزی که با خدا دیدار کند، سر از سجده بر نمی‌دارد. این سجده‌ی قلب است. قلبی که چنین شکستگی‌ای را احساس نکند، آن‌گونه که از آن انتظار می‌رود، ساجد نیست. اگر قلب چنین سجده‌ی بزرگ و با عظمتی بنماید، همه‌ی اعضا و جوارح با آن به سجده می‌روند، در این هنگام چهره‌ها در برابر خداوند زنده جاویدان، کرنش می‌برند و صداها و جوارح در برابر او فروکش می‌کنند و بنده در برابر او احساس کوچکی و فروتنی می‌کند و تسلیم محض او می‌شود و سر بر آستان بندگی می‌ساید. با چشم دل در حالی که خود را کوچک و ناچیز می‌شمارد، به سوی



پروردگار عزیز (قدرتمند شکست‌ناپذیر) و رحیم می‌نگرد. پروردگارش را ستایش می‌کند، در برابر او فروتنی می‌نماید، عظوفت، رحمت و نظر لطف او را طلب می‌نماید و درصدد آن بر می‌آید که پروردگارش را راضی و خوشنود سازد، همان‌طوری که عاشق تلاش می‌کند محبوبی را که مالک و صاحب اختیار اوست، از خود راضی نماید. محبوبی که نمی‌توان از او بی‌نیاز شد و راه چاره‌ای جز او نیست. هم و غمی جز طلب رضایت او و جلب نظر لطف و مرحمتش ندارد، زیرا حیات و رستگاری‌اش تنها در کنار او و با رضایتمندی و محبت او امکان‌پذیر است. با خود می‌گوید: چگونه کسی را که زندگی‌ام در دست اوست، خشمگین سازم؟! و چگونه از کسی که خوشبختی، رستگاری و موفقیت من در تقرب، محبت و یاد او نهفته می‌باشد، روی بگردانم؟

صاحب چنین دورنمایی خود را همانند کسی می‌بیند که تحت حمایت پدرش زندگی می‌کند، بهترین غذاها، نوشیدنی و لباس‌ها را برای او فراهم می‌کند و او را به بهترین شکل تربیت می‌نماید و او را در مسیر ترقی و پیشرفت، با موفقیت تمام به پیش می‌برد و همه‌ی مصلحت‌ها و منافع او را در نظر می‌گیرد. سپس پدرش او را در پی انجام کاری می‌فرستد، دشمن راه را بر او می‌بندد، او را اسیر می‌کند و دست و پایش را محکم می‌بندد، سپس او را به سرزمین دشمنانش می‌برد، او را شکنجه می‌نمایند و با او بسیار بد رفتار می‌کنند. در این هنگام شیوه‌ی تربیت و نیک رفتاری پدرش را به خاطر می‌آورد و با مقایسه‌ی وضعیت فعلی خود با گذشته، آتش حسرت در دلش شعله‌ور می‌شود. در حالی که در اسارت دشمن به سر می‌برد و در زیر شکنجه قرار دارد و خود را در معرض مرگ می‌بیند، ناگهان فرصتی می‌یابد و به سوی سرزمین پدری‌اش می‌گریزد، پدرش را در نزدیکی خود می‌بیند، به سوی او می‌شتابد و او را در آغوش می‌کشد و از او طلب یاری می‌نماید: پدر جان، به فرزندت و وضعیتی که در آن گرفتار آمده‌ام، نگاه کن. اشک از چشمانش سرازیر می‌شود، دست برگردن پدر آویخته و سخت به او چسبیده است. دشمن در جستجوی اوست، ناگهان او را می‌یابند، در حالی که در حمایت پدرش قرار دارد. آیا گمان می‌رود که با این حال پدرش او را به دشمن تسلیم نماید و او را به حال خود بگذارد؟ کسی که مهربان‌تر از پدر و مادر نسبت به بندگان خویش است، چطور؟ هرگاه بنده‌ای به سوی او می‌گریزد، از دست دشمن فرار کرده و خود را به درگاه

پروردگار می‌رساند، سر بر خاک درگاهش می‌ساید و در برابر پروردگارش با چشمانی اشکبار می‌گوید: پرودگارا، به کسی که جز تو دلسوز، یاور، پناه و فریادرسی ندارد، رحم کن، کسی که محتاج و نیازمند درگاه توست، از تو طلب یاری می‌نماید و تنها به تو امیدوار است و از تو هیچ پناهی جز تو ندارد، تنها تو پناه او هستی:

يَا مَنْ الْوُدُّ بِهِ فِيمَا أَوْمَلُهُ      وَمَنْ أَعُوذُ بِهِ مِمَّا أَحَازِرُهُ  
لَا يَجْبُرُ النَّاسُ عَظْمًا أَنْتَ كَاسِرُهُ      وَلَا يَهَيِّضُونَ عَظْمًا أَنْتَ جَابِرُهُ

ای کسی که در به دست آوردن چیزهایی که می‌خواهم، به او متوسل می‌شوم و در آن چه که از آن پرهیز می‌کنم، به او پناهنده می‌شوم. هیچ کس نمی‌تواند استخوانی را که تو شکسته‌ای، ببندد و نمی‌تواند شکسته‌ای را که تو بسته‌ای، بشکند.

اگر بنده‌ای در این دورنما ببندید و در قلبش جای گیرد، آن را لمس کند و مزه و شیرینی‌اش را احساس نماید، از طریق آن به دور نمای عبودیت، محبت، شوق دیدار پروردگار و احساس شادی و سرور یافتن از او، قدم می‌گذارد. پس چشمانش به سبب او روشنی می‌یابند، قلبش به آرامش و امنیت می‌رسد و اعضاء و جوارحش آسایش می‌یابند. یاد او بر قلب و زبان عاشق مستولی می‌شود، خیال و اندیشه‌ی محبت، به جای اندیشه‌ی معصیت می‌نشیند، نزدیک شدن به پروردگار و طلب رضایت او به جای نافرمانی و دور شدن و خشمگین ساختن او می‌نشیند، زبان، اعضاء و جوارح به جای معصیت، به عبادت مشغول می‌شوند. قلبش سرشار از محبت او می‌شود و زبانش به ذکر او می‌پردازد و اعضا و جوارحش به عبادت و بندگی او سر می‌سپارند. این احساس شکستگی، تأثیر شگفت‌انگیزی در محبت می‌گذارد که در بیان نمی‌گنجد.

از عارفی نقل شده است که گفت: از دروازه‌ی همه‌ی عبادات به سوی خدا روی آورده‌ام، همه‌ی درها به گونه‌ای پر ازدحام بود که موفق به ورود نشده‌ام، تا این که به در نیازمندی، فروتنی و افتادگی روی آوردم و متوجه شدم که نزدیک‌ترین و گشاده‌ترین در به سوی خداوند است و هیچ ازدحام و مانعی در آن نیست. همین که پا بر ورودی آن گذاشتم، پروردگار مهربان دستم را گرفت و مرا به سوی داخل راهنمایی کرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گفت: هر کس می‌خواهد به سعادت ابدی دست یابد، باید ملازم درگاه عبودیت شود.

بعضی از عارفان گفته‌اند: هیچ راهی به سوی خدا نزدیک‌تر از راه بندگی و عبودیت نیست.

خلاصه: این احساس کوچکی و دل شکستگی ویژه او را به سوی خدا می‌برد و در مسیر محبت به حرکت وادار می‌دارد و در این راه دری به روی او گشوده می‌شود که در راه‌های دیگر چنین دری به رویش باز نمی‌شود. اگر چه سایر راه‌های عبادات و اعمال نیک درهایی از محبت به روی بنده می‌گشاید، اما دری که در مسیر فروتنی، شکسته دلی، نیازمندی و خوار و حقیر شمردن نفس به روی بنده گشوده می‌شود، چیز دیگری است، مسیری که بنده در آن با چشم حقارت، عیب، نقص، ضعف و سرزنش به خود می‌نگرد و خود را گناهکار و ناتوان در انجام وظایفش نسبت به پروردگار به شمار می‌آورد. سالک در این مسیر احساس تنهایی و غربت می‌نماید، او در یک وادی و دیگران در وادی دیگری هستند. خداوند یاری‌دهنده و بهترین آمرزنده می‌باشد.

هرگاه بنده‌ای فضل و منت پروردگار را قبل و بعد و به هنگام ارتکاب گناه می‌بیند و نیکی، بردباری و احسان او را نسبت به خود مشاهده می‌کند، سوز و گداز عشق و محبت و شوق دیدار پروردگار در دلش شعله‌ور می‌شود، زیرا دل‌ها با محبت نسبت به کسی که به آنان نیکی می‌کند، سرشته شده‌اند. چه نیکی و احسانی بزرگ‌تر از احسان پروردگاری که بنده‌اش با انجام معاصی به مبارزه با او می‌پردازد، اما او نعمت‌هایش را بر او فرو می‌ریزد و با لطف و مرحمت خود با او برخورد می‌کند و پرده بر گناهانش می‌کشد؟

در مورد «توبه» و بیان احکام و ثمرات آن به همین اندازه اکتفا می‌کنیم و تنها به خاطر نیاز شدید نسبت به آن و ضرورت شناخت احکام و مسائل آن، سخن درباره‌اش به درازا کشید. خداوند یاریگر بندگان در رعایت این مسائل و عمل به آن و شناخت درست درباره‌ی آن باشد و هر کس بر خدا توکل کند و به او پناهنده شود، هرگز مأیوس و ناامید نخواهد شد.

«لا حول و لا قوة الا بالله»

## ۲. مقام و منزلت انابه (بازگشت به سوی پروردگار)

دانستیم که هر کس در مقام و منزلت «توبه» فرود آید، گویی که در همه‌ی مقام و منازل اسلام فرود آمده است، زیرا توبه‌ی کامل در بردارنده‌ی همه‌ی آن‌هاست و همه‌ی منازل در آن مندرج هستند، اما لازم است که همه‌ی این منازل را جداگانه بیان کنیم و حقایق، ویژگی‌ها و شروط هر کدام را مفصلاً توضیح دهیم.

بنده‌ای که در منزل «توبه» مستقر شود، پس از آن به منزل «انابه» قدم می‌گذارد. خداوند در قرآن به سوی آن فرا می‌خواند و می‌فرماید: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾. «به سوی پروردگارتان برگردید».<sup>۵۸</sup> و در تمجید ابراهیم خلیل می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾. «واقعاً ابراهیم بسی بردبار و دلسوز و همواره رجوع‌کننده (به سوی خدا) بود».<sup>۵۹</sup> و بیان می‌دارد که تنها اهل انابه و بازگشت به سوی خدا در آیات او می‌اندیشند و متذکر می‌شوند: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا ... \* تَبْصِرَةٌ وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾. «آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم و زینت بخشیده‌ایم ... \* تا سبب بینایی و یادآوری برای هر بنده‌ی توبه‌کار (و بازگشت‌کننده) باشد».<sup>۶۰</sup> و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾. «او کسی است که آیات خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما روزی با ارزش می‌فرستد، تنها کسانی متذکر این حقایق می‌شوند که (به سوی خدا) باز می‌گردند».<sup>۶۱</sup> و می‌فرماید: ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾. «در حالی که (توبه‌کنان) به سوی او باز می‌گردید و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزید، نماز را برپا دارید».<sup>۶۲</sup> قبل از این خداوند خطاب به پیامبر ﷺ و امتش می‌فرماید: «روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن». و پس از آن می‌فرماید: «منیبین...»؛ یعنی در حالی که تو و امت (توبه می‌کنید) و به سوی او باز می‌گردید، روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار

۵۲۸. زمر/۵۴.

۵۲۹. هود/۷۵.

۵۵۰. ق/۶.

۵۵۱. غافر/۱۳.

۵۵۲. روم/۳۱.

کنید. یا ممکن است حال برای مفعول در عبارت «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» باشد. خداوند آنان را سرشته است، در حالی که به سوی خداوند باز می‌گردند. پس اگر آنان را به فطرشان واگذاریم، هرگز از بازگشت به سوی خداوند روی نمی‌گردانند، اما انسان‌ها از فطرت خود فاصله می‌گیرند. همان‌گونه که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ - وَفِي رِوَايَةٍ عَلَى الْمِلَّةِ - حَتَّى يُغَرَّبَ عَنْهُ لِسَانُهُ». «هر کس متولد می‌شود، بر فطرت - و در روایت دیگری: بر دین و آیین - متولد می‌شود، تا هنگامی که زبانش به سخن باز شود».<sup>۵۵۳</sup>

در مورد حضرت داود علیہ السلام می‌فرماید: «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ». «از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد».<sup>۵۵۴</sup> و می‌فرماید که پادشاه آخرت و بهشت از آن کسانی است که اهل خشیت و انابه هستند: «وَأَزَلَفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ \* هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ \* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ \* ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ». «بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می‌کنند و فاصله‌ای از آنان ندارد. این چیزی است که به شما وعده داده می‌شود، برای توبه‌کاران و حافظان پیمان، همان کسی که از خداوند در نهان بترسد و با قلبی توبه‌کار حاضر شود، (به آنان گفته می‌شود) به سلامت وارد بهشت شوید».<sup>۵۵۵</sup> و بیان می‌دارد که مژده و بشارت از آن کسانی است که اهل انابه و بازگشت به سوی خدا هستند: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى». «و کسانی که از عبادت طاغوت دوری کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آن‌هاست».<sup>۵۵۶</sup>

«انابه» دو نوع است:

۱. بازگشت همه‌ی انسان‌ها به سوی خداوند که مؤمنان و کافران و بدان و نیکان

<sup>۵۵۳</sup> احمد ۴۵۳/۳ و ۲۴/۴، طبرانی ۸۲۹، بیہقی ۷۷/۹ از حسن بصری از اسودبن سریع آن را روایت کرده‌اند و حاکم

۱۲۳/۲ آن را صحیح دانسته و ذہبی به او موافق است. هم‌چنین احمد ۳۵۳/۳ آن را از طریق حسن بن جابر روایت کرده

است.

<sup>۵۵۴</sup> ص/۲۴.

<sup>۵۵۵</sup> ق/۳۴-۳۱.

<sup>۵۵۶</sup> زمر/۱۷.

در آن مشترک هستند. این نوع انابه، بازگشت به «ربوبیت» پروردگار است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ﴾. «هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می‌خوانند در حالی که (توبه‌کنان) به سوی او باز می‌گردند».<sup>۵۵۷</sup> این بازگشتی عمومی است و هر گرفتار و مصیبت دیده‌ای را شامل می‌شود و مخصوص مسلمانان نیست، بلکه کفار و مشرکین را نیز در برمی‌گیرد. خداوند درباره‌ی این گروه می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾ \* لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾. «اما همین که خداوند رحمتی از جانب خویش به آنان بچشاند، در آن هنگام گروهی از آنان برای پروردگارشان همتا قائل می‌شوند. (بگذار) تا نعمت‌هایی را که ما به آن‌ها داده‌ایم کفران کنند».<sup>۵۵۸</sup>

۲. بازگشت اولیاء به خداوند که بازگشت به «الوهِیت» خداوند است، بازگشتی از سر بندگی و محبت. این نوع بازگشت چهار چیز را در بردارد: محبت، خضوع، روی آوردن به سوی خدا و رویگرداندن از غیر او. تنها بر کسی می‌توان اسم «منیب» به معنی بازگشت‌کننده، اطلاق نمود که این چهار مورد در او گرد آمده باشند. تفسیر سلف صالح از این کلمه بر همین اساس است.

در این کلمه، معنی و مفهوم شتاب و پیش‌دستی نهفته می‌باشد. «منیب» یعنی کسی که به سوی رضایت و خوشنودی پروردگار می‌شتابد، در هر لحظه و هر ساعتی به سوی او باز می‌گردد و به انجام اموری که مورد پسند خداوند هستند، اقدام می‌نماید. «انابه» در لغت بازگشت است، اما منظور ما از آن بازگشت به سوی حق است.

شیخ هروی می‌گوید: انابه شامل سه چیز است:

۱. شخص با اصلاح نمودن اعمال و رفتارش به سوی حق بازگشت کند، همان طوری که در پشیمان شدن و عذر آوردن به سوی حق برمی‌گردد.
۲. با وفا کردن به عهد و پیمان، به سوی حق برگردد، همان طوری که در عهد و پیمان بستن، به سوی حق برگشته است.

۳. همان‌طوری که شخص در اجابت و لبیک گفتن به دعوت خداوند، به سوی او، بازگشته است، در اوضاع و احوال خود نیز به سوی او برگردد. یعنی اگر شخص توبه‌کننده با عذرآوری و دل‌کندن از گناه به سوی خدا بر می‌گردد، باید با تلاش در انجام کارهای نیک توبه‌ی خود را کامل و به این طریق نیز به سوی خدا بازگردد.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾. «مگر کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کارهای نیک انجام دهد».<sup>۵۵۹</sup> و می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا﴾. «مگر کسانی که توبه نمودند و (اعمال بد خود را) جبران نمودند».<sup>۵۶۰</sup> توبه به همراه بیکار ماندن هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه باید پس از توبه کارهای نیک انجام داد؛ کارهایی را که خدا نمی‌پسندد، ترک نمود و کارهایی را که می‌پسندد، انجام داد، خود را از گناه دور داشت و به طاعات و عبادت آراسته شد.

هم‌چنین شخص باید با وفای به عهد به سوی خدا برگردد، همان‌طوری که هنگامی خداوند از وی عهد و پیمان گرفته است، با پذیرش آن به سوی خدا بازگشته است، پس باید با وفای به آن عهد و پیمان، دوباره به سوی او رجوع کند. دین سراسر عهد و پیمان و وفای به آن است. خداوند از همه‌ی مکلفین عهد و پیمان بندگی و عبادت گرفته است. خداوند از طریق ملائکه یا بدون واسطه - سخن گفتن با حضرت موسی علیه السلام - از پیامبران خود و از طریق پیامبران نیز از امت‌ها و مردمان و از طریق علما از جاهلان عهد گرفته است. از عالمان از طریق علم‌آموزی و از عوام با نعمت‌های فراوان عهد و پیمان بندگی گرفته است. خداوند وفاداران به عهد و پیمان را می‌ستاید و از نعمت‌هایی که برای آنان آماده شده است خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. «و آن کسی که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد».<sup>۵۶۱</sup> و می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾. «و به عهد (خود) وفا کنید، که از

<sup>۵۵۹</sup> فرقان/۷۰.<sup>۵۶۰</sup> بقره/۱۶۰.<sup>۵۶۱</sup> فتح/۱۰.

عهد سوال می شود.<sup>۵۶۲</sup> و می فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾. «و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید».<sup>۵۶۳</sup> و می فرماید: ﴿وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾. «و کسانی که به عهد خود وفا می کنند».<sup>۵۶۴</sup>

این آیات شامل عهد و پیمان با خدا و وفا کردن به آن به وسیله اخلاص، ایمان و عبادت و نیز شامل عهد و پیمان با سایر انسان ها می شود.

پیامبر خدا ﷺ یکی از نشانه های نفاق را خیانت و وفا نکردن پس از بستن عهد و پیمان دانسته است.<sup>۵۶۵</sup>

کسی که در عهد و پیمان خود با خدا خیانت کند، به سوی خدا بازنگشته است، همان طوری که کسی که تحت عهد و پیمان خدا قرار نگرفته است، به سوی او بازنگشته است. پس انابه و بازگشت، با التزام به عهد و وفای به آن محقق می شود.

در مورد قسمت سوم از سخنان شیخ هروی باید گفت:

یعنی خداوند تو را به سوی خود فرا خوانده و تو نیز لبیک گویان دعوتش را اجابت کرده ای و باید با ایجاد اوضاع و احوال نیکو در خود، سخنان را تصدیق نمایی، زیرا احوال، سخنان را تصدیق یا تکذیب می نمایند. برای هر سخنی، شاهی از احوال شخصی وجود دارد که بر راست یا دروغ بودن آن دلالت می کند. همان گونه که با قول و سخن دعوت خدا را پذیرفته ای، پس سعی کن احوالت نیز چنین باشد. حسن می گوید: ای فرزند آدم، دارای قول و عمل هستی، اعمال مهم تر از سخنان می باشد، هم چنین دارای نهان و آشکار هستی و نهانت (در سرنوشت) تأثیر گذارتر از ظاهرت می باشد.

### بازگشت اصلاح گرو

شیخ هروی می گوید: «بازگشت به سوی خدا با سه چیز اصلاح می شود: خارج شدن از تبعات و پیامدهای (گناه)، احساس تأسف و اندوه از لغزش ها و جبران

<sup>۵۶۲</sup>. ابراه/۳۴.

<sup>۵۶۳</sup>. نحل/۹۱.

<sup>۵۶۴</sup>. بقره/۱۷۷.

<sup>۵۶۵</sup>. بخاری ۳۴ و مسلم ۵۸ آن را از عبدالله بن عمرو روایت کرده اند.



گذشته‌ها».

خارج شدن و رهایی از تبعات و پیامدهای گناهان، با توبه از گناهان و ادا کردن حق مردم که بر شخص است صورت می‌پذیرد.

سپس باید از اشتباهات و لغزش‌هایش متأسف و اندوهبار شود و قلبش به درد آید. این نشانه‌ی بازگشت به سوی خداوند است. برخلاف کسی که قلبش از گناهان گذشته دردمند نمی‌شود و این دلیل بر تباهی و مرگ قلب شخص به شمار می‌رود.

هم‌چنین باید از لغزش‌های برادران مؤمنش دردمند شود، به طوری که گویی خودش مرتکب آن شده است و از لغزش‌های آنان احساس شادی نکند، این نشانه‌ی لطیف و دلسوز بودن و بازگشت او به سوی خداوند است.

این امر با جبران گذشته‌ها کامل می‌شود، یعنی جبران کردن عبادات و نیکی‌هایی که از دست رفته‌اند و این امر با انجام عبادت‌ها و نیکی‌هایی شبیه آن یا بهتر از آن امکان‌پذیر است، به ویژه در باقیمانده‌ی عمر که سرای باقی هر لحظه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. باقیمانده‌ی عمر اگر در جبران گذشته‌ها صرف نشود، هیچ ارزشی ندارد.

### بازگشت، وفای به عهد است

می‌گوید: «بازگشت به سوی پروردگار از لحاظ عهد و پیمان با سه چیز صورت می‌پذیرد: رهایی از لذت گناه، ترک اهان و خوار شمردن اهل غفلت به خاطر بیم از سرنوشت آنان همراه با امید و رجا نسبت به خود و بررسی دقیق نقص و کاستی‌های خدمت (عبادت)».

اگر بنده‌ای خالصانه به سوی پروردگارش بازگردد، از اندیشیدن به لذت گناه رهایی می‌یابد و با یادآوری گناهان، دردمند و آزرده‌خاطر می‌شود. پس تا زمانی که به لذت گناه بیندیشد و از یادآوری آن احساس لذت نماید، بازگشت او خالصانه نیست.

اگر گفته شود: احوال کدام یک از دو گروه زیر بهتر و برتر است؟ احوال کسی که در دلش لذت گناه را احساس می‌کند، اما به خاطر خدا با آن به مبارزه برمی‌خیزد و به خاطر خوف از خداوند و محبت و بزرگداشت او، آن را ترک می‌کند، یا احوال

کسی که احساس لذت از گناه در قلبش از بین رفته است و احساس درد و رنج از گناه و آرامش یافتن از پروردگار و لذت بردن از محبت و یاد او، به جای آن نشسته است؟

در پاسخ به این سوال باید گفت: احوال چنین فردی کامل تر و والاتر است و هدف کسی که با لذت گناه به مبارزه برمی خیزد، این است که با نفس خود مبارزه کند تا به چنین مقام و منزلتی دست یابد. اما از لحاظ منزلت و جایگاه به دنبال آن و وابسته به آن است.

اگر گفته شود: اجر و پاداش کسی که با لذت های نفسانی به مبارزه می پردازد و خواسته هایش را به خاطر خداوند ترک می کند و رضایتمندی خدا را بر خواسته های خود ترجیح می دهد، چه خواهد شد؟ زیرا به همین سبب است که از نظر اهل سنت، انسان برتر از ملائکه و گل سرسبد هستی به شمار می رود، حال آن که کسی که از خود اطمینان یافته است، از درد و رنج مبارزه با نفس و لذت گناه رهایی یافته و آسوده خاطر شده است و میان این دو گروه تفاوت بسیاری است.

در پاسخ به چنین سؤالی باید گفت: نفس سه نوع است:

۱. اماره و دستوردهنده به گناه.

۲. نفس لومه و سرزنشگر.

۳. نفس مطمئنه، نفسی که از پروردگار به اطمینان کامل رسیده و کاملاً رو به سوی او نموده است.

این بهترین حالت نفس به شمار می رود و کسانی که با نفس خود در مبارزه هستند، برای رسیدن به چنین حالتی مبارزه می کنند و اجر و پاداشی که به سبب این تلاش و پایداری به دست می آورند، به خاطر آن است که برای رسیدن به این اطمینان کمر همت بسته اند؛ همانند کسی که راه بیابان های پرخطر را در پیش گرفته است تا به کعبه برسد و گرد آن بگردد و قلبش با دیدن آن آرامش یابد. اما دیگری همانند کسی است که در کنار کعبه با دلی آسوده به عبادت و طواف مشغول است و جز کعبه به چیز دیگری نمی اندیشد. اولی سرگرم وسیله و دومی سرگرم پرداختن به هدف است و هر کدام اجر و پاداش ویژه ای دارند. اما باید بدانیم که اجر و پاداش

هدف و غایت با اجر و پاداش وسیله‌ها فاصله‌ی بسیار زیادی دارد.

احوال، بندگی و ایمانی که صاحب نفس مطمئن به دست می‌آورد، بالاتر از چیزی است که شخص در حال مبارزه با نفس، به آن دست می‌یابد، اگر چه اعمال او بیشتر باشد، زیرا ارزش اعمال شخصی که دارای نفس مطمئن می‌باشد، از لحاظ کیفیت، روی هم رفته بیشتر از دیگران است، اگر چه اعمال دیگران از نظر کمیت بیشتر باشد. این فضل خداوند است که آن را نصیب هر کسی که بخواهد، می‌نماید. ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به وسیله‌ی فراوانی اعمالش بر سایر صحابه پیشی نگرفته است، در میان صحابه کسانی بوده‌اند که روزه، حج، تلاوت قرآن، نماز و... آنان بیشتر از ابوبکر صدیق بوده است، اما برتری ابوبکر به احوالی است که در قلبش ایجاد شده است، به گونه‌ای که بهترین صحابه، هنگامی که با وی مسابقه می‌دادند، او را پیشاپیش خود می‌یافتند.

بندگی کسی که با نفس خود و لذت گناه و شهوت به مبارزه برمی‌خیزد، سخت و طاقت‌فرسا است، اما این سختی دلیل بهتر و برتر بودن آن نیست. بهترین اعمال، ایمان به خداوند است و جهاد که سخت‌تر از آن است، ارزش و درجه‌اش پایین‌تر از ایمان می‌باشد و درجه‌ی صدیقین بالاتر از درجه‌ی مجاهدان و شهدا است.

## خوف و رجا

نشانه‌های انابه و بازگشت: اهانت نکردن و خوار نشمردن اهل غفلت و احساس بیم و هراس از سرنوشت آنان و گشودن درِ امید و رجا به روی خود، به گونه‌ای که شخص به رحمت الهی امیدوار باشد و از مبتلا شدن اهل غفلت به خشم و غضب الهی بیمناک باشد، اما با این حال باید برای آنان آرزوی رحمت کند و از گرفتار شدن خود به عذاب خداوند، بیمناک باشد. اما اگر کسی با دیدن اوضاع و احوال و کردار ناپسند آنان، خود را از خوار شمردن و خشم بر آنان ناگزیر می‌بیند، باید بر نفس خود خشمگین‌تر از آن باشد و برای آنان، بیشتر از خود امید به رحمت الهی داشته باشد.

بعضی از سلف صالح گفته‌اند: به درک و فهم درست و کامل دست نمی‌یابی مگر این که به خاطر خداوند بر مردمان (گناهکار) خشمگین باشی و سپس به نفس

خودت مراجعه کنی و بر آن خشمگین تر شوی.

کسی معنی این سخن را می‌فهمد که از دین خدا آگاه باشد، زیرا کسی که به حقیقت مردمان، عجز و ناتوانی و کوتاهی آنان، ضایع نمودن حق خداوند و روی آوردن آنان به غیر خدا که بهره و نصیب خود از خداوند را با کمترین بها در دنیای فانی به حراج می‌گذارند، پی ببرد، چاره‌ای جز خشم بر آنان نمی‌بیند، اما هرگاه به نفس خود مراجعه می‌کند و وضعیت نامناسب و کوتاهی‌های خود را مشاهده می‌کند، باید بیشتر از مردم، برخورد خشم بگیرد و نفس خود را خوار شمارد. چنین کسی فقیه حقیقی به شمار می‌رود.

اما بررسی نقص و کاستی‌های خدمت (عبادت)؛ یعنی جستجوی آن بخشی از دخالت‌های نفس که با آن آمیخته می‌شود و نیز جدا ساختن حق پروردگار از بهره و نصیب نفس. چه بسا بیشترین قسمت یا همه‌ی آن، بهره و سهم نفس باشد و شخص از آن بی‌خبر باشد.

لا اله الا الله، چه بسیارند بیماری‌ها، هدف‌ها و سهم‌های متفرقه‌ای که مانع آن هستند که اعمال خالصانه برای خداوند باشند و به او برسند! گاهی بنده‌ای به دور از چشم مردمان کاری انجام می‌دهد در حالی که خالصانه برای خدا نیست و گاهی نیز در ملأ عام کاری انجام می‌دهد و خالصانه برای خداوند است. تنها کسانی این موارد را تشخیص می‌دهند که اهل بصیرت باشند، طبیبان درد آشنایی که انواع بیماری‌ها و راه علاج آن‌ها را خوب می‌شناسند.

بین قلب و عمل فاصله‌ای است که در آن فاصله راهزنانی کمین کرده‌اند که مانع از رسیدن اثر عمل به قلب می‌شوند، در نتیجه ممکن است کسی اعمال بسیار زیادی داشته باشد، اما محبت خداوند و خوف و رجا نسبت به او به دلش راه نیافته باشد، از دنیا گریزان و مشتاق آخرت نشده باشد و نور و روشنایی بر قلبش نتابیده باشد تا به وسیله‌ی آن اولیای خدا را از دشمنانش و حق را از باطل تشخیص دهد و نیز آن اعمال بر توان او چیزی نیفزاید. زیرا اگر اثر اعمالش به قلبش راه می‌یافت، قلبش سراسر روشن و تابنده می‌شد و حق و باطل را به خوبی مشاهده می‌کرد و اولیای خدا را از دشمنانش تشخیص می‌داد و هر دم بر احوالش افزوده می‌شد.

بین قلب و خداوند نیز فاصله‌ای است و راهزنانی در آن کمین کرده‌اند و مانع رسیدن اعمال به خداوند می‌شوند. راهزنانی مثل، تکبر، خودپسندی، نازیدن به اعمال نیک خود، چشم به اعمال خود داشتن، غافل شدن از فضل و منت پروردگار و موارد پنهان و ناشناخته‌ی دیگری که اگر به دقت آن‌ها را جستجو نماید چیزهای شگفتی می‌یابد. یکی از مظاهر رحمت پروردگار مخفی نگه داشتن این موارد از بسیاری از افراد است، زیرا اگر این موارد را مشاهده می‌کردند به دام چیزهایی شدیدتر از آن گرفتار می‌شدند، از جمله یأس، ناامیدی، حسرت‌مندی و تأسف، ترک عمل، سست شدن اراده و... بنابراین هنگامی که کتاب «رعایت» (اصول و شیوه‌ی مراقبت از اعمال و کردار و بررسی نقاط ضعف و قوت آن) از ابوعبدالله حارث‌بن اسد محاسبی ظهور یافت و مردم به آن پرداختند، مساجدی که سرشار از عبادت‌گران بود، خالی از آنان شد. پزشک ماهر به درستی می‌داند که چگونه نفس‌ها را درمان کند. شهری را ویران نمی‌سازد تا کاخی بنا نهد.

### نروم تصدیق قال با حال

بازگشت به سوی خداوند از نظر احوال با سه چیز اصلاح می‌شود: یأس و ناامیدی از اعمال خود، پی بردن به نیازمندی و احساس درماندگی و مشاهده‌ی لطف پروردگار نسبت به بنده.

پس باید از نجات یافتن به وسیله‌ی اعمال ناامید شد و راه نجات خود را تنها در رحمت و فضل الهی دید، آن‌گونه که در حدیث شریف آمده است: «لَنْ يُنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ». «هیچ کس عملش او را رهایی نمی‌بخشد. گفتند: حتی تو نیز ای رسول خدا؟ گفت: آری! حتی من، مگر این که خداوند مرا با رحمت و فضل خویش ببوشاند».<sup>۵۶۶</sup> اما مشاهده‌ی نیازمندی‌ها به این صورت است که هرگاه بنده‌ای از اعمال خود ناامید شد، گواهی می‌دهد که خداوند ذاتاً غنی و بی‌نیاز است، بی‌نیازی صفت ذاتی

<sup>۵۶۶</sup> بخاری ۶۴۶۳ و مسلم ۲۸۱۶ از ابوهزیره آن را روایت کرده‌اند که گفت: قال رسول الله ﷺ «لَنْ يُنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ. قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ سَدَدُوا وَقَارِبُوا وَاغْدُوا وَ رَوْحُوا وَ شَيءٌ مِنْ الدَّجَلَةِ وَ الْقَصْدُ الْقَصْدُ تَبَلَّغُوا».

خداوند و فقر و نیازمندی و بیچارگی نیز صفت ذاتی بنده می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

وَالْفَقْرُ لِي وَضَفُّ ذَاتٍ لَزِمٌ أَبَدًا      كَمَا الْغِنَى أَبَدًا وَضَفُّ لَهُ ذَاتٍ

«فقر و نیازمندی صفت ذاتی و همیشگی من است، همان‌طوری که بی‌نیازی صفت ذاتی و همیشگی پروردگار است».

پس از این بنده باید به الطاف پروردگار نظر بیندازد و بداند که نعمت‌های گذشته و حال و آن چه که در آینده به آن امیدوار است، همه از فضل و منت پروردگار است و صدقه‌ای است که بدون دخالت او به وی ارزانی داشته است، پس خداوند هم در اسباب و هم در مسببات به بندگانش نیکی می‌کند و زمام امور قبل از نعمت و پس از آن در دست خداوند است. او اول و آخر است و اله و معبودی جز او نیست و پروردگاری غیر او وجود ندارد.

## ۸. منزلت تذکر (متذکر شدن)

پس از «انابه و بازگشت» قلب در منزل «تذکر» که قرین انابه است، منزل می‌گزیند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾. «تنها کسانی متذکر این حقایق می‌شوند که (به سوی خدا) باز می‌گردند.»<sup>۵۶۷</sup> و می‌فرماید: ﴿تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾. «تا سبب بینایی و یادآوری برای هر بنده‌ی توبه‌کاری باشد.»<sup>۵۶۸</sup> چنین کسی از خواص خردمندان و اولوالألباب به شمار می‌رود، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. «تنها خردمندان متذکر می‌شوند.»<sup>۵۶۹</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. «جز خردمندان (حقایق را درک نمی‌کنند و) متذکر نمی‌شوند.»<sup>۵۷۰</sup>

«تذکر» (متذکر شدن) و «تفکر» دو مقامی هستند که انواع معرفت‌ها و حقیقت‌های ایمان و احسان را به بار می‌آورند. عارف حقیقی پیوسته تفکر (اندیشیدن) و تذکر (متذکر شدن و پند گرفتن) را به هم پیوند می‌دهد تا قفل قلبش به اذن خداوند گشاینده و دانا گشوده شود. حسن بصری می‌گوید: اهل علم، پیوسته تذکر (متذکر شدن) و تفکر را به هم می‌آمیزند و با قلب‌هایشان سخن می‌گویند تا این که سرانجام به سخن می‌آیند.

«تذکر» باب «تفعل» از کلمه‌ی «ذکر» است و در مقابل نسیان و فراموش کردن قرار دارد. تذکر، حضور تصویر علمی چیزی در قلب است و از این جهت از باب تفعل استفاده شده است که به تدریج حاصل شده است. مانند: تفهم و تعلم. جایگاه «تذکر» در ارتباط با «تفکر» مانند، دست یافتن به چیزی پس از جستجو کردن از آن است، از این جهت است که آیات (کتاب‌های آسمانی و آیات آفاق و انفس که قابل مشاهده هستند)، ذکری، یعنی اندرزگو و یادآوری کننده نامیده شده‌اند. خداوند در مورد آیات موجود در کتاب‌های آسمانی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ الْكِتَابَ \* هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. «ما به موسی هدایت‌هایی عطا کردیم و بنی‌اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) نمودیم. (کتابی که)

۵۶۷. غافر/۱۳.

۵۶۸. ق/۸۱.

۵۶۹. زمر/۹۱.

۵۷۰. بقره/۲۶۹.

راهنما و اندرزگوی خردمندان بود.<sup>۵۷۱</sup> در مورد قرآن نیز می فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾. «مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است».<sup>۵۷۲</sup> در مورد آیات و نشانه های قابل مشاهده در آفاق و انفس می فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ \* وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ \* وَتَبَصَّرَةٌ وَتَذَكُّرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ﴾. «آیا آنان به آسمان ننگرسته اند که ما چگونه آن را بنا کرده ایم و آراسته ایم و هیچ گونه خلل و شکافی در آن نیست؟ و زمین را گسترانده ایم و در آن کوه های محکم و پابرجایی را فرو افکنده ایم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز و مسرت بخش در آن رویانده ایم (همه ی این ها را آفریده ایم) به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه کار (ی که بخواهند به سوی آفریدگارشان برگردند)».<sup>۵۷۳</sup> «تبصرة» وسیله ای برای بصیرت و بینش و «تذكرة» وسیله ای برای یادآوری و بیداری است که قرآن آن دو را در کنار هم برای کسانی قرار داده است که اهل انابه و بازگشت هستند. زیرا هرگاه بنده ای به سوی خدا بازگردد جایگاه آیات و عبرت ها را می بیند و چیزهایی را که این آیات بیسانگر آن است، استنباط می کند، در نتیجه روی گردانش با توبه و بازگشت، کوردلیش با بصیرت و بینش و غفلتش با متذکر شدن از بین می رود. زیرا بصیرت و بینش پس از غفلت، تصویر مدلول مورد نظر را در قلب ایجاد می کند و پشت سر هم قرار گرفتن این منازل سه گانه بسیار نیکو و مناسب است و همدیگر را تقویت و پربارتر می کنند. خداوند سبحان در مورد آیات قابل مشاهده در آفاق و انفس در آیه های ۳۶ و ۳۷ سوره ی ق می فرماید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّخِصٍ \* إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾. «ما قبل از ایشان اقوام زیادی را هلاک ساخته ایم. اقوامی که از ایشان بسی قوی تر و نیرومندتر بوده اند و در جهان پیشروی کرده اند و کشورها را گشوده اند و بر شهرها تسلط یافته اند و نابودشان نموده ایم، آیا این گونه افراد راه فراری داشته اند. به راستی در این (سرگذشت) بیدارباش و اندرز بزرگی است برای آن کسی که دلی (آگاه)

۵۷۱. غافر/۵۳-۵۴.

۵۷۲. حاقه/۴۸.

۵۷۳. ق/۶۸.



داشته باشد. یا با حضور قلب گوش فرا دارد.

مردم سه گروه هستند:

۱. کسانی که قلب‌هایشان مرده است، گویی که قلبی ندارند و آیات الهی هیچ‌گونه بیدارباشی و پند و اندرز برای این گروه به همراه ندارند.

۲. کسانی که قلب‌هایی زنده و مستعد دارند، اما به آیات کتاب الهی که آیات قابل مشاهده در آفاق و انفس را به او گوش‌زد می‌کند، گوش نمی‌سپارد. این بدان سبب است که آیات الهی به آنان نرسیده است، یا این که آیات الهی به آنان رسیده اما قلب‌هایشان به چیزهای دیگری مشغولند و از شنیدن آیات خداوند غافلند. این گروه نیز از آیات الهی متذکر نمی‌شوند، هر چند دارای قلب‌های مستعدی هستند.

۳. گروهی که دارای قلب‌های زنده و آماده‌ای هستند، آیات الهی بر آنان تلاوت شده و با حضور قلب به آن گوش فرا داده‌اند و جز به درک و فهم آیات، خود را به چیز دیگری مشغول نکرده‌اند. چنین کسانی قلب‌هایشان حاضر و گوش‌هایشان در پی شنیدن است. این گروه از آیات الهی و آیات آفاق و انفس بهره‌مند خواهند شد. گروه اول همانند کورهایی هستند که چیزی نمی‌بینند.

گروه دوم به منزله‌ی افراد بینایی هستند، اما به چیزهایی که مورد نظر نیست چشم دوخته و از آیات غافل هستند. این گروه نیز آیات الهی را نمی‌بینند.

گروه سوم همانند بینایی هستند که به جهت مورد نظر می‌نگرد و به آن چشم می‌دوزد و در فاصله‌ای مناسب، نه دور و نه خیلی نزدیک، در برابر آن قرار گرفته است. تنها این گروه آیات و نشانه‌ها را مشاهده می‌کنند.

پاک و منزّه است کسی که کلامش را شفای آن چه در سینه‌هاست، قرار داده است. اگر کسی بپرسد جایگاه «او» در آیه‌ی قبل چیست؟ در پاسخ باید گفت: سرّ بزرگی در آن نهفته می‌باشد و همانند ظاهریه نمی‌گوییم که به معنی (و) است.

باید بدانیم که ممکن است کسی قلب فعال و تابناکی داشته باشد و پندها و حکمت‌ها را درک و استنباط نماید، چنین کسی قلبش او را به متذکر شدن و اندرز گرفتن وا می‌دارد و هرگاه آیات الهی را می‌شنود بر نور و روشنایش افزوده می‌شود. این افراد کامل‌ترین بندگان خدا هستند و ایمان و بصیرتشان از همه بیشتر است. گویی آن چه را که پیامبر ﷺ به آنان خبر داده است، با چشم سر می‌بینند.

صاحب چنین قلبی هنگامی که آیات الهی را می‌شنود، در حالی که بر قلبش نور

بصیرت تابیده است، بر نور و روشنایش افزوده می‌شود. اگر بنده‌ای چنین قلبی نداشته باشد، اما گوش به آیات الهی بسپارد و حضور قلب داشته باشد و قلبش غافل و به چیزهای دیگر مشغول نباشد، او نیز متذکر خواهد شد: ﴿فَإِنْ لَمْ يَصْبِرْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ﴾. «و اگر باران درشت به آن نرسد، بارانی نرم به آن می‌رسد».<sup>۵۷۴</sup> باران درشت و نرم در همه‌ی اعمال و آثار و موجبات آن، اهل بهشت دو گروه سابقین مقرب درگاه الهی و اصحاب یمین هستند و درجات آنان در بهشت بسیار متفاوت است، تا جایی که شراب و نوشیدنی گروهی به اندازه‌ای ناب و خالص است که به عنوان چاشنی به نوشیدنی گروه دیگر افزوده می‌شود و آن را خوشمزه و گوارا می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾. «و کسانی که به ایشان علم داده شده می‌دانند آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خداوند توانا و ستوده هدایت می‌کنند».<sup>۵۷۵</sup>

هر مؤمنی این را مشاهده می‌کند، اما دیدن اهل علم را رنگی و دیدن دیگران را رنگی دیگر است.

### تفکری که شخص را به سوی عمل صالح سوق می‌دهد

مبانی متذکر شدن و پند گرفتن سه چیز است: بهره بردن از وعظ و خطابه، بصیرت و بینش یافتن از پندها و عبرت‌ها، دست یافتن به ثمر و نتیجه‌ی تفکر. بهره بردن از موعظه‌ها آن است که احساس خوف و رجا در قلب تحریک شود و قلب برای رهایی از خوف و رغبت به آن چه که امیدش را دارد، وارد عمل شود. «وعظه» همان امر و نهی است که به «ترغیب» (ایجاد میل و رغبت در کسی نسبت به چیزی) و «ترهیب» (بیمناک ساختن کسی از چیزی) مشهور هستند. «وعظه» دو نوع است: شنیدنی و دیدنی.

شنیدنی، یعنی بهره بردن از راهنمایی‌ها، ارشادات و نصایحی که از زبان پیامبران می‌شوند و بهره بردن از سخنان هر نصیحت‌گر و راهنمای دلسوز در هر چه که

مصلحت و منفعت دین و دنیا را به همراه دارد.

وعظ دیدنی، یعنی بهره بردن و عبرت گرفتن از هر حادثه‌ی پند آموز و تقدیرهای الهی که در جهان مشاهده می‌کند و نیز آیات و نشانه‌های الهی در آفاق و انفس که بر صدق رسالت پیامبران دلالت می‌کنند.

بصیرت یافتن از امور عبرت‌آمیز، یعنی افزایش یافتن بصیرتی که شخص در منزلت تفکر به دست آورده است. زیرا «تذکر» (متذکر شدن و به یاد آوردن) معانی و مفاهیمی را که به وسیله‌ی «تفکر» و اندیشه در آیات و امور عبرت‌آمیز حاصل شده است، ضبط می‌کند. شخص با تفکر و اندیشه به این معانی دست می‌یابد و با تذکر (متذکر شدن و اندرز گرفتن) جلا و صیقل می‌یابد. پس عزم و اراده بر حسب قدرت بصیرت و بیش در مسیر حرکت توان می‌یابد، زیرا نگاه را متوجه چیزی می‌سازد که روحیه‌ی طلب کردن را به جریان می‌اندازد، زیرا طلب کردن فرع و زیر مجموعه‌ی درک کردن و فهمیدن است، هرگاه شناخت از محبوب بیشتر شود، حرکت قلب به سوی او شتاب می‌یابد و هر اندازه فکر و ذهن به او مشغول شود، شناخت و بصیرت نسبت به او و نیز یاد او افزایش می‌یابد.

دست‌یابی به ثمر و نتیجه‌ی تفکر و اندیشه نیز نکته‌ی لطیفی است.

فکر و اندیشه دو نتیجه در بردارد: حاصل شدن هدف بر حسب امکان و عمل کردن به موجبات آن به خاطر رعایت حق آن. زیرا قلب در حالت تفکر، از عمل برای دست یافتن به هدف بازمانده است و هنگامی که معانی و مفاهیم حاصل شد و در قلب قوام یافت و عقل آسایش یافت، دوباره آن چه را که به دست آورده است، یادآوری می‌کند و به سبب آن شاد و مسرور می‌شود و هر آن چه را که در منزل «تفکر» از دست داده است، اصلاح می‌کند، زیرا در مقام «تذکر» که بالاتر از تفکر است بر آن اشراف یافته و در این هنگام به ثمر و نتیجه‌ی مورد نظر می‌پردازد که همانا عمل کردن به موجبات آن برای رعایت حق آن است. زیرا عمل صالح نتیجه‌ی علم نافع و سودمند است و علم نیز نتیجه‌ی تفکر و اندیشه می‌باشد.

مثال زیر این مطلب را به خوبی بیان می‌کند: کسی که به دنبال مال و ثروت است تا زمانی که برای به دست آوردن آن تلاش می‌کند، خسته و رنجور است، اما هنگامی که به آن دست می‌یابد، آسایش و استراحت نیز می‌یابد و پس از بازگشت از سفر تجارت و مطالعه و بررسی دستاوردهایش، به اصلاح اشتباهات و جبران کمبودهایی

که ممکن است در راه به دست آوردن ثروت دچار شده است، می‌پردازد و اگر موفق به اصلاح شود و غنیمت به دست آمده‌اش گوارا شود، به خرج کردن آن در امور مطلوب و سودمند شروع می‌نماید.

### شروط بهره‌مندی از وعظ

شخص پس از حاصل شدن سه چیز از وعظ بهره‌مند می‌شود:

احساس نیاز شدید به آن، چشم‌پوشی از عیب‌های واعظ و یادآوری وعد و وعید. هنگامی که انابه، بازگشت و متذکر شدن بنده‌ای رو به ضعف می‌نهد، نیاز او به وعظ شدت می‌یابد، اما هرگاه انابه و متذکر شدنش جان تازه‌ای بگیرد، نیازش به یادآوری، ترغیب و ترهیب شدت نمی‌یابد، بلکه در چنین حالتی به آگاهی از اوامر و نواهی نیاز پیدا می‌کند.

شخصی که منیب (بازگشت‌کننده به سوی پروردگار) و متذکر (پندپذیر) است، نیاز شدیدی به امر و نهی پیدا می‌کند، اما انسان رویگردان و غافل، شدیداً به ترغیب (تشویق کردن به نیکی) و ترهیب (ترساندن از عواقب بد رفتار) نیازمند است و کسی که رویگردان و متکبر است به مجادله نیاز دارد.

آیه‌ی زیر این سه مورد را به خوبی بیان می‌کند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن».<sup>۵۳</sup> لفظ «حکمت» را به صفت «حسن و نیکویی» مقید نکرده است، زیرا حکمت سراسر حسن و نیکویی است و نیکویی صفت ذاتی آن به شمار می‌رود، اما «موعظه» را به صفت حسن و نیکویی مقید ساخته است، زیرا هر موعظه‌ای نیکو نیست. هم‌چنین «جدل» را به چنین صفتی مقید می‌سازد، چون جدل شامل نیک و بد می‌شود. این مورد ممکن است به وضعیت شخص مجادله‌کننده، تند، خشونت، لطافت، نرمی و مدارا نمودن او بستگی داشته باشد و بدین‌صورت به مجادله با دیگران به روشی که بهترین است، مأمور شده است.

یا صفتی باشد برای دلایل، براهین عبارات و کلماتی که بهترین و مناسب‌ترین

هستند و شخص را به خوبی به سوی هدف راهنمایی می‌کنند و او را به سر منزل مقصود می‌رسانند. این آیه به طور مسلم هر دو نوع را شامل می‌شود.

اما چشم فرو بستن از عیب‌های واعظ و اندرزگوی، به این خاطر است که اگر خود را به عیب‌های او مشغول سازد، از بهره بردن محروم می‌ماند، زیرا طبیعت اشخاص چنین حکم می‌کند که از سخنان کسی که خود به آن عمل نمی‌کند، بهره‌ای نگیرند. به همین سبب است که حضرت شعیب علیه السلام به قومش می‌گوید: «وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ». «من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم».<sup>۵۷۷</sup> یکی از سلف صالح می‌گوید: اگر می‌خواهی امر و نهی تو پذیرفته شود، پس هرگاه دیگران را به انجام چیزی امر می‌کنی، باید خودت فرمانبردارترین و اولین عمل‌کننده‌ی به آن باشی و هرگاه دیگران را از چیزی نهی می‌کنی، باید خودت قبل از همه از انجام آن دوری گزینی. شاعر می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمَعْلَمُ غَيْرُهُ	هَلَّا لِنَفْسِكَ كَانَ ذَا التَّعْلِيمِ؟
تَصِفُ الدَّوَاءَ لِذِي السَّقَامِ مِنَ الضَّنَى	وَمِنَ الضَّنَى تُنْصِي وَ أَنْتَ سَقِيمٌ
لَا تُنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ	عَارٌ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَمِيمٌ
إِبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّهَا عَنْ غَيْرِهَا	فَإِذَا انْتَهَتْ عَنْهُ فَأَنْتَ حَكِيمٌ
فَهُنَاكَ يُقْبَلُ مَا تَقُولُ وَ يُقْتَدَى	بِأَقْوَلٍ مِنْكَ وَ يَنْفَعُ التَّعْلِيمُ

«ای کسی که دیگران را آموزش می‌دهی، چرا این تعلیم و تربیت را برای خودت نیز به کار نمی‌بندی؟ دارو برای درد و بیماری دیگران تجویز می‌کنی و خود بیمار و رنجور هستی، دیگران را از رفتاری نهی مکن در حالی که خود آن را انجام می‌دهی چنین کاری زشت و ناپسند است. ابتدا از نفس خود شروع کن و آن را از گمراهی بازدار، هرگاه چنین شد تو شخصی حکیم و فرزانه خواهی شد. در این صورت گفته‌هایت پذیرفته می‌شود و از سخنان تبعیت می‌شود و تعلیم و تربیت مؤثر واقع می‌شود».

پس چشم فرو بستن از عیب‌های واعظ و اندرزگوی شرط لازم برای بهره بردن از موعظه‌ی او می‌باشد. به یاد آوردن وعد و وعید سبب بیم و ترس و پرهیز از عذاب آخرت خواهد شد و موعظه برای کسانی سودمند است که به آن ایمان داشته

و از آن بترسند. خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ﴾. «در این (سرگذشت ها) نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد».<sup>۵۷۸</sup> و می فرماید: ﴿سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى﴾. «به زودی کسی که از خدا می ترسد، متذکر می شود».<sup>۵۷۹</sup> آیه ی زیر به صراحت به این موضوع اشاره می کند: ﴿فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾. «پس به وسیله ی قرآن کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز».<sup>۵۸۰</sup> پس ایمان به وعد و وعید و ذکر آن، شرط لازم برای بهره مند شدن از وعظها، آیات و عبرت هاست و بدون آن دستیابی به این موارد غیر ممکن است.

### شروط بصیرت یافتن از عبرت ها

با سه چیز می توان از عبرت ها بصیرت یافت: حیات عقل، شناخت صحیح از روزها (ی عمر و روزهای مهم در سرنوشت امت های پیشین) و سلامت ماندن از تمایلات نفسانی.

«عبرت» به معنی پند و عبرت گرفتن است و در اصل یعنی عبور و گذشتن از حکم چیزی به حکم چیزی که شبیه آن است؛ مثلاً، هرگاه کسی را می بیند که به سبب آن چه مرتکب شده است به بلا و مصیبتی گرفتار شده است، در می یابد کسی که مرتکب همان چیز شود، همان حکم در مورد او نیز جاری می شود.

حیات عقل یعنی صحیح و سالم بودن قدرت درک و فهم و تشخیص سودمند یا زیان آور بودن چیزی و این نوری است که خدا به هر کدام از بندگانش که بخواهد، عطا می کند. بر حسب ضعف و قوت و بود و نبود این نور، ذهن و فهم و درک مردم متفاوت است. ارتباط آن با قلب همانند رابطه ی نور و روشنایی با چشم است.

از تجربه های سالکان که آن را آزموده و صحت آن را تأیید نموده اند، این است که هر کس پیوسته بگوید: «یا حیُّ یا قیُّوْمُ لا اِلهَ الاَّ اَنْتَ». از حیات قلب و عقل برخوردار می شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه این عبارت را بسیار تکرار می نمود. روزی به من گفت: این دو اسم (حی و قیوم) تأثیر بسیار بزرگی بر حیات قلب می گذراند.

<sup>۵۷۸</sup> هود/۱۰۳.

<sup>۵۷۹</sup> اعلیٰ/۱۰.

<sup>۵۸۰</sup> ق/۴۵.

اما شناخت روزها به این معنی است که به کوتاه و زودگذر بودن آن‌ها پی ببرد، روزهای عمر آدمی نفس‌های محدود و زودگذری هستند که در برابر هر کدام از این انفاس در قیامت هزاران هزار سال قرار دارد و روزهای زودگذر عمر در برابر آخرت جاویدان قابل ذکر نیست و برای کسی که از عقل بیدار و قلب هوشیاری برخوردار باشد، خواب و خیالی بیش نخواهد بود و در می‌یابد که باید هر لحظه‌ای از آن را در محبوب‌ترین کارها در نزد خدا صرف نماید، اگر بنده‌ای لحظات عمرش را صرف نیکی‌هایی کند که از درجه‌ی پایین‌تری برخوردار هستند، کوتاهی نموده است، پس اگر عمرش را در امور بی‌فایده صرف نماید وضعیت او چگونه خواهد بود؟ و اگر آن را در کارهایی که مورد خشم و غضب خداوند است صرف نماید، چه؟

هم‌چنین باید روزهای خداوند را به یاد آورد، روزهایی که خداوند پیامبرانش را دستور داده است تا آن‌ها را برای امت‌های خویش یادآوری نمایند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾. «ما موسی را با آیات خود فرستادیم. قومت را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج ساز و «ایام الله» را به آنان یادآوری کن». <sup>۵۸۱</sup> «ایام الله» به نعمت‌های خداوند و نیز عذاب خدا بر اهل کفر و معاصی تفسیر شده است. تفسیر اول از ابن عباس و ابی‌بن کعب و مجاهد و تفسیر دوم از مقاتل است.

اما صحیح این است که «ایام الله» هر دو نوع را شامل می‌شود، بلاها و مصیبت‌هایی که دشمنانش را به آن دچار می‌سازد و نعمت‌هایی که به اولیایش ارزانی می‌دارد. این نعمت‌ها و نعمت‌های بزرگ و چشم‌گیر که از آن‌ها سخن به میان رفته است، «ایام» نامیده شده‌اند، زیرا ایام ظرف آن‌ها به شمار می‌روند. عرب‌ها می‌گویند: فلانی علم و آگاهی زیادی از ایام‌العرب یا ایام‌الناس دارد، یعنی: حوادثی که در آن روزها رخ داده است. آگاهی از این روزها برای بندگان پند، اندرز و عبرت‌های زیادی به همراه دارد و پند پذیری و عبرت آنان بر حسب آگاهی آنان از این روزهاست. خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». <sup>۵۸۲</sup>

این امر تنها با پرهیز از امیال نفسانی و عدم پیروی از هوا و هوس و سرپیچی از

<sup>۵۸۱</sup> .ابراهیم/۵<sup>۵۸۲</sup> .یوسف/۱۱۱.

نفس اماره صورت می‌پذیرد. پیروی از هوا و هوس نور عقل را از بین می‌برد، چشم بصیرت دل را کور می‌کند، شخص را از پیروی حق باز می‌دارد و او را از راه راست منحرف می‌سازد. بنابراین شخص چشم بینا برای دیدن عبرت‌ها نمی‌یابد. هرگاه بنده‌ای از هوا و هوس پیروی کند، بیش و نگرشش تباه می‌شود. در نتیجه نفس او نیکی را در نظرش زشت و زشت را زیبا جلوه می‌دهد و حق و باطل بر او ملتبس می‌شود. چنین کسی چگونه می‌تواند از تذکر، تفکر و موعظه سودمند شود؟!

### چیدن میوه‌ی اندیشه با کوتاه نمودن آرزوها

برداشت محصول فکر و اندیشه با سه چیز میسر می‌شود:

۱. کوتاه نمودن آرزوها.

۲. تدبر در آیات قرآن.

۳. دوری از مفاسد پنج‌گانه‌ی قلب.

کوتاه نمودن آرزوها به این معنی است که شخص مرگ خود را نزدیک بداند و زودگذر بودن روزهای عمر خود را احساس نماید. این امر سودمندترین چیز برای قلب است، زیرا او را و می‌دارد تا با روزها دست و پنجه نرم کند و فرصت‌هایی را که هم چون باد می‌گذرند، غنیمت شمارد، او را برمی‌انگیزد تا نامه‌ی اعمالش را کامل کند و اراده‌ی خفته‌اش را به سوی سرای ابدی بیدار کند و توشه‌ی سفرش را آماده سازد و فرصت‌های از دست رفته را جبران نماید. هم‌چنین او را نسبت به دنیا بیزار و مشتاق آخرت می‌کند و اگر بر این حالت پایدار بماند، در دلش یقینی حاصل می‌شود که فانی بودن جهان را بر او آشکار می‌سازد و او را یادآور می‌شود که اندکی از عمر او باقی مانده و دنیا به او پشت نموده است. همانند جرعه‌ای آب که در ته ظرفی باقی مانده و شخص آن را می‌نوشد. یا همانند خورشیدی که در حال پنهان شدن در پشت کوه‌هاست و پس از لحظاتی غروب می‌کند. هم‌چنین دوام و جاودانگی آخرت را مد نظر او قرار می‌دهد، آخرتی که لحظه به لحظه در حال نزدیک شدن است و علامت‌ها و نشانه‌هایش یکی پس از دیگری به وقوع پیوسته‌اند. مثال شخص و آخرت؛ همانند مسافری است که دوستش از وی جدا شده و هر دو به سوی هم در حال حرکت هستند و به زودی به همدیگر خواهند رسید.

آیات زیر در اشاره به کوتاه نمودن آرزوها کافی است: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ



﴿ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ﴿﴾. «آیا می‌دانی که اگر (باز هم) سالیانی آن‌ها را از این زندگی بهره‌مند سازیم، سپس عذابی که به آن‌ها وعده داده شده بود به سراغشان بیاید. این تمتع و بهره‌گیری از دنیا برای آن‌ها سودی نخواهد داشت».<sup>۵۸۳</sup> و می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾. «روزی را که آن‌ها را جمع خواهد کرد، آن چنان که گویی جز ساعتی از روز، (در دنیا) توقف نکرده‌اند، به آن مقدار که یکدیگر را بشناسند».<sup>۵۸۴</sup> و می‌فرماید: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾. «در آن روز که قیامت را می‌بینند احساس می‌کنند که گویا توقفشان (در دنیا و برزخ) جز شامگاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است».<sup>۵۸۵</sup> و می‌فرماید: ﴿قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَأَسْأَلُ الْعَادِثِينَ﴾ \* قَالَ إِنَّ لَبِثَكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿﴾. «می‌گویند: به اندازه‌ی یک روز یا بخشی از یک روز (در دنیا نبوده‌ام)، از شمارشگران بپرس. می‌فرماید: (آری)، شما مقدار کمی درنگ کردید اگر می‌دانستید».<sup>۵۸۶</sup> و می‌فرماید: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَّهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ﴾. «روزی که وعده‌هایی را که به آن‌ها داده می‌شود ببینند (احساس می‌کنند که) گویی جز ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف نکرده‌اند این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم نافرمان هلاک خواهند شد».<sup>۵۸۷</sup> و می‌فرماید: ﴿يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾ \* نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿﴾. «آنان آهسته با هم گفتگو می‌کنند؛ (بعضی می‌گویند): (شما فقط ده روز (در عالم برزخ) درنگ کرده‌اید. ما به آن چه آن‌ها می‌گویند آگاه‌تریم، هنگامی که نیکو‌روشن‌ترین آن‌ها می‌گوید: شما تنها یک روز درنگ کردید».<sup>۵۸۸</sup>

روزی پیامبر خدا ﷺ برای یارانش خطبه‌ای خواند، در حالی که خورشید بر قلعه‌ی کوه قرار گرفته (و در حال غروب بود)، فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا فَيَا مَقْصِي مِنْهَا إِلَّا

۵۸۳. شعر/۲۰۵-۲۰۷.

۵۸۴. یونس/۴۵.

۵۸۵. نازعات/۴۶.

۵۸۶. مؤمنون/۱۱۴-۱۱۳.

۵۸۷. احقاف/۳۵.

۵۸۸. طه/۱۰۴-۱۰۳.

كَمَا بَقِيَ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا فَيَا مَضَى مِنْهُ». «چیزی از دنیا، به نسبت آن چه که از آن سپری شده، باقی نمانده است، مگر به اندازه‌ی مدت زمانی که از امروز باقی مانده است، به نسبت آن چه که از آن سپری شده است».<sup>۵۸۹</sup> کوتاه نمودن آرزوها بر پایه‌ی دو اصل استوار است: یقین به زوال دنیا و ترک کردن آن، یقین به آخرت و دوام و جاودانگی آن. سپس شخص این دو را با هم مقایسه می‌کند و بهترین را انتخاب می‌کند. (آن چه را که نباید، دلبستگی را نشاید).

<sup>۵۸۹</sup>. این حدیث حسن است و بخشی از یک حدیث طولانی‌تر است که احمد ۱۹/۳ و ترمذی ۲۱۹۱ از حدیث ابوسعید خدری آن را روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: حدیث حسن صحیح است.

### تدبیر در قرآن سبب شکوفایی افکار و اندیشه‌ها

تأمل در قرآن، گشودن چشم دل بر مفاهیم قرآن و متمرکز نمودن فکر و ذهن بر تدبیر و اندیشه در آیات آن است. هدف از نزول قرآن همین است، نه تلاوت الفاظ بدون تدبیر و درک معنی و مفهوم آن. خداوند می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. «این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند».<sup>۹۰</sup> و می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾. «آیا آن‌ها در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است».<sup>۹۱</sup> و می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾. «آیا آن‌ها در این گفتار (الهی) نیندیشیدند».<sup>۹۲</sup> ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾. «ما آن را قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم تا شما (آن را) درک کنید».<sup>۹۳</sup> حسن می‌گوید: قرآن نازل شد تا در آن تدبیر شود و به آن عمل شود، پس قرآن را برای عمل نمودن به آن تلاوت کنند.

در دنیا و آخرت هیچ چیز سودمندتر و رهایی‌بخش‌تر از آن برای بنده نیست که در آیات قرآن تدبیر کند، بسیار در آن بیندیشد و فکرش را بر معانی و مفاهیم آن متمرکز نماید. این امر شخص را با همه‌ی نشانه‌های خیر و شر آشنا می‌کند و راه‌ها، علت‌ها، پیامدها و بازگشتگاه هر کدام را به او نشان می‌دهد، اساس و پایه‌های ایمان را در دلش محکم و استوار می‌سازد، تصویر دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ را در دلش مجسم می‌کند، او را در میان امت‌ها (ی پیشین) قرار می‌دهد و ایام‌الله مربوط به هر کدام از آن‌ها را به او نشان می‌دهد و موارد عبرت آموز را به او گوشزد می‌نماید، عدل و فضل خداوند را برای او نمایان می‌سازد، او را با ذات، اسماء، صفات و افعال پروردگار و آن چه که می‌پسندد یا نمی‌پسندد و راهی که بنده را به او می‌رساند و پاداشی که برای سالکان راهش در نظر گرفته است، آشنا می‌سازد. عوامل بازدارنده و موانع راه را برای او بیان می‌کند. هم‌چنین نفس و ویژگی‌های آن، عوامل اصلاح و تباهی اعمال، راه بهشتیان و دوزخیان و اعمال و احوال و سیمای آنان، درجات

۹۰. ص/۲۹.

۹۱. محمد/۲۴.

۹۲. مؤمنون/۶۸.

۹۳. یوسف/۲.

متفاوت سعادت‌مندان و اشقیاء، دسته‌های مختلف مردم و موارد اتفاق و اختلاف آنان در امور مختلف را به او معرفی می‌کند.

خلاصه این که اله و معبود حقیقی و راه رسیدن به او را به شخص معرفی می‌کند و به او می‌گوید که در صورت روی آوردن به او چگونه مورد اکرام و بزرگداشت قرار می‌گیرد.

در مقابل، سه چیز دیگر به او نشان می‌دهد، آن چه که شیطان به سویش فرا می‌خواند، راهی که به شیطان منتهی می‌شود و عذاب و مذلتی که برای رهروان مسیر شیطان در نظر گرفته شده است.

شناخت و آگاهی از این شش مورد برای بنده لازم و ضروری است؛ آخرت را در برابر چشمان او مجسم می‌سازد گویی که در آن به سر می‌برد و دنیا را در برابر او محو می‌نماید گویی که در آن به سر نمی‌برد.

در همه‌ی مسایل حق و باطل را برای او روشن می‌سازد، نور و قدرت تشخیصی به او عطا می‌کند که به وسیله‌ی آن می‌تواند هدایت را از گمراهی و حق را از باطل جدا نماید. در قلبش توان، حیات، گشایش، شادی و سروری ایجاد می‌کند که اوضاع و احوال را دگرگون می‌سازد و با سایر مردم تفاوت زیادی پیدا می‌کند مفاهیم قرآن پیرامون موارد زیر است: توحید و دلایل آن، علم به خدا و صفات کمال او، منزله دانستن خداوند از اوصاف نقص، ایمان به پیامبران، دلایلی مبنی بر صدق گفته‌ها و رسالت پیامبران، شناخت حقوق خدا و پیامبران، ایمان به ملائکه که پیام‌آوران خدا در زمینه‌ی خلق و امر هستند و با اذن او امور را اداره می‌کنند و نیز آن چه از عالم علیا و سفلی که تحت فرمان آنان است و آن چه از امورات انسان که به آنان مربوط است از لحظه‌ای که در رحم مادر قرار می‌گیرد تا آن روزی که به دیدار پروردگارش می‌شتابد، ایمان به روز آخرت و نعمت‌هایی که در بهشت برای نیکان آماده شده است و در آن احساس درد، رنج و کدورت نخواهند کرد و عذاب و سختی‌هایی که برای بدکاران آماده شده است، عذابی که هیچ‌گونه شادی، آسایش و راحتی در آن نیست و شرح و بیان موارد مختلف آن، بیان امر و نهی و احکام، قدر الهی، حلال و حرام، پند و اندرزها و ماجراهای عبرت‌آموز، قصص و تمثیل، سبب‌ها، علت‌ها و حکمت‌ها و سرآغاز و سرانجام‌ها در زمینه‌ی خلق و امر.

پیوسته مفاهیم قرآنی شخص را با وعده‌های زیبا به سوی خدا سوق می‌دهند، با

وعیدها از عذاب دردناک، بیمناک می‌سازند، به سبک بار بودن برای حضور یافتن در آن روز سخت و سنگین تشویق می‌کنند، از گمراهی و تاریکی‌های آراء و نظریات مختلف به راه راست هدایت می‌نمایند، از ورود به گمراهی‌ها و بدعت‌ها باز می‌دارند و او را به افزایش نعمت‌ها به وسیله‌ی شکرگزاری از پروردگارش تشویق می‌کنند، قرآن حدود حلال و حرام را به او معرفی می‌کند و او را از گذشتن از آن حدود باز می‌دارد مبدا به سبب آن در رنج همیشگی گرفتار آید. قلبش را از گمراهی و انحراف از مسیر حق محفوظ می‌دارد، امور و گردنه‌های سخت و صعب‌العبور را بر او بسیار آسان می‌گرداند و هرگاه عزم و اراده‌اش سست و حرکتش کند شود، او را توان و نیرو می‌بخشد و به او می‌گوید: کاروان به پیش تاخته و راهنما رفته است، پس بشتاب و به آنان ملحق شو. ساریان گونه برای او آواز می‌خواند و هم چون راهنما پیشاپیش او حرکت می‌کند و هرگاه به دشمنان کمین کرده یا راهزنان برخورد کند، او را از آنان برحذر می‌دارد و می‌گوید: خود را در پناه خدا قرار ده و از او طلب یاری کن و بگو: ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾.

در اندیشه و تدبیر در قرآن و درک و فهم معانی‌اش، حکمت‌ها و فواید نهفته می‌باشد که بسیار بیشتر از آن چیزی است که به آن اشاره کردیم.

### چیزهایی که قلب را تیره می‌سازند

فاسدکننده‌های قلب عبارتند از: معاشرت بسیار با مردم، آرزوهای بی‌شمار، تعلق و دلبستگی به غیر خدا، سیری (پرخوری) و خواب.

این پنج مورد از بزرگ‌ترین عوامل فاسدکننده‌ی قلب هستند. زیرا قلب به وسیله‌ی نورش، حیات و توانمندی‌اش، سلامتی و عزم‌اش، چشم بینا و گوش شنوایش و دوری از عوامل سرگرم‌کننده و بازدارنده‌اش، به سوی خداوند و سرای آخرت حرکت می‌کند و راه و روش حقیقت، آفات نفس و اعمال و نیز راهزنان مسیر بندگی را کشف می‌کند. اما آن پنج مورد نور قلب را خاموش می‌سازند، چشم بصیرتش را کور می‌کنند و گوش‌اش را کر می‌کنند و سایر توانمندی‌هایش را به ضعف می‌کشانند، سلامتی‌اش را به خطر می‌اندازد، عزمش را سست می‌نمایند، همت‌اش را باز می‌دارند و او را به عقب می‌رانند. کسی که چنین چیزی را احساس نکند، قلبش مرده محسوب می‌شود و آن‌گاه مرده را از بیشتر مترسانش. آن پنج مورد

او را از کمال باز می دارند و مانع رسیدن او به هدفی می شوند که به خاطر آن آفریده شده و همه ی نعمت ها، خوشبختی ها، شادی ها و لذت هایش در رسیدن به آن نهفته می باشد.

زیرا برای بندگان هیچ نعمت، لذت، شادی و کمالی نیست مگر به سبب شناخت و محبت خدا و آرامش یافتن از ذکر او و شادی و سرور از نزدیک شدن به او و شوق دیدار او.

این بهشتی است که در دنیا نصیب آنان می شود. در آخرت نیز نعمت و رستگاری خود را تنها در جوار پروردگار و در بهشت برین می یابند. پس دو بهشت موجود است؛ یکی در دنیا و دیگری در آخرت و تنها کسانی به بهشت جاویدان وارد می شوند که در دنیا به بهشت قدم گذاشته باشند.

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می گفت: در دنیا بهشتی است که هر کس وارد آن نشود به بهشت سرای آخرت راه نمی یابد.

عارفی گفته است: لحظات و احوالی بر قلب عارض می شود که اگر اهل بهشت نیز این گونه باشند، در زندگی خوبی به سر می برند.

یکی از محبان خداوند می گوید: بینوایان دنیا از دنیا رفتند، در حالی که از بهترین و لذت بخش ترین نعمت آن بهره مند نشدند. پرسیدند بهترین چیز در دنیا چیست؟ گفت: محبت خدا و انس با او و شوق دیدار او و روی آوردن به سوی او و چشم پوشیدن و روی گرداندن از غیر او.

هر کسی قلب زنده ای داشته باشد این را احساس می کند و شیرینی اش را می چشد. آن پنج مورد شخص را از این نعمت محروم می سازند و مانعی در برابر قلب ایجاد می کنند و او را از ادامه ی حرکت باز می دارند و بیماری هایی بر او عارض می کنند که اگر به مداوای آن اقدام ننماید، باید از سرنوشت خود بترسد.

### تنها در امور خیر با مردم معاشرت می کنیم

تأثیراتی که معاشرت زیاد با مردم بر جای می گذارد: انباشته شدن قلب از دود انفاس بنی آدم تا جایی که سیاه و تاریک می شود، قلب را به آشفتگی، پریشانی، هم و غم، ضعف و سرگردانی دچار می سازد و بار سنگین دوستان و هم نشینان بد را که از حمل آن ناتوان است، بر او تحمیل می کند. پرداختن به آنان و اموراتشان او را از

خود غافل می‌سازد و مصلحت‌ها و منافع خود را از دست می‌دهد و فکر و اندیشه‌اش در وادی خواسته‌ها و تمایلات آنان پراکنده و سرگردان می‌شود و چیزی از آن برای خدا و روز آخرت باقی نمی‌ماند.

هم‌چنین مجالست با مردم مصیبت‌های زیادی برای شخص به بار می‌آورد و نعمت‌هایی را از او باز می‌دارد و سبب نزول گرفتاری‌ها و بلاها شده و شخص را از نعمت‌ها محروم می‌سازد. آیا کسی هست که به هنگام کوچ از دارفانی بیشتر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از هم‌نشینی بد و نالایق متضرر شده باشد.

این معاشرت‌های دنیوی که بر اساس دوستی‌های مادی و برآورده نمودن نیازهای یکدیگر صورت می‌پذیرد، در روز آخرت به دشمنی تبدیل می‌شوند و به سبب پشیمانی از معاشرت با یکدیگر دستان خود را گاز می‌گیرند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَصْلَبْتَنِي الذُّكْرَ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾. «روزی که ستمکار دستان خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول راهی برگزیده بودم. ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم. او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود». <sup>۹۴</sup> و می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾. «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزکاران». <sup>۹۵</sup> و حضرت ابراهیم خلیل خطاب به قومش گفت:

﴿إِنِّي اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَانَا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم مِّبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ﴾. «شما غیر از خدا بت‌هایی برای خود انتخاب کرده‌اید که مایه‌ی دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیاست، سپس روز قیامت منکر یکدیگر شده و یکدیگر را لعن می‌کنید و جایگاه (همه‌ی) شما آتش است و هیچ یار و یاورى برای شما نخواهد بود». <sup>۹۶</sup>

وضعیت همه‌ی کسانی که با هدف خاصی با هم دوست می‌شوند، به همین صورت است، تا هنگامی که در رسیدن به آن هدف پشتیبان یکدیگر هستند، همدیگر را دوست می‌دارند، اما هرگاه هدف از میان برداشته شود، پشیمانی، حزن و اندوه جای

<sup>۹۴</sup> فرقان/۲۹-۲۷.<sup>۹۵</sup> زخرف/۶۷.<sup>۹۶</sup> عنکبوت/۲۵.

آن را می‌گیرد و دوستی به کینه و نفرت تبدیل می‌شود و دوستان به مذمت و سرزنش یکدیگر می‌پردازند. همان‌طوری که در زندگی دنیا می‌بینیم کسانی را که با هدف‌های دنیوی با هم همراه شده‌اند، پس از آن که بازداشت و مجازات شده‌اند، دوستی آنان به کینه و نفرت نسبت به یکدیگر تبدیل شده است، در حالی که قبلاً یکدیگر را در باطل یاری نموده و همدیگر را به خاطر آن دوست داشته‌اند.

قاعده‌ی سودمند در رابطه با معاشرت این است که باید در کارهای نیک با مردم معاشرت نمود؛ مثل: جمعه و نمازهای جماعت، ایام عید، حج، علم‌آموزی و مجالس علم، جهاد، موعظه و ... اما باید در کارهای شر و مباحات غیرضروری از آنان دوری گزیند و اگر بنا به ضرورت مجبور به اختلاط با مردم در شر و بدی شود و نتواند از آنان دوری گزیند، باید از موافقت و همدلی با آنان پرهیز کند و آزار و اذیت آنان را تحمل نماید، زیرا اگر یاور و پشتیبان آنان نباشد به او آزار می‌رسانند. در این صورت عزت و سرافرازی و محبت و ستایش مؤمنان و پروردگار را به دست می‌آورد، اما اگر همراه و موافق آنان شود، خواری و ذلت می‌یابد و مورد خشم، کینه و سرزنش مؤمنان و پروردگار جهانیان قرار می‌گیرد.

پس صبر بر آزار و اذیت آنان، سرانجام بهتر و نیکوتری به دنبال دارد. اگر بنده‌ای در امور مباح مجبور به هم‌نشینی با آنان شد، سعی نماید که در صورت امکان آن مجلس را به عبادت پروردگار تبدیل نماید و در این زمینه خودش را تشویق و قلبش را استوار و نیرومند سازد و به وسوسه‌های شیطانی که او را از این کار باز می‌دارد، توجه نکند، مثلاً به شخص بنمایاند که این کار ریا بوده و به خاطر آشکار نمودن علم و احوال درونی خود اقدام به آن می‌نماید و چیزهایی از این قبیل. پس باید با شیطان بجنگد و از خدا طلب یاری نماید و تا می‌تواند بر مردم تأثیر نیکو بگذارد.

اما اگر از انجام چنین کاری باز بماند، باید قلبش را از میان آنان بیرون بکشد، یعنی جسماً در میان آنان اما قلب و روحش در جایی دیگر، جسم‌اش به آنان نزدیک اما قلبش دور از آنان باشد، چشم‌اش در خواب اما قلبش بیدار باشد، به آنان بنگرد اما آنان را نبیند. سخنانشان را بشنود اما آن را درک و فهم نکند، زیرا قلبش در میان آنان نیست، بلکه آن را به سوی ملاً اعلیٰ سوق داده است و به همراه روح‌های پاکیزه در عالم ملکوت به تسبیح پروردگار مشغول است. این امر برای افراد بسیار سخت و مشقت بار است و تنها بر کسانی آسان است که خداوند آن را بر آنان آسان گرداند.



بندہ باید با خدا راست بگوید، دائماً به او پناہ ببرد و خاشعانه نیازش را بہ درگاہ وی آورد و سر بر آستانش گذارد. تنها محبت صادقانہ، ذکر دائمی قلب و زبان و دوری از مفسدہ‌ہای پنج گانہ‌ی قلب، شخص را بر این امر یاری می‌نماید و شخص تنها با ساز و برگ و اندوختہ‌ای نیکو و صالح و نیرویی از جانب خداوند و عزم و ارادہ‌ای واقعی و عدم دلبستگی بہ غیر خداوند بہ آن دست می‌یابد.

### آرزومندی فساد و تباهی بسیاری بہ ہمراہ دارد

ہم چنین قلب با غوطہ‌ور شدن در دریای بی ساحل آرزوہا بہ فساد و تباهی کشیدہ می‌شود و تنها مفلسان و بینوایان جہان خود را بہ این دریا می‌زنند و همان طوری کہ گفتہ اند: آرزو سرمایہ‌ی مفلسان و بینوایان است. سرمایہ‌ی چنین افرادی وعدہ‌ہای دروغین شیطان و خیال پردازی‌ہای ناممکن و غیر واقعی است. پیوستہ امواج آرزوہای دروغین و خیال پردازی‌ہای باطل، شخص را بر حسب حال و وضعیت خویش بہ ہر طرف می‌رانند، کسی در آرزوی قدرت طلبی است، دیگری در خیال جہان گردی و یکی نیز در آرزوی زراندوزی می‌باشد. شخص آرزومند و خیال پرداز تصویری خیالی از خواستہ‌ہای خود در نظر مجسم می‌سازد بہ گونه‌ای کہ گویی بہ آن دست یافتہ است و از دست یافتن بہ آن لذت می‌برد، اما ناگہان از خواب غفلت بیدار می‌شود و خود را دست خالی می‌بیند.

اما کسی کہ از ہمت والایی برخوردار است، آرزوہایش پیرامون علم، ایمان و اعمالی است کہ او را بہ خدا نزدیک سازد. آرزوہای چنین عبدی ایمان، نور و حکمت است، اما آرزوہای دیگران خود فریبی است.

پیامبر ﷺ کسانی را کہ آرزوہای خیر در سر دارند، می‌ستاید و گاہی اجر و پاداش آنان را همانند کسی می‌داند کہ آن کار نیک را انجام دادہ باشد. مثلاً کسی بگوید: اگر سرمایہ‌ای داشتہ باشم، همانند فلان شخص عمل می‌کردم کہ در اموالش تقوای خدا پیشہ‌ی خود ساختہ، صلہ‌ی رحم بہ جای آوردہ و حق خدا در رابطہ با اموالش را بہ جای می‌آورد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هُمَا فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ». «این دو نفر در اجر و پاداش برابر ہستند».<sup>۵۹۷</sup>

<sup>۵۹۷</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۲۳۲۵، ابن ماجہ ۴۲۲۸ و احمد ۴/۲۳۰ از ابی کبشہ انصاری آن را روایت کردہ اند.

### خِذلان نتیجه‌ی دلبستگی به غیر خداوند است

سومین عامل فاسدکننده‌ی قلب دلبستگی به غیر خداوند است و این از بزرگ‌ترین عامل فساد قلب به شمار می‌رود.

هیچ عاملی زیان‌بارتر و بازدارنده‌تر از آن در دستیابی شخص به منافع و مصلحت‌هایش نیست، زیرا اگر بنده‌ای به غیر خداوند دلبسته و وابسته شود، خداوند او را به آن کس یا آن چیز واگذار می‌کند و از جانب خود او را رها می‌سازد و به سبب دلبستگی و توجه به غیر خداوند هدف و مقصود خود از جانب خداوند را از دست می‌دهد. پس نه از سوی خدا به هدف خود می‌رسد و نه از سوی غیر خدا که به آن دلبسته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا \* كَلَّا مَيَّكُمُورُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾. «به جز خداوند معبودهایی برای خود برگزیده‌اند، تا این که چنین معبودهایی مایه‌ی عزت و احترام ایشان گردند، نه چنین است (که می‌اندیشند. روز قیامت) معبودهایی را که می‌پرستند، عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و دشمن آنان خواهند شد.»<sup>۵۹۸</sup>

و می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ \* لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُعْضَرُونَ﴾. «آنان گذشته از خداوند، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند، بدین امید که یاری شوند، معبودها (ی دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری دهند و بلکه پرستندگان، سپاه‌های آماده‌ی معبودها (ی عاجز خود) هستند.»<sup>۵۹۹</sup>

کسی که به غیر خداوند دلبسته و وابسته شود، بیشتر از همه مورد خِذلان و بی‌مهری خداوند قرار می‌گیرد، زیرا مصلحت‌ها، رستگاری و سعادت‌مندی‌ای که به سبب آن از دست داده است، بسیار بیشتر از آن چیزی است که به سبب دلبستگی به غیر خداوند به آن دست یافته است، همه کس و همه چیز جز خداوند رو به زوال و نابودی است و هر کس به غیر خداوند تکیه کند، همانند کسی است که از شدت گرما و سرما به خانه‌ی عنکبوت که سست‌ترین خانه‌هاست، پناه ببرد.

خلاصه: اساس و پایه‌ای که شرک بر آن بنا نهاده شده است، وابستگی و دلبستگی

به غیر خداوند است و چنین کسی دچار سرزنش و خِذلان می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾. «هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی ماند».<sup>۶۰۰</sup>

چنین فردی مورد سرزنش قرار می‌گیرد و کسی او را نمی‌ستاید و بی‌یار و یاور می‌ماند و کسی او را کمک نمی‌کند. ممکن است شخصی مقهور و در عین حال محمود (ستایش شده) باشد، مانند کسی که به ناحق مورد قهر قرار می‌گیرد و ممکن است کسی مذموم (مورد مذمت و سرزنش) باشد و در عین حال پیروز شود و مورد یاری دیگران قرار گیرد؛ مانند کسی که به ناحق بر دیگران غلبه می‌کند و ممکن است کسی مورد ستایش قرار گیرد و در هدفش نیز به پیروزی برسد، مانند کسی که از روی حق و عدالت قدرت می‌یابد. اما مشرک به سبب دلبستگی به غیر خداوند بدترین سهم را دارد، نه مورد ستایش قرار می‌گیرد و نه مورد یاری و نصرت قرار می‌گیرد.

### پرخوری و شکم‌پرستی کشنده

یکی دیگر از عوامل فاسدکننده‌ی قلب خوراک است و این مورد به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱. مواردی که ذاتاً فاسدکننده هستند، مانند چیزهای حرام که دو نوع است:  
 الف) چیزهایی که به سبب حق خداوند حرام هستند مانند: مردار، خون، گوشت خوک، حیوانات درنده‌ای که دارای دندان نیش هستند و پرندگانی که دارای نوک و چنگال درنده هستند.
- ب) چیزهایی که به سبب حق الناس حرام شده‌اند، مثل چیزهای دزدیده شده، خوراکی‌های غصب شده یا غارت شده و چیزهایی که بدون رضایت صاحب برداشته شود، خواه با زور و اجبار باشد یا سوءاستفاده از کم‌رویی طرف مقابل.
۲. چیزهایی که به سبب زیاده‌روی و از حد و اندازه گذشتن قلب را فاسد می‌کنند، مانند: اسراف و زیاده‌روی در خوراکی‌های حلال و سیری بیش از حد، زیرا شخص به سبب آن در انجام عبادات احساس سنگینی می‌کند، هم‌چنین شخص به تلاش بیشتری برای به دست آوردن مخارج شکم وادار می‌شود و پس از دست یافتن

به آن، سرگرم مصرف و استفاده کردن از آن می‌شود و سپس به دنبال آن است که از ضررهایی که از آن ناشی می‌شوند، پیش‌گیری کند. چنین شخصی از سنگینی شکم آزرده می‌شود، آتش شهوت را در وجود خود شعله‌ور می‌سازد، گذرگاه‌ها و مسیر شیطان در وجود خود را برای او هموار می‌سازد، زیرا شیطان همانند خون به همه‌ی قسمت‌های بدن نفوذ می‌کند. روزه راه‌های ورودی و گذرگاه‌ها را بر شیطان می‌بندد، اما سیری این راه‌ها را باز و همواره می‌کند. هر کس پرخوری کند، آب و نوشیدنی بسیار می‌نوشد و بسیار می‌خوابد، در نتیجه بسیار متضرر و زیانمند می‌شود. در حدیث مشهور آمده است: «مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، بِحَسَبِ ابْنِ آدَمَ لُقَمَيَاتٍ يُقَمِّنَ صَلْبَهُ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَأَعْلَا فَنُلْتُ لِبَطْعَامِهِ وَ نُلْتُ لِشَرَابِهِ وَ نُلْتُ لِنَفْسِهِ». «هیچ کس ظرفی را پر ننموده است که از شکمش بدتر باشد. برای بنی آدم چند لقمه کافی است که او را استوار نگه دارند، اما اگر اصرار به خوردن دارد، پس یک سوم شکمش را برای غذا و یک سوم آن را برای نوشیدنی و یک سوم آن را برای تنفس اختصاص دهد».<sup>۶۰۱</sup>

<sup>۶۰۱</sup> حدیث حسن است، احمد ۱۳۲/۴، ترمذی ۲۳۸۰ و ابن‌ماجه ۳۳۴۹ و بغوی ۴۰۴۸ آن را از مقدم‌بین معدی کرب روایت کرده‌اند.

## خواب غافلان

پنجمین عامل فاسدکنندہ‌ی قلب خواب بسیار است، خواب بسیار، قلب را می‌میراند، بدن را سنگین می‌کند، وقت را به هدر می‌دهد و کسالت و غفلت بسیار به همراه دارد. خوابیدن گاهی بسیار مکروه و گاهی نیز مضر و غیر سودمند برای بدن است. مفیدترین خواب هنگامی است که انسان شدیداً به آن احساس نیاز می‌کند. خوابیدن در نیمه‌ی اول شب بهتر از نیمه‌ی دوم آن است. خواب نیمه‌ی روز بهتر از خواب ابتدا و انتهای روز است و هر اندازه خواب به آغاز یا انتهای روز نزدیک‌تر شود، فایده‌ی آن کمتر و زیانش بیشتر می‌شود، به ویژه خوابیدن هنگام عصر و سرآغاز روز، مگر برای کسی که شب بیدار بوده است.

هم‌چنین خواب پس از نماز صبح تا طلوع خورشید، مکروه است، زیرا وقت به دست آوردن غنیمت است و برای سیر و سلوک در نزد سالکان از اهمیت به سزایی برخوردار است. حتی اگر همه‌ی شب را در حال سیر و سلوک سپری کرده باشند، به خود اجازه نمی‌دهند که در این لحظات گرانبمایه از حرکت باز بمانند، زیرا این سرآغاز و کلید گشایش روز، وقت نازل شدن رزق و روزی، به دست آوردن سهم و حلول برکت است و روز از آن نشأت می‌گیرد و حکم همه‌ی روز با حکم آن منطبق می‌شود و باید خواب در این بخش از روز از روی ناچاری باشد.

خلاصه: مناسب‌ترین و مفیدترین خواب آن است که در نیمه‌ی اول شب و یک ششم پایان آن باشد که حدود هشت ساعت است و از نظر پزشکان مناسب‌ترین خواب است. اگر این مقدار کاهش یا افزایش یابد تأثیرات منفی بر طبایع فرد می‌گذارد.

هم‌چنین خواب در ابتدای شب، یعنی پس از غروب آفتاب تا عشاء مناسب نیست و پیامبر خدا ﷺ آن را مکروه دانسته و خواب در چنین ساعتی شرعاً و طبیعتاً مکروه و ناپسند است.

همان‌طوری که خواب بسیار زیان‌هایی در بردارد، کم‌خوابی نیز آفت‌ها و زیان‌های بزرگی به همراه دارد؛ از جمله، بدحال شدن و یبوست و خشکی مزاج، مختل شدن احوال روحی و روانی، خشک شدن رطوبت‌ها و ترشحاتی که بر فهم و عمل یاری می‌کنند و به همراه داشتن بیماری‌هایی که شخص با وجود آن نمی‌تواند از قلب و بدنش به خوبی بهره بگیرد. هستی جز با عدل و میانه‌روی پایدار نمی‌ماند

و هر کس به آن پایبند باشد از مجموع خیرات و نیکی‌ها بهره‌مند می‌شود.

## ۹. منزلت اعتصام

پس از آن چه گذشت، قلب در منزل اعتصام فرود می‌آید.

اعتصام دو نوع است: اعتصام به خداوند و اعتصام به ریسمان الهی. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾. «و همگی به رشته‌ی خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».<sup>۶۰۲</sup> و می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾. «و به خدا چنگ زنید که سرپرست و یاور شما او است و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده‌ی خوبی است».<sup>۶۰۳</sup>

«اعتصام» مصدر باب افتعال است، یعنی تمسک و چنگ زدن به آن چه که شخص را از چیزهای خطرناک و ترسناک محفوظ و مصون می‌دارد. «عصمت» یعنی محافظت و حمایت و «اعتصام» یعنی طلب حمایت و پناه جستن و از همین جهت است که قلاع (جمع قلعه) را عواصم می‌نامند، زیرا از پناه جویانش محافظت می‌کند.

مدار و محور خوشبختی دنیا و آخرت، پیرامون اعتصام به خداوند و ریسمان او قرار دارد و تنها کسانی نجات می‌یابند که به این دو عصمت چنگ زنند، چنگ زدن به ریسمان الهی انسان را از گمراهی نجات می‌دهد و تمسک جستن به خداوند شخص را از هلاک و نابودی می‌رهاند. سالک همانند مسافری است که بر راهی به سوی هدف‌اش در حرکت می‌باشد و نیازمند راهیابی و سالم ماندن در مسیر حرکت است و تنها با دستیابی به این دو امر به مقصد خواهد رسید. راهنما ضامن محفوظ ماندن انسان از گمراهی و راهنمایی او در طول راه است. هم‌چنین زاد و توشه‌ی لازم و سلاح مناسب را که سلامتی و امنیت او در مقابل آفت‌ها و راهزنان را تأمین می‌کند، به او نشان می‌دهد.

اعتصام و چنگ زدن به ریسمان خداوند، هدایت و پیروی از راهنما را تضمین می‌کند و تمسک به خداوند نیز توان، ساز و برگ، سلاح و وسایلی را که بتواند به وسیله‌ی آن در مسیر راه از خود دفاع نماید، برای او فراهم می‌نماید. بنابراین سلف

<sup>۶۰۲</sup> آل عمران/۱۰۳.

<sup>۶۰۳</sup> حج/۷۸.

صالح در مورد چنگ زدن به ریسمان خدا از تعبیر مختلفی استفاده کرده‌اند، اما همه به این معنی و مفهوم اشاره می‌کنند:

ابن عباس می‌گوید: تمسک جستن و چنگ زدن به دین خداوند است.

ابن مسعود می‌گوید: منظور جماعت است و می‌گوید: «پایند به جماعت باشید، زیرا جماعت ریسمان خداوند است که به آن امر نموده است و چیزهایی را که در جماعت ناپسند می‌دارید، بهتر از چیزهایی است که در جدایی از جماعت می‌پسندید».

مجاهد و عطا می‌گویند: عهد و پیمان خداوند است. قتاده و سُدی و بسیاری از مفسرین می‌گویند منظور قرآن است.

مقاتل می‌گوید: منظور امر خدا و تسلیم و فرمانبرداری در برابر اوست، این که همانند یهود و نصاری دچار تفرقه نشوید.

در «موطا» امام مالک از سهیل بن ابی صالح و او نیز از پدرش و او از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا وَيَسْخَطُ لَكُمْ ثَلَاثًا. يَرْضَى لَكُمْ: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَأَنْ تَتَّصِحُوا مِنْ وَلَاهَةِ اللَّهِ أَمْرَكُمْ. وَيَسْخَطُ لَكُمْ: قِيلٌ وَقَالَ وَإِضَاعَةُ الْمَالِ وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ». «خداوند سه چیز را از شما می‌پسندد و از سه چیز به خشم می‌آید؛ راضی است که: او را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید. همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و خیرخواه کسی باشید که خداوند او را عهده‌دار امورات شما نموده است و (از سه مورد زیر) به خشم می‌آید: قیل و قال (شایعه‌پراکنی و نقل هر سخن درست و نادرستی)، تلف کردن مال و بسیار سؤال پرسیدن».<sup>۶۴</sup>

اعتصام و چنگ زدن به ریسمان خداوند یعنی محافظت بر اطاعت از پروردگار و رعایت اوامر او. منظور از رعایت اوامر پروردگار تسلیم و فرمانبرداری است به خاطر این که خداوند به انجام آن دستور داده و آن را دوست دارد، نه این که این کار را از

<sup>۶۴</sup> مسلم ۱۷۱۵، مالک ۹۹۰/۲ و احمد ۳۶۷/۲ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند اما در روایت مسلم عبارت زیر نیست «وَأَنْ تَتَّصِحُوا مِنْ وَلَاهَةِ اللَّهِ أَمْرَكُمْ».



روی عادت یا هر علت دیگری انجام دهد. همان‌گونه که «طلق بن حبیب» در مورد تقوا می‌گوید: «عمل کردن و اطاعت از پروردگار بر اساس نور هدایت‌گر از جانب پروردگار، به امید پاداش الهی و ترک معصیت و نافرمانی از خداوند بر اساس نور هدایت‌گر از جانب پروردگار و ترس از مجازات و عذاب او».

این همان ایمان و احتساب (تنها از خدا پاداش کارها را خواستن) است که در سخنان پیامبر ﷺ آمده است، از جمله: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا وَ مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ»، «هر کس از روی ایمان و امید به پاداش از جانب خدا روزه بگیرد و هر کس از روی ایمان و امید به پاداش پروردگار لیل‌القدر را احیا کند، آمرزیده می‌شود».<sup>۶۰۵</sup>

پس روزه و شب‌زنده‌داری طاعت است، «ایمان» رعایت اوامر است و اخلاص آن است که ایمان شخص را به عمل وادارد نه چیز دیگری و «احتساب» یعنی امید به پاداش الهی.

پس اعتصام و چنگ زدن به ریسمان الهی شخص را از بدعت و آفت‌های اعمال حفظ می‌کند.

اما اعتصام و چنگ زدن به خداوند یعنی بنده بر خدا توکل کند، خود را در حمایت و پناه او قرار دهد، از خدا درخواست کند که او را حمایت کند، او را در پناه خود محفوظ و مصون بدارد و دشمن را از او براند.

ثمر و نتیجه‌ی اعتصام به خداوند این است که از بنده‌اش دفاع می‌کند و آفات و دشمنان را از او می‌راند. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾. «خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند».

پس هرگاه بنده‌ای به خداوند متمسک شود، خداوند از او در برابر هر سبب و عاملی که منجر به نابودی و هلاکت وی می‌شود، دفاع می‌نماید و از او حمایت و جانبداری می‌کند، شبهات، شهوات، مکر دشمنان آشکار و پنهان و شر نفس را از او دور می‌کند و بر اساس قوت اعتصام، موجبات اسباب و علت‌های شر را پس از

<sup>۶۰۵</sup> بخاری ۲۰۱۴ و مسلم ۷۶۰ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

منعقد شدن از او دفع می‌کند. پس چیزهایی را که موجب هلاک و نابودی او هستند و نیز موجبات و مسببات آن‌ها را از بنده‌اش دور می‌کند و تقدیر و اراده‌اش را به وسیله‌ی نوع دیگری از تقدیرات و اراده‌هایش دفع می‌کند و او را از یک تقدیر در پناه تقدیر دیگرش قرار می‌دهد.

## درجات اعتصام

اعتصام سه درجه دارد:

۱. اعتصام و متمسک شدن عوام به خیر (تعالیمی که از جانب خداوند است) از سر تسلیم و فرمانبرداری و اطاعت، با باور داشتن به وعد و وعید و بزرگداشت امر و نهی و بنا نهادن رفتار و کردار بر اساس یقین و انصاف.

عامه‌ی سالکان، بدون منازعه و بی چون و چرا، بلکه از سر ایمان و تسلیم مطیع اخبار و تعالیم و امر و نهی وارده از طرف خداوند شده و به آن چنگ می‌زنند و به وعد و وعید باور دارند و رفتار و برخوردهای خود را بر اساس یقین بنا می‌نهند، نه بر اساس شک و تردید و رعایت جانب احتیاط، آن‌گونه که گفته‌اند:

رَعِمَ الْمُنْجِمُ وَالطَّيِّبُ كِلَاهُمَا لَا تُبْعَثُ الْأَجْسَادُ، قُلْتُ: الْيَكُمَا  
إِنْ صَحَّ قَوْلُكُمْ فَلَسْتُ بِخَائِرٍ أَوْصَحَّ قَوْلِي فَالْخَسَارُ عَلَيْكُمَا

«منجم و طیب گمان کردند که جسم‌ها دوباره برانگیخته نمی‌شوند، من به آنان گفتم: اگر سخن شما درست باشد، ضرر و زیانی متوجه من نشده است، اما اگر سخن من درست باشد، شما بسیار زیانمند می‌شوید».

این راه و روش شک و تردید است که به خاطر رعایت جانب احتیاط امر و نهی را رعایت می‌نمایند. این روش کسی را از عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد و فرد را سعادت‌مند نمی‌سازد و او را به منزلگاه امن نمی‌رساند.

اما منظور از انصافی که کردار خود را بر اساس آن بنا نهاده‌اند، این است که در رابطه با خدا و بندگان خدا جانب انصاف را رعایت نمایند.

انصاف در رابطه با خدا این است که: حق بندگی را به جای آورد و با پروردگارش در صفاتی که شخص شایسته و سزاوار آن‌ها نیست، بلکه صفات

الوہیت هستند، بہ منازعہ نپردازد، صفاتی از قبیل، عظمت، کبریاء و جبروت. ہم چنین در نعمت‌هایی کہ خداوند بہ بندہ اش ارزانی داشته است، سپاسگزار دیگران نباشد و این نعمت‌ها را فراموش نکند و آن‌ها را در راہ معصیت و نافرمانی بہ کار نگیرد.

۲. اعتصام خواص: گستراندن سایہی اخلاق فاضلہ بر سر خلائق و عزم بر ترک دلبستگی‌ها. اخلاق نیکو و تزکیہی نفس و آراستن آن بہ مکارم اخلاق، دلیل بر سعہی صدر شخص و بزرگواری و منش والای او می‌باشد و شخص با دارا بودن این ویژگی دست از آزار و اذیت دیگران بر می‌دارد و آزار و اذیت مردم را تحمل می‌کند.

عزم و ارادہ بر ترک دلبستگی‌های ظاہر و باطن کہ اصل، ترک دلبستگی‌های باطنی و درونی است و ہرگاہ شخصی در باطن رابطہ اش با دلبستگی‌ها را قطع کند، موارد ظاہری و بیرونی بہ او آسیبی نمی‌رسانند. ہرگاہ مال و ثروت در دست کس باشد، اما در قلب او رسوخ نکند، بہ شخص آسیبی وارد نمی‌سازد. اما اگر علاقہ و دلبستگی بہ مال در قلب شخص رسوخ نماید، زیان‌آور است، اگر چہ شخص هیچ مالی در دست نداشته باشد.

از امام احمد پرسیدند: آیا کسی کہ ہزار دینار داشتہ باشد، می‌تواند زاہد باشد؟ گفت: آری، بہ شرط این کہ با افزایش آن خوشحال و با کاهش آن اندوہگین نشود. منظور امام احمد شادی غرور، سرکشی و سرمستی است، اما خوشحال شدن مؤمنان از نعمت تا آن را ارج نهند و با قرار دادن ہر کدام در جایگاہ مناسبی کہ مورد پسند خداوند است، شکر آن را بہ جای آورند، اشکالی ندارد. بر ہمین اساس یاران پیامبر ﷺ با وجود اموالی کہ در دست داشتہ‌اند، زاہدترین افراد امت بہ شمار می‌روند.

از سفیان ثوری پرسیدند: آیا شخص ثروتمند می‌تواند زاہد باشد؟ گفت: آری، بہ شرط این کہ ہرگاہ ثروتش افزایش یابد، شکر آن را بہ جای آورد و ہرگاہ کاهش یابد شکرگزار و شکیبیا باشد.

قطع دلبستگی‌های ظاہری در دو صورت پسندیدہ می‌باشد: ہرگاہ ضرر و زیانی

متوجه دین شخص سازد و هرگاه مصلحت راجحی در بر نداشته باشد. پس باید از دلبستگی‌ها و مواردی دوری جست که هم‌چون قلاب‌های تیزی مانع از عبور شخص از صراط هستند و این قلاب‌ها عبارتند از: شهوات و شبهات. اگر شخصی از این قبیل موارد پرهیز کند، سایر دلبستگی‌ها زیانی به او نمی‌رسانند.

قلعه‌ی رفیع اعتصام، قرب و نزدیکی به خداوند است. بدون شک شخص به پروردگارش نزدیک می‌شود و پروردگار نیز به بنده‌اش نزدیک می‌شود. نزدیک شدن بنده به پروردگار مانند: «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ». «و سجده نما و (به خداوند) نزدیک شو».<sup>۶۰۶</sup>

و در حدیث قدسی که می‌فرماید: «مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا». «هر کس وجبی به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می‌شوم» و می‌فرماید: «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ آدَاءٍ مَا أَفْرَضْتُ عَلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا. فَبِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَبْطِشُ وَ بِي يَمْشِي». «بنده‌ام (با هیچ عملی) به من نزدیک نمی‌شود آن‌گونه که با انجام عباداتی که بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک می‌شود، پیوسته بنده‌ام با انجام نوافل (مستحبات) به من نزدیکی می‌جوید تا این که او را دوست می‌دارم و هرگاه او را دوست داشته‌ام، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، چشم او که با آن می‌بیند، دست او که با آن کار می‌کند و پای او که با آن راه می‌رود، پس به وسیله‌ی من می‌شنود، می‌بیند، کار می‌کند و راه می‌رود». در حدیث صحیح نیز آمده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الرَّبُّ مِنْ عَبْدِهِ: فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ». «نزدیک‌ترین حالت نزدیک شدن خداوند به بنده‌اش بخش پایانی شب است».<sup>۶۰۷</sup> و می‌فرماید: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ». «نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش هنگامی است که در حالت سجده می‌باشد».<sup>۶۰۸</sup> هم‌چنین در یک سفر

<sup>۶۰۶</sup> علق/۱۹.

<sup>۶۰۷</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۳۵۷۹ و نسایی ۱۷۹/۱ آن را از عمر بن عبسه روایت کرده‌اند.

<sup>۶۰۸</sup> مسلم ۴۸۲، ابوداود ۸۷۵، نسایی ۲۲۶/۲ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

یاران پیامبر ﷺ با صدای بلند تکبیر گفتند: پیامبر ﷺ فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَرِيعُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ، أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ عُنْتِي رَاحِلَتِهِ». «ای مردم، آرام باشید، شما شخص کر و غائبی را صدا نمی‌زنید، کسی که شما او را می‌خوانید شنوا و نزدیک است، به هر کدام از شما از گردن مرکب (هایی که بر آن سوار هستید) نزدیک‌تر است».<sup>۶۰۹</sup>

<sup>۶۰۹</sup>. بخاری ۶۳۸۴، مسلم ۲۷۰۴، ابوداود ۱۵۲۶، احمد ۳۹۴/۴ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ابن ابی عاصم در «السنة» ۶۱۸ آن را از ابوموسی اشعری روایت کرده‌اند.

## ۱۰. منزلت فرار

یکی دیگر از منازل و مقام‌های «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «فرار» است.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾. «پس به سوی خدا بگریزید».<sup>۶۱۰</sup>

فرار در اصل یعنی گریختن از کسی یا چیزی و رفتن به سوی کسی یا چیزی دیگر.

فرار دو نوع است:

فرار سعادت‌مندان و فرار اشقیا. سعادت‌مندان به سوی خداوند می‌گریزند و اشقیا از خدا می‌گریزند.

اولیای خدا از خدا به سوی خدا می‌گریزند. ابن عباس درباره‌ی آیه‌ی ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ می‌گوید: از خدا به سوی خدا بگریزید و فرمانبردار او باشید. سهل بن عبدالله می‌گوید: از غیر خدا به سوی خدا بگریزید. عده‌ای نیز گفته‌اند: با ایمان و طاعت، از عذاب الهی به سوی پاداش او بشتابید.

نزدیک‌ترین فرار: فرار از جهل به سوی علم از لحاظ اعتقادی و تلاش و عمل، فرار از سستی به سوی جدیت و عزم و فرار از تنگنا به سوی فراخنای اعتماد و رجا می‌باشد.

جهل دو نوع است: آگاهی نداشتن از حق نافع و سودمند و عمل نکردن به موجبات و مقتضیات آن، این دو مورد از لحاظ لغوی، شرعی، عرفی و ماهیتی، جهل شمرده می‌شوند. حضرت موسی علیه السلام گفته است: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾. «به خدا پناه می‌برم از این که از جاهلان باشم».<sup>۶۱۱</sup>

این سخن را هنگامی گفت که قومش به او گفتند: ﴿اتَّخِذْنَا هُزُؤًا﴾. «آیا ما را مسخره می‌کنی؟». حضرت یوسف علیه السلام نیز گفته است: ﴿وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾. «و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من بازگردانی، به سوی آنان متعایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود».<sup>۶۱۲</sup>

یعنی از کسانی خواهم شد که مرتکب حرام شده‌اند.

<sup>۶۱۰</sup>. ذاریات/۵۰.

<sup>۶۱۱</sup>. بقره/۶۷.

<sup>۶۱۲</sup>. یوسف/۳۳.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾. «پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که کار بد را از روی جهالت انجام دهند».<sup>۶۱۳</sup>

قتاده می‌گوید: اصحاب پیامبر ﷺ بر این نکته اتفاق دارند که هر چیزی که نافرمانی و سرپیچی از خداوند باشد، جهالت و نادانی است. عده‌ای هم گفته‌اند: صحابه متفق القولند که هر کس از خدا سرپیچی کند، جاهل و نادان است. پس منظور از فرار و گریختن مذکور، فرار از دو نوع جهالت است: فرار از جهل علمی و گریختن به سوی تحصیل علم از لحاظ اعتقاد، شناخت و بصیرت و فرار از جهل عمل و گریختن به سوی سعی و تلاش سودمند و عمل صالح از لحاظ قصد و تلاش.

سپس از انگیزه‌ها و عوامل سستی و کسالت فرار می‌کند و انگیزه‌های فرا خواننده به سوی عمل و جدیت و کوشش را لیبک می‌گوید.

منظور از «جدیت» در این جا صدق اعمال و خالص نمودن آن از آلودگی‌های سستی و وعده‌های موکول شده به آینده می‌باشد که قابل اعتماد و اجرا نیستند. بنده‌ای که در قید و بند اما و اگر و شاید و به آینده موکول نمودن کارهایش باشد، بسیار زیانمند می‌شود. این موارد هم چون درختی هستند که میوه‌ی آن زیانمندی و پشیمانی است.

فرق میان «عزم» و «جدیت» در آن است که: عزم عبارت است از صدق اراده و متمرکز نمودن آن، ولی جدیت راست و درست بودن عمل و سعی و تلاش نمودن در آن است. خداوند امر نموده است که دستوراتش با عزم و جدیت دریافت شوند: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. «آن چه را (از آیات و فرمان‌ها) به شما داده‌ایم، با قدرت بگیرید».<sup>۶۱۴</sup> و می‌فرماید: ﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ﴾. «و برای او در الواح (تورات) اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و هر چیزی را که (مورد نیازشان بود) شرح دادیم. پس (به او گفتیم) آن را با جدیت بگیر».<sup>۶۱۵</sup> و می‌فرماید: ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾. «ای یحیی کتاب الهی را با قوت

<sup>۶۱۳</sup> نساء/۱۷.<sup>۶۱۴</sup> بقره/۶۳.<sup>۶۱۵</sup> اعراف/۱۴۵.

بگیر.<sup>۶۱۶</sup> یعنی این تعالیم و اوامر را با جدیت، تلاش و عزم راسخ بگیری نه با تردید و سستی.

سپس بنده از تنگی‌هایی که در سینه‌ی خود احساس می‌کند، می‌گریزد، تنگی‌هایی که بر اثر هم و غم و حزن و خوف‌هایی ایجاد می‌شوند که در زندگی دنیا گریبان‌گیر شخص می‌شوند و ممکن است مستقیماً به شخص مربوط شوند، یا به مصالح و منافع او و یا مصالح و منافع کسانی که وابسته‌ی او هستند و یا به مال، جسم و خانواده‌ی او مربوط باشند و یا از جانب دشمنانش باشد. شخص از همه‌ی این دلتنگی‌ها فرار می‌کند و به سوی گستره‌ی بی‌کران اعتماد و توکل بر خدا و فضای وسیع امید به نیکی‌ها و الطاف پروردگارش می‌شتابد و چه نیکو گفته‌اند که: با وجود خداوند هیچ هم و غمی در میان نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. «هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».<sup>۶۱۷</sup>

ربیع‌بن خثیم می‌گوید: یعنی در هر چه که برای مردم تنگنا و سخت است، برای آنان راه خروج و گشایش قرار می‌دهد. ابوالعالیه نیز می‌گوید: در هر سختی و مشکلی راه‌هایی و نجات به آنان نشان می‌دهد و این سختی‌ها و تنگناهای دنیا و آخرت را شامل می‌شود. پس خداوند در سختی‌ها و تنگناهای دنیا و آخرت راه‌هایی برای متقیان قرار می‌دهد. حسن می‌گوید: راه‌هایی از چیزهایی که از آن‌ها نهی نموده است. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. «و هر کس بر خدا توکل کند، خدا امر او را کفایت می‌کند».<sup>۶۱۸</sup> یعنی خداوند برای هر کسی که در مشکلات و دغدغه‌هایش به او اعتماد کند، کافی است. ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ﴾ «خدا برای ما کافی است».<sup>۶۱۹</sup>

هر بنده‌ای که گمان نیک به خدا داشته باشد، به او امیدوار باشد و در توکل کردن بر او صادق باشد، خداوند او را ناامید نمی‌سازد، زیرا خداوند امید هیچ کسی را به یأس و ناامیدی مبدل نمی‌سازد و اعمال هیچ کس را ضایع نمی‌کند. از اعتماد و حسن ظن با واژه‌ی وسعت و گشایش یاد می‌کند. زیرا پس از ایمان به خدا هیچ چیز

<sup>۶۱۶</sup> مریم/۱۲۱.

<sup>۶۱۷</sup> طلاق/۲۰-۲۱.

<sup>۶۱۸</sup> طلاق/۳۱.

<sup>۶۱۹</sup> توبه/۵۹.



به اندازه‌ی اعتماد، امید و حسن ظن به او دل‌گشاطر نیست.

### تجريد (دل‌کندن و جدا شدن از ما سوی الله)

دورترین فرار، فرار کردن از شکل و قالب‌های ظاهری به اصل و لبّ عبادت و فرار از تمایلات نفسانی و دلبستگی‌ها به سوی رهایی و دل‌کندن از آنهاست. کسانی که در سیر و سلوک از عزم و اراده‌های راسخ برخوردار هستند، به شکل و قالب ظاهری اعمال بسنده نمی‌کنند و روح و مفهوم حقیقی آن را توشه‌ی خود می‌سازند. این همان نکته‌ای است که زندیقان مقدس‌نما و راهزنان در آن هلاک شده‌اند.

اینان هنگامی دریافتند که روح و محتوای این امور مورد نظر است، نه اشکال و قالب‌های ظاهری آن، گفتند: همت خود را بر مقاصد و حقایق متمرکز می‌کنیم و به شکل و قالب‌های ظاهری نیازی نداریم، زیرا مشغول شدن به شکل و قالب ظاهری اعمال شخص را از هدف اصلی باز می‌دارد، همان‌طور که هدف قرار دادن وسیله شخص را از رسیدن به هدف باز می‌دارد. اینان از دور به کسانی نگریستند که به قالب‌های ظاهری مشغول شده و روح و حقایق اعمال را به فراموشی سپرده‌اند، بنابراین شیفته و فریفته‌ی عملکرد خود شده و خود را ارزشمندتر و همت‌هایشان را بلندتر از آنان به شمار آورده‌اند، زیرا معتقدند که خود به محتوای اصلی و دیگران به ظاهر و پوسته‌ی عبادات پرداخته‌اند. در نتیجه از کوتاهی این گروه و تعدی گروه دیگر، تعطیل (الحاد و کفر) ترکیب یافت.

خلاصه: گروهی سرّهدف و حقیقت عبادات را رها کردند و گروهی دیگر شکل و قالب‌های ظاهری را نادیده گرفتند و چنان پنداشتند که بدون شکل و قالب ظاهری به حقیقت می‌رسند، اما تنها از کفر و بی‌دینی سر درآوردند و آن چه را که پیامبران آورده‌اند، انکار کردند پس این‌ها کافر، بی‌دین و منافق هستند و آن گروه دیگر ناقص و ناتمام به شمار می‌روند. اما کسانی که علاوه بر شکل ظاهری به روح و محتوای اصلی عبادات نیز اهتمام می‌ورزند، دریافته‌اند که این امر قبل از اعضا و جوارح، متوجه قلب‌هایشان می‌باشد و قلب نیز همانند جوارح دارای عبادت و ویژه‌ای است و انکار و نادیده گرفتن عبادت قلب، به منزله‌ی خط بطلان کشیدن بر عبادت جوارح به شمار می‌رود.

اینان خواص و برگزیدگان اهل ایمان، علم و عرفان هستند، کسانی که فرار خود را با فرار از تمایلات ریز و درشت نفسانی کامل می‌کنند و از هر چه جز خدا می‌گسلند. تنها کسانی تمایلات نفسانی را تشخیص می‌دهند که به شناخت خدا، مراد و خواسته‌ی او، حق خدا بر بندگان، نفس، اعمال و آفت‌های این دو توجه کامل داشته باشند. چه بسا اهداف و خواسته‌های والای گروهی در نزد گروه دیگری به عنوان خواهشات و تمایلات نفسانی به شمار رفته و از آن طلب مغفرت می‌نمایند و از آن به سوی خدا می‌گریزند و آن را مانع و حایلی بین خود و اهداف خود به شمار می‌آورند.

منظور از تمایلات و خواسته‌های نفسانی، تمام چیزهایی است که خارج از امورات دینی‌ای است که خدا از بنده‌اش می‌خواهد، این امر ممکن است حرام، مکروه، مباح و یا مستحبی باشد که چیزهای دیگری جز آن در نزد خداوند محبوب‌تر از آن است و این نکته تنها هنگامی تشخیص داده می‌شود که شخص به علم راسخی از خدا و امر او و نیز نفس و ویژگی‌های آن دست یابد.

اینجاست که خواسته‌ها و خواهش‌های درونی از حقوقی (که بر عهده‌ی اوست) برای او مشخص می‌شود و از خواهشات نفسانی به سوی تجرید (دل از تمایلات شخصی‌کنند و خود را برای خدا یک سره کردن) می‌گریزد. این امر برای بسیاری از مردم فراهم نمی‌شود، زیرا خدا را بر اساس تمایلات و خواسته‌های شخص و اهدافی که در نظر دارند، پرستش می‌کنند.

خلاصه: کسی که به این حالت (تجرید) دست یابد، تنها با خدا احساس آرامش، شادی و سرور می‌نماید و تنها با از دست دادن خداوند متأسف می‌شود و با هیچ مقام و منصبی اگر چه در نزد او و مردم بسیار بزرگ و ارجمند باشد، احساس بی‌نیازی نمی‌کند، بلکه تنها با خدا از غیر او احساس بی‌نیازی می‌کند و خود را تنها نیازمند او می‌داند. هنگامی خوشحال است که هم‌سو با رضایتمندی پروردگارش باشد، هنگامی اندوهگین می‌شود که رضایتمندی او را از دست دهد، هنگامی بیمناک می‌شود که ارزش و اعتبارش را در نزد خداوند از دست دهد و خداوند خود را از او پنهان بدارد، بود و نبودش وابسته به خدا و تمام هستی و وجودش برای خدا و با خداست. پیوسته به سوی پروردگارش در حرکت است. عَلمش در برابرش به اهتزاز در آمد، پس به سوی آن کمر همت بست و هدفش را در آن منحصر نمود و در

راستای آن تلاش کرد. تمایلات و خواسته‌های شخصی او را فراموش خوانند که: به سوی ما بشتاب، اما او می‌گوید: من کسی را نمی‌خواهم که با به دست آوردن او همه چیز را به دست بیاوریم و اگر او را از دست دهم، همه چیز را از دست داده باشم. پس چنین کسی هنگامی که با خداست، بریده از خلاق است و آنگاه که با بندگان خداست، بریده از خویش است و با اوامر الهی، بریده از تمایلاتی است که مزاحم اوامر هستند. اما استفاده و بهره‌مند شدن از خواسته‌ها و تمایلاتی که او را در انجام اوامر یاری می‌نمایند، درجه‌ی شخص را پایین نمی‌آورد و او را در نزد پروردگارش بی‌اعتبار نمی‌سازد.

در این مورد نیز بسیاری از شیوخ به اشتباه افتاده و گمان کرده‌اند که تمایل به هر خواسته‌ای بیانگر نقص و کاستی در اراده می‌باشد. اما واقعیت این است که: خواسته‌ها و تمایلات دو نوع است: تمایلاتی که مانع و مزاحم انجام اوامر است و تمایلاتی که شخص را در انجام اوامر یاری می‌کنند. دسته‌ی اول مذموم و ناپسند اما گروه دوم پسندیده و مطلوب هستند و بهره‌مند شدن از آن‌ها سبب کامل شدن بندگی است.

## ۱۱. منزلت سماع (شنیدن)

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» مقام و منزلت «سماع» است. سماع اسم مصدر است به معنی شنیدن و گوش دادن. خداوند در قرآن کریم به آن امر نموده است و کسانی را که از این ویژگی برخوردار هستند، می ستاید و آنان را به نیکی مژده می دهد و می فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا﴾. «از خدا بترسید و (اوامر او را با گوش جان) بشنوید». <sup>۶۲۰</sup> و می فرماید: ﴿وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا﴾. «درس ها و اندرزهای اندرزهای آسمان را) بشنوید و بپذیرید و (از قوانین و فرمان های خدا) اطاعت کنید». <sup>۶۲۱</sup> و می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ﴾. «ولی اگر آنان می گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقایق را درک کنیم) به نفع آنان و درست تر بود». <sup>۶۲۲</sup> و می فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِي \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. «پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند، آن ها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمندانند». <sup>۶۲۳</sup> و می فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾. «هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید». <sup>۶۲۴</sup> و می فرماید ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾. «و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر ﷺ نازل شده بشنوند، چشمان آن ها را می بینی که از شوق حقیقتی که دریافته اند اشک می ریزد». <sup>۶۲۵</sup>

خداوند سبحان شنواندن حقیقت به آنان را و شنیدن حقیقت توسط آنان را دلیل بر وجود خیر و نیکی در نهاد آنان و گوش ندادن به حق را دلیل نبودن خیر و نیکی در میان آنان به شمار می آورد و می فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ

<sup>۶۲۰</sup> مائده/۱۰۸.

<sup>۶۲۱</sup> تنهایی/۱۶.

<sup>۶۲۲</sup> نساء/۴۶.

<sup>۶۲۳</sup> زمر/۱۸-۱۷.

<sup>۶۲۴</sup> اعراف/۳۰۴.

<sup>۶۲۵</sup> مائده/۸۲.

أَسْمَعُهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۶۲۶﴾. «و اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌دانست (حرف حق را) به گوش آن‌ها می‌رساند ولی اگر حق را به گوش آن‌ها برساند، سهریچی کرده و رویگردان می‌شوند.»<sup>۶۲۶</sup>

هم‌چنین در مورد دشمنان قرآن می‌گوید که آنان نه تنها خودشان به قرآن گوش نداده‌اند، بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن نهی کرده‌اند. می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ﴾. «کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید.»<sup>۶۲۷</sup>

پس گوش فرا دادن، پیام‌آور ایمان به قلب بندگان و معلم و فراخواننده‌ی به سوی آن است. چه بسیار در آیات قرآن می‌خوانیم که: «أَفَلَا يَسْمَعُونَ» و می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾. «آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟»<sup>۶۲۸</sup>

پس شنیدن، پایه‌ی عقل و اساس ایمان است که بر آن بنا شده است و جلودار، هم‌نشین و وزیر آن است. اما مهم آن چیزی است که به آن گوش داده می‌شود که مردم درباره‌ی آن با هم اختلاف دارند و بسیاری از آنان در این باره به بی‌راهه رفته‌اند.

حقیقت سماع و شنیدن، بیدار کردن و آگاه ساختن قلب از معنی و مفهوم چیزهایی است که شخص می‌شنود و نیز برانگیختن قلب برای طلب یا ترک آن و حب یا بغض نسبت به آن. سماع ساربان‌ی است که هر کسی را به سوی وطن و مأوایش سوق می‌دهد.

گروهی بر اساس طبایع، نفس و هوا و هوس‌هایشان می‌شنوند و بهره‌ی آنان از شنیده‌ها چیزی است که با طبایع و خواسته‌هایشان سازگار است. گروهی نیز بر اساس احوال درونی، ایمان، شناخت و خردهایشان می‌شنوند،

<sup>۶۲۶</sup> انفال/۲۳۱.<sup>۶۲۷</sup> فصلت/۲۶.<sup>۶۲۸</sup> حج/۴۶.

همان گونه که در حدیث قدسی به آن اشاره کردیم که خداوند می فرماید: «قَبِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ». به وسیله ی من می شنود و می بیند. ایسن والاترین، بالارزش ترین و درست ترین نوع شنیدن است.

زبان گشودن به مدح یا ذم سماع (شنیدن و گوش دادن)، نیازمند آن است که شخص از قالب و تصویر شنیده ها، حقیقت و سبب آن، انگیزه ی شخصی و نتیجه و غایت آن آگاهی داشته باشد. پس با این فصول سه گانه موضوع سماع روشن می شود و شنیدن های سودمند و مضر، حق و باطل، پسندیده و ناپسند از هم جدا می شوند.

شنیده ها به سه نوع تقسیم می شوند:

۱. شنیده هایی که خداوند آن را می پسندد، بندگان را به آن دستور می دهد و بندگان را که به چنین چیزهایی گوش می سپارند، می ستاید و رضایتمندی خود را از آنان اعلام می کند.

۲. شنیده هایی که خداوند آن ها را نمی پسندد و بندگان را از شنیدن آن ها نهی می کند و کسانی را که از شنیدن آن پرهیز می کنند می ستاید.

۳. چیزهایی که شنیدن آن مباح است، خداوند نه آن را دوست دارد و نه از آن بیزار است و بندگان را به سبب آن ستایش یا سرزنش نمی کند. حکم چنین چیزهایی همانند سایر مباحات است. کسی که این امور مباح را حرام بداند، بدون علم و آگاهی بر خدا دروغ بسته است و حلال خدا را حرام نموده است و هر کس آن را بخشی از دین قرار دهد و آن را وسیله ی نزدیک شدن به خداوند بداند، بر خدا دروغ بسته و چیزی را بدون اذن خداوند به صورت قانون و شریعت درآورده و بدین ترتیب از مشرکین تقلید و پیروی نموده است.

### سماع و شنیدن ایمانی

شنیدن نوع اول، شنیدنی است که خداوند آن را در کتابش می ستاید، بندگان را به آن امر می کند، آنان را به سبب آن می ستاید و کسانی را که از آن روی بگردانند سرزنش می کند و مورد لعن و نفرین خود قرار می دهد و آنان را گمراه تر از حیوانات

به شمار می‌آورد. چنین افرادی در آتش دوزخ می‌گویند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾. «و می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم». <sup>۳۲۹</sup> منظور گوش دادن به آیات قرآن است که خداوند آن را بر پیامبرش ﷺ نازل کرده است. این گوش دادن پایه و اساس ایمان است و به سه نوع تقسیم می‌شود:

۱. شنیدن و ادراک از طریق حس شنوایی.
  ۲. شنیدنی که منجر به فهم و تعقل شود.
  ۳. شنیدنی که منجر به فهم و پذیرش شود.
- این سه مورد در قرآن بیان شده‌اند:

۱. شنیدن و ادراک: خداوند سخن گروهی از جنیان را در قرآن یادآوری می‌کند که گفته‌اند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا \* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾. «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند پس ما به آن ایمان آورده‌ایم». <sup>۳۳۰</sup> و باز از زبان جن می‌فرماید: ﴿يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾. «ای قوم ما، به یقین ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده است». <sup>۳۳۱</sup> این شنیدن و درک و دریافتی است که ایمان و پذیرش آن را به همراه داشته است.

۲. شنیدن و سماعی که منجر به فهمیدن می‌شود و کسانی که از حقیقت روی گردان هستند و غفلت می‌ورزند، از آن بی‌بهره هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْكَلِمَاتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّوْتِ الذِّعَاءِ﴾. «به یقین تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نه سخنت را به گوش کران». <sup>۳۳۲</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾. «خداوند پیام خود را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گورند برسانی». <sup>۳۳۳</sup>

<sup>۳۲۹</sup>. ملک/۱۰.

<sup>۳۳۰</sup>. جن/۱-۲.

<sup>۳۳۱</sup>. احقاف/۳۰.

<sup>۳۳۲</sup>. روم/۵۲.

<sup>۳۳۳</sup>. فاطر/۲۲.

تخصیص در این جا برای شنیدن از نوع فهمیدن و تعقل کردن است و گرنه شنیدن و سماع عام که به وسیله آن اتمام حجت می شود، تخصیصی در آن نیست، خداوند می فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾. «اگر خداوند خیری در آن ها می دانست (حق را) به گوش آن ها می رساند، ولی اگر حق را به گوش آن ها برساند، سرپیچی کرده و رویگردان می شوند».<sup>۶۳۱</sup>

یعنی اگر خداوند می دانست که کافران حق را می پذیرند و تسلیم آن می شوند، حق را به آنان می فهماند، و گرنه آنان سخنان و عبارات را با گوش می شنیدند، اما اگر حق را به آنان می شنواید، سرپیچی کرده و رویگردان می شدند و اگر حق را به آنان می فهماند، باز هم تسلیم آن نمی شدند و از آن بهره مند نمی شدند، زیرا در قلب هایشان انگیزه هایی برای سرپیچی و روی گرداندن از حق نهفته می باشد که مانع بهره مند شدن آنان از شنیده های خود می شود.

۳. اما شنیدن و سماعی که منجر به پذیرفتن و اجابه ی حق می شود، خداوند به نقل از بندگان مؤمن خود می گوید: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾. «شنیدیم و اطاعت کردیم».<sup>۶۳۵</sup> این شنیدن منجر به پذیرفتن و اجابه ی حق می شود و نتیجه ی آن اطاعت و فرمانبرداری است. این شنیدن در بردارنده ی هر سه مورد است، یعنی آنان پیام حق را شنیده، آن را فهمیده و به آن پاسخ مثبت داده اند.

آیه ی زیر نیز به شنیدن از نوع پذیرفتن و اجابت اشاره می کند: ﴿وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ هُمْ﴾. «و در میان شما افرادی (سست وضعیت) هستند که به سخنان آن ها کاملاً گوش فرا می دهند».<sup>۶۳۶</sup> یعنی سخنان آنان را می پذیرند.

سماع مقربین، شنیدن، فهمیدن و پذیرفتن آیات قرآنی است و هر شنیدن و سماعی که خداوند در قرآن بندگان را به سبب آن می ستاید و اولیای خود را به آن دستور می دهد، همین نوع است.

<sup>۶۳۱</sup> انفال/۲۳.<sup>۶۳۵</sup> نور/۵۱.<sup>۶۳۶</sup> توبه/۴۷.



یعنی شنیدن آیات قرآن و کلام پروردگار زمین و آسمان و سخنان هدایتگران، پیامبران و فرستادگان خداوند، نه گوش دادن به ابیات، اشعار، ترانه‌ها، موسیقی‌ها و صدای خوانندگان.

چنین سماع و شنیدنی هم‌چون ساریانی است که دل‌ها را به سوی جوار پروردگار می‌راند و روح و روان را به سرزمین شادی‌ها سوق می‌دهد، محرکی است که عزم و اراده‌های راکد و بی‌حرکت را به سوی بالاترین مقام‌ها و درجات به حرکت وا می‌دارد، ندا دهنده‌ای است که به سوی ایمان فرا می‌خواند، راهنمایی است که کاروان را در مسیر بهشت قرار می‌دهد و دعوتگری است که هر صبح و شام از جانب پروردگار ندا می‌دهد. «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ». هر کس چنین شنیدن و سماعی را بگزیند، محروم نخواهد شد از: راهیابی به حجت، دیدن امور عبرت‌آمیز، متذکر شدن از شناخت و معرفت، تأمل و اندیشه در آیات، راهیابی به سوی رشد و هدایت، رد باطل، نجات از گمراهی، چشم بینا یافتن و رهایی از نایبایی و تاریکی‌ها، امر به نیکی‌ها و مصلحت‌ها، نهی از مضرات و تباهی‌ها، هدایت به سوی نور، بیزاری از هوا و هوس، تشویق به تقوا و نیکی، روشنی و جلا یافتن بصیرت و بینش، حیات قلب، غذای روح و درمان و شفا یافتن، مصونیت و رهایی، کشف شبهات، واضح و روشن شدن دلیل و برهان، محقق ساختن حق و باطل نمودن باطل.

هر کسی که قرآن بر او تلاوت می‌شود، باید چنان بپندارد که قرآن را از خدا می‌شنود و او مخاطبِ خداوند است، در این صورت معانی، لطایف و شگفتی‌های آن بر او آشکار می‌شوند و چشمه‌ی علم، حکمت، بصیرت و هدایت در وجوش می‌جوشد، در نتیجه بیش از پیش خود را برای سفر به سوی هدف و غایت آیات شنیده شده برمی‌انگیزد، آیاتی که وسیله‌ی رسیدن به هدف هستند و هدف و غایت و مقصود، کسی جز خداوند سبحان نیست. «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ». «و این که همه‌ی امور به پروردگارت منتهی می‌گردد».<sup>۳۲۷</sup> جز خداوند هدف و قرارگاه و مأوایی نیست و چشم تنها با او روشنی می‌یابد. هر هدف و خواسته‌ای جز او، خواب و خیالی

زودگذر است، اگر چه شخص مدتی از آن بهره‌مند شود، اما فریبی بیش نیست.

### سماع و شنیدن ناپسند

نوع دیگر سماع که مورد خشم و نارضایتی پروردگار است و خداوند رویگردانی از آن را می‌ستاید و این شنیدن هر چیزی است که به قلب و دین شخص زیان می‌رساند؛ مثل، شنیدن هر چیز باطلی، مگر این که به هدف پاسخ رد دادن به آن و اثبات بطلان آن و یا عبرت گرفتن از آن صورت پذیرد و هدف پی بردن به حقانیت ضد آن باشد، زیرا زیبایی را ضد آن که زشتی است آشکار می‌سازد. شاعر می‌گوید:

وَإِذَا سَمِعْتُ إِلَى حَدِيثِكَ زَادَنِي حُبَّالَهُ سَمْعِي حَدِيثَ سَوَاكَ

«هرگاه به سخنان تو گوش می‌سپارم، شنیدن سخنان دیگران محبت و اشتیاق من به سخنانت را افزایش می‌دهد».

هم‌چنین شنیدن سخنان لغو و بیهوده‌ای که هر کس به آن گوش نپردازد و از آن روی گردان شود، مورد ستایش خداوند است: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾. «و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می‌گردانند».<sup>۳۳۸</sup> و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾. «و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند».<sup>۳۳۹</sup> محمدبن حنیفه می‌گوید: منظور از لغو آواز و موسیقی است. حسن می‌گوید: خود را گرامی‌تر از آن می‌دانند که به آن گوش دهند.

ابن مسعود می‌گوید: «آواز و موسیقی در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که آب سبزه را می‌رویاند». این سخن کسی است که از آثار و پیامدهای آواز و موسیقی آگاه است، زیرا هر کسی به آن عادت کند، قلبش به نفاق مبتلا گشته و خود از آن بی‌خبر است اما اگر حقیقت نفاق و سرانجام آن را می‌شناخت، آن را در قلب خود با چشم دل مشاهده می‌کرد، زیرا در هیچ قلبی محبت آواز و محبت قرآن با هم جمع نمی‌شوند و یکی از آنان دیگری را از صحنه بیرون می‌رانند. بسیار دیده‌ایم که علاقمندان به آواز و موسیقی، تلاوت قرآن بر آنان سنگینی کرده و از آن خسته و دل‌زده شده‌اند و بر سر قاری قرآن بانگ برآورده‌اند که تلاوتش را طولانی نسازد. اینان دل‌هایشان از آیات قرآن بهره‌مند نشده و به وجد نمی‌آیند و انگیزه‌ای برای

طلب و درخواست حق در آنان ایجاد نمی‌شود.

ثَقِيلَةٌ عَلَيْهِمْ لَمَّا رَأَوْا	تَقْيِيدُهُ بِأَوْامِرٍ وَ نَوَاهِي
وَعَلَيْهِمْ خَفَّ الْغِنَاءُ لَمَّا رَأَوْا	إِطْلَاقَهُ فِي اللَّهِ وَ دُونَ مَنَاهِي
يَا فِرْقَةَ مَاضِرِّ دِينَ مُحَمَّدٍ	وَجَنَى عَلَيْهِ وَ مَلَهُ إِلَّا هِي
سَمِعُوا لَهُ رَعْدًا وَ بَرْقًا إِذَا حَوَى	زَجْرًا وَ تَخْوِيفًا بِفَعْلٍ مَنَاهِي
وَرَأَوْهُ أَغْظَمَ قَاطِعٍ لِلنَّفْسِ عَنْ	شَهَوَاتِهَا يَا وَ يَحْهَى الْمُتَنَاهِي
وَ أَتَى السَّمَاعُ مُوَافِقًا أَغْرَاضَهَا	فَلِإِجْلِ ذَاكَ غَدَا عَظِيمَ الْجَاهِ

«قرآن بر آنان سنگینی می‌کند، زیرا می‌بینند که آنان را به اوامر و نواهی مقید می‌سازد، آواز و موسیقی بر آنان سبک می‌نماید، زیرا شخص را بدون هیچ ممانعتی در لهو آزاد می‌گذارد، ای گروهی که چیزی جز آن به دین محمد ضرر نرسانده و بر آن جنایت نکرد و آن را ملول ننموده است، آنان رعد و برق هولناک قرآن را مشاهده می‌کنند، زیرا دربردارنده‌ی توبیخ و تهدید برای کسانی است که مرتکب منہیات و حرام می‌شوند، قرآن را بازدارنده‌ترین چیز از شهوات و امیال نفسانی می‌بینند، اما شنیدن آواز و موسیقی موافق با امیال درونی و نفسانی آن‌هاست، بنابراین دارای مقام و جایگاه ویژه‌ای در نزد آنان است».

شگفت‌تر از آن کسانی هستند که شنیدن آواز و موسیقی را مباح می‌دانند و استدلال آنان این است که: روح و روان آدمی از آن لذت می‌برد و به سبب آن آرامش می‌یابد، کودکان از صدای دلنشین آرام می‌گیرند، شترانی که در مسیرهای طولانی خسته می‌شوند با آواز ساربان نفسی تازه می‌کنند و توان مضاعف می‌یابند، صدای خوش نعمتی از جانب پروردگار است و خداوند صدای زشت و گوش‌خراش را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾. «زشت‌ترین صداها صدای خران است».<sup>۶۰</sup>

هم‌چنین خداوند در وصف نعمت‌های اهل بهشت می‌فرماید: ﴿فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾. «آنان در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود».<sup>۶۱</sup> و منظور از آن شنیدن صداهای خوش و دلنشین است، پس چگونه ممکن است صدای دلنشین و

<sup>۶۰</sup>. لقمان/۱۹.

<sup>۶۱</sup>. روم/۱۵.

زیبا در بهشت وجود داشته باشد، در حالی که حرام است، هم چنین خداوند به هیچ چیز گوش فرا نداده است آن گونه که به پیامبر خوش صدایی که قرآن را به زیبایی تلاوت می‌کند، گوش داده است و نیز پیامبر خدا ﷺ به تلاوت ابوموسی اشعری گوش فرا داد و صدای دلنشین او را ستود و گفت: «لَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِرْمَارًا مِنْ مَرَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». «به این شخص یکی از مزامیر (صدای خوش و سرود) داود عطا شده است». <sup>۶۴۲</sup> ابوموسی گفت: «لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ اسْتَمَعْتَ حَبْرَتَهُ لَكَ تَحْيِيرٌ أَوْ». «اگر می‌دانستم که شما گوش می‌دهید، آن را زیباتر و دلنشین‌تر می‌ساختم». <sup>۶۴۳</sup> و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ». «قرآن را با صدایتان بیارایید». <sup>۶۴۴</sup> و «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ». «از ما نیست کسی که قرآن را با صدای زیبا تلاوت نکند». <sup>۶۴۵</sup> امام احمد می‌گوید: یعنی تا جایی که می‌تواند آن را با صدای زیبا بیاراید.

هم چنین پیامبر ﷺ به عائشه فرصت داد تا به آواز دو کنیز در روز عید گوش دهد و به ابوبکر گفت: «دَعِهْمَا فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا وَ هَذَا عِيدُنَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ». «ای ابوبکر آنان را به حال خود بگذار، هر مردمی جشنی دارند و این نیز عید ما مسلمانان است». <sup>۶۴۶</sup>

هم چنین در مراسم عروسی آواز خواندن را جایز شمرده و آن را لهُو نامیده است و خود پیامبر ﷺ به آواز ساریان گوش داده و آن را جایز شمرده است. <sup>۶۴۷</sup> هم چنین در هنگام کندن خندق در جنگ خندق به سروده‌ها و رجزخوانی‌های انس و صحابه گوش می‌داد که می‌گفتند: <sup>۶۴۸</sup>

نَحْنُ الَّذِي بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجَهَادِ مَا بَقِيَْنَا أَبَدًا

«ما آن هستیم که برای جهاد تا زمانی که زنده‌ایم، با محمد ﷺ پیمان بسته‌ایم».

<sup>۶۴۲</sup> بخاری ۵۰۴۸، مسلم ۷۹۳، نسایی ۱۸۰/۲ و ابن‌ماجه ۱۳۴ آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۶۴۳</sup> حدیث صحیح که شیخین آن را روایت کرده‌اند. هم‌چنین ابویعلی در مسند خود از ابوهریره و ابن‌سعد در طبقات از انس آن را روایت کرده‌اند. به فتح‌الباری ۹۳/۱ مراجعه شود.

<sup>۶۴۴</sup> حدیث صحیح، احمد ۲۸۵/۴ و ۲۹۶ و ۳۰۴ و ابوداود ۱۴۶۸ و نسایی ۱۷۹/۲ و ۱۸۰ و ابن‌ماجه ۱۳۴۲ و دارمی ۴۷۴/۲ از برامین عازب آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۶۴۵</sup> بخاری ۷۵۲۷ از ابوسلمه آن را با سند صحیح روایت کرده است.

<sup>۶۴۶</sup> بخاری ۹۵۲ و مسلم ۸۹۲ آن را از عائشه روایت کرده‌اند.

<sup>۶۴۷</sup> همان.

<sup>۶۴۸</sup> مسلم ۱۳۰-۱۸۰۶ آن را از انس روایت کرده است.

و هنگامی که وارد مکه شد، شخصی ابیاتی از عبدالله بن رواحه را رجزخوانی می کرد و به هنگام بازگشت از خیبر، ساریان ابیات زیرا را با آهنگ و آواز می خواند:<sup>۶۹</sup>

وَاللهُ لَوْ لَا اللهُ مَا اهْتَدَيْنَا      وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا  
فَإِنْ لَمْ نَكُنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا      وَتَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنْ لَا قَيْنَا  
إِنَّ الَّذِينَ قَدْ بَغَّوْا عَلَيْنَا      إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْنَا  
وَنَحْنُ إِنْ صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا      وَبِالصُّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا  
وَنَحْنُ عَنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَغْنَيْنَا

«به خداوند سوگند اگر خواست خدا نبوده، ما هدایت نمی یافتیم، صدقه نمی دادیم و نماز نمی گزاردیم، پس آرامش و سیکنهات را بر ما نازل کن و در رویارویی با دشمن ما را ثابت قدم نگاه دار، کسانی که بر ما ستم و دراز دستی کرده اند، اگر قصد فتنه گری و آشوب کنند، نخواهیم پذیرفت، اگر (مردم) ما را صدا بزنند، به (کمک آنان) می آییم، آنان با فریاد برآوردن آهنگ ما کرده و به ما اعتماد کرده اند و ما نیز از فضل تو بی نیاز نیستیم».

پیامبر ﷺ برای گوینده اش دعای خیر نمود.

هم چنین به قصیده کعب بن زهیر گوش داده و برده اش را به عنوان جایزه به او عطا نموده است.

از اسود بن سریع نیز خواسته است قصایدی را که در حمد و ستایش پروردگار سروده است، برای او بخواند، به صدیقت از اشعار امیه بن ابی صلت نیز گوش داده است.

اعشی نیز بخشی از اشعار خود را برای پیامبر ﷺ سروده است.

بیت زیر از لبید را نیز تصدیق نموده است که می گوید: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ».. «آگاه باشید که هر چیزی جز خداوند باطل است».<sup>۷۰</sup>

برای حسان بن ثابت نیز دعای خیر نموده و گفته است: «أَنْ يُؤَيِّدَهُ اللهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ

<sup>۶۹</sup> بخاری ۶۱۴۸ آن را از سلمه بن اکوع روایت کرده.

<sup>۷۰</sup> بخاری ۳۸۴۱ و مسلم ۲۲۵۶ آن را از حدیث ابی هریره روایت نموده اند.

مَادَامَ يُنَافِخُ عَنْهُ.. «خداوند او را به وسیله‌ی روح القدوس (جبریل) یاری نماید، تا زمانی که از پیامبر ﷺ دفاع می‌کند».<sup>۶۵۱</sup> هم چنین اشعار او را می‌پسندید و می‌فرمود: «أَهْجُؤْهُمْ وَرُوحُ الْقُدْسِ مَعَكَ». «آنان را هجو کن که روح القدس با توست».<sup>۶۵۲</sup> عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر و اهل مدینه نیز به آن رخصت داده‌اند. اجماع علما نیز بر آن است که صدای پرندگان نغمه‌خوان و خوش صدا مباح است، پس صدای انسان نیز چنین است.

شنیدن و سماع، روح و قلب شنونده را به سوی محبوب سوق می‌دهد، اگر محبوب از جمله‌ی محرمات باشد، پس سماع یاری‌گر او به سوی حرام است و اگر محبوب مباح باشد، سماع و شنیدن به نسبت او مباح است و اگر محبت او خدایی باشد، سماع و شنیدن در ارتباط با او، عبادت و تقرب به شمار می‌رود، زیرا عشق و محبت خدایی را تقویت می‌کند و آن را برمی‌انگیزد.

هم چنین لذت بردن گوش از صدای دلنشین، همانند لذت برای چشم از منظره‌های زیبا، حس بویایی از بوهای خوش و چشایی از خوراکی‌های خوشمزه می‌باشد. پس اگر گوش دادن به صداها دلنشین حرام است، همه‌ی این موارد نیز حرام خواهند بود.

در پاسخ به این موارد باید گفت: این منحرف شدن از موضوع و طفره رفتن از آن و بیان مطالبی خارج از موضوع است، زیرا لذت‌بخش و خوشایند بودن چیزی برای حواس، دلیل بر مباح، مستحب، مکروه، حلال یا حرام بودن آن نیست، زیرا لذت در هر کدام از این احکام‌پنجگانه وجود دارد و کسی که از شرایط، ویژگی‌ها و جایگاه استدلال آگاه باشد، این گونه استدلال نخواهد کرد.

آیا این استدلال نمی‌تواند دلیل بر مباح بودن زنا باشد؟ زیرا شخصی که مرتکب آن می‌شود احساس لذت می‌کند و کسی که از طبع سلیم برخوردار باشد، لذت آن را انکار نمی‌کند. آیا لذت‌بخش بودن چیزی دلیل بر حلال بودن آن به شمار می‌آید؟ آیا بیشتر محرمات در بردارنده‌ی لذت نیستند؟ آیا صدای آلات موسیقی که بر اساس حدیث صحیح، پیامبر ﷺ آن را حرام نموده است، گوش‌نواز و دوست‌داشتنی نیست؟

<sup>۶۵۱</sup> حدیث حسن، ترمذی ۲۸۴۹ و ابوداود ۵۰۱۵ آن را از عایشه روایت کرده‌اند.

<sup>۶۵۲</sup> بخاری ۴۱۲۳ و مسلم ۲۴۸۶ و احمد ۲۸۶/۴ آن را از برابن عازب روایت کرده‌اند.

ابزار و آلاتی که با توجه به احادیث و روایات، گروهی ظهور می کنند و آن را حلال می شمارند، اگر چه اجماع علما بیشتر آن ابزار و آلات و جمهور علما همه ی آن را حرام می دانند. هم چنین آیا می توان بر اساس لذت بردن شتران و کودکان از صداهای خوش، حکم صادر کرد و آن را مباح یا حرام دانست؟ استدلال شگفت آور این است که خالق و آفریننده ی صدای خوش، خداوند است و این نعمتی از جانب او برای بنده اش می باشد، در پاسخ باید گفت: آیا صورت زیبا نعمتی از جانب پروردگار نیست و خداوند آن را نیافریده است؟ آیا این امر دلیل بر آن است که لذت نمایاندن آن و لذت نگرستن به آن مباح است؟ آیا این هرزگی و بی بند و باری نیست؟

اما کسانی که سماع و گوش دادن اهل بهشت به صداها و نغمه های گوش نواز را دلیل بر مباح بودن آن در دنیا می دانند، بهتر است شراب و استفاده از ظروف طلا و نقره و نیز پوشیدن لباس های حریر و ابریشم و جواهرات از جنس طلا را برای مردان در دنیا جایز بشمارند، زیرا این موارد از نعمت های بهشت به شمار می روند.

اما قصایدی که در آن خداوند متعال، پیامبر ﷺ، دین اسلام و قرآن مورد ستایش قرار گرفته و دشمنانشان هجو شده اند، قصایدی بوده اند که مسلمانان پیوسته آن ها را نقل می کردند، می شنیدند و مورد بحث و بررسی قرار می دادند. پیامبر خدا ﷺ و یاران باوفایش نیز به چنین قصایدی گوش داده و به سرایندگانشان پاداش می دادند. پیامبر ﷺ حسان را به سرودن چنین قصایدی تشویق می کرد. این همان چیزی است که خواهندگان قصاید و اشعار شیطانی را فریفته و گفته اند: پیامبر به قصیده هایی گوش داده است و ما نیز به قصایدی گوش می دهیم. اما باید بدانیم که سنت پیامبر و بدعت، هر دو کلام و سخن هستند، هم چنین تسبیح و ذکر خداوند، دعا و غیبت و تهمت همه سخن هستند و این اشتراک دلیل بر یکسان بودن حکم آنان نیست.

هم چنین با توجه به این که پیامبر ﷺ صدای دلنشین تلاوت قرآن را پسندیده و به آن گوش فرا داده و آن را جایز شمرده است و خداوند نیز آن را می پسندد، نتیجه می گیرند و می گویند: شنیدن صدای خوانندگان زن به همراه ابزار و آلات موسیقی و وصف راست قامتی، شمایل، پستان و توصیف چشم و ابروی یار و سوز و گذار عشق و فراق و... اشکالی ندارد. در حالی که این موارد خطرناک تر از شراب برای



قلب هستند، هر چند که نسبتی با هم ندارند.

هم‌چنین برای جایز شمردن گوش دادن به صدای خوانندگان همراه با موسیقی و... به ماجرای آن دو دخترکی استناد می‌کنند که به سن بلوغ نرسیده و در حضور یک زن، در روز عید، چند بیت عربی را در وصف شجاعت جنگاوران و دربارہی جنگ و مکارم اخلاقی به صورت آواز خوانده‌اند، اما این کجا و آن کجا؟

شگفت اینجاست که این حدیث یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر ضد آنان است، زیرا ابوبکر صدیق آن را از نغمه‌ها و آوازهای شیطانی برشمرده است و پیامبر ﷺ نیز این نامگذاری را تأیید نموده است، اما آن را برای دو کنیزکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، جایز شمرده بود، زیرا گوش دادن به صدای آنان هیچ‌گونه فسادى به دنبال نداشته است. آیا این بر مباح بودن سماع و شنیدن چیزهایی دلالت می‌کند که در بردارنده‌ی آن چیزهایی است که خود می‌دانند و بر کسی پوشیده نیست؟ سبحان‌الله! چگونه عقل‌ها و خرده‌ها به گمراهی می‌روند؟

شگفت‌آورتر این که آنان به گوش دادن پیامبر ﷺ به صدای ساریان که در بردارنده‌ی مفاهیم توحیدی بوده است، استدلال می‌کنند! آیا کسی شعر را به صورت مطلق و گوش دادن به آن را حرام دانسته است؟!

استدلال آنان به صداها و نغمه‌های پرندگان نیز از همین قبیل است، آیا قیاس آنان همانند کسانی نیست که معامله را به ربا قیاس کرده و می‌گویند: ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾. «بیع (و داد و ستد) همانند ربا است».<sup>۶۵۲</sup>

صدای پرندگان کجا و صدای زنان زیباروی و خوش صدا و تار و عود کجا؟ کسانی که نزاع و کشمکش در مورد حکم مساله را به درازا می‌کشند، باید بدانند که اگر دربارہی حکم چیزی (فعل، احوال، خوردنی‌ها و...)، صحیح یا غلط و حق یا باطل بودن آن، اختلاف نظر پیش بیاید، در این صورت باید به دلیلی که در نزد خدا و بندگان مؤمنش پذیرفتنی است، مراجعه شود؛ یعنی وحی الهی که احکام پیشامدها، اوضاع و احوال مختلف و... از آن استنباط می‌شود و ملاک و معیار درست و نادرست بودن همه‌ی این موارد به شمار می‌رود. پس هر چه مورد پذیرش وحی الهی قرار گیرد، مقبول و پذیرفتنی است و هر چه را که خداوند باطل شمارد، باطل و

مردود به شمار می‌رود و هر کس علم، عمل و رفتارش را با این ملاک و معیار نسجد، هیچ ارتباطی به دین خدا ندارد و تنها زاد و توشه‌ی او نیرنگ و فریب است: ﴿كَثْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾. «هم چون سرابی در یک کویر که انسان تشنه آن را آب می‌پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد و خداوند سریع الحساب است».<sup>۶۵۴</sup>

پس هرگاه حکم چیزی (مباح یا حرام بودن آن) بر کسی مشخص نباشد، باید به مضرت، نتیجه و غایت آن بیندیشد؛ اگر دربردارنده‌ی فساد و مضرت آشکاری باشد، غیرممکن است خداوند به آن دستور دهد یا آن را مباح شمارد، بلکه علم به تحریم آن در شریعت الهی قطعی می‌شود، به ویژه اگر طریقی باشد که به خشم خدا و پیامبر خدا ﷺ منتهی می‌شود و شخص را اندک زمانی به آن - خشم خدا - می‌رساند و افسون‌گر و جلوداری به سوی آن است. افراد با بصیرت در حرام شدن چنین مواردی کوچک‌ترین شک و تردیدی نمی‌کنند، پس چگونه ممکن است خداوند حکیم و خبیر قطره‌ای از شراب را حلال و مباح بداند؟ شرابی که نفس را به سوی مستی سوق می‌دهد و مستی نیز شخص را به سوی محرمات می‌کشاند و نهایتاً چیزهایی را مباح می‌شمارد که بسیار خطرناک‌تر از آن است. آواز و آهنگ آن‌گونه که ابن مسعود می‌گوید طلسم و افسون زنا است. مردم نیز آشکارا مشاهده کرده‌اند: هر کودکی که خود را به آن مشغول کرده به تباهی کشیده شده و هر زنی که به آن پرداخته به انحراف و فساد اخلاقی کشانده شده است و وضعیت جوانان و پیران نیز به همین صورت است. آن چه را که عیان است چه حاجت به بیان است.

اگر ناگزیر از آن هستیم که قضاوت را به ذوق و سلیقه بسپاریم، پس بیایید این امر مهم را به ذوق و سلیقه‌ای بسپاریم که ما و شما آن را انکار نکرده و با سایر ذوق و سلیقه‌های بیان شده متفاوت است.

دو حالت بر قلب عارض می‌شود:

۱. حالت اندوه و تأسف بر چیزهای از دست رفته.

۲. حالت شادی و رضایتمندی از چیزهای به دست آمده، قلب بر اساس این دو حالت دارای دو نوع بندگی و عبودیت است.

به اقتضای حالت اول، سابقین راضی به قضای الهی هستند و اصحاب یمین صبر پیشه‌ی خود می‌سازند و به اقتضای حالت دوم، شکر نعمت به جای می‌آورند. شکرگزاران نیز به دو دسته‌ی سابقین و اصحاب یمین تقسیم می‌شوند. نفس اماره و شیطان، بندگان را با دو صدای پست و گناه آلود از این دو نوع بندگی باز می‌دارند، دو صدای شیطانی که عبارتند از: صدای نوحه‌سرایی و شیون به هنگام اندوهگین شدن از مرگ محبوبان و دیگری صدای لهو و آواز و موسیقی به هنگام خوشحال شدن از دست یافتن به چیزی. پس شیطان به هنگام اندوه و شادی، این دو صدا را جایگزین آن دو نوع از بندگی (بندگی رضا و صبر و بندگی شکر) می‌نماید.

پیامبر خدا ﷺ دقیقاً به این معنی و مفهوم اشاره کرده است و در حدیث انس رضی اللہ عنہ می‌فرماید: «إِنَّمَا تُهَيِّئُ عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجْرَيْنِ: صَوْتٌ وَئِيلٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَ صَوْتٌ مِزْمَارٍ عِنْدَ نِعْمَةٍ». «از دو صدای پست و گناه‌آلود نهی شده‌ام: صدای شیون به هنگام مصیبت و صدای آواز به هنگام نعمت».<sup>۶۵۵</sup>

درمان و راه علاج چنین کسی آن است که: به تدریج خود را به شنیدن تلاوت‌های دلنشین قرآن عادت دهد و در معانی و مفاهیم آن دقت نماید، تا شوق گوش دادن به نغمه‌ها و ابیات در دلش ریشه‌کن شود و با زیور گوش سپردن به آیات آراسته شود و شور و حال و وجدش در راستای آن قرار گیرد.

در آن صورت پی خواهد برد که قبلاً بر هیچ مسیر درستی نبوده و دو بیت زیر را مناسب حال خود می‌داند:

وَ كُنْتُ أُرِي أَنْ قَدْ تَنَاهَى بِِي الْهُوَى      إِلَى غَايَةِ مَا فَوْقَهَا لِي مَطْلَبُ  
فَلَمَّا تَلَا قَيْنَا وَ عَايَنْتُ حُسْنَهَا      تَيَقَّنْتُ أَنِّي إِنَّمَا كُنْتُ أَلْعَبُ

«چنان می‌پنداشتم که هوای نفس مرا به غایت و سرانجامی می‌رساند که بالاتر از آن خواسته‌ای نیست، اما هنگامی که به هم رسیدیم و حسن و زیبایی‌اش را دیدم،

<sup>۶۵۵</sup> حدیث حسن، ضیاء مقدسی در الاحادیث المختاره ۱/۱۳۱ و ابن‌سماک در الأول من حدیث ۲/۸۷ آن را روایت کرده‌اند و هر دو اندکی ضعیف هستند، اما شاهد و گواهی در حدیث جابر از ترمذی ۱۰۰۵ و بنوی ۱۵۲۰ و حاکم ۴۰/۴ وجود دارد که آن را تقویت می‌کند. به مجمع‌الزوائد ۱۳/۳ مراجعه شود.

مطمئن شدم که تنها در حال بازی (کودکانه) بوده‌ام.

مغایرت شیون با صبر و آواز و موسیقی با شکر، در شریعت اسلامی واضح و روشن است و تنها کسانی در آن تردید می‌کنند که از علم و ایمان به دور هستند. پرداختن به عبادت پروردگار با شکر حاصل می‌شود، نه با صداهای پست و گناه آلودی که از شیطان نشأت می‌گیرند. هم‌چنین شیون در مقابل صبر قرار دارد. آن‌گونه که عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد زن نوحه‌گری - که او را زد - و مویش نمایان شد - گفت: «لَا حُرْمَةَ لَهَا، إِنَّمَا تَأْمُرُ بِالْجُرْعِ وَقَدْ نَهَى اللَّهُ عَنْهُ وَتَنْهَى عَنِ الصَّيْرِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَتَفْتِنُ الْحَيَّ وَتُؤْذِي الْمَيِّتَ وَتَبْسَعُ عِزَّتَهَا وَتُبْكِي شَجْوَ غَيْرِهَا». «او هیچ حرمت و مصونیتی ندارد، زیرا به جزع و ناشکیبایی فرا می‌خواند، در حالی که خداوند از آن نهی نموده است و مردم را از صبر و شکیبایی باز می‌دارد در حالی که خداوند به آن امر کرده است. زندگان را فریفته و مردگان را می‌آزارد، اشک‌های خود را می‌فروشد و با صدای حزن انگیزش دیگران را اندوهگین می‌سازد».

در نزد خاص و عام معلوم و مشخص است که: فسادانگیزی آواز و موسیقی بسیار بیشتر از فساد نوحه‌گری و شیون است و آن‌چه ما و دیگران مشاهده کرده و به تجربه دریافته‌ایم، این است که: در میان هر ملتی که آلات موسیقی و لهو و لعب ظاهر و گسترش یابد و مردمانش به آن سرگرم شوند، خداوند دشمن را بر آنان غالب می‌سازد و آنان را به قحطی، خشک‌سالی و حاکمان نالایق گرفتار می‌سازد.

زیرا به سبب لهو و لعب و موسیقی، زندگی خود را از جدیت و تلاش به بازیچه و شوخی و هرزگی و از رشد و شکوفایی و هدایت به نادانی و گمراهی و از قدرت و توانمندی به سستی و ضعف می‌کشانند. زندگی در سایه‌ی آواز و موسیقی و لهو و لعب، اسباب و عوامل قدرت و نشاط علمی و عملی را که هیچ ملتی بدون آن به رستگاری و رهایی دست نمی‌یابد، به هدر می‌دهد و علاوه بر آن از لحاظ صنعتی، اقتصادی، نظامی و کشاورزی ضعیف می‌شود و بنای رفیع و فضایل اخلاقی‌اش فرو می‌ریزد و در معرض لعن و نفرین پروردگار قرار می‌گیرد و اموراتش به تباهی و افراط و تفریط کشیده می‌شود، زیرا قلب‌های مردمانش، در سُنن و آیات و حکمت پروردگار، از مسیر حق غافل شده و از هوا و هوس پیروی نموده‌اند، در نتیجه آنان را به سوی پایین‌ترین درکات سستی و ضعف کشانده است.



## ۱۲. منزلت خوف

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت خوف است و این یکی از ارزشمندترین و سودمندترین مقامات به شمار می‌رود و بر هر کس واجب است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. «از آن‌ها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».<sup>۶۵۶</sup> و می‌فرماید: ﴿وَإِيَّايَ فَازْهَبُون﴾. «و تنها از من بترسید».<sup>۶۵۷</sup> و می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي﴾. «از مردم نهراسید و از من بترسید».<sup>۶۵۸</sup> و در قرآن مجید کسانی را که اهل خوف و خشیت هستند می‌ستاید و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أُنْهِمُ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ هَا سَابِقُونَ﴾. «به یقین کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند ... چنین کسانی در خیرات شتاب می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند».<sup>۶۵۹</sup>

در مسند و ترمذی از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها آمده است که از پیامبر ﷺ پرسید: «ای رسول خدا، آیا آیه‌ی زیر درباره‌ی کسانی است که مرتکب زنا می‌شوند، شراب می‌نوشند و دزدی می‌کنند؟» ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾. «آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال دل‌هایشان ترسان است».<sup>۶۶۰</sup> پیامبر ﷺ فرمود: نه ای دختر ابوبکر صدیق، بلکه منظور کسی است که روزه می‌گیرد، نماز می‌گزارد و صدقه می‌دهد و بیم آن دارد که از او پذیرفته نشود».<sup>۶۶۱</sup>

حسن می‌گوید: عبادت‌های زیادی انجام داده و در راه آن تلاش کرده‌اند و بیم آن دارند که پذیرفته نشود. مؤمن با وجود انجام نیکی‌ها بیمناک است، اما منافق با وجود بدی‌هایش خود را در امان می‌بیند.

<sup>۶۵۶</sup> آل عمران/۱۷۵.

<sup>۶۵۷</sup> بقره/۴۰.

<sup>۶۵۸</sup> مائده/۴۴.

<sup>۶۵۹</sup> مؤمنون/۵۷-۶۱.

<sup>۶۶۰</sup> مؤمنون/۶۰.

<sup>۶۶۱</sup> حدیث صحیح ترمذی ۳۱۷۵ و ابن‌ماجه ۴۱۹۸ و حاکم ۳۹۴/۲ و ۳۹۴/۳ آن را روایت کرده‌اند. ذهبی نیز آن را صحیح دانسته و سیوطی نیز آن را در الدرالمشهور روایت کرده و همه آن را از عائشه روایت نموده‌اند.

«وجل، خوف، خشیه و رهبت» کلماتی هستند که معنی آنان نزدیک به هم می‌باشد، اما مترادف نیستند. ابوالقاسم جنید می‌گوید: خوف، یعنی لحظه به لحظه توقع عقوبت و پیگیری داشتن و نیز گفته‌اند: یعنی پریشانی و اضطراب قلب از به یاد آوردن چیزهای هولناک و نیز شدت آگاهی از جاری شدن احکام، البته این سبب و علت خوف است، نه خود خوف. و نیز گفته‌اند: یعنی فرار قلب از حادث شدن یک امر ناخوشایند پس از احساس کردن آن.

«خشیت» خاص‌تر از خوف است، زیرا مربوط به کسانی است که نسبت به خداوند علم و شناخت کافی دارند، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾. «از میان بندگان او دانشمندان خدا ترس هستند».<sup>۶۶۲</sup> خشیت، خوف همراه با شناخت و معرفت است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنِّي أَتَقَاكُمُ اللَّهَ وَأَشَدُّكُمْ لَهُ خَشْيَةً». «من بیشتر از شما تقوای الهی دارم و خشیت من از او نیز شدیدتر از شما است».<sup>۶۶۳</sup>

پس خوف، حرکت است اما خشیت، جمع شدن، منقبض شدن و سکوت است. کسی که دشمن، سیل و چیزهایی از این قبیل را می‌بیند، دو حالت دارد:

۱. حرکت برای فرار از آن که این حالت خوف است.

۲. عدم حرکت و مستقر شدن در مکانی است که سیل یا دشمن و... به او دسترسی نداشته باشند و این حالت خشیت است. این کلمه به صورت مضاعف و معتل<sup>۶۶۴</sup> یکسان است، مانند: «تَقَضَّى الْبَايَظِي وَتَقَضَّضَ». «باز شکاری رو به پایین آمد تا بنشیند، که این فعل هم به صورت معتل و مضاعف به یک معنی است».

«رهبت» یعنی همت ورزیدن برای فرار از چیزی که ناخوشایند است و متضاد آن «رغب» است؛ به معنی سفر قلب در طلب چیزی که مورد پسند است.

«رهب» و «هرب» از لحاظ لفظ و معنی با هم تناسب دارند و اشتقاق اوسط آن دو کلمه را با هم مرتبط می‌سازد. (اشتقاق اوسط: نقطه‌ی اشتراک کلمه در معنایی کلی و

<sup>۶۶۲</sup> فاطر ۲۸.

<sup>۶۶۳</sup> بخاری ۵۰۶۴ از انس و مسلم ۱۱۰۸ از ام سلمه آن را روایت کرده‌اند و با الفاظ دیگری از عائشه رضی‌الله‌عنهما، ابوداود ۲۳۸۹ و مالک ۲۸۹/۱ و احمد ۶۷/۶ و ۱۵۶ و ۲۴۵ آن را روایت کرده‌اند.

<sup>۶۶۴</sup> مضاعف: فعلی که دو حرف از حروف ریشه‌ی آن هم‌جنس باشند، مثل خَشَّ و معتل فعلی است که یکی از حروف اصلی آن حرف عله (ا، و، ی) باشد، مثل: خشی.

جامع است).

«وَجَلَّ» به لرزه افتادن و اضطراب قلب به سبب یاد کردن کسی که شخص از قدرت، مجازات یا دیدار او بیمناک است.

«هیبت» خوف و بیمی است همراه با تعظیم و اجلال و غالباً همراه با محبت و شناخت است و اجلال نیز تعظیم و بزرگداشت همراه با محبت است.

«خوف» برای همه‌ی مؤمنین است، اما «خشیت» مخصوص عالمان عارف است و «هیبت» نیز مخصوص محبان و دوستان و «اجلال» ویژه‌ی مقربان است و به اندازه‌ی علم و معرفت خوف و خشیت حاصل می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنِّي لَأَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَشَدُّكُمْ لَهُ خَشْيَةً». «من عالم‌ترین شما در شناخت خدا هستم و خشیت من از او شدیدتر از شماست». <sup>۶۶۵</sup> و در روایتی می‌فرماید: «خوف من از او شدیدتر از شماست». و نیز می‌فرماید: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ لَمَا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى». «اگر آن چه را که من می‌دانم، شما نیز می‌دانستید، کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید و در بسترهایتان از زنان کام نمی‌گرفتید و به بلندی‌ها می‌رفتید و در پیشگاه خدا استغاثه می‌کردید». <sup>۶۶۶</sup>

پس بنده‌ای که دارای خوف است به گریختن و کسی که دارای خشیت است به چنگ زدن به علم متوسل می‌شود. همانند کسی که از طبابت چیزی نمی‌داند و کسی که طبیب ماهری است؛ اولی تنها به پرهیز از خوردن و فرار از بیماری متوسل می‌شود و دومی از علم خود در مورد بیماری‌ها و درمان آن‌ها استفاده می‌کند. ابوحفص می‌گوید: خوف تازیانه‌ی خداوند است که با آن رمیدگان درگاهش را راست و استوار می‌کند و می‌گوید: خوف چراغی در قلب است که به سبب آن خیر و شر نهفته در هر چیزی را می‌بیند. از هر کس و هر چیزی که بترسیم، از آن فرار می‌کنیم، جز خداوند که هرگاه از او بترسیم به سوی او می‌گریزیم پس بنده‌ی «خائف» از (خشم) خدا می‌گریزد و به سوی (رحمت) خدا می‌شتابد.

<sup>۶۶۵</sup> بخاری ۶۱۰۱ و مسلم ۲۳۵۶ آن را از عائشه روایت کرده‌اند.

<sup>۶۶۶</sup> حدیث حسن، احمد ۱۳۲/۵ و ترمذی ۲۳۱۳ و ابن‌ماجه ۴۱۹۰ آن را روایت کرده‌اند و در سندش ابراهیم‌بن مهاجر هست که حافظه‌اش اندکی ضعیف است. اما شواهدی وجود دارد که آن را تقویت می‌کند، از جمله: حدیث حکیم‌بن حزام از طحاوی در مشکل الآثار ۴۳۰/۱۲ و حدیث انس از ابی‌نعمان در «حلیه» ۲۶۹/۴.



ابوسلیمان می‌گوید: هر قلبی که از خوف خالی شود، به خرابی می‌گراید. ابراهیم بن سفیان می‌گوید: اگر خوف در دل ساکن شود، رستگاه شهوات در آن را می‌سوزاند و حُب دنیا را بیرون می‌راند. ذوالنون می‌گوید: تا زمانی که خوف در دل‌ها از بین نرود، مردم به راه راست و درست هستند و هرگاه خوف از میان برود، گمراه می‌شوند.

خوف ذاتاً هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است و با از میان رفتن عامل ترس‌آور، خوف نیز خود به خود از بین می‌رود. بنابراین هیچ خوف و حزنی برای اهل بهشت در کار نیست.

خوف مربوط به افعال و محبت مربوط به ذات و صفات است. پس هنگامی که مؤمنین به بهشت وارد می‌شوند، محبت آنان نسبت به پروردگار افزون می‌شود و هیچ خوف و ترسی سراغشان نمی‌آید. بنابراین مقام و منزلت محبت بالاتر از خوف است.

خوف پسندیده و حقیقی آن است که شخص را از محرّمات باز دارد. پس هرگاه از محدوده‌ی محرّمات تجاوز کند، بیم یأس و ناامیدی از او می‌رود.

ابوعثمان می‌گوید: خوف حقیقی پرهیز از گناهان ظاهری و باطنی است. شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیہ می‌گفت: خوف پسندیده آن است که تو را از آن چه که خداوند حرام نموده است، باز دارد.

صاحب کتاب منازل، شیخ هروی می‌گوید: «خوف، تهی و عاری شدن از احساس امنیت به سبب مطالعه‌ی اخبار (وعد و وعید) است». یعنی شخص با مطالعه و بررسی وعد و وعیدهایی که خداوند در کتاب خود بیان نموده است، خود را در امان نبیند و آسوده خاطر نشیند.

و می‌گوید: «سرآغاز خوف، ترس از عقوبت است و آن خوفی است که ایمان به سبب آن محقق می‌شود و از تصدیق و باور داشتن وعید و یادآوری جرم و جنایت و در نظر گرفتن سرانجام نشأت می‌گیرد».

خوف به دو عامل بستگی دارد: چیز ناخوشایندی که از وقوع آن پرهیز می‌شود و سبب و راهی که به آن منتهی می‌شود. پس خوف به اندازه‌ی آگاهی و احساس شخص از سببی که به خوف منتهی می‌شود و نیز به اندازه‌ی عامل ترس‌آور بستگی دارد و هر اندازه آگاهی و احساس او نسبت به هر کدام از این دو مورد کاهش یابد،

به همان اندازه نیز خوفش کاهش می‌یابد.

اگر کسی چنان بپندارد که فلان چیز ترس‌آور نیست، از آن نخواهد ترسید و اگر معتقد باشد که به چیز ناخوشایندی منجر می‌شود، اما مقدار و اندازه‌ی آن را نداند، آن گونه که باید از آن نخواهد ترسید، اما اگر از مقدار و اندازه‌ی آن آگاه باشد و نیز مطمئن به نتیجه و سرانجام ترس‌آور آن باشد، خوف در او ایجاد می‌شود.

منظور از نشأت گرفتن خوف از تصدیق وعید و یادآوری جرم و جنایات، همین است.

در نظر داشتن سرانجام و عاقبت کار سبب می‌شود که دائماً عامل ترس‌آور در مد نظر باشد و شخص آن را به فراموشی نسپارد. زیرا اگر چه نسبت به آن علم داشته باشد، اما فراموش کردن و غفلت از آن، بین قلب و خوف فاصله ایجاد می‌کند. بنابراین خوف نشانه‌ی درستی و صحت ایمان و از میان رفتن خوف نشانه‌ی رخت بر بستن ایمان از قلب به شمار می‌رود. والله اعلم.

یکی از انواع خوف پسندیده آن است که: شخص در لحظات شیرینی که در بیداری به سر می‌برد، از مکر و نیرنگ بیمناک باشد. یعنی کسی که از خواب غفلت بیدار شده و لحظات خود را در حالت بیداری سپری می‌کند، باید از مکر و فریب و دسیسه‌هایی که ممکن است حالت حضور قلب، بیداری و شیرینی را از او سلب کند، بیمناک باشد. افراد بسیاری هستند که بر تغییر و دگرگونی احوال نیک خود و نشستن احوال و اعمال بد به جای آن، غبطه و افسوس می‌خورند و از پشیمانی انگشت خود را به دندان می‌گزند. زیرا روزگاری احوالشان هم‌چون ماه بدر نورافشان بوده است، اما ناگهان دچار کسوف شده و به تاریکی فرو رفته است، انس و الفت آنان به تنهایی و بی‌کسی، حضورشان به غیبت، روی آوردنشان به روی گردانی، تقرب و نزدیک شدنشان به دور شدن و فاصله گرفتن و جمع شدنشان به تفرقه و جدایی تبدیل شده است.

## تکامل خوف و رجا

قلب در حرکت به سوی خداوند، هم‌چون پرنده‌ای است که محبت سر آن و خوف و رجا دو بال آن به شمار می‌روند. هرگاه سر و بال‌ها سالم باشند، پرنده به خوبی پرواز می‌کند و هرگاه سر پرنده بریده شود، می‌میرد و هرگاه بال‌هایش شکسته شوند، شکاری آماده برای هر شکارچی‌ای خواهد شد. سلف صالح بهتر آن دانسته‌اند که در جریان زندگی جنبه‌ی خوف بر امید و رجا غالب شود، اما به هنگام کوچ از سرای فانی جنبه‌ی امید و رجا در قلب تقویت شود. این روش ابوسلیمان و دیگران بوده است.

می‌گویند: بهتر است که خوف در قلب غالب باشد و هرگاه امید و رجا غالب شود قلب فاسد می‌شود. بعضی می‌گویند: کامل‌ترین حالت، اعتدال و مساوی بودن خوف و رجا و غلبه‌ی محبت بر آن‌ها است. محبت مرکب است، رجا ساریان و خوف سوق‌دهنده‌ی آن است و خداوند نیز با فضل و منت خود شخص را به سر منزل مقصود می‌رساند.

## ۱۳. منزلت اِشفاق

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «اشفاق» است. خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾. «همان کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت بیم دارند».<sup>۶۶۷</sup> و می فرماید: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ \* قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ \* فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾. «پرسش کنان روی به همدیگر می کنند، می گویند: ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک بودیم. سرانجام خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود و از عذاب سراپا شعله‌ی دوزخ ما را به دور داشت».<sup>۶۶۸</sup>

«اشفاق» یعنی بیمناک بودن از (سرانجام) کسی یا چیزی از سر مهربانی و دلسوزی. نسبت اشفاق با خوف مانند نسبت رأفت به رحمت است، رأفت لطیف‌ترین نوع رحمت به شمار می‌رود.

سرآغاز اِشفاق: ترس از آن است که مبدا نفس به عناد و دشمنی روی آورد یا به راه و مسیر هوا و هوس و سرپیچی از امر پروردگار و ترک بندگی کشانده شود. سپس ترس از این که مبدا اعمال به تباهی کشیده شوند.

شخص در این مقام و منزلت از آن بیمناک است که مبدا اعمالش مشمول آیه‌ی زیر شوند: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾. «ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را هم چون ذرات غبار پراکنده‌ای در هوا می‌سازیم».<sup>۶۶۹</sup>

البته این اعمالی است که برای خدا و طبق دستورات او و سنت پیامبرش انجام نشده‌اند. هم‌چنین شخص بیم آن دارد که مبدا در آینده اعمالش را به تباهی بکشانند؛ اعمال نیک را ترک نماید یا مرتکب گناهانی شود که اعمال نیکش را باطل سازند. وضعیت چنین کسی به گونه‌ای است که خداوند می‌فرماید: ﴿أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ﴾. «آیا کسی از شما دوست می‌دارد که

<sup>۶۶۷</sup>. انبیاء/۴۹.<sup>۶۶۸</sup>. طور/۲۵-۲۷.<sup>۶۶۹</sup>. فرقان/۲۳.

باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن جویبارها روان باشد و برای او در آن هرگونه میوه‌ای باشد و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانِ ضعیف داشته باشد، گردبادی که در آن آتش باشد، به باغ برخورد کند و آن را بسوزاند.<sup>۲۷۰</sup>

عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ از صحابه پرسید: «به نظر شما این دو آیه در مورد چه کسانی نازل شده است؟» گفتند: خدا به آن داناتر است. عمر خشمگین شد و گفت: بگویید: می‌دانیم یا نمی‌دانیم. پس ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، چیزی درباره‌ی آن به ذهنم خطور کرده است. گفت: ای برادرزاده، بگو و خود را کوچک مپندار. ابن عباس گفت: مثالی درباره‌ی نوعی از عمل است، عمر پرسید: چه نوع عملی؟ گفت: نوعی عمل. عمر گفت: درباره‌ی مرد ثروتمندی که به عبادت پروردگار مشغول است، خداوند شیطان را به سوی او می‌فرستد و مرتکب گناہانی می‌شود که همه‌ی اعمال نیکش را نابود می‌سازد.

و میانه‌ی آن: بیم از وقت است که مبدا دچار گسیختگی شود. یعنی شخص از آن پرهیز می‌کند که اوقاتش با چیزهایی آمیخته نشود که او را از ذکر و یاد خدا باز می‌دارد و موانع و عوامل بازدارنده‌ای بر قلب عارض نشوند. عوامل باز دارنده عبارتند از: سستی، شبهات و شهوات که هر کدام از این عوامل سالک را از ادامه‌ی راه باز می‌دارند.

و نهایت آن: اشفاق و بیمی است که سعی و تلاش او را از خودپسندی و شخص را از دشمنی ورزیدن با خلائق باز می‌دارد و شخص با عزم و اراده را بر حفظ روند تلاش و کوشش و می‌دارد.

عجب و خودپسندی، همانند ریا اعمال را تباه می‌سازد. پس شخص از شر این عامل فاسدکننده، به گونه‌ای بر سعی و کوشش خود بیمناک می‌شود که آن را از شر آن مصون می‌دارد.

دشمنی با مردم نیز برای آنان تباهی به بار می‌آورد، بنابراین شخص از شر این عامل فسادانگیز بر خلق و خوی خود بیمناک است، به گونه‌ای که خلق و خوی‌اش را از شر آن حفظ می‌کند.

اراده نیز با عدم جدیت، شوخی و به بازی گرفتن امور به تباهی کشیده می‌شود.

پس شخص از عوامل تباه کننده، بر اراده‌ی خود بیمناک است. هرگاه عمل، اخلاق و اراده‌ی شخص درست و صحیح باشد، رفتار، قلب و احوالش راست و درست می‌شوند.

## ۱۴. منزلت خشوع

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد ایاک نستعین» منزلت «خشوع» است. خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ الْحَقِّ﴾. «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های کسانی که ایمان آورده‌اند، در برابر ذکر خدا و آن چه از حق نازل شده است خاشع گردد». <sup>۶۷۱</sup>

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «چهار سال از مسلمان شدن ما می‌گذشت که خداوند با این آیه ما را مورد عتاب و سرزنش قرار داد». ابن عباس می‌گوید: «خداوند دل‌های مسلمانان را (در مسیر بندگی) کند یافت، بنابراین آنان را پس از گذشتن سیزده سال از نزول قرآن مورد عتاب قرار داد». خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾. «قطعاً مسلمانان پیروز و رستگار شدند، کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند». <sup>۶۷۲</sup>

«خشوع» از لحاظ لغوی به معنی (از بالا به پایین آمدن، فروکش کردن، افتادگی، خود را ناچیز شمردن و آرام گرفتن است). خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ﴾. «و صداها به سبب (جلال و شکوه خداوند) مهربان فروکش می‌کنند». <sup>۶۷۳</sup> «خشوع» را به عنوان صفت برای زمین نیز به کار می‌برند که به خشک و برهوت بودن و پستی و عدم بالا آمدن آن به سبب آبیاری و رویش گیاه اشاره می‌کند. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾. «و از نشانه‌های (قدرت) خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی، اما هنگامی که آب بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در می‌آید و آماسیده می‌شود». <sup>۶۷۴</sup>

«خشوع» قرار گرفتن قلب با خضوع و فروتنی در پیشگاه پروردگار است.

و گفته‌اند: خشوع؛ یعنی تسلیم شدن و پذیرش بدون چون و چرای حق، البته این از موجبات و لازمه‌های خشوع است.

از نشانه‌های خشوع این است که هرگاه با شخص مخالفت شود و دلایل حق و

<sup>۶۷۱</sup>. حدید/۱۶.

<sup>۶۷۲</sup>. مؤمنون/۲-۱.

<sup>۶۷۳</sup>. طه/۸۰.

<sup>۶۷۴</sup>. فصلت/۳۹.

درستی در برابر او ارائه دهند، آن را بدون چون و چرا می‌پذیرد. هم‌چنین گفته‌اند: خشوع به خاموشی گراییدن آتش شهوت و زودده شدن دود و غبار سینه و تابیدن نور تعظیم و بزرگداشت خداوند در قلب است. جنید می‌گوید: خشوع این است که قلوب بندگان در برابر علام‌الغیوب، افتاده و فروتن باشند و خود را ناچیز شمارند.

عرفا بر آن متفق هستند که جایگاه خشوع در قلب است و ثمره‌ی آن بر اعضا و جوارح ظاهر می‌شود. «پیامبر خدا ﷺ مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، پس گفت: اگر قلب این شخص خاشع بود، اعضا و جوارحش نیز خاشع می‌بودند.»<sup>۳۷۵</sup> پیامبر ﷺ فرموده است: «التَّقْوَى هَاهُنَا - وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ - ثَلَاثَ مَرَاتٍ». «تقوا در این‌جا قرار دارد - و به سینه‌ی خود اشاره کرد - و این را سه بار تکرار کرد.»<sup>۳۷۶</sup>

عرفا می‌گویند: آداب نیکوی ظاهری بر تربیت و ادب درونی دلالت می‌کنند. یکی از عرفا مردی را دید که شانه‌ها و بدنش را به پایین خم کرده بود، پس به او گفت: خشوع در این‌جاست و به سینه‌ی خود اشاره می‌کرد، نه در این‌جا و به دوش‌هایش اشاره می‌کرد.

یکی از صحابه‌ی کرام به اسم «حذیفه» می‌گوید: از خشوع نفاق‌آمیز پرهیزید، پرسیدند: خشوع نفاق‌آمیز چیست؟ گفت: بدن و اعضای ظاهری خاشع باشند، اما قلب خاشع نباشد. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه مردی را دید که در حالت نماز سر و گردن خود را به سوی پایین خم کرده است. گفت: «ای صاحب گردن خمیده، سر و گردنت را بلند کن، خشوع در سر و گردن نیست، بلکه خشوع در قلب است.» حضرت عائشه رضی الله عنها نیز جوانانی را دید که سست و بی‌حال راه می‌رفتند. پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفتند: گروهی زاهد و تارک دنیا هستند. گفت: عمر بن خطاب در راه رفتن می‌شتافت، بلند و رسا سخن می‌گفت، ضربه‌اش دردآور و شدید بود و هرگاه به کسی غذایی می‌داد، او را کاملاً سیر می‌نمود و در عین حال

<sup>۳۷۵</sup> این حدیث بسیار ضعیف است، حکیم آن را از ابوهریره روایت می‌کند و در سندش سلیمان بن عمر وجود دارد که بهر ضعیف بودن آن متفق هستند این‌ابی شبیه نیز در «مصنف» خود آن را روایت می‌کند که مرد بی‌نام و نشانی در سند آن است. به فیض‌القدیر ۳۱۹/۵ مراجعه شود.

<sup>۳۷۶</sup> مسلم ۲۵۶۴، ترمذی ۱۹۲۷ و احمد ۲۷۷/۲ آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.



زاهد و پارسای حقیقی او بود». فضیل بن عیاض می‌گوید: ناپسند است کسی بیشتر از آن چه که در قلبش موجود است، اظهار خشوع کند. حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: «خشوع اولین چیز و نماز آخرین مورد از دین است که آن را از دست می‌دهید. نمازگزاران بسیاری هستند که خیری در آنان نیست. ممکن است وارد مسجدی سرشار از افراد نمازگزار شوی و یک فرد خاشع در میان آنان نیابی». سهل می‌گوید: هر کس قلبش خاشع شود، شیطان به او نزدیک نمی‌شود.

### خشوع فروتنی و تسلیم است

آن چه موجب خشوع می‌شود: پذیرش اوامر همراه با خضوع، تسلیم در برابر احکام شریعت، تواضع به سبب نگاه خداوند است. پذیرش اوامر همراه با خضوع، یعنی دریافت و پذیرش آن با کمال میل و اطاعت بی‌چون و چرا از آن، مطابقت ظاهر و باطن، همراه با اظهار ضعف، نیاز به رهنمون شدن به اوامر قبل از انجام فعل و نیاز به یاری پروردگار در ضمن انجام آن و پذیرفته شدن پس از انجام آن. تسلیم در برابر احکام شریعت یعنی به سبب آراء و نظریات شخصی و خواسته‌ها و امیال نفسانی با آن مخالفت نورزد.

تواضع به سبب نظر و نگاه پروردگار؛ یعنی افتادگی و فروتنی قلب و جوارح به سبب نگاه و نظر پروردگار به آن‌ها و نیز به سبب آگاهی خداوند به تفصیل و جزئیات آن چه که بر قلب و اعضای بدن می‌گذرد. این یکی از تفاسیر درباره‌ی آیه‌ی زیر می‌باشد ﴿وَلَمَّا خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّانًا﴾. «هر کس که از مقام پروردگار خود بترسد، باغ‌هایی (در بهشت) دارد». <sup>۶۷۷</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾. «و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد». <sup>۶۷۸</sup> که منظور از مقام پروردگار، اطلاع از امورات بندگان و قدرت و ربوبیت پروردگار است.

پس ترس بنده از این مقام، بدون شک برای او خشوع قلب به همراه دارد و به هر اندازه‌ای که شخص خدا را ناظر خود بداند، خشوع او نیز بیشتر خواهد بود و هرگاه از نظارت و اطلاع خدا از کارهای خود غافل شود، خشوع از قلبش رخت

برمی بندد.

تعبیر و تفسیر دوم: منظور از آن قرار گرفتن و ایستادن بنده در آخرت در پیشگاه پروردگار است. بر اساس تعبیر اول مصدر (مقام) به فاعل (رب) اضافه شده و بر اساس تعبیر دوم مصدر به موقعیتی که شخص از آن می ترسد اضافه شده است. باید بدانیم که رشد خشوع با کنترل آفت های قلب و عمل و حق شناسی از هر کس که دارای فضل و نعمتی برماست، میسر می شود. زیرا رصد و شناسایی عیب و نقص های نفس و اعمال، قلب را بدون شک برای بررسی عیب ها و کاستی هایش خاشع و رام می سازد؛ از جمله کبر، خودپسندی، ریا، ضعف صدق و راستی، کمبود یقین، آشفتگی و پراکندگی نیت، عاری نبودن از انگیزه های هواهای نفسانی، انجام ندادن اعمال آن گونه که خدا می پسندد و سایر عیب و نقص های نفس و عوامل فاسدکننده ی اعمال.

در نظر داشتن فضل و نیکی دیگران نیز به این معنی است که: شخص حقوق مردم را در نظر داشته و آن را به جای آورد و آن چه را که در حق وی انجام داده اند به عنوان حقوق خود بر آنان به شمار نیاورد و به خاطر آن معارض آنان نشود، زیرا این نشانه ی بی خردی و حماقت نفس است. هم چنین نباید خود را طلبکار حقوق خود از آنان بدانند، بلکه باید به فضل و منت دیگران اعتراف کند و فضل و منت خود بر دیگران را به فراموشی سپارد.

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می گفت: عارف بر عهده ی دیگران حقی برای خود قائل نمی شود و خود را صاحب فضل و منت بر دیگران نمی داند. بنابراین کسی را سرزنش نمی کند، از کسی چیزی نمی خواهد و با کسی به کشمکش نمی پردازد.

## پنهان داشتن احوال از مردمان

خشوع با پاک کردن اوقات عمر از ریا و خودنمایی و فضل و نعمت را تنها از جانب خدا دانستن کامل می‌شود. شخص باید احوال خود از قبیل: خشوع، افتادگی و فروتنی در برابر پروردگار و احساس دل‌شکستگی‌اش در پیشگاه خداوند را از خلائق پنهان بدارد تا مردم از آن باخبر نشوند و به سبب آن دچار عجب، خودپسندی و خودستایی نشود و وقت، قلب و احوالش با خدا تباه نشود. سالکان بسیاری بوده‌اند که در این وادی بهره‌ها گرفته‌اند و تنها کسانی که خداوند آنان را مصون بدارد، در امان می‌مانند. هیچ چیز برای سالکان راستین سودمندتر از آن نیست که احساس بینوایی، نیازمندی و کوچکی در برابر خداوند را برای خود محقق سازند و خود را هیچ انگارند و از جمله‌ی کسانی به شمار آورند که اسلامشان هنوز کامل نشده است و در نیمه‌ی راه هستند، تا به سبب آن ادعای برتری ننمایند.

در این زمینه از شیخ الاسلام ابن تیمیہ احوالی دیده‌ام که در دیگران مشاهده نکرده‌ام. او دائماً می‌گفت: من چیزی از خودم ندارم و هیچ چیز از جانب من نیست و چیزی نیز در من نهفته نیست و به این بیت اشاره می‌کرد:

أَنَا الْمَكْدِي وَابْنُ الْمَكْدِي وَهَكَذَا كَانَ أَبِي وَجَدِّي

«من گدا و گدازاده هستم، پدر و پدربرگرم نیز این‌گونه بوده‌اند».

هرگاه در حضورش از او تمجید می‌کردند، می‌گفت: به خدا سوگند من هر لحظه اسلام خود را تازه می‌کنم هنوز به خوبی و آن‌گونه که شایسته است اسلام نیاورده‌ام. در اواخر عمر مبارکش دست‌نوشته‌ای درباره‌ی یکی از قواعد تفسیر برایم فرستاد که بر پشت آن ابیات زیر را نوشته بود:

أَنَا الْفَقِيرُ إِلَى رَبِّ الْبَرِّيَّاتِ	أَنَا الْمُسْكِينُ فِي مَجْمُوعِ حَسَلَاتِي
أَنَا الظَّلْمُومُ لِنَفْسِي - وَهِيَ ظَالِمَتِي	وَالْخَيْرُ إِنْ يَأْتِنَا مِنْ عِنْدِهِ يَأْتِي
لَا أَسْتَطِيعُ لِنَفْسِي - جَلَبَ مَنَفَعَةٍ	وَلَا عَنِ النَّفْسِ لِي دَفْعُ الْمَضْرَآتِ
وَالْفَقْرُ لِي وَصَفٌ ذَاتٌ لَازِمٌ أَبَدًا	كَمَا الْغِنَى أَبَدًا وَصَفٌ لَهُ ذَاتِي
وَهَذِهِ الْحَالُ حَالُ الْخَلْقِ أَجْمَعِهِمْ	وَكُلُّهُمْ عِنْدَهُ عَبْدٌ لَهُ آتِي

«من در همه‌ی احوال و اوضاع خود بینوا و نیازمند پروردگار خلائق هستم، من به نفس خود ستم کرده و او نیز به من ستم نموده است و اگر خیری به ما برسد، تنها از جانب پروردگار است، من نمی‌توانم سودی به خود برسانم و یا ضرر و زیانی را از

خود دور کنم، فقر و نیازمندی همیشه یک صفت ذاتی برای من است، همان طوری که بی نیازی تا ابد صفت ذاتی پروردگار است، وضعیت همه‌ی خلائق به همین صورت است، همه بندگان او هستند».

فضل و احسان را از جانب خدا دیدن به این معنی و مفهوم است که همه‌ی فضل و احسان را از طرف خدا بدانند که بدون علت و سبب آن را بر بنده‌ی خود ارزانی داشته و شخص وسیله‌ای برای دستیابی به آن پیش نفرستاده است، بلکه هر خیر و احسانی که به او می‌رسد، فضل و منت پروردگار بر بندگان خویش است، بدون این که حقی بر گردن خدا داشته یا بهایی پرداخت کرده باشند که آن را بر خدا واجب نماید، همان گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَكُونُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا كُم لِلْإِيَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. «آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید، بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمون کرده است، اگر راست و درست هستید».<sup>۶۷۹</sup>

هم چنین آن چه از نعمت‌های دنیا را که به آن دست نیافته یا زیان و آزار و اذیتی که به وی رسیده است را از وجوه بسیاری از فضل و منت پروردگار به شمار می‌آورد. اندیشه‌ی درست و صحیح این درک را به انسان می‌دهد. یکی از سلف صالح می‌فرماید: «ای فرزند آدم، تو نمی‌دانی که چه نعمتی برای تو بهتر است: نعمت دادن یا نعمت ندادن چیزهایی به تو؟» عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «مهم نیست که در شبانه‌روز چه وضعیتی برایم پیش می‌آید، اگر بی نیازی باشد شکر گویم و اگر فقر باشد صبر پیشه سازم». یکی از سلف صالح می‌گوید: «نعمت خدا در ندادن چیزهایی به من، در نظرم بزرگ‌تر از نعمت چیزهایی است که به من ارزانی داشته است، زیرا اقوامی را مشاهده می‌کنم که به سبب چیزهایی که به آنان داده است، فریفته و گمراه شده‌اند».

## ۱۵. منزلت اخبات (خضوع و خشوع)

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «اخبات» است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾. «مژده بده مخلصان متواضع را». <sup>۳۸۰</sup>  
(مخبت: فرد متواضع و مقرر به بندگی و مطمئن از ایمان خود) سپس در وصف این افراد می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾. «آنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود دل‌هایشان به هراس می‌افتد و در برابر مصائبی که گریبانگیرشان می‌گردد، شکیبایی پیش می‌گیرند و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از اموالی که بدیشان عطا کردیم صرف می‌کنند». <sup>۳۸۱</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به خدای خویش آرمیده‌اند (و کرنش برده‌اند و تسلیم فرمانش شده‌اند و به عدالت او اطمینان دارند) آنان بهشتیان هستند و در آن‌جا جاودانه می‌مانند». <sup>۳۸۲</sup>

«خبت» در لغت به معنی زمین پست است، ابن عباس و قتاده «مخبتین» را بر همین اساس معنی کرده و می‌گویند: منظور افراد متواضع و فروتن است. مجاهد می‌گوید: «مخبت» کسی است که به خدا اطمینان داشته و از او آرامش یابد. زیرا «خبت» به معنی مکان مطمئن است. اخفش می‌گوید: منظور خاشعین است. ابراهیم نخعی می‌گوید: نمازگزاران مخلص هستند. کلبی می‌گوید: کسانی هستند که دل‌های نرم و لطیفی دارند. عمرین اوس نیز می‌گوید: کسانی هستند که ستم نمی‌کنند و اگر مورد ستم قرار بگیرند کسی را به یاری خود فرا نمی‌خوانند و انتقام نمی‌گیرند.

این نظرات پیرامون دو معنی می‌چرخند: تواضع و آرامش یافتن از خداوند عزوجل. به همین سبب با حرف جر «الی» متعدی شده است تا متضمن طمأنینه، سکینه، آرامش و بازگشت به سوی خداوند باشد. اخبات اولین مقام از مقامات طمأنینه می‌باشد؛ مثل، سکینه، یقین، اطمینان و اعتماد به خدا و... که اخبات سرآغاز و مبدأ آن می‌باشد و به وسیله‌ی آن از بیم بازگشت و شک و تردید، به محدوده‌ی

۳۸۰. حج/۳۴.

۳۸۱. حج/۳۵.

۳۸۲. هود/۲۳.

امن وارد می شود.

از آن جایی که اخبات (خضوع و خشوع) اولین مقامی است که سالک در آن از تردید و دو دلی - که نوعی غفلت و رویگردانی به شمار می رود - رها می شود. سالک مسافری به سوی خداوند است و تا آخرین نفس به سفر خود ادامه می دهد. رسیدن به مقام اخبات همانند آب خنک و گوارایی است که مسافر تشنه در اولین چشمه ی راه به آن وارد می شود و تشنگی اش را برطرف می سازد و تردید و دو دلی اش در مورد ادامه ی سفر و فکر بازگشت به وطن را از ذهنش می زداید. پس هرگاه به آن آب دست یابد، تردید و فکر بازگشت از ذهنش زده می شود. سالک نیز اگر به چشمه ی «اخبات» دست یابد از تردید و فکر بازگشت رها می شود و در مسیر سفرش به اولین منزل از منازل طمانینه دست می یابد و با تلاش بیشتری راهش را ادامه می دهد.

اخبات دارای سه درجه می باشد:

درجه ی اول: عصمت (حمایت شدن و مصونیت از گناه) شهوت را احاطه کند، اراده (خواستن و قدم نهادن در سفر به سوی خدا) غفلت را جبران کند و طلب (محبوب و محبت او) بر دل باختگی و خواسته های شخصی غالب شود. پس این درجه از «اخبات» سالک را از این سه آفت حفظ می کند.

عصمت او بر شهوتش احاطه پیدا می کند. «عصمت» یعنی مورد حمایت قرار گرفتن و محافظت شدن و «شهوت» یعنی میل و گرایش به سوی خواسته ها و تمایلات نفسانی. در این منزل عصمت سالک بر شهوتش غالب می شود و همه ی اجزای آن را احاطه می کند. اگر چنین شد، نشانه ی آن است که سالک به اخبات دست یافته و در اولین مقام و منزل طمانینه فرود آمده است و در این منزل از تردید و دو دلی در روی آوردن یا روی گرداندن، بازگشت یا عزم بر ادامه ی مسیر رها می شود و به استقامت، عزم جازم و تلاش و پشتکار در ادامه ی مسیر دست می یابد. این نشانه ی آرامش و سکینه می باشد.

هم چنین اراده ی سالک، غفلت او را جبران می کند. «اراده» از نظر سالکان اولین منزل کسانی است که قصد سفر به سوی خدا می نمایند و «مرید» کسی است که از سرزمین نفس و طبایعش خارج شده و سفر به سوی خدا و سرای آخرت را آغاز نموده است و هرگاه در منزل «اخبات» فرود آید، اراده اش بر غفلتش احاطه می کند و

آن چه را که از دست داده است، جبران می‌نماید.

هم‌چنین باید طلب و محبت حقیقی‌اش بر خواسته‌ها و تمایلات نفسانی‌اش غلبه کند و آن را تحت کنترل خود درآورد به گونه‌ای که تمایلات نفسانی سقوط کنند همانند کسی که در چاه می‌افتد. این نشانه‌ی محبت راستین است که شخص بر دلباختگی و خواهشات نفسانی‌اش غلبه کند و آن را برای همیشه در چاهی مدفون کند.

خلاصه این که: عصمت و مصونیت‌اش بر شهوت، اراده‌اش بر غفلت و محبتش بر دلباختگی‌ها و تمایلات نفسانی‌اش غلبه کند.

درجه‌ی دوم: نباید هیچ عارضه و مانعی او را دل‌تنگ نماید و هیچ فتنه و وسوسه‌ای نتواند راه را بر او ببندد. «عارضه» هر چیز مخالفی است، مانند چیزهایی که در راه مانع ادامه‌ی حرکت می‌شوند. یکی از بزرگ‌ترین این عارضه‌ها و موانع احساس تنهایی و دلتنگی نمودن است که سالک نباید به آن توجهی داشته باشد. یکی از سالکان راستین می‌گوید: تنهایی شخص در مسیر طلب، دلیل راست و صادقانه بودن طلب اوست. دیگری می‌گوید: در راه خدا به علت کمی رهروان احساس تنهایی و دلتنگی مکن و از فراوانی هلاک شدگان مغرور و فریفته مشو.

«فتنه» که راه را بر شخص می‌بندد، وسوسه‌ها و توهماتی است که بر قلب وارد می‌شوند و او را از مطالعه و بررسی حق و قصد نمودن آن باز می‌دارد. هرگاه سالک به منزل «اخبات» و صحت و سلامت اراده و طلب دست یابد، عارضه‌ی فتنه چشم طمع به او نمی‌دوزد.

این عزم و اراده‌های پولادین تنها برای کسانی حاصل می‌شوند که نور آثار نام‌های نیک و صفات خداوند بر قلب آنان تابیده باشد و معنی و مفهوم آن‌ها را به وضوح درک کرده باشند.

درجه‌ی سوم: مدح و ذم در نزد او مساوی باشند و پیوسته خود را ملامت و سرزنش کند. باید بدانیم که هرگاه سالک در منزل «اخبات» ثابت‌قدم شد، همتش بالا می‌رود و نفس‌اش از محدوده‌ی میل و توجه به مدح و ذم دیگران فراتر می‌رود. در نتیجه به سبب مدح خوشحال نمی‌شود و به سبب ذم و سرزنش اندوهگین نخواهد شد. این ویژگی کسانی است که از محدوده‌ی تمایلات نفسانی خارج شده و قلب‌هایشان در معرض تابش نور اسماء و صفات قرار گرفته و شیرینی ایمان و یقین

را چشیده باشند.

کسی که به مدح و ذم مردم توجه داشته باشد، دلیل بر آن است که قلبش از خدا بریده و احساس محبت و شناخت خداوند را تجربه نکرده و شیرینی ارتباط با خدا و اطمینان و آرامش یافتن از جانب او را نچشیده است.

هیچ بنده‌ای شیرینی ایمان و طعم صدق و یقین را نمی‌چشد تا این که همه‌ی ویژگی‌های جاهلیت از وجودش رخت ببرند. به خدا سوگند اگر مردم این حالت را در کسی ببینند، بر علیه او همدست می‌شوند و او را اهل بدعت و از فراخوانندگان به سوی آن به شمار می‌آورند. شکایت تنها نزد خدا می‌بریم و از او صبر و ثبات طلب می‌نماییم، زیرا همه به دیدار او می‌شتاییم ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى﴾. «و شکست و نومیدی از آن کسی است که بر خدا دروغ می‌بندند».<sup>۲۸۳</sup> ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. «و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشتشان به کجا و سرنوشتشان چگونه است».<sup>۲۸۴</sup> منظور سالکان از نفس آن است که تحت تأثیر ویژگی‌های بنده قرار گرفته و به سبب اخلاق و افعال - اکتسابی و ذاتی - او مورد مذمت و سرزنش است و آن را بسیار سرزنش می‌کند. این یکی از تفسیرهای موجود درباره‌ی آیه‌ی زیر است: ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾. «و به نفس سرزنشگر سوگند».<sup>۲۸۵</sup> سعیدبن جبیر و عکرمه می‌گویند: نفسی است که شخص را بر خیر و شر سرزنش می‌کند و در برابر خوشی و ناخوشی صبر نمی‌کند.

قتاده می‌گوید: نفس لواحه نفس فاجر و گناه آلود است.

مجاهد می‌گوید: نفسی است که بر آن چه از دست داده است نادم و پشیمان می‌شود و می‌گوید: ای کاش آن کار را انجام می‌دادم و ای کاش فلان کار را انجام نمی‌دادم.

فراء می‌گوید: هیچ نفس نیکوکار و بدکاری نیست مگر این که خود را سرزنش می‌کند، اگر کار نیک انجام داده است می‌گوید: چرا بیشتر انجام نداده‌ام؟ و اگر کارهای بد انجام داده است، می‌گوید: ای کاش چنین کاری را انجام نمی‌دادم.

حسن می‌گوید: منظور نفس مؤمن است، زیرا مؤمن پیوسته خود را سرزنش



می‌کند و می‌گوید: هدف من از گفتن آن عبارت چه بود؟ هدفم از انجام آن کار چه بود؟ هدفم از ....؟ اما فاجر و گناهکار هم چنان به پیش می‌رود و خود را محاسبه و سرزنش نمی‌کند.

مقاتل می‌گوید: نفس کافر است که در آخرت خود را به سبب سرپیچی از دستورات خداوند سرزنش می‌کند.

نتیجه: کسی که صادقانه نفس خود را به خدا تقدیم کند، ماندن با آن را نمی‌پسندد، زیرا می‌خواهد که خداوند آن را از او بپذیرد، چون آن را به عنوان قربانی تقدیم نموده است و هر کس قربانی‌اش پذیرفته شود مانند کسی نیست که قربانی‌اش پس داده شود. بنابراین باقی ماندن نفس با او دلیل بر عدم پذیرفته شدن قربانی‌اش می‌باشد.

نفس کوه بزرگ و صعب‌العبوری است که در مسیر حرکت به سوی خدا قرار دارد و هر سالک و رهروی باید از آن راه بگذرد و به آن کوه برخورد کند. پیمودنش برای گروهی سخت و طاقت‌فرسا و برای گروهی دیگر آسان است و برای کسانی که خداوند راه را بر آنان آسان نماید، بسیار ساده و آسان خواهد بود.

در این کوه دامنه‌ها، گردنه‌ها، خارها و راهزنانی وجود دارند که بر سر راه سالکان کمین کرده‌اند. به ویژه برای آنان که در تاریکی شب به راه می‌افتند که اگر توشه‌ای از ایمان و چراغی برافروخته با نور اخبات به همراه نداشته باشند، همه‌ی آن موانع و عوامل بازدارنده بر سر راهشان قرار می‌گیرند و آنان را از ادامه‌ی مسیر باز می‌دارند. بیشتر سالکان از پیمودن گردنه‌ها و سختی‌هایش ناتوان بوده و بازگشته‌اند. شیطان بر قله ایستاده و مردم را از صعود به قله بر حذر می‌دارد و آنان را از آن می‌ترساند. مشقت و سختی صعود، ایستادن شیطان بر قله و سستی عزم و اراده‌ی سالک دست به دست هم می‌دهند و از پای افتادن و بازگشت شخص را سبب می‌شوند. تنها کسانی که خدا از آنان حمایت کند، مصون می‌مانند.

هر اندازه شخص از آن کوه بالاتر برود، فریاد شیطان بر سر او شدیدتر می‌شود و او را بیشتر بر حذر می‌دارد و می‌ترساند. اما هرگاه شخص به قله‌ی کوه برسد، همه‌ی بیم‌ها و رنج‌ها به امنیت تبدیل می‌شوند، در این هنگام ادامه‌ی مسیر بر او آسان می‌شود، عارضه‌ها و موانع راه از بین می‌روند و گردنه‌ای فرا روی خود نمی‌بیند، بلکه راهی هموار و امن فرا روی خود می‌بیند، راهی که او را به سر منزل

مقصود و سرچشمه‌های روان می‌رساند، راهی که علائم راهنمایی و اقامتگاه‌های فراوانی دارد که برای مسافران خداوند رحمان آماده شده‌اند.

بین بنده و خوشبختی و رستگاری چیزی جز قدرت عزم و اراده، لحظه‌ای صبر، شجاعت و ثبات قلب نیست. فضل در دست خداست و آن را به هر کس که بخواهد ارزانی می‌دارد و خداوند دارای فضل بزرگ است.

## ۱۶. منزلت زهد

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «زهد» است. خداوند می فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾. «آن چه نزد شماست ناپایدار و فانی است و آن چه نزد خدا است ماندگار و باقی است».<sup>۳۸۶</sup> و می فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَبَائِهِ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾. «بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان هم دیگر و مسابقه‌ی در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا هم چون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می آورد، سپس گیاهان رشد و نمو می کنند و بعد زرد و پژمرده می شوند و آن گاه خرد و پرپر می گردند... در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خوشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست».<sup>۳۸۷</sup> و می فرماید: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَتْرَلْنَاهُ مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾. و می فرماید: ﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَتْرَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ﴾.<sup>۳۸۸</sup> و می فرماید: ﴿فَلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى﴾. «بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است».<sup>۳۸۹</sup>

و می فرماید: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾. «بلکه زندگی دنیا را ترجیح می دهید و برمی گزینید، در حالی که آخرت بهتر و پابنده تر است».<sup>۳۹۰</sup> و می فرماید: ﴿وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾. «چشم خود را مدوز به نعمت های مادی که به گروه هایی از کافران داده ایم. این نعمت های مادی که زینت زندگی دنیا است، بدیشان داده ایم تا

۳۸۶. نحل/۹۶.

۳۸۷. حدید/۲۰.

۳۸۸. یونس/۲۴.

۳۸۹. کهف/۴۵.

۳۹۰. نساء/۷۷.

۳۹۱. اعلیٰ/۱۷-۱۶.

آنان را بدان بیازماییم. داده‌ی پروردگارت (در آخرت) بهتر و پایدارتر از (نعمت‌های دنیا) است.<sup>۶۹۲</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا \* وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾. «ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم کدام یک کار نیکوتر می‌کنند و ما آن چه را روی زمین است به خاک مسطح بی‌گیاهی تبدیل می‌نماییم».<sup>۶۹۳</sup> و ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُفْهًا مِنْ فُضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ \* وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرَرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾. «اگر سبب نمی‌شد که همه‌ی مردم ملت واحدی گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره فراهم می‌آوریم و... آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزگاران آماده است».<sup>۶۹۴</sup> قرآن سرشار از توصیه به کناره‌گیری از دنیا، بیان بی‌ارزشی، زودگذری، ناپایداری و فناپذیری آن و تشویق به انتخاب آخرت و بیان ارزش و جاودانگی آن است. هرگاه خداوند به بنده‌اش اراده‌ی خیر کند، شاهده‌ی در قلبش برمی‌انگیزد تا حقیقت دنیا و آخرت را بر او عیان سازد و آن چه را که شایسته‌تر است برگزیند.

افراد بسیاری درباره‌ی «زهد» سخن گفته‌اند و هر کدام به ذوق خود اشاره کرده و از زبان احوال و شواهد خود سخن گفته‌اند و اکثر سخنان آنان بیانگر ذوق و احوال شخصی آنان است. سخن گفتن با زبان علم وسیع‌تر از سخن گفتن با زبان ذوق است و به سند، دلیل و حجت نزدیک‌تر است.

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گفت: «زهد» یعنی ترک چیزهایی که در آخرت سودمند نیستند و «ورع» یعنی ترک چیزهایی که از زیانمند شدن به سبب آن‌ها در آخرت بیم می‌رود.

این بهترین و کامل‌ترین عبارتی است که درباره‌ی «زهد و ورع» گفته شده است. سفیان ثوری می‌گوید: زهد کوتاه و محدود نمودن آرزوهاست، نه خوردن خوراکی‌های خشک و سفت و پوشیدن لباس‌های زیر و خشن.

<sup>۶۹۲</sup> طه/۱۳۱.<sup>۶۹۳</sup> کهف/۷۸.<sup>۶۹۴</sup> زخرف/۳۵-۳۳.

زهد در هر چیز، در زبان عربی که زبان اسلام است، یعنی روی گرداندن و منصرف شدن از چیزی به خاطر کوچک و بی‌ارزش شمردن آن به امید بهره‌مند شدن از چیزهایی بهتر از آن. این کلمه در قرآن تنها درباره‌ی فروشنندگان حضرت یوسف علیه السلام آمده است ﴿وَسَرَّوْهُ بِمَنْ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾. «او را به پول ناچیزی، تنها با چند درهم فروختند و از او پرهیز داشتند».<sup>۶۹۵</sup>

اما زهد و کناره‌گیری از نعمت‌هایی که خداوند در این دنیا به انسان ارزانی داشته است تا یاریگر هدایت‌یافتگان و متقیان در مسیر ایمان، هدایت و اعمال صالحه - که باقیات صالحات برای آخرت هستند - و نیز یاریگر کافران و غافلان در مسیر کفر، فسوق و عصیان باشند، این نوع زهد، روی گردانی و بی‌ارزش نمودن نعمت‌های خداوند به شمار می‌رود. شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران گرامی‌اش در برخورد با این نعمت‌ها این‌گونه نبوده است، بلکه آنان ارزش آن نعمت‌ها را می‌دانستند و از فضل و نعمت‌های خداوند شادمان می‌شدند و با استفاده‌ی مناسب از آن‌ها در مسیر رستگاری و رهایی که خداوند آن را وسیله‌ی آزمودنشان قرار داده بود، شکر آن را به جای می‌آوردند.

جنید می‌گوید: زهد در آیه‌ی زیر بیان شده است: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾. «این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است و نه شادمان بشوید بر آن چه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروش را دوست نمی‌دارد».<sup>۶۹۶</sup>

پس شخص زاهد به موجودی‌هایش در دنیا شادمان نمی‌شود و بر چیزهای از دست رفته تأسف نمی‌خورد.

یحیی‌بن معاذ می‌گوید: زهد، سخاوتمندی در ملک و دارایی و محبت نیز سخاوتمندی در روح و روان را به ارث می‌گذارد.

ابن جلا می‌گوید: زهد یعنی با دیده‌ی زوال و ناپایداری به دنیا نگرستن، تا دنیا در نظر شخص کوچک بنماید و روی گردانی از آن بر او آسان شود. و نیز گفته‌اند: بیزار شدن قلب از دنیا بدون تکلف.

<sup>۶۹۵</sup> . یوسف/۲۰.<sup>۶۹۶</sup> . حدید/۲۳.

جنید می‌گوید: خالی شدن قلب از آن چه که دست خالی از آن است.

امام احمد می‌گوید زهد و پارسایی کوتاه و محدود نمودن آرزوهاست.

در روایت دیگری می‌گوید: زهد یعنی شادمانی نکردن از به دست آوردن نعمت‌های دنیوی و تأسف نخوردن و اندوهگین نشدن به سبب از دست دادن آن. از او پرسیدند: آیا کسی که هزار دینار داشته باشد، می‌تواند زاهد باشد؟ گفت: آری، به شرط آن که در صورت افزایش یافتن آن خوشحال نشود و با کاهش آن اندوهگین نشود.

ابوسلیمان دارانی می‌گوید: زهد ترک چیزی است که شخص را از خدا غافل می‌سازد. «رویم» از جنید درباره‌ی زهد پرسید؟ در پاسخ گفت: کوچک شمردن دنیا و از بین بردن آثار آن در قلب. در جای دیگری گفته است زهد یعنی: تهی بودن دست از ملک و دارایی و قلب از وابستگی و دلبستگی به آن.

یحیی بن معاذ می‌گوید: هیچ کس به حقیقت زهد دست نمی‌یابد تا این که سه خصلت در او پدید آید: عمل بدون دلبستگی و هواخواهی، سخن گفتن بدون طمع و چشم‌داشت و عزت بدون ریاست.

گفته‌اند: زهد، ایثار به وقت بی‌نیازی است و فتوت و جوانمردی، ایثار به وقت نیاز است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. «و ایشان را به خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند».<sup>۶۹۷</sup>

امام احمد بن حنبل می‌گوید: زهد به سه صورت است:

۱. ترک چیزهای حلال اضافی که زهد خواص است.

۲. ترک چیزهای حرام که زهد عوام است.

۳. ترک هر چیزی که شخص را از خدا غافل سازد و این زهد عارفان است.

این سخن امام احمد دربردارنده‌ی همه‌ی سخنان پیشین با ذکر تفصیل و درجات آن است و جامع‌ترین سخن به شمار می‌رود و بر آن دلالت می‌کند که خداوند جایگاه والایی برای او در این علم می‌پسندد. اما شافعی در هشت چیز به امامت و پیشوایی او گواهی داده است که یکی از آن‌ها زهد است.

چیزی که عرفا بر آن هم عقیده هستند این است که زهد سفر قلب از وطن دنیا و

رفتن به منزلگاه‌های آخرت است و گذشتگان بر همین اساس کتاب‌های خود در مورد زهد را تألیف کرده‌اند؛ مثل کتاب زهد عبدالله بن مبارک، امام احمد، و کیع، هنادبن سری و... زهد به شش چیز تعلق می‌گیرد و تا کسی در این شش مورد زهد نوزد، شایستگی اسم زاهد را نمی‌یابد.

این شش مورد عبارتند از: مال، شکل و ظاهر، ریاست، مردم، نفس و هر چیزی غیر از خدا.

منظور از زهد در این موارد نداشتن آن‌ها نیست، زیرا حضرت سلیمان و داود علیهم‌السلام زاهدترین افراد در زمان خود بوده‌اند، با این وجود دارای مال و سلطنت و زنان بسیاری بوده‌اند. حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز که زاهدترین فرد به شمار می‌رود، دارای نه همسر بوده است. علی بن ابی طالب و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و عثمان رضی‌الله‌عنہم همگی زاهد بوده‌اند و در عین حال ثروتمند نیز بوده‌اند. عبدالله بن مبارک اموال بسیاری داشته و از امامان و پیشوایان زاهدان نیز به شمار می‌رود. هم‌چنین لیث بن سعد که از پیشوایان زهاد است، سرمایه‌ای داشته و می‌گفت: اگر این سرمایه نبود، اینان ما را می‌ربودند.

از زیباترین سخنانی که درباره‌ی زهد گفته‌اند، سخن حسن است که می‌گوید: زهد ترک حلال و از دست دادن و محروم شدن از ثروت نیست، بلکه زهد آن است که شخص به آن چه در نزد خداست بیشتر از آن چه در نزد خود دارد، اعتماد داشته باشد و به اجر و پاداش مصیبتی که به آن گرفتار شده است، مشتاق‌تر از گرفتار نشدن به آن باشد.

### زهد هم‌چنان باقی است

مردم در این نکته اختلاف دارند که آیا زهد در زمان ما نیز امکان‌پذیر است؟ ابوحنفص می‌گوید: زهد تنها به چیزهای حلال مربوط می‌شود و در دنیا چیز حلالی نیست، در نتیجه زهد امکان‌پذیر نیست.

مردم در این سخن با او مخالف هستند و می‌گویند: در دنیا چیزهای حلال وجود دارد و حرام نیز در آن بسیار است. اگر فرض کنیم که چیز حلالی در دنیا نیست؛ این امر بیشتر شخص را به سوی زهد فرا می‌خواند و او را بر آن می‌دارد که تنها از روی ناچاری از آن استفاده نماید، همان‌طوری که فردگاهی از روی ناچاری مجبور به

خوردن گوشت خوک و خون می‌شود.

یوسف بن اسباط می‌گوید: اگر ببینیم کسانی در زهد به مقام ابوذر، ابودرداء، سلمان، مقداد و دیگر اصحاب پیامبر ﷺ رسیده‌اند، آنان را زاهد نمی‌دانم، زیرا زهد با وجود حلال محض امکان‌پذیر است و چنین حلالی در زمان ما یافت نمی‌شود، اما اگر کسی مرتکب حرام شود، خداوند او را مجازات خواهد کرد.

اما درباره‌ی آن چه که زهد به آن مربوط می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد.

گروهی می‌گویند زهد در چیز حلال است، زیرا ترک حرام واجب است.

گروهی نیز می‌گویند: زهد تنها به چیزهای حرام مربوط می‌شود، زیرا حلال نعمتی است که خداوند آن را بر بندگان خود ارزانی داشته و خداوند دوست دارد که آثار نعمتش را بر بندگان خود ببیند.

پس به جای آوردن شکر نعمت و کمک گرفتن از آن‌ها در مسیر عبادت و قرار دادن آن‌ها به عنوان راهی به سوی بهشت، بهتر از زهد و کناره‌گیری نمودن از این نعمت‌ها و علل و اسباب آن است.

در نتیجه اگر نعمتی انسان را از خدا غافل سازد، زهد ورزیدن و ترک آن بهتر است، اما اگر او را از خدا غافل نسازد، بلکه به سبب آن شکر خداوند را به جای آورد، حفظ این حالت روحی بهتر است و زهد در چنین مواردی عدم دلبستگی و اعتماد و تکیه نمودن بر آن نعمت است (نه عدم استفاده از آن).

### استبراء و استعلاء (تبری جستن و خود را بر تو دانستن از انجام بدی‌ها)

این مسئله دارای سه درجه می‌باشد:

درجه‌ی اول: زهد و کناره‌گیری از شبهات علاوه بر اجتناب از محرّمات، به خاطر پرهیز از عتاب و سرزنش و تن در ندادن به نقص و کاستی و کراهیت از مشارکت با فاسقان.

زهد و پرهیز از شبهه یعنی ترک آن چه که حلال یا حرام بودنش برای شخصی مشخص نیست، همان طوری که در حدیث نعمان بن بشیر ﷺ آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الْحَلَالُ بَيْنَ وَ الْحَرَامُ بَيْنَ وَ يَنْ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اتَّقَى الْحَرَامَ وَ مَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى



حَوْلَ الْجَمْعِ، يُوشِكُ أَنْ يَزَعَ فِيهِ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ جَمْعِي، أَلَا وَإِنَّ جَمْعِي اللَّهُ تَحَارُمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ هَآ سَائِرُ الْجَسَدِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ هَآ سَائِرُ الْجَسَدِ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». «حلال و حرام مشخص هستند و در این میان چیزهایی هستند که (برای شخص) مشخص نیستند و بسیاری از مردم آن‌ها را نمی‌دانند. پس هر کس از شبهات پرهیز کند، از حرام پرهیز نموده است و هر کس در (دام) شبهات افتد، در حرام افتاده است. همانند چوپانی که پیرامون منطقه‌ی محافظت شده‌ای (گله‌اش) را می‌چراند (و هر لحظه) ممکن است در آن وارد شود. آگاه باشید که هر پادشاهی منطقه‌ی ممنوعه و محافظت شده‌ای دارد و منطقه‌ی ممنوعه‌ی خداوند چیزهایی است که آن‌ها را حرام نموده است. بدانید و آگاه باشید که تکه گوشتی در بدن است که اگر اصلاح شود همه‌ی بدن اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود همه‌ی بدن به فساد می‌گراید. آن تکه گوشت قلب است».<sup>۶۹۸</sup>

سپس زاهد پرهیز می‌کند از این که مبادا از ارزش او در نزد خداوند کاسته شود و اعتبار خود را از دست دهد و آن گونه به کاسته شدن ارزش و اعتبار خود در نزد مردم توجه نمی‌کند. اگر چه این امر ناپسند نیست، بلکه پسندیده نیز می‌باشد، اما ناپسند آن است که تنها به اعتبار خود در نزد مردم توجه داشته و خدا را در نظر نگیرد.

کراهیت از مشارکت با فاسقان نیز از این جهت است که فاسقان در موقعیت‌های دنیوی ازدحام می‌کنند و چنین موقعیت‌هایی به سبب آنان پر ازدحام و شلوغ خواهد بود و زاهد خود را با ارزش‌تر از آن می‌داند که در چنین موقعیت‌هایی با چنین شریکان پست و بی‌ارزش سهیم شود. از کسی پرسیدند: چه چیز تو را به زهد ورزیدن از دنیا وادار کرد؟ گفت: بی‌وفایی آن و پست و بی‌ارزش بودن سهامداران آن.

إِذَا لَمْ أَتْرُكْ الْمَاءَ اتَّقَاءً	تَرَكْتُ لِكَثْرَةِ الشَّرَكَاءِ فِيهِ
إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ عَلَى طَعَامٍ	رَفَعْتُ يَدِي وَنَفْسِي تَشْتَهِيهِ
وَعَجَّيْتُ بِالْأَسْوَدُ وَرُودَ مَاءٍ	إِذَا كَانَ الْكَلَابُ يَلْغَنُ فِيهِ

«اگر آب را به خاطر تقوا و پرهیز ترک نکنم آن را به خاطر افراد بسیاری که بر

<sup>۶۹۸</sup>. بخاری ۵۲ و مسلم ۱۵۹۹ از نعمان بن بشیر آن را روایت نمودند.

سر آن شریک هستند، ترک می‌کنم. اگر مگس بر غذایی بنشیند، دست از آن می‌کشم در حالی که نفسم به آن تمایل دارد. شیرها از رفتن بر سر آبی که سگ‌ها پوزه در آن گذاشته‌اند، پرهیز می‌کنند».

**درجه‌ی دوم:** غنیمت شمردن اوقات فراغت برای استفاده‌ی بهینه از وقت و پایان دادن به پریشانی و آشفتگی.

زهد گروه قبلی به خاطر ترس از عتاب و سرزنش و پرهیز از عیب و نقص بود، اما زهد افرادی که در این درجه قرار می‌گیرند بالاتر از آن است؛ یعنی غنیمت شمردن فرصت‌ها برای شکوفا نمودن و پربار نمودن آن با پرداختن به ذکر و یاد خداوند؛ زیرا اگر شخص به امور اضافی در دنیا خود را مشغول سازد، نمی‌تواند فرصت‌ها و اوقات فراغت خود را غنیمت شمارد، زیرا وقت همانند شمشیری است که اگر آن را قطع نکنی، تو را قطع خواهد کرد.

پربار نمودن وقت، یعنی در همه‌ی اوقات مشغول شدن به چیزی که شخص را به خدا نزدیک می‌سازد، یا هر چیزی که انسان را در این راه یاری می‌کند، از قبیل خوردن، آشامیدن، ازدواج، خوابیدن، استراحت و... که اگر شخصی این امور را به هدف نتوانمند شدن در انجام اموری که مورد پسند خداوند است یا پرهیز از موجبات خشم و نارضایتی خداوند انجام دهد، از مصادیق پربار نمودن وقت به شمار می‌روند، اگر چه لذت‌بخش هستند. پس هدف از پربار نمودن وقت ترک لذات و خوبی‌ها نیست.

نباید چنان بپنداریم که پربار نمودن وقت تنها با نماز و عبادت‌هایی شبیه آن امکان‌پذیر است، بلکه انجام کارهای نیک به هدف شکر و سپاس از خداوند، زراعت، صنعت، تلاش برای آبادانی زمین، استخراج منابع و معادن، رشد و شکوفا نمودن سرمایه‌ها، آماده‌سازی توان نظامی و ساز و برگ جنگی برای گسترش و پابرجایی دین اسلام و اجرای قوانین شریعت و گسترش عدالت اسلامی در میان مردم و رهاسازی آنان از ظلم و تاریکی، نیک‌رفتاری با خانواده و همسایگان در زمینه‌های مختلف و تهیه‌ی لوازم زندگی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن و زندگی سرشار از آرامش و آسایش برای خانواده به هدف ایجاد محیطی مناسب برای پرورش نسلی صالح، تلاشگر و سودمند برای امت اسلامی، مهارت یافتن در صنایع و شغل‌های مختلف که سبب پیشرفت امت اسلامی می‌شود و... همه‌ی این موارد از

مصادیق شکر از خداوند به سبب نعمت‌هایی که به بندگانش ارزانی داشته است به شمار می‌روند که باید با استفاده‌ی درست و مناسب از همه‌ی آن نعمت‌ها اوقات عمر را پربار و سودمند نمود.

چه بسا عاشق راستین، در حالت خوردن، آشامیدن و استراحت، سیر و سلوک قلبی‌اش سریع‌تر از حرکت جسمانی او در سایر اوقات باشد.

بدون شک اگر نفس بهره‌ی نیک و صالحی از دنیا بگیرد، به سبب آن توانمند و مسرور می‌شود و توانمندی‌هایش متمرکز و از آشفتگی رها می‌شود.

منظور از پایان دادن به آشفتگی‌ها، از بین بردن پریشانی و اضطرابات قلب از لحاظ بیم و امید، حب و بغض و تلاش و کوشش است که به اسباب و امورات دنیوی مربوط می‌شوند. نمی‌توان به کسی زاهد گفت تا هنگامی که این آشفتگی‌ها و نابسامانی‌ها را از قلب خود بزاید، یعنی به آن‌ها توجه نکند و در حالت استفاده یا ترک نمودن، به آن‌ها دل نبندد، زیرا زهد مربوط به قلب است، نه مربوط به دست و اعضای ظاهری و خالی بودن قلب از محبت و دلبستگی به چیزهاست نه خالی بودن دست از نعمت‌ها.

**درجه‌ی سوم:** زهد ورزیدن از زهد که این امر با سه چیز میسر می‌شود: کوچک و حقیر شمردن آن چه که شخص در آن زهد می‌ورزد، مساوی دانستن حالات مختلف، از نظر پنهان داشتن دستاوردها.

۱. کوچک و حقیر شمردن آن چه که شخص از آن زهد می‌ورزد؛ زیرا کسی که قلبش سرشار از محبت و تعظیم خداوند باشد، همه‌ی آن چه را که در دنیا به خاطر او ترک کرده است شایسته‌ی قربان نمودن در پیشگاه خداوند نمی‌داند، زیرا همه‌ی دنیا در نزد خدا به اندازه‌ی پر کاهی ارزش ندارد. پس عارف حقیقی زهد و کناره‌گیری از دنیا را کار بزرگی به شمار نمی‌آورد تا به آن بنزد و شرم می‌کند از این که برای زهد و کناره‌گیری‌اش از دنیا به خاطر خدا، ارزش و بهایی قائل شود، بلکه زهدش را نادیده می‌گیرد همان‌طوری که دنیا را نادیده گرفته است و از به زبان آوردن و دل‌مشغولی به آن خجالت می‌کشد.

۲. مساوی بودن حالات مختلف در نظر او؛ یعنی باید ترک کردن چیزی که در آن زهد ورزیده است و استفاده کردن از آن در نظرش مساوی باشند، زیرا آن چیز در نظر او از ارزش چندانی برخوردار نیست. این یکی از نکات ریز و لطیف زهد است.

پس باید در حال استفاده از نعمت‌ها زاهد باشد همانطوری که در حالت ترک نمودن آن زاهد است، زیرا همتش والاتر از آن است که خود را به (احوال مختلفش) در هنگام استفاده یا ترک چیزی مشغول دارد، چون این مسأله در نظر او کوچک‌تر از آن است.

۳. از نظر پنهان داشتن دستاوردها: یعنی شخص تنها خداوند را بازدارنده یا عطاکننده بداند و چنان نپندارد که خودش چیزی را ترک یا چیزی را برگزیده است، بلکه خداوند است که چیزی را به شخص می‌بخشد و چیزی را از او باز می‌دارد و هر چه را که از آن بهره‌مند شده است باید بداند که او تنها کانال و مجرای عطا و بخشش خداوند است و هر چه را که به خاطر خداوند ترک نموده است، در حقیقت خداوند آن چیز را از او بازداشته است. پس در چیزهایی که به دست می‌آورد و چیزهایی که ترک می‌کند، تنها فاعل اصلی را که خداوند است، مشاهده می‌کند.

## ۱۷. منزلت و رَع

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «ورع» است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾. «ای پیغمبران از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید، بی گمان من از آن چه انجام می دهید بس آگاه هستم».<sup>۶۹۹</sup> و می فرماید: ﴿وَيُتَابَكُ فَطَهَّرُ﴾. «جامه‌ی خویش را پاکیزه دار».<sup>۷۰۰</sup>

قتاده و مجاهد می گویند: نفست را از آلوده شدن به گناه پاک کن و لباس کنایه از نفس است، این سخن ابراهیم نخعی، ضحاک، شعبی، زهری و مفسرین اهل تحقیق است. ابن عباس می گوید: لباس معصیت و خیانت به تن نکنید، سپس می گوید: آیا سخن غیلان بن سلمه ثقفی را نشنیده‌اید که می گوید:

وَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ لَا تُؤَبِّ غَادِرٍ لِبِسْتُ وَلَا مِنْ غَدْرَةٍ أَتَقَنَّنُ

«حمد و سپاس خداوند که تا کنون لباس خیانت به تن نکرده و به قصد خیانت صورت خود را نبوشانده‌ام».

در زبان عربی برای توصیف کسی به صداقت و وفاداری می گویند: «طاهر الثیاب»، پاک جامه و برای شخص خیانت کار و بدکار می گویند: ذَنَسَ الثَّيَابَ، آلوده جامه». ابی بن کعب می گوید: با خیانت، ظلم و گناه جامه بر تن مکن، بلکه جامه‌ات را بپوش در حالی که نیکوکار و پاک هستی.

ضحاک می گوید: یعنی اعمال را اصلاح کن، سُدی می گوید: به نیکوکار می گویند: طاهر الثیاب و به بدکار می گویند: خبیث الثیاب. سعید بن جبیر می گوید: یعنی قلب و خانه‌ات را پاکیزه کن. حسن و قُرظی می گویند: اخلاقت را نیکو کن.

ابن سیرین و ابن زید می گویند: دستور داده است که لباس هایشان را از آلودگی‌هایی که نماز با آن جایز نیست، پاک کنند، زیرا مشرکین خود و لباس هایشان را پاکیزه نمی کردند. طاووس می گوید: یعنی لباس را کوتاه کن، زیرا کوتاهی لباس باعث آلوده نشدن آن (در تماس با زمین) می شود.

<sup>۶۹۹</sup> مؤمنون/۵۱.

<sup>۷۰۰</sup> مدثر/۴۱.

نظر گروه اول درست است، اگر چه بدون شک پاکیزه نگاه داشتن لباس و کوتاه نمودن آن از جمله‌ی موارد بهداشتی است که به آن دستور داده شده است و روند اصلاح نمودن اعمال و اخلاق با آن کامل می‌شود، زیرا نجاست و آلودگی ظاهری، سبب ایجاد آلودگی در باطن نیز خواهد شد، به همین سبب خداوند بندگانش را به زدودن آلودگی و دوری جستن از آن امر می‌نماید.

«ورع» قلب را از آلودگی و ناپاکی می‌رهاند همان‌گونه که آب لباس را پاکیزه می‌کند. قلب و لباس از لحاظ ظاهری و باطنی با هم تناسب دارند، بر همین اساس لباس در خواب بر قلب و احوال شخص دلالت می‌کند. لباس و قلب بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به همین سبب است که از پوشیدن لباس حریر، پوست درندگان و استفاده از طلا (انگشتر و...) نهی شده است، زیرا بر قلب تأثیر می‌گذارد و مسیر بندگی و خشوع را با نفاق آلوده می‌کند. تأثیر قلب و نفس بر لباس امری پوشیده و پنهان است و اهل بصیرت از روی پاکیزگی، آلودگی، بو، طراوت و تیرگی لباس افراد نیکوکار و بدکار را در حالی که بر تن آنان نیست تشخیص می‌دهند.

پیامبر خدا ﷺ و زرع را در یک عبارت خلاصه می‌کند: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ». «از نشانه‌های اسلام نیکوی شخص ترک چیزهایی است که به او مربوط نمی‌شوند».<sup>۲۰۱</sup> از جمله: سخن، نگاه، شنیدن، برخورد، رفتن، اندیشه و سایر حرکات ظاهری و باطنی. این سخن درباره‌ی ورع کامل و کافی است.

اسحاق بن خلف می‌گوید: ورع در سخن گفتن سخت‌تر و مهم‌تر از ورع در طلا و نقره می‌باشد و زهد در ریاست سخت‌تر از زهد و کنار گذاشتن طلا و نقره می‌باشد، زیرا طلا و نقره برای به دست آوردن ریاست هزینه می‌شوند.

ابوسلیمان دارانی می‌گوید: ورع سرآغاز زهد است، همان‌طوری که قناعت سرآغاز رضا است. یحیی بن معاذ می‌گوید: ورع این است که شخص بدون تأویل و توجیه در مرز و محدوده‌ی علم توقف کند و نیز می‌گوید: ورع به دو صورت است: ۱. ورع ظاهر یعنی شخص جز برای خداوند نجنبد. ۲. ورع باطن، یعنی کسی و

<sup>۲۰۱</sup> حدیث حسن، ترمذی ۲۳۱۸ و ابن‌ماجه ۳۹۷۶ و بخاری ۴۱۳۳ از ابوهریره روایت کرده‌اند و اندکی ضعیف است، اما با دو روایت زیر تقویت می‌شود: ۱. امام احمد در مسند خود ۲۰۱/۱ از علی بن حسین و او نیز از پدرش که این نیز اندکی ضعیف است ۲. موطا امام مالک ۴۷۰/۲ به صورت مرسل با سند صحیح.

چیزی جز خدا را به دل راه ندهد. در ادامه می‌افزاید: کسی که در مسائل ریز ورع نداشته باشد، به عطایای ارجمند و با ارزش دست نمی‌یابد.

گفته‌اند: ورع خارج شدن از شهوات و ترک سیئات و بدی‌ها است.

یونس بن عبید می‌گوید: ورع خروج از همه‌ی شبهه‌ها و محاسبه‌ی نفس در همه‌ی اوقات است. سفیان ثوری می‌گوید: چیزی آسان‌تر از ورع سراغ ندارم، هر چه را که در نفست رسوخ می‌کند ترک کن.

سهل می‌گوید: حلال آن چیزی است که در آن از خدا سرپیچی نمی‌شود و از میان حلال آن چیزی زلال و بی‌غل و غش است که خداوند در آن فراموش نشود. حسن از پسر نوجوانی پرسید: ملاک و معیار دین چیست؟ گفت: ورع. پرسید: آفت دین چیست؟ گفت: طمع. حسن از پاسخ او شگفت‌زده شد.

ابوهریره می‌گوید: هم‌نشینان خداوند در فردای قیامت اهل زهد و ورع هستند. یکی از سلف صالح می‌گوید: بنده به حقیقت تقوا دست نمی‌یابد تا هنگامی که به خاطر پرهیز از (افتادن به دام) چیزهایی که زیان‌آور هستند، چیزهایی را که زیان‌آور نیستند، ترک کند.

### بیداری قلب اعضاء و جوارح را مصون می‌دارد

مؤلف کتاب «منازل السائرین»، شیخ الاسلام هروی می‌گوید:

«ورع یعنی نهایت تقوا و پرهیزگاری با هوشیاری کامل و برحذر داشتن خود و

نیز خودداری و پرهیز به سبب تعظیم و بزرگداشت خداوند».

یعنی تا می‌تواند از حرام، شبهه و هر چه که از ضرر و زیان آن بیمناک است، پرهیز کند. دو کلمه «تقوی» و «حذر» نزدیک به هم هستند، اما تقوا کار اعضاء و جوارح و حذر کار قلب است.

گاهی کسی از چیزی به دلایل و انگیزه‌های مختلفی پرهیز می‌کند و هدف او خود را برحذر داشتن و ترس از عواقب آن نیست، مثلاً برای اظهار پاک و منزّه بودن، عزت و تصوف، یا به دلایل دیگری، همانند کسانی که به روز آخرت و بهشت و دوزخ ایمان ندارند، اما برای حفظ آبرو، شرافت، پسندیده بودن در نزد دیگران و... از انجام فحشا و کارهای زشت و شرم‌آور پرهیز می‌کنند.

منظور از پرهیزکاری به سبب تعظیم خداوند این است که دو چیز او را به ورع و پرهیز از محرمات و شبهه‌ها وادار کند، یکی ترس از وعید و بیم‌های اخروی و دوم تعظیم و بزرگداشت خداوند به گونه‌ای که جلال و شکوه خداوند مانع شخص از نزدیک شدن به منهیات شود.

ورع و پرهیز از معصیت یا به سبب ترس است یا به سبب تعظیم و بزرگداشت خداوند. شیخ هروی به محبت اشاره نکرده و به بیان تعظیم اکتفا کرده است، زیرا عدم سرپیچی از فرمان محبوب با محبت بدون تعظیم صورت نمی‌پذیرد و محبت تنها مستلزم عدم سرپیچی از محبوب نیست، همانند کسی که فرزند خود را دوست دارد. اما محبت به همراه تعظیم مستلزم عدم سرپیچی از محبوب است.

ورع به طور عموم شخص را به دوری از زشتی‌ها باز می‌دارد، به هدف صیانت از نفس، فراهم نمودن زمینه برای انجام حسنات و صیانت از ایمان. این سه مورد از فواید دوری گزیدن از زشتی‌ها هستند.

۱. صیانت نفس: یعنی محافظت و پاسداری از نفس در برابر هر چه که آن را زشت و آلوده می‌سازد و از ارزش آن در برابر خدا، ملائکه، بندگان مؤمن و سایر مخلوقات می‌کاهد. بنده‌ای که نفسش از کرامت و مناعت برخوردار است، آن را پاسداری می‌کند، تزکیه می‌نماید، بزرگ می‌دارد، در بالاترین جایگاه قرار می‌دهد و در این راه با کسانی که با عزم و اراده در پی کمالات هستند به رقابت می‌پردازد، اما هر کس نفسش در نظرش بی‌ارزش و حقیر باشد، آن را به رذایل و پستی‌ها آلوده می‌کند، زمامش را رها و آن را به حال خود می‌گذارد، آن را پنهان می‌دارد و در برابر زشتی‌ها از آن پاسداری نمی‌کند. پس کم‌ترین دستاورد دوری از زشتی‌ها، صیانت نفس است.

۲. فراهم نمودن زمینه‌ی مناسب و اندوختن حسنات به دو صورت است:

(الف) ایجاد فرصت و زمان لازم برای انجام حسنات، زیرا اگر شخصی به انجام زشتی‌ها و امور ناپسند مشغول شود، از کمیت حسناتی که آمادگی انجام آن‌ها را داشته است، کاسته می‌شود.

(ب) محفوظ ماندن حسنات انجام شده و عدم کاهش و بی‌نتیجه ماندن آن‌ها



هنگام مقایسه با سیئات: همان‌طوری که در مقام توبه ذکر شد بدی‌ها نیکی‌ها را خشتی می‌کنند، یعنی بدی‌ها (با توجه به کم یا زیاد بودنشان) بخشی و گاهی همه‌ی نیکی‌ها را بی‌اثر می‌کنند و بدون شک، کم یا زیاد، بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند، در نتیجه پرهیز از بدی‌ها سبب می‌شود که اندوخته‌ی نیکی‌ها محفوظ بماند. مانند کسی که سرمایه‌ای دارد، اگر به پشتوانه‌ی آن خود را بدهکار نماید، احتمال می‌رود که بدهی‌اش بیشتر، برابر یا کمتر از سرمایه‌اش باشد. سیئات و حسنات نیز به همین صورت است.

۳. صیانت ایمان: در نظر همه‌ی اهل سنت ایمان به سبب عبادت افزایش و به سبب معصیت کاهش می‌یابد. امام شافعی و دیگران این نکته را از صحابه و تابعین نقل کرده‌اند. ضعیف شدن ایمان به سبب معصیت امری واضح و ملموس است. در حدیث آمده است: «إِذَا أَذْنَبَ نُكِبَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ عَادَ فَأَذْنَبَ نُكِبَتْ فِيهِ نَكْتَةٌ أُخْرَى، حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ وَ ذَلِكَ الرَّأْنُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».<sup>۷۰۲</sup> «هرگاه (بنده‌ای) گناه کند در قلبش لکه‌ی سیاهی ایجاد می‌شود، اگر توبه کند و استغفار نماید قلبش جلا می‌یابد، اگر گناه را دوباره تکرار کند در قلبش لکه‌ی دیگری ایجاد می‌شود تا این که همه‌ی قلبش را فرا می‌گیرد. این همان زنگاری است که خداوند متعال می‌فرماید: «چنین نیست (که می‌پندارند)، بلکه اعمال (زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ‌زده کرده است».<sup>۷۰۳</sup> پس زشتی‌ها و بدی‌ها آن را از بین می‌برند یا آن را کم‌سو می‌کنند.

بنابراین نیکی‌ها بر نور قلب می‌افزایند و بدی‌ها نور آن را خاموش می‌سازند. خداوند بیان کرده است که دستاورد قلب‌ها سبب زنگاری است که آن را در برمی‌گیرد و نیز خبر می‌دهد که منافقان را به سبب دستاوردهایشان واژگون کرده و به قهقرا برگردانده است، می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَزْكَسُهُمْ يَبَا كَسَبُوا﴾. «حال آن که خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واژگونه کرده و به قهقرا برگردانده است».<sup>۷۰۴</sup> و

<sup>۷۰۲</sup> حدیث حسن، احمد ۲۹۷/۲ و ترمذی ۳۲۳۱ و ابن‌ماجه ۴۲۴۴ آن را از ابوهریره، روایت کرده و ابن‌حبان ۲۴۴۸ و حاکم ۵۱۷/۲ آن را صحیح دانسته‌اند.

<sup>۷۰۳</sup> مظفین/۱۴.

<sup>۷۰۴</sup> نساء/۸۸.

اعلام می کند که شکستن عهد و پیمانی که با بندگان بسته است، سبب سنگدلی است، می فرماید: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾. «اما به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل هایشان را سخت نمودیم. آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آن چه بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند».<sup>۷۰</sup> پس پیمان شکنی را عامل سنگدلی، نفرین، تحریف سخنان و به فراموشی سپردن علم می داند.

ایمان کسی که از زشتی ها دوری نمی کند همانند شخص بیماری است که توانش به شدت و ضعف بیماری اش بستگی دارد. این سه امور: صیانت نفس، حفظ اندوخته ی حسنات و صیانت ایمان، والاتر از عامل برانگیزاننده ی عامه بر ورع است، زیرا صاحب آن ها همتش والاتر است، نفس خود را تزکیه می کند، از آن محافظت می کند و آن را شایسته وصال پروردگارش می نماید؛ یعنی نفس خود را در برابر چیزهایی که از ارزش آن در نزد خداوند می کاهند و او را از رسیدن به او باز می دارند، پاسداری می کند.

هم چنین حسنات و نیکی هایش را در برابر عوامل کاهنده و مخرب حفظ می کند، زیرا به سوی پروردگارش حرکت می کند و با انجام نیکی ها در پی دستیابی به رضایت او است و نیز ایمان خود به پروردگارش را که معرفت، توحید و محبت نسبت به اوست، پاسداری می کند.

### مردان والامقام

ورع و پرهیزکاری شخص را تا جایی بالا می برد که بر حد و مرز چیزهایی که مشکلی ندارد، توقف می کند تا مصونیت و تقوایش را حفظ کند و از احتمال ورود به محدوده ی محرّمات رهایی یابد.

هر کس به چنین درجه ای از ورع دست یابد: چیزهای مباحی را که استفاده از آن ها در بردارنده ی مشکلی نیست، به خاطر حفظ مصونیت و ترس از مکدر شدن

صفا و بی‌آلایشی‌اش ترک می‌کند، چون بسیاری از امور مباح صفا و بی‌آلایشی مصونیت را مکدر می‌کنند، از رونق و جلای آن می‌کاهند، نورش را خاموش می‌کنند و حسن و طراوتش را کهنه و پژمرده می‌سازند.

روزی شیخ الاسلام ابن تیمیہ در مورد چیز مباحی به من گفت: این مسالہ با مراتب و درجات والا منافات دارد، اگر چه ترک آن شرط رستگاری نیست.

پس عارف برای پایداری مصونیتش بسیاری از امور مباح را ترک می‌کند، به ویژه اگر آن مباح مرز بین حلال و حرام باشد.

فرق بین کسی که دارای ورع عام است با چنین کسی در این است که: شخص در ورع عام به دنبال دستیابی به مصونیت است، اما شخصی که چنین منزلتی به دست آورده است به دنبال آن است که نگذارد مصونیتش مکدر شود و نور آن به خاموشی بگراید.

رہایی از احتمال ورود به محرمات و حدود الہی: حدود الہی، مرز و حد فاصل بین حلال و حرام هستند. ہرگاہ محدوده‌ی حلال به پایان برسد، خط پایان آن به منزله‌ی حد و مرز آن به شمار می‌رود و ہر کسی از آن بگذرد، بہ محدوده‌ی معصیت قدم نہادہ است. خداوند از نزدیک شدن و گذشتن از این حد و مرزها بندگانش را نہی می‌کند و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾. «این حدود و مرزهای الہی است و بدان‌ها نزدیک نشوید».<sup>۷۰۶</sup> و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾. «این حدود و مرزهای الہی است و از آن‌ها تجاوز نکنید».<sup>۷۰۷</sup> منظور از حدود، خط پایان حلال است و در جایی کہ از نزدیک شدن بہ حدود نہی نمودہ است، منظور از حدود، خط شروع محدوده‌ی حرام است.

خداوند می‌فرماید: از محدوده‌ی چیزهایی کہ برای شما مباح کردہام تجاوز نکنید و بہ آن چه کہ بر شما حرام کردہام نزدیک نشوید. ورع بندہ را از نزدیک شدن بہ محرمات و تجاوز از محدوده‌ی مباحات می‌رہاند.

۷۰۶. بقرہ/۱۸۷.

۷۰۷. بقرہ/۲۲۹.

## ثمرات خوب و پاکیزه

باید بدانیم که میوهی «خوف» ورع، استعانت و کوتاه شدن آرزوها است.

میوهی ایمان به دیدار پروردگار، زهد است.

میوهی معرفت، محبت و خوف و رجا است.

میوهی قناعت رضا است.

میوهی ذکر، حیات و سرزندگی دل‌ها است.

میوهی ایمان به قدر الهی توکل است.

میوهی مداومت بر تأمل و اندیشه در اسماء و صفات خداوند، شناخت و معرفت است.

هم‌چنین زهد از ثمرات ورع و محبت از ثمرات توبه و ذکر دائم پروردگار است و شکر میوهی رضا است.

عزیمت و صبر عامل به دست آمدن همه‌ی احوال و مقام‌ها هستند، اخلاص و صدق میوهی یکدیگرند و هر کدام از آن‌ها دیگری را اقتضاء می‌کند. میوهی عفت خلق و خوی است.

میوهی تفکر و اندیشه عزیمت (عزم و اراده‌ی پولادین) است.

میوهی نظارت و بازرسی خود، پربار نمودن و استفاده‌ی بهینه از وقت، هدر ندادن روزها، حیا، خشیت و انابت (توبه و بازگشت به سوی خدا) است.

سرکوب نمودن، خوار نمودن و شکستن نفس سبب حیات، سرزندگی، عزت و نیرومندی قلب می‌شود.

شناختن نفس و بی‌مهری نمودن با آن سبب خواهد شد که شخص از خدا حیا کند، نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشته است بسیار به شمار آورد و عبادت خود را کم و ناچیز بداند.

محو آثار و نشانه‌های ادعا در قلب و زبان و بصیرت و بینش صحیح، سبب ایجاد یقین می‌شوند. اندیشه و تدبر درست در آیات و نشانه‌های دیدنی و شنیدنی، سبب ایجاد بینش و بصیرت صحیح می‌شود.

ملاک و معیار همه‌ی این موارد دو چیز است: این که شخص قلبش را از وطن

دنیا انتقال دهد و آن را در وطن آخرت ساکن کند، سپس قلبش را با تمام وجود متوجه معنی و مفهوم و تدبیر در آیات قرآن سازد و هدفی را که به خاطر آن نازل شده است، بشناسد و از هر آیه‌ای بهره‌ی خود را بگیرد و آن را درمان دردهای قلب خود سازد.

این راهی کوتاه، نزدیک و هموار است، شخص را به ملأً اعلی می‌رساند، امن و بی‌خطر است، رهروانش در پیمودنش احساس ترس، هلاکت، گرسنگی و تشنگی نمی‌کنند و آفت‌ها و موانع سایر راه‌ها در آن به چشم نمی‌خورد، از جانب خداوند نگهبان و پاسداری بر آن است که از سالکان به خوبی محافظت می‌کند و از آنان دفاع می‌نماید. تنها کسانی ارزش این راه را می‌دانند که از مصیبت‌ها، آفت‌ها و راهزنانی که بر مسیر سایر راه‌ها کمین کرده‌اند، باخبر باشند.

## ۱۸. منزلت تَبَتَّل

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «تَبَتَّل» است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا﴾. «نام پروردگارت را ببر و از همه چیز بتر و به او پیوندد».<sup>۷۰۸</sup>

«تَبَتَّل» باب «تفعّل» از «بتل» به معنای بریدن (از چیزی) است. حضرت مریم را (بتول) نامیده‌اند، زیرا از ازدواج بریده و کناره‌گیری کرده است و نیز از این جهت که در میان زنان معاصر خود، نظیری نداشته است و از لحاظ شرافتمندی و فضل بر همه‌ی آنان برتری یافته و از آنان بریده است.

مصدر «تَبَتَّل»، «تَبَتَّلُ» است، مانند تَعَلَّمَ. اما در این آیه بر وزن «تفعیل» یعنی «تَبَتَّلُ» آمده است که نکته‌ی لطیفی در آن نهفته می‌باشد. این فعل در این دو باب در بردارنده‌ی معنای تدریج، تکلف، تظاهر و مبالغه است. پس با آوردن فعل از باب «تفعّل» و مصدر از باب «تفعیل» به هر دو معنی و مفهوم اشاره کرده است و نمونه‌های آن در قرآن بسیار است. این یکی از زیباترین روش‌های اختصار و ایجاز است.

«تَبَتَّلُ» یعنی به طور کل از همه چیز غیر خدا بریدن. خداوند می‌فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾. «خداست که شایسته‌ی نیایش و دعاست».<sup>۷۰۹</sup> یعنی بریدن محض از هر چیز جایگزین و جانشینی، به گونه‌ای که شخص بریده از غیر خدا مانند کارگری نباشد که تنها به خاطر دستمزد کار می‌کند و هرگاه دستمزدش را دریافت کند، از کسی که او را به کار گرفته است جدا می‌شود.

هدف از آوردن «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» در این جا، استنباط همین معنی و مفهوم است. خداوند به خاطر ذات و صفاتش شایسته و صاحب همه‌ی نیایش‌ها و پرستش‌های حقیقی است، اگر چه پاداشی برای شخص نیایشگر در بر نداشته باشد. این کار تنها به خاطر شایستگی ذات خداوند صورت می‌پذیرد. خداوند شایسته‌ی آن است که تنها او را پرستش کنیم، از او طلب و درخواست نماییم، هدف و مقصود ما او باشد، شکر و سپاسش را به جای آوریم، او را دوست بداریم، تنها از او بیم در دل داشته باشیم،

تنها به او امیدوار باشیم، بر او توکل کنیم، از او طلب یاری نماییم، به او پناه ببریم و تنها به او توسل بجوییم پس پرستش و نیایش حق و خداپسندانه تنها برای او است. هر کس چنین معرفت، احساس و احوالی در قلبش جای گیرد، به مقام تبتل دست یافته و خود را به سوی خدا یک سو نموده است. سلف صالح «دَعْوَةُ الْحَقِّ» را به توحید و اخلاص و صدق در آن تفسیر نموده‌اند و این معنی و مفهوم را در نظر دارند.

حضرت علی علیه السلام می‌گوید: لا اله الا الله است.

هم‌چنین گفته‌اند: دعای خالصانه می‌باشد و دعای خالصانه تنها برای خداوند است و دعوت حق، یک دعوت (پرستش، نیایش و...) خدایی است و حقوق و یک‌سو نمودن و اخلاص آن نیز چنین است.

«تبتل» شامل بریدن و پیوستن است و تنها با وجود این دو چیز صورت می‌پذیرد. بریدن: بریدن قلب از بهره‌ها و تمایلات نفسانی که مزاحم برآورده ساختن مراد و خواسته‌ی خداوند از اوست و نیز بریدن قلب از توجه به غیر خدا، یعنی به غیر خدا میل و رغبت نداشته باشد، به آن توجه و اهتمام نورزد و به آن نیندیشد. پیوستن تنها پس از این بریدن صورت می‌پذیرد، یعنی پیوستن و رسیدن دل به خدا، روی آوردن به او و با محبت، خوف، رجاء، توبه و توکل رو به سوی او نمودن.

چیزی که امید به مردم را از دل ریشه کن می‌کند، رضا به حکم (قضا و قدر) و قسمت و نصیبی است که خداوند بهره‌ی انسان می‌کند. هر کس به حکم و قسمت خداوند راضی باشد، جایی برای امید داشتن به مردم در قلبش باقی نمی‌ماند.

چیزی که خوف را ریشه کن می‌سازد، تسلیم در برابر خداوند است. هر کسی خود را به خدا سپارد و در برابر او سر تسلیم فرود آورد و مطمئن باشد که خیر و شری که در سرنوشت او رقم خورده باشد، حتماً به او خواهد رسید و هر چه در سرنوشت او رقم نخورده باشد، هرگز به او نخواهد رسید؛ چنین کسی جایی برای ترس از مخلوقات در قلبش نخواهد ماند. زیرا نفسی را که بر آن بیمناک است به خداوند سپرده و یقین پیدا کرده است که تنها اتفاقات و اموری برای او اتفاق خواهد افتاد که خداوند آن را در سرنوشتش مقدر نموده است و آن چه که در سرنوشت او مقدر شده است بدون شک اتفاق خواهد افتاد. پس جایی برای خوف از غیر خدا باقی نمی‌ماند.

یکی دیگر از فواید خود را به خدا سپردن و سر تسلیم در برابر او فرود آوردن این است که: شخص بدین صورت نفس خود را به خدا می سپارد، آن را در پناه و تحت حمایت او قرار می دهد به گونه ای که دیگر دست هیچ دشمن کینه توز و ستم ورزی هیچ ستمکار سرکشی به او نخواهد رسید.

این معنی و مفهوم بریدن از خلق است، اما «تبتل» هنگامی کامل می شود که شخص با دوری از هوا و هوس و احساس نسیم روح بخش انس با خدا، از نفس خود ببرد، زیرا دوری از هوا و هوس و مخالفت با آن و بازداشتن نفس از آن، باعث می شود که شخص نسیم روح بخش انس با خدا را احساس کند. این روح برای روح، همانند روح برای جسم است و جان و توان و راحت آن به شمار می رود و این جان تازه هنگامی برای او حاصل می شود که از هوا و هوس روی بگرداند. در این هنگام نسیم روح بخش انس با خدا و بوی خوش آن را احساس می کند. نفس باید به کسی یا چیزی تعلق و وابستگی داشته باشد و هرگاه ارتباط آن با هوا و هوس را بگسلد، روح انس با خدا را احساس خواهد کرد و نسیم روح بخشش به سوی آن وزیدن می گیرد و به آن جان و روح تازه ای می بخشد و صاحبش را وقف مراد و خواسته ی دینی و دستورات خدا و پیامبر ﷺ و اجرای آن دستورات در میان دشمنان و مخالفان و ستمگران می سازد. او در میان آن ها غوطه ور می شود، آنان بساطش را از هم می پاشند، مصیبت ها و سختی های بزرگی بر سر راهش قرار می دهند، او را با انواع تهدیدها می ترسانند و قصد آن می کنند که خونس را بریزند. او در مبارزه با آنان از سرزنش هیچ سرزنش گری باکی ندارد، در نزد کسانی که دیگران نسبت به آنان خوف و رجا دارند) سخن حق را بیسان می کند، از مدح و ستایش آنان روی می گرداند، صریح و آشکار آنان را نصیحت می کند و در خفا و به صورت خصوصی نیز چنین خواهد کرد.



## ۱۹. منزلت رجا

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «رجا» می باشد.

خداوند می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾. «آن کسانی را که به فریاد می خوانند (و خدا گونه هایشان می دانند) آنان که از همه مقرب ترند (هم چون عیسی، عزیز و فرشتگان) برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند (که طاعات و عبادات است) و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناک هستند».<sup>۷۱۰</sup> وسیله جستن به سوی خدا، یعنی طلب نزدیک شدن به خداوند با بندگی و محبت. پس مقام های سه گانه ایمان را که بر اساس آن بنا شده است، بیان می کند: محبت، خوف و رجا. خداوند می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاحَةً﴾. «کسی که ملاقات خدا را چشم می دارد، زمانی را که تعیین کرده است، فرا می رسد».<sup>۷۱۱</sup> و می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. «پس هر کس خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».<sup>۷۱۲</sup> و می فرماید: ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. «آنان رحمت خدا را چشم می دارند».<sup>۷۱۳</sup>

در صحیح مسلم از جابر رضی الله عنه آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز قبل از وفاتش فرمود: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِرَبِّهِ». «هر کدام از شما باید در حالی بمیرد که نسبت به خداوند گمان نیکو دارد».<sup>۷۱۴</sup> و نیز در حدیث صحیح آمده است: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، فَلْيُظَنِّ بِي مَا شَاءَ..» «خداوند عزوجل می فرماید: من نزد گمان بنده ام نسبت به خود هستم (با او آن گونه هستم که گمان می کند). پس هرگونه که می خواهد درباره ی من گمان کند».<sup>۷۱۵</sup>

<sup>۷۱۰</sup> اسراء/۵۷.

<sup>۷۱۱</sup> عنکبوت/۵.

<sup>۷۱۲</sup> کهف/۱۱۰.

<sup>۷۱۳</sup> بقره/۲۱۸.

<sup>۷۱۴</sup> مسلم ۲۸۷۷، احمد ۲۹۳/۳، ۳۲۵ و ۳۳۰ و بنوی ۱۴۵۵ آن را روایت کرده اند.

<sup>۷۱۵</sup> حدیث صحیح، احمد ۱۰۶/۴ و ۳۴۱ و دارمی ۳۰۵/۲ آن را روایت کرده و ابن حبان ۶۳۳ از واثله بن اسحق آن را صحیح دانسته است.

رجا ساریانی است که دل‌ها را به سوی سرزمین محبوب که خداوند و سرای آخرت است، می‌راند و حرکت را برای آن‌ها هموار می‌سازد.

گفته‌اند: یعنی نوید دادن خود به فضل و بخشش پروردگار و احساس رضایتمندی، خوشنودی و اطمینان از مشاهده‌ی کرم و لطف خداوندی. گفته‌اند: یعنی اطمینان به فضل و بخشش پروردگار.

فرق آن با «تمنی» در این است که «تمنی: آرزو» با سستی همراه است و شخص را به تلاش و کوشش وادار نمی‌کند، اما «رجا» با سعی و تلاش و توکل همراه است. اولی مانند کسی است که آرزو می‌کند زمینی داشته باشد تا در آن بذری بکارد و محصولش را درو کند، اما دومی مانند کسی است که زمین خود را شخم می‌زند، در آن بذر می‌کارد و به امید برداشت محصول می‌نشیند.

بر همین اساس عارفان متفق هستند که «رجا» تنها به همراه تلاش و کوشش صورت می‌پذیرد.

شاه کرمانی می‌گوید: نشانه‌ی درستی رجا، طاعت و عبادت نیکو است.

رجا سه نوع است که دو نوع آن پسندیده و نوع دیگر آن مذموم و ناپسند است:

۱. رجای کسی که بر اساس تعالیم و دستورات اسلام عبادت نموده و امید به اجر و پاداش آن دارد.

۲. کسی که مرتکب گناه شده و سپس توبه نموده است و به آمرزش، احسان، بخشش و حلم و کرم خداوند امیدوار است.

۳. کسی که در گناه غوطه‌ور می‌شود و بدون عمل صالح و توبه‌ی حقیقی امیدوار به رحمت خداوند است، این یک خود فریبی و آرزوی تهی و یک امید و رجای دروغین است.

سالک باید به دو چیز نگاه و نظر داشته باشد: نظر به نفس خود و عیب و نقص و آفت‌های اعمالش، که این امر دروازه‌ی خوف را در کنار فضل وسیع و کرم و نیکی پروردگار به رویش می‌گشاید و نگاه و نظر دیگری که دروازه‌ی رجا و امید را به روی او می‌گشاید.

بنابراین در تعریف «رجا» گفته‌اند: رجا نظر به رحمت وسیع پروردگار است.

از احمد بن عاصم پرسیدند: نشانه‌ی رجا در بنده چیست؟ گفت: هرگاه خیر و نیکی او را احاطه کند، شکرگزاری به او الهام شود و امید داشته باشد که در دنیا و آخرت نعمت خداوند بر او کامل گردد و در آخرت مورد عفو پروردگار قرار گیرد.

کدام یک از رجا و امیدواری‌های زیر کامل‌تر است؟

۱. نیکوکاری که به اجر و پاداش نیکی‌هایش امیدوار است؟

۲. گنه‌کاری که توبه می‌کند و به مغفرت و بخشش پروردگار امیدوار است؟

در این باره اختلاف نظر وجود دارد.

گروهی امید و رجای شخص نیکوکار را کامل‌تر می‌دانند، زیرا اسباب و مقدمات رجا را فراهم نموده است گروهی نیز رجای شخص گناه‌کار را کامل‌تر می‌شمارند، زیرا رجای او به دور از آفت چشم داشتن به اعمال است و با احساس ذلت و حقارت ناشی از احساس گناه‌کاری همراه است.

یحیی بن معاذ می‌گوید: چه بسا امید و رجایم به تو با وجود گناهان بر امید و رجایم به تو با وجود اعمال نیک غلبه کند، زیرا در اعمال نیکم بر اخلاص تکیه دارم و در حالی که من به عیب و نقص و آفات گوناگون شهرت یافته‌ام چگونه می‌توانم اخلاص خود را از ناخالصی‌ها دور کنم و آن را از آفات محفوظ بدارم؟ اما در حالت گناه‌کار بودن، به عفو و بخشش تو تکیه می‌کنم و چگونه ممکن است که مرا نیامرزی در حالی که تو به جود و بخشش موصوف هستی؟

هم‌چنین می‌گوید: پروردگارا، بهترین عطاها در قلب من رجا و امید به تو است و شیرین‌ترین سخن بر زبانم، حمد و ثنای تو است و محبوب‌ترین لحظه در نزد من، لحظه‌ی دیدار با تو است.

### محبت بر پایه‌ی رجا استوار است

رجا از ارزشمندترین و بالاترین منازل است و مدار و محور سیر و سلوک به سوی خداوند پیرامون محبت، خوف و رجا می‌باشد. خداوند اهل رجا را می‌ستاید و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾. «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه‌ی پندار، گفتار و کردار) پیامبر برای

شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته، جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.<sup>۷۱۶</sup>

در حدیث صحیح قدسی نیز آمده است که خداوند می‌فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أَبَالِي». «ای بنی آدم، تا هنگامی که مرا بخوانی و به من امید داشته باشی، تو را می‌آمرزم با وجود هر کاری که انجام داده‌ای و باکی ندارم».<sup>۷۱۷</sup>

اعمش از ابوصالح به روایت از ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: که پیامبر خدا (ص) گفت: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ، إِذَا ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَ إِذَا ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ شِبْرًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً».<sup>۷۱۸</sup> «خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: من با گمان بنده‌ام نسبت به خود هستم و من با او هستم، اگر مرا در نزد خود یاد کند، او را در نزد خودم یاد می‌کنم و اگر مرا در مجلسی یاد کند، او را در مجلسی بهتر از آنان یاد می‌کنم، اگر یک وجب به من نزدیک شود، یک ذراع به او نزدیک می‌شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود، من یک باع به او نزدیک می‌شوم و اگر آهسته به سوی من آید، من هروله‌کنان به سوی او می‌آیم».<sup>۷۱۹</sup>

خداوند از بندگان خاص خود خبر می‌دهد که مشرکان به گمان خود به وسیله‌ی آنان به خدا تقرب می‌جستند، بندگان که خود به رحمت خدا امیدوار و از عذابش بیمناک بوده‌اند. می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْذُورًا». «ای پیامبر، به مشرکان بگو: کسانی را که به جز خدا (شایسته‌ی پرستش) می‌پندارید (به کمک) بخوانید، اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می‌توانند آن را دگرگون سازند. آن

<sup>۷۱۶</sup> احزاب/۲۱.

<sup>۷۱۷</sup> حدیث حسن، ترمذی ۳۵۴۰، از انس آن را روایت کرده است که در سند آن کثیرین فائده وجود دارد که کسی جز ابن حبان او را موقوف نمی‌داند. اما در نزد احمد ۱۷۲/۵ و دارمی ۳۲۲/۲ از ابوذر شاهی بر آن وجود دارد.

<sup>۷۱۸</sup> رواه مسلم.

<sup>۷۱۹</sup> در صحیح مسلم به شماره‌ی ۲۶۷۵ و نیز در صحیح بخاری ۷۴۰۵.

کسانی که به فریاد می‌خوانند، آنان که از همه مقرب‌ترند، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند (که طاعات و عبادات است) و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند. چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید است که) باید از آن خویشتن را دور و برحذر داشت».<sup>۷۲۰</sup>

خداوند می‌فرماید: کسانی را جز من که به فریاد می‌خوانید، بندگان من هستند، با انجام عبادات به من تقرب می‌جویند، به رحمت من امیدوار و از عذابم بیمناک هستند. پس چرا آنان را به جای من به فریاد می‌خوانید؟ خداوند آنان را با بهترین احوال و مقاماتشان که محبت، خوف و رجا است، می‌ستاید.

این بندگی و ارتباط با خداوند است از این جهت که اسم او «محسن و برّ» است، یعنی اهل احسان و منبع همه‌ی خوبی‌ها و نیکی‌ها. بندگی و ارتباط با خداوند بر اساس این دو اسم، باعث ایجاد امید و رجا در شخص می‌شود، چه بداند چه نداند. شدت امید و رجا در او به میزان شناخت او از خداوند، اسماء، صفات و غلبه‌ی رحمت خدا بر خشم و غضبش بستگی دارد. اگر روحیه‌ی رجا و امیدواری در شخص نباشد، بندگی قلب و جوارح تعطیل می‌شود، کلیساهای و کنشته‌ها و مسجدهایی که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردند. اگر روحیه‌ی امیدواری و رجا نباشد، اعضاء و جوارح به هدف عبادت به جنبش نمی‌افتند و اگر نسیم روح‌بخش آن نباشد، کشتی اعمال در دریای عزم‌ها و اراده‌ها شناور نمی‌شود.

ایاتی در این زمینه داریم:

لَوْلَا التَّعَلُّقُ بِالرَّجَاءِ تَقَطَّعَتْ	نَفْسُ الْمُحِبِّ تَحْشَرًا وَ تَمَرُّقًا
وَ كَذَلِكَ لَوْلَا بَزْدُهُ بِحَرَارَةِ الْإِ	كَبَادٍ ذَابَتْ بِالْحِجَابِ تَحَرُّقًا
يَكُونُ قَطُّ حَلِيفُ حُبِّ لَا يُرَى	بِرَجَائِهِ بِحَبِيْبِهِ مُتَعَلِّقًا؟ <sup>۷۲۱</sup>
أَمْ كُلُّهَا قَوِيَتْ مَحَبَّتُهُ لَهُ	قَوِيَّ الرَّجَاءِ فَرَّادٍ فِيهِ تَشَوُّقًا
لَوْلَا الرَّجَاءُ يَجِدُوا الْمَطْيَ لِمَاسَرَتْ	بِحُمُومِهَا لِذِيَارِهِمْ تَرْجُو اللَّقَا

«اگر ارتباط و دلبستگی انسان به امیدواری و رجا نبود، نفس محب (عاشق) از

شدت افسوس پاره پاره می‌شد. هم‌چنین اگر (نسیم) خنک رجا نبود، از شدت حرارت و سوز و گداز درونش می‌سوخت. آیا عاشقی یافت می‌شود که با رجا و امید به محبوب خویش ارتباط و دلبستگی نداشته باشد؟ یا هرگاه محبتش نسبت به او شدت یابد، رجا و امیدواریش نیز شدت می‌یابد و بر شوق و اشتیاقش افزوده می‌شود. اگر رجا و امید مرکب را به پیش نرانند، هرگز سوارکار خویش را به سر منزل مقصود که در آن به دیدار پروردگار امیدوارند، نمی‌رسانند.

رجا به شدت و ضعف محبت بستگی دارد. هر عاشق و محبی دارای خوف و رجا است. او بیشتر از هر کسی به محبوب خویش رجا و امید دارد و در بالاترین حد او را دوست دارد. خوفش نیز به همین صورت است. بیم آن دارد که در نزد محبوب اعتبار خود را از دست بدهد، محبوبش او را از خود براند و خود را از او پنهان بدارد، خوف او شدیدترین خوف است و رجا و امیدش در ذات محبتش نهفته می‌باشد. قبل از وصال و دیدارش امیدوار است و هرگاه او را ملاقات کند و به وصال او برسد، بر رجا و امیدش افزوده می‌شود، زیرا به سبب آن حیات روح و روان می‌یابد و قلبش از الطاف محبوب و احسان او بهره‌مند می‌شود، چرا که پروردگار به او توجه کرده، با دیده‌ی رضایتمندی به او نگریسته و او را شایسته‌ی محبت خود نموده است. هم‌چنین بهره‌های دیگری می‌یابد که حیات و زندگی عاشق جز با وجود آن امکان ندارد و آسایش و رستگاری او تنها با دریافت چنین عطایایی از جانب محبوب تحقق می‌یابد. بنابراین امید و رجا، بزرگ‌ترین، ارجمندترین و کامل‌ترین رجا است.

تأمل و تدبیر شایسته در این امر، شخص را با اسرار و رازهای بزرگی از بندگی و محبت باخبر می‌کند. هر محبتی با خوف و رجا همراه است و شدت خوف و رجا به مقدار محبت بستگی دارد. اما باید بدانیم که خوف معبان برخلاف خوف بدکاران با احساس وحشت و تنهایی همراه نیست و رجا، آنان نیز برخلاف امید و رجا، کسانی که در مقابل مزد کار می‌کنند، از آفات به دور است. امید و رجا، معبان با امید و رجا، مزد بگیران فاصله و اختلاف بسیار زیادی دارد.

نتیجه: رجا برای مرید و سالک ضروری است و اگر عارف لحظه‌ای آن را از

دست دهد به نابودی می‌گراید، زیرا او بین گناهی که به بخشش آن و عیب و نقصی که به اصلاح آن و عمل صالحی که به پذیرفته شدن آن و راستی و استقامتی که به حاصل شدن و دوام آن و مقام و منزلتی در نزد پروردگار که به دستیابی به آن امیدوار است، در نوسان است و هیچ سالک و رهروی از این موارد یا بعضی از آنها جدا نخواهد شد.

فرد صاحب رجا و امیدوار پیوسته راغب (خواهان و مشتاق رحمت) و راهب (بیمناک از عظمت پروردگار) است، به فضل او امیدوار است و نسبت به او گمان نیک دارد، به نیکی و بخشش او امید بسته و بر اساس نام‌های «محسن، برّ، معطی، غفور، جواد، وهاب و رزاق». او را بندگی می‌کند. خداوند دوست دارد که بنده‌اش به او امیدوار باشد، بنابراین با توجه به امید و گمان بنده‌اش نسبت به او، با او برخورد می‌کند.

### پروردگار آمرزنده دوست دارد به او امیدوار باشیم

«رجا» و «دعا» منافاتی با تصرفات و آزادی عمل خداوند در ملکش ندارد، آن‌گونه که گروهی نادان چنین می‌پندارند. بنده امید دارد که خداوند با بهترین و محبوب‌ترین چیز در نزد خود در ملکش تصرف کند. در نزد خداوند فضل محبوب‌تر از عدل، عفو محبوب‌تر از انتقام و گذشت محبوب‌تر از حسابرسی دقیق و در گذشتن از بنده محبوب‌تر از گرفتن حق به طور کامل از اوست. هم‌چنین رحمت خداوند بر خشم و غضب او غالب است.

پس شخص صاحب رجا و امیدوار، به آن امید می‌بندد که خداوند با اموری که در نزدش محبوب‌تر و رضایت‌بخش‌تر هستند، با بندگان خود برخورد کند و رجای او مستلزم آن نیست که خداوند از دخالت در ملک خود باز بماند، بلکه بندگی خدا و بهره‌مند شدن از محبوب‌ترین نحوه‌ی اقدام از جانب او را اقتضا می‌کند.

خداوند سبحان با گرفتن حقوق کامل خود از بندگان و مجازات آنان بهره‌ای نمی‌برد تا این که امید و رجا به او آن را منتفی سازد. بلکه بنده با عملکرد خود تقاضای مجازات نموده است و گرفتن حق از او، به سبب شرک ورزیدن، کفر و تلاش او در راستای برانگیختن خشم و غضب خداوند است. غضب خداوند در

بردارنده‌ی آثار، پیامدها و مقتضیاتی است و هر بنده‌ای که این پیامدها را برمی‌گزیند و برای به دست آوردن آن تلاش می‌کند و در راستای برانگیختن خشم خدا و فراهم نمودن سبب‌های آن عمل می‌کند، در حقیقت در حال نابودسازی خویش است و پروردگارش او را برحذر می‌دارد، به او بینش و بصیرت می‌دهد و ندا می‌دهد که به سوی من بشتاب، تا تو را حمایت کنم، تو را محفوظ دارم، از آن چه که خود را برحذر می‌داری رهایت سازم و از هر آن چه که از من بیم داری به تو امنیت بخشم. اما بنده به فرار و دور شدن از خداوند اصرار می‌ورزد، با دشمنش آشتی می‌کند و با او بر علیه خدا هم‌پیمان می‌شود، خدا را از خود می‌رنجاند تا مردم را خوشنود سازد، رضایت مردم در نزد او مهم‌تر از رضایت خداوند و حقوق آنان واجب‌تر از حقوق خداوند است. محبت، خوف و رجای او نسبت به مردم در قلبش بیشتر از خداوند است. راهی برای فضل، کرم و پاداش خداوند به روی خود باقی نگذاشته است، بلکه با عملکرد خویش همه‌ی راه‌های آن را به روی خود بسته است. دست خود را در دست دشمن گذاشته، با او آشتی نموده و بی‌چون و چرا از دستوراتش اطاعت می‌کند و به دنبال آن است که با هر قیمتی او را از خود راضی و خوشنود سازد، در نتیجه زشت‌ترین و شدیدترین ستم‌ها را روا می‌دارد.

پس بنده با پیروی از خواسته‌ها، تمایلات، هوا و هوس خود با مراد و مقصود خداوند به مخالفت برخاسته و چیزهایی را که مورد پسند و رضایت‌مندی پروردگار است از خود رانده و راه را بر آن‌ها بسته است.

بنابراین سهم و بهره‌ی خود را ضایع نموده، حقش را به تاراج گذاشته، به خود ظلم نموده، با مجوبش به دشمنی برخاسته و با دشمنش پیمان دوستی بسته است. کسی را که زندگی‌اش در دست اوست، از خود خشمگین ساخته و کسی را که خشمگین نمودنش مایه‌ی زندگی است، از خود راضی و خوشنود نموده است. خود را به دشمنش تقدیم نموده و از بخشیدن خود به محبوب و مالک حقیقیش بخل ورزیده است.

خداوند بلند مرتبه در نزد بنده‌اش عاملی برای انتقام‌گیری و خون‌خواهی ندارد تا با مجازات کردن بنده‌اش به آن دست یابد و یا با عذاب دادنش انتقام خود را از او



بگیرد و این امر ذره‌ای به دارایی‌اش نمی‌افزاید و مغفرتش را دچار کاستی نمی‌کند و اگر همه‌ی ساکنان زمین را بیمارزد، چیزی از ملک و دارایی‌اش نمی‌کاهد. چرا که رحمت پروردگار گسترده‌تر از مجازات نمودن و مقدم و غالب بر خشم و غضب او است و رحمت را بر خویش واجب کرده است. امید و رجای بنده از خداوند چیزی از حکمت او و ذره‌ای از ملک و دارایی‌اش نمی‌کاهد و با حق تصرف مطلق او منافات ندارد و چیزی بر خلاف کمال و اوصاف او را اقتضا نمی‌کند. اگر بنده با دست خود و با عملکرد نامناسب خود دروازه‌ی خیرات و برکات را به روی خویش نمی‌بست، خداوند را بالاتر از امید و رجای خود می‌یافت.

اما اگر بنده‌ای خود را تسلیم پروردگار کند، به درگاهش پناه ببرد و راضی به کارهای حکیمانه‌ی او باشد، این چیزی جز رجا و امیدواری بنده به خداوند نیست که او را مورد رحمت خود قرار دهد، از لغزش‌هایش چشم‌پوشد، او را بیمارزد، حسناتش را با وجود کمی و کاستی بپذیرد و از بدی‌هایش درگذرد. پس شدت رجا و امیدواری‌ش او را بر آن داشته است که خود را بی‌چون و چرا تسلیم اوامر پروردگار نماید و خود را به درگاهش ببندازد. این امر بدون رجا و امیدواری قابل تصور نیست. رجا حیات طلب و جستجو است و اراده روح آن به شمار می‌رود.

### شبهه‌های ناامیدان

گروهی گمان می‌کنند که رجا هم‌سویی و اصرار بر خواسته‌های شخصی و تمایلات نفسانی است، در حالی که سالکان واقعی از محدوده‌ی نفس و خواهشات آن بیرون رفته‌اند.

شگفتا! چه اشتباهی در آن است که شخصی به پروردگارش رجا و امید داشته باشد و به احسان، فضل و نیکی‌ش چشم‌طمع بدوزد و با قلب و زبان این چیزها را از پروردگار درخواست کند؟ رجا چشم به راه بودن قلب برای دست یافتن به چیزی است که امید آن را دارد. اگر بنده‌ای دائماً با قلب و زبانش خواستار دستیابی به فضل پروردگار باشد، چه اشکالی دارد؟ آیا دعای پیامبر ﷺ را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ بِكَ مِنْكَ، لَا

أَخْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ». «پروردگارا من از خشم و نارضایتی تو به رضایتمندیت و از عقوبت توبه بخشایندگیت و از توبه تو پناه می‌برم. پروردگارا سپاس و ستایش تو در شمار نمی‌گنجد، تو آن‌گونه هستی که خود را ستوده‌ای».<sup>۷۲۱</sup>

و نیز به عمویش عباس علیه السلام گفته است: «يَا عَبَّاسُ، يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، مَبْلِ اللَّهِ الْعَافِيَّةَ». «ای عباس، ای عموی پیامبر، از خدا طلب عافیت کن».<sup>۷۲۲</sup>

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست دعایی به او بیاموزد که آن را در نماز بخواند، پیامبر فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «بگو: پروردگارا، من به خودم بسیار ستم کرده‌ام و کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد، پس با مغفرتی از جانب خود مرا بیامرز و به من رحم کن که تو آمرزنده و مهربان هستی».<sup>۷۲۳</sup>

حضرت عایشه نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست دعایی به او بیاموزد تا در شب لیلة القدر آن را بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قُولِي: اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفْوٌ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي». «بگو: پروردگارا، تو بخشنده هستی و بخشش را دوست داری، پس مرا بیامرز».<sup>۷۲۴</sup>

و نیز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی دعای زیر که هرگز آن را ترک نمی‌کرد و اگر دعایی می‌کرد آن را به دنبالش می‌خواند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». «پروردگارا در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش محفوظ کن».<sup>۷۲۵</sup>

خداوند بندگان خاص خود را که اولوالألباب هستند، به سبب آن که از خدا می‌خواهند آنان را از عذاب آتش دور نگاه دارد، می‌ستاید آنان که می‌گویند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». «پروردگارا ایسن (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای تو منزّه و پاکی، پس ما را (با توفیق بر انجام

<sup>۷۲۱</sup> مسلم ۴۸۶، مالک ۲۴۱/۱ و ابوداود ۸۷۹ و ترمذی ۳۴۹۱ آن را از حضرت عائشہ رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

<sup>۷۲۲</sup> حدیث حسن، احمد ۲۰۹/۱ و ترمذی ۳۵۱۴ از عباس آن را روایت کرده‌اند، اندکی ضعف در آن است، اما شاهی

در نزد ترمذی ۳۵۱۲ و ابن‌ماجه ۲۸۴۸ از انس است که آن را تقویت می‌کند.

<sup>۷۲۳</sup> بخاری ۸۳۴، مسلم ۲۷۰۵، ترمذی ۳۵۲۱، نسائی ۵۳/۳ و ابن‌ماجه ۲۵۳۸ آن را از ابوبکر صدیق روایت کرده‌اند.

<sup>۷۲۴</sup> حدیث صحیح، ترمذی ۳۵۱۵، ابن‌ماجه ۳۸۵۰ و حاکم ۵۳۰/۱ آن را از حضرت عائشہ رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

<sup>۷۲۵</sup> مسلم ۲۶۹۰ آن را روایت کرده است.

کارهای شایسته) از عذاب آتش محفوظ دار.<sup>۷۲۶</sup>

و به ام حبیبہ گفت: «لَوْ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُجِيرَكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ لَكَانَ خَيْرًا لَكَ». «اگر از خدا بخواهی که تو را از عذاب آتش پناه دهد، برای تو بهتر است». «وَكَانَ يَسْتَعِذُّ كَثِيرًا مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». «و پیامبر از عذاب آتش و عذاب قبر بسیار به خدا پناه می‌برد».<sup>۷۲۷</sup> و «أَمَرَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَسْتَعِذُّوا فِي تَشَهُدِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ عَذَابِ النَّارِ وَ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ وَ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ». «و مسلمانان را امر کرده است که در تشهد از عذاب قبر، عذاب آتش، گرفتاری‌ها و مصیبت‌های زندگی و مرگ و فتنه‌ی دجال به خدا پناه ببرند».<sup>۷۲۸</sup> تا جایی که گفته‌اند این دعا در نماز واجب است و نماز بدون آن صحیح نیست و بزرگ‌تر از آن است که بتوان ارزش واقعی آن را برشمرد. این نظر ابن حزم و دیگران است.

در مسند نیز آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا سَأَلَ اللَّهُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ سُؤْلِ الْعَفْوِ وَ الْعَافِيَةِ». «از خداوند چیزی درخواست نشده است که در نزد او محبوب‌تر از درخواست عفو و عافیت باشد».<sup>۷۲۹</sup>

به یکی از اصحاب خود گفت: «مَا تَقُولُ إِذَا صَلَّيْتَ؟ فَقَالَ: أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ. أَمَا إِنِّي لَا أَحْسِنُ دُنْدَتَكَ وَ لَا دُنْدَتَهُ مُعَاذَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّا حَوْلَهَا نُدْنِدُنْ». «وقتی که نماز می‌خوانی چه می‌گویی؟ گفت: از خدا بهشت را درخواست می‌کنم و از آتش دوزخ به او پناه می‌برم. اما به خوبی شما و معاذ زمزمه نمی‌کنم. رسول خدا ﷺ گفت: ما نیز پیرامون آن (دعایی که تو گفتی) زمزمه می‌کنیم».<sup>۷۳۰</sup>

## امید و رجای پر ثمر

<sup>۷۲۶</sup> آل عمران/۱۹۱.

<sup>۷۲۷</sup> بخاری ۶۳۸۹، مسلم ۲۶۹۰ و احمد ۱۰۱/۳ آن را از انس روایت کرده‌اند.

<sup>۷۲۸</sup> مسلم ۵۸۸ از ابوهریره آن را روایت می‌کند.

<sup>۷۲۹</sup> ترمذی ۳۵۴۸ با همین لفظ آن را روایت کرده و آن را ضعیف می‌داند و احمد در مستدرک ۵۰۳، ۱ و ترمذی ۳۵۵۸ و ابن ماجه ۳۸۴۹ و ابن حبان ۲۴۲۱ از ابوهریره با لفظ زیر آن را روایت کرده‌اند: «سأله الله العفو والعافية فلان احدا لم يعط بعد اليقين خيرا من العافية». با سند صحیح.

<sup>۷۳۰</sup> حدیث صحیح، ابوداود ۷۹۲، ابن ماجه ۳۸۴۷ و احمد ۴۷۴/۳ و ۷۴/۵ از ابوهریره و چند صحابه‌ی دیگر آن را روایت کرده‌اند.

علاوه بر آن که رجا گرمای خوف را خنک می‌کند، فایده‌های بسیاری دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اظهار بندگی و نیازمندی به آن چه که از جانب پروردگارش به آن امیدوار است و لطف و کرمی که به آن چشم می‌دوزد و این که حتی یک لحظه از فضل و احسان پروردگار بی‌نیاز نیست.

۲. پروردگار دوست دارد که بندگان به او امیدوار باشند و فضل و منت او را درخواست نمایند، زیرا او مالک و حکمرای حقیقی است، بخشنده‌ترین کسی است که از او چیزی خواسته می‌شود و داراترین کسی است که عطا می‌کند و محبوب‌ترین چیز در نزد کسی که جواد و بخشنده است، این است که دیگران به او امید و رجا داشته و از او طلب و درخواست نمایند. در حدیث آمده است که: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ». «هر کس از خدا درخواست نکند، خداوند بر او خشمگین می‌شود».<sup>۳۱</sup> درخواست کننده امیدوار و طالب است و هر کس به خدا امیدوار نباشد، از او خشمگین می‌شود.

این یکی دیگر از فواید رجا است که سبب رهایی از خشم و غضب پروردگار می‌شود.

۳. رجا ساریانی است که بنده را در مسیر سیر و سلوک به سوی خدا به پیش می‌راند، راه را بر او هموار می‌کند و او را به پیمودن آن و منحرف نشدن از آن برمی‌انگیزد. اگر رجا و امیدواری نبود، کسی حرکت نمی‌کرد، زیرا خوف به تنهایی بنده را به حرکت وادار نمی‌کند، بلکه محبت او را به حرکت وادار می‌دارد، خوف او را پریشان و هراسان می‌کند و رجا نیز او را به پیش می‌راند.

۴. رجا بنده را به سوی درگاه و سرسرای محبت می‌راند. هرگاه رجای بنده شدت یابد و به آن چه که امید آن را دارد دست یابد، محبت، شکر و رضایت‌مندیش از پروردگار افزایش می‌یابد.

۵. رجا بنده را به سوی بالاترین مقامات که شکر است، سوق می‌دهد، شکر

<sup>۳۱</sup> حدیث حسن، احمد ۴۴۲/۲ و بخاری در الادب المفرد ۶۵۸ و ترمذی ۳۲۷۰ آن را روایت کرده‌اند و در سند آن ابوصالح خوزی است که در مورد او اختلاف است و شاهی در نزد ترمذی ۲۵۶۶ است که آن را تقویت می‌کند.

چکیده‌ی بندگی است و هرگاه بنده‌ای به چیزی دست یابد که به آن امیدوار بوده است، انگیزه‌اش برای شکر بیشتر می‌شود.

۶. رجا سبب می‌شود که بنده شناخت بیشتری از خدا، اسماء و صفات او حاصل کند و احساس دل‌بستگی و ارتباط با خداوند بیشتر شود. کسی که رجا و امید دارد، به نام‌های نیک خداوند وابسته می‌شود، به واسطه‌ی آن‌ها بندگی می‌کند و به وسیله‌ی آن‌ها خدا را به فریاد می‌خواند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾. «خداوند دارای زیباترین نام‌هاست، پس او را بدان نام‌ها به فریاد بخوانید». <sup>۷۳۲</sup> شایسته نیست که کسی به فریاد خواندن خداوند با نام‌های نیکویش را به فراموشی سپارد، نام‌هایی که بزرگ‌ترین چیزی است که فرد به فریاد می‌خواند. کاستن از ارزش رجا، انکار بندگی با نام‌های نیک خداوند و مردود دانستن دعا و به فریاد خواندن خداوند با این اسماء به شمار می‌رود.

۷. محبت جدا از رجا و امید نیست و این دو همدیگر را یاری و تقویت می‌نمایند.

۸. خوف و رجا مستلزم یکدیگرند. هر شخص صاحب رجا و امیدواری خائف است و هر خائفی دارای رجا و امید است. بر همین اساس قرار گرفتن رجا در جایی که قرار گرفتن خوف مناسب است، نیکو است. خداوند می‌فرماید: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾. «شما را چه می‌شود که برای خداوند عظمت و شکوهی قائل نیستید؟». <sup>۷۳۳</sup>

بسیاری از مفسران می‌گویند: یعنی چرا به خاطر عظمت و بزرگی خداوند در برابر او خائف نیستید و رجا در این‌جا به معنی خوف است.

آن چه مسلم است این است که خوف و رجا ملازم و همراه هم هستند. هر شخص صاحب رجا و امیدواری، بیم و خوف آن را دارد که چیز مورد رجا و امیدش را از دست دهد و خوف بدون رجا نیز یأس و ناامیدی است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾. «به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: بر کسانی ببخشایند که روزهای (مصائب و بلاهای) الهی را چشم

<sup>۷۳۲</sup>. اعراف/۱۸۰.

<sup>۷۳۳</sup>. نوح/۱۳.

نمی‌دارند».<sup>۷۳۱</sup> در تفسیر آن گفته‌اند: از وقایع و بلائیای خدا بر خود نمی‌ترسند، همانند واقعه‌ها و بلائیای خداوند در امت‌های پیشین.

۹. اگر قلب بنده‌ای به رجا و امید به پروردگارش متصل شود و خداوند امید و رجایش را برآورده سازد، این لطیف‌ترین و شیرین‌ترین موقعیت در نظر بنده به شمار می‌رود و پربارتر و پرمعناتر از دست یافتن به چیزی است که آرزوی آن را نداشته است. این یکی از علل و حکمت‌هایی است که مؤمنین را در دنیا بین خوف و رجا قرار می‌دهد و به اندازه‌ی خوف و رجایشان، در آخرت با به دست آوردن چیزهایی که آرزوی آن را داشته و دور شدن از چیزهایی که از آن بیمناک بوده‌اند، خوشحال خواهند شد.

۱۰. خداوند از بنده‌اش می‌خواهد که درجات بندگیش را کامل کند، از جمله: احساس کوچکی در برابر خداوند، دل‌شکستگی، توکل، استعانت، خوف، رجا، صبر، شکر، رضا، توبه، بازگشت و رجوع به خداوند و...

بنابراین گناه و معصیت را بر او مقدر کرده تا او را بیازماید و درجات و مراتب بندگیش را با توبه که از محبوب‌ترین نوع بندگی در نزد خدا به شمار می‌رود و نیز با خوف و رجا کامل کند.

۱۱. رجا منتظر و چشم به راه بودن فضل پروردگار است و این مسأله سبب خواهد شد تا قلب به ذکر و یاد پروردگار مشغول شود، با در نظر گرفتن اسماء و صفاتش دائماً متوجه او باشد، قلب در بوستان خوش آب و رنگش گردش کند و بهره‌ی خود را از همه‌ی اسماء و صفات الهی برگیرد. اما اگر از رجا به دور باشد، از بهره‌ها و فواید اسماء و صفات محروم خواهد شد.

۱۲. محب و عاشقی که در امید و رجا، خویشتن صادق است، گاهی شادی و سروری به او دست می‌دهد، این شادی و سرور او شدت می‌یابد، لطف، نیکی، احسان و حمایت پروردگار نسبت به خود را مشاهده می‌کند، هم‌چنین می‌بیند که چگونه خداوند با لطف خویش از هر طریقی منافع، نیکی‌ها و عوامل شادی‌بخش را به او ارزانی می‌دارد و مضرات و امور ناخوشایند را با شیوه‌های مختلف از او دور

می‌کند و هرگاه این موارد را بررسی می‌کند، چیزهای شگفتی می‌یابد که مرز و محدوده‌ی آن در ذهن و خیال نمی‌گنجد و آن چه را که بر او پوشیده مانده است، بیشتر و بزرگ‌تر می‌داند. با مشاهده و احساس این حالت نوعی گشایش خاطر و شادی درونی به او دست می‌دهد.

تنها کسانی شادی یافتن قلب از خداوند، روشنی یافتن چشم از او، نعمت، محبت و شوق دیدار او را انکار می‌کنند که پرده‌ها و موانع بسیاری پیش روی آنان بوده و طبایع و سرشت‌های سخت و خشکی داشته باشند.

۱۳. سرعت حرکت: کسی که به سوی شهری در حرکت است، اگر از دور آن را ببیند، راه باقیمانده را واضح و هموار می‌بیند و رسیدن به شهر برای او سهل و آسان می‌گردد. اما قبل از این اگر چه از مسیر شهر آگاهی داشته است، اما احتمال گم کردن دروازه‌ی ورودی شهر برای او وجود داشته است، ولی اکنون از گم کردن راه و دروازه‌ی شهر در امان مانده است. کسی که رجا و امید دارد نیز به همین صورت است؛ هرگاه موانع از سر راهش برداشته شوند و راه در پیش رویش نمایان شود، در رسیدن به مقصود مطمئن می‌شود و احساس او همانند آن مسافری است که شهر را با چشم خود مشاهده می‌کند یا کسی که سرخی افق را قبل از طلوع خورشید می‌بیند و مطمئن است که خورشید پس از آن طلوع خواهد کرد.

سالک امیدوار با مشاهده‌ی آن چه که به سویش در حرکت است، همه‌ی توانمندی‌های ظاهری و باطنی‌اش بر عزم و اراده برای رسیدن به سر منزل مقصود هم صدا می‌شوند. مسافر نیز به همین صورت است؛ اگر آبادی‌ای را که قصد ورود به آن را دارد از دور ببیند، شتاب می‌ورزد و بیشتر تلاش می‌کند. کسی که در مسابقه‌ی دو نیز شرکت نموده است، هرگاه خط پایان را ببیند، تمام سرعت و قدرت خویش را به کار می‌اندازد. بنده‌ی راستگو و درست‌کردار نیز در آخر عمرش، عزم و اراده‌اش را سخ‌تر از قبل خواهد شد، زیرا به هدفی که به سوی آن در حرکت است، نزدیک‌تر شده است. بنده‌ای که دارای رجا و امید است نیز از خذلان یأس و ناامیدی رها می‌شود، نعمت‌های آخرت را مشاهده می‌کند و به سرعت خود شتاب بیشتری می‌بخشد.

رجا فواید بسیاری دارد که هر کس به درستی بیندیشد، می‌تواند آن‌ها را استنباط

نماید.

### قبل از قدم گذاشتن، شوق لازم است

باید بدانیم که سرآغاز رجا، رجایی است که شخص را به تلاش وا می‌دارد، احساس لذت از خدمت را در او ایجاد می‌کند و طبایع و سرشت را برای پذیرش ترک منهیات بیدار می‌کند و بنده را وادار می‌کند تا سعی و تلاش خود را برای دستیابی به اجر و پاداش الهی که به آن امیدوار است، به کار گیرد، زیرا کسی که ارزش هدف خود را بداند، هر چه را که در راه آن خرج کند، ناچیز می‌شمارد.

ایجاد احساس لذت از خدمت: هرگاه قلب به نتایج و سرانجام نیک خدمت پی ببرد، از آن لذت می‌برد. همانند کسی که در سفر خود به دنبال سود بسیار زیادی است و سختی‌های سفر را به خاطر آن تحمل می‌کند و هرگاه آن را در قلب خود مجسم کند، سختی‌ها را آسان می‌بیند و از آن لذت می‌برد. عاشق راستینی که برای رضایتمندی محبوبش رنج‌ها را تحمل می‌کند نیز به همین صورت است. هرگاه نتایج رضایتمندی محبوب، پذیرفته شدن سعی و تلاش و نزدیکی خود به او را مشاهده کند، از همه‌ی آن تلاش‌ها احساس لذت می‌کند و هرگاه بنده از وابستگی سبب به مسبب مورد نظر و ارزش و مقام مسبب و نزدیکی سبب به او بیشتر آگاه شود، در پرداختن و استفاده از آن سبب احساس لذت بیشتری می‌کند.

بیدار کردن طبایع بر ترک منهیات: طبایع مسلمات و دستورالعمل‌هایی دارند که آن را از شخص طلب می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که ترک شوند، مگر با جایگزین شدن چیزهایی بهتر، سودمندتر و محبوب‌تر از آن و هرگاه به این جایگزین‌های بهتر و ارزشمندتر امیدوار شوند، طبایع به ترک آن مسلمات و دستورالعمل‌ها اجازه می‌دهند، زیرا نفس چیز محبوب و دوست‌داشتنی‌اش را ترک نمی‌کند مگر به خاطر چیزی محبوب‌تر از آن یا پرهیز از چیز ناخوشایندی که زیان آن بیشتر از مصلحت آن چیزی باشد که مورد پسند اوست. در حقیقت فرار نفس از آن چیز ناخوشایند به خاطر برگزیدن ضد آن که محبوب و خوشایند است، می‌باشد و گرنه هیچ چیز خوشایندی را ترک نمی‌کند مگر به خاطر چیزی که محبوب‌تر و خوشایندتر از آن



باشد. کسی که غذای لذیذ و خوشمزه‌ای به او می‌دهند، اگر برای او زیان‌آور باشد و سبب بیماری‌اش شود، به خاطر میل به سلامتی و تندرستی از خوردن آن غذا امتناع می‌ورزد، زیرا سلامتی برای او محبوب‌تر از آن غذای خوشمزه می‌باشد.

بالاخر از این رجا، رجا‌ی ارباب قلب است؛ رجا‌ی دیدار خالق، رجایی که شور و اشتیاق برمی‌انگیزد و زندگی (دنیوی) را در نزد شخص ناخوشایند و خسته‌کننده می‌سازد و او را به کناره‌گیری از مردم وای می‌دارد.

این بالاترین و بهترین انواع رجا به شمار می‌رود. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. «پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».<sup>۳۵</sup> و می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾. «کسی که ملاقات خدا را چشم می‌دارد، زمانی را که خدا تعیین کرده است، فرا می‌رسد».<sup>۳۶</sup>

این رجا ایمان خالص و جوهره‌ی آن به شمار می‌رود و چشم‌های مشتاقان به آن دوخته شده است. بنابراین خداوند آنان را با آمدن وعده‌ی دیدارش، تسلی می‌بخشد و زمانی را تعیین می‌کند که به آنان آرامش و اطمینان می‌بخشد. «اشتیاق» سفر قلب در طلب محبوب است.

بدون شک زندگی بنده‌ی مشتاق برای او ناخوشایند و خسته‌کننده می‌باشد، تا هنگامی که به دیدار پروردگارش می‌رود، در آن هنگام چشمانش روشن می‌شود و پرمردگی از زندگی‌اش رخت برمی‌بندد. هم‌چنین بنده‌ی مشتاق به شدت از مردم کناره می‌گیرد، زیرا خواهان انس و نزدیک شدن به پروردگار است، پس نیاز و علاقه‌ای به خلق ندارد، مگر کسانی که او را در رسیدن به هدف یاری کنند که چنین کسانی در نزد او محبوب‌ترین افراد به شمار می‌روند و در میان خلایق تنها به آنان انس می‌ورزد و تنها در نزد آنان آرامش می‌یابد. پس باید به جستجوی چنین کسانی پرداخت و اگر یافت نشوند باید تنها خداوند را به دوستی برگزید و همه‌ی مردم را

<sup>۳۵</sup> کهف/۱۱۰.<sup>۳۶</sup> عنکبوت/۵.

کنار انداخت.

لَا تَحْزَنْ وَحَسَّةَ الطَّرِيقِ إِذَا جِئْتَ      مَتَّ وَكُنْ فِي خِفَازَةِ الْحُبِّ مَسَاثِرَ  
وَاصْبِرِ النَّفْسَ مَسَاعَةً عَنْ سَوَاهِمِ      فَلِذَا لَمْ تُجِبْ لِصَبْرٍ فَصَابِرِ  
وَافْطِمِ النَّفْسَ عَنْ سِوَاهُ فَكُلِّ الـ      عَيْشٍ بَعْدَ الْفِطَامِ نَحْوَكْ صَاثِرِ  
يَا أَخَا اللَّبِّ إِنَّمَا السَّيْرُ عَزْمٌ      ثُمَّ صَبْرٌ مُؤَيَّدٌ بِالْبَصَاثِرِ  
يَا هَامٍ مِنْ ثَلَاثَةٍ مَنْ يَتْلَنَهَا      يَرْقُ يَوْمَ الْمَزِيدِ فَوْقَ الْمَنَابِرِ

«هرگاه آمدی از احساس تنهایی در راه مترس و تحت نگهبانی محبت حرکت کن. ساعتی نفس را از غیر آنان باز دار و هرگاه صبر کار ساز نباشد، مقاومت و پایداری کن. نفس را از غیر خدا بازگیر، زیرا تمامی زندگی پس از بازگرفتن آن، به سوی تو جریان می‌یابد. ای خردمند، سیر، عزم و اراده می‌باشد و پس از آن صبری که بصیرت آن را پشتیبانی می‌کند. چه با ارزش هستند این سه مورد (عزم، صبر و بصیرت) که هر کس به آن‌ها دست یابد، در روز آخرت از منبرها بالا می‌رود».

## ۲۰. منزلت رغبت

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «رغبت» است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَذَعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾. «و در حالی چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند، ما را به فریاد می‌خواندند». <sup>۳۷</sup> فرق بین «رغبت» و «رجا» این است که رجا چشم دوختن و آرزو کردن است، اما رغبت طلب کردن و جستجو نمودن است، رغبت نتیجه‌ی رجا می‌باشد. هرگاه کسی چیزی را آرزو کند، آن را طلب می‌نماید. نسبت رجا و رغبت همانند نسبت فرار کردن و ترس است. کسی از چیزی بترسد، فرار می‌کند و کسی رجا و امید به چیزی داشته باشد به طلب آن برمی‌خیزد و به آن رغبت نشان می‌دهد.

خلاصه: راجی (کسی که دارای رجا و امید است) طالب است و خائف هارب (گریزنده) می‌باشد. «رغبت» در حقیقت رجا است، زیرا رجا چشم دوختن و آرزو کردن است که باید محقق شود، یعنی چشم طمع داشتن به چیزی که از دید شخص پنهان است و در رسیدن به آن مطمئن نیست، اگر چه آن چیز ذاتاً وجود داشته باشد؛ مانند کسی که امید دارد به بهشت برود، بدون شک بهشت وجود دارد، اما شخص در ورود به آن شک دارد. اما «رغبت» طلب کردن و جستجو نمودن است. هرگاه آرزو کردن و چشم طمع دوختن به چیزی شدت یابد، به طلب و جستجو نمودن منجر می‌شود.

سرآغاز آن رغبتی است که زاییده‌ی علم است و شخص را به تلاش همراه با شهود (احساس رؤیت پروردگار) و اوستاد و سالک را از سستی، کسالت و رکود حفظ می‌کند.

این ایمان متصل به مقام و منزلت «احسان» است و بنده از طریق آن به مقام احسان می‌رسد و به همین سبب همراه با شهود است. این شهود همان چیزی است که در مقام احسان است؛ یعنی بنده خدا را به گونه‌ای عبادت کند انگار که او را می‌بیند. در دنیا هیچ مقامی بالاتر از این برای بنده نیست. اگر بالاتر از احسان مقام دیگری بود، پیامبر ﷺ آن را برای جبریل بیان می‌کرد و جبریل نیز از او سؤال می‌پرسید. اما پیامبر ﷺ همه‌ی مقام و منازل دین را در اسلام، ایمان و احسان خلاصه کرده است.

محقق ساختن مقام احسان این است که: بنده در محبت، خوف، رجا، توکل و عبادت تنها خدا را ببیند و از غیر او بی‌برد و تنها به خدا روی آورد. بالاتر از این مقامی نیست که بنده آن را طلب کند و هر چه هست منازلی است که در مسیر راه عارض می‌شوند.

«رغبت» چنان به اوج می‌رسد که شخص با وجود آن از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌کند، در عزم و اراده‌اش جایی برای هیچ‌گونه سستی و رکودی باقی نمی‌ماند، عزم و اراده‌اش هر لحظه راسخ‌تر می‌شود و در قلبش جایی برای چیزی به جز هدف و مقصودش باقی نمی‌ماند.

هرگاه رغبت بنده کامل شود، به همراه آن خصلت توجه و مراقبت ایمان کامل می‌شود؛ یعنی توجه به علم و محافظت از آن با عمل و توجه به عمل و مراقبت از آن با احسان و اخلاص و پاسداری از آن در برابر عوامل فاسدکننده.

مراحل و درجات علم و عمل سه چیز است:

۱. روایت: نقل و روایت کردن چیز مورد نظر.

۲. درایت: فهم و درک معنی آن.

۳. رعایت: عمل کردن به مقتضای علم.

نهایت تلاش راویان روایت کردن است علما نیز به دنبال درایت هستند، اما همت عارفان پیرامون رعایت است. خداوند کسانی را که رهبانیت ساخته و پرداخته‌ی خود و نیز آن چه را که برگزیده‌اند، مراعات نمی‌کنند، سرزنش می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾. «و در دل پیروان عیسی مهر و عطفیت را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند. اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند.»<sup>۳۸</sup>

آنان این رهبانیت را پدید آوردند و هدف آنان جلب رضایت پروردگار بود. خداوند آنان را به سبب رعایت نکردن آن سرزنش می‌کند، زیرا اگر کسی برای تقرب به خداوند خود را به انجام چیزهایی ملزم کند که خدا آن را واجب نکرده

است، رعایت و به انجام رساندن آن بر او واجب است، حتی بسیاری از فقہا به سرانجام رساندن عبادت مستحبی که شخص آن را آغاز نموده است بر او واجب می‌دانند؛ مانند کسی که نذر می‌کند و ملزم به انجام آن می‌شود. همان‌طوری که ابوحنیفه، مالک و احمد در یکی از روایت‌های خود به آن معتقدند.

نصاری (پیروان حضرت عیسی) رهبانیت را پدید آوردند و چنان پنداشتند که از تعالیم و دستورات حضرت عیسی علیه السلام است. خداوند آنان را تکذیب کرد و اعلام نمود که آنان رهبانیت را پدید آورده و عیسی علیه السلام از آن دور می‌باشد و برخلاف فطرتی است که خداوند مردم را با آن سرشته است و خداوند چیزی را که برخلاف فطرت است، در شریعت خود قرار نمی‌دهد. بنابراین نتوانستند که حق آن را به صورت شایسته به جای آورند، زیرا کسی نمی‌تواند قوانین و سنت‌های الهی را تغییر دهد.

خلاصه کسی که شیوہ‌ای را برای نزدیک شدن به خدا پدید آورد و آن را به صورت کامل انجام ندهد، مورد سرزنش خداوند قرار می‌گیرد، پس کسی که در انجام عبادتی که خداوند آن را قرار داده و بندگانش را به آن تشویق می‌کند، کوتاهی نماید، بیشتر مورد سرزنش او قرار می‌گیرد.

**مهم‌ترین ارکان «رعایت» عبارتند از:**

رعایت اعمال با راه و روش میانه و کم و ناچیز شمردن آن، مبادرت به انجام عمل و نادیده گرفتن آن.

اولین گام از رعایت اعمال پرهیز از افراط و تفریط و کاستن و افزودن و انجام اعمال به صورتی است که شریعت محدوده، ویژگی‌ها، شروط و اوقات آن را تعیین کرده است. هم‌چنین بنده باید اعمال خود را کم و ناچیز بشمارد و با چشم حقارت به آن بنگرد و بداند که آن چه شایسته‌ی عظمت پروردگار است چیز دیگری است و او حق خداوند را هرگز به جای نیاورده و اعمال او شایسته و سزاوار خداوند نیست. گفته‌اند: نشانه‌ی رضایتمندی خداوند از بنده‌اش این است که شخص از خود روی‌گردان باشد و نشانه‌ی پذیرفته شدن عمل این است که شخص آن را کم و ناچیز بشمارد. عارفان واقعی پس از انجام عبادات از خداوند طلب مغفرت می‌نمایند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از نماز سه بار استغفار می‌نمود، خداوند نیز بندگانش را دستور داده است که پس از انجام مناسک حج استغفار کنند و آنان را به سبب استغفار پس

از نماز شب (قیام اللیل) می‌ستاید. پیامبر ﷺ نیز پس از وضو توبه و استغفار را سنت قرار داده است.

کسی که حقوق پروردگار و مقدار و کاستی‌های اعمال خویش را بنگرد، چاره‌ای جز استغفار و ناچیز شمردن اعمال خویش ندارد.

شخص باید به انجام دادن اعمالش آن‌گونه که شایسته است اقدام نماید و آن را همانند شهادتین و نماز به پای دارد، همانند درخت استواری که بر تنه‌ی خود ایستاده و افتادنی نیست، البته بدون این که در نظرش بزرگ جلوه دهند و آن‌ها را برشمارد و به ذهن آورد؛ از بیم آن که مبادا به خودپسندی و منت نهادن دچار شود و به سبب آن اعتبارش در نزد خداوند را از دست دهد و اعمالش باطل شوند. بلکه باید یقین خود را به کاستی متهم سازد و بداند که به یقین شایسته و بایسته‌ای دست نیافته است و یقینش همانند یک کالای عاریتی است و ملک دائمی او به شمار نمی‌رود. او بیش از پیش نفس خود را متهم می‌کند و آن را از خودپسندی و مدعی بودن پاک می‌گرداند و در قلبش بهره و نصیبی برای شیطان باقی نمی‌گذارد، به گونه‌ای که در هر قدمی که برمی‌دارد، به اندازه‌ای که برای اصلاح نیت، قصد، اخلاص و پیرویش از قرآن و سنت لازم است، توقف می‌کند و با شتاب‌زدگی و نافرهیختگی گام برنمی‌دارد، بلکه قبل از برداشتن هر گامی اندکی درنگ می‌کند تا با جانبی از آمادگی و باریک‌اندیشی آن را اصلاح نماید و پس از آن گام عزمش را بردارد. اگر این گام را به درستی بردارد، از نفس خود جدا می‌شود و از آن‌جایی که نفس سرچشمه‌ی آلودگی و تیرگی است، پس جدایی از آن سر منشأ زلال و گوارایی و منتهای مراعات است.

## ۲۱. منزلت مراقبت

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «مراقبت» است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾. «بدانید که خداوند آن چه را که در دل دارید می‌داند، پس از (مخالفت فرمان) او خویشتان را بر حذر دارید». <sup>۷۳۹</sup> و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾. «خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است». <sup>۷۴۰</sup> و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾. «و او در هر کجا که باشید، با شماست». <sup>۷۴۱</sup> و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾. «آیا او نمی‌داند که خداوند می‌بیند». <sup>۷۴۲</sup> و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾. «تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی». <sup>۷۴۳</sup> و می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾. «خداوند از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است». <sup>۷۴۴</sup> و آیات دیگری در این زمینه.

در حدیث جبریل علیه السلام نیز آمده است که: «سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْإِحْسَانِ؟ فَقَالَ لَهُ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». «از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد احسان پرسید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویی تو او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند». <sup>۷۴۵</sup>

با توجه به این حدیث مشخص می‌شود که «مراقبت» یعنی شخص دائماً معتقد و آگاه باشد به این که خداوند از ظاهر و باطن او آگاه است. مداومت بر این علم و یقین، «مراقبت» است و نتیجه‌ی آن است که شخص بداند خداوند مراقب اوست، او را می‌بیند، سخنانش را می‌شنود و در هر لحظه و هر زمانی از تمامی حرکات و سکنات او آگاه است.

گفته‌اند: هر کس در فکر و اندیشه‌ی خود خدا را در نظر داشته باشد، خداوند او را در حرکات و اعضایش (از خطا) مصون می‌دارد.

<sup>۷۳۹</sup> بقره/۲۳۵.

<sup>۷۴۰</sup> احزاب/۵۲.

<sup>۷۴۱</sup> حدید/۴.

<sup>۷۴۲</sup> علق/۱۴.

<sup>۷۴۳</sup> طور/۴۸.

<sup>۷۴۴</sup> غافر/۱۹.

<sup>۷۴۵</sup> بخاری ۵۰ و مسلم ۸ هر دو از ابوهیریه و مسلم ۹ از عمر نیز آن را روایت می‌کند.

جَنید می‌گوید: هر کس منزلت «مراقبت» را محقق سازد، به خاطر هدر رفتن یک لحظه از عمرش از خدا می‌ترسد.

ذوالنون می‌گوید: نشانه‌ی مراقبت عبارت است از: برگزیدن آن چه خداوند نازل کرده است و بزرگداشت آن چه خداوند بزرگ و با اهمیت می‌داند و خوار شمردن چیزی که خداوند آن را خوار و بی‌ارزش می‌داند.

ابراهیم خواص می‌گوید: مراقبت یعنی: خالص نمودن نهان و آشکار برای خداوند بلندمرتبه.

گفته‌اند: بهترین چیزی که در این راه انسان خود را ملزم به آن می‌کند، محاسبه و بازرسی (مراقبت) خود و خط مشی صحیح دادن به اعمال به وسیله‌ی علم و آگاهی است.

ابوحفص به ابوعثمان نیشابوری گفت: هرگاه برای سخنرانی در میان مردم حضور یافتی، نفس و قلب خود را نصیحت کن و گرد آمدن آنان در پیرامونت، تو را فریفته و مغرور نسازد، زیرا آنان ظاهر تو را می‌پایند، اما خداوند به درونت می‌نگرد. بزرگان این راه معتقد هستند که حاضر و ناظر دانستن خداوند در ذهن و خاطر سبب مصون شدن حرکات ظاهری بدن از خطا می‌شود. کسی که خدا را در نهان مراقب خود بداند، خداوند در حرکات نهان و آشکارش از او مراقبت می‌کند.

«مراقبت» بندگی خداوند در مقابل اسم‌های «رقیب، حفیظ، علیم، سمیع و بصیر» است. کسی که در این نام‌ها اندیشه کند و به مقتضای آن‌ها بندگی کند، به منزلت مراقبت دست می‌یابد.

لطیف‌ترین توصیفی که درباره‌ی «مراقبت» بیان شده است، این است که مراقبت، یعنی: در سیر و سلوک به سوی خداوند پیوسته او را مراقب دانستن، به همراه تعظیم و بزرگداشتی حیرت‌آور و غافل‌کننده از غیر، و نزدیک شدن و تقریبی وادارکننده، و شادی و سروری برانگیزنده.

تعظیم و بزرگداشت حیرت‌آور؛ یعنی عظمت و بزرگی خداوند قلب را فراگیرد به گونه‌ای که شخص را از بزرگ دانستن و توجه به غیرخدا باز دارد و این تعظیم و بزرگداشت را به هنگام حضور قلب در پیشگاه خداوند فراموش نکند، بلکه پیوسته این حالت را حفظ کند. احساس با خدا بودن انس و محبت ایجاد می‌کند. اگر احساس انس و الفت با تعظیم و بزرگداشت همراه نباشد، سبب بی‌خردی و خروج



شخص از مرز بندگی می‌شود. هر محبتی که با تعظیم و بزرگداشت محبوب همراه نباشد، سبب دوری و بی‌ارزش شدن در نزد او می‌گردد.

بدین ترتیب این توصیف پنج چیز را در برمی‌گیرد: حرکت به سوی خدا، پیوستگی حرکت، حضور قلب، تعظیم و بزرگداشت خداوند و غافل شدن از غیر به سبب تعظیم و بزرگداشت خداوند.

تقرب و نزدیک شدن وادارکننده: احساس نزدیکی به خداوند شخص را به این پنج مورد وا می‌دارد و نیز او را به تعظیم و بزرگداشت خداوند وا می‌دارد به گونه‌ای که شخص را از خود و دیگران غافل می‌سازد.

شادی و سرور برانگیزنده: شادی، بزرگداشت و لذتی است که شخص به سبب نزدیکی به خداوند احساس می‌کند. هیچ یک از نعمت‌های دنیا قابل مقایسه با شادی و سروری که قلب از نزدیک شدن به خدا احساس می‌کند، نیست و این یکی از احوال بهشتیان است. یکی از عرفا می‌گوید: لحظاتی بر من می‌گذرد که درباره‌ی آن می‌گویم: اگر بهشتیان در چنین حالتی باشند، در زندگی خوب و خوشی به سر می‌برند.

بدون شک این شادی و سرور شخص را به ادامه‌ی سیر و سلوک به سوی خداوند و سعی و تلاش در طلب او و دستیابی به رضایتمندیش وا می‌دارد و هر کس چنین شادی و سروری را احساس نکند، باید در ایمان و اعمالش تجدیدنظر کند. زیرا ایمان دارای شیرینی است که هر کس آن را نچشد، باید دوباره برگردد و نوری طلب کند که به سبب آن شیرینی ایمان را بیابد.

پیامبر خدا ﷺ به چشیدن طعم ایمان و احساس شیرینی آن اشاره کرده و آن را مربوط و مشروط به ایمان می‌داند و می‌فرماید: «ذَاقْ طَعْمَ الْإِيْمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رِبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولًا». «کسی که الله را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین و محمد را به عنوان پیامبر بپسندد، طعم ایمان را می‌چشد».<sup>۷۴۶</sup>

و می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيْمَانِ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَ مَنْ كَانَ يُحِبُّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَ مَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ - بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ - كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ». «سه چیز در هر کس موجود باشند، شیرینی ایمان

را احساس می‌کند: کسی که خدا و پیامبرش در نزد او محبوب‌تر از دیگران باشند، شخصی که دیگری را تنها به خاطر خدا دوست بدارد، کسی که بازگشت به کفر را نپسندد - پس از آن که خداوند او را از کفر رها کرده است - همان‌طور که افتادن در آتش را نمی‌پسندد.<sup>۷۴۷</sup>

شنیدم که شیخ الاسلام می‌گفت: هرگاه در قلبت شیرینی و شادی اعمال را احساس نکنی، آن را به کاستی متهم کن، زیرا خداوند شکور است، یعنی بدون شک پاداش اعمال را در دنیا با شیرینی، شادی و مروری که شخص در قلبش احساس می‌کند، می‌دهد و هرگاه شخص آن را احساس نکند، عملش ناخالص است.

زیرا اجر و پاداش برحسب اعمال شخص به او تعلق می‌گیرد، اعمال سرانجامی دارند که به شخص برمی‌گردد و این قاعده به زندگی و همه‌ی امور او مربوط می‌شود. نماز شخص را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد، اخلاق را تهذیب می‌کند و به شیوه‌ای خداپسندانه شخص را تربیت می‌کند. روزه نیز اراده را قوی می‌کند و نفس لواحه و بصیرت را روشن و بینا می‌سازد تا راه راست را پیدا نموده و از متقیان گردند. هم چنین همه‌ی اعمال صالحه دربردارنده‌ی اجر و پاداش هستند که همه‌ی امور را اصلاح می‌کند و به سبب آن زندگی سعادت‌مندانه‌ای در خانواده و جامعه پدید می‌آید. اعمال بد و ناپسند نیز نتایج منفی به دنبال دارند. ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ﴾. «کسانی که کارهای نیکو می‌کنند؛ منزلت نیکو از آن ایشان است».<sup>۷۴۸</sup> و ﴿لِّلَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَىٰ﴾. «و عاقبت کسانی که اعمال بد انجام می‌دهند، بدترین سرنوشت است».<sup>۷۴۹</sup>

نتیجه: احساس شادی و سرور از نزدیک شدن به خداوند و روشنی چشم از او یافتن، شخص را به انجام عبادت بیشتر و جدیت و تلاش در سیر و سلوک به سوی خدا وادار می‌کند و او را به سوی نوع دیگری از مراقبت که شخص را از اعتراض کردن باز می‌دارد، سوق می‌دهد. این امر با صیانت از ظاهر و باطن میسر می‌شود. صیانت ظاهر با محافظت از حرکات ظاهری و صیانت باطن با محافظت از خطورات ذهنی، اراده و حرکات باطنی که سبب عدم مخالفت با دستورات و تعالیم خداوند

<sup>۷۴۷</sup> بخاری ۲۱ و مسلم ۴۳ آن را از انس روایت کرده‌اند.

<sup>۷۴۸</sup> یونس/۲۶.

<sup>۷۴۹</sup> روم/۱۰.

می‌شود.

در نتیجه باطن و درون انسان از هرگونه شهوت، خواسته، اراده، شبهه و محبتی که با دستورات، اراده، تعالیم و محبت پروردگار در تضاد باشد، پاک و خالی می‌شود. این حقیقت قلب سلیمی است که کسی جز با به همراه آوردن آن در پیشگاه خداوند، به رهایی نمی‌رسد و حقیقت تجرید (خود را برای خدا یکسره نمودن) نیکان و عارفان و مقربان درگاه الهی نیز همین است و هر تجریدی که غیر این باشد، ناقص به شمار می‌رود.

«اعتراض» به سه گونه در میان مردم رایج است و تنها کسانی از آن در امان هستند که خداوند آنان را مصون بدارد.

نوع اول: اعتراض بر اسماء و صفات پروردگار با شبهه‌های باطلی که به سبب آن، آن چه را که خداوند و پیامبر خدا ﷺ برای ذات الهی به اثبات رسانده‌اند، انکار نمایند و آن چه را نفی کرده‌اند، به اثبات برسانند، به سبب آن با دشمنان خدا دوستی و با اولیایش دشمنی ورزند، سخن را از معنی و مفهوم اصلی خود منحرف سازند و قسمت زیادی از آن چه را که بدان متذکر شده‌اند به فراموشی سپارند و کار و بار دین خود را به پراکندگی بکشانند. هر حزب و گروهی به افکار و عقاید خویش شادمان است.

چه کسانی از این اعتراض در امان هستند؟ کسانی که تسلیم بی‌چون و چرای وحی الهی هستند و هرگاه قلب خود را تسلیم خدا نمایند، به درستی آن چه که از جانب او آمده است یقین می‌یابند و حق بودن آن را با دلایل آشکار عقلی و فطری در می‌یابند. بنابراین گوش، عقل و فطرت خود را بر آن متمرکز می‌نمایند. این کامل‌ترین ایمان است و ایشان مانند کسانی نیستند که شنوایی، عقل و فطرتشان با هم در تضاد هستند.

نوع دوم: اعتراض بر شریعت و اوامر پروردگار که این افراد گروه‌های مختلفی هستند، از جمله:

۱. کسانی که با آراء و نظریات و استدلال‌های خویش به مخالفت با شریعت و اوامر الهی برمی‌خیزند، نظریات و استدلال‌هایی که به وسیله‌ی آن حلال را حرام و حرام را حلال می‌نمایند، چیزی را که خداوند رها کرده است واجب می‌سازند و آن چه را واجب نموده رها می‌کنند، آن چه را خداوند صحیح می‌داند، باطل می‌شمارند

و آن چه را باطل می‌داند صحیح می‌شمارند، آن چه را بیهوده و بی‌اساس دانسته است معتبر می‌دانند و آن چه را معتبر دانسته، بی‌اعتبار می‌دانند و مطلق را مقید و مقید را مطلق می‌سازند.

این نظریات و استدلال‌هایی است که سلف صالح بدون استثنا آن را ناپسند شمرده و از آن برحذر داشته‌اند و بر سر صاحبان آن فریاد کشیده و مردم را از آنان برحذر داشته و از آنان دور ساخته‌اند.

۲. کسانی که با سلیقه‌ها، خیالات و مکاشفه‌های باطل و شیطانی با حقایق ایمان و شریعت اسلامی به مخالفت برمی‌خیزند، مواردی که دربردارنده‌ی ایجاد دینی جدید و باطل نمودن دین و شریعتی که توسط پیامبر خدا ﷺ بیان شده و قرار دادن فریب‌های شیطانی به جای حقایق ایمانی است.

اینان امیال و خواسته‌های خود را به عنوان دین برگرفته‌اند، آن را بر دین و شریعت الهی مقدم داشته‌اند، قلب‌ها را با آن فریب داده‌اند، آنها را از راه خدا جدا ساخته‌اند. از عقل و اندیشه‌های این گروه و نظریات و استدلال‌های باطل دیگران و سلیقه‌های آن‌ها نتایج زیر حاصل شده است: ویرانی و خرابی عالم، جور و فساد و ویران ساختن پایه‌های دین. کار از این فراتر می‌رفت اگر خداوند تضمین نکرده بود که پیوسته گروهی باشند که دین را حفظ نمایند، نشانه‌ها و ویژگی‌هایش را بیان کنند و در برابر مکر و حیلۀ نیرنگ‌بازان از آن دفاع کنند.

۳. زمامدارانی که با سیاست‌ها و قوانین ستمگرانه‌ی خویش با دین خدا به مخالف برمی‌خیزند، سیاست‌های خود را بر احکام خدا و پیامبر مقدم می‌دارند و با آن در میان بندگان خدا حکمرانی می‌کنند و شریعت، عدالت و احکام الهی را به خاطر آن و به وسیله‌ی آن لغو می‌کنند.

گروه اول، هرگاه عقل با نقل در تضاد باشد، می‌گویند: عقل را مقدم می‌داریم. گروه دوم نیز هرگاه روایت با قیاس، ادراکات و کشفیات با ظاهر شریعت و سیاست با شریعت در تضاد باشد، می‌گویند: قیاس، ادراکات و کشفیات و سیاست را بر دین و شریعت مقدم می‌داریم. پس هر گروهی در برابر دین و شریعت الهی طاغوتی قرار داده‌اند که حکم به پیشگاه آن می‌برند.

این افراد می‌گویند: نقل برای شما و عقل برای ما؛ شما پیروان روایات، احادیث و اخبار هستید و ما پیروان آراء، نظریات و استدلال؛ شما پایبند به ظاهر شریعت هستید

و ما اهل حقایق؛ قوانین شریعت برای شما و سیاست برای ما. چه بلای فراگیری که چشم بینای مردمان را فرو بست و چه مصیبت هدفمندی که آنان را به سکوت فرو برد و چه فتنه‌ای که قلب‌ها را به سوی خود فرا خواند و قلب‌های افسون شده دعوتش را لیبیک گفتند و چه گردبادها و طوفان‌هایی که وزیدن گرفته و گوش‌ها بر اثر آن کر شده، چشم‌ها کور و نابینا شده و نشانه‌ها و مظاهر احکام به خاطر آن تعطیل شده‌اند، همان‌گونه که صفات خداوند ذوالجلال از طریق آن انکار شده‌اند. هر گروهی به آراء و نظریات گمراه‌کننده‌ی خود استناد می‌کنند و در میان بندگان خدا با گفتارهای فاسد و از روی هوا و هوس خود درباره‌ی خدا قضاوت می‌کنند و بدین سبب وحی الهی در معرض همه‌ی تحریف‌ها و تأویلات قرار گرفته و دین به هر تباهی و تغییر و تبدیلی موکول شده است.

نوع سوم: اعتراض و مخالفت با افعال و قضا و قدر الهی که مربوط به جاهلان است. این اعتراض و مخالفت دارای انواع و اقسام آشکار و نهان بی‌شماری است، و همانند تب که بدن بیمار را فرا می‌گیرد، در نفس‌های اشخاص در جریان است و اگر شخصی در سخنان، آرزوها، احوال و خواسته‌هایش بنگرد آن را آشکارا در قلب خود می‌یابد.

هر نفسی بر تقدیر، افعال و تقسیم‌بندی خداوند معترض است، مگر نفس‌هایی که از او اطمینان و آرامش یافته و در محدوده‌ی توان بشری او را به صورت شایسته و بایسته‌ای شناخته باشند.

بهره‌ی چنین کسانی چیزی جز تسلیم، فرمانبرداری و رضای مطلق در برابر خداوند نیست.

## ۲۲. منزلت تعظیم (بزرگداشت) حرمت

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت بزرگداشت و احترام گذاشتن به مقدسات و اوامر و نواهی الهی (حرمت) است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾. «و هر کس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است».<sup>۷۵۰</sup>

گروهی از مفسرین می‌گویند: منظور از «حرمت الله» چیزهایی هستند که مورد خشم و غضب خدا واقع شده و از آن نهی نموده است و تعظیم و بزرگداشت آن‌ها ترک نمودن آن‌ها است.

لیث: می‌گوید: چیزهایی هستند که حرمت‌شکنی آن‌ها جایز نیست.

گروهی می‌گویند: امر و نهی پروردگار است.

زجاج می‌گوید: چیزی است که انجام آن واجب و کوتاهی نمودن از آن حرام است.

گروه دیگری می‌گویند: منظور از آن مناسک و مشاعر حج از لحاظ مکان و زمان است.

نظر درست این است که «حرمت» همه‌ی این مورد را شامل می‌شود، زیرا جمع «حرمة» است، یعنی هر چیزی که احترام و حفظ و رعایت آن واجب است و شامل حقوق، اشخاص، زمان‌ها و مکان‌ها نیز می‌شود و تعظیم و بزرگداشت آن؛ یعنی ادا کردن حق کامل و حفظ آن از ضایع شدن و ترک مخالفت و اقدامات جسورانه بر علیه آن در نتیجه‌ی تعظیم و بزرگداشت امر و نهی الهی به خاطر ترس از مجازات و دستیابی به اجر و پاداش.

در این باره به احوال پیامبران و صدیقین و دعا و درخواست آنان و مورد ستایش قرار گرفتن آنان به سبب ترس از دوزخ و امید به بهشت استناد می‌کنیم. خداوند درباره‌ی بندگان خاص خود که مشرکین آنان را می‌پرستند، می‌فرماید: امید به رحمت پروردگار دارند و از عذابش بیمناکند و درباره‌ی پیامبران می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾. «آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی که چیزی می‌خواستند یا از

چیزی می‌ترسیدند ما را به فریاد می‌خواندند.<sup>۷۵۱</sup> یعنی به خاطر میل و رغبت به نعمت‌هایی که در نزد ما است و ترس از عذاب. ضمیر در «أَنْهُمْ» به قول عموم مفسرین به انبیایی برمی‌گردد که در این سوره ذکر شده‌اند.

هم‌چنین در آغاز قصه‌ی ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ﴾.<sup>۷۵۲</sup> این در ضمن اشاره به مصیبت‌ها و سختی‌هایی است که پیامبران به آن گرفتار شده و خداوند آنان را به سبب دعاهایشان و پناهنده‌شدنشان به خداوند با رغبت و رهبت، نجات داده است.

«رغبت و رهبت» در نزد همه‌ی پیامبران یعنی امید به رحمت الهی و ترس از عذاب دوزخ.

خداوند بندگانش را ذکر می‌کند، آن کسانی که بهترین مخلوقات او هستند و به سبب بهترین اعمالشان آنان را می‌ستاید و پناه بردن به خداوند از آتش دوزخ را در ردیف آن اعمال قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا \* إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾. «و کسانی که پیوسته می‌گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ را از ما به دور دار. چرا که عذاب آن (گریبانگیر هر کسی که شد از او) جدا نمی‌گردد. بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است.»<sup>۷۵۳</sup> و می‌فرماید: آنان در پیشگاه خداوند به ایمان خود توسل جسته‌اند تا آنان را از عذاب دوزخ نجات دهد: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾. «همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا، ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار.»<sup>۷۵۴</sup> آنان ایمان را بزرگ‌ترین وسیله برای رهایی از آتش دوزخ دانسته‌اند.

هم‌چنین درباره‌ی عارفان و خداشناسان بزرگ و خردمند می‌فرماید: بهشت را از او درخواست می‌کنند و از آتش دوزخ به او پناه می‌برند: ﴿إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...﴾.<sup>۷۵۵</sup> در ادامه از خدا

<sup>۷۵۱</sup>. انبیاء/۸۹-۹۰.

<sup>۷۵۲</sup>. انبیاء/۵۱.

<sup>۷۵۳</sup>. فرقان/۵۶-۵۸.

<sup>۷۵۴</sup>. آل عمران/۱۶.

<sup>۷۵۵</sup>. آل عمران/۱۹۵-۱۹۰.

درخواست می‌کنند آن چه را که به وسیله‌ی پیامبرانش به آنان وعده داده است، به آنان عطا نماید و اختلافی در این نیست که منظور بهشتی است که آن را درخواست نموده‌اند.

درباره‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ \* رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ \* وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ \* وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ \* وَأَغْفِرْ لَأبي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ \* وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُنْعَثُونَ \* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾. «و آن کسی است که امیدوارم در روز جزا و سزا گناهم را ببامزد، پروردگارا! به من کمال و معرفت مرحمت فرما و مرا از زمهری شایستگان و بایستگان گردان و برای من ذکر خیر و نام نیک در میان آیندگان برجای دار و مرا از زمهری کسانی ساز که بهشت پرنعمت را فرا چنگ می‌آورند و پدرم را که از گمراهان است ببامرز و مرا خوار و رسوا مدار در روزی که برانگیخته می‌شوند، آن روزی که اموال و اولاد سودی نمی‌رساند، بلکه تنها کسی (نجات پیدا می‌کند) که با دل سالم (از کفر، نفاق و ریا) به پیشگاه خدا آمده باشد». <sup>۷۵۶</sup>

می‌بینیم که از خداوند بهشت را درخواست نموده و از آتش دوزخ که همان خواری و رسوایی آخرت است به او پناه می‌برد. هم‌چنین در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فرقان بیان می‌کند که بهشت وعده‌ی الهی است که مؤمنان آن را از خداوند درخواست می‌نمایند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امتش را امر می‌کند تا پس از اذان که هنگام مستجاب شدن دعا است، از خداوند برترین مقام و منزلت در بهشت را برای او درخواست نمایند و می‌فرماید هر کس چنین درخواستی برای او نماید، شفاعتش شامل حال او می‌شود. <sup>۷۵۷</sup>

سلیم انصاری در جواب سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من (در دعاهایم) از خدا بهشت را طلب می‌کنم و از آتش دوزخ به او پناه می‌برم و همانند شما و معاذ (نمی‌دانم) به خوبی مناجات کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من و معاذ نیز پیرامون همین چیزها مناجات می‌کنیم».



در حدیث صحیح در مورد فرشتگان که مسئول ضبط و ثبت اعمال مردم هستند چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْأَلُهُمْ عَنْ عِبَادِهِ - وَهُوَ أَعْلَمُ - يَقُولُونَ: أَتَيْنَاكَ مِنْ عِنْدِ عِبَادِكَ يُمَلِّئُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيُحْمَدُونَكَ. يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: وَهَلْ رَأَوْنِي؟ يَقُولُونَ: لَا يَارَبُّ مَا رَأَوْنَا. يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: كَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْنَا لَكُنَّا أَشَدَّ تَعَجُّبًا، قَالُوا: يَارَبُّ وَيَسْأَلُونَكَ جَنَّتِكَ. يَقُولُ: هَلْ رَأَوْنَاهَا؟ يَقُولُونَ: لَا وَعِزَّتِكَ مَا رَأَوْنَاهَا. يَقُولُ: كَيْفَ لَوْ رَأَوْنَاهَا؟ يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْنَاهَا لَكُنَّا أَشَدَّ طَلَبًا. قَالُوا: وَيَسْتَعِذُّونَ بِكَ مِنَ النَّارِ. يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: وَهَلْ رَأَوْنَاهَا؟ يَقُولُونَ: لَا وَعِزَّتِكَ مَا رَأَوْنَاهَا. يَقُولُ: كَيْفَ لَوْ رَأَوْنَاهَا؟ يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْنَاهَا لَكُنَّا أَشَدَّ مِنْهَا هَرَبًا. يَقُولُ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ وَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا وَأَعَذَّتْهُمْ مِنَّا اسْتِعَاذُوا».. خداوند بلند مرتبه درباره‌ی بندگان که خود به احوال آنان آگاه‌تر است، از آن فرشتگان سؤال می‌کند. می‌گویند: از نزد بندگان سوی تو آمده‌ایم که به تهلیل، تکبیر، حمد و تمجید تو مشغولند. خداوند می‌فرماید: آیا مرا دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا، تو را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر مرا می‌دیدند، چه؟ می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند بیشتر به تمجید تو می‌پرداختند. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا، بهشت را از تو درخواست می‌نمایند. می‌فرماید: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: نه، سوگند به عزت تو که آن را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند چه؟ می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند بیشتر آن را طلب می‌کردند (در ادامه) می‌گویند از آتش دوزخ نیز به تو پناه می‌برند. می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: به عزت قسم که آن را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند چه؟ می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، بیشتر از آن فرار می‌کردند. می‌فرماید: شما را به گواهی می‌گیرم که آنان را بخشیدم و آن چه را که درخواست نموده‌اند به آنان عطا می‌کنم و آنان را از آن چه که به من پناه آورده‌اند، پناه می‌دهم.<sup>۷۵۸</sup>

قرآن و سنت سرشار از ستایش بندگان و اولیای خدا به سبب درخواست بهشت و پناه بردن به خدا از آتش دوزخ است. پیامبر ﷺ به یارانش گفت: «اسْتَعِذُّوا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». «از آتش دوزخ به خداوند پناه ببرید». مردی از پیامبر ﷺ درخواست نمود که

در بهشت از همراهان او باشد، پیامبر ﷺ به او گفت: «أعني على نفسك بكثرة السجود». با سجده‌های فراوان مرا در (برآورده شدن) درخواستت یاری کن.<sup>۷۵۹</sup>

عمل کردن در راستای طلب بهشت و نجات از آتش دوزخ هدفی است که خدا و پیامبر ﷺ برآورده شدن آن را از امت اسلامی خواستارند تا پیوسته به یاد آن بوده و آن دو را به فراموشی نسپارند، زیرا ایمان به بهشت و دوزخ شرط رستگاری است و سعی و تلاش برای دستیابی به بهشت و رهایی از آتش دوزخ عین ایمان است.

پیامبر ﷺ یاران و امتش را به بهشت تشویق نموده و آن را توصیف می‌کند تا خواستگارش شوند و می‌فرماید: «أَلَا مُشْمَرٌ لِلْجَنَّةِ؟ فَأَنْتَا - وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ - نُورٌ يَتَلَأَلُ وَ رِيحَانَةٌ تَهْتَرُ وَ زَوْجَةٌ حَسَنَاءُ وَ فَاكِهِةٌ نَضِيجَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ وَ نَهْرٌ مُطَرِّدٌ - الْحَدِيثُ - فَقَالَ الصَّحَابَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ الْمُسْمَرُونَ هَا فَقَالَ: قُولُوا: إِنْ شَاءَ اللَّهُ». «آیا کسی هست که برای بهشت کمر همت بسته باشد؟ به خدا سوگند که بهشت نوری درخشان، ریاحینی رقصان، زوج‌هایی زیباروی، میوه‌هایی رسیده، قصرهایی برافراشته و نهرهایی جاری است. صحابه گفتند: ای رسول خدا، ما برای آن کمر همت می‌بندیم. پیامبر گفت: بگویید: اگر خدا بخواهد».<sup>۷۶۰</sup>

اگر به همه‌ی احادیثی اشاره کنم که «هر کس چنین و چنان کند، وارد بهشت می‌شود»؛ یعنی احادیثی که شخص را به سعی و تلاش برای دستیابی به بهشت تشویق می‌کنند، مطلب به درازا می‌کشد. در همه‌ی اعمال به همین صورت است.

رسول خدا ﷺ مسلمانان را تشویق می‌کند و در جاهای مختلف می‌گوید: «مَنْ فَعَلَ كَذَا فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ». هر کس چنین کند. درهای هشتگانه‌ی بهشت به روی او باز می‌شوند؛ از جمله: «مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ غُرِسَتْ لَهُ نَخْلَةٌ فِي الْجَنَّةِ». «هر کس بگوید: «سبحان الله»، نخلی در بهشت برای او کاشته می‌شود».<sup>۷۶۱</sup> و «مَنْ

<sup>۷۵۹</sup> مسلم ۴۸۹ و ابوداود ۱۳۲۰ و نسایی ۲۲۷/۲ و احمد ۵۹/۴ آن را از ربیع‌بن کعب اسلمی روایت کرده‌اند.

<sup>۷۶۰</sup> حدیث ضعیف، ابن‌ماجه ۴۳۲۲ و ابن‌حبان ۲۶۲۰ و بغوی ۴۳۸۶ از اسامین زید، آن را روایت کرده‌اند که در سند آن ضحاک معافری است و جز بغوی او را موثق نمی‌دانند و شیخ او سلیمان‌بن موسی دمشقی است که در مورد او اختلاف است.

<sup>۷۶۱</sup> حدیث حسن، ترمذی ۲۴۶۰ و ابن‌حبان ۲۳۳۵ و حاکم ۵۰۱/۱ و ۵۰۲ آن را روایت کرده‌اند و هیشمی در المجمع سند آن را جید می‌داند.

كَسًا مُسْلِمًا عَلَى عُرِي كَسَاهُ اللَّهُ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ». «کسی بر مسلمان برهنه‌ای جامه‌ای بپوشاند، خداوند از جامه‌های بهشتی بر او می‌پوشاند».<sup>۷۶۲</sup> و «عَائِدُ الْمَرِيضِ فِي خُرْقَةٍ الْجَنَّةِ». «عیادت کننده‌ی بیمار در میان میوه‌های بهشتی است».<sup>۷۶۳</sup> احادیث پیامبر ﷺ سرشار از این مطالب است.

خداوند بلند مرتبه نیز دوست دارد که بندگان بهشت را از او درخواست نمایند و از آتش دوزخ به او پناه ببرند. دوست دارد که از او درخواست شود و هر کس از او چیزی درخواست ننماید بر او خشم می‌گیرد. بزرگ‌ترین چیزی که از او درخواست می‌شود، بهشت است و بزرگ‌ترین چیزی که از آن به خداوند پناه برده می‌شود، آتش دوزخ است. پس سعی و تلاش برای رسیدن به بهشت مورد پسند خداوند است و طلب بهشت، بندگی خدا به شمار می‌رود و بندگی کامل بهتر از رها کردن بخشی از آن است.

هرگاه قلب از توجه به بهشت و دوزخ و احساس امید به بهشت و فرار از دوزخ تهی شود، عزم، اراده، همت و انگیزه‌اش به سستی می‌گراید و هرگاه طلب نمودن و عملش برای بهشت بیشتر شود، انگیزه، همت و سعی و تلاش او بیشتر، راسخ‌تر و کامل‌تر خواهد شد. این امر معلوم و مشخص است و اگر مورد نظر خدا نبود، بهشت را برای بندگان توصیف نمی‌کرد، آن را در نظرشان به صورت آراسته عرضه نمی‌کرد و آنان را از تفصیل و جزئیات ملموس و قابل درک و فهمش آگاه نمی‌کرد، همه‌ی این موارد برای تشویق بندگان به سوی بهشت و سعی و تلاش برای رسیدن به آن است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾. «خداوند به سرای امن و امان و آرامش و اطمینان دعوت می‌کند».<sup>۷۶۴</sup> این آیه تشویق به شتافتن و سرعت در اجابہ‌ی این دعوت است.

<sup>۷۶۲</sup> حدیث ضعیف ابوداود ۱۶۸۲ آن را از ابوسعید روایت می‌کند که در سند آن ابوخلد دالانی است که راستگو است اما بسیار اشتباه می‌کند و مطلب را در هم می‌آمیزد. هم چنین احمد آن را از حدیث ابوسعید روایت می‌کند ۱۲/۲ و ترمذی ۳۴۴۹ و در سند آن عطیه عوفی است که ضعیف است.  
<sup>۷۶۳</sup> مسلم ۲۵۶۸ و احمد ۱۷۹/۵ از ثوبان آن را روایت کرده‌اند.  
<sup>۷۶۴</sup> یونس/۲۵.

پوشیده و پنهان نیست که بهشت در درختان سرسبز، میوه‌های رسیده، خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، حورالعین، نهرهای جاری و قصرهای برافراشته خلاصه نمی‌شود، آن‌گونه که بسیاری از مردم به اشتباه افتاده‌اند. بهشت اسم سرای نعمت کامل و مطلق است و از بزرگ‌ترین نعمت‌های بهشت بهره‌مند شدن از نظر به پروردگار، شنیدن کلام او و آرامش یافتن به سبب نزدیکی و رضایتمندی پروردگار است. هیچ نعمتی از خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، دیدنی‌ها و... قابل مقایسه با این نعمت بزرگ نیستند. کوچک‌ترین بخش از رضایتمندی و خوشنودی پروردگار بسیار بزرگ‌تر از همه‌ی نعمت‌های مادی بهشتی است. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾. «و خوشنودی پروردگار بالاتر از هر چیز است».<sup>۳۶۵</sup> «رضوان» را به صورت نکره به کار برده است، یعنی هر مقدار و اندازه‌ای از رضایتمندی و خوشنودی پروردگار از بنده‌اش بزرگ‌تر از بهشت است.

قَلِيلٌ مِّنْكَ يُفْنِعُنِي وَلَكِنَّ قَلِيلَكَ لَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ

«مقدار کمی از جانب تو مرا راضی و قانع می‌سازد، اما کمی که از جانب تو باشد، کم نامیده نمی‌شود».

در حدیث صحیح آمده است: «قَوْلَ اللَّهِ مَا أَعْطَاهُمُ اللَّهُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ». «به خدا سوگند خداوند چیزی به آنان عطا ننموده است که در نزد آنان محبوب‌تر از نظر به سوی پروردگار باشد».<sup>۳۶۶</sup>

بدون شک چنین است، این نعمت بزرگ‌تر از آن است که در ذهن و خیال گنجد، به ویژه هنگامی که عاشقان و دوست‌داران، شرف همراهی با محبوب می‌یابند، زیرا هر کس در قیامت به همراه کسی است که او را دوست داشته است. این حکم در فرد مشخصی منحصر نمی‌شود و همه‌ی افراد حاضر و غایب را شامل می‌شود. کدامین نعمت، لذت، چشم روشنی، رستگاری و... با نعمت همراهی محبوب و لذت و آرامش آن برابری می‌کند؟

آیا شادمانی‌ای یافت می‌شود که از شادمانی همراه شدن با محبوب که کامل‌ترین،

<sup>۳۶۵</sup> توبه/۷۲.

<sup>۳۶۶</sup> مسلم ۸۱، ترمذی ۲۵۵۵ و ۳۱۰۴ و ابن‌ماجه ۱۸۷ و احمد ۳۲۲/۴ و ۳۲۳ از صهیب آن را روایت نموده‌اند.

ارزشمندترین و زیباترین شادمانی است، بالاتر باشد؟

این هدف و پرچمی است که عاشقان کمر همت به سوی آن بسته و عارفان قصد آن را نموده‌اند و روح و حیات بهشت است، بهشت به سبب وجود آن با صفا گشته و اساسش بر آن بنا شده است.

هم‌چنین آتش دوزخ - که از آن به خدا پناه می‌بریم - کسانی که در آن می‌افتند، به سبب محرومیت از دیدار پروردگار، خشم و نارضایتی او و دوری از او بیشتر از سوختن در آتش احساس درد و رنج می‌کنند و شعله‌ور شدن این آتش درونی است که بدن‌هایشان را به آن دچار ساخته و آتش از درون به بیرون نیز سرایت کرده است. خواسته‌ی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین، بهشت و رهایی از آتش دوزخ است.

بهترین بندگان کسانی هستند که خدا و اجر و پاداش او را طلب می‌کنند. اینان بندگان خاص خدا هستند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. «و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است». <sup>۳۷</sup> این آیه خطاب به زنان پیامبر که برگزیده‌ترین زنان جهان هستند، می‌باشد. هم‌چنین می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾. «و هر کس که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسانی تلاششان بی‌سپاس نمی‌ماند». <sup>۳۸</sup> و بیان می‌کند که «سعی مشکور» تلاش کسانی است که آخرت را می‌خواهند. صریح‌تر از این آیه‌ای است که خداوند یاران پیامبر ﷺ را در جنگ احد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾. «گروهی از شما خواهان کالای دنیا شد و دسته‌ای خواستار آخرت گردید». <sup>۳۹</sup> آنان را به این دو گروه تقسیم می‌کند و گروه سومی در کار نیست.

<sup>۳۷</sup> احزاب/۲۹.

<sup>۳۸</sup> اسراء/۱۹.

<sup>۳۹</sup> آل عمران/۱۵۲.

اشتباه است اگر کسی بگوید: پس کسانی که خدا را می‌خواهند، کجایند؟ زیرا خواستن آخرت بیانگر خواستن خداوند و پاداش او است و درخواست پاداش منافاتی با خواستن پروردگار ندارد.

## قرآن و سنت بدون تأویل

اوج بزرگداشت حرمت الله (مقدسات، اوامر و نواهی) این است که: به ظاهر قرآن و احادیث عمل کنیم و نصوص توحیدی بر ظاهر خود باقی بمانند و در تأویلات و توجیهات تکلف نورزیم و با مقایسه و تشبیه، از معنی ظاهری تجاوز نکنیم.

حفظ و رعایت حرمت نصوصی که درباره‌ی اسماء و صفات خداوند است، حکم کردن بر اساس ظاهر آن اخبار و روایت‌ها است. شخصی از امام مالک پرسید: استوای خداوند بر عرش در آیه‌ی ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ چگونه است؟ امام مالک سر فرو افکند و مدتی لب فرو بست و به شدت عرق کرد و سپس گفت: استوای خداوند بر عرش معلوم است، کیفیت و چگونگی آن قابل درک و فهم نیست، ایمان به آن واجب است و سؤال درباره‌ی آن بدعت است.<sup>۷۰</sup>

امام مالک بین معنی معلوم این عبارت و کیفیت غیر قابل درک آن برای انسان، فرق گذاشته است و این جواب قانع‌کننده بود و همه‌ی مسائل صفات الهی را شامل می‌شود. اگر کسی درباره‌ی آیه‌ی ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾، «بپرسد که: خداوند چگونه می‌شنود و می‌بیند؟»<sup>۷۱</sup> به همان صورت پاسخ داده می‌شود. شنیدن و دیدن معلوم و مسلم است، اما چگونگی آن قابل درک و فهم نیست.

هم‌چنین کسی که از علم، حیات، قدرت، اراده، نزول (پایین آمدن)، غضب، رضا، رحمت، خنده و... بپرسد، پاسخ همین است: یعنی مفهوم و معنی آن‌ها معلوم و مسلم است، اما چگونگی آن‌ها برای ما معلوم و مشخص نیست. زیرا درک کیفیت چیزی یکی از فروع شناخت ذات و کنه همان چیز است و از آن جایی که شناخت

۷۰. داریم در رد بر جهیمه، ص ۳۳ و بیهقی در اسماء و صفات، ص ۴۰۸ و لالکنی در شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت، ۳/ ۳۹۸ و ابونعیم در الحلیه ۶/ ۳۲۵ آن را روایت کرده‌اند.  
۷۱. طه/ ۴۶.

ذات و کنه آن برای انسان امکان‌پذیر نیست، پس درک کیفیت آن‌ها نیز امکان‌پذیر نیست.

عامل مصونیت و به اشتباه نرفتن در این زمینه این است که: خداوند را آن‌گونه وصف کنیم که خدا و پیامبر وصف کرده‌اند، بدون تحریف و تعطیل (انکار صفات و مبرا دانستن خداوند از هر صفت) و بدون شکل دادن و تشبیه. اسماء و صفات خداوند را اثبات شده می‌دانیم و مشابهت مخلوقات با او را نفی می‌کنیم؛ اثبات اسماء و صفات بدون تشبیه و نفی مشابهت بدون تعطیل. هر کس حقیقت «استوای خداوند بر عرش» را انکار کند در زمره‌ی «معطله» قرار می‌گیرد و هر کس آن را به استوا و قرار گرفتن مخلوقات بر روی چیزی تشبیه کند، در زمره‌ی «مشبهه» قرار می‌گیرد.

این سخن در مورد اسماء و صفات سمع، بصر، حیات، اراده، قدرت، ید، وجه، رضا، غضب، نزول، خنده و... صدق می‌کند.

منظور از تأویلی که در این جا از آن نهی شده است، معنی اصطلاحی آن است؛ یعنی تغییر معنی ظاهری کلمه و در نظر گرفتن معنی ضعیف و احتمالی به جای معنی صریح و روشن آن.

علمای زیادی اجماع سلف مبنی بر پرهیز از تأویل را بیان کرده‌اند، از جمله بغوی، ابوالمعالی و جوینی در رساله‌ی نظامیه برخلاف اظهاراتش در «شامل» و «ارشاد»، سعدبن علی زنجانی نیز این مطلب را بیان می‌کند.

قبل از این دانشمندان بی‌شماری به این نکته اشاره کرده‌اند.

در بیان این نکته که نباید با تشبیه کردن (صفات خالق به صفات مخلوقات) از معنی ظاهری این الفاظ و عبارات تجاوز کنیم، نکته‌ی لطیف و دقیقی نهفته می‌باشد و آن این است که معنی ظاهری آن‌ها تشبیه را اقتضا نمی‌کند آن‌گونه که معطله (منکرین صفات خداوند) می‌پندارند و تشبیه به منزله‌ی تجاوز کردن از معنی ظاهری این الفاظ است و این الفاظ در بردارنده‌ی هیچ تأویلی نیستند، بلکه کاربرد آن‌ها برحسب ظاهر بدون تأویل و تشبیه راه کسانی است که در این مورد مسیر درست را برگزیده‌اند.

## ۲۳. منزلت اخلاص

یکی دیگر از منزلت‌های «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «اخلاص» است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾. «جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را پرستند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند».<sup>۷۷۲</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ \* أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ﴿﴾. «ما این کتاب را که در برگیرنده‌ی حق و حقیقت است بر تو فرو فرستاده‌ایم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خالص او گردان. هانا طاعت و عبادت تنها خالصانه برای خدا است و بس».<sup>۷۷۳</sup> و خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ \* فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ ﴿﴾. «بگو تنها خدا را می‌پرستم و بس و عبادت و طاعتم را خاص او می‌کنم و می‌پالایم اما شما هر چه و هر که را جز او می‌خواهید پرستید».<sup>۷۷۴</sup> و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿﴾. «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان هستم».<sup>۷۷۵</sup> و می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. «همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدام‌تان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود».<sup>۷۷۶</sup>

فضیل‌بن عیاض در مورد این آیه می‌گوید: یعنی خالصانه‌ترین و درست‌ترین عمل. پرسیدند: خالصانه‌ترین و درست‌ترین عمل کدام است؟ گفت: هر عمل مخلصانه‌ای که درست نباشد پذیرفته نمی‌شود و هر عمل درستی که خالصانه نباشد پذیرفته نمی‌شود و تنها عملی پذیرفته می‌شود که مخلصانه و درست باشد. مخلصانه آن است که تنها برای خدا باشد و درست آن است که مطابق سنت باشد. سپس آیه‌ی زیر را تلاوت کرد: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ﴾

<sup>۷۷۲</sup>. بینه/۵

<sup>۷۷۳</sup>. زمر/۲۰۳

<sup>۷۷۴</sup>. زمر/۱۵-۱۴

<sup>۷۷۵</sup>. انعام/۱۶۳-۱۶۲

<sup>۷۷۶</sup>. ملک/۲



أَحَدًا». پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.<sup>۷۷</sup> و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾. «آیین چه کسی بهتر است از آیین کسی که خالصانه خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد».<sup>۷۸</sup> منظور از «أَسْلَمَ وَجْهَهُ» خالص نمودن نیت و عمل برای پروردگار است و منظور از احسان در «و هو محسن» پیروی از سنت پیامبر ﷺ است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾. «ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را هم چون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم».<sup>۷۹</sup> یعنی اعمالی که برخلاف سنت بوده و هدف از آن غیر خدا باشد. پیامبر ﷺ به سعد بن ابی وقاص ﷺ گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَخْلَفَ فَتَعْمَلَ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَزْدَدَتْ بِهِ خَيْرًا وَدَرَجَةً وَرِفْعَةً».. «تو (در مکه) نمی‌مانی (و اگر هم بمانی) در حالی که کاری را که خالصانه برای خداوند انجام می‌دهی، تنها به خیر و مقام و منزلت تو افزوده می‌شود».<sup>۸۰</sup>

در حدیث صحیح از انس بن مالک ﷺ آمده است که پیامبر خدا ﷺ گفت: «ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُسْلِمٍ: اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَمُنَا صَحَّةٌ وَلَاؤُ الْأَمْرِ وَلِزُومُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ. فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ تُحِيطُ مِنْ وَرَائِهِمْ». «سه چیز هست که با وجود آن‌ها در قلب هیچ مسلمانی غل و کینه و دشمنی نمی‌ماند: خالص نمودن عمل برای خدا، خیرخواهی و نصیحت والیان امر، همراهی و ملازمت با جماعت مسلمانان، زیرا دعای آنان دیگران را شامل می‌شود».<sup>۸۱</sup> یعنی در آن هیچ کینه و دشمنی باقی

<sup>۷۷</sup> کهف/۱۱۰.<sup>۷۸</sup> نساء/۱۲۵.<sup>۷۹</sup> فرقان/۲۳.

<sup>۸۰</sup> بخاری ۱۲۹۵ آن را روایت کرده است. مسلمانانی که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، دوست نداشتند در سرزمین (مکه) که به خاطر خدا از آن مهاجرت کرده بودند، بمانند. در حجة الوداع سعد بن ابی وقاص در مکه بیمار شد و بخشی از اموال خود را اتفاق کرد و بخش دیگری را برای دخترش به ارث گذاشت و از این نگران بود که مبادا در مکه بمیرد. پس پیامبر خدا ﷺ این عبرت را به او گفت.

<sup>۸۱</sup> حدیث صحیح، احمد ۲۲۵/۳ و ابن عبد البر ۴۲/۱ از انس آن را روایت کرده‌اند و در سند آن معاذ بن رفاعة وجود دارد که در کلامش ضعف و سستی است، اما شواهدی از حدیث زید بن ثابت و جبیر بن مطعم و ابوسمید خدری وجود دارد که سبب صحت آن می‌شود.

نمی ماند و با وجود این سه مورد جایی برای کینه و دشمنی در قلب باقی نمی ماند، بلکه غل و غش از آن زدوده می شود و قلب پاک و خالص می گردد. قلب به سبب شرک، غل و غش و خارج شدن از جماعت مسلمانان به وسیله بدعت و گمراهی، آکنده از کینه، دشمنی و دغل می شود و راه علاج و زدودن ناخالصی آن تنها با اخلاص، خیرخواهی و پیروی از سنت امکان پذیر است. و «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الرَّجُلِ يُقَاتِلُ رِيَاءً وَيُقَاتِلُ شَجَاعَةً وَيُقَاتِلُ حِمَّةً: أَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «از رسول خدا ﷺ پرسیدند: کسی به خاطر ریا و کسی به خاطر شجاعت و کسی به خاطر تعصب مبارزه می کند، کدام یک از آنان در راه خداوند است؟ فرمود کسی که مبارزه می کند تا کلمه ی خدا برتر باشد، (مبارزه ی) او در راه خداوند است».<sup>۷۸۲</sup>

هم چنین از سه گروه خبر می دهد که آتش دوزخ با آن ها برافروخته می شود: قاری قرآن، مجاهد و کسی که با اموالش صدقه می دهد تا دیگران بگویند: فلانی قاری قرآن است، فلانی شجاع و نترس است و فلانی بخشنده می باشد، در حالی که اعمالشان خالصانه برای خدا نبوده است.

در یک حدیث قدسی خداوند می فرماید: «أَنَا أُغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ بِهِ وَأَنَا بَرِيءٌ». «من بی نیازترین کس از مشارکت (و شریک داشتن) هستم، هر کسی کاری انجام دهد و دیگری را در آن شریک من سازد، همه ی آن کار برای کسی است که شریک من قرار داده شده است و من از آن به دور هستم».<sup>۷۸۳</sup>

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ». «خداوند به جسم ها و شمایل شما نمی نگرد، بلکه به قلب های شما می نگرد».<sup>۷۸۴</sup> خداوند می فرماید: «كَلَّا يَنَالُ اللَّهُ خُومَهَا وَلَا دِمَاؤَهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ». «گوشت ها و خون های قربانی ها هرگز به خدا

<sup>۷۸۲</sup> بخاری ۷۴۵۸ و مسلم ۱۹۰۴ و ۱۵۰ از حدیث ابوموسی آن را روایت کرده اند.

<sup>۷۸۳</sup> مسلم ۲۹۸۵، ابن ماجه ۴۲۰۲ و بغوی ۴۱۳۶ آن را از ابوهریره روایت کرده اند.

<sup>۷۸۴</sup> مسلم ۲۴-۲۵۶۴، احمد ۲۸۵/۲ و ۵۳۹، ابن ماجه ۴۱۴۲ و بغوی ۱۴۵۰ از ابوهریره آن را روایت کرده اند.

نمی‌رسد، بلکه پرهیزگاری شما بدو می‌رسد».<sup>۷۸۵</sup>

«اخلاص» و «صدق» را با تعابیر مختلفی توضیح داده‌اند که مقصود همه یکی است، از جمله: گفته‌اند: اخلاص یعنی: هدف از عبادت تنها پروردگار باشد.

- پاک و خالص نمودن فعل از در نظر داشتن مخلوق.

- پرهیز از در نظر داشتن مخلوق حتی خود شخص.

و «صدق» یعنی: پاک و خالص شدن از در نظر داشتن خود، پس مخلص کسی است که ریا در کار او نیست و صادق کسی است که خودپسند نیست و اخلاص تنها با وجود صدق کامل می‌شود و صدق بدون اخلاص امکان پذیر نمی‌باشد و این دو با صبر حاصل می‌شوند.

- اخلاص مساوی بودن ظاهر و باطن اعمال شخص و ریا بهتر بودن ظاهر اعمال شخص از باطن اوست و صدق در اخلاص آن است که باطن شخص آبادتر و بهتر از ظاهرش باشد.

- اخلاص یعنی: فراموش کردن نگاه و نظر مردم به سبب توجه و نگاه دائمی به پروردگار و هر کس خود را به وسیله‌ی آن چه که در باطن و درونش نیست، برای مردم بیاراید، اعتبار خود در نزد پروردگارش را از دست می‌دهد.

فضیل عیاض می‌گوید: ترک نمودن کاری به خاطر مردم ریا است و انجام دادن کاری به خاطر مردم شرک است و اخلاص آن است که خداوند شخص را از این دو مورد پاک کند.

جنید می‌گوید: اخلاص رازی میان خدا و بنده می‌باشد، فرشته از آن آگاه نیست تا آن را بنویسد، شیطان از آن مطلع نیست تا تباه و فاسدش نماید و هوا و هوس از آن خبر نمی‌یابد تا به انحرافش بکشاند.

از سهل پرسیدند: چه چیزی بر نفس دشوارتر آید؟ گفت: اخلاص، زیرا نفس در آن بهره‌ای ندارد.

هم‌چنین گفته‌اند: اخلاص آن است که بر اعمال شاهد، ناظر و پاداش دهنده‌ای جز خدا در نظر نداشته باشی.

مکحول می‌گوید: هر بنده‌ای چهل روز اخلاص پیشه سازد، چشمه‌های حکمت از قلبش می‌جوشند و بر زیانش جاری می‌شوند.

ابوسلیمان دارانی می‌گوید: هرگاه بنده‌ای اخلاص پیشه سازد، وسوسه‌ها و ریا از او دور می‌شوند.

### محتوای اخلاص پاک نمودن عمل از هر آلودگی

هر روی اخلاص را پاک و خالص نمودن عمل از هرگونه آلودگی می‌داند. یعنی شخص عملش را با خواسته‌ها و تمایلات نفسانی آلوده نکند، از جمله: میل به آراستگی و وارستگی در نزد مردم، خواستار مدح و ستایش مردم بودن و رهایی از مذمت و سرزنش آنان، بزرگ و ارجمند شدن در میان مردم، دست یافتن به اموال آنان، خدمت کردن مردم به او، جلب محبت آنان، برآورده شدن نیازهایش به وسیله مردم و عیوب و ناخالصی‌های بی‌شماری که ویژگی مشترک آن‌ها در نظر داشتن غیر خدا در انجام اعمال است.

اولین درجات اخلاص در نظر او عبارتند از: خالص نمودن عمل از این که شخص با دیده‌ی عظمت و بزرگی به آن بنگرد، طلب نکردن مزد در برابر عمل و عدم رضایتمندی از عمل. کسی که عملی انجام می‌دهد، سه آفت بر عملش عارض می‌شوند: (بزرگ) دیدن عمل و نظر داشتن به آن، طلب مزد و پاداش در مقابل آن و رضایتمندی و آسوده خاطر شدن به سبب آن.

در این درجه شخص از این آفت رها می‌شود. اموری که شخص را از آفت دیدن عمل و نظر داشتن به آن رها می‌کنند، عبارتند از: مشاهده‌ی فضل و منت و توفیق پروردگار و این که شخص اعمالش را از خدا بداند نه از خودش و بداند که خواست و اراده‌ی پروردگار انجام این عمل را بر او مقدر کرده است نه اراده‌ی خودش، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. «و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد».<sup>۷۸۶</sup>

در این موقعیت موارد زیر به شخص کمک می‌کنند: در نظر گرفتن جبر و این که شخص خود را آلت و وسیله‌ای بیش نداند و اعمال خود را همانند حرکت شاخ و برگ درختان بر اثر وزش باد بداند، محرک و فاعل اصلی را خدا بداند، خود را

هم‌چون مرده‌ای بپندارد که قادر به انجام کاری نمی‌باشد، مطمئن باشد که اگر لحظه‌ای به خودش واگذار شود هیچ عمل صالحی از او سر نخواهد زد، زیرا نفس نادان و ستمگر است و طبایع آن سستی، شهوت پرستی و بیهوده‌کاری است و سرمنشأ همه‌ی شر و بدی‌ها به شمار می‌رود و چنین چیزی منشأ خیر و نیکی نخواهد شد.

شخص باید معتقد باشد که هر خیر و نیکی که از او سر می‌زند، همه از جانب خداوند و به یاری او است و شخص سرمنشأ آن نیست. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾. «اگر فضل و مرحمت الهی شامل شما نمی‌شد هرگز فردی از شما پاک نمی‌گردید ولی خداوند هر که را بخواهد پاک می‌گرداند».<sup>۷۸۷</sup>

بهشتیان می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾. «خدای را سپاسگزاریم که ما را بدین (نعمت جاودان) رهنمود فرمود».<sup>۷۸۸</sup> خداوند بلندمرتبه خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ ضَيْغًا قَلِيلًا﴾. «و اگر ما تو را استوار و پا برجای (برحق) نمی‌داشتیم دور نبود که اندکی بدانان بگرایی».<sup>۷۸۹</sup> و می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَرَيْئَةُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾. «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است».<sup>۷۹۰</sup>

پس هر خیر و نیکی که از بنده سر می‌زند، تنها فضل، منت، احسان و نعمت پروردگار است و باید به خاطر آن تنها خدا را سپاس و ستایش کرد.

دو چیز شخص را از رضایتمندی و آسوده خاطر شدن به سبب اعمالش پاک می‌سازند:

۱. بررسی معایب و آفت‌های اعمال، کوتاهی بنده در آن، آمیخته شدن آن با خواسته‌ها و امیال نفسانی و نصیب شیطان از آن. به ندرت پیش می‌آید که شیطان در عملی سهمی نداشته باشد یا نفس از آن بی بهره باشد. درباره‌ی نگاه و توجه فرد نمازگزار به اطراف خود از پیامبر ﷺ سؤال پرسیدند؟ فرمود: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ

<sup>۷۸۷</sup>. نور/۲۱.<sup>۷۸۸</sup>. اعراف/۴۳.<sup>۷۸۹</sup>. اسراء/۷۴.<sup>۷۹۰</sup>. حجرات/۷.

الشَّيْطَانُ مِنَ صَلَاةِ الْعَبْدِ».. «دستبردی است که شیطان می زند و قسمتی از نماز بنده را می دزدد».<sup>۷۹۱</sup>

اگر نگاه یک لحظه این گونه می باشد، پس اگر قلب به سوی غیر خدا گرایش و توجه داشته باشد چه خواهد شد؟ این بزرگترین سهم شیطان در بندگی است. ابن مسعود می گوید: «هیچ کدام از شما قسمتی از نمازش را نصیب و بهره‌ی شیطان نکند، چنان بپندارد که باید پس از نماز حتماً از جانب راست (برخیزد و) روانه شود.» او این مقدار بسیار کم و ناچیز را بهره‌ی شیطان از نماز شخص می داند. اگر بیشتر از آن باشد چه؟

اما قسمت و بهره‌ی نفس از اعمال را کسی جز صادقان با بصیرت نمی داند. ۲. شخص از حقوق بندگی که شایسته و سزاوار پروردگار است و آداب ظاهری و باطنی و شروط آن آگاهی داشته باشد و بداند که بنده ضعیف تر، ناتوان تر و ناچیزتر از آن است که حق بندگی را به جای آورد و آن را برای پروردگارش بپسندد. عارف نه تنها هیچ یک از اعمالش را شایسته‌ی پروردگار نمی داند، بلکه تمام وجود خود را نیز یک لحظه شایسته‌ی او نمی داند و از رویارویی با پروردگارش به سبب اعمال خود شرمسار است.

اگر شخصی نسبت به خود و اعمالش سوء ظن داشته باشد، نفس خود را مورد کینه و دشمنی قرار دهد، از انقباس خود متنفر باشد و آن را شایسته‌ی صعود به پیشگاه پروردگار نداند، این موارد باعث می شوند که شخص از اعمال و نفس خود راضی نباشد.

عارفی می گوید: آفت بنده رضایتمندی او از نفس خویش است و هر کس پیوسته نفس خود را مقصر نشمارد، مغرور است.

### احساس شرمساری با وجود اعمال

گفته اند: شخص باید از اعمال خویش احساس شرمندگی کند، با این وجود باید سعی و تلاش خود را بنماید. یکی از نشانه‌های اخلاص، شرمسار بودن از اعمال خویش است و این نتیجه‌ی حیای شدید از خداوند است، زیرا شخص اعمال خود

<sup>۷۹۱</sup> بخاری ۷۵۱، ابوداود ۹۱۰ و ترمذی ۵۹۰ آن را از عائشه روایت می کنند.

را شایسته‌ی پروردگار نمی‌داند، هر چند که تمامی سعی و تلاش خود را به کار گرفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾. «اشخاصی که عطا می‌کنند آن چه را در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است، به این علت که به سوی پروردگارشان برمی‌گردند».<sup>۶۲</sup> و پیامبر خدا ﷺ در شرح آن می‌فرماید: «هُوَ الرَّجُلُ يَصُومُ وَيُصَلِّي وَيَتَصَدَّقُ وَيَخَافُ أَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ». «آن کسی است که روزه می‌گیرد، نماز می‌گزارد و صدقه می‌دهد و بیم آن دارد که از او پذیرفته نشود».

پس مؤمن با وجود نیکوکار بودنش بی‌مناک است و نسبت به نفس خویش سوء ظن دارد، اما مغرور با وجود بدکار بودن، به نفس خود خوش‌بین است. در ضمن باید شخص اعمال خود را مطابق با علم (قرآن و سنت) انجام دهد، حرکات و سکناتش بر اساس آن باشد، در منزلگاه‌هایش فرود آید از آب‌شخورهایش خود را سیراب نماید، در انجام یا ترک و طلب چیزی یا گریختن از آن احکام و دستورات دینی را در نظر داشته و پایبند به آن باشد و پیامدهای خوب و بد اعمالش را در نظر داشته باشد، با این وجود باید با قلب خود به سیر و سلوک ادامه دهد در حالی که احکام قضا و قدر را که همه‌ی اسباب و مسببات و حرکات و سکنات در آن محو می‌شوند، مدّ نظر دارد. آن‌جایی که تنها اراده‌ی محض پروردگار باقی است و فاعل اصلی تنها او است و افعال از اراده و مشیت او سرچشمه می‌گیرند، پس در انجام دادن یا ترک کاری به امر و نهی پروردگار عمل می‌کند و همسو با آن گام برمی‌دارد و از لحاظ ایمان، شهود و حقیقت قائم به قضا و قدر است. پس به حقیقت می‌نگرد و بر اساس شریعت عمل می‌کند.

این دو مورد دو نوع از بندگی هستند که در آیه‌ی زیر به آن اشاره شده است: ﴿لَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ \* وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. «برای کسانی از شما که بخواهند راستای راه را در پیش گیرند و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد».<sup>۶۳</sup> و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا \* وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾. «این (آیه‌ها)

<sup>۶۲</sup> مؤمنون/۶۰<sup>۶۳</sup> تکویر/۲۸-۲۹

اندرز و یادآوری است و کسی که بخواهد راهی را به سوی پروردگارش برگزیند. شما نمی‌توانید بخواهید مگر این که خدا بخواهد. بی‌گمان خداوند بس آگاه و کار بها است.<sup>۷۹۱</sup>

پس ترک کردن کاری که بر اساس علم و در مسیر آن است مربوط به مقطع «لن شاء منکم أن یستقیم» و سیر و سلوک شخص با در نظر داشتن حکم (قضا و قدر) الهی مربوط به مقطع «و ما تشاؤون إلا أن یشاء الله رب العالمین» است. تهذیب و پاکیزه نمود عمل همین است که شخص در اعمالش علم‌گرا باشد، یعنی به علم توجه داشته باشد، به اوامر و توصیه‌های آن گوش سپارد و حاکمیتش را بپذیرد و هرگاه این‌گونه رفتار نکند، سیر و سلوکش ناپسند و ناقص بوده و شخص را از خدا دور می‌کند، زیرا هر سیر و سلوکی که بر اساس علم و آگاهی نباشد، بیم آن می‌رود که از فریب‌های شیطان باشد. همین نکته است که مرز بندی‌ها را بر اشخاص تباہ کرده و آنان را از خداوند دور و آواره کرده است. از این جهت که علم را حکم و داور نساخته و از آن روی گردانده‌اند، تا جایی که این امر آنان را از حقایق ایمان و قوانین شریعت اسلامی عاری ساخته است.

به جنیدبن محمد گفتند: اهل معرفت به جایی می‌رسند که در نیکی‌ها و تقرب به خداوند حرکات ظاهری را ترک می‌کنند. جنید در پاسخ گفت: این سخن گروهی است که اعمال اعضا و جوارح را ساقط می‌کنند و جرم بسیار بزرگی است و کسانی که چنین سخنی را بیان می‌کنند، احوالشان بدتر از اشخاص زناکار و سارق است. عارفان خداشناس اعمال را از خدا می‌گیرند و درباره‌ی آن‌ها به خداوند مراجعه می‌کنند. اگر هزار سال زنده بمانم ذره‌ای از کارهای نیکم نمی‌کاهم، مگر آن که مانعی مرا از انجام آن باز دارد. هم‌چنین می‌گوید: همه‌ی راه‌ها بر خلاق بسته می‌باشد، مگر کسی که دنباله‌رو پیامبر ﷺ باشد.

و می‌گوید: کسی که قرآن را حفظ نکند و به ثبت احادیث اهتمام نورزد، در طریقت ما به او اقتدا نمی‌شود، زیرا راه علم ما مقید به کتاب و سنت پیامبر ﷺ می‌باشد. در جای دیگری می‌گوید: علم ما به احادیث پیامبر ﷺ استوار و پایرجاست. باید بدانیم که شناخت و معرفت صحیح، روح و جوهره‌ی علم است و علم



صحیح و عمل راست و درست ملاک و معیار شناخت و معرفت صحیح هستند. این موارد ارکان سیر و سلوک و اصول راه هستند که هر کس سیر و سلوک خود را بر آن بنا نهد از مسیر بریده می‌شود، اگر چه خود را سالک و راهرو بنامد. حرکت چنین شخصی یا در جهت مخالف است یا همانند یک شخص بازداشت شده و در بند می‌باشد یا هم چون کسی که بر چهار پای سرکشی سوار است که هرگاه یک گام به جلو برمی‌دارد، ده گام به عقب برمی‌گردد.

هرگاه اخلاص و پیروی از قرآن و سنت نباشد، شخص به عقب برمی‌گردد و اگر سعی و تلاش خود را به کار نبندد و طلب و درخواست خود را متمرکز نکند، حرکت او هم چون فردی در بند و دست و پا بسته می‌باشد.

اگر این موارد در سالک محقق شوند، کسی در مسابقه‌ی سیر و سلوک هم گام او نخواهد شد. این فضل پروردگار است که به هر کس که خواهد، آن را عطا می‌کند و خداوند صاحب فضلی بس بزرگ است.

## ۲۴. منزلت تهذیب

یکی دیگر از منازل «ایاک نعبد و ایاک نستعین» منزلت «تهذیب و تصفیه» می باشد. یعنی ریختن و ذوب کردن بندگی در کوره‌ی امتحان و زدودن ناخالصی‌های آن.

سرآغازش تهذیب بندگی از آن است که جهل و نادانی آن را به بیراهه نکشد، عادات و پسندها آن را خدشه دار نکنند و همت شخص در محدوده‌ی آن متوقف نشود.

هرگاه نادانی و جهالت آمیخته‌ی بندگی شود، شخص بندگی را به بیراهه می‌کشاند و آن را در جایگاه خود قرار نمی‌دهد و آن را برای کسی یا چیزی که استحقاق و شایستگی‌اش را ندارد، انجام می‌دهد و اعمالی انجام می‌دهد که آن را درست می‌پندارد در حالی که باعث تباهی خدمت و بندگیش می‌شوند، یعنی بر اثر جهل در مواقع توقف حرکت می‌کند و در مواقع حرکت متوقف می‌شود، در جایی که باید کاری نکند به انجام آن اقدام می‌نماید و در جایی که باید کاری کند از انجام آن شانه خالی می‌کند، هنگامی که باید به پیش برود می‌ایستد و هنگامی که باید بایستد به پیش می‌رود و رفتارهایی از این قبیل که نسبت به بندگی مانند حرکات سنگین و نفرت‌آور در حق مردم است.

اگر غیر از علم به بندگی، علم به آداب و حقوق آن نیز حاصل نشود، ممکن است شخص را از هدف دور سازد، اگر چه هدف او از بندگی تقرب به خداوند باشد. البته الزاماً اجر و پاداش آن را باطل نمی‌سازد، اما با این وجود شخص را از منزلت و مقام قرب الهی دور می‌سازد. این قبیل مسائل تنها با شناخت و معرفتی ویژه از خداوند و دستورات او و محبت کامل نسبت به او و شناخت نفس و آن چه از آن نشأت می‌گیرد، فیصله می‌یابند.

منظور از ناخالصی عادت این است که یکی از احکام، بهره‌ها و تمایلات نفسانی با عبودیت آمیخته شود و شخص را در انجام عبادات یاری کند و بنده آن را تقرب و طاعت به شمار آورد. مانند کسی که به روزه گرفتن عادت کرده و نفسش به آن انس و الفت گرفته و برای آن هم‌چون خوی و عادتی شده باشد که شدیداً خواستار آن است و این تقاضا و درخواست را بندگی به شمار آورد در حالی که نفس تنها یک عادت را درخواست نموده است.

علامت آن این است که هرگاه عبادت ساده‌تر و پربارتری را بر نفس عرضه کند، همانند عبادتی که به آن خو کرده است، آن را بر نمی‌گزیند.

پس باید خداوند را بر اساس دستورانش عبادت کرد، نه بر اساس رأی و نظرات شخصی و نباید عادت و پسند عامل و انگیزه‌ی آن باشد، همان‌گونه که عامل و انگیزه‌ی افراد بی‌بصیرت همین است، یعنی چنین افرادی به انجام کاری عادت می‌کنند و این رویه را در پیش می‌گیرند و اگر بر کاری خلاف آن نیز عادت می‌کردند، همان کار را انجام می‌دادند.

نتیجه: نباید انگیزه‌ی شخص در بندگی تنها رأی، همراهی با خواسته‌های درونی، دوست داشتن و عادت باشد، بلکه باید انگیزه‌ی او امر پروردگار بوده و رأی، محبت، هوا، هوس و بهره‌های نفسانی مجری و پیرو باشند، نه این که عامل برانگیزنده باشند و از آن‌ها اطاعت شود. این نکته‌ای است که تنها اهل بصیرت به آن پی می‌برند.

متوقف شدن همت شخص در محدوده‌ی خدمت، نشانه‌ی ضعف و کوتاهی آن است، زیرا بنده‌ی محض همتش در محدوده‌ی خدمت متوقف نمی‌شود، بلکه همتش بالاتر از آن است و در پی کسب رضایت کسی است که به او خدمت می‌کند، پیوسته خدمتگزاریش را ناچیز می‌شمارد و به آن بسنده نمی‌کند. قناعت در مواردی غیر از این پسندیده می‌باشد، زیرا قناعت در اینجا سبب محرومیت می‌شود و عاشق به هیچ چیزی جز محبوب خویش قانع نمی‌شود. بنابراین اگر نهایت همت بنده، خدمتگزاری و دریافت اجر و پاداش باشد، سقوط کرده و از محبوب محروم می‌شود.

### تہذیب و پالایش قصد و نیت

پالایش خدمت با پالایش قصد و نیت کامل می‌شود، یعنی پالایش و تصفیه کردن نیت از ننگ اکراه و حفظ آن از سستی و رکود و یاری نمودنش در برابر علوم کم‌اهمیت. این سه مورد قصد و نیت را تہذیب و تصفیه می‌کنند:

۱. پالایش نیت از ننگ اکراه؛ یعنی شخص با حالت اکراه و بی‌میلی نفس خود را به سوی خدا سوق ندهد، همانند کارگری که مکلف و مجبور به انجام کاری است، بلکه باید انگیزه‌ها و کشش‌های درونیش با عشق و رغبت و اختیار به سوی خدا رانده شوند، همانند آبی که در مسیر خود جاری می‌شود. این وضعیت عاشقان

راست کردار است و عبادت آنان از روی میل، رغبت، عشق و رضایتمندی است و روشنی چشم، شادی، سرور و لذت روح و روانشان را در آن می‌یابند، آن‌گونه که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». «روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است».<sup>۷۹۵</sup> و پیوسته می‌فرماید: «يَا بِلَالُ أَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ». «ای بلال، ما را با نماز آسوده‌خاطر و شاد کن».<sup>۷۹۶</sup>

روشنی چشم، لذت و آرامش روح و روان عاشق در طاعت و عبادت محبوب نهفته می‌باشد، برخلاف کسی که با اکراه و بی‌میلی اطاعت می‌کند و در خدمت نمودنش احساس سنگینی می‌نماید. کسی که با احساس مقهور و مجبور بودن اطاعت می‌کند، در اطاعت و فرمانبرداریش همانند شخص مجبوری است که طرف مقابل با اجبار و غلبه او را مطیع و رام خود کرده است. برخلاف عاشقی که اطاعت از محبوب را به عنوان قوت، رفاه، لذت و سرور خود به شمار می‌آورد و موتور محرکه‌ی چنین کسی اکراه و اجبار نیست.

۲. حفظ قصد و نیت از سستی و رکود، به این معنی که شخص از سست شدن قصد و خاموش شدن شراره‌ی طلب در وجودش جلوگیری کند، زیرا عزم، روح و جوهره‌ی قصد است و نشاط آن به منزله‌ی سلامتی و سستی و رکودش به عنوان یکی از بیماری‌های آن به شمار می‌رود.

تهذیب و پالایش قصد با پرهیز از علل و اسباب این بیماری که سستی و رکود است، می‌باشد، پس با پرهیز از اسباب این بیماری از آن مصون می‌ماند. یعنی باید از امور اضافی در هر چیزی روی گردان شود و بر ترک هر چیز بی‌فایده حریص باشد و تنها درباره‌ی چیزهایی سخن بگوید که به سبب آن به افزایش ایمان و احوالش با خداوند امیدوار شود و تنها با کسانی هم‌نشین شود که او را بر این امر یاری می‌کنند و هرگاه به هم‌نشینی با کسانی مبتلا شد که یاری‌گر او در این باره نیستند، باید تا می‌تواند از آنان دوری گزیند و آنان را شدیداً از خود براند.

۳. یاری نمودن قصد و نیت در برابر منازعات علوم زاید، یعنی یاری نمودن اندیشه‌ی بندگی محض و با همه‌ی قلب به خدا روی آوردن و دور کردن قلب از مسائل اختلافی و کم‌ارزش علم که قلب را مشوش می‌کنند و از توجه آن به اصول و

<sup>۷۹۵</sup>. حدیث صحیح، نسایی ۶۱/۷ و احمد ۱۲۸/۳ و ۱۹۹ آن را از انس روایت کرده‌اند.

<sup>۷۹۶</sup>. حدیث صحیح، ابوداود ۴۹۸۵ و احمد ۳۶۴/۵ و ۳۷۱ آن را از یکی از صحابه روایت می‌کنند.

قواعد کلی شریعت که حیات قلب و راستی و درستی سیر و سلوک به آن‌ها بستگی دارد، می‌کاهند.

الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین

پایان ترجمه‌ی جلد اول

جمعه شب ۲ آذر ۱۳۹۰ هـ ش

برابر با ۲۷ محرم ۱۴۳۳ هـ ق

به گفته‌ی دعوت‌گران دلسوز و دردشناس ما، سخت‌ترین تصمیم و دشوارترین قدم، تصمیم گرفتن برای «بندگی» است. اما چنین نیست که بندگی امری منجمد و ایستا باشد و جمال آن تنها یک جلوه داشته باشد. برعکس، امری پویا و نوشونده است و در هر مرحله از قابلیت یافتن جانِ «بنده»، جنبه‌های نوینی از جلال و جلای آن بر دل تجلی می‌کند.

راه بندگی نیز در اساس، «یک صراط مستقیم» بیش نیست. با این حال، بنده به هر منزل از آن که برسد آب و تاب و حال و هوایی می‌یابد که با رنگ و روی منزل پیش متفاوت است و بی‌تردید با جلوه و جمال منزل بعدی نیز همسان و یکسان نیست.

این است که آگاهان این مسیر بر این باورند که مسیر بندگی و سلوک راستین مبتنی بر کتاب و سنت، نردبانی است که بی‌هیچ تردید و گمانی سالک خود را پله پله تا ملاقات معبود می‌برد و کاری می‌کند که با چشاندن طعم عبودیت به سالک، راه طی کردن مدارج سلوک را بر خود سهل و آسان بیاورد و در آن هیچ تکلیف و رنجی را حس ننماید. برعکس، همه‌ی حلاوت حیات وی در سر نهادن بر آستان جانان باشد؛ زیرا درک می‌کند که:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن  
گل‌بانگ سربلندی بر آسمان توان زد

ناشر



انتشارات آراس

۰۸۷۱ - ۲۲۲۸۳۴۱



9 786005 856972

کتاب  
گرافیک  
مستعد شریفی